كتاب دستور الكاتب في تعيين
المراتب في الانشاء تعلوه ٢٥



دستور الكاتب في تعيين المراتب في الانشاء





بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه نتوكل

تحميدي كه بسيار فهم دوربين بمراحل ومنازل آن راه نيابد و اغوار خاطر زخار بژرفي قعر بحران محيط نتواند شد و تمجيدي كه بريد وهم خيال انگيز بمسالك ممالك آن عبور نتواند كرد و رايد انديشه بسر حد تفكر و تدبر آن نتواند رسيد نثار حضرت مالك الملك باد كه انشاء موجودات لمعه از اشعه انوار اوست و ابداع مكونات شمه از آثار شوكت وعظمت او غفاري كه جرايم گنه كاران در ميزان عفو او بجو سنگي وزن نيارد و اعتبار ندارد ستاري كه اوزار تبه كاران بان كه در علم او مكشوف باشد در معيار رحمتش بهيچ مقدار عيار نپذيرد ذات او از شنعت مشابهت و مشاكلت معرا و صفات او از وصمت تغير و تبديل منزه و مبرا جل عن التشبيه والتمثيل وتقدس عن التغيير والتبديل ليس كمثله شئ و هو السميع البصير نعم المولي ونعم النصير وصد هزاران صلات صلوات ناميات وتحف تحيات زاكيات زاهرات بر مرقد منور و مشهد معطر و تربت مقدس و روضه مطهر سيد كونين و امام ثقلين مقتداي رسل و رهنماي سبل محمد مصطفي و بر عترت و اجبات و عشيرت و اصحاب او باد صلواتي كه از نفحات آن نسيم مشك اذفر بر رياض قدس وزيدن گيرد و تحياتي كه از اطايب روايح آن قلوب صادقان در التذاذ ابد و ارواح صديقان در اهتزاز و ارتياح آيند ان الله وملائكته يصلون علي النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما اما بعد بيايد دانست كه چون حضرت كبرياء احدي و جناب جلال سرمدي جل شانه وعظم سلطانه ميخواست كه آثار قدرت و عظمت او بر انظار اولوا الابصار هويدا گردد و انوار اقتدار و انواع اصطناع او در فر تحيت و جبلت ارباب بصاير پيدا شود و نص كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف بوضوح پيوندد عقول و نفوس مجرده را كه نص حديث اول ما خلق الله العقل بذكر ان ناطق است از عالم غيب بمشهد ظهور آورد تا حقيقت وحدانيت و حقيقت الوهيت او را ادراك كنند و بعد از ان اجرام سماوي و ارض را جهت اظهار آثار قدرت و اظهار كبرياي عظمت و ربوبيت خود ايجاد كرد و آنگاه از ازدواج و امتزاج اجرام عنصري مواليد ثلاثه را كه آن نبات و معدن حيوانست با يكديگر تركيب داد و از جنس حيوان نوع انسان را كه اشرف انواعست بمزيت زينت ادراك كليات و جزويات خلعت تشريف و تكريم كما قال الله تعالي ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم علي كثير ممن خلقنا تفضيلا و چون مي بايست كه اين نوع اشرف انواع موجودات باشد او را بشرف نطق از ديگر مكونات ممتاز گردانيد تا اشراف آن نوع از طوايف

انبيا صلوات الله عليهم اجمعين و طبقات اوليا رضي الله عنهم و فرق حكما جزاهم الله خيرا و افاضل وجود و سرآمدگان هر عصر و زمان قدس الله ارواحهم در صفات جلال و جمال و نعوت كمال و اكمال او اخبار و احاديث و اسرار و اقاويل و نصوص و آيات و كلمات انشا و ابداع كردند و هر يك بر وحدانيت او سخنها گفتند و درها سفتند و دستانها ساختند و داستانها پرداختند هنوز گفته نيامد از صد هزار يكي ففي كل شئ له آية تدل علي انه واحد و چون معلوم شد كه شرف انسان بر حيوانات ديگر بنطق است و مصطفي عليه الصلوة والسلام فرموده المرء باصغريه جنانه ولسانه يعني مرد بدو عضو كوچكتر اوست كه آن دل داناست و زبان گويا بدل متوجه حق گردد و بزبان دليل گويد بر وحدانيت ذات او تعالي و تقدس و امير المومنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه فرموده است المرء مخبوء تحت لسانه يعني مرد در زير زبان خويش پوشيده است تا سخن نگويد مرتبه و مقدار او معلوم نشود شعر

تا مرد سخن نگفته باشد ٭٭ عيب و هنرش نهفته باشد ٭٭ پس چندانكه نطق انسان منفخر و تكلم او مهذب تر و كتابت او رايقيتر و وداقت او فايقتر ترقي او بر معارج شرف و مراتب بزرگي بيشتر و مهارت او در فن كه مرغوب سلاطين جهان و مطلوب اعاظم وجود است و آن علم انشاست تمامتر چه حذاقت كاتب و صاحب انشا درين فن بوضوح پيوندد كه او بر تعيين مرتبه هر فرد از افراد ملوك و سلاطين و امرا و وزرا و اكابر و اصاغر و اعيان و معارف قادر تواند بود و القاب و دعا و خطابي كه ملايم و فراخور قدر و وضع ايشان باشد تقرير و تحرير تواند كرد و باطناب و ايجاز و رعايت حد وسط كه خير الامور است و تركيب غرايب عبارات و تنوع بدايع استعارات اشتغال تواند نمود و اگر بكتبت مطلوب غيري قيام نمايد از عهده آن بر وجهي كه ناموس مكتوب منه و تبجيل قدر مكتوب اليه مرعي باشد بيرون تواند آمد و از استعمال الفاظ غريب وحشي و مصطلحات متروك غير مرغوب احتراز و اجتناب تواند كرد و طريق تاديب در افتتاح كلام و بيان مطلوب بر احسن وجوه چنان كه بسامت و ملالت مفضي نگردد و بيان حسن المقطع كه بفهم سامع نزديكتر و بحليه عبارات بايراد كلمات مستعذب و حكايت مستوجب و مصطلحات عجيب و مستشهدات بديع و لطايف اقاويل از احاديث و اخبار و امثال و اشعار و غير آن مسلوك تواند داشت چون كاتب بدين مرتبت رسيد او را منشي گويند و اگر يك دقيقه از دقايق آن اهمال ورزد اطلاق لفظ منشي بر و عقلا و عرفا بمجاز باشد كه اسمي باشد خالي از مسمي و چنين كس هرگز از مزالق اعتراض و مدارك استدراك مصون و محروس نماند و ابو بكر خوارزمي رحمة الله درين معني داد سخن داده است آنجا كه مي گويد

احب الحذف في الاشياء طرا ٭ واهوا المرء يحكم ما يريد
فليس يحايك من حاك عزلا ٭ ولكن حايك من لا يجيد

معنی انست که حذاقت و مهارت را در همه چیزها دوست میدارم و میخواهم که هر د هنری صنیعتی را که بدان مشهور
ومشغول است نیکو داند که جولاه انکس نیست که ریسمان بافد بلک جولاه کسیست که دعوی هنری و صنعتی کند و آنرا
نیکو داند **شعر** پالان کری بغایت خود ها بهتر ز کلاه دوزی بد ها و این معنی تربیتی تمام است متعلمان
را وفقهم الله لتکمیل السعادات واتمام اسباب الکمالات و چون درین عصر همیون و روزکار همایون اکابر
وقت بر تتبع فن انشا اقبال نموده اند و از مجموع منشات منشیان و معاصر تراکیب این ضعیف و هو الفقیر
الی الله الغنی المغنی محمد بن هندو شاه المشتهر بشمس المنشی النخجوانی غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه بنا
بر حسن الظن که در حق او دارند و الظن تحظی و بسبب ملحوظ نظر کردانیده اند و با ستدعاء مسودات
عربی و پارسی او رغبت نموده و بسمع بالمعیدی خیر من ان تراه و تمسک این معنی را ساخته که ضابط تراکیب
بر حسب هر عصر و زمان مختلف و متفاوت می شود و تراکیب منشیان سابق افاضل وجود و استا
دان جهان رشید الدین وطواط و بهاء الدین محمد بغدادی و نور الدین منشی و رضی الدین خشاب
سقی الله ثراهم و جعل فرادیس القدس مثواهم با وجود تفوق در مراتب فصاحت و رجحان در معارج
براعت و بلاغت مصطلح ابناء روزکار در لواحق اعصار نیست البته آن قاعده مهمل و آن ضابطه غیر
مستعمل می ماند و قرایح بلغاء دهر و فضلاء عصر در ادوار زمان با یراد ترکیبی غریب و ترتیب مستحسن
بدیع اسعاف و انجاح می نمایند **لکل زمان دولة و رجال** اکر کلمهٔ چند مناسب عادت اهل این روزکار
بر وجهی که معهود و مستعملست نه مطول ممل و نه موجز مخل در سلک بیان اندراج و انخراط بیابد موجب
نزهت متاملان و سبب فرجهٔ متنزهان کردد این ضعیف که بقصور درین فن معترفست و بکسناد
آن صناعت بل مجموع فضایل معترف از اجابت ملتمس ایشان بدوافع اعذار تمسک جسته استعفا
می نمود و خود را در ان پایه نمیدانست که منشات او مدون و مقنن و متشتتات او مجموع و مفنن
کردد چون دواعی طلب بحد تمادی رسید و دوافع اعذار و بوالغ اعذار مفید و منجح نمی آمد بحکم
المامور معذور انجاحًا لطلبتهم و ردما لارادتهم با وجود توزع خاطر و تشعب ضمیر و استیلاء عموم نوازل
و استعلاء هموم هوازل و توالی انواع بلیات و تصادم اصناف نکبات و معادات دهر حرون
و معاتات چرخ بوقلمون و تراکم فروض در اجابت ملتمس ایشان شروع کرد و از سوابق منشیات
که در هر عصر و زمان اتفاق افتاده اعراض نموده بر موجب لکل جدید لذة بتجدید طریقه که طبقات
مبتدیان و مستعدان بل طوایف منتهیان را نیز در انشاء مکاتبات و مراسلات و کتبت احکام
سلطانی و دیوانی بکار آید و درین فن مرجوع الیه آن آشنا سند مسلوک داشته شد و در هر مطلب

از مطالب و مقصدی از مقاصد که ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و اعاظم دین و دولت و اکابر ملک
و ملت و اعیان زمان و مشاهیر جهان و سایر اصناف را بدان احتیاج باشد ترکیبی مستحسن و تلفیقی
مستبدع با تعدد انواع دست داد و جای جای عبارات را با یراد آیات و احادیث و اخبار و آثار
و امثال و اشعار و غرایب روایات و نوادر حکایات و فنون مواعظ و تنبیهات و ضروب نصایح
و تعلیمات و انواع موکدات و اصناف مستشهدات مطرز و موشح و معانی را مقرر و موکد کردانید و بر
سبیل احماض بفهم متاملان رسانید تا اکر از کثرت مطالعهٔ ترکیب انشای مستوحش کردند بتامل آن
نوع از اطایب کلمات و احاسن عبارات استیناس یابند و از قاعده که مدعیان انشا بر طریق جدول
نهاده اند و این فن را که ایشان بدان صعوبتی هر چه تمامتر دارد مشکل کردانیده و تصور کرده که داد سخن
دانی آن انست که ایشان داده و تحسین نیز نهایت در غیر موقع داشته بکلی محترز و مجتنب شد و آن
و آن نوع ارشاد را که عین اغواست کالعدم انکاشت و این جمع را که بحقیقت مستفاد دست از فیض
الهی و موسوم بکتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در سلک تحریر و بیان و تقریر آورده تا مراتب
طوایف جمهور از اینجا معلوم کردد و طالب انشا بشرط وقوف بر مفردات و مرکبات لغت و
و اغتراف از مشارب علم نحو و صرف و موارد اقسام عربیت از موائد فوائد این کتاب بهره
یابد ان شاء الله تعالی و غرض کلی و مقصود جملی از تصنیف و ترتیب و تنقیح و تهذیب التزام دو
مطلب بود **مطلب اول** انک تا این مجموع در بهترین وقتی و شریفترین ساعتی بر رای عالم آرای
و فکر صواب فرمای بندکی حضرت پادشاه جهان ماده نعمت امن و امان خان خانان مآثر جواهر مکارم
و احسان **شعر خدایکان سلاطین مشرق و مغرب** **که دست خنجر او هست ابر صاعقه بار** سلطان
اسلام شهنشاه هفت اقلیم ناشر الویه نصفت باسط بساط رحمت و رافت خلاصهٔ جوهر آفرینش نقاوهٔ
ارباب دانش و بینش مدبر ممالک جمهور ناظر متشتتات معظمات امور واهب جزایل عطایا
و مواهب کافل مصالح مشارق و مغارب مالک مملکت نیکوکاری والی ولایت پسندیده کر
داری حلال مشکلات جهانبانی کشاف معضلات کیتی ستانی محیی مراسم دولت چنکز خانی بناه
اکرومه مکرمه قاآنی برافرازندهٔ رایات شرع نبوی برافروزندهٔ شمع دین مصطفوی اعدل اعاظم
السلاطین زبدة المکونات من الماء و الطین غیاث الملهوفین و مغیث المظلومین و مقوی
الضعفاء و المساکین المؤید بتایید رب العالمین المنصور بنصرة خیر الناصرین الممنوح بالالطاف
الزاهرة علی الخلایق اجمعین المخصوص من الله بالقدرة و التمکین المشرف بکرامة لم یسبق

بهامن عند الله تعالی احد من اعاظم ملوک الاولین واکارم سلاطین الاخرین معز الدنیا والدین سایهٔ
مرحمت یزدان شیخ اویس بهادرخان شعر آفتاب ملک و دولت آسمان مجد وداد پادشاه ربع مسکون خسرو صاحب قران
روی زیبای امل بشت توانای امید چشم بینای خرد جان گرامی جهان شهسوار زمن و خسرو جمشید رکاب
که چو خورشید فلک صفدر لشکرشکن است انکه از کنه کمالش قاصر است ادراک عقل چون ز اثبات کمال عقل و ادراک حواس
خلد الله ایام سلطنته الزهرا و جلی ظلم الظلم بضیاء عزته الغرا وجعل ابوابه الشریفة مقصد الانجاح مقاصد العالمین
واعتابه السامیة المنیفة مورد الاسعاف المطالب الی یوم الدین شرف عرض یابد و از مراحم الحضرت
بر درجهٔ اصطفا و اجتبا مترقی شده مشرف و مزین گردد و چون صیت سایر و ذکر دایر درگاه جهان
ملاذ با قاصی و ادانی بلاد و اقارب و اباعد عباد وصول یابد و عالمیان را معلوم شود که چنین تصنیف
غریب و تالیفی بدیع در روزگار دولت آن حضرت که تا انقراض عالم و انقطاع نسل آدم مقصد وفود
زوار و مرجع اکابر و اصاغر بقاع و امصار باد بسبب استیفاء خطوط مستعدان اتمام گشته است و درین
حضرت از دعاگوی دولت خواه بر سبیل تبرک و پیش کش اقبال قبول خدایگان خلدت سلطنته یافته
شعر
هنر را پایه بفزاید بنزدیک هنرمندان
سخن را قدر به باشد بر شاه سخن پرور
مثنوی
درین اندیشه بودم گاه و بیگاه
که نزلی سازم از بهر شهنشاه
نبودم تحفهٔ چینیان فغفور
که پیش آرم زمین را بوسم از دور
ازین مشتی خیال فکرت انگیز
بساط بوسه را کردم شکرریز
اگرچه مور قربان را نشاید
ملخ نزل سلیمان را نشاید
نبود آبی چنین در مغز میغم
وگر بودی نبودی جان دریغم
وجه مبارک سایهٔ شاه و شهریاری و فرخنده بخت دار و خجسته دیداری که سریر سلطنت بواسطهٔ
جلوس همایون او با ذروهٔ افلاک برابری می کند و تاج خسروی از تماس مفرق کسروی او از مقام
مشتری برتری می جوید عرصهٔ مملکت از میامن مراکب مواکب جهان پیمای او با ثوابت انجم و
ساکنان قبهٔ چهارم و پنجم طریق تعادل و تقابل می سپرد روزبازار فصلت که چون زلف مه
رویان درهم شکسته بود بتقویت معدلت او با غمزهٔ دلبران در تیزی و رواج هم سری می کند
زائران حضرت جلال و مطیعان کعبهٔ افضال او با اجرام عنصری هم بری می نماید واردان موارد
سعادت بنیل التفات خاطر خطیرش مصادمت ازدحام ورود و وفود را ارتکاب می کنند
فاقه زدگان خشک سال نیاز از ادرار سحاب کف گهربار او در مسرح خصب و مشرب عذب
روزگار می گذرانند محنت رسیدگان انیاب نوایب در حریم معدلتش فارغ البال می خرامند
خسته خاطران ضربت نیش حوادث و وقایع از شفاخانهٔ عاطفت او شربت نوش یابند روشن

دلان عالم ملکوت اوراد دعاء او چون داستان هزار دستان در سرابستان آسمان بر دوام
می سرایند نوعروسان دولت جلال بامید قبول اقبال او از شبستان بهجت و سعادت فوج
فوج می آیند شعر
هو الی تقاعدت الملوک بعز تها
و قیامه لمصالح الاسلام
فغدا بخلق الله اعدل حارس
وغدا الدین الله افضل حام
شعر
روباه بعد ازین کشد از شیر انتقام
وز کرگ میش سبق رباید در آبخور
هر آن کمر که نه از بهر خدمتش زنار
هر آن سخن که نه در شکر نعمتش هذیان
اکناف اقالیم مملکت از زلال عذب عدل عمیم او سیراب شده اطراف نواحی عالم از نسیم موهبت
جسیمش چون قصور بهشت ارم بزواهر جواهر تجلی یافته شعر
وکذا الکریم اذا اقام ببلدة
سال النضار بها و قام الماء
بر نظر اصحاب بصیرت مخفی نیست که تا سایهٔ چتر سپهرسای آن سایهٔ
مرحمت خدای بر مفارق اهالی ایران زمین افتاده در فتح ابواب معدلت و نشر جناح نصفت
آن مساعی جمیله تقدیم فرموده می فرماید که از هیچ خسرو جهان و از پیشان نداده اند و باز در حسم
مواد ظلم و عدوان و هدم مبانی جور و طغیان تیغ گوهربارش آن تاثیر کرده و می کند که در هیچ
عصر و زمان مقدور نفوس بشری نبوده روز بروز بفر دولت جهان گیرش اسباب ترفه عالمیان
متزاید است و امداد مرحمت یزدانی بروزگار ایشان متواتر و متعاقب شعر
ذات مبارکش که بماناد تا ابد
در نعمت مخلد و در دولت جوان داد
دین را بعون شامل خویش آن نظام
کز هیچ پادشاه نداد است کس نشان
نی ضرب طعن تیغ و سنان در دل عدوش
هست آن نهیب از و که ز تیغ آید و سنان
قوت گرفت ملک ز دین همچو دین ز ملک
آری عجب مدار که هستند توامان
خورشید امن سایه جهان بر جهان فکند
کایمن شد از سموم فنا عرصهٔ جهان
خلد الله ایام سلطنته و امدالی یوم البعث والنشور شریف
مدته و دام لا دلته الدین والملک خافقات اعلام دولته بحق محمد و آله و عترته و صحبه و عشیرته
مطلب دوم انکه تا مستعدان هر عصر و زمان چون از مطالعهٔ این کتاب مستفید شوند
امداد شرایف دعوات بروزگار حضرت سلطنت پناه پادشاه اسلام سلطان اعظم مصنفه
خلد الله ملکه متواتر دارند که هر آینه با اجابت اقتران یابد و بندگی حضرت عالی اعلاه الله تعالی
معلوم و محقق گردد که درین مدت که این مملکت بمیامن وصول مواکب مراکب آسمان فرسای
و حوافر سمندان زمین پیمای حضرت شهریاری مشرف شده داعی دولت خواه اگرچه شرف
زمین بوس در نیافته اما بدین بندگی که موجب تایید اسم و سبب تخلید ذکر در مستقبلات قرون
و اعصار خواهد بود در اشتغال نموده است و باوامر قرآن و حدیث مؤتمن شده و طاعت اولوا

الامر واجب دانسته کما قال الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قال النبی صلی
الله علیه و سلم صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة اموالکم و اطیعوا ذا امرکم تدخلوا جنة ربکم
و چون این مطاوعت بر قدر استطاعت مطیع تصور توان کرد بر هر یکی از بنی نوع بنوعی که فراخور
حال او باشد اطاعت آن حضرت واجب بود و ازین دولتخواه جز بتحفهٔ عملی میسر نشد ان الهدایا
علی مقدار مهدیها شعر ز فضل و هنر چیست کان نیست او را ؛ بگو تا مرا گر بود آن فرستم
همی شرم دارم که پای ملخ را ؛ سوی بارگاه سلیمان فرستم ؛ همی ترسم از ریشخند ریاحین
که خار مغیلان ببستان فرستم ؛ من و قطرهٔ چند سور سباعم ؛ چه گوهی بر آب حیوان فرستم
من و ذرهٔ چند خاک زمینم ؛ چه گوهی بر چرخ گردان فرستم ؛ چه فرمایی از صدمهٔ سنگ آهنی
درخشی بخورشید رخشان فرستم ؛ و عرض اعلام دو امرست **اول** انک درین مدت از ملازمت
بارگاه جهان پناه بواسطهٔ اغراض نفسانی و امراض جسمانی تخلف نموده بهیچ حال از وظیفهٔ بندگی
و اطاعت خالی نبوده است و این کتاب را که در سنی که هنگام انزوا و انقطاعست و قوی در انحطاط
آمده و ضعف استیلا یافته و حواس روی در انتکاس نهاده و مدت عمر بهفتاد و سه سال رسیده تصنیف
کرد **امر دوم** انک رای جهان افروز را معلوم گردد که این دولتخواه از عنفوان شباب
الی یومنا هذا هرگز بوثوق ملازمت هیچ یک از سلاطین و امرا و وزرا نشده است بلک ایشان بمبالغه
تمام او را از بقاع و بلاد طلبیده بتقلید دیوان انشا که متعین او را دانسته امر فرموده اند و این ضعیف
شاید امری مباشر شده و در ایام دولت سلطان سعید مغفور و خاقان حمید بهرور علاء الدنیا و الدین
ابو سعید انار الله برهانه و ثقل بحسنات الاعمال میزانه که فواضل و انعامات و جوایز و صدقات
و مبار و مرسومات آن پادشاه کریم و شهریار رحیم بیض الله غرته و نور حفرته درباره این
کمینه زیادت بر توقع و تصور بود بکرات صاحب سعید شهید مغفور خواجه غیاث الحق و الدین
محمد رشیدی برد الله مضجعه و دیگر ارکان دولت و اعوان حضرت حکم برلیغ بتصنیف چنین کتابی
رسانیدند بواسطهٔ کثرت اشتغال و تعاقب موانع میسر نشد که تقدیر ازلی و حکم لم یزلی چنان بندگی
حضرت سلطان اسلام مصنف له خلد الله ملکه که در محل ولایت عهد و قایم مقام سعید ابو سعید ست
بر سریر مملکت متمکن گردد و تاج پادشاهی از مفرق آسمان فرسای او مصادمت اوج علیین نماید و
این کتاب بالقاب همایونش مطرز و موشح شود و نص ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها
او مثلها بوضوح بپیوندد و سعادتی که این دولتخواه را از ساختن این کتاب در مخیله قرار گرفته بود

از مراحم آن حضرت دست دهد در روزگار پادشاه سعید طیب الله ثراه چگونه میسر شدی امید است که
چون بشرف مطالعات وزرا حضرت و ارکان دولت و امرای اقلیم گیر و منشیان تیز تدبیر موشح
سبب حصول مآرب و وصول مطالب دعاگوی دولتخواه باشد و در باقی عمر از فواضل مبرات
و کوامل عطایا و هبات و کرایم تشریفات و تکریمات آن حضرت در کنج خانه و زاویهٔ خویش بطاعت
و عبادت الهی و وظیفهٔ دعاگویی و دولتخواهی قیام تواند نمود که همانا باجابت مقرون گرداند ان
شاء الله تعالی ایزد جل شانه و عظم سلطانه حضرت معلای شهریاری را با ادوار افلاک همعنان دا
راد و اعتاب سامیهٔ درگاه جهانبانی را مدی الاعصار و الازمان ملاذ طوایف عالم و معاذ صنادید عرب
و عجم گرداناد بمحمد و آله الطاهرین اللهم ادم دولته و ابد مملکته و اید بنصرک یده و قدرته و خلد بسلطانک
سلطنته و سخر له رقاب الاعداء و الاضداد و انله ما یتمنی من المطلب و المراد و اجعل عمره اطول الاعمار
و دهره اطول الدهور و الاعصار و ارزقه ملکا فسیحا کما رزقته صدرا وسیعا و حسن مملکته من تعرض
الارذال و الادناس و نفذ امره فی جمیع الممالک علی طبقات الناس و افض علیه بوالغ نعمک
الزاهرة و یسر له بفضلک و کرمک مطالب الدنیا و الآخرة برحمتک یا ارحم الراحمین اکنون بذکر فهرست
اقسام و مراتب و ضروب و فصول و صور و انواع و اصناف و ابواب این کتاب مشغول شویم بمشیة الله و عونه
فهرست کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب مشتمل بر مقدمه و دو قسم و خاتمه
مقدمه در بیان کیفیة این کتاب و شرط و شروع متامل دران **قسم اول**
در مکاتبات و آن مشتمل است بر چهار مرتبه **مرتبه اول** در مکاتبات سلاطین
که بیکدیگر نویسند و القاب و ادعیهٔ ایشان و خواتین سلاطین و اولاد ایشان و ذکر پادشاه
یعنی انک مکتوب از قبل او نویسند و احوال که بدان متعلق خواهد شد و این مرتبه مشتملست
بر دو ضرب **ضرب اول** در القاب و ادعیه سلاطین و خواتین و اولاد
ایشان و ذکر پادشاه کاتب مشتمل بر سه صورت **صورت اول** در القاب
و ادعیه سلاطین و ذکر کاتب **صورت دوم** در القاب و ادعیهٔ خواتین سلاطین
صورت سوم در القاب و ادعیهٔ اولاد سلاطین **ضرب دوم**
در ذکر احوالی که بعد از القاب و ادعیه بسلاطین نویسند مشتمل بر بیست فصل **فصل
اول** در تهنیت بجلوس سلطنت **فصل دوم** در نصیحت **فصل
سوم** در فتح راه حج و فرستادن محمل **فصل چهارم** در فتح لشکر و شکستن دشمن

فصل پنجم در عزیمت بطرفی از اطراف فصل ششم در استمداد
بنفس و لشکر و مال فصل هفتم در مستظهر گردانیدن شکستگان فصل
هشتم در طلب دوستی و موافقت فصل نهم در طلب و صلت و جواب
فصل دهم در تهنیت زفاف فصل یازدهم در تهنیت ولا
دت فرزند فصل دوازدهم در عتاب فصل سیزدهم
در اعتذار فصل چهاردهم در امان خواستن و امان دادن فصل
پانزدهم در عهود و مواثیق فصل شانزدهم در تهدید فصل
هفدهم در بشارت فصل هجدهم در تعزیت فصل نوزدهم
در تردد تجار و قوافل فصل بیستم در استدعاء حضور بزرگی مرتبه
دوم در مکاتبات امرا الوس و وزرا و خواتین و اولاد ایشان و نقیب النقبا و سادات
و مشایخ و مریدان و قاضی القضاة و دیگر قضاة و اتباع ایشان و نوایب دیوان سلطنت و
دیوان وزارت و امرا اولکا و تومانات و ایناقان و اتابکان و وکیل حضرت سلطنت
و اصحاب دیوان بزرگ و دیگر ارکان مملکت مشتمل بر دو ضرب ضرب
اول در القاب و ادعیه طوایف مذکوره مشتمل بر بیست و شش فصل
فصل اول در القاب و ادعیه امرا و خواتین و اولاد فصل دوم
در القاب و ادعیه وزرا و خواتین و اولاد فصل سوم در القاب و ادعیه نقیب النقبا و سادات
فصل چهارم در القاب و ادعیه مشایخ و مریدان فصل پنجم
در القاب قاضی القضاة و دیگر قضاة فصل ششم در القاب و ادعیه نواب دیوان
سلطنت فصل هفتم در القاب و ادعیه نواب دیوان وزارت فصل
هشتم در القاب و ادعیه امراء اولکا و تومانات فصل نهم در القاب و ادعیه مقربان شاه پاک
فصل دهم در القاب و ادعیه اتابکان فصل یازدهم در القاب
و ادعیه شروانشاه فصل دوازدهم در القاب و ادعیه امرای گیلانات فصل
سیزدهم در القاب و ادعیه وکیل حضرت سلطنت فصل چهاردهم در القاب
و ادعیه الغ بتیکچی ممالک فصل پانزدهم در القاب و ادعیه مستوفی ممالک فصل
شانزدهم در القاب و ادعیه مشرف ممالک فصل هفدهم در القاب و ادعیه ناظر ممالک

فصل هجدهم در القاب و ادعیه حکم ممالک فصل نوزدهم در القاب
و ادعیه حافظ مال ممالک فصل بیستم در القاب و ادعیه منشی ممالک
فصل بیست و یکم در القاب و ادعیه حاکم اوقاف ممالک فصل بیست و
دوم در القاب و ادعیه حجاب سلاطین فصل بیست و سوم در القاب و ادعیه
ملوک ولایات فصل بیست و چهارم در القاب و ادعیه رسولان اطراف
فصل بیست و پنجم در القاب و ادعیه امیر شکار فصل بیست و ششم
در القاب و ادعیه امیر مجلس ضرب دوم در احوالی که این طوایف بیکدیگر
نویسند مشتمل بر شانزده فصل فصل اول در تفویض عمل و نوازش سلطان
فصل دوم در تهنیت قدوم بعضی از سفر باز آمدن فصل سوم در اعلام
احوال اخلاص و اتحاد فصل چهارم در طلب دوستی و موافقت فصل
پنجم در تحفه و هدیه فرستادن فصل ششم در عذر مکارم خواستن فصل
هفتم در معاتبات فصل هشتم در استغفار از خطایا فصل نهم
در استعفا از تقلد از اعمال دیوانی فصل دهم در طلب حضور شخصی از ملکی بملکی فصل
یازدهم در مشاورت و حزم فصل دوازدهم در عیادت مرضی فصل
سیزدهم در تهنیت صحت فصل چهاردهم در تفقد اصحاب مکاره
فصل پانزدهم در تهنیت خلاص یافتن از مکاره فصل شانزدهم
در استمالت گریختگان و باز خواندن ایشان مرتبه سوم در مکاتبات اشراف
الناس و علما و حکما و مدرسان و مفتیان و مفسران و معیدان و محدثان و ائمه و خطبا و وعاظ
و اطبا و فقها و حفاظ و صلحا و ارباب فتوت و منقطعان و گوشه نشینان و محتسبان و منجمان
و شعرا و استادان و جد و پدر و جده و مادر و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ و کوچک
و خواهران و پسران کثرهم الله تعالی و دختران و خواجه سرایان و دوستان و ندما و تجار و ابطال
و شجعان و اسفهسالاران و کوتوالان قلاع و مقدمات طوایف مهندسان و معماران و صدور
و اعیان و القاب و ادعیه ایشان و اوساط الناس و غیرهم و این مرتبه مشتملست بر دو
صنف و مضمونات که بعد از القاب و خطاب بدین دو صنف نویسند صنف
اول در القاب و ادعیه و مکاتبات اشراف الناس مشتمل بر سی و هشت فصل

[illegible]

فصل اوّل در ذکر علما فصل دوم در ذکر حکما فصل سوم
در ذکر مدرّسان فصل چهارم در ذکر مفتیان فصل پنجم
در ذکر مفسران فصل ششم در ذکر محدثان فصل هفتم در ذکر وعاظ
فصل هشتم در ذکر خطبا فصل نهم در ذکر اطبّا فصل دهم
در ذکر معبدان فصل یازدهم در ذکر امامان فصل دوازدهم
در ذکر فقها فصل سیزدهم در ذکر حفّاظ فصل چهاردهم در ذکر ارباب فتوت
فصل پانزدهم در ذکر صلحا و منقطعان و گوشه نشینان فصل شانزدهم
در ذکر محتسبان فصل هفدهم در ذکر منجمان فصل هجدهم
در ذکر شعرا فصل نوزدهم در ذکر استادان فصل بیستم در ذکر جد و پدر
فصل بیست و یکم در ذکر جده و مادر فصل بیست و دوم در ذکر عم
و خال فصل بیست و سوم در ذکر عمه و خاله فصل بیست و چهارم
در ذکر برادران بزرگ فصل بیست و پنجم در ذکر برادران کوچک فصل
بیست و ششم در ذکر خواهران فصل بیست و هفتم در ذکر پسران
فصل بیست و هشتم در ذکر دختران فصل بیست و نهم در ذکر خواجه
سرایان فصل سی ام در ذکر اصحاب و دوستان فصل سی و یکم
در ذکر ندما فصل سی و دوم در ذکر تجار فصل سی و سوم
در ذکر ابطال و شجعان فصل سی و چهارم در ذکر سپهسالاران فصل
سی و پنجم در ذکر کوتوالان قلاع فصل سی و ششم در ذکر مقدمان طوایف
فصل سی و هفتم در ذکر مهندسان و معماران فصل سی و هشتم
در ذکر صدور و اعیان مضمونات این صنف منحصرست در هفت فصل
فصل اول در بیان فراق و اشتیاق و تمنی ملاقات فصل دوم
در اجوبهٔ مکتوبات و صفت خط و عبارت فصل سوم در احوالی که پیش از ملاقات نویسند
فصل چهارم در اجوبه که پیش از ملاقات نویسند فصل پنجم
در اسناد عام المراجعت فصل ششم در مصلحتی که کاتب بمکتوب الیه رجوع
کند فصل هفتم در رقاع مختلفه صنف دوم

در خطاب اوساط الناس و غیرهم دوازده فصل فصل اوّل در خطاب
روستا و دهاقین فصل دوم در خطاب اتراک فصل سوم
در خطاب اکراد فصل چهارم در خطاب اعراب فصل پنجم در خطاب
قلندران فصل ششم در خطاب متعلقان و غلامان فصل هفتم در خطاب فرا
شان فصل هشتم در خطاب ساربانان فصل نهم در خطاب خربندگان
فصل دهم در خطاب کاروانسالاران فصل یازدهم در خطاب
سوقه و محترفه فصل دوازدهم در خطاب مخالفان اسلام مرتبهٔ
چهارم در مکاتبات مشترکه بین السلاطین و امرا و وزرا و خواتین و ارکان دولت
و خدم و ملوک ولایات و سادات و مشایخ و قضاة و عرضه داشت رعایا بسلاطین و جواب
آن و محاضر و اجوبه و شرط نامه که نواب و عمال بسلاطین و جواب آن و تذکره که با امرا و
وزرا و اعاظم مملکت نویسند و جواب آن مشتمل بر بیست فصل فصل اوّل
در مکاتبات امرا و وزرا منقطع تارک پادشاه در فتح مملکتی فصل دوم در مکاتبات
پادشاه و امرا فصل سوم در مکاتبات پادشاه و وزرا فصل
چهارم در مکاتبات پادشاه و ملوک ولایات فصل پنجم در مکاتبات خواتین
سلاطین فصل ششم در مکاتبات خواتین پادشاه و خدم فصل
هفتم در مکاتبات وزرا و خواتین پادشاه فصل هشتم در مکاتبات امرا و وزرا
فصل نهم در مکاتبات وزرا بیکدیگر فصل دهم در مکاتبات ارکان
دولت فصل یازدهم در مکاتبات وزرا و اصحاب دیوان فصل
دوازدهم در مکاتبات اصحاب دیوان و ملوک ولایات فصل سیزدهم
در مکاتبات اصحاب دیوان بیکدیگر فصل چهاردهم در مکاتبات سادات
و مشایخ و قضاة بوزرا فصل پانزدهم در مکاتبات وزرا و حکام ولایات
فصل شانزدهم در مکاتبات وزرا و نواب خاصه فصل هفدهم
در عرضه داشت رعایا بسلاطین فصل هجدهم در کتابت محاضر و جواب آن
فصل نوزدهم در شرط نامه که یکی از نواب بحضرت پادشاه دهند در مهمی که
بدو تفویض کرده باشد و جواب آن فصل بیستم در تذکره که با امرا و وزرا

واعاظم مملکت نویسند واجوبهٔ آن **قسم دوم** در احکام دیوانی
وتفویض اعمال بامراء مغول ووزرا ونوآب دیوان سلطنت واستیفاء ممالک والغ
بنبکجی ونظارت واشراف وحکمی وانشا ونیابت ووزارت ودفترداری
وحکومت ومتصرفی ولایت وقانون ویاسامیشی وتعدیل وحزر وتخمین واحصاء
مواشی وقوبجور واستخراج واسفهسالاری وامارت عسس وملک التجاری
وحکومت دار الضرب ومعیری وصاحب جمعی اموال ومناصب قلمی ولایات
وعمارت باراتو وکاروان سالاری ورایت وتولیت قضاء باء شرعی
از قاضی القضاتی ممالک وقضاة ولایت ونقیب النقبائی وحکومت
اوقاف سادات واوقاف ممالک وامارت محمل ووفد حجاج وتدریس
وخطابت واحتساب واعادت فقاهت وشیخی خانقاه واثبات صوفی
در خانقاه وساعودی بیمارستان وکاتب دار القضا وامینی آنجا ومورخی
حجج وقبالات وعاملی زکات وحکومت بیت المال ومتصرفی جزیه وتفویض
امامت واذان واحسان ورعایت مصلحان وتهدید وسیاست مجرمان
ولوازم ولواحق آن مشتمل بر دو باب **باب اول**
در تفویض اعمال واشغال بامراء مغول ووزرا واصحاب دیوان بزرگ وقضاء باء
شرعی بر وجهی که ذکر رفت مشتمل بر سه ضرب **ضرب اول**
در تفویض اعمال ومناصب بامراء مغول واتباع ایشان ومهماتی که از لوازم
ولواحق این مناصب واشغال باشد مشتمل بر دوازده فصل

فصل اول در تفویض امارت الوس **فصل دوم**
در تفویض امارت اولکا **فصل سوم** در امارت تومان
وهزاره وصده **فصل چهارم** در امارت یارغو
فصل پنجم در شحنگی ولایات
فصل ششم در تفویض کتابت مغولی بخشیان

فصل هفتم
در جمع کردن امراء لشکر

فصل هشتم
در تعیین اقطاعات

فصل نهم
در بوکاولی لشکر

فصل دهم
در یاساولی

فصل یازدهم
در یورتچی

فصل دوازدهم
در بلارغوجی

ضرب دوم در تفویض اعمال ومناصب بوزرا واصحاب
دیوان بزرگ ولواحق آن مشتمل بر بیست وچهار فصل

فصل اول
در تفویض وزارت ممالک

فصل دوم
در تفویض نیابت سلطنت

فصل سوم
در استیفاء ممالک

فصل چهارم
در الغ بنبکجی ممالک

فصل پنجم
در نظارت ممالک

فصل ششم
در اشراف ممالک

فصل هفتم
در حکمی ممالک

فصل هشتم
در انشاء ممالک

فصل نهم
در نیابت وزارت

فصل دهم
در منصب دفترداری ممالک

فصل یازدهم
در حکومت وتصرفی ولایات

فصل دوازدهم
در قانون ویاسامیشی وتعدیل

فصل سیزدهم
در حزر وتخمین

فصل چهاردهم
در احصاء مواشی وقوبجور

فصل یازدهم
در استمالت رعایا

فصل دوازدهم
در مستظهر گردانیدن خایفان

فصل سیزدهم
در عفو مجرمان

فصل چهاردهم
در امان دادن خایفان

فصل پانزدهم
در قرار شمسی

فصل شانزدهم
در عمارت بابرات

ضرب دوم

در تهدید مجرمان و منع ایشان شش فصل

فصل اوّل
در عزل عمال متعدی

فصل دوم
در استرداد حقوق مظلوم از ظالم

فصل سوم
در حبس و قید ظلمه

فصل چهارم
در نهب دشمنان دین

فصل پنجم
در دفع مفسدان و حرامیان

فصل ششم
در اخراج متمردان از نواحی

خاتمه

در وصیت و شرطی چند که مصنف را با متأملان این کتابت و ذکر التزامات و خواص این کتاب و غیر آن

مقدمه

در بیان کیفیه این کتاب و شرط شروع متأمل در آن و ذکر موضوع علم انشا و ذکر منشیان و چند حکایت که مناسب آنست و لوازم و لواحق آن است

پس از

بیش از شروع در بیان تفاصیل اقسام بمراتب و ضروب و فصول و صور و انواع و اصناف و ابواب ذکر این مقدمه ضروریست بباید دانست که از ضروبی که در مراتب قسم اول این کتابست بیان کرده ایم ضرب اول از مرتبهٔ اوّل که مشتمل بر سه صورتست القاب و ادعیه سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بلیت فصلست در احوالیست که بعد از ذکر القاب سلاطین نویسند و آن یا تهنیت باشد بجلوس سلطنت یا نصیحت یا استدعاء رواج و فرستادن محمل یا غیر آن چنانک هفده فصل باقی و صور و انواع بران مشتملست و چون یکی ازین احوال با القاب سلاطین منضم گردانند حکم یک مکتوب داشته باشد و تقسیم صور یا انواع جهت سهولت عمل و تصرف منشیست و این قاعده در مرتبهٔ دوم و سوم برین موجب ممهد شده چنانک منشی را در وقت کتابت رجوع با جای دیگر نباید کرد و بسهولت بمطلوب رسد و امّا در مرتبهٔ چهارم که مرتبهٔ مشترک میان سلاطین و امرا و وزرا و خواتین و خدم و ارکان دولت و ملوک و ولایات و سادات و مشایخ و قضاة و غیر آن است ازین التزام اعراض کرده ایم چه آن مرتبه که مشتملست بر مکاتبات و دو صورتست مکتوب و جواب و القاب و احوال در یک مکتوبست و عرضه داشت رعایا بسلاطین و محاضر و شرط نامه نواب و عمال با سلاطین و تذکره یا اجوبه مجموع داخل این قسم است و همچنین بباید دانست که یکی از آداب مکاتبات سلاطین بیکدیگر آنست که منشی دران مکاتبات ذکر اشتیاق و آرزومندی نکند چه این معنی وقتی شاید که امکان ملاقات باشد و ملاقات سلاطین متضمن اخطار بی نهایتست کما قال الله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی و با امراء بزرگ و وزرا هم ننویسند مگر بجمعی که در مناصب مناسب ایشان باشد و همچنین بهر یک از طوایف جمهور دو دعا یکی عربی و یکی پارسی ننویسند چنانک معالی و اقبال و جاه و جلال فلان اطال الله بقاءه بامتداد زمان مساوق باد چه اطال الله بقاءه دعاییست زاید و بتکرار مفضی و تتمه معالی و اقبال و جاه و جلال دعاییست پارسی اعنی بامتداد زمان مساوق باد نه دعاء عربی چه مفهوم هر دو دعا دوام و بقاست و یک دعا کافیست مگر در صورتی که دعاء عربی بمکتوب الیه باشد و دعاء پارسی بدیگران چنانک فواید انفاس مولانا زیدت فضایله یا شیخ الاسلام اعظم زیدت برکته بکافهٔ مسلمانان واصل باد چه فضایله یا زیدت برکته مخصوص است بمکتوب الیه که مولانا اعظم است یا شیخ الاسلام اعظم و دعاء پارسی مخصوص بکافهٔ مسلمانان درین صورتها

وامثال آن دعاء عربی و پارسی توان نوشت وهمچنین بر منشی واجبست که بر جمیع نفادیر خواه با استفادت از کتب
وخواه از تراکیب خود بوقت کتابت مکاتبات واحکام وغیر آن در بند تهذیب وتنقیح استعارت باشد واز استعمال
الفاظ غریب وحشی احتراز کند تا در مزلقهٔ اعتراض ومدرکهٔ استدراک حالاً ومالاً نیفتد که گفته اند شعر
الخط یبقی زماناً بعد کاتبه   وصاحب الخط تحت التراب مدفون؛ واز استعجال وسرعت قلم نیز که
مودی بترک تجوید خط وعبارتست من کل الوجوه احتراز واجتناب ورزد حکیم افلاطون گفته است
لا تطلب سرعة العمل بل اطلب تجویده فان الناس لیس یسألون فی کم فرغ من هذا العمل بل
یسألون عن تجوید صنعته معنی انست که طالب مباش سرعت عمل را ونظر بر تجوید وتحسین عمل دار چه
مردم نپرسند که این عمل در چه مقدار زمان کرده شد بلک سوال از جودت صنعت کنند پس معلوم
شد که منشی را هیچ رتبت چون حسن خط وعبارت نیست ودر استعجال وسرعت قلم آن دو مهم
مشکل توان کرد کما قال النبی صلی الله علیه وسلم العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن
واگر شخصی با وجود سرعت قلم بر جودت خط وحسن عبارت قادر باشد نادر الوجود بود ولا حکم علی النادر
وهمچنین القاب هر کس بر قدر ومنزلت او نویسد چه اگر شریف را خطاب وضیع کند استخفاف نموده
باشد واگر وضیع را خطاب شریف نویسد استهزا کرده ودر مکاتبات بعد بین السطور بسیار نگذارد
بخلاف احکام که آنجا بعد بین السطور بیشتر باید واما در عرضه داشت رعایا بملوک وسلاطین ومحاضر
وتذکره که نویسند آن قاعده مطرد نباشد چه مکتوب عریض باید نوشت اما بعد بین السطور اندک باید
وبیاض صدر مکتوب متوسط با جمع که عارض قضایا باشد اسامی خویش در آخر آن ثبت توانند
کرد وشرط نامه را بعد بین السطور اندک باید وقطع کاغذ عریض نشاید ومنشی هر مکتوب که نویسد
بعد از اتمام جهت تبرک وتیمن قدری خاک پاک بران ریزد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرموده تربوا کتابکم فانه انجح للحوائج   وبعد از ان از اول تا آخر فرو خواند تا اگر سهوی
رفته باشد باصلاح آورد والبته بر طبیعت اعتماد نکند ونگوید که آنچ من می نویسم از غلط و
سهو معرا ومبرا باشد که هیچ آفریده را این دعوی نرسد   لکل جواد کبوة ولکل حسام نبوة و
ولکل عالم هفوة   وبعد از اتمام مکتوب را مهر کند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده
کرم الکتاب ختمه چون ازین مطالب فارغ شدیم فایدهٔ چند که مولانا ملک الافاضل حکیم
الدین ناموس جزاه الله خیراً در موضع علم انشا وفضیلت آن با لوازم ولواحقی که بدان
تعلق دارد در رسالهٔ خود آورده تبرکاً وتیمناً در شش فصل اثبات کنیم بعون الله وحسن

توفیقه فصل اول در موضع علم انشا موضوع هر علمی سببی باشد که دران
علم بحث از اعراض ذاتی آن شی کنند چنانک بدن انسان که موضوع علم طب است چه طبیب
در علم طب بحث از اعراض ذاتی بدن انسان می کند که آن صحت ومرضست تا صحت
را محافظت کند ومرض را زایل گرداند وبرین تقدیر هر علم را موضوعی باشد وشاید
که یک چیز موضوع دو علم باشد از دو وجه مختلف چنانک کلام عرب موضوع علم نحو باشد
از ان وجه که معرب ومبنیست وهمین کلام عرب موضوع علم تصریف باشد از احوالی که بر ابنیه
صادر می گردد پس موضوع علم انشا یعنی ترسل کلام باشد از ان وجه که مخبرست از معنی که بدان بذات
کاتب قایم است وان کلام یا عربی یا پارسی بدان دلیل که بحث با منشی از عوارض چنین کلامیست
که آن بلاغت وفصاحت واطناب وایجاز وسلاست وجزالت ورکاکت ورزانت وسجع وتجنیس
وترصیع واستعارتست که عوارض قریبند وموضوع علم انشا علم استیفاء مال باشد از ان سبب که
بحث مستوفی دران علم از عوارض وصفاتیست که بر مال طاری میشود چون جمع وخرج وتغییر وتبدیل وتثمین
وتسعیر وتصریف وفاضل وباقی وغیر ذلک وموضوع علم صکوک هم مال باشد فصل
دوم در فضیلت کاتب ومقام وشرف او اگر کاتب را هیچ فضیلت نباشد بغیر انک حق تعالی در محکم
تنزیل خود قسم یاد می کند ومی فرماید که ن والقلم وما یسطرون تمام شرفی وفضیلتی باشد وبعضی مفسران
بیان فی قوله تعالی علمه البیان بکتابت تفسیر کرده اند واین قول در تفسیر کواشی مذکورست وآنچ فرموده
وربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم موید این سخنست وعرب گوید فرزند را بیش از
همه چیز بکتابت وسباحت تعلیم باید کرد وسباحت را مقدم داشته اند جهت آنک دیگری را کتابت توان
فرمود وهیچ کس از بحر دیگری سباحت نکند ودر قدیم ملوک عجم جماعتی را که آبا واجداد ایشان اهل کتابت
نبودندی رخصت کتابت ندادندی کما قال الشاعر شعر   لله در انوشیروان من ملک
ما کان اعرفه بالدون والسفل   نهاهم ان یمسوا عنده قلما   وان یذل بنوا الاحرار بالعمل
وگویند وقتی که ملوک عجم در دیوان آمدندی کتاب دیوان از بهر ایشان قیام نکردندی ودر آنچ
بدان مشغول بودندی یک لمحه اهمال ننمودندی وهم دران روزگار غیر از کتاب وارباب علوم
دقیق مثل طب ونجوم وحساب هندسه دیگری بر اسبان راهوار ننشستی وگفتندی اولئک
قوم یجب ان نحم عقولهم لانهم مشغولون بعظایم الامور وخطیرها یعنی ایشان قومی اند که وا
جبست عقول ایشان را براحت داشتن که ایشان مشغولند بساختن کارهای بزرگ واز عهد

نامهٔ اردشیر بابک معلوم مي شود که کتّاب پیش ملوک عجم تا چه حدّ معتبر و معظّم بوده اند آنجا که مي کوید
من اردشیر بابک المؤید ذی البهاء ملک الملوک و وارث العظماء الي الفقهاء الذین هم حملة الدّین
والحماة الذین هم حفظة البیضة بیضة الاسلام والکتّاب الذین هم زینة المملکة وذوي الحرث الذین
هم عمرة البلاد والسّلام علیکم وانا بحمد الله صالحون وقد وضعنا عن رعیّتنا بفضل رافتنا خراجها المو
ظفة ونحن فی ذلک کاتبون الیکم بوصیّته لاتستشعروا الحقد فیدهمکم العدو ولا تحتکروا فیشملکم القحط و
تزوّجوا فی القرابین فانّه امسّ للرحم واثبت للنّسب لاتعدوا هذه الدنیا شیئا فانّها لایبقي علي احدٍ ولا تر
کضوها مع ذلک فانّ الاخرة لاتنال الّا بها یعنی این مکتوبیست از اردشیر بابک بجماعت فقها که حا
ملان احکام دین اند و بحامیانی که نکاه دارندکان بیضهٔ اسلامند یعنی وسط اسلام و بنویسندکانی که
آرایش مملکتند و بمزارعانی که آبادان کنندکان شهرها اند سلام بر شما که ما بحمد حق تعالي از جملهٔ صالحانیم
بفضل رافت و رحمتی که بر رعایا داریم خراج راتب از ایشان بر کرفتیم و بشما این وصیّت مي نویسیم که
از یکدیکر کینه در دل مکیرید که دشمن ما کاه بشما رسد و نرخها را کران مکنید که قحط شما را فرو نکیرد و دختر
از خویشاوندان خود خواهید که آن رحم را نزدیک کرداند و نسب را ثابت کند و این دنیا را
بچیزي مشمارید که بر هیچ آفریده نمی ماند و او را بپای مزنید و با او خواری مکنید که درجت و منزلت
آخرت نمی توان یافتن الّا بدنیا و ابو عبد الله محمد بن مسلم بن قتیبه در کتاب عیون الاخبار
ذکر مي کند که قرات فی کتب العجم ان مؤبد موبدان وصف الکتاب فقال کتّاب الملوک اعینهم المنصوبة
عندهم وآذانهم الواعیة عنهم والسنتهم الشّاهدة لهم لانه لیس احد اعظم سعادة من وزرآء
الملوک اذا سعدت الملوک ولا اقرب الي الهلکة من وزرآء الملوک اذا هلکت الملوک فترتفع التهمة عن
الوزرآء اذا کانت نصایحهم للملوک نصایحهم لانفسهم وتعظم الثّقة بهم حیث صار اجتهادهم لهم
کاجتهادهم لانفسهم ولا یتهم روح عن جسده علي روحه لانّ زوال الفتهما زوال نعمتهما وان التیام الفتهما
صلاح خاصیتهما یعنی در کتب عجم خواندم که موبد موبدان یعنی استاد حکماء فرس کتّاب را وصف
کرده است و کفته که نویسندکان پادشاه بمثابت چشمهاء ایشانند که بدیشان بینند و کوشهاي ایشانند
که بایشان شنوند و زبانهای ایشانند که از قبیل ایشان سخن کویند و نویسند و هیچ کس را سعادت
بزرکتر از سعادت وزرآء ملوک نیست وقتی که ملوک ایشان نیز صاحب سعادت باشند و هیچ
آفریده نزدیکتر بهلاک از وزرا نیست وقتی که ملوک ایشان هلاک شود و هرکاه که نصیحت وزرا
پادشاهانرا چون نصیحت ایشان باشد مر نفس خویش را تهمت از ایشان مرتفع شوند و چون اجتهاد

ایشان در مهمات پادشاهان چون اجتهاد ایشان باشد در مهمات خود وثوق برای ایشان هرچه بیشتر
و عظیم تر باشد و هیچ جانرا جهت جسد متهم نکردانند و هیچ جسد را نیز جهت هیچ جان زیراکه زوال
الفت جان و جسد زوال نعمت ایشان باشد و چون الفت میان ایشان حاصل آید خاصه هردو
بصلاح آید و درین سخن میان کتّاب و وزرا فرقی نهاده است و در ایام دولت عرب
حرمت و جلالت کتّاب بحدّی بود که ابتداء هر مثال بنام امام بودي و انتها بنام کاتب و شیخ بزرکوار
ابو علی فارمدي قدّس الله روحه العزیز در بعضی از تصانیف خود نسخهٔ عهدنامه
که باشارت مبارک رسول صلی الله علیه وسلّم امیر المؤمنین علي کرّم الله وجهه جهت اقارب
وانساب سلمان فارسی رضی الله عنه نوشته است و بفارس فرستاده ذکر کرده است ابتداء
عهدنامه برین موجبست ∴ بسم الله الرّحمن الرّحیم ∴ هذا کتاب من محمد رسول الله صلی الله علیه وسلّم
الي آخره و در آخر عهدنامه نوشته است کتب علي ابن ابی طالب بامر رسول الله صلی الله علیه وسلّم
فی رجب سنه تسع من الهجرة بمحضر من ابی بکر الصّدیق و عثمان وانس والمقداد وجماعة من المؤمنین
رضی الله عنهم و این ضعیف که مصنّف این کتابست نسخهٔ آن عهدنامه را مطالعه کرده است و همچنین
عهدنامه که باشارت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلّم امیر المؤمنین علي رضی الله عنه جهت خیبر بن
اخطب که والي خیبر بود نوشته بر همین اسلوبست که در عهدنامهٔ سلمان ذکر رفت و نسخهٔ اصل
آن عهدنامه را بخطّ امیر المؤمنین علي رضی الله عنه این ضعیف دیده است و از انجا نسخهٔ نقل
کرده و ذکر این دو عهدنامه از معظمات مفاخر کتابست که مثل امیر المؤمنین رضی الله عنه که امام
المتقین سیّد الاصفیا والمؤمنین است متصدّی کتابت بوده اکرچه عروج او بر معارج شرف و بزرکی
و مصاعد ولایت و کرامت زیادت از انست که او را بکتابت صفت کنند امّا مقصود مدح مرتبهٔ
کتاب و کتابتست بوجود شریف او و با آن مدحت محمّدًا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد و بعضی از
بلغاء عرب با امیر المؤمنین عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه کفته اند من کانت الخلافة زانته فانّک
زینتها ومن شرّفته فانک شرّفتها یعنی اکر کسی را خلافت آرایش میداد تو خلافت را آرایش دادي
واکر کسی را خلافت بزرک کرد تو خلافت را بزرک مي کنی کما قال الشّاعر **شعر**
واذا الدّرّ زان حسن وجوهٍ ∴ کان للدّرّ حسن وجهک زینا ∴ وتزیدن اطیب الطّیب طیبًا ∴ ان تمسّه این مثلک اینا
یعنی وقتی که مروارید بزرک حسن خوبانرا بیارآید روي خوب تو مروارید را آرایش مي دهد
واکر عطری را که از ان خوش بوی تن نباشد بدست کیری و لمس کنی بواسطهٔ لمس تو بوي آن

عطر بیشتر و خوشتر شود مثل تو کجا توان یافت رسایل و خطب و منشیات امیر المؤمنین علي کرم الله
وجهه نظماً و نثراً درّاً و تبراً با آسمان هم عنان و با آفتاب هم رکابست   فسار به من لا یسیر مشمّراً
وغنّی به من لا یغنی مغرّدا و نهج البلاغه و درر و غرر و صد کلمه و متفرّقات و وصایا و کلمات که از
آن حضرت منقولست و مرویست برین مدّعي از اعدل شواهدست و اما احمد بن محمد المیدانی النیشا
بوری رحمة الله در کتاب ماوي الغریب و مرعي الادیب آورده است که امام بن الامام جعفر بن محمد الصادق
رضی الله عنهما فرموده است انّ لامیر المؤمنین رضی الله عنه تسع کلمات اکُدن جواهر الکلام و اغلین
حقایق البلاغة و قطعن اطماع المحاوین عن اللحاق بها ثلاث منها فی لمناجات و ثلاث فی الحکمة
و ثلاث فی الادب فاللّواتی فی المناجات قوله رضی الله عنه الهی کفانی فخراً ان یکون لی ربّاً و کفانی
عزّاً ان اکون لک عبداً الهي انت کما احب فاجعلنی کما تحبّ و امّا اللّواتی فی الحکمة فقوله امین علي من
شئت تکن امیره و اصبح الي من شئت تکن اسیره و استغن عمّن شئت تکن نظیره اما اللّواتی فی الادب
فقوله قیمة کل امرءٍ ما یحسنه المرء مخبوء تحت لسانه النّاس اعداء ما جهلوا معنی انست که امیر المؤمنین
نه کلمه فرموده است که بازار جواهر کلام را کاسد مي کنند و حقایق بلاغت را کران بها مي کردانند و اطماع
طالبان را که هوس لحاق بدان داشته باشند یعني خواهند که مثل آن بکویند منقطع مي کنند و از ان
نه کلمه سه کلمه در مناجاتست و سه کلمه در حکمت و سه کلمه در ادب انک در مناجاتست یکی اینست
که بارخدایا مرا این فخر تمامست که تو پروردکار مني و دوم انک بارخدایا مرا این عز و شرف بس
است که بندهٔ توم سوم الٓهی تو جنانی که من ترا دوست میدارم مرا نیز جنان کردان که مرا دوست دا
ري و آنچ در حکمتست اوّل انک نعمت ده بهر که خواهی تا امیر او باشی دوم انک خود را محتاج کردان
بهر که خواهی تا اسیر او باشی سوم انک مستغنی شو یعنی بی نیاز شو از هر که خواهی تا نظیر او باشی و امّا
آن کلمات که در ادبست یکی اینست که قیمت هر کسی بر مقدار دانش اوست دوم انک مرد در زیر
زبان خویش بنهانست سوم انک مردم دشمن جیزي باشند که آنرا ندانند و از شرف و منزلت
ارباب کتابت یکی انست که کتاب در زمان قدیم بخلافت و بادشاهی و دیگر مناصب ر
سیده اند جنانک امیر المؤمنین عثمان و علي رضي الله عنهما که هر دو کاتبان حضرت رسالت
صلوات الله علیه مشرف بودند بخلافت و سلطنت رسیدند و معاویه نیز که خلافت یافت در ابتدا
کاتب بیغامبر علیه الصّلوة و السّلام بود و مروان حکم کاتب عثمان بود و عبد الملک مروان
کاتب معاویه بود در دیوان مدینه و بعضی که بعوالی مراتب رسیدند عمر بن سعید بن العاص

کاتب مغیره بود بعد از و کاتب ابو موسی اشعری بود و بعد از ان حاکم عراقین شد و زیادة الله
کاتب ابو موسی اشعری بود و ابو موسی اشعری کاتب امیر المومنین علي بود و قبیضة بن ابی ذویب
از فقهاء مدینه کاتب عبد الملک بن مروان بود و حسن بن ابی الحسین البصری با فضل بسیار و
علم تام و جلالت قدر کاتب ربیع بن زیاد الحارثی بود بعد از ان عمر بن عبد العزیز اورا بمنصب
قضا نصب کرد و کفت ولّیت القضاء سدّ التّابعین و محمد بن سیرین معبّر با علم وافر و ادب
کامل و ورع ظاهر کاتب انس بن مالک بود و عامر الشعبی با فهم ثاقب و وفور رواتب کاتب
عبد الله بن مطیع بود و بعد از و کاتب عبد الله بن الخطمی الانصاری شد و حکومت و قضای کوفه یافت
و سعید بن جبیر با زهد و نسک و علم و حلم کاتب عبد الله بن عتبه بن مسعود بود و بعد از ان حجّاج اورا
کتابت و وزارت ابی برده بن ابی موسی الاشعری داد و بعد از ان جون طغیان و عدوان حجاج منتشر
شد سعید با عبد الرحمن بن اشعث خروج کرد و بدست حجاج کرفتار آمد و اورا بیش خود بایستا
نید و کفت یا شقی بن کسیر خلعت ربقة الطّاعة من عنقک و عصیت امیر المومنین کیف رایت صنع الله
بک اختر ای قبلة شئت فانی قاتلک لا محال له قال سعید اختر انت فانّ القصاص امامک حجاج با
سعید بن جبیر کفت ای شقی بن کسیر ربقهٔ طاعت از کردن خود بیرون کردي و در امیر المومنین یعني
عبد الملک بن مروان عاصی شدی صنع حق تعالي را با خود بنکر و هر نوع را از انواع قتل که خواهی
اختیار کن که البته من ترا خواهم کشت سعید کفت تو اختیار کن که قصاص ترا خواهند کرد کویند آخر
کسی از مقتولان حجاج سعید بن جبیر بود و جون اورا هلاک کرد حق تعالی خوابی بروی مستولی کردانید
تا دران حالت بمرد و خلایق از شرّ او خلاص یافتند و یکی دیکر از فضلاء کتاب سلیمان بن سعید الخشنی
بود شش سال کتابت هشام کرد و افصح و ابلغ کتاب عبد الحمید بن یحیي بود کاتب مروان حمار
و ذکر فصاحت و بلاغت او از شرح مستغنیست و بیوسته منصور عباسی کفتی غَلَبَنَا بنو امروان
بثلاثة بالحجاج و عبد الحمید الکاتب و الموذن البعلبکی و یکی دیکر از فصحاء کتّاب عبد الله بن
المقفع بود که در روزکار خویش نظیر نداشت بلک در هیج عصر مثل او کاتبی نبود و خالد بن برمک
نیز از مشاهیر کتاب آل عباسست و ابو عبد الله که کاتب مهدی بود بیوسته کفتی ما رایت مثل
خالد بلاغته اعرابیة و طاعته اعجمیة و له الاراء المشهورة و التّدابیر الصّایبة و دایما منصور کفتی
خالد غداء و الدّولة الّذي تقوتها و یونس بن فروه کاتب عیسی بن موسی بود و صوایب تدا
بیر و مستقیمات اراء او ظاهر و مشهور بوده است و همجنین ابراهیم بن هلال کاتب دولت

عباسی بود واستاد سید رضی موسوی وبرادرش سید مرتضی وفصاحت وبلاغت او از شرح مستغنیست
فی الجمله علی الدوام کتاب معظم ومعتبر بوده اند وهیچ وقت در مرتبهٔ انحطاط ودرجهٔ ادنی نیفتاده وهریک
برحسب استعداد وقوت وقدرت خویش بمحلی رفیع ومکانی عالی منیع رسیده ودرین روزگار درولایت
مصر وشام کتاب سر سلاطین انجابر مراتب وزرا فایق وراجح است واقطاعات کتاب امرا ایشان
مساوی اقطاعات امرا مملکت باشد ومصدوقه حال انست که بی برکت حرکت قدم قلم ایشان هیچ مطلوب
قدم درحیز وجود ننهد وهیچ مقصود روی در نقاب تعذر نکشاید چه اگر سلاطین روزگار خواهد که ذکر
تهنیتی با شرط تعزیتی بجای آرند یا دلی رمیده را در دام کشند یا نفس سرکش را رام کرداند یا تخویف
اعدا ومیل اولیا کنند یا بتمهید قواعد استعطاف یا تشیید مبا اعتدار اشتغال نمایند یا قوانین
انذار واسعاف را ممهد کنند جز بوسیلت استعانت قلم وبنان وبی واسطهٔ استمداد عبارت
وبیان ایشان میسر ومسلم نگردد بس باید که بر سلاطین روزگار واجب ولازم باشد که جانب
ایشانرا بحسن رعایت ومحافظت وتقویت وتربیت فرمایند وبه تربیت مهمات ومصالح ایشان
اهتمام تمام نمایند تا ایشان در خدمتی که بدان مامور ومشغولند بیفزایند وموجب رونق پادشاهی
ومملکت گردد وحکیم ابو الحسن احمد بن عمر بن علی العروضی السمرقندی رحمة الله حکایتی چند مناسب
در کتاب مجمع النوادر آورده است اما چون هنوز فواید مولانا حکیم الدین ناموس با تمام نرسیده
آنرا موخر داشته شد بعد از ان ایراد افتد ان شاء الله تعالی **فصل سوم در اداب کتاب
وآلات ایشان** معنی آلت رسیدن فعل فاعل است بمنفعل وکاتب را در کتابت بالتی چند
چون قلم وقلم تراش ودوات ومحراک وحبر وکاغذ احتیاجست باید که تمام معد باشد وعاریت
نخواهد واگر دیگری عاریت خواهد منع نکند وپیوسته قلم تراشیده ومعد دارد وباید که طاق باشد
وهر قلمی که امروز بکار داشت دیگر بتجدید بتراشد تا رطوبت حبر از و زایل شود وبعضی گفته
اند ادب آنست که قلم تراش همیشه تیز دارد وبدان دوات نشوراند چه فاضل سعید استاد
الکتاب جمال الدین یاقوت مستعصمی رحمة الله هرگاه که در خط یکی از کتاب خللی وکندی
مشاهده کردی گفتی قلم تراش او کند بوده است وهمچنین محراک ومقط معد باید داشت تا
بکارد وقلم نباید شورانید وقلم را بر قلم دیگر قط نباید کرد وتمامت آلات کتابت معد دارد
ودست وجامه از سیاهی محافظت نماید وقلم محرف تراشد ومیدان قلم بمقدار بند انگشت
مهین باید وکتبهٔ بغداد بر مقدار ناخن انگشت می تراشند وتراشهٔ قلم را عزیز باید داشت

وبر راه گذار نباید انداخت که اگر پای بران نهاده شود درویشی وفراموشی آورد وامیر المؤمنین علی
رضی الله عنه فرموده است در وقتی که عبد الرحمن بن ملجم علیه ما یستحقه او را بکارد زد **شعر**
والله ما قطعت قطیع الغنم ❊ ولا لبست السراویل علی القدم ❊ ولا مشیت علی برایة القلم
فمن این اصابنی هذا الالم ❊ وچون از کتابت فارغ شود قلم پاک گرداند در وقت کتابت قلم در
دهان نگیرد وعقده بر قلم نگذارد که استادان بقلم معقد کتابت نکرده اند وآن معقد را بفال بد داشته
اند وهمچنین دوات را بقدری مشک وگلاب مطیب ورکوی که قلم بدان پاک کند معد دارد
ومرکب باید که غلیظ نبود وروان وبراق باشد تا کاتب را بر کتابت قدرت بود ودر صیانت
آلت کتابت از قاذورات مبالغت تمام کند ودوات را بر طاقچه وبالش وجای بلند ننهد که معزولی
باز آرد واگر مکتوب الیه از کاتب بزرگتر باشد عرض کاغذ وسط باید وتفاوت میان سطور
بر مقدار عرض کاغذ وپیچیدن لایق بیاض بین السطور وقوت خط موافق عرض بیاض خطوط واگر
مکتوب الیه ادنی باشد عرض بزرگتر وسطور از یکدیگر دورتر وخط قوی تر وبیاض سر نامه
زیادت باید گذاشت وچون نامه تمام شود از کنار آخر کاغذ از جانب راست پارهٔ قطع کند
تا شکل مربع نباشد وبر ظهر مکتوب کاتبی که بزرگتر از خود باشد جواب آن نتوان نوشت واگر
بادنی نویسد شاید واگر بمساوی نویسد بی تمهید عذر ننویسد کما قیل **شعر**

تعذر قرطاس وفی الظهر بلغة ❊ وانت کریم طیب الاصل فاعذر ❊
سواء ظهر قرطاس وبطن ❊ اذا کان الکتاب الی کریم ❊
وایضاً کتبت علی ظهر الیک لاننی ❊ وجدتک لکل نایبة ظهرا ❊

وچون از جمعی غایب شود باید که ابتداء نامه بمثل چنین بیتی کند **شعر**
اذا ما غاب عنک اخوک یوما ❊ ولم یکتب الیک فقد جفاکا
وهمچنین در مکتوب کسی که کتابت کند ننگرد که در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
من نظر فی کتاب اخیه بغیر اذنه فکانما ینظر فی النار وخط را نقطه واعراب بسیار نکند که آن
علامت تجهیل مکتوب الیه باشد **فصل چهارم در زمان کتابت**
آنچ ضروری باشد باید که بعد از نماز دیگر ننویسد که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است من
احب کریمتاه فلا یکتب بعد العصر شیا ودر وقت افراط سرما واستیلاء گرما هم کتابت نکند
ودر وقت گرسنگی وتشنگی وغضب وغلبهٔ خواب وامثال آن اعراض نفسانی هم چیزی ننویسد

کاثر آن اعراض غالبا در کتابت او ظاهر شود و مقصود فوت گردد و جون ضروري نباشد اختیارات نجومی را مراعات کند جنانک درین ابیات مذکور است **شعر**

ابتداء کتاب از هر باب   جون کنی اختیار جیست صواب
ماه در برج منقلب باید   در بتیر ست متصل شاید
ور کنی نامه سوی حضرت شاه   ناظر آفتاب باید و ماه
ور فرستی بخانهٔ دهقان   نیک باشد نظر سوي کیوان
ور فرستی بسوي دانشمند   جز نظر سوي مشتری مپسند
ور فرستی سوي سپهسالار   سوي مریخ بایدش دیدار
ور فرستی همی بسوی دبیر   نظر ماه سوي تیر پذیر
ور فرستی سوي زنان بنگر   تا که ناظر بود بزهره قمر
وین نظرها بدان نی تلبیس   همه تثلیث باشد و تسدیس
ور نخواهی که باشدت تصدیع   از مقابل حذر کن و تربیع

فصل پنجم در موضع کتابت باید که مکان کتابت سرد و گرم و تاریک و تنک نباشد و از میان مشغله دورتر و مهبت ریاح ننشیند و بحضور بزرگتر از خود کتابت نکند که متضمن اهانت باشد و بر مقامی ننشیند که اگر بزرگتر از وکسی بیاید او را مقام بدو باید داد که آنرا باصطلاح کتّاب مکان قلعه گویند و تصوّر آمدن آن شخص دایما ذهن کاتب مشغول و پریشان دارد و در صحاح اللغهٔ جوهری مذکور ست قلعه بضم قاف منزلي را گویند که وطن را نشاید و مجلس قلعه آن باشد که صاحبش هردم از آنجا برخیزد و بجاي دیگر نشیند و گویند علي قلعة اي علی رحلة یعنی بر سر کوچند و قلعه کسی را گویند که از زین منقلع شود و در هیچ حال ثابت نتواند بود و مال عاریت را نیز قلعه گویند **و فی الخبر** بئس المال القلعة فی الجمله مجموع معانی قلعه بیکدیگر نزدیکست و بر سرعت انتقال دلالت دارند و در زمان و مکان نیز باید که تمامت شرایط که موجب فراغت خاطر و سبب نفی اشتغال باشد رعایت کند و این شرایط وقتی مرعی تواند داشت که کتابت باختیار او باشد امّا اگر ضرورتی افتد و الضرورات تبیح المحضورات مراعات این معانی نتوان نمود و عذر واضح و لایح باشد و درین نوع خصوصا و در همه علوم عموما قوت ذهن و وقاد و تصرفات خاطر نقاد که از مواهب الهیست اعظم مرشدی و اکمل موصلیست لاسیّما که از جهت تحصیل

همچنانک بتعلیم لغت و مسایل نحو و صرف و معانی و بیان بقدر وسع مستظهر باشد و از قوانین شرع و حقایق لفظی و دقایق و لطایف معنوی خالی نباشد و در میدان مدح و هجا و تحسین و تهجین اشیا سوار و بر مصطلحات و عادات و امثال ابناء روزگار در مخاطبات واقف و قصب السبق از مباشرات این نوع و مردان این میدان ربوده و باقصی غایت ارباب اجتهاد رسیده **فصل ششم در صفت آلات و ادوات کتابت نظما و نثرا فی وصف القلم** حق تعالي سوگند خورد و گفت ن والقلم وما یسطرون و ابو الفتح بستی این معنی را اخذ کرد و این ابیات گفت **شعر**

اذا قسم الابطال یوما بسیفهم   و عدّوه مما یکسب المجد والکرم
کفی قلم الکتاب فخرا و رفعة   مدي الدّهر انّ الله اقسم بالقلم
صلاح العباد و رشد الامم   و امن البریّة من کلّ غم
بشیئین مالهما ثالث   بخرق الحسام و رتق القلم

و قال ابن الرومي

حِلّ ینضنض فی الارض ربعه   لسانه قاسم الآجال والنعم
انیابه کسیوف الهند لامعة   تناسلت به الاداب فی الامم

و له فی ابي عبد الله محمد بن یعقوب الفارسي

خفت انامله الثلاث باجوف   بادي الضنی تحکی بنا کعاب
مستعمل الطی السیوف وللضنی   بدقیق خطم غیر ذی انیاب
فاذا نحا للنطق اطرق باکیا   تحکی بجنته صریر النّاب
بانیک ماتدیب جوانب حلقه   بفصاحة کفصاحة الاعراب
واذا شکی ظما تورد لجة   مملوّة سوداء ذات عباب
یمشی علي خدّیه الّا انه سفی   جملة الفرسان والرّکاب
یهدي الي الاحباب صحة نحله   و الي مقالیه لباب جباب

و لابي سعید الاصفهاني رحمه الله

تري صید الملوک لها سجودا   اذا انتصبت علي وجه الصّحیفه
فلا الفلک المدار له وکیل   ولا القدر المتاح لها خلیفه

و لغیره

وذی نحول راکع ساجد — لیف خضوع دمعه جاري
بلازم الخمس فی اوقاتها — منهمک فی طاعة الباري

وقیل عقول الرجال تحت السنة اقلامهم وقیل بنوء الاقلام یصوب غیث الحکمه وقیل القلم صانع الکلام یفرغ مایجمعه القلب ویصوغ مایسبکه اللب وقال المامون لله در القلم کیف یحوک وشی المملکة وقال جعفر بن یحیی لم ار باکیاً احسن تبسما من القلم وقال ثمامة ما اثبتته الاقلام لم تطمع فی دروسه الایام وقیل بالاقلام تساس الاقالیم وقال ابن المعتز الاقلام مجبرة جیوش الکلام تخدم الارادة ولا تمل الاستزادة کانها تقبل بساط سلطان او تفتح باب بستان

فی وصف المداد والدواة مداد کسواد العین وسویداء القلب مداد ناسب خوافی الغراب واستعاز لونه شرح الشباب وقیل کان هارون الرشید تحب من الالوان السواد وفضله علي باقیها فسال یوماً الاوزاعی عن السواد فقال لا یلبس فیه محرم ولا یکفن فیه میت ولا تجلی فیه عروس فصعب علي الرشید ذلک فقال ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه النور فی السواد فتهلل وجه الرشید فقال احسنت فلله انت **فی الدواة** سوداء محبب ریقتین فریق للملک بانیة واخری نادمة زنجیة عجماء الا انها بجلیل تدبیر البریة عالمة

وقال الحسن بن وهب

لا تجزعن من المداد ولطخه — ان المداد خلوق ثوب الکاتب
لولا المداد وحسن رونق لونه — ما صح شئ فی حساب الحاسب
ولما تبینت الامور لباحث — ولکان شاهد امره کالغایب

ولبعض الکتاب اهوي السواد لان شیبتی ابیض یوذی الفتی واحب لون شبابی ولذاک فی الکافور برد قاطع والمسک اصبح سید الاطیاب وبه تزین کف کل خریدة وبه تتم صناعة الکتاب شخصی از افاضل دواتی ابنوس بیش دوستی فرستاد واین دو بیت برو نوشت **شعر**

قد بعثنا الیک ام العطایا — والمنایا زنجیة الاحساب
فی حشاها من غیر حوب حواب — هی امضی من مرهفات الحراب

وقیل الدواة من انفع الادوات والمحاجی من التتر **وقیل** الدواة غدیر تفیض ینابیع الحکمة من قراره وتنشا سحب البلاغة من اقطاره **وقیل** دواتک تداوی فرص عیابک وتودي قلوب عداتک **فی مدح الخط** قال اقلیدس الخط هندسة روحانیة ظهرت بآلة جسمانیة **وقیل**

الخط فی الابصار سواد وفی البصایر بیاض **وقیل** رداءة الخط زمانة الادب **وما قیل فی الخط نظما** خط کما انفتحت ازاهیر الربی — تنزهة الاعیان قید الاعین — وبلاغة مل القلوب ملاحة — قال البنی بها صلوة الالسن **ولقد احسن ابو الفتح البستی فی ذلک**

ان هز اقلامه یوماً لیعلمها — انساک کل کمی هز عامله
وان اقر علي رق انامله — اقر بالرق کتاب الانام له

ولابی منصور الثعلبی فی خط ابن مقلة رحمهما الله

خط ابن مقلة من ارعاه مقلته — ودت جوارحه لو حولت مقلاً
فالدر یصفر من تنضیده حسداً — والروض یحمر لاستحیایه خجلاً

این فواید حکیم فاضل ابو الحسن احمد بن عمر بن علی النظامی العروضی السمرقندی رحمة الله

در مجمع النوادر آورده است حکیم مذکور چند حکایت در کتاب مجمع النوادر مطابق وقت وحال ملوک وسلاطین هر عصر ایراد کرده است برین موجب که ملخص می گردد ودر مقدمه می گوید که کتابت ودبیری صنعتیست مشتمل بر قیاسات خطابی وبلاغی منتفع در مخاطباتی که مردم است بر سبیل محاورت ومشاورت ومخاصمت در مدح وذم وحیلت واستعطاف واغرا وتعظیم اعمال وتحقیر اشغال وساختن وجوه عذر وعتاب واحکام وثایق واذکار سوابق واظهار ترتیب ونظام کلام در جمیع وقایع بر وجه اولی واصوب پس کاتب باید که کریم اصل وشریف عرض ودقیق نظر وعمیق فکر وثاقب رای وصایب حدس باشد واز آداب وثمرات تقسیمی اوفر وحظی اوفی فایز وبقیاسات منطقی عارف وبر مراتب ابناء روزکار واقف واز حرص بر حطام دینوی ومزخرف فانی محترز وبتحسین وتقبیح اصحاب اغراض وارباب اغماض غیر ملتفت ودر کتبت مراسلات عرض مخدوم را که مکتوب منه باشد از تنزیل در مواضع نازل ومراسم خامل مستحفظ ومحترز جانب مکتوب الیه را اکرچه میان او مکتوب منه مخاصمت باشد مراعی ومحافظ واز تعرض عرض او متحرز ومجتنب مکر که مکتوب الیه از حد ادب تجاوز نموده باشد وقدم حرمت از دایره حشمت بیرون نهاده که واحد بواحد والبادی اظلم محقق ورعایت حد وسط را کتابت ملازم وبهر کس آن نویسد که اصل ونسب وملک وولایت وخزانه ولشکر او بران دلالت نماید واکر مکتوب الیه طریق تکبر مسلوک دارد کاتب مترسل را نیز رسد که درین موضع قلم بردارد وقدم در کذارد ودرین ممر باقصی غایت ومنتها نهایت برسد **کما قال النبی صلی الله علیه وسلم** التکبر علي المتکبر صدقة والبته نکذارد که هیچ غبار مذلت در فضاء مکاتبت از هواء مراسلت بر دامن حرمت مخدوم او نشیند ودر سیاقت سخن رانی طریق اختصار وایجاز

رود که خیر الکلام ماقلّ ودلّ واز وقیعت المکثار مهذار احتراز واجتناب ورزد اما سخن برین باید وقتی
رسد که منشی از هر علم بهرهٔ یافته باشد واز هر استادی نکتهٔ یاد کرفته واز هر حکیم لطیفهٔ شنوده واز هر ادیب
طرفهٔ اقتباس کرده وسر مجموع فضایل وآداب تلاوت کلام مجید عظم الله جلاله واخبار مصطفی صلی
الله علیه وسلّم واثار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین وامثال عرب وکلمات عجم بمطالعهٔ کتب سلف
ومناظرهٔ صحف از منظومات ومنشورات عربی وفارسی فصحا وبلغاء عرب وعجم جه کاتب وجه جون برین
مرتبه رسد سخن او بر جمیع سخنان معاصران فایق وراجح باشد ودرین باب جند حکایت ذکر می رود حکایت
اوّل اسکافی دبیر از جملهٔ کتّاب آل سامان رحمهم الله در کتابت سرآمد عصر خویش بود بر شواهق
مطالب نیکو رفتی واز مضایق مقاصد نیکو بدر آمدی ودر دیوان رسالت نوح منصور سامانی
تحریری کردی مکر ارکان دولت قدر او نشناختند وبر اندازهٔ قدر او را ننواختند از بخارا بهراة بیش البتکین
رفت والبتکین جون عاقل ومتمیز بود اورا بخود نزدیک کردانید وعزیز ومکرّم داشت ودیوان رسالت
بدو تفویض فرمود ومنصب او ترقی یافت وبسبب انک بیش نوح منصور جمعی نوخاستکان بدید
آمده بودند وبر قدیمان استخفاف می کردند نوح را با التبکین متغیر کردانیدند والتبکین جندانک ممکن
بود تحمل می کرد وآخر الامر کار بعصیان کشید وامیر نوح بزاولستان رفت وبسبکتکین بیوست تا آن
لشکر بیاورد وسیمجوریان از نیشابور بیایند وبا لتبکین مقاتله کنند وذکر آن محاربت در کتاب یمینی
عتبی مسطورست بس جون ان لشکر بهراة رسید امیر نوح ابو الحسن علي بن محتاج الکشانی را که حاجب
الباب بود با التبکین فرستاد با نامهٔ مشتمل بر وعید ومضمون آن مجموع تخویف وتهدید ومحال صلح
بغایت متعذر بلک بکلی مسدود ومتعسر جون حاجب نامه عرض کرد وبیغام رسانید وهیچ دقیقه ناکفته نکذاشت
التبکین را آزار خاطر زیادت شد کفت من بندهٔ بدر اویم اما دران وقت که خواجهٔ من از دار فنا بدار
بقا رحلت کرد اورا بمن سبرد نه مرا با او واکر جه از روی ظاهر مرا در فرمان او می باید بود اما جون وصیت
بدر او را معلوم کنند دانند که نتیجه بخلاف آن باشد که من بیرم واو جوان واو را سخن من می باید شنید
نه مرا سخن او وجمعی که اورا برین قضیّه باعث ومحرّض اند ناقض آن دولتند نه ناصح ونادم ان خاندانند
نه خادم واز غایت خشم وغضب اسکافی را کفت جواب آن مکتوب بر بشت نامهٔ او بنویس واز استخفاف
هیچ باز مکیر اسکافی جون در فن خود مهارتی بکمال داشت بر بدیهه بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم
یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصّادقین جون نامه بامیر خراسان نوح
بن منصور سامانی رسید وبخواند واز نوشتن آیهٔ مذکوره تعجبها کرد وارکان دولت حیران بماند

ودبیران انکشت بدندان کرفتند جون کار التبکین یکسو شد اسکافی متواری وبنهان وهراسان می بود
تا نوح کس فرستاد واورا بمواعید خوب مستظهر کردانیده طلب کرد جون بحضرت بیوست بر قرار
دبیری بدو داد وکار او بالا کرفت ومنصب او ترقی یافت ودرمیان کتّاب واهل قلم سرآمده
شد که اکر قرآن ندانستی ودران قضیّه آیهٔ مذکوره درج نکردی کار او بدین غایت نرسیدی حکایت
دوم جون کار اسکافی در کتابت نوح منصور بدرجهٔ اعلی رسید ماکان دیلمی که مردی دلیر وکار
دان بود در ری وکوهستان عصیان آورد وسر از ربقهٔ طاعت بکشید وعمّال خوار وسمنان وسمنک فرستاد
وبر جند شهر از قومس مستولی شد ودم استقلال واستبداد می زد واز سامانیان یاد نمی آورد نوح منصور
ازین قضیّه اندیشناک بلک خایف شد وبتدارک حال او مشغول کشت وتاش سبهسالار را با هفت هزار
مرد مجرّب او فرستاد وتاش مردی روشن رای بود ودر مضایق ومهالک جست رفتی ونیکو جابک بیرون
آمدی وبهر محاربت که موسوم شدی بیروز جنک بودی ولشکرها شکستی واز هیچ کاری بی مقصود بازنکشتی ودر
خلوت با اسکافی کفت من از ماکان بغایت ترسانم می باید که با تاش اسفهسالار موافق ومتفق باشی وهر قضیهٔ
که در باب لشکرکشی ازو فوت شود تو یاد او دهی ومن بانیشابور مقام خواهم کرد تا بشت لشکر باشم وخصم
شکسته شود باید که متواتر بمن مکتوبات نویسی واز مجاری حالات اعلام کنی اسکافی کفت فرمان بردارم
روز دیکر تاش رایات بکشاد وکوس بزد وبا هفت هزار مرد از بخارا برفت واز جیحون عبور کرد
وباقی لشکر با امیر نوح در عقب تا نیشابور بیامدند وتاش ببیهق رفت وبقومس بیرون شد وروی بما
کان نهاد وماکان با ده هزار مرد جنکی منتظر بر در نشسته بود وتاش جون برسید از شهر بکذشت ودر
مقابل او لشکرکاه زد ورسولان در راه افتادند وبر هیچ امر قرار نکرفتند که ماکان بتدبیر وکفایت
خویش وترتیب لشکر بغایت مستظهر ومغرور بود وقرار بر مصاف دادند وتاش بیرو جهان دیده
بود وجهل سال سبهسالاری کرد ومحاربات بسیار دیده تعبیه لشکر بنوعی کرد که جون دو لشکر در مقا
بلهٔ یکدیکر آمدند ودلیران وشجاعان ماوراء النهر وخراسان در قلب در حرکت آمدند یکنیمه از لشکر
ماکان برفتند وباقی بحرب مشغول شدند وماکان کشته شد وتاش مظفر ومنصور کشت وبا اسکافی
کفت که تا قاصدی فرستادن کبوتر بر مقدّمه می باید برانید وجملهٔ وقایع را بیک دو کلمه باز نمودن تا بر
کبوتر بار نباشد اسکافی دو انکشت کاغذ بر کرفت وبنوشت بسم الله الرحمن الرحیم ماکان
صار کاسمه والسلام ازین ما نفی خواست واز کان فعل خاص بپارسی جنان باشد که ماکان جون نام
خویش شد یعنی نیست شد جون کبوتر بامیر نوح رسید ازین فتح جندان تعجب نکردند که ازین لفظ

که مشتمل بر مصدوقه حال و بعد از ان اسباب ترفیه لسکاف مجدد گردانید و گفت فارغ دل و مستظهر
باش چه سهام فکر او بسبب توزع خاطر متلاشی بر هدف جوارح آب جمع نیاید زیرا که جز بجمعیت خاطر
بر چنان کلمات فایز نتوان شد **حکایت سوم** یکی از کتاب خلفاء عباسی بوالی بصره نامه می نوشت
و بی تسم خاطر و توزع ضمیر مستغرق فکر عمیق شده کلمات چون در ثمین و ماء معین می پرداخت ناگاه
کنیزک وی گفت که آرد نماند کاتب چنان شوریده طبع و پریشان خاطر شد که سیاقت سخن از دست
بداد و بر وجهی انفعال بر وراه یافت که در مکتوب بنوشت که آرد نماند و بواقی نامه تمام کرد و بحضرت
فرستاد چون خلیفه در مطالعه بدان مقام رسید حیران بماند و هیچ محلی آنرا پدید نمی توانست کرد کاتب
را بطلبید و آن حال ازو باز پرسید کاتب خجل شد و قضیه براستی باز نمود خلیفه گفت اول این نامه
را بر آخر چندان رجحانست که قل هو الله را بر تبت یدی ابی لهب دریغ باشد خاطر چنین بلغارا بدست
غوغاء احتیاج و افتقار باز دادن و اسباب ترفه و معاش او چنان تعین فرمود که امثال این کلمات
دیگر بگوش او نرسد **حکایت چهارم** بحضرت کافی لسمعیل بن عباد که وزیر فخر الدوله بویهی
بود باز نمودند که قاضی قم در لستماع قضایا جانب حق را مهمل می گذارد و در یک قضیه از دو مترافع
بانصد دینار رشوت شده است صاحب لستنکاری تمام نمود بدو وجه یکی از کثرت رشوت و دوم
از دلیری و بی دیانتی قاضی در حال قلم برگرفت و بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم ایها القاضی
بقم قد عزلناک فقم و علما فضلا دانند که این کلمه در باب ایجاز و فصاحت چه مرتبه دارد از ان
روز باز فصحا و بلغا این کلمه را بر دلها نوشتند و بر زبانها متداول گردانیدند **حکایت پنجم**
لمغان شهریست از اعمال غزنین مگر در روزگار سلطان عادل یمین الدوله و امین الملة محمود بن
سبکتکین غزنوی انار الله برهانه جمعی از کفار بر اهالی انجا شبیخون آوردند و خرابی بمحصولات
ایشان رسید جمعی از ایشان بتظلم بغزنین رفتند و از حضرت سلطان داد خواستند خواجه احمد
حسن میمندی بر ایشان ترحم کرد و خراج آن سال ببخشید و از عوارض صیانت کرد و گفت باز
باز گردید و بیش کوشید و کم خرج کنید تا سر سال بحال خویش باز آید ایشان با فرحی تمام باز گشتند
و آن سال بخوشدلی بسر بردند و چیزی بکس ندادند چون سال نو شد همان جماعت باز بغزنین
آمدند و قضیه بخواجه احمد حسن میمندی رفع کردند مشتمل بر انکه سال گذشته ولایت ما بر آفت و رحمت
خواجه و بحمایت و حیاطت او آراسته و اهل شهر بدان کرم و عاطفت بمقام خویش رسیدند اما هنوز
مزاذیلیم می ترسیم که اگر مال مقرر را امسال طلب فرمایند بعضی از رعایا مستاصل شوند و اثر آن

خلل بجز این معموره باز گردد و خواجه خراج آن سال نیز ببخشید درین دو سال اهل لمغان توانگر شدند
و در سال سوم نیز طمع کردند و همان جماعت بدیوان آمدند و قصه دیگر بزور بعرض رسانیدند و همگنا
نرا معلوم شد که ایشان بر باطلند خواجه بر پشت قصه ایشان بنوشت که الخراج خراج اداوه دوا
وه یعنی خراج ریش بهزار چشمه است گزاردن آن دواء اوست و از ان وقت باز این معنی مثل
شد کتاب دواوین در مواضع محتاج الیها لستعمال کردند و سامعان امتثال نمودند **حکایت ششم**
مامون خلیفه بوران دختر حسن سهل را که بذو الریاستین لقب و موسوم بود و برادر فضل سهل در نکاح
آورد و آن دختری بود با جمال و کمال و در فضل بی مثال و قرار چنان بود که مامون بخانه آورد و بیگاه
آنجا مقام کند و بعد از ان بیکماه بخانه خویش باز آید چون آنجا رفت خانه دید خرم تر از مشرق بوقت
دمیدن صبح و خوش تر از بوستان بگاه رسیدن گل و خانه واری حصیر از شوشه زر بدو کشیده و بدر
و لعل و فیروزه ترصیع کرده **شعر** کان صغری و کبری من مواقعها حصباء در علی ارض من الذهب
و هم بران مثال بالشی نهاده و نگارینی در صدر آن نشسته از عمر و زندگانی شیرین تر و از صحت
و جوانی خوشتر با قامتی که سرو سهی با او بنده نوشتی و عارضی که خورشید انور او را خداوندی
موی او رشک مشک و عبیر و چشم حسد جزع و جوهر بر پای خاست خرامان پیش مامون باز آمد و خدمتی
نیکو کرد و مامون را در صدر نشاند مامون بهزار دل واله جمال او شد و جانش در اضطراب آمد وده
دانه مروارید غلطان هر یک چند بیضه عصفوری از کواکب آسمان روشن تر و از دیدار خوبان
آبدار تر و از مشتری مدور تر بلک منور تر پیش او بر تخت در آری بر روی بساط در حرکت آمدند
و از لستواء بساط و تدویر در حرکت متواتر شد و سکون را مجال نماند دختر بدان جواهر التفات
نکرد و سر از پیش بر نیاورد مامون مشعوق تر گشت و دست بیازید و در انبساط باز کرد تا معا
نقه کند دختر را عارضه حیا استیلا گرفت و چنان منفعل شد که حالتی که بر زنان مخصوص است
بوجود آمد و خجالت بر صفحات وجنات او ظاهر گشت بر فور گفت یا امیر المومنین اتی امر الله
فلا تستعجلوه مامون دست باز کشید و از غایت فصاحت و لطف لستعمال او این آیت را
درین حال تعجبها کرد و با انسی که او را بیدا شد هجده شبان روز از ان خانه بیرون نیامد و
کار فضل و حسن سهل ببرکت آن دختر و جستی او در استشهاد و لستعمال آیت مذکور باوج
ثریا رسید **حکایت هفتم** از خلفاء بنی العباس امیر المومنین المسترشد بالله طیب الله
تربته و رفع الی الجنان رتبته بواسطه استرادتی که از سلطان سعید سنجر بن ملکشاه طاب ثرا

همادر تصور داشت متوجه خراسان شد چون بکرمان شاه رسید روز آدینه بود خطبهٔ کفت که در فصاحت از ذروهٔ آفتاب کذشته بود و بمنتهاء عروهٔ علیین رسیده و در اثناء خطبه بواسطهٔ ملالتی که از آل سلجوق داشت شکایتی که فصحاء عرب و بلغاء عجم انصاف دادند که از صحابه رضی الله عنهم که شارح کلمات جامع الکلم بودند هیچ کس فصلی بدان جزالت و فصاحت نظم نداده بود در بیان آورد بدین موجب فوضنا امورنا الی آل سلجوق فبرزوا علینا فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقون یعنی کارهاء خویش را بآل سلجوق باز کذاشتیم و ایشان بر ما بیرون آمدند و روزکار ایشان امتداد یافت و دلهای ایشان سخت شد و بیشتر از ایشان فاسقانند یعنی از فرمانهاء ما در دین مسلمانی کردن بیرون بوده اند **حکایت هشتم** کورخان خطای بر در سمرقند با سلطان سنجر بن ملکشاه مصاف کرد در ماوراء النهر بعد از کشتن امام مشرق حسام الدین انار الله برهانه و وسع علیه رضوانه اورا مسلم شد پس کورخان حکومت بخارا با آتمتیکین پسر امیر بیا بانی برادرزادهٔ خوارزمشاه آتسز داد و در وقت بازکشتن اورا بخواجه امام تاج الاسلام احمد بن عبد العزیز سپرد که امام بخارا بود تا هرچه کند باشارت او کند و کورخان بازکشت و بیوسنجان رفت و او در افشاء معدلت و انفاذ اوامر و احکام مشار الیه ایام بود والحق پادشاهی ازین دو بیش نیست آتمتیکین چون میدان خالی یافت دست تظلم و تعدی برکشاد و باستخراج اهل بخارا مشغول شد چند کس از بخاریان بیوسنجان رفتند کورخان نامه بآتمتیکین نوشت بر طریقهٔ اهل اسلام بسم الله الرحمن الرحیم آتمتکین بداند که میان ما اکرچه مسافت دورست اما رضا و سخط ما بدو نزدیکست آتمتکین آن کند که احمد فرماید و احمد آن فرماید که محمد فرموده است صلی الله علیه وسلم والسلم اکر ارباب بلاغت بتامل این معانی اشتغال نمایند هزار مجلد شرح این کلمات مختصرست بلکه زیادت و مجلش هویدا و روشن است و محتاج شرح نیست و از ملوک اسلام مثل آن کم روایت کرده اند **حکایت نهم** غایت فصاحت قرآن ایجاز لفظ و اعجاز معنیست و انج فصحا و بلغا را از تضمینات قرآن دست داده بدرجه ایست که عقلا و علما را از تصور آن دهشت می آید و دلیلی واضح و حجتی قاطع بران مطلوب آنست که این کلام بر مجاری نفس هیچ مخلوقی نرفته است و از هیچ کام و زبان حادث نشده و رقم قدم بر ناصیهٔ اشارات و عبارات او مثبت است کویند که یکی از اهل اسلام پیش ولید بن مغیره این آیت می خواند وقیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعداً للقوم الظالمین ولید بن مغیره کفت والله ان علیه لطلاوةً وان له لحلاوةً وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو قول

البشر چون دشمنان و منکران بر فصاحت قرآن و اعجاز او در میادین انصاف بدین مقام رسند دوستان و معتقدان بنکر که بکجا رسند **حکایت دهم** سلطان عادل یمین الدولة و امین الملة محمود سبکتکین انار الله برهانه رسولی بماوراء النهر بنزدیک بغراخان فرستاد و در نامه نوشته بود تقریر کرد که در تفسیر این آیت که ان اکرمکم عند الله اتقیکم ارباب حقایق و اصحاب دقایق متفق اند که این بقیه کاذ جهل میفرماید که هیچ نقصان ارواح انسانی را بتر از جهل نیست و هیچ فضیلت با علم مساوی نه کما قال الله تعالی والذین اوتوا العلم درجات می باید که ایمهٔ ماوراء النهر و علماء مشرق و افاضل حضرت خاقان از ضروریات این خبر دهند که نبوت چیست و اسلام چیست و دین چیست و احسان چیست و ایمان چیست و تقوی چیست و امر معروف چیست و نهی منکر چیست و صراط چیست و میزان چیست و رحمت چیست و شفقت چیست و عدل چیست و فضل چیست چون نامه بحضرت بغراخان رسید و بر مضمون آن وقوف افتاد ایمهٔ ماوراء النهر را از بلاد و بقاع بخواند جواب این سوالات را از ایشان التماس کرد چند کس از اکابر ایمه و عاظم علما التزام کردند که درین باب کتابی سازند و جواب این سوالات در ان درج کنند چهار ماه مهلت خواستند و بغراخان را این مهلت مناسب نبود و اقل ضرور آن اخراجات بسیار که بر رسولان رفتی و تعهد ایمه که بجواب مشغول شدندی محمد بن عبد الکاتب که دبیر بغراخان بود و در علوم تعمق و در فضل تفوقی تمام داشت و در نظم و نثر از فضلاء روزکار و بلغاء اهل اسلام کوی سبقت ربوده بود کفت من آن سوالات را بدو کلمه جواب بنویسم چنانک افاضل اسلام و علماء مشرق بسندیده دارند و در پایان مسایل بر طریق فتوی بنوشت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله همه علماء ماوراء النهر انکشت تعجب بدندان کرفتند و کفتند جواب کامل آن سوالات این حدیثست و خاقان بغایت خرم و خوش دل شد که جواب این سوالات بدین تدبیر کفایت کشت و بتصانیف ایمه محتاج نکشت و در تعظیم و اکرام و اجرای وظایف و انعام محمد بن عبد الکاتب افزود و اورا از جمیع مقربان بمزید تعریب و ترحیب اختصاص داد و چون جواب نامه بغزنین بردند افاضل آنجا و سایر ایمه و علماء اسلام بسندیده داشتند پس بدلایل این حکایات و شواهد این روایات معلوم و محقق می کردد که کاتب فاضل و منشی فایق و دبیر مغلق بزرکتر آلتی و اداتی اند از آلات و ادوات پادشاهی و سلطنت و نیکوتر زینتی از زینتهاء امارت و وزارت و مملکت و بر پادشاهان واجبست که چنین طایفه را بغایت عزیز و مبجل و محترم و مکرم دارند و در ترفیه خاطر و تهیهٔ اسباب معاش ایشان مساعی

حمیله مبذول فرمایند تا کلزار دولت ایشان روز بروز طراوتی مجدد وشکوهی موکد یابد و ذکر جمیل
که بهترین ذخایر واشرف ترین مقتنیات ومکاسب است ابد الابدین ودهر الداهرین بر روی روز
کار موبد ومخلد ماناد ان شاء الله تعالی وچون از ترتیب مقدمه فارغ شدیم بذکر قسم اول ومراتب
آن اشتغال نماییم مامول ومتوقع از حسن شیم افاضل عصر آنست که اکر بر سهوی یا عثرهٔ که اجتناب از آن
ممکن نیست ومن صنف فقد استهدف مقرر اطلاع یابند بعد از انک ذیل اغماض وعفو مسدول کرداند
انعام تنقیح واصلاح مبذول دارند فان تجد عیبا فسد الخللا فجل من لا عیب فیه وعلا چه در وقت
تصنیف وترتیب این کتاب اتساع مجال بی مضیقی نبود واجتماع مطالب بی تفریقی نه ومعلوم است که صفای
باطن باوجود مکدرات ووحدت ذهن با تواتر موهنات وقوت طبیعت با تتابع مضعفات وصحت
فکر با تعاقب مقلقات وملمات بغایت متعذر باشد **شعر** من قربه تران کین طرز کفتند بیازوی ملوکان لعل سفتند
بدولت داشتند اندیشه را پاس نشاید لعل سفتن جز بالماس سخنهای ز رفعت بر ثریا باسباب مهنا شد مهیا
واجب الوجود جل شانه وعظم سلطانه که قاضی الحاجات است حضرت سپهر رفعت سلطانی را در ترفع
اقدار وتفوق مقدار ونفاذ امر ومضاء حکم واستغراق اوقات باکتساب حسنات ومبرات که موجب
ادخار جمیل ذکر وسبب اقتنا اجر جزیل اجرت سالها بی انتها وقرنها بی انقضا ملاذ عالیان ومقصد
جهانیان داراد ودست تاثیر صروف زمان وضروب طوارق حدثان از فنا وفضاء آستان دولت
آشیان مصروف کرداناد وعین الکمال را از تعرض ساحت معلا وسدهٔ والا مکفوف داراد بالنبی وآله
الاطهار وصحبه الکرام الاخیار **قسم اول در مکاتبات وآن مشتمل است بر مرتبه**
مرتبهٔ اول در مکاتبات سلاطین وخواتین واولاد ایشان والقاب وادعیه که بیکدیکر
نویسند واحوالی که بعد از القاب ذکر کنند مشتمل بر دو ضرب وبیست فصل وچهل وچهار
صورت وصد وهشتاد وپنج نوع ضرب اول در القاب وادعیه که بسلاطین وخواتین
واولاد ایشان نویسند وذکر پادشاه کاتب که مکتوب منه است سه صورت وهر یک
شش نوع مجموع هژده نوع باشد وادعیه عربی که در غیر این سه صورت با ایشان نویسند
صورت اول در القاب سلاطین وذکر کاتب شش نوع ودعاء عربی **صورت دوم**
در القاب خواتین شش نوع ودعاء عربی **صورت سوم** در القاب اولاد سلاطین شش
نوع ودعاء عربی **صورت اول** در القاب سلاطین که بیکدیکر نویسند وذکر کاتب
شش نوع ودعاء بعد از ذکر انواع **نوع اول** حق جلت کبریاؤه وعمت نعماؤه سرادق

دول

دولت واقبال بارکاه عظمت وجلال پادشاه جهان فرمان ده زمین وزمان مادهٔ نعمت امن وامان المؤید
بتایید الله الرحمن ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین المخصوص بعواطف حضرت رب العالمین
معز الدنیا والدین مغیث الاسلام والمسلمین رحمة الله الموعود للخلایق اجمعین را با وتاد خلود مسدود دا
راد مناظم دین ودولت بر مقتضای رای صواب فرمای منیر ومصالح ملک وملت بر قانون نصفت ومعدلت
مرتب ومقرر بحق الحق والنبی القایل بالصدق محب مخلص دعایی که از تنسم روایح آن ریاض انس
نضرت یابد وتحیتی که از استنشاق فوایح آن کلزار اتحاد واعتضاد طراوت کیرد موظف میدارد
واز حضرت واجب الوجود تعالی شانه وتمجد سلطانه استدامت دولت روز افزون واستقامت
ایام همایون که موجب ترفه معاش جمهور وسبب تربیت نظام امور است سوال میکند مصادم غرض اجابت
باد **نوع دوم** خافقات رایات آسمان فرسای واشعهٔ الویهٔ زمین پیمای پادشاه جهان امان اهل ایمان
سایهٔ رافت ورحمت حضرت یزدان ظل الله فی الارض مالک الممالک بالطول منها والعرض زبدة المکونات
من الماء والطین المؤید بتایید الله رب العالمین علاء الدنیا والدین معز الاسلام والمسلمین بر مفارق عالمیان
تا انقراض زمان ممدود ومبسوط باد وامور دین ودولت ومهمات ملک وملت برای صواب فرمای منوط
ومربوط بالنبی وآله وصحبه مخلص معتقد دعایی که کلزار جنان از اطایب روایح آن عبیر بوی کردد واز ریاحین
تبسم نفحات آن معطر شود موجه حضرت عالی می کرداند وعلی تعاقب اللیالی والایام وتتابع الشهور وا
عوام اسباب دوام دولت تا موجب اصلاح احوال جهانیان باشد از حضرت عزت سوال میکند مستجاب باد
نوع سوم عرصهٔ مملکت ایران تا انقراض زمان بیمن ایالت زاهر ومعدلت زاخر سلطان اعظم خا
قان اعدل اکرم دارای دین پرور جمشید عدل کستر مؤید قواعد سلیمانی اسکندر ثانی ظل الله فی الارضین خلاصة
المکونات من الماء والطین المنصور بنصرة خیر الناصرین ناصر الدنیا والدین سلطان الاسلام والمسلمین قسیم
امیر المؤمنین مزین ومشرف باد ومسامع ایام ولیالی باستماع لالی اوامر ونواهی آن حضرت مقرط ومشنف بمحمد
وآله الاطهار محب مخلص دعوات موفور وتحیات نامحصور از خلوص وداد ومحض محبت واعتقاد بحضرت
ملک نعت ابلاغ می کند وبر تعاقب ازمنه ودهور وتتابع ایام وشهور عظمت وجلالت آن حضرت از جناب جلال
احدیت می طلبد باجابت مقرون باد **نوع چهارم** رایات خورشید خاصیت پادشاه اسلام اعدل
سلاطین زمان سایهٔ رحمت یزدان مادهٔ نعمت امن وامان قاهر الکفرة والمشرکین مدمر الفجرة والمتمردین
خلاصة الموجودات من الماء والطین الموهوم بالالطاف الزاهرة علی الخلایق اجمعین غیاث الدنیا والدین
معز الاسلام والمسلمین بر مفارق اقاصی وادانی اهالی باولاد واقارب واباعد عیال پاینده باد وبنود

جلال ومواکب قبول واقبال بدرگاه جهان بناه آینده بالنبی وآله الاطهار وصحبه الکرام للاخیار محب معتقد
بر ابلاغ امداد دعوات وارسال اصناف تحیات مواظبت نموده استدامت دولت با موجب نجاح عالمیان
بار ولستقامت امور مملکت با سبب فوز وفلاح جهانیان گردد واز حضرت رب العالمین سوال میکند و
امارت اجابت مشاهد ومعاین می بیند والحمد لله علی ذلک **نوع پنجم** رایات سلطنت والویه پادشاهی
ومملکت سلطان اعظم مولی ملوک العالم مالک رقاب الامم کفیل مصالح العرب والعجم المؤید من السماء المنصور
علی الاعداء مجیر الانام ظهیر الاسلام ظل الله علی اللیالی والایام مظفر الدنیا والدین مغیث الاسلام والمسلمین
المکتوب سلطاناً وآدم بین الماء والطین در اطراف واکناف خافقین خافق باد وخورشید عظمت وجلال
از مطالع سعادت ومشارق اقبال ودولت طالع وشارق بالنبی وآله محب مخلص بر وظیفهٔ ولا وودا
وراتبهٔ محبت واعتقاد مواظبت نموده دوام دولت وبقاء سلطنت از حضرت ربوبیت سوال میکند
مستجاب باد **نوع ششم** سایهٔ همای فر پادشاه جهانگیر دارای تاج وسریر جمشید ثانی مؤید قواعد
قهرمانی افریدون عصر انوشیروان دهر ملاذ سکان الارضین اعدل من جبل من الماء والطین جلال الدنیا
والدین رکن الاسلام والمسلمین سالهای بی تناهی بر سر کافهٔ خلایق تابان باد وامداد الطاف یزدانی
بروزگار شریفش متواصل وافراد اعطاف ربانی بازمنه وساعات میمون وارد وواصل بالنبی وآله
الطاهرین وصحبه الکرام الانجبین محب دولتخواه بوظیفهٔ اخلاص قیام نموده استدامت رفعت و
لستقامت امور مملکت از حضرت لایزالی ذی الجلالی سوال می کند قرب اجابت باد **دعاء عربی**
که بعد از القاب بسلاطین نویسند غیر آن انواع یا بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب
خلد الله ملکه وسلطانه ورفع علی الفراقد مکانه اعز الله شانه ونصر الله انصاره واعوانه اعلی الله شانه
وابد قدره وامکانه زین الله سریر العز بوجوده وافاض علی العالمین صیت عدله وجوده خلد الله مملکته
وابد دولته ابد الله مدته وخلد نوبته جعل الله کنفه لاولیاء حرزاً حریزاً ونصره علی اعدائه نصراً عزیزاً جعل الله
الایام طایفة لاوامره واحکامه والاجرام السماویه جاریةً علی وفق مطلبه ومرامه جعل الله النصر مقرونا بلوائه
والکسر من لوازم شنائه واعدائه ابد الله سلطنته وثبت الی یوم النشور دعوته اعلی الله شانه واسمی
سلطانه اعلی الله خافقات الویته وادخل العالمین فی تشریف دعوته ادام الله ظلاله علی مفارق الانام
وابدها الی قیام الساعة وساعة القیام ادام الله اعلام علمائه وقدر مصالح الانام من امضاء احکامه
واجرائه جعل الله ایامه ممدودة الظلال علی الانام ممتد الساعات الی یوم الحشر والقیام ثبت الله
دعوته وابد مدته جعل الله ایامه ولیالیه مطایاه الی آماله وامانیه نصر الله الویته وخلد سلطنته وتولیته

جعل الله رایته بالفتح مقرونة وعن المکاره والمتاعب مامونة لازالت مآثر علائه مکتوبة علی جبهة الشمس
وجماجم اعدائه کان لم تغن بالامس لازالت شموس جلاله مشرقة اللمعان وغصون اقباله مورقة الافنان
لازالت السنة الحوادث مکسورة فی قلوب اعدائه والسنة الزمان ناطقة بمناقب اولیائه لازال وجه الز
مان مزینا بعین عدله وارزاق الخلق متدرة من فیض وبله وظله لازال الفتح طرازاً للوائه والعجز من قوادح اضدا
ده واعدائه لازالت سهام رماته مکسورة فی لشباح شناته وسیوف دعاته مجمدة فی رقاب عداته
صورت دوم در القاب خواتین خواقین شش نوع ودعاء عربی در آخر **نوع اول**
سایهٔ چتر آسمان فرسای خدایگان جهان ملکة الملکات ذات العلی والسعادات بلقیس الاوان
خدیجة الزمان عصمة الدنیا والدین بر مفارق جهانیان تا انقراض زمان وازمان ممدود ومبسوط باد
وامور دین ودولت بالتفات ضمیر انور ورای ازهر منوط ومربوط بمحمد وآله **نوع دوم**
مهد اعلی خدایگان خواتین جهان بانوی ایران وتوران مالکة الملکات فایضة المعالی والسعادات
ملیکة الذات والصفات صفوة الدنیا والدین عصمة الاسلام والمسلمین تا یوم النشور متکاء
سلطنت ومسند پادشاهی وعظمت باد واولیاء دولت واعداء مملکت مقهور بحق ملک الغفور **نوع**
سوم آستان بارگاه جلال خدایگان جهان بانوی ممالک ایران خلاصة العناصر والارکان ملکة
ملکات الخواقین عصمة الدنیا والدین در حریم سلطنت وعصمت تا یوم النشور مسدول باد واولیاء
دولت منصور ومقبول واعداء حضرت مقهور ومقتول بحق الرسول والبتول **نوع چهارم**
سایهٔ چتر سپهر سای بانوی جهان بلقیس زمان خدیجة الدهر رابعة العصر مالکة الملکات فیاضة العلی
والسعادات المؤتمرة باوامر الله رب العالمین صفوة الدنیا والدین تا یوم البعث والنشور
طوایف بنی آدم وملاذ اکابر واصاغر اهل عالم باد واولیا در کنف سلامت مسرور واعدا در تیه
خذلان وخسران مقهور بالنبی وآله **نوع پنجم** حریم بارگاه اعلی خدایگان عالم ملکة ملکات
العرب والعجم بانیة المبانی المجد والکرم مستخدمهٔ ارباب السیف والقلم مستعبدهٔ اصحاب
الجیش والعلم صفوت الدنیا والدین نصرة الاسلام والمسلمین همواره مستقر جلالت وسعادت
ومهبط انوار سلطنت وعظمت باد مهمات دین ودولت بر مقتضای رای جهان آرای مهیا ومو[ا]
رد کامرانی ومشارب شادمانی مصفی ومهنا بالنبی وآله **نوع ششم** ظل ظلیل خدایگان
بانوی ممالک جهان مورد عاطفت یزدان مشیدهٔ مبانی السلطنة ممهدة قواعد المملکة الملحوظة
بعین عنایت رب العالمین نصرة الدنیا والدین نعمة الاسلام والمسلمین بر مفارق اعاظم

و اکابر وجود ممدود باد و حیام دولتش با تا خلود مشدود و معقود بالنبی و من والاه دعاء عربی
که جهت خواتین در غیر انواع بعد از القاب بنویسند یا بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب خلد الله
سلطنتها و ابد مدتها قرن الله ایام دولتها بالخلود الی یوم المنتظر و الموعود خلدت ایامها خلود
الزمان و ابعد عن فنائها طوارق الحدثان ابد الله دولتها خلد الله رفعتها ادام الله عظمتها زیدت
عظمتها صورت سوم در القاب اولاد سلاطین شش نوع و دعاء عربی نوع
اول امدکه تاییدات ربانی و توفیقات آسمانی با اشعه الویه شاه زاده جهان باسط بساط
امن و امان نور حدقه السلطنه نور حدیقه المملکه شمس فلک السعادت بدر سماء العظمه و السیاده المؤید
بتایید الله رب العالمین جلال الحق و الدنیا و الدین مغیث الاسلام مقارن باد و اسباب جاه و بسطت
و انواع مکنت و جلالت با رایات منصوره مقترن بالنبی و آله الاطهار و صحبه الاکارم الاخیار
نوع دوم آفتاب دولت و سعادت شاه زاده جهان ناشر جناح معدلت و احسان کامل مصالح
نوع انسان حامی جود شهریاری حاوی کمالات پسندیده کرداری المؤید بتایید الله رب العالمین غیاث
الحق و الدنیا و الدین علاء الاسلام و المسلمین از مشارق اقبال طالع و شارق باد و الویه ایالت
و کامکاری در اکناف مشارق و مغارب خافق بالنبی و آله الطاهرین و صحبه الاکرمین نوع سوم
مواکب کواکب اقبال و ثواقب دراری جاه و جلال شاه زاده اعظم مکمل معالی الامور و جلایل الشیم
در صدف السلطنه و الکمال دراری سماء الابهة و الاقبال المنصور بنظر رب العالمین علاء الحق و الدنیا
و الدین مغیث الاسلام و المسلمین از مصاعد سلطنت و مراقی پادشاهی و مملکت ابد الدهر ساطع
و لامع باد و دست تقدیر مصابیح و مناجح جناب رفیع را جایز و جامع بالنبی و عترته و صحبه نوع
چهارم اسباب اقبال و عظمت شاه زاده جهان منظور نظر عنایت رحمن نور حدقه السلطانیه
نور الحدیقه الایلخانیه عماد الدنیا و الدین علاء الاسلام و المسلمین روز بروز در ترقی باد و حفظ
حضرت صمدیت در جمیع اوقات حارس و واقی بالنبی و آله نوع پنجم ارکان مملکت و مستقر
شاهی و سلطنت بوجود مبارک شاه زاده عالم نقاوه اولاد آدم نور دیده دولت چراغ دوده سعادت
و سلطنت در صدف پادشاهی ملحوظ نظر عنایت و عاطفت الهی رکن الدنیا و الدین جلال الاسلام
و المسلمین المخصوص بمنایح رب العالمین سالها ناامتناهی آراسته باد و سرو چمن اقبال در جویبار
دولت و جلال بر وفق ارادت و متمنای خاطر اشرف پیراسته بمحمد و آله نوع ششم
امداد الطاف یزدانی و انواع تاییدات ربانی قرین روزگار همایون شاه اسلام امیدگاه

و مستظهار عاظم هفت اقلیم سلطان السلاطین نتیجه الخواقین در بحار السلطنه و الجلال دری سماء
العظمه و الاقبال معین الدنیا معز الاسلام و المسلمین باد تا وبین آمال و امانی مستحق فرمان عالی و ورود
وفود شادکامی بپارگاه سامی بر تواتر و توالی بمحمد و آله دعاء عربی که در غیر این انواع بعد
از القاب یا بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب باولاد سلاطین نویسند اعز الله انصاره و ضاعف
اقتداره عزت انصاره و خلدت اعصاره زیدت اقداره و قرب بالنجح اوطاره خلدت دولته و ابدت
رفعته اطال الله بقاءه فی ارفع درجه و اسبغ نعمه اسبغ الله علیه نعمته و اطال عمره و مدته جعل الله مقرونه بالنصر
و الظفر راياته و فی مصاعد العز و الشرف منتهی غایاته جعل الله الایام مطاوعة لاحکامه و الاقدار جاریة
علی وفق مطلبه و مرامه جعل الله عمره اطول الاعمار و دهره ایمن الدهر و الاعصار ضرب
دوم در احوالی که بعد از القاب و دعا بسلاطین نویسند بیست فصل و چهل و یک صورت
و صد و شصت و هفت نوع فصل اول در تهنیت جلوس سلطنت دو صورت
مکتوب و جواب و هر یک چهار نوع صورت اول مکتوب نوع اول چون وار
دان موارد وداد و قاصدان مقاصد محبت و اتحاد از جانب ممالک محروسه حضرت پادشاهی که
بحقیقت سایه مرحمت حضرت الهیست تواتر و تعاقب یافتند و از جلوس همایون بر تخت سلطنت
و سریر مملکت و شرف تاج قاآنی عمامت مفرق فرقد فرسای حضرت ایلخانی اخبار کردند حق علیمست
و کفی به عالما و شهیدا که طربان این حال بر وجود این دولتخواه موجب وصول دولتها و سبب ورود
سعادتها گشت و از میامن آن اخبار و برکات آن آثار بلابل گلزار کامرانی و عنادل شاخسار خسر
وانی و طوطی شکرخای شهریاری و هزار دستان بستان بختیاری بر اغصان اشجار سلطنت و افنان
ازهار جویبار مملکت با حسن اصوات و اطیب الحان این بیت سراییدن گرفتند و گفتند شعر
بشراک یا کعبه الاقبال بشراکا بشراک من دولة حلت بمغناکا مواعدی که روزگار از سوالف
قرون و اعصار عالمیان را بنیل امانی و ادراک مواد شادمانی میداد بانجاز و انجاح پیوست
و امیدی که جهانیان بعواطف ناامتناهی الهی در ترتب معاش و حصول اسباب انتعاش
میداشتند باجابت رسید مخلص دولتخواه را چون اقامت رسم تهنیت بنفس خود جهت تنوع
اسباب متعذر بوساطت آن مکاتبت و وسیلت آن مراسلت مملکت بجلوس همایون مهنا حضرت
عالیه را با نفاذ خدمات و تحیات مهیا گردانید سالیان ناامتناهی در تحصیل اسباب جهانبانی
و حصول مراضی یزدانی بر سریر مملکت ممکن بالنبی و آله نوع دوم بعد از اخبار اخبار

محبت وانبآء ابنآء اخلاص ومودت اعلام میرود که چون اخبار بسار از تمکن حضرت سپهر رفعت
وجلوس مقام عالی سریر سلطنت که ابدا ملاذ وملجا ارباب حاجات باد استماع رفت یعلم الله
تعالی که امداد بهجت وسرور واسباب غبطت وحبور بروجهی تواتر وتعاقب یافت که عنان
تمالک وتماسک از تصرف طبیعت بیرون افتاد وچون بینهما الجانبین مخایل مجانبت وشوایب مباینت
بکلی مرتفع کشته این صورت را بحقیقت مخصوص بدین جانب دانسته شد وبینهما الجهتین فرقی
متصور نکشت امیدست که میامن برکات این جلوس همایون شامل حال اعادی واقارب برکافه
اهالی مشارق ومغارب کردد وحضرت سلطنت پناه را مداد تمتع واستظهار واسباب تمکن
واستبشار روز بروز در تزاید وترقی وتضاعف باشد ان شاء الله تعالی **نوع سوم**
چون مبشران انبآء ارتیاح وموصلان اخبار نجات ونجاح از جلوس همایون بر تخت سلطنت
وسریر پادشاهی ومملکت اخبار کردند یعلم الله تعالی که اسباب بهجت بروجهی روی نمود که
بوساطت تحریر ووسیلت تقریر از عهدهٔ عشر عشیر آن متفصی نتوان شد چه بعد الیوم کلیات امور
جمهور باهتمام نواب کفاة ومقربان دهات بر احسن وجوه انتظام یابد ومصالح ومهام کافهٔ انام بر نسق
مرام تمشیت پذیرد وهر آینه حضرت سلطنت را ذکری جمیل واجری جزیل مدخر ماند ان شاء الله تعالی
نوع چهارم چون بشیر سعادت اخبار جلوس مبارک بر تخت سلطنت تقریر کردند دیده را
نور ودل را بهجت وحبور حاصل کشت وتعیناست که از میامن آن جلوس شریف امور دین ودولت
بر احسن اوضاع استقرار یابد وقواعد ملک وملت بر اوکد مبانی استقرار پذیرد وبعد الیوم
اهالی مملکت عیشی مهنا ومشربی مصفی وموفی کرامت کرده **صورت دوم جواب**
نوع اوّل مفاوضه وحی کردار ومکاتبهٔ الهام آثار که از جانب جناب بزرکوار وحضرت
ملک مقدار حفت بانواع السعادات وخلدت خلود الازمنة والساعات وارد وواصل شد
در آخر اوقات واکرم آنات بدعاکوی دولت رسانیدند اشفاقی که از آن مورد الطاف
صدور یافته بود وداعی مخلص را بتشریف تهنیت مشرف کردانیده از کمال مصادقت ووفور
موافقت ومخالصت مستبعد نشمرد وبر التفاتی که فرموده وتفقدی که نموده موادّ استظهار
تزاید وتضاعف یافت چه حمل چنین حملی ثقیل وتکفلی چنین مهمی خطیر جلیل جز باعانت دوستان
وارشاد مشفقان چکونه میسّر کردد امیدست که لایزال از حضرت سپهر رفعت بارشاد تمهید
قواعد سلطنت وافادت تاکید اوضاع مملکت ودلالت بر شوارع شارع دین ودولت

وهدایت بمناهج ملک وملت واعلام رعایت رعیت ومحافظت ملک وولایت اختصاص یابد
که همواره وظایف استمداد موظف ورواتب استرشاد مرتب خواهد بود ویقین است که از آن
حضرت جز ترجی باجابت وتلقی بافادت واعانت امری دیکر متصوّر نشود ان شاء الله تعالی
دولت وعظمت بامتداد ایام ولیالی متواتر ومتوالی باد **نوع دوم** یاد داشتی که از حضرت
سلطنت حفت بانواع الآلاء وایدت بالظفر علی الاعدآء بدین محب مخلص اصدار فرموده اند وبر جلوسی
که اتفاق افتاده بهجت نموده در بهترین وقتی واشرف ترین ساعتی بوقوف پیوست وبر ترقی حضرت
عالی در معارج سلطنت ومدارج پادشاهی ومملکت امداد ارتیاح تضاعف یافت از فیض فضل
ایزدی عز شانه وعظم سلطانه ومیامن دولت ابد پیوند امیدست که بعد الیوم مشارب آمال اهالی
این ولایت مصفی وموارد امانی مهنا کردد وقواعد موالاة بینهما الجانبین بر احسن اوضاع تمهید یابد و
باستمداد در تمشیت امور دین وملک شرایط اعانت وامداد ابداء از طرفین متمشی کرده ان شاء
الله العزیز **نوع سوم** تفقدی که از حضرت فلک رفعت خلدت خلود الایام وازیلت عن
فنائها حوادث الشهور والاعوام این محب مخلص را بدان مخاطب ومشار الیه فرموده اند در ایمن او
قات واشرف ساعات محاط علوم ومستوعب مفهوم کشت تهنیتی که زبان قلم کوهربار بذکر آن
مبادرت نموده مخلص معتقد را بانواع مستظهر کردانید از وفور الطاف وکمال مخلص نوازی حضرت
سلطنت مستبعد نشمرد وبمیامن منن پادشاهی حضرت الهی جل جلاله وبفر دولت آنحضرت رجا
صادقست که اقوال وافعال این مخلص در تعلد این امر عظیم بمراضی حضرت لایزالی احدی باشد
واحوال واعمال مشفوع بتقویت دین شریف احمدی وشرع منیف محمدی علی شارعه اتم الصلوات
واکرم التحیات کرده ان شاء الله تعالی **نوع چهارم** الطافی که از حضرت آسمان شکوه ابدت
بالخلود الی یوم المنتظر والموعود صادر شده بود ومحب مخلص وداعی معتقد را بدان مشرف فرموده
وتهنیتی که از کمال دوست نوازی آن حضرت معهودست بجای آورده از لطف بی دریغ که فحجل عوارض
میغ است غریب وعجیب ندانست بعواطف حضرت الوهیت توالت آلاؤه وتقدست اسماؤه
وبدولت مخلد آنحضرت امیدست که از عهدهٔ چنین امری خطیر ومصلحتی جسیم جلیل که متحمل اثقال و
متکفل اعباء آن شده بعد از تواتر امداد توفیق وتعاقب اسباب تایید بمیامن نصایح جناب بزرکوار
وبرکات ارشاد حضرت فلک مقدار بروجهی مقتضی کرده که جناب خالق وجانب خلایق خجالت
نبرد ان شاء الله تعالی جهان بکام ودولت مستدام باد **فصل دوم در نصیحت**

بباید دانست که بادشاهان را نصیحت کردن وظیفهٔ هر کس نیست که حکما و عقلا گفته اند تا شخصی را عقل
و کفایت و دها و کیاست ده کس یا صد کس یا هزار یا ده هزار بالغا ما بلغ نباشد حق تعالی اورا بر ایشان
حاکم نگرداند لا هر مایسود من یسود اما کیف ماکان ایشانرا ناصحی ناگزیرست که اسکندر با وجود عقل و
کفایت و تمکن در امور جهانگیری بادشاه و نصیحت استاد خویش ارسطاطالیس حکیم محتاج بود و لا
یزال استمداد می کرد و او بنصیحت و ارشاد قیام می نمود اکنون گوییم حق تعالی بعضی را ازین اشخاص
کدخدایی خانه فرماید و بعضی را ریاست و مقدّمی قومی دهد و بعضی را حکومت شهری و ولایتی و بعضی را
امارت هزاره و بعضی را امارت تومانی و بعضی را امارت الوس یا وزارت ممالک و این حال هلم
جرّا تا بپادشاهان منتهی شود که ایشانرا با عقل و کفایت و تدبیر و درایت و قوت نفس و قدرت قلب
و بسطت شجاعت و بهجت شهامت و وفور دها و فطنت و علو مکانت و همت و سایر شرایط خواص
و کرایم ملکات بنی نوع نباشد حق تعالی ایشانرا بر سر عالمیان بادشاه علی الاطلاق و مالک رقاب
باستحقاق نگرداند و مصدق این مطلوب و مؤکد این مفهوم خبر نبویست حیث قال علیهم من ولی علی
عشرة کان له عقل اربعین رجلا و من ولی علی اربعین کان له عقل اربعمایة صدق علیه پس چنین طایفه را که
جامع جمیع معالی و مناقب و مآثر و مفاخر باشند نصیحت کردن هر کس از منهج عقل و منتهای اغوار فهم
و خرد مستبعد نماید اما اگر ایشانرا از کثرت مشاغل سلطنت و ازدحام شواغل مملکت بعضی قضایا
بر موجب سمیت انسانا بانک ناسی بر خاطر نماند و فراموش کند یا عوارض امور و تامل در مصالح
جمهور که از مقتضیات بادشاهی و سلطنتست غلبه تردد و تفکر بطریقی بر ایشان مستولی گرداند
که مجال شروع در هیچ مهم نیابند و کلالی که از لوازم بشریتست مانع تدابیر ایشان گردد چنانکه صاحب اسمعیل
ابن عباد ازین حال بر طریق ارباب تجربت اخبار می کند و می گوید **شعر** و قایلة لم عزتک الهموم
وامرک ممتثل فی الامم فقلت ذرینی علی غصتی فان الهموم بقدر الهمم پس اگر بحکم نص کلام مجید
عظم الله جلاله و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین شخصی که دل در استدامت دولت بادشاهی عادل
بسته باشد و بقاء ایام سلطنت اورا با بقاء عمر ابد مقرون خواسته قضیه چند که موجب مصلحت ملک
و سبب صلاح دین و دولت باشد بیاد او دهد و چنانکه درین کتاب بطریق مکاتبت سلاطین
دیگر قضایا مذکورست آنرا نیز ذکر کند تا بادشاه بواسطهٔ تذکار دولتخانهٔ سلطنت را بوجود کاردانان
کفاة امینان دهاة و حکماء بزرگوار و عقلا پسندیده کردار رونق دهد و ریاض مملکت و حدایق دولت
و سعادت را بانوار معدلت و ازهار معدلت و اشجار تدبیر و کفایت ایشان منتهج ثمار آبادانی و عمارت

و زراعت باشد بران و بوستان جهانبانی و نزهتگاه گلستان کامرانی را بانشاء قواعد حمیده و ایثار
آثار قوانین پسندیده و ابداع رایهاء راست و اندیشهاء درست که متضمن نوازش دوستان و موجب
قهر دشمنان و سبب تسخیر ممالک و علت ایمنی شوارع و مسالک باشد طراوت و نضرت افزاید هر آینه
وظیفهٔ دولتخواهی بجای آورده باشد و حق جانسپاری چنانک می باید گزارده و مکنون خاطر و منوی ضمیر
را بعبارتی که حضرت بادشاه را خلوص عقیدت و صفای طویت و استقامت طینت و طبیعت
او در بنده و خدمتکاری معلوم گردد بیان کرده و انکس را با وجود چنین اعتقادی وافی از مشربی صافی
و چنین فکر صحیح از دولتخواهی صریح هیچ آفریده ملوم و معاتب نداند و آنچ از احادیث حسان نبوی صلوات
الله علی قایلها در کتاب امارت از مصابیح منقول و مرویست مؤکد این مطلوب می گردد اذا ا
راد الله بالامیر خیرا جعل له وزیر صدق ان نسی ذکره وان ذکر اعانه وان اراد غیر ذلک جعل له وزیر
سوء ان نسی لم یذکره وان ذکر لم یعنه معنی آنست که چون حق تعالی با میری خیر خواهد اورا وزیری
صالح صادق کرامت کند اگر امیر را افعال خیر فراموش شود وزیر بیاد او دهد و اگر اورا خیری بر
زبان رود وزیر در اتمام آن ممد و معاون او باشد و وظیفهٔ نصیحت فرو نگذارد و اگر غیر آن خواهد
حق تعالی آن امیر را نایبی بد سیرت دهد تا عمل خیر بیاد اوند هد و نیاورد و اگر امیر خواهد که بعمل خیر
مشغول شود وزیر معاونت او نکند و این بیت از زبان وزیر نیک درین مقام مناسبتی تمام دارد
مرا چو نیک تو خواهم که بد تواند گفت ∴ مرا چو خیر تو خواهم چه خوف از اشرار و حجة الاسلام غزالی طوسی رحمة الله علیه
جهت سلطان سعید ملکشاه طاب ثراه و حکیم علی بن الهیثم رحمة الله جهت بعضی از ملوک و سلاطین
عصر خویش مواعظ و نصایح نوشته اند و آنرا مدوّن گردانیده و اکنون در میان مردم با دیگر نصایح
علما و حکما متداولست و فایدهٔ این معنی خیر خواه پادشاهان و صلاح اندیشی ممالک ایشانست و چون مر
تبهٔ اول این کتاب مشتملست بر مکاتباتی که سلاطین بیکدیگر نویسند و از کیفیت امور ممالک و چگونگی
معاش طبقات مردم و صدور حالات از حوادث یومی و شهری و سنوی اعلام و استعلام
کنند و مصالح و مفاسد باز نمایند چند نوع نصیحت بر اسلوب این کتاب در سلک مکاتبات
سلاطین سمت تحبیر تحریر و زینت تعبیر تقریر می باید و بر دو صورت مکتوب و جواب مقرّر
می شود امیدست که از مزالق اعتراض و مدارک استدراک مصون و محروس ماند ان شاء الله
تعالی والله تعالی یعصمنا بفضله من الضلال والاضلال و یرشدنا بهدایته الی مناهج الرشاد
والارشاد فی الاقوال والافعال انه ولی ذلک والقادر علیه **فصل اوّل مکتوب**

بعضی نوع و نوع اول مشتملست بر مجموع مطالبی که در فصول مرتبهٔ اول مذکور و مسطور است

نوع اول در استصحاب حکما و دانایان در هر باب   بعد از نشر فوایح وداد و نشر دراری
محبت و اعتقاد بمسامع شریفه اسمعها الله مایحبه من المسار و یسره من المحاب رسانیده می آید که چون
حق جل جلاله و عم نواله تقلد سلطنت مملکتی که مواکب صبا و قبول و جنایب شمال و جنوب ادانی
ان را فضلاً عن الاقاصی ان سپر نتواند کرد و باذیال اغوار و اعطاف اتحاد آن نتواند رسید مسخر
رایات جهانگیر و محکوم احکام قدر تقدیر گردانید و فرما قضا مضا در شرق و غرب و بر و بحر سایر
و ساری و حایر و جاری گشت و ابا عد و اقارب سر بر خط متابعت و مطاوعت نهاده و انقیاد او
امر و نواهی واجب و لازم دانست بر علوم شریفه زادها الله عزاً و شرفاً مخفی نماند که چندانک امور
مملکت منتظم تر و دواعی مبانی ان مستحکم تر و قوایم قواعد آن ممهدتر قادحانرا مجال قدح و طاعنانرا
قدرت طعن و قاصدانرا فرصت کید و قصد در همه ابواب کمتر بلک ترتب اسباب دولت
و استقامت امور سلطنت بندگی حضرت موجب تواتر نکبات و سبب بلیات ایشان شود
و سخن حکیم افلاطون که فرموده اذا اردت نکبت عدوک فازدد فی نفسک فضلا بتحقیق بپیوندد که یکی از
انساب فضیلت پادشاهان که موجب نظام مملکت باشد اعلاء مردان کاردان و اکثار اموال
و ادخار ذخایر و ترفیه عباد و تعمیر بقاع و بلاد و افاضت معدلت و اشاعت مکرمت و نصفت است
و این معنی در بیت از صدف حکمت اردشیر بابک انجا که می گوید لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال
و لا مال الا بالعمارة و لا عمارة الا بالعدل و السیاسة که بعد از تکفل میثاق نبوت و تحمل اعباء رسالت
علی حاملیها شرایف الصلوات و کرایم التحیات که لقمان حکیم بواسطهٔ ارتکاب صعوبت و عدم
قوت و قدرت و شوکت و عجز او از حمل آن آنرا قبول نکرد و بتقلد فحول و نات اسرار حکمت راضی شد
هیچ قضیهٔ مشکل تر از التزام امر سلطنت نیست تحسبونه هیناً و هو عند الله عظیم که پادشاه
سایهٔ خداست و سایه را بی روی صاحب سایه ضروریست و چون نظر رحمت رب العالمین جل
جلاله با جمیع موجودات در اتحاد علی السویه است که ایشانرا از عدم بوجود آورد و هریک را از بنی
نوع بقدر استعداد در منزلی از منازل دینی و مرتبت از مراتب دینوی تنزیل کرد بعضی را نبوت
داد و بعضی را ولایت و بعضی را علم و حکمت و بعضی را سلطنت و مملکت و بعضی را امارت
و وزارت و بعضی را از هداة گردانید و بعضی را از غواة آفرید و هلم جرا تا بجمیع طبقات ناس
از اشراف و اوساط و آحاد و ادناس پادشاه نیز که سایهٔ حقست باید که خود را متصف

بصفات حضرت الوهیت گرداند و با هر فرد از افراد انسانی که در حوزهٔ حراست و حومهٔ
حمایت او باشد نظری مخصوص کند و هریک را بر قدر استحقاق مباشر مهمی و متقلد مصلحتی گرداند
و استغراق اوقات خویش بمصالح بنی نوع از لوازم سلطنت شمرد و در هیچ حال از تدبیر مهمات
و تیسیر معضلات ایشان غافل نباشد که پادشاه از اشتغال بملاذ و محاب نفسانی و اهتمام باستیفاء
مشتهیات جسمانی روا نیست جهت انک اورا در ازاء مجموع وجود ایجاد کرده اند و حل و عقد
و بسط و قبض و ابرام و نقض در قبضهٔ قدرت او نهاده و نفس او را متحمل اثقال و متکفل اعباء
عالمیان گردانیده اگر در گوشهٔ بی توشهٔ یابند سبب آنرا سوال از و کنند و اگر در کشوری بیدادگری
دانند مواخذ او را کردانند از امیر المومنین عمر بن الخطاب منقولست که او در زمان خلافت در روز
بساختن مهمات مردم مشغول بودی و بشب بطاعت خدای تعالی قیام نمودی او را گفتند یا امیر
المومنین چرا چندین رنج بر خود نهادهٔ نه روز می آسایی نه بشب گفت اگر بروز بیاسایم رعیت ضایع
مانند و اگر بشب بیاسایم من در روز قیامت ضایع مانم پس بعد از اقامت فرایض حسن هیچ طاعت
بر پادشاه واجبتر از اشتغال بمصالح بندگان خدای تعالی نیست و اگر رجوع با منصوص حدیث
نبوی علی قایله افضل التحیه و التسلیم کنیم که عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة معلوم گردد که
پادشاهانرا هیچ بهتر از معدلت نیست که عدل یک ساعة ایشانرا بعبادت شصت ساله دیگران
رجحان می نهند و ورود بمورود این سعادت و وصول با حراز این منقبت جز باعانت اعوان
و انصار و استعانت از امناء ابرار میسر نگردد که التزام ایشان سبب جریان امور بر منهج
قویم تدبیر و طریق مستقیم رای رزین و فکر رصین باشد یکی از ایشان پادشاهانرا تالیف قلوب
امرا و ارکان دولت بر طریق نصیحت و استمالت محرض گردد دیگری او را بر انتهاج مناهج دین
و اتباع اوامر سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه ترغیب و تحریض دهد دیگری بتد
بیر توسیع عرصه مملکت و تفسیح بارگاه سلطنت و تسخیر ممالک و فتح و قهر اضداد و اعادی
در حواضر و بوادی اشتغال نماید دیگری بطرفی از اطراف جهت تنسیق کلیات امور سلطنت
متوجه گردد دیگری پادشاه را با سلاطین عصر بر ایثار مودت و موافقت و اختیار قربت
و مواصلت و دیگر لوازم آن چون تهانی و عکس آن و عتاب و اعتذار و امثال آن دارد
تا مجموع ملوک سر در ربقهٔ مصادقت و مخالصت بل انقیاد و مطاوعت آورند و بر دوستی
و عنایت و شفقت و رعایت بندگی حضرت اعتماد کنند دیگری پادشاه را بر امان دادن

خایفان واین کردانیدن مجرمان میسر شود دیگری بر سلوک مسالک عهود و مواثیق با دوستان و تشمر
وعید و تخویف با دشمنان میسر کند دیگری استمالت خلایق و تطییب قلوب تجار و قوافل را تا
موجب آبادانی مملکت و سبب ترفیه خاطر رعیت باشد با پادشاه دهد دیگر هر کس را که در اطراف
ممالک ایل و یاغی چون حکماء بزرگوار و علماء شریعت شعار و ناقدان بصیر و مهندسان خبیر و دیگر صاحب
وجودان که نشان دهند هر تدبیر که تواند در درگاه حاضر گرداند تا هر یکی از ایشان بخدمتی که شایستهٔ آن
باشند قیام نمایند و امر کلی با هتمام ایشان انتظام یابد و بار دیگر از خاطر مبارک بندگی برخیزد و چون مقرر
شد که استصحاب اصحاب رای و استلزام عقلاء مدبر و حکماء محقق هیچ مهم تمشیت نمی یابد و هیچ تدبیر
در قانون جهانبانی و قاعدهٔ گیتی ستانی صایب تر از آن نیست که هر کار را بمستعدان حوالت فرمایند
و نامستعدانرا از مباشرت کارهای بزرگ منع کنند تا امور مملکت از منهج استقامت انحراف نیابد و بر
وضع مستقیم عدالت قرار گیرد اختیار چنین طوایف و آوردن ایشان از جمیع اطراف و اقطار از
لوازم باشد و احضار و استحضار ایشان موقوف یکی از دو تدبیر ست اول آنکه جمعی از تجار با معروفان
متنکروار بولایت ایشان روند و ایشانرا بمراحم و عواطف بندگی حضرت مستظهر گردانیده بر توجه بممالک
محروسه باعث و محرض گردند اگر اقاویل ایشان مقبول افتد فهو المطلوب و اگر عذر تقاعد و تخلف
استجازت از پادشاه خود کنند و تحمل که متعذر باشد بر بندگی حضرت واجب گردد که بارسال مکاتبات
و انفاذ مفاوضات با ملوک آن بقاع و امراء آن بلاد طریق موالاة مسلوک و قاعدهٔ مهاداة ممهد گرداند و بجایی
رساند که آن طایفه را خلوص عقاید و صفاء ضمایر بندگی حضرت محقق و مصور گردد و خواهند که بانواع
وسایل و اصناف قربات تقرب و توسل جویند بلکه موثر مواصلت و مقاربت نیز گردد و چون ملتمس
بندگی حضرت از ایشان در ارسال جمعی معین منحصر شود بی توقف در صحبت رسولان بدرگاه
فرستند و این تدبیر دوم است که بعضی از پادشاهان هند حکیم بوزرجمهر را از نوشیروان عادل
التماس کردند و او فرستاد، و سلطان عبدالملک برمکی را از والی بلخ طلبیده وزارت برو مقرر داشته
است و با سر سخن رویم و رسل ابرار چون در مرافقت طریقهٔ دوستی و موافقت با ایشان ورزیده
باشند و بمواعد خوب مستظهر گردانیده و جذب خاطر ایشان کرده چون بشرف زمین بوس رسند
و بمراحم و عواطف و مآثر و عوارف اختصاص یابند هر آینه دولتخواهی آن حضرت را در گل دل تخمیر
و دوستداری را با طینت طبیعت تعجین کنند و اوامر و نواهی را کمر مطاوعت و انقیاد بر میان
جان بسته دارند و بندگی حضرت و ارکان دولت چون در حرکات و سکنات و اخلاق و عادات

و آداب و ملکات ایشان تامل فرمایند هر یک را بخدمتی که فراخور حال او باشد در آرد و معظم تا در
شهرها و ولایت موسوم و مشغول گردانند و ایشان چون بعنایت و عاطفت و تربیت و شفقت
مستظهر شوند دران خدمت اجتهادی که موجب اظهار کفایت و سبب ایضاح معامله دانی و درایت
باشد بجای آرند و هر آینه از بندگی حضرت بصدور سیور غالات و تشریفات بیش از توقع و تصور
خویش اختصاص یابند و این معنی در امزجه و طبایع ملازمانی که بیش از ایشان بخدمات و عبودیات
موسوم بوده باشند بالضروره اثر کند و خواهند که ایشان نیز در خدمت و بندگی افزایند تا بجنان مراحم
و عواطف مخصوص شوند پس مهمی را که مباشر اند بجایی رسانند که هیچ آفریده در تحسین اهتمام و تجوید
اتمام با ایشان شریک و عدیل نتواند شد و چون امور مملکت برین قاعده و استقرار گیرد و برین و تیره
استمرار پذیرد از اتفاق ملازمان قدیم و واردان جدید و اجتهاد مجموع ایشان در صنوف خدمات
و مساعی حمیده در ضروب مهمات انتظامی با مور مملکت راه یابد و استقامتی با حوال سلطنت عاید گردد
که در حیز تحریر و بیان و تقریر نگنجد ممالک معمور و احوال موفور و غنایم حاصل و امداد دولتها متواصل
و امرا ممکن و محترم و وزرا موقر و مکرم و اینافان فارغ بال و طوایف قواد لشکر منتظم حال و اولیا
منصور و اعدا مقهور گردد ان شاء الله تعالی امیدست که سخنان داعی دولتخواه که انبعاث آن از
صفا موارد وداد و استنباط از تقار آن منابع محبت و اعتقاد ست موافق آراء علیه حضرت
عالی آید ان شاء الله تعالی **نوع دوم در منع ظلم و تعدّی** بعد از عرض دعا و مدحت
بحضرت کیوان رفعت اعلام میرود که چون قواعد اتحاد بین الجانبین بر وجهی ممهد شده
که بین المصلحتین فرقی صورت نمی بندد و مصالح و مفاسد طرفین حکم یک جهت گرفت پس مبنی
برین مقدمه انچ از عوارض امور که متضمن مصلحت جمهور ست در خاطر آید بی کلفت تکلف اعلام و انهاء
آن حضرت واجب باشد تا از عهدهٔ عهد اخوت دین و اسلام تفصی نموده آید بر رای شریف
مصور می گردد که حضرت رب العالمین جل ذکره و عم شکره تکفل مهام جهانیانرا بقبضهٔ قدرت
و شوکت پادشاهان دین دار و ملوک معدلت شعار جهت آن داده تا نظام ملک متسق و منتظم
گردد و قاعدهٔ شرع و اسلام منهدم نماند و طوایف عباد در جمیع بقاع و بلاد در سایهٔ راحت و رافت
ایشان آسایش و آرامش یابند و از هیچ سینه کینه بر زبان و از باطنی حکایت شکایتی بدهان نرسد
تا ملوک و سلاطین شکر این نعمت که ایشانرا بر ممالک مالک گردانیده اند و مصالح و مفاسد وجود را در
کف کفایت ایشان نهاده بگذارند و بمواعد لئن شکرتم لازیدنکم مستظهر بوده از مزالق و مهالک

ولین کفرتم انّ عذابی لشدید مصون و مامون کرد ندان شاء الله تعالی مدّتیست باستماع می افتد که
نواب حضرت شهریاری از شارع شریعت و شاه راه معدلت و نصفت انحراف نموده اند و در
محافظت بلاد و عباد اهمالی که نه مناسب حال مقربان سلاطین باشد بجای آورده و عوض یکدینار واجب
دیوانی از رعایا ده ستده و بدان سبب مصالح مختل و مناظم مهمل مانده و رعایا بعضی جلاء وطن کرده و بعضی
تدبیر انهزام رمتشیر و مستوفر شده از صعوبت این معنی در خاطر این دولت خواه اثری ظاهر شد که قابل
تقریر و تحریر نیست مگر از کلام الله عظم الله جلاله اعدلوا هو اقرب للتقوی را نخوانده و از حدیث
نبوی علیه الصلوة والسلام نصّ العدل عز الدین و قوة السلطان و فیه صلاح الخاصة و العامة بگوش
هوش ایشان نرسیده است و الا بارتکاب این محذورات و مباشرت این محظورات چگونه
اقدام نمودندی و از وخامت عاقبت ظلم و بدی مآل ظلمه بر موجب الظلم مرتعه وخیم چرا نیندیشیدندی

شعر

لا تظلمن اذا ما کنت مقتدراً　　فالظلم آخره یاتیک بالندم
تنام عینك والمظلوم منتبه　　یدعو علیك وعین الله لم تنم

فارسی

شنیدم که با پور نوشیروان
ملک شاه گفت آن شه کامران　　که شاهی ما بهر آن داده اند　　برین جایگه زان فرستاده اند
که داد و دهش پیشهٔ ما بود　　نکوکاری اندیشهٔ ما بود　　نخفتیم زان در شب تیره وش
که تا دیگران از برد خواب خوش　　هزار آفرین بر جهان شاه باد　　بران داور و افسر و گاه باد
اگر شاه را داد آیین بود　　کشاورز را بیل زرین بود　　ز شوره بروید گل و ارغوان
چو باران کهر بارد از آسمان　　داعی دولتخواه و محب بی اشتباه را آنچ از محض اخلاص و دولتخواهی

در خاطر آمد بعز عرض رساند تا رای شریف بتفحص این قضیه اشتغال فرموده و خلایق را که و
دایع حضرت خالق جل جلاله دانسته از هول حساب یوم المنقلب و المآب اجتناب فرمایند
و تصور نکنند که اوزار نواب و مقربان او را که عموم رعیت از آن معذب و معنی باشند ازو
نخواهند طلبید بلک اگر ایشان با خدم و حواشی خود که در تحت تملک و تصرف دانسته باشند خطائی
ناموجه کنند جناب شهریاری در حضرت باری هر آینه بدان مواخذ و مخاطب خواهد بود تا حقیقت
داند و مصدق این معنی در اخبار سلطان غازی یمین الدوله و امین الملة محمود سبکتکین انار الله بر
هانه آمده است که برادر او غلامی را از آن خود رنجانیده بود غلام بتظلم بر درگاه آمد سلطان در حال
فرمود تا طبل و علم و نقاره و اسباب نوبت و تمامت ساز سلطنت بر در خانهٔ برادرش بردند
برادر چون آن حال بدید و مشاهده کرد از غایت خوف و ارتعاج بر درگاه سلطان آمد و سر بر زمین

نهاد از بنده چه گناه صادر شده که سلطان اسباب سلطنت بر در من می فرستد سلطان فرمود اگر
سلطنت حق منست تا تو تادیب غلام خود چه کار تعلق داری بایستی که جریمهٔ او بر من عرض افتادی
تا نگذاشتمی که بر هیچ آفریده حیف و تعدی رود بتخصیص از مالک بر مملوک و از حاکم بر محکوم که جواب
حضرت رب العالمین جل جلاله که بندگان خود را بمن سپرده است روز قیامت مرا می باید داد
نه ترا بعد از آن با شفاعت بسیار گناه برادر را عفو فرمود رضی الله عنه پس اگر این خطاب با
طوایف رعایا و عامهٔ برایا که تکفل مهمات ایشان منوط باهتمام آن حضرتست و او را جهت آن
تعیین فرموده اند کرده شود و بیار خواست و تادیب و تعریک التفاتی نرود و هاتف غیب نصّ
حدیث کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بمسامع شریفه رساند نعوذ بالله من سخط الله را نصب
العین باید داشت و رعایت این امانت را که از حضرت عزت بجناب شهریاری حوالت فرموده
اند مهمل نباید گذاشت قال الله تعالی یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق
ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله وقتی که با داود علیه السلام این خطاب رود دیگری را
چه توقع باشد و بزرگان دین گفته دنیا گذاشتنی و گذشتنیست و در حضرت حق تعالی روز قیامت
جواب و سوال را ایستادنی باقی تومیدان با در بعز نکّ اذا ما کنت مقتدراً فلست فی کل یوم انت
مقتدر والسلام علی من اتبع الهدی جهان بکام باد

نوع سوم در اجزاء وقف و اوقاف

بحضرت فلک رفعت و درگاه کیوان رتبت سلطانی اعظمی دامت سلطنته نموده می شود که حق تعالی جل
جلاله و عم نواله اعنهٔ سلطنت و ازمهٔ مملکت را در کف کفایت و یمن شوکت ملوک اسلام و سلاطین
انام جهت آن نهاده اند تا مسالک ممالک خیرات را بر بندگان خدای مفتوح دارند و طرق ظلم منحسم
و ابواب عدوان مسدود کردانند و از مزالف شهوات و مدارک شبهات محترز و مجتنب باشند
تا ادامت این معنی موجب استدامت سلطنت و اقامت ان حال سبب استقامت مملکت
گردد و مدتیست استماع رفته که امور اوقاف ممالک بکلی نامستقیم گشته است و شروط
واقفان بالمرة انتفا یافته و غرض که بنات موقوفات و ارباب خیرات را از تعیین
اوقاف آن بوده فوت شده و مرتفقه و مستحقان محروم مانده و مشاکله و متقلبان بظلم
و عدوان در تصرفات ناشروع شروع نموده و هر کس را که از دیوان بحکومت و متصرفی
و مقاطعی و قتی تعیین می کنند آن وقف را ملک خود میدانند و تصرفات مالکانه می کند و اجرا
وظایف مستحقان و ترک آن منوط برای او می باشد و این معنی سالهاست تا از قبیل مشا

هدات ومعاینات است جه واقفان که مطامح انظار ومسارح افکار ایشان احراز مثوبات آخر
ویست محصول هر وقف را بطایفهٔ معین مخصوص گردانیده اند و بر غیر ایشان حرام کرده
ودران باب وفقها شروع مسجل محکوم بها موکد بلعنت نوشته تا غیر مستحقان متصرف آن
نگردند درین وقت نواب دیوان سلطنت واعوان حضرت واعیان مملکت که مدار امور
بر تدابیر ایشانست بکلی تمشیت این معنی اهمال ورزیده اند خیر عام وصدقهٔ جاریه را نص
حدیث اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث صدقة جاریة وولد صالح یدعو له وعلم ینتفع به
موکد انست در طی نسیان مندرج گردانیده واز وخامت عاقبت آن تقصیر واهمال بندگی حضرت
را در مقام جواب وسوال حضرت رب العالمین تعالی شانه در روز حساب که هنگام احتساب است
آورده ونسبت مجموع تقصیرات با او کرده که حضرت عزت عظم سلطانه در جلیل وحقیر و
نقیر وقطمیر امور که عاید بمصالح ومفاسد جمهور باشد بادشاهان وقت را بالضرور مخا
طب بل مواخذ خواهند گردانید اگر جواب بادشاه حضرت عزت دران روز هایل
آن باشد که آنچ فرمودهٔ حضرت ربوبیت بود در اجرای خیرات وامضاء حسنات ومبرات
بجای آوردم ورعایت بندگان او واجب دانستم وبر اعمال بتخصیص اوقاف عمال
مصلح متدین که محصول موقوفات را بمصارف شرعی دانستید تعیین کردم بهتر باشد
با آنچ گوید از طاعت حضرت حق امتناع نمودم وحق را از مستحق باز گرفتم ودست ظلمه ومتعدیان
ومتغلبان قوی داشتم تا بتقویت من ظلم کردند وحق را باطل گردانیدم ومن در حضرت حق
تعالی شرمسارم نعوذ بالله من ذلک که دران روز هول وهیبت آن قابل تقریر نیست هیچ
آفریدهٔ منکر افعال واعمال خود نتواند شد زبان او در بند آید واعضای او بر وگواهی
دهد کما قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون
وشاید که زبان نیز گویا شود وبر گناهان گواهی دهد کقوله تعالی الیوم تشهد علیهم السنتهم
وایدیهم وارجلهم بما کانوا یکسبون از صدور این معنی وتصور این حالات خاطر در اضطراب
وباطن در التهابست جرا باید که ارتکاب جرایم نواب ونزدیکان کنند وحضرت سلطنت
بدان مخاطب مطالب گردد مسلم که جناب جلال شهریاری خیر عام دیگران را که منافع آن را
در دنیا بر خود حرام کرده باشد وحسبة لله تعالی وطلبا لمرضاته ودر راه خدای نهاده اضافتی نفرمایند
در اجرا وامضاء آن اهمال جرا ورزند ونواب ومقربان وملازمان را در ترک ایشان بدان

خیر جرا باز خواست نفرمایند که صدقات بادشاهان باید که بجمیع طوایف واصل گردند نه
آنکه صدقات گذشتگان را ملازمان بادشاه بحرام بخورند وبدنامی دنیا وجواب آخرت
بر بادشاه باشد جون بندگی حضرت در اجراء خیرات گذشتگان سعی ما واقف در حیات نماره
کردی بجا آرد هرآینه در اجر وثواب با واقف شریک باشد کما قال النبی علیه السلام من دل علی
خیر فله اجر فاعله وفی الخیر الدال علی خیر کفاعله واگر درین باب اهمال ورزد وشروط
واقفان جریان نیابد وبادشاه تغییر وتبدیل آن را جایز دارد یا در منع مغیره نکند
تا آنرا بعلمانی متدین که از شرط واقف بیک سر موی تجاوز ننماید تفویض نفرماید مرا اینه
عند الله آثم باشد واز عهدهٔ جواب حضرت رب العالمین مشکل بیرون تواند آمد دعاگوی
دولتخواه همچنانک امور دولت وسلطنت ومملکت آن حضرت در دار دنیا بر رونق میخواهد
مثوبات اخروی ونیل درجات عقبوی را نیز که فایدهٔ تقلد سلطنت بحقیقت آنست در اعلاء
علیین می طلبد واز غایت خیرخواهی مکنون خاطر ومضمون ضمیر را از طریق مکاتبت ومراسلت
باعلام وانها می رساند باید که آن حضرت بتحقیق این حال اشتغال فرموده اولا دست متاکله
ومتغلبان از تصرف موقوفات بکلی کوتاه گرداند واسترداد آنچ بغیر شرع وشرط واقف تصرف
نموده باشند واجب دانسته بمصارف مشروعه مستغرق گرداند که در اخبار سلطان اسلام غازان
خان انار الله برهانه آمده که اگر یکی از امراء مقرب بالشکریان وجهی بغیر حق از زراعت فتندی
درحال فرمودی که بزخم جوماق باز گردانند وبمستحق رسانند وبعد ازان حکومت ومتصرفی اوقاف
در جمیع ممالک بامناء متدین وصلحاء متشرع تفویض فرمایند وبا وجود اعتماد بر امانت ودیانت
مفوض الیه هر روز تفحص احوال معاش او با طایفه که شرعا وحکما در اهتمام او باشند واجب داند ودر
متابعت شریعت تربیت وتقویت وبر مخالف آن تعنیف وتشدید از لوازم باشد که بر بادشاه واجبست
که از جمیع قضایا استخبار فرماید ودر ترک کلیات امور ومعظمات مصالح با جمیع خلایق عموما وبا نواب
ومقربان خصوصا قطعا واصلا مساهله ومسامحت جایز نشمرد واجراء حق بهر نوع که ممکن باشد تقدیم
فرماید ونگذارد که اوقاف را هیچ آفریدهٔ بتخصیص بمتاکله وبمتغلبان بمقاطعه وضمان دهند
که مشاهر تغیر که در شروط واقفان اتفاق می افتد وازینجاست وجون از جملهٔ موقوفات وابواب
البر یکی مدارس است که جهت طلبه علوم ساخته اند مادام که محصولات اوقاف بمصارف شرع رسد
در اندک روزگار مستعدان بسیار که وظایف ایشان از حاصل وقف حاصل شود بمراتب محول

افاضل رسند و ممالک از وجود علماء نامدار و فضلاء تقوی کردار که بغایت حالیت آراسته
گردد واعظم اسباب رونق وآبادانی مملکت وجود این طایفه است که تمیز میان حلال و حرام
ورعایت دقایق شریعت واحکام وصیانت دماء وفروج ومحافظت املاک و احوال و غیر آن
بقلم فتوی ایشان منوط ومربوطست جون منصب بمستعد ومستحق آن تفویض رود تربیت
علماء اسلام درضمن آن بحصول بیوندد ومملکت بادشاه را بوجود مبارک ایشان بر جمیع ممالک
بادشاهان روی زمین راه مفاخرت ومباهات ومرتبت تفوق ورجحان بدید آید و بادشاه
در دنیا وآخرت نیکونام وپسندیده فرجام گردد وبحقیقت زادی جهت معاد در پیش فرستاده باشد
وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیراً واعظم اجراً جون رای همایون شهریاری
این نصایح بی غرض را بسمع رضا اصغا فرماید امیدست که بعد الیوم احوال موقوفات
این مملکت بر وجهی تمشیت یابد که بندگی حضرت را ذکر جمیل واجر جزیل مدخر گرداند انشاء
الله تعالی جهان بکام باد **نوع چهارم در منع نزول بخانهای رعایا** بحضرت سپهر مثال
شهریاری که بحقیقت سایهٔ عنایت ومرحمت حضرت باریست لازالت سلطنته
مصونة من طوارق الادوار دامت دوام اللیل والنهار اعلام می رود که حکمت بالغهٔ حضرت
لایزالی ذی الجلالی عمت آلاوه وتقدست اسماوه در تفویض امور سلطنت ومملکت بپادشاهان
اسلام که حماة بیضهٔ دین وملک اند آنست که در رعایت ومحافظت نوع انسانی که اشرف انواع مو
جودات است وبحکم حضرت الوهیت جلاله در اهتمام بادشاهان عادل بهرجه از مساعی ممکن ومقدورست
بجای ارند که علو قدر وترفع مکان وعظمت آن نوع بمثابتیست که انبیا صلوات الله علیهم
اجمعین واولیا رضوان الله علیهم از ایشان بوده اند وملوک وسلاطین واعاظم وخواقین
انار الله براهین الماخیره وادام مملکة الباقین نیز تمامت داخل این نوع اند ونتوان
دانست که هرحینی هیغوله ولی واصلست تا فاسقی وفاجر وصل لیتیست یا زندیقی وجز حضرت
رب العالمین جل ذکره وعم شکره دیگری را باحوال عباد علم نباشد وآنچ در حدیث
قدسی مرویست که اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری مصدق این مطلوبست فکر بیغامبرانی
که در حضرت عزت جل جلاله ایشانرا بران مطلع گردانید قال الله تعالی عالم الغیب فلا
یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول بس جندانک بادشاهان در رعایت ومحافظت
بنی نوع سعی نمایند رفع درجت وعلو منزلت ومرتبت ایشان بحضرت رب العالمین

که سلطان سلاطین است بیشتر باشد که شاید که آن رعایت ومحافظت شامل حال یکی از
اقطاب وابدال واولیاء الله گردد وبیک نظر عنایت وکرشمهٔ التفات که ایشان در حق
بادشاه فرمایند کار دنیا وآخرت ایشان ببرکت آن ساخته گردد وغرض کلی در تعیین
سلاطین خود رعایت بنی نوعست فحسب که رونق کارخانهٔ دین ودنیا بوجود ایشانست
وبادشاهان را توقع نیکنامی وثواب آخرت از ره گذر محافظت ایشان بس اگر دعاگوی
دولت خواه سخنی که موجب مراعات نوع انسانی باشد در خاطر آید وبمسامع شریفه ملیت حبورا
وسرورا رساند همانا که ملوم ومعاتب نگردد بعز عرض می رساند که مدتیست تا استماع می افتد
که دران مملکت که بر اهتمام نواب حضرت سلطنت مخصوص است امرا وارکان دولت وایلجیان
ومتقلبان در خانها وکدخدایان ورعایا نزول می کنند وملالت بسیار باهالی ساکنان عاید می گردد که ایشان
تا دران خانها می باشند مجموع مطاعم ومآکل ومشارب ومفارس از خداوندان خانه می طلبند اگر
ملتمس ایشان مبذول داشت بهر ترتیبی که جهت عیال واطفال کرده بدیشان می باید داد وخود
وزن وفرزندان گرسنه وعاجز بسر بردن واگر ملتمس مبذول نمی دارند بزخم جوب وشکنجه
می ستانند وبسیار می باشد که بعضی در زیر شکنجه هلاک می شوند وبوقت بیرون رفتن آنچه از آلات
وادوات خانه جون زیلو وپرده وطشت وآفتابه ومشربه وغیر آن که ایشانرا در نظر
می آید جهت خود می برند وبیرون آن تنوعات ظلم وتعدی البته متعرض عوارض نیز می گردند
آن بیچارگان را مجال منع نمی باشد اما مردان جهت انک اگر فریاد کنند فریادرس نمی
دانند واما زنان جهت انک فضیحت وبدنامی می اندیشند ناجار تحمل از منکرات می کنند
وهیچ نمی گویند وبحقیقت اختلال احوال دین ودنیا وخرابی مملکت وسلطنت ازینجاست
وجون بنظر اعتبار تامل رود معلوم شود که تکون وتوالد اکثر اولاد زنا که بدزدی وحرامی
گری وایغاقی ومفسدی وعوانی مشغول می گردند ازین ره گذر است وبر بادشاهان وا
جب وصیانت خانها وعورات رعایا همجنان کنند که صیانت حرم واتباع خود میکنند تا دعوی
سلطنت از ایشان مصدق ومسموع باشد وبشکر عطایا ومواهب واهب علی الاطلاق
که درباره ایشان از مضاء حکم ونفاذ امر جریان فرمان وبسطت مملکت وسایر نعیم
ومنح ارزانی داشت قیام نموده باشند وذکر جمیل دنیوی را با اجر جزیل آخروی
جمع گردانیده وامر واجب واتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله

یعلکم تعقلون رابکوش جان شنیده که در اخبار سلطان غازی یمین الدوله و امین الملة محمود
سبکتکین انار الله برهانه مذکورست که شبی بعد از فراغ فرایض طاعات و رواتب عبادات
جون متوجه استراحت شد بی خوابی برو غلبه کرد و هرجند سعی می نمود در خواب نمی رفت با خود
اندیشید که همانا که فریاد خواهی بر در جاهست و آواز او بکوش نمی رسد و بیداری او مانع خواب
من میشود برخاست و شمشیر بر میان بست وجنانک عادت او بوده بنهان از خانه بیرون آمد و
میرفت تا در مسجدی رسید آواز شخصی شنید که سر بر زمین نهاده بود و می کفت الهی محمود سبکتکین
بفریاد من نمی رسد داد من ازو بستان سلطان بی قرار در مسجد رفت و ان شخص را کفت
محمود سبکتکین بتو جه ظلم کرده است که او را درین نیم شب بحضرت تعالی حوالت میکنی و داد
می خواهی مرد کفت ظلم ازین بیشتر جه باشد که جندین شبست که یکی از متعلقان او مست بخانه
من می آید و بظلم و تعدی متعرض منکوحه من می شود و محمود بفریاد من نمی رسد و اکر او بادشاه
عادل صاحب سیاست بودی متعلق او در نیم شب بخانه من جه کار داشتی و برجنین حرکات
جکونه اقدام نمودی سلطان کفت ای شخص محمود منم مرا بر سر او بر تا داد تو ازو بستانم آن مرد کفت
امشب نیامده است جون بیاید سلطان را خبر کنم سلطان او را با خود برد با دربانی نمود و کفت هر وقت
که این مرد بدرکاه آید بروز یا بشب مرا خبر کن آن مرد سلطان را دعا کفت و برفت بعد از نیم روز
نیم شبی بدرکاه آمد دربانان او را بحضرت سلطان بردند سر بر زمین نهاد و کفت ای سلطان عادل
آن ظالم آمده است سلطان درحال برخاست و شمشیر بر میان بست و روان شد و با مرد کفت
جون بخانه تو رسیم تو بیشتر رو و جراغ را بردار و مرا بنشان بر سر او زبر ان مرد جون در خانه
رفت آن ظالم را در جامه خواب خفته دید جراغ را از بیش برداشت و سلطان را در خانه برد
سلطان جون بر سر مرد رفت سر او را بشمشیر از تن جدا کرد و جراغ خواست جون بیاوردند و سلطان
در ان سر نظر کرد سر بسجده نهاد و بعد از زمانی سر از سجده بر آورد و دستها بر روی فرومالید و
حضرت عزت را شکر کرد آن مرد سر بر زمین نهاد و سوال کرد که سبب این سجده و شکر جیست
سلطان فرمود که من با خدای تعالی عهد کرده بودم که اکر اقدام برین حرکت ذمیمه بسران من نموده باشند
تا سر او بر ندارم قرار نکیرم وانک ترا کفتم که جراغ از بیش بردار غرض آن بود تا مبادا که یکی از
بسران من باشد و مرا شفقت بدری دامن کیر شود و در حفظ عهد و کشتن او تقصیر کنم ایا یها
الذین آمنوا اوفوا بالعقود نشنیده باشم سبب سجده و شکر این معنی بود بعد از ان آن مرد

راکفت هرجه از خوردنی در خانه داری بیاور و تکلف مکن که من بغایت کرسنه ام و از ان
شب که ترا در تضرع و زاری دیدم تا این غایت سه شبانه روزست که هیج نخورده
ام و با خود مقرر کرده که تا این بار از خاطر تو بر نکیرم طعام بر من حرام باشد آن مرد را
در خانه جز نان خشک و آب کامه جیزی نبود بیش سلطان آورد و سلطان با شتهی
تمام از ان بخورد و در حق آن مرد جندان انعام و احسان بتقدیم فرمود که او در مدت عمر
از مال دنیا بی نیاز شد رحمة الله تعالی و رضی عنه **شعر** جنین کنند بزرکان جو کرد باید کار
جنین نماید شمشیر خسروان آثار :. اکنون تدبیر جنین قضایا آنست که اولا در حکم مطاع
نفاذ باید که امرا و وزرا و ارکان دولت و اعوان حضرت و سایر مقربان و ارباب و اعیان
و غیر هم جهت خود سرایها و خانها سازند یا در بیع آرند یا بکرایه کیرند و اثمان و اجور بی قصور
ادا کنند و بعد از ان جهت ایلجیان و صادر و وارد بیرون شهرها ایلجی خانها سازند وجنانک
بادشاهان قدیم کرده اند دران مواضع زیلوها و جامه خواب و الاتی که از ان جاره
نباشد جون خم و سبو و کوزه و غرغاو کاسه و غیر آن از مال دیوانی مرتب دارند و و
ظایف یومی ایشان روز بروز می رسانند تا آن طایفه را زحمت اهل شهر و رعا
یا نباید داد و ببهانه جزویات مصالح بدر خانها نباید رفت و عورات مردم در
کنف عفت و عصمت محمی و مستور مانند و رعایا از بیم ایلجیان و تعرض و فساد
ایشان از خانهای خود بیرون نمی توانستند رفت با ایمنی و فراغت بیرون روند
و بمهمات و مصالح خود مشغول کردند و صدور این حالات موجب دوام دولت و سبب
بقاء مملکت کردد انشاء الله تعالی دعاکوی دولتخواه انجه از محض اخلاص بخاطر آید عرضه
داشت و امیدوارست که بی غرض دانسته شرف قبول و رتبت اتعاظ نماید جهان بکام باد

نوع بنجم در منع تعرض امرا و متقلبان برعایا و بهانها بعد از استهاض
عواطف خسروانی و استجلاب عوارف قهرمانی بحضرت اعلی و سده اسمی خدایکانی
اعلاه الله تعالی اعلام می رود که جون بین الجانبین قواعد وداد ممهد و قوانین محبت و اتحاد
مستحکم است در تدبیر مصالح و مقاصد طرفین بهیج حال فرقی در خاطر نمی آید و جون بمحل
عرض رسد امیدست که داعی دولتخواه اکر بمحمدت اختصاص نیابد بملامت نیز موسوم نشود
نموده می آید بکرات از طوایف ورود و فود استماع رفته که جون بعضی از امراء حضرت

واتباع ومتقلبان بعزیمت شکار یا در اثنا اسفار بدیهها می رسند رعایا را بانواع شدید
وتعنیف تکلیف می کنند وکوسفند وتغار وشراب وسایر مؤنات بدون مال ومتوجهات
بزور وتعدّی می طلبند وآن بیچارکان از بیم جان وخوف جوب وشکنجه می دهند
مال وتحمل رعایا متقلبان می برند ورعایا عاجز ومسکین ودرویش می مانند واستعداد
عهدت وزراعت نمی ماند وبادشاه در دنیا بظلم وبی وقوفی از احوال رعایا مشهور
می کردد ودر آخرت عقوبت می یابد ومجموع این قضایا محل احتراز واجتناب باد
شاهان دین دار وملوک معدلت شعارست که طوایف سلاطین وفقهم الله للعدل و
الانصاف می باید که در رعایت رعایاء ضعیف حال همجنان کوشند که در رعایت نفس خود
وفرزندان واز ابداء نفوس واتلاف احوال رعایا همجنان متحرز باشند که از صحبت
عقارب وحیات که مضار ایشان نیست تا نفسی وابدان یکسانست وفرق پیش از ان
نیست که نکایت بعضی عاجلا می باشد ونکایت بعضی آجلا شعر فلا تؤذ نملًا ان ارت کمالکا
فان له نفسًا تطیب کمالکا: تا رعایا بقوت ومدد بادشاهان بعهدت وزراعت واداء مال
ومتوجهات وبهره ارتفاعات ومحصولات بفراغت خاطر مشغول توانند بود هم مملکت
آبادان شود وهم بادشاه نیک نام باشد ودوام مدت وبقاء ایام بحکم حدیث الملک یبقی
مع الکفر ولا یبقی مع الظلم خود از لوازم کرده وبادشاهان تا کارخانهٔ مملکت را بدین طراز مطرز
وبدین حلی متحلی نکردانند اسم ظل الهی برایشان اطلاق نتوان کرد که صاحب ظل حضرت
رب العالمین است جل جلاله بر جمیع خلایق رحیم ومهربان است بس بادشاه نیز که ظل حق
است باید که بر خلایق رحیم ومهربان باشد دعاکوی دولت خواه این معنی استماع کرد
از خلوص عقیدت وصفای طوینی که باطن او بران مشتملست بعز عرض رسانید تا رای صواب
فرمای اهتمام بدفع ظلمه ومتعدیان بر وجهی فرماید که رعایا وزدستان از مزاحمت متقلبان ایمن
توانند بود که با وجود خوف وشکستکی دل از رعیت واز هیچ آفریدهٔ هیچ کار نیاید ومملکت آبادان
ناجار خراب شود در اخبار سلطان مغفور غازان خان انار الله برهانه وثقل بحسنات الاعمال
میزانه مذکور ومسطور است که روزی با امرا کفت من جانب رعیت را بعد ازین نکاه خواهم
داشت اکر مصلحت باشد تا باتفاق همه را غارت کنیم که هیچ آفریدهٔ برین معنی از من قادرتر
نیست امّا باید که بعد ازین شما تغار وآش ومرسوم وجامکی از من توقع ندارید که اکر بعد الیوم

یکی از شما از من این نوع التماس کند اورا بمخاطبات شدید عنیف مخاطب ومشدد کردانم
جهت انک ترتیب مجموع سلطنت ومملکت وامرا ووزرا واینافان ولشکریان از سعی رعا
یاست در عهدت وزراعت وجون ما انسانرا که اصل آن قضایا اند باتفاق غارت کرده باشیم
انکه جنین توقعات از که توان داشت وجکونه میسر شود شما با خود اندیشه کنید که اکر کاه وتخم
از رعایا بستانید وبر ایشان زور وزیادتی روا دارید وغلات ایشان بخورید وبخورانید
بعد ازین جه خواهید کرد شما ایشانرا وزنان وفرزندان ایشان را می زنید ومی رنجانید و
نمی اندیشید که اکر با شما وزنان وفرزندان شما نیز همین خطاب رود حال شما جکونه باشد
هم جنانک زنان بیش شما عزیز وبدان جکر کوشکان اندبیش ایشان نیز همین مثابت دارند
وایشان نیز جون ما آدمیانند وحق تعالی ایشانرا بما سپرده است وبلک وبد ایشان از ما
خواهد برسید جواب جکونه خواهیم کفت جون ایشان مرفه الحال باشند واز مزاحمت وتعرض
وتکالیف وتعنیف ما ایمن ما نیز باتفاق مرفه الحال باشیم ومطعوم ومشروب وملبوس ومرکوب
بآسانی توانیم یافت واکر بخلاف این معانی با رعایا زندکانی کنیم تاثیر آن بما نیز عاید کردد وجه
بزرکی ومردانکی نباشد که رعیت را رنجانیدن وبزهٔ ایشان در کردن کرفتن که هر کس که بدین
ملک ذمیمه استمرار نماید بهر مقصود که روی آرد منجح نیاید کناه ورعایا را یاغیان را نا ایمن داشتن
خود وظیفهٔ ماست جکونه شاید که رعایاء ایل خود را نیز نا ایمن داریم وبیوسته از ما در عذاب
وزحمت باشند تا در حق ما نفرین کنند البته مستجاب کردد من شما را این نصیحت می کنم تا
متنبه شوید وما را وشما را نیک نامی دنیا وآخرت حاصل آید انشاء الله امرا جون نصیحت از
لفظ مبارک بشنیدند وقبول کردند از غضب وقهر ایمن شدند ومملکت آبادان شد و
اندک رمقی که مانده هنوز تاثیر آن معدلت است وبادشاه در دنیا وآخرت نیکونامی ورستکا
ری یافت رحمة الله قدس روحه صاحب سعید وزیر عادل شهید خواجه رشید الدین
فضل الله طاب ثراه که تدوین اخبار سلطان مغفور سعید او کرده است جنین می کوید
که بواسطهٔ استماع این نصایح رحمانی که بیش از این متقلبان ومتعدیان بر رعایاء ضعیف
حال می رسید از هزار طرف یکی آمده است وجمهور رعایاء ممالک بدعای بادشاه
سعید نور الله مرقده مشغول اند حق تعالی توفیق استماع این نصایح مجموع امرا وارکان
دولت حضرت سلطنت را رفیق کرداناد انه ولی الاجابه نوع ششم در منع

خربندکان و امثال ایشان از مزاحمت رعایا بعد از عرض وظایف دعا
ونشر روایت مدحت وثنا معروض رای جهان افروز می کرداند که پیش از زمان سلطان
سعید مغفور غازان خان برد الله مضجعه مقرر جنان بود که جون جماعت خواجکان شهری با کدخدا
یان صاحب ناموس در ممالک بادشاهان قدیم باستحام یا جهت مصلحتی دیکر ببازار رفتندی
جند نفر خربنده وساربانان ایشان را تکلیف کردندی که امروز جه شراب وشاهد ونان ومطرب
وکوشت ودیکر مصالح وحوایج که ما را باید بر شماست ومی باید داد اکر منع می کردند یا عذری می
کفتند آن خربندکان بسفاهت ودشنام وجهی از ان کدخدایان می ستدند یا لت بسیار می
زدند وآن جماعت ناجار قرض می کردند وبا ایشان می دادند وعرض وناموس بر باد رفته
بخانه می آمدند وبر سر بازارها نیز ازین جوق جوق متعدیان جون بیکان وسکبانان و
واستربانان وغیرهم ایستاده مردم را زحمت می دادند جماعت کدخدایان روز بودی که بجندین
طایفه از متعدیان رسیدندی وهمان حالت اتفاق افتادی که آن متعدیان همه روز بر سر
بازارها منتظر این نوع فساد وافساد بودندی وترصد جنین صیدی کردندی واکثر ایشان با
امرا وخواتین وشهزادکان تعلق داشتندی ومخادیم ایشان این تعدی را از متقلبان
خود بر کدخدایان منصبی بزرک دانستندی ودر اعیاد ونیز وزات لعبان واستران
وشیران را بر در خانهای بزرکان شهر آوردندی اکر خداوند خانه روی نمودی هرجه خواستندی
باکاه بستدندی والا بفحش ودشنام وهدیان مشغول شدندی وخداوند خانه را هم عرض
رفتی وهم مال وبودی که از بعضی خانها رهن رهنی بکرفتندی وبه پیش فواحش وخمارات
بوجوه بسیار کرو نهادندی ودر وقت استخلاص رهن دشنام بسیار که بصاحبش دا
دندی اضعاف آن وجه بکرفتندی وهر سال جند روز پیش از اعیاد ونیز ذرات وجند
روز دیکر بعد از ان هیچ آفریده را مجال تردد راهها نبودی وبدین واسطه بازارها معطل
وتمغاها منکسر کشتی وفساد این حال بی نهایت بودی جون سریر سلطنت وتخت مملکت
بجلوس همایون بادشاه سعید مغفور اعدل السلاطین غازان خان انار الله برهانه مشرف
شد مجموع این قواعد نا بسندیده وقوانین نا محمود را بمضاء احکام بادشاهانه واوامر جزم
خسروانه بر انداخت وعموم خلایق از تعرض مفسدان ومتعدیان وعوانان ومتقلبان
خلاص یافتند ودر دعاء بادشاه سعید تغمده الله بغفرانه افزودندی واخبار شریفه او بدین

معنی ناطقست ودر این روزکار مبارک که با دوام ابد مقارن باد اکرجه اکثر آن بدعتها
مرفوعست اما بعضی از ان هنوز باقیست وعادت جهار بایان آراستن در اعیاد و
ونوروزات ودر بازارها کردانیدن واز مردم جیزی خواستن همجنین موجود وخربندکان
وبیکان وشیربانان وامثال ایشان نیز بقدر تعرض می رسانند وجون رعا ضعیف حالند از
عهده بیرون نمی آیند وبکلی مستهلک می شوند وبخرابی مملکت سرایت می کند اکر این معانی را منع
نفرمایند ومفسدان وعوانان آکاه شوند وبمتعلقان لحق کردند وایشان را بر ذمایم حرکات
وقبایح افعال دارند تعدی زمان قدیم که بادشاه سعید غازان خوان دفع آن کرده بار تجدد خان
کیرد وتدبیر آن جز خون ریختن بسیار میسر نشود ومراحم وعواطف شهریاری از آفت دما
واز هاق نفوس جکونه روا دارد بس تدبیر آنست که از اکنون باز حکم مبارک بمنع این قضا
یا نفاذ یابد تا عن قریب امور مملکت باقوم طرایف واعدل اوضاع ومناهج استقرار کیرد
وحضرت سلطنت را ذکر جمیل موبد واجر جزیل مخلد ذخیره ماند انشاء الله تعالی وجون
سخن دعاکوی دولتخواه از وصمت اعراض منزه است یقینست که بسمع رضا اصغا
رود دولت مستدام باد وجهان بکام **نوع هفتم در استکشاف سروران وتد
بیر ایشان** بعد از احکام مبانی وداد وایضاح احوال محبت واعتقاد بر رای عدل فر
مای ونکته کوهر رای حضرت شریفه سلطانی اعظمی لا زالت دولته ممدوده الظلال علی
الانام ممهدة الی یوم الحشر والقیام مکشوف کردانیده می آید که جون این دولتخواه را
قاعده مخالصت با حضرت بعلاء شهریاری بر وجهی تمهد شده که در مصالح جانبین وتعاظم
جهتین هیچ فرقی در خاطر نمی آید درین وقت شمه از احوال معاش اعیان ممالک محروسه
که بداعی دولتخواه رسید بعز عرض می رساند تا بتدارک وتلافی آن اهتمام رود واکر در
حضرت شهریاری نیز از معاش اهالی این مملکت امری غیر ملایم حق عرضه داشته باشند
بدعاکوی دولتخواه انها فرمودن تا تدارک کرده شود غایت مخلص نوازی خواهد بود
ومواد مملکتین از عروض افات وطروق مخافات مصون ومامون کرده انشاء الله
تعالی بشرف انهار سانیده می آید که در این ایام استماع رفته که جمعی از ملازمان محاکم
شریعت باتفاق طایفه از اعیان مملکت حجتها مزوری می نویسند که فلان متمول را از
تاریخ بیست سال یا سی یا کمتر یا بیشتر جندین هزار دینار بفلان شخص می باید داد واز

جحتهای کهنه که در دکانهای عطاران می باشد شقه گواهی شهود بار می شکافند با آخر حجت مزوّر الحاق
میکنند و ان شخص متمول را بحکام و متقلبان تهدید و تخویف می دهند تا مجموع مال بجهت
و تزویر می ستانند تا بتوسط جمعی دیگر از مزوران بر مصالحه بقطع می رسانند و دینا
ری جند از ان متمول مظلوم می گیرند و ان مزوران ظالم بر یکدیگر قسمت می کنند و جهت املاک
جحتها بتواریخ قدیم و گواهان قدیم می نویسند و جند مردم پیر را که ایشان نیز از مزوران قدیم
می باشند بمحاکم قضاة می برند و گواهی می دهند قاضی را بالضروره بصحت آن دین و حقیقت
آن ملک حکم می باید کرد و اموال و املاک مستحقان منقضی می گردد و نامستحق در حقوق دیگری
تصرف می نماید و جنین خبطی که نکابت آن بی نهایتست لا بزوال واقع می شود و هیچ آفریدهٔ
بمسامع شریفه اسمعها الله المسار و المحاب نمی رسانند دعاگوی دولت خواه را اخلاص جانی
بر عرض این معانی باعث گشت بالضروره بعز عرض رسانید تا حضرت عالی شهریاری
قاضی القضاة ممالک را که معلوم شده که افضل و اعلم و اعدل و اعقل قضاة روی زمین است
باستکشاف آن قضایا امر فرماید تا در خلوات بتفحص و تحقیق آن اشتغال نماید اگر آن جماعت
ارتکاب آن افعال ذمیمه کرده از اشراف و اکابر باشند و فقر و فاقه و احتیاج و افتقار ایشان را
بران آورده و بران قضایا باعث و محرض بوده از تفضیح صیانت نموده بفواضل انعامات
حضرت سلطنت پناه و اجرا مراسم و وظایف مستظهر گردانند و بحج بیاده و ایمان غلاظ و شداد
سوگند دهد که من بعد بر جنین حرکات اقدام ننمایند و اگر نموده باشند و بعد از ان بازخواستی
عنیف که مستحق آن باشند بتقدیم رسانند بحقیقت از سوء اعمال و قبح افعال ایشان باشد و برین
موجب مکتوب از ایشان بستانند و تمسک نگاه دارد و تقبل انعامات و صدقات بندگی حضرت
که از ایشان کرده باشد عرضه دارد تا باجرا و امضا بپیوندد و ایشان را هیچ بهانه نماند و اگر
آن جماعت از سفله و اراذل باشند و از سالیان بسیار این حرکت ذمیمه صنعت
کرده و بثبوت رسد نواب دیوان شرع و یارغوی نا توقف آن جماعت را بیاسا رسانند
و سر و دست و پای ایشان را در ولایت بگردانند که بعد الیوم هیچ آفریده بر جنین حرکات
اقدام ننمایند آنچه بندهٔ دولت خواه و داعی بی اشتباه را در دفع این قضیه بر خاطر گذشت
بوسیلت این ضراعت بعز عرض رسانید و امیدوار است که بشرف قبول اصغا یابد انشاء
الله تعالی جهان بکام باد **نوع هشتم در تفحص عقاید اولاد و امرا و تدبیر آن**

بدرگاه دولت پناه حضرت شهریاری حفت بالتأیید انها می افتد که فایدهٔ اتحاد و اعتضاد
میان سلاطین اسلام و ملوک انام آنست که لایزال باخبار و استخبار مشغول باشند و اعلام و استعلام
قضایا دانند تا اگر در احد الجانبین قضیهٔ مهمل ماند بحسن تدبیر تدارک آن کرده شود و پیش از فوت
تلافی اهتمام نمایند و مصالح مملکتین در سلک انتظام انخراط یابد درین وقت استماع افتد که بعضی
از شهزادگان خاطر در مطاوعت آن حضرت متردد گردانیده اند و عزیمت اعراض در ضمیر آورده
و بعضی از امرا و لشکریان با ایشان اتفاق کرده و هیچ یک از ملازمان حضرت سلطنت وقوف ندارد
داعی دولت را از وقوع این معنی تردد تمام بخاطر رسیده و از دل رخصت نیافت که اعلام کند اکنون
می نماید که تدبیر این قضیه موقوف بر تاملی شافی و تدبیری وافیست اگر شاهزادگان با اغراض
بعضی از نزدیکان برین معنی اقدام نموده یا می خواهند که نمایند دفع آن جماعت تا موجب انزجار
کلی ارکان دولت و سبب ارتداع دیگران باشد از لوازمست که اسکندر ذو القرنین رومی
در باب مخالفت ارکان دولت از استاد خویش ارسطاطالیس حکیم مشاورت طلبید
او درختان قدیم را ببرید و شاخی هم از ان درخت در زمین نشاند اسکندر امراء قدیم را
که مخالفت می نمودند از پیش برداشت و پسران ایشان را قایم مقام گردانید اگر شهزادگان
در این باب محرض امرا و ارکان دولت شده با خود متفق گردانیده اند تدبیر ایشان یا بتوسیع
مجال و دستگاه باید کرد تا از فواسد افکار بواسطهٔ ضیق مجال و غلبهٔ افتقار اعراض کنند تا بتفرید
و تجرید بل بتوقیف و تحبیس تا از متابعت آرا فاسده انقطاع واجب دانند و اگر شهزادگان
در باب برات ساخت بعد از توسیع مجال عذری موجه گویند و توقع اغماض و عفو
کنند سخن ایشان مسموع و ملتمس مبذول باید فرمود تا بمراحم و عواطف بندگی حضرت
خلد ملکه اعتماد کرده بعد الیوم از ارتکاب جنین خبطات و جرایم مرتدع و منزجر گردد
شعر اقبل معاذیر من یاتیک معتذرًا ؛ ان بر عندک فیما قال او فجرًا ؛ فقد اطاعک من یرضیک ظاهرةً
و قد اهلک من یعصیک مقتدرًا ؛ مخلص دولت خواه را آنچ از خلوص عقیدت و صفاء طویت در
خاطر آمده بعز عرض رسانید باقی منوط بصوایب آراء حضرت شهریاریست امور دین و دولت
بر منهج مراد و مرام باد و لآلی معالی حضرت عالی در سلک انتظام بمحمد و آله الکرام **نوع نهم
در دفع دزدان و حرامیان و راهزنان** بعد از تمهید قواعد خلوص عقیدت
و عرض مراسم موالات بر قاعدهٔ ارباب حسن طویت بمحل انها رسانیده می آید که جون حضرت

الوهیت عز شانه وعظم سلطانه مقالید مهمات عباد در سایر بقاع وبلاد بکف کفایت ویمین معدلت
وسیاست پادشاهان عادل وشهریاران منصف تفویض کند ایشان را در دار دنیا برعایت
ومحافظت عباد وبلاد مأمور گردانید اگر بر جادهٔ فرمان الهی استقامت نمایند در آخرت بنعیم جنان و
مجاورت حور وولدان ولقاء بیچون حضرت یزدان اختصاص یابند واگر والعیاذ بالله از امتثال
اوامر خدای در تکفل چنین ودیعتی که عظم شأنه علو قدر آن از حیز بیان خارجست باتی وجه کان اهمال
کنند انواع مواخذات را بر وجهی که نصوص قرآن وحدیث بکیفیت آن ناطقست در سرای منتظر باید
بود ووعد ووعید الهی را چون آفتاب جهان تاب محقق ومصور باید دانست که اگر غیر این داند
خلل آن بدین واعتقاد سرایت کند وچون این دولت خواه مدار معاش با خالق وخلایق بر متابعت
اوامر قران واحادیث واخبار نهاده است وانرا اثرها دیده ودانسته وتعلق جبلی باستدامت
دولت روزافزون واستقامت ایام همایون حضرت خسروی در طینت طبیعت او مطبوعست
ودر حدیث نبوی علیه افضل الصلوات والتسلیم مذکورست که انصر اخاک ظالما او مظلوما
یعنی برادر مسلمان را یاری ده اگر ظالم باشد واگر مظلوم صحابه گفتند یا رسول الله نصرت مظلوم
مسلم اما نصرت ظالم چگونه شاید رسول صلی الله علیه وسلم گفت تردّه عن مظالم نفسه
یعنی ظالم را از مظالمی که جهت نفس خود کند باز دارد اکنون معلوم رای عالی باد که چون در مملکت
پادشاهی بدزدی وحرامی گری وراه زنی مشغول باشند وقفول وتجار وصادر ووارد را
بسبب تعرض وفساد وافساد ایشان ابواب تردد مسدود کرده ورعایا بسبب نا آمدن
تجار وعزت ملابس ومطاعم والات وادوات وغیر آن مضطرب حال گردند اگر پادشاه
آن حال داند ومنع نکند بظلم رضا داده باشد واین معانی از عادات سلاطین پسندیده نیفتد
پس بر پادشاه واجبست که بدفع آن مفسدان مشغول شود وبندگان خدای تعالی را که بدو سپرده
از تعرض ایشان صیانت کند وامرا دولت ووزرا حضرت را نیز بدین معنی امر فرماید
تا ودیعت حق را ضایع نگذاشته باشند ودر محافظت آن ودیعت بر موجب ان الله لا یضیع
اجر المحسنین بصفات حق تعالی متصف گشته وچون معلوم شد که در ممالک شریفهٔ آن حضرت
ازین نوع مفسدان بسیارند وکسی بدفع ایشان مشغول نمی کرده وایشان اموال مردم
را بر خود مباح میدارند استماع این معنی داعی دولت خواه را در انزعاج واضطراب
آورده وبدکاران بمسامع شریفه ملیت جبور واجب دانست تا بهر تدبیر که مستصوب رای

منیر باشد بدفع آن مفسدان اشارت فرمایند ودر قلع وقمع واستیصال کلی ایشان کوشیده
عرصهٔ ممالک محروسه را از لوث وجود نجس اشخاص اراذل وادانی برحسب فرمودهٔ
شارع صلی الله علیه وسلم پاک گردانند تا تجار وقوافل وآینده ورونده وسایر رعایا وطوایف
برایا که ودیعت حق‌اند در امان سلامت وکنف استراحت محمی ومکتنف داشته باشند وبه نیک
نامی دنیا وثواب عقبی حاصل کرده وباخلاق وملکات سلاطین عادل رحمهم الله متحلی شده که در
اخبار سلطان محمود غزنین انار الله برهانه مذکور ومسطورست که عورتی بدرگاه او آمد از دزدان
کوچ وبلوچ که ولایتیست متصل بکرمان ودر موضع دیر گچین کالای او را برده بودند شکایت کرد
وگفت کالای من از ایشان بستان یا عوض بده سلطان گفت دیر گچین کجاست زن گفت مملکت
چندان بگیر که بدانی که چه داری ونگاه توانی داشت دعوی کدخدایی جهان کنی ودر ملک خویش
تصرف نتوانی کرد وشبانی ومیش را از گرگ نگاه نتوانی داشت سلطان را آب در چشم آمد وتا
وان کالای او از خزینه بدله بالهام ربانی وبحکم ارباب الدول ملهمون بتدبیر حرامیان مشغول
شد وچون ولایت کرمان که کوچ وبلوچ از توابع داخل مملکت سلطان نبود وبابو علی الیاس
تعلق می داشت ودران وقت دار الملک سلطان از مملکت عراق ری بود حمیت وغیرت
پادشاهی ومملکت او را بدان داشت که بابو علی مذکور که امیر کرمان بود رسول فرستاد ومکتوب
نوشت مشتمل بران که آمدن من بعراق جهت تسخیر این مملکت نبود که من در هندوستان
بر موجب نص والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بغزو وجهاد مشغول بودم ومثوبات
آخروی را بهتر از مقتنیات دنیوی می دانستم اما متواتر مکتوبات مسلمانان بمن می رسید
متضمن بران که دیلمان در عراق فساد وظلم وبدعت آشکارا کرده‌اند بر منهیات ومحرمات
بی هیچ خوفی ورعبی باشکارا اقدام نموده وبسبّت صحابهٔ مصطفی صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم
مشغول وعایشهٔ صدیقه را رضی الله عنها که جبرائیل علیه السلام در قضیهٔ برائت ساحت و
نزاهت عرض او از حضرت عزت چندین قران بر رسول صلی الله علیه وسلم آورد
زانیه می گویند وعمال ایشان در سالی دو سه بار از رعایا خراج میستانند وهرچه می
خواهند می کنند وپادشاه ایشان مجد الدوله نه زن خواسته است ودر شهرها ونواحی ز
نادقه بواطنه را فاش گردانیده وارکان دین را از نماز وروزه وحج وزکوة منکر
شده وقواعد اسلام بشومی فساد وافساد ایشان بلکه منهدم گشته تدبیر این قضیه

دفع این بلیه را بر غزو هندوستان اختیار نکردم و ثواب این بیشتر از ثواب جهاد دانستم و با
لشکری مسلمان و حنفی مذهب و پاک دامن روی بعراق نهادم و دمار از روزکار دیالمه و زنادقه
و بواطنه بر آوردم و در قلع و استیصال هیچ دقیقه مهمل نکذاشتم و خواجکان خراسانی را که
همه حنیفی و شافعی مذهب‌اند بر اعمال عمال کردانیدم و کتاب عراقی را جهت انکه مبادا که از آن
طایفه باشند از مباشرت کار دیوان منع کردم و بیاری حق تعالی در اندک روزکار مملکت
عراق از بدمذهبان خالی شد حق تعالی مرا جهت آن کار آفریده است و بر سر خلایق کماشته
که تا مفسدان را قهر کنم و مصلحان را رعایت کنم و بدله و دهش جهان را آبادان دارم درین
وقت چنان نمودند که جمعی مفسدان کوج و بلوج بر رباط دیر کچین راه زده‌اند و اموال قوافل
برده می باید که ایشانرا بکیری مال بستانی و همه را بند کرده با آن مال بشهر فرستی تا سزای
ایشان بدهیم ایشانرا چه زهره باشد که از کرمان بولایت من آیند و راه زنند و الا کرمان
از سومنات دورتر نیست اکر خلاف کنی لشکر ما را بکرمان فرستم و دمار از آن دیار
بر آوردم چون قاصد نامه برسانید بو علی الیاس بغایت بترسید و در روز قاصد را
باز کردانید جواهر و الوان نعم دریا بار و بدرهای زر و سیم بحضرت فرستاد و کفت من
بنده و فرمان بردارم و هرکز بهیچ فسادی رضا نداده‌ام و کرمانیان همه مذهب و پاک اعتقاد
اند و جبال کرمان از کوج و بلوج منقطع و دیهها و کوههای عظیم بر سر راه هست و من از آن
مفسدان بجان آمده‌ام که مسافت دویست فرسنک زمین را نا ایمن می دارند و من
با ایشان بر نمی‌آیم سلطان عالم تواناترست و تدبیر دفع ایشان منوط بفرمان قاطع
آن حضرت و من بنده بندکی را بدانچه حکم رود میان بسته‌ام سلطان رسول ابو علی
را بعد از نوازش بسیار خلعت خاص پوشانید و باز کردانید کفت بو علی را بکوی که با لشکر
کرمان با سر حد ولایت که کوج و بلوج است توجه نماید و آنجا تا رسیدن قاصد مقام کند
و بعد از وصول قاصد بکوج و بلوج رود هر کرا بیابد بکشد و امان و زنهار ندهد و اموال
مسلمانان را که برده‌اند از ایشان بستانند و بفرستد تا من اینجا بمستحقان دهم
چون رسول ابو علی روان شد سلطان فرمود تا منادی کردند که تجاری که عزیمت کرمان
و آن نواحی دارند کار سازی کنند و در صحبت بدرقه که می فرستم روان شوند که ما از حضرت
حق تعالی قبول کرده‌ایم که هرچه دزدان کوج و بلوج از ایشان ببرند ما عوض آن از خزانه خود

کوییم چون آن خبر منتشر شد طوایف تجار از جمیع دیار متوجه ری شدند و سلطان غلامی را
بامارت صد و پنجاه سوار معین کردانیده بدرقه کاروان ساخت و آن جماعت را بفرستادن
لشکری که متعاقب بمدد ایشان رسند مستظهر کردانید و غلام را بخلوت طلب داشت
و یک شیشه زهر قاتل بدو داد و کفت چون باصفهان رسی ده روز آنجا مقام کن تا تجار اصفهان
نیز کار سازی کرده در صحبت تو روانه شوند و ده خروار سیب صفاهانی از آنجا بخر که از آن
بهتر نباشد و در قفصهانه و برده شتر بار کن و چون بمنزلی رسی که میان تو و حرامیان یک
شب بیش نمانده باشد آن شب قفصهای سیب را در خیمه بر مجموع آن سیبها را بجوال
دوز سوراخ کن و بخوبی زهر در آن سوراخها ریز و بعد از آن با پنبه در قفصهانه و آن ده
شتر را با شتروان کاروانیان براه کن و چون بدزدان رسی و ایشان در کار تاختند تو دوان
جنک مکن که ایشان بسیار باشند و نوکران تو اندک و با مجموع سوار و پیاده نیم فرسنک
بهزیمت باز پس رو و بعد از یکساعت بر سر دزدان رو که بی شبهت بسبب خوردن
سیبها هلاک شده باشند و اکر معدودی چند مانده باشند باتفاق کاروانیان شمشیر در
ایشان نه و همه را بکش و بعد از آن ده سوار جلد را با نکشتری من با بو علی الیاس فرست و از
قضیهٔ دزدان خبر ده تا او بر مواضع ایشان تاختن کند و بزخم شمشیر دمار از روزکار بواقی
مفسدان بر آورد و آن کاه تو کاروانرا بسلامت بکرمان بر غلام زمین بوسید و بر حسب
اشارت سلطان روانه شد چون باصفهان رسید اوامر سلطان را در هر باب باقبال
تلقی نمود جاسوس دزدان که در اصفهان بود از عزیمت تجار و قفول خبر یافته بشدت
بدزدان رسانید و کفت کاروانی میرسد که درین سالها چنان جمعیتی کس را بیاد نیست
و امیری با صد و پنجاه سوار بدرقهٔ کاروانست دزدان بغایت خرم شدند و با دیکر دزدان
و عیاربیشکان کوج و بلوج چهار هزار مرد سلاح دار بودند بر سر راه آمدند و منتظر بنشستند
چون امیر کاروان بمنزلی رسید که نزدیک دزدان بود اهالی آن منزل او را از اجتماع
دزدان و کثرت ایشان خبر دادند و کفتند که بر پنج فرسنکی این مقام‌اند کاروانیان
غمناک و شکسته خاطر آنجا فرود آمدند نماز دیکر امیر کاروان بار سالاران و بزرکان کار
وان را پیش خود خواند و کفت ما را جان بهتر یا مال همه کفتند جان کفت شما مال دارید و غم
می خورید و ما جان فدای شما خواهیم کرد و غم نمی خوریم سلطان مرا هم بکاری فرستاده

است نه با شما خشم دارد نه با من کین که همه را بهلاک دهد او در تدبیر آنست که مال زنی را که
در رباط دیر کچین برده اند ازین دزدان باز ستاند چه بندارید که مال شما ایشانرا خواهد
داد دل فارغ دارید که سلطان از شما غافل و فارغ نیست فردا که آفتاب برآید مدد
سلطان چنانک بمن گفته است بما بپیوندد و کار بر ما شود انشا الله تعالی آنگاه
چند مرد را از سوار و پیادهٔ کاروان که متسلح بودند ملازم خود کردانید و گفت چون در شب
کوچ کنیم سواران با من در پیش کاروان باشند و پیادگان در پس که دزدان را عادت
چنانست که مال برند و کسی را نکشند مگر کسی را که با ایشان کوشد و چون فردا با ایشان
رسیم من بهزیمت بازپس گردم شما نیز با من موافقت کنید و من با ایشان کر و فری نمایم
تا شما نیم فرسنگ دور شوید آنگاه من نیز بیایم و بشما بپیوندم و بعد از ساعتی باز گردیم و بر سر
دزدان رویم تا عجایب صنع الٰهی را ببینیم که مراد سلطان برین موجب است و من چیزی
میدانم که شما نمیدانید برین معنی اتفاق کردند و بمقام ها خود رفتند و او بتدبیر سیبها حجب
فرمود و سلطان مشغول شد با معتمدان که بر سر شتران سیب بودند گفت چون دزدان
بما رسند شما تنگها سیب را ببرید و قفصها نگوسار کنید و سر خویش گیرید چون یک نیمه از
شب بگذشت امیر فرمود تا کوچ کردند و بر همان تعبیه می رفتند چون آفتاب دو نیزه بالا طلوع
کرد از سه جانب دزدان با شمشیرها کشیده روی بکاروانیان نهادند امیر بعد از حملهٔ چند روی
بهزیمت نهاد و تمامت کاروان نیز منهزم شدند و در نیم فرسنگی توقف نمودند و دزدان
چون آن حال مشاهده کردند بگشودن بارها مشغول شدند بقفصها سیب رسیدند باشتهای
تمام و رغبتی صادق بخوردند و هر کرا از آن سیب نیافته بود میدادند بعد از ساعتی یک یک
می افتادند و می مردند و رای راست فراست مومنانه سلطان اتقوا فراسة المومن فانه
ینظر بنور الله بوضوح انجامید بعد از دو ساعت که از روز گذشته بود امیر بر سر بالایی
رفت همه دشت را بر مردم افتاده دید بنشاط تمام فرود دوانید و گفت که بشارت باد که
مدد سلطان در رسید و دزدان را کشتند بشتابید که اگر بقیه از ایشان مانده باشد آن
را نیز بکشیم چون امیر و ان جماعت بازگشتند تمامت دزدان را مرده دیدند و آلات
و اسلحهٔ ایشان و معدودی چند که مانده بود در عقب رفتند و علف شمشیر کردانیدند چنان
که از ایشان متنفس نماند که خبر بخانهٔ ایشان بردی و احوال باز نمودی و بعد ازان

اعلیٰ ایشان را که جمع کردند چندین خروار برآمد و امیر کاروان را بسلامت بکرمان و مقصد
رسانید و هیچ کس را رشته تا بی زیان نشد و از شادی در پوست نگنجیدند و از اینجا
تا مقام ابو علی الیاس دوازده فرسنگ بود و امیر کاروان ده غلام را با انگشتری سلطان
باز فرستاد و احوال دزدان باز نمود ابو علی چون انگشتری سلطان بدید با لشکری مرتب
و آسوده بولایت کوچ و بلوچ رفت و غلام سلطان نیز با سواران خود بدو بپیوست و زیادت
از ده هزار مرد از ایشان بکشتند و چندین هزار دینار بستدند و نعمت و سلاح و چهار
پای بسیار بدست آوردند و ابو علی مجموع را در صحبت آن امیر بحضرت سلطان فرستاد
و سلطان منادی فرمود که درین مدت که من بعراق آمده ام هر کرا که دزدان کوچ و بلوچ چیزی
برده باشند بیایند و عوض بستانند و مدعیان می آمدند و خشنود باز می گشتند و این ذکر
جمیل سلطان را بر روی روزگار باقی ماند هذا ذخایر محمود ما انتهت ولا انتهاب لباقی ذکر محمود
اکنون حضرت شریفهٔ شهریاری چنان تصور فرماید که امروز قایم سلطان محمود بحقیقت اوست
اگر در غمخوارگی بندگان حق تعالی که باهتمام او حوالت فرموده همان مساعی جمیله که سلطان
او بجای آورد چنانک نام او تا این غایت بمعدلت و نصفت در میان مردم باقیست
نام آن حضرت نیز تا قیام ساعت باقی ماند انشا الله تعالی و حکایتی از منصور خلیفه جد
هرون الرشید رحمهما الله نقل کرده اند مناسب این مقامست و آنچنانست که او بوقت
مراجعت از حج بدیر سمعان رسید و او را گفتند که پیراهن امیر المومنین عمر بن عبد العزیز
رضی الله عنه که اعدل و ازهد ملوک بنی امیه بود اینجاست و آن پیراهن را از رییس
دیر طلب کرد رییس گفت ای امیر المومنین این پیراهن را از ما چرا می ستانی گفت
جهت آنک پیراهن بسر عم منست و من بنگاه داشتن آن از شما سزاوارترم راهب
گفت او بدفن خود زمین بدین پیراهن از ما خریده است و دفن او اینجاست منصور
گفت من بوزن آن زر بشما دهم راهبان گفتند آن زر نمی خواهیم منصور گفت شما
این پیراهن چه می کنید ایشان گفتند چون باران از ما منقطع می شود و در قحط سال
می افتیم آن پیراهن را بحضرت رب العالمین جل جلاله تشفیع می آریم ببرکت آن
حق تعالی بفریاد ما می رسد و ما را باران می فرستد و آب می دهد منصور گفت
من نیز جهت این مصلحت می خواهم که چون باران از شهر ما منقطع گردد استسقا

بدین پیراهن کنیم راهب که رئیس دیر بود امان خواست تا دو کلمه عرضه دارد خلیفه امان داد
راهب گفت یا امیر المؤمنین تو خلیفهٔ روی زمینی و مملکت دنیا ازان تواست و عمر بن عبد العزیز
نیز هم چو تو خلیفهٔ روی زمین بود و خلافت و مملکت او را از طلب آخرت باز نداشت و از
طاعت حق تعالی مانع نشد تو نیز طریقهٔ او را مسلوک دار تا همچنانک در انقطاع باران و قحط
سال پیراهن او را استسقا می کنند بعد از تو بپیراهن تو استسقا کنند و تو از پیراهن عمر بن عبد العزیز
مستغنی شوی این سخن در منصور اثری تمام کرد و پیراهن بر ایشان مسلم داشت و روانه شد
رحمة الله علیه توفیق اقتفاء سلاطین دارگیر پادشاهان جهان را رفیق باد بمنه و سعة لطفه
نوع دهم در تعیین منهیان و جاسوسان بعد از ایضاح احوال اتحاد و اعلان اسرار
اعتقاد و اعتضاد بمحل اظهار رسانیده می آید که بر پادشاهان عادل واجبست که همواره از
احوال اکابر و اصاغر مملکت و عموم رعایا بل سایر برایا واقف باشند و جهت
این مصلحت منهیان و جاسوسان و خبرداران تعیین فرمایند تا از اعتقاد و انکار ملوک
و سلاطین و دوستان و دشمنان در حق ایشان و کیفیت معاش عمال و کارداران
خویش و حکام و متصرفان با ضعفا و زیردستان و سایر طبقات مردم پادشاه را
خبر کنند که انکس که بی اخبار بقضایاء مردم خبر باشد و بی اعلام علیم جز حضرت ربوبیت
و جناب جلال الوهیت جل شانه و عظم سلطانه دیگری نیست و مجموع پادشاهان
و غیرهم باخبار و استخبار محتاج اند تا چون بر کیفیت صدور قضایا وقوف یابند احبا
و دولتخواهان را بدرجات علیا رسانند و اشرار و بدسگالان را در مدارک هوان
و خذلان اندازند و جمعی را که در مقام عفو و صفح باشند بحکم خذ العفو وامر بالعرف و
اعرض عن الجاهلین عفو فرمایند و انرا که بنصیحت با سر راه باید آورد نصیحت کنند و انرا
که باستمالت منقاد باید کرد استمالت دهند و انرا که بتهدید و تخویف سزا باید داد بران
موجب بتقدیم رسانند و علی ای التقادیر این مطالب وقتی بحصول بپیوندد و سهام این اغراض
وقتی مصادم اغراض شود که اعلام منهیان و جاسوسان و خبرداران لتسعلام کنند و بر
کیفیت احوال موافقان و مخالفان واقف شوند که بتجارب عقلی و بممارست قضایاء
اسلاف معلوم و محققست که بیک منهی کار مملکت و سلطنت چندان تمشیت و تقویت
نیابد که بده امیر معتبر که هر یک هزاره را متکفل باشند و با لشکرهاء بسیار مثل آن میسر

نشود و سلاطین و وزراء قدیم را مبالغت در تعیین منهیان بمثابتی بود که احوال سلاطین
عصر خویش را که بعد مسافت میان ایشان هفت هشت ماهه راه بود بدو سه روز معلوم
می کرده اند و منهیان و جاسوسان متواتر و متعاقب می داشته و از تعیین ایشان بغیر از
پادشاه و وزیر دیگری را وقوف نه صاحب اسمعیل بن عباد که وزیر پادشاهان بویهی
عضد الدوله و فخر الدوله و دیگران بود و او اول وزیرست که بصاحب اشتهار یافت
و دار الملک در فارس شیراز بود و در عراق عجم ری اتفاق افتاد که سه روز پیش فخر الدوله
نرفت شبهنگام روز سوم چون پیش او رفت فخر الدوله سبب تخلف سه روزه بپرسید
صاحب گفت پریروز منهی ما از طرف مملکت خطای آمده بود و تقریر کرد که خان خطای
بوقتی انک در فراش خانه میرفت در گوش یکی از ایناقان سخنی بمساره گفت چون بنده
را معلوم نشده بود که مضمون آن مساره چیست بحضرت نتوانستم آمد چندان توقف کردم
که امروز منهی دیگر از خطای رسید و ان احوال با علام رسانید و تا معلوم نکردم بحضرت نیامدم
سلاطین و وزراء قدیم را طریق تفحص احوال سلاطین معاصر با این غایت بوده بتصور
انک مبادا که کیدی اندیشند و ملالی رسانند که بجز این بسیار و لشکرهاء جرار دفع آن
نتوان کرد اما باید که منهی صاحب خبر باشد و از کیفیت قضایاء دوستان و دشمنان و احوال
اخیار و اشرار اعلام کند باید که بغایت امین و معتمد باشد و دولتخواه بندگی حضرت و
پاک اعتقاد و مسلمان و بلند همت باشد و از خزانه او را مرسومی مستوفی مقرر تا اگر کسی
بر احوال او واقف شود او را بزر و سیم از راه نبرد و بدین واسطه کلیات قضایا که دا
نستن آن و اخفاء آن ضروری باشد مخفی نماند که ابو الفضل سکری روزی با سلطان
شهید الب ارسلان انار الله برهانه گفت چرا منهی و صاحب خبر تعیین نمی فرمایی تا از قضا
یاء دور و نزدیک بزودی اعلام کنند سلطان گفت منهی معتمد امین نمی یابم و غیر معتمد را در قضا
یاء کلی مدخل دادن بخروج مملکت از تصرف و تغیر خاطر هوا خواهان مودی می شود که
دوستداران و بیگانگان چنین منهی را وزنی ننهند و چیزی ندهند و مخالفان و دشمنان با
او دوستی ورزند و بمال از راه برند و چون چنین باشد منهی از دوستداران بواسطه
انک او را خبری نداده باشند خبرهای بد و غیر واقع بمسامع ما رسانند و از دشمنان که او را
بزر و سیم فریفته و راضی کرده باشند سخنهاء نیک گوید و کلمات خیر و شر چون تیر باشد

که آخر برنشانه آید وبواسطهٔ تقریرات نادرست منهی دوستداران را دور خواهیم شد
دشمنانرا نزدیک وبدین سبب خلل کار سلطنت ودشمن کامی وبدنامی بروجهی
باشد که تدارک آن بهیچ حال ممکن نگردد پس معلوم شد تا در ابتدا احوال باخبار احوال این
طایفهٔ مشغول نشوند وایشانرا بر اسم ووظایف وجامکیات وافر مخصوص ومستظهر
نگردانید وموردعهد ایشان را بسع کنند آن غلاظ وشداد مصطفی نکند بچنین قضایا کلی
اشارت نفرمایند مناظم احوال دوستداران وموافقان ومفاسد امور بدسگالان و
مخالفان بدولت جهانگیر حضرت سلطنت منعلی باد بمنه وفضله وجوده وطوله

نوع یازدهم در تعیین جمعی که مصالح ارباب حاجات بعرض رسانند

بعد از عرض مضمونات محبت وتوضیح مخزونات مودت منهی رای جهان آرای گردانیده
می آید که امزجه وطباع اصناف مردم برین مجبولست که پادشاهی مملکت را مسخر کند یا امیری
وحاکمی بامارت وحکومت ولایتی روند اهالی انجا جهت عرض مهمات متوجه او شوند وهر
یک مطلوب خودرا در هر کسوت که متضمن مصلحت خود دانند بعرض رسانند ودرمیان
این طوایف مردم فضول مفسد که خودرا بزی صلحا ولباس علما برارند بی نهایت باشند
وهرکس از ایشان خواهد که خودرا باستحقاق عارفه باظهار رساند که درواقع چنان نباشد
وادرارات وانعامات زیارت از خود طلبند تا باعلام قضیه که موافق طباع اکثر اکابر
باشد خودرا درپیش اندازند ومقرب واینان سازند وبوقاحت وجلادت صاحب
منصبی شوند وبدان واسطه باخلق خدای تعدی وتطاول نمایند وبهر بهانه وشعبده از مردم
چیزی ستانند وقضایا که قطعا مصلحت سلطنت ومملکت دران نباشد جهت طمع خود
بعرض رسانند ودرمیانهٔ احوال برند ولا ابالی باشکارا ونهان ان کنند که بیان از تقریر
وبنان از تحریر آن قاصر آید وچون اولو الامر از کیفیت معاش ودین واعتقاد وصلاح و
فساد ایشان واقف نباشد وخواهد که خلایق اورا دوست گیرند ومطاوعت ومتابعت
نمایند مطالب وملتمسات ایشانرا باجابت مقرون گرداند بتصور آنکه انسان باستحقاق
انعام واحسان وتربیت وتقویت دارند وحاصل آن معانی آن باشد که اموال که وجوه
ضروری آن بی نهایت است بگزاف تلف شود ونامستعدان متقلد مناصب گردند و
فضولان درکارهای بزرگ مدخل سازند وچون حال چنین باشد حکما وعقلا وبزرگان

ومصلحان ومستحقان ومستعدان وجمعی که شایستهٔ استیفا این عوارف ولایق تقلد این
مناصب باشند محروم مانند جهت آنکه معارضه با فضولان وسفیهان وعوان طبقان مصلحت
ندانند فکیف وقتی که مشتغل ومتمکن باشند ومثل ایشان مثل کاو باشد که قوت وآلات
اندک شناخت دارد وعقل که مانع اعمال آن باشد ندارند وعقلا چون حال برین منوال
بینند دست ودامن از مباشرت کلیات بکلی بیفشانند وبدین واسطه مهمات دین ودولت
از منهج استقامت انحراف یابد وصلاح وفساد قضایا بهم برآید وخیر وشر مخفی ومستور گردد
وپادشاه از تدبیر امور مملکت وسلطنت بازماند وامرا ووزرا وارکان دولت هریک
در وظیفهٔ خود متردد شوند بلکه وجوه تدابیر بکلی انسداد یابد وتدارک این قضایا
که تقریر هر حقیقت درمقر ومرکز آن بدشواری تمام توان کرد بیت اری الف بان لا یقوم بهادم
فکیف ببان خلفه الف هادم که هرکس را از فضولان وبدنفسان که قضیه عادت وملکه
شده باشد مسلم که اورا از ان منصب که دارد ابعاد واخراج کنند ازالت ان ملکه
از طبیعت خبیث وجبلت پلید او چگونه دور توان کرد وچنین کس منتهز فرصت باشد
تا هر وقت وپیش هر صاحب شوکت از نواب حضرت سلطنت که مجال یابد
مکنون ضمیر باظهار رساند وباشتر بدنفسی وایذاء خلق وتوقعات فاسد رود
وجهانی از شر ایشان در عذاب باشند ودفع چنین طوایف بحکم آنکه پادشاهان از
پی یک مصلحت صد خون کنند جز بشمشیر بدان نباشد ورخصت بدین معنی واگرچه
او گذارکان سیاست بحقیقت آنست از روی شریعت مشکل توان داد پس
تدبیر آنست که در بدایت حال که هنوز طامعان وفضولان وبدنفسان بهبندگی حضرت
راه نیافته باشند شخصی را از اکابر مملکت اولا باتفاق عالمیان مسلمان ودیندار
وپاک اعتقاد ومصلح ودولتخواه بندگی حضرت وخیرخواه بندگان خدا باشد
وبقناعت وکوتاه دستی وکم طمعی وخیراندیشی معروف ومشهور وبرحاجت
عقل ووقارت فضل وکرم وطبیعت وسماحت جبلت وترک فواسد اطماع
واذایل اخلاف ومنع حقد وحسد موصوف وباحوال طبقات مردم واهالی
ملک وادیان خبیر وبرتقریر مطالب ومهمات مردم قادر جهت تعریف اصاغر
واکابر وتقریر احوال طوایف خلایق تعیین فرماید وبتقویت وتربیت اختصاص

موده تفویض آن قضایا را باد بجهود ومواثیق وایمان غلاظ وشداد واکرجه محل
اعتماد باشد موکد ومستحکم کرداند وحسبة لله تعالی وطلبا لمرضاته وروما لمصالح سلطنة
والملکة بغور قضایا مردم رسیده وصلاح وفساد انرا بازدانسته آنج لایق عرض
داند بمجلس عرض رساند ونالایق رامنع کند ودر اجراء ادرارات وانعامات وجوه
استحقاقات راتفحص نموده عرضه دارد تاخیری که اجرا یابد در محل ومقام باشد
وناستحق ممنوع ومردود شود وفضولان وخواصان ومفسدان را از تمکن واقتدار
وملازمت وقربت بندکی حضرت دور کند واکر بعرضه داشت احتیاج افتد بعرض
رساند تا تدبیر وجهی که متضمن مصلحت رعیت ومملکت باشد فرموده آید وجنین کسی
را باید که منهیان امین باشد تا اورا از احوال اصناف خلق اعلام دهند واو نیز تا از
جمعی دیکر استعلام نکند بتقریر ایشان راضی نشود اکر بدان یک شخص که کفته شد این
امور تمشیت نیابد اشخاص متعدده تعیین فرمایند که در دولت خانهٔ سلاطین کاردانان
بسیار در بایست باشند ولی وجود ایشان کارها تمشیت نکیرد وبهر وقت
که امور مملکت بران موجب استقرار یابد مصالح منتظم ومفاسد منقطع کردد وعما
قریب اخبار وتوق بادشاهی ونسق سلطنت باقاصی وادانی عباد وبلاد وصول
یابد واولیا خرمی نمایند واعدا منکوب ومقهور کردند وساعی داعی دولت خواه محمود
ومشکور افتد انشاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع دوازدهم در استصحاب مشایخ

بعد از تحقیق احوال دوستداری وتقرید اقوال بندیه کرداری معروض
رای جهان افروز کردانیده می آید که هیج که بندکی حضرت شریفه بصحبت استیناس
یابد واز موارد نصایح ایشان اعتراف رشاد وارشاد فرماید تا مشایخ بزرکوار
که بحقیقت علما تقوی کردار باشند مساوی نکرده که هرکس را از ین طایفه جون متابعان
ومریدان مشایخ طبقات باشند وعلم نافع را ضمیمه عمل صالح کردانیده اقاویل ایشان
در ارشاد خلایق جون تریاق اکبر باشد وکلمات ایشان در امر معروف ونهی منکر
جون اکسیر احمر که امیر المؤمنین ووصی رسول رب العالمین اسد الله الغالب علی ابن
ابی طالب رضی الله عنه که سالار اولیا وسرخیل اصفیا وشیخ مشایخ روی زمین
ومرتقی بر اعلاء معارج علیینست فرموده که العلم بلا عمل وبال والعمل بلاعلم ضلال

جون مشایخ اسلام متصف بصفت علم نافع وعمل صالح باشند اهتدا بانوار ار
شاد ایشان موجب ارتفاع معالم سلطنت ومادهٔ احکام قوایم مملکت وسبب
تاکید معانی دین ودولت وعلت اوطبل ارکان ملک وملت باشند وبادشاه
جون بمواعظ ایشان متعظ وبزواجر ایشان منزجر کردد وقضایاء دین او بر
وفق فرموده شارع صلی الله علیه وسلم انتظام کیرد وارکان مملکت بواسطهٔ
قوت دین از شین ایستلام وانهدام مصون ومامون ماند وهیج آفریدهٔ را از مخا
لفان مجال طعن در اوضاع معاکس بندکی وقدرت قدح وقصد در امور سلطنت
نباشد بلکه منهیان قضا وقدر این اخبار بمسامع کر وبیان ملاء اعلا رسانند
وصیت دولت وسمعه سعادت بندکی حضرت را طراز اطلس ملک کردانند
ولله الحمد والمنه که فناء آن حضرت مشحونست بوجود مشایخ بزرکوار وعلماء تقوی
کردار وافاضل متورع واکابر متشرع اما اکر والعیاذ بالله جمعی شیخ نمایان که
دعوی شیخی کنند واز رسوم شیخی جز نام نداشته باشند وتعلم علوم بواسطهٔ
عدم استعداد متحرز واز صحبت علما بسبب تشبه با جهال وعوام الناس
مجتنب وجز طامات فشار آمیز نکویند وجز مناماتِ بار انکیز نبینند وملاقات
یک عامی جاهل را بسبب تناسب صوری ومعنوی از صحبت هزار فاضل کامل
وعالم عامل دوستر دارند واثبات شهادتی که جاهل تواند نوشت قادر نباشد و
ومتصد تقریر بنج کلمهٔ دلبذیر نتواند شد ومطامح انظار ومشارح افکار ایشان
بجای خدای برستی هوا پرستی وبجای متابعت محمد عربی محبت مال وجاه وموروثی
ومکتسبی وبهر بهانه جهت استیفاء ادرارات وانعامات وخلع وتشریفات و
ملبوسات ومرکوبات دندان طمع در مال بندکی حضرت نیز کرده جنان نماید که
ما دوستداران جانی ودولت خواهان نهانی ایم ونداننده که عقلا این تزویرات
را می دانند واین تمویهات را از بد می خوانند واین نقش بر نقاشان جابک
دست مخفی نیست واین رسم بر مهندسان باریک بین بوشیده نی نعوذ بالله
از جنان مصاحبان عیاذا بالله از منافقان جه عقارب وحیات را در ایذاء
نفوس آن اثر ومضرت نباشد که آن جهال را در تحریف کارها از منهج استقامت

وتغییر دولتها از قانون وکسانی که تا این غایت سوختهٔ منصب ومال وساختهٔ عوام
وجهان وبندهٔ جاه ومکنت وخادم خدمتی ورشوت باشند هرچه در بندگی حضرت
از خیرخواهی وصلاح اندیشی بعرض رسانند ملوث باعراض ومشوب باطماع
باشد وتا صد فایده دران جهت خود تصور نکرده باشند یک مصلحت جهت مملکت
وسلطنت نیندیشند واگرچه در احادیث مرویست که الشوم فی الدار والمرأة والفرس
یعنی شوم در خانه وزن واسب باشد محققان تفسیر این حدیث چنین کرده اند که شوم
خانه در همسایهٔ بد وشوم زن در مخالفت شوهر جهت اوامر واحکام شرع وشوم اسب
آنست که دندان گیرد ولگد زند وگریزپای باشد ونگذارد که لجام بر سرش نهند
وزین بر پشت وهیچ مرد مؤمن مسلمان را پیغامبر صلی الله علیه وسلم بشومی
قدم صفت نکرده است اما مجرد ملاقات چنین کسانی که ظاهر ایشان با باطن
یکسان نبود ونامبارک باشد تا بمصاحبت ومنادمت چه رسد وچون باد
شاه برایشان اعتماد کند وایشان رایهاء نادرست زنند واندیشهاء فاسد
کنند وخامت عاقبت آن از شرح مستغنی باشد بیت زینهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار ودر سخنان حکما آمده است ایاک ومصاحبة الاشرار فان طبعک
تشرف الشرّ وانت لا تدری ودر اشعار طرفه آمده است شعر عن المرء لا تسأل وابصر قرینه
فکل قرین بالمقارن یقترن احتراز از چنین صحبتها واجب ولازم باشد وترک چنان
مصاحبان فریضه ومتحتم ودر آثار آمده است که ما اتخذ الله ولیا جاهلا وعبد الله
بن عباس رضی الله عنهما لفظ قط بدین اثر الحاق کرده است وبخط خود نوشته
یعنی خدای تعالی دوست جاهل هرگز نگرفت وچون ایشان در مقام دوستی
حق نباشند فکیف سلطان جهان ایشان را چگونه دوستدار خود پندارد و
چون حق تعالی در حق یهود ونصارا فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری
اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای مومنان جهودان ونصرانیان را دوست مگیرید
که بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند ومنع از دوستی ایشان بسبب جهل است
که دامن گیر جان ایشان شده والا اگر بدین حق که اسلام است ایمان داشتندی
واثری که از بزرگان دین نقل کرده اند اعنی ما اتخذ ولیا جاهلا بملاقط مستفاد

ازین

ازین آیتست وزیادت فوقی میان جهال اسلام ومخالفان نیست که طبایع طایفتین
بر مخالفت حق مجبولست واگر عقلا بغور این قضیه رسند هیچ شینی وعیبی امور دین
ومملکت را با صحبت چنین مصاحبان منافق مساوی ندانند وامیر المومنین علی رضی الله
عنه فرموده است وقیمة المرء ما کان یحسنه والجاهلون لاهل العلم اعداء یعنی قیمت
بهنریست که آن را میداند وجهال نمیدانند دشمنان علما ودانا باشند که بهترین خلایق
اند فکیف که جهل مرکب باشد واگر بسیط باشد یعنی نداند وداند که نمیداند قابل از
آلت باشد اما اگر مرکب باشد یعنی نداند ونداند که نمیداند پس مضاعف و
وقابل از آلت نباشد آدمی را بی زار علت نادانی نیست که علماء اسلام در
ازاء انبیاء بنی اسرائیل اند علیهم السلام بدلیل حدیث نبوی علی قایله افضل
التحیة والتسلیم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل وقال صلی الله علیه وسلم العلماء ورثة
الانبیاء وشیخ بزرگوار مصلح الدین سعدی شیرازی قدس الله روحه العزیز در فرق
میان علما ومشایخ متعبدان این ابیات بغایت نیکو گفته است وبدرجه اصابت
زده تا بمشایخ مزور چه رسد شعر صاحب دلی بمدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم وعابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج
وین جهد می کند که بگیرد غریق را در اخبار وزیر سعید خواجه نظام الملک رحمة الله علیه
که از زهد واورع واعدل واصلح وزراء روی زمین بود آورده اند که وزارت
سلطان سعید ملکشاه طاب ثراه داشت جمعی از اصحاب اغراض سلطان را
بر مولانا وحید الدین پیروزکوهی که افضل عصر ومعتقد فیه خواجه نظام الملک بود
متغیر گردانیدند بروجهی که سلطان اورا بند کرده بقلعه فرستاد وآن بزرگ مدتی
مدید محبوس ماند هرچند خواجه نظام الملک می خواست که در ازالت این معنی کوشد
وسلطان را با او بر سر عنایت آورد میسر نمی شد وسلطان راه بار نمیداد وخواجه
نظام الملک دانست که تدابیر او مفید ومنتج نمی آید خربندگان سلطان را طلب داشت
واز کمیت ایشان سوال کرد گفتند خربندگان سلطان وازان خواجه صد وپنجاه نفرند
خواجه فرمود تا ایشان را بحمام بردند وسرها بتراشیدند وبروتها بگرفتند وجهت هر
یک از ایشان کرباس کبود وشملهٔ تعیین فرمود وپیری را که در میان ایشان لایق شیخ

نمایی بود بشیخی ایشان گردانید و فرمود که شما را بخدمت سلطان می بریم می باید که جون
بحضرت رسید بغیر از انک سلام کنید هیچ سخن نگویید و یکی از شما سجاده که جهت
این شیخ ساخته ام بیندازد و اوز مانی سر در پیش انداخته خاموش بنشیند بعد از ان
شیخ دست برآرد و جهت ثبات دولت سلطان سورهٔ فاتحه بخواند و شما نیز بخوانید
و بیرون روید جون خواجه ایشانرا برین تدبیر و ترتیب مشغول گردانید بحضرت
سلطان رفت و گفت جمعی درویشان صاحب درون و صوفیان صاحب دل از خرا
سان آمده اند و می خواهند که بحضرت سلطان رسند و دعایی گویند و یقین است مستجاب
گردد سلطان بدین خبر بشاشت نمود و گفت ما بخدمت آن درویشان رویم خواجه اجابت
کرد و خربندگان را در خانقاهی بنشاندند و همان سخن که با ایشان گفته بود مکرر گردانید
و سلطان را پیش ایشان برد و ایشان انجه خواجه نظام الملک فرموده بود از سکوت
و خواندن فاتحه بجای آوردند جون شیخ موضوع فاتحه خواند خواجه با سلطان گفت
که جون درویشان را دیدیم بیرون رویم سلطان برخاست و بیرون آمد خواجه بازگشت
و پیش خربندگان رفت و گفت دیگر باره بر سر طویلها و استران روید و بخربندگی
مشغول شوید انگاه بخدمت بازگشت و برسید که این درویشان در نظر سلطان جگونه
آمدند فرمود که از حضور ایشان روحی بخاطر من رسید که مثل آن مشاهده نکرده ام
خواجه بخندید و گفت این جماعت خربندگان سلطان و از ان بنده اند که دی روز این
وقت اکثر ایشان در خرابیها و شرابخانها مست و جنب افتاده بودند جون خواستم
که ایشانرا شیخ و صوفی سازم در یک شب صد و بنجاه خربنده را شیخ و صوفی ساختم
اما اگر خواهم که مثل مولانا وحید الدین بیروزکوهی دانشمندی سازم وقتی که استعداد
موجود باشد و طلب باعث و محرض گردد و زمان و امکان و حال و تربیت اکابر
و ارشاد استادان مشفق مساعدت نمایند بجهل سال توانم ای سلطان آن جه بی عنایتی
در غیر موقعست و جون مجال سخن یافته بود سلطان را ملامت کرد و او خجالت بسیار
نمود و از خواجه عذرها خواست و تشریف خاص و استر تنگ بسته و هزار مثقال زر طلا
که عادت سورغال بادشاهان قدیم جنان بود و جهت استظهار مولانا وحید الدین
بقلعه فرستاد و او را با عزاز و اکرام تمام بحضرت آورد و بعنایت و عاطفت مخصوص

شد و سلطان را انکار باعتقاد مبدل گشت و ببرکت نصیحت خواجه نظام الملک
و تعبیه که در باب خربندگان کرد سلطان نیک نامی دو جهان یافت رحمة الله تعالی
داعی دولتخواه نیز بحضرت بر منوال سخن خواجه نظام الملک است از این شیخ
نمایان هیچ شیخ نام هر روز هزار و بیشتر نیز توان ساخت اما اگر خواهند عالمی و فاضلی
و کاملی بدید آرند معلوم نیست که بعمرهای دراز با ستعدادات بسیار میسر شود یا نه و این
مخلص بعوض آن نصایح که از منابع اخلاص مترشح می گردد و از مناهل دوستی و اختصاص
استنباط می یابند مراحم مطالعه همایون می گردد و یقینست که جون این کلمات از موارد
خیرخواهی صدور یافته خاطر مبارک قبول آن را فرمایند مصراع که هرجه از جان برون آید نشیند لاجرم در دل
حق تعالی اولیاء دولت آنحضرت از وقیعت صحبت جهال و فضیحت ملازمت
اشرار و ارذال حراست و حمایت کناد و امور ملک و ملت بر وفق مصالح جهان بناه
بالنبی و آله و صحبه **نوع سیزدهم** در رعایت قدماء ملازمان سلاطین سابق
از کتاب نامدار و بهادران کارزار و اجراء واجباب و تعیین وجوهات معاش ایشان
بعد از تمهید مجملات اسباب مملکت و تنبیه مزینات اوضاع سلطنت اعلام علوم
شریفه گردانیده می آید که جون بتایید ربانی و توفیق یزدانی مملکت ایران زمین
در تحت تصرف و تملک آن حضرت آمد و ولایات قبولیت سدهٔ سلطنت
بناه اختصاص یافت بر صوابت آرای فضل گستر و ثواقب انکار عدل برود و ا
جبست که بتفحص قضایاء اعیان مملکت و اکابر ملک و ملت اشتغال فرمایند
و بغور احوال ملازمان سلاطین سابق و ملوک سالف رسیده در ترفیه خاطر
و جمعیت باطن و ظاهر ایشان سیعی که وظیفهٔ رافت و حناوت بادشاهان عادل
و شهریاران منصف باشد بجای آرند اولا اکابر و اعیان را از افاضل و علما و
مشایخ و معارف و مشاهیر در خور استحقاق بجزایل مکارم و کوافل فضایل و فواضل
مرفه الحال دارند و ثانیا ملازمان سلاطین سابق را از کتاب و نامدار و بهادران کار
زار و دلیران صف شکن و دلاوران مردافکن اگر قوت و قدرت ملازمت در
گاه جهان بناه و استطاعت حضور در دیوان حضرت سلطنت داشته باشند
برقرار مقرر فرمایند که تعیین ایشان جهت مهماتی که همواره مباشران بوده و نیک

نامی اندوخته و لشکرها شکسته باشند و مملکتها گرفته و غایت مساعی جمیله یا در کتابت
یا در شجاعت باظهار رسانیده بغیر از تعیین غیری که دیگر آن کار نکرده باشد وندانسته
شعر قلم زن نکه دار و شمشیر زن نه مطرب که کاری نیاید ز زن و مقرر است که سلاطین
جمعی را که مباشرت کلیات امور مملکت موسوم گردانیده و اعتماد بر قول و قلم
ایشان کرده بنابر چند خاصیت بود اول مهارت و حذاقت در کاری که مباشر آن
بوده باشد و استعداد فطری مکتسب جهت تقلد آن شغل دوم سلوک مسالک امانت و د
یانت که موجب استمرار ایشان بران اوضاع بوده باشد سوم وقوف ایشان
بر قضایا و امعان نظر در سایر مهمات و بعضی از عهدهٔ کلیات امور بر وجهی که جانب
پادشاه و رعیت محمی و مرعی بوده و غبطهٔ دیوان و تثمیر اموال بحصول پیوسته چهارم
دربت و تجربت بواسطهٔ کثرت ممارست در کارها که برانیر وجوه از عهدهٔ آن بیرون
آیند و جمعی که در ساختن مهمات خلایق برین مراتب رسیده باشند میان ایشان
و جمعی که ازین تجارب غافل و ازین معانی ذاهل باشند فرق بسیار باشد اما اگر
حکم رود که جماعت جوانان مستعد ملازم و مصاحب آن پیران قدیم شوند تا در صحبت
ایشان قواعد ملازمت و رسوم آداب دیوان و تدبیر ساختن مهمات و ترتیب
مصالح امور که مجموع آن شرایط و وظایف خدمت ملوک و سلاطین است بیاموزند
و بتدریج خود را بمراتب ایشان رسانند موجب ترتیب استعدادات باشد
و عمارت مملکت و تمهید قواعد سلطنت از نتایج آن گردد و این معنی مستحسن و پسندیده
افتد و اگر قدما را بسبب استیلاء شیخوخت و ضعف قوت و مزاج قدرت
ملازمت نباشد در ترفیه خاطر و تدبیر اسباب معایش ایشان و ترتیب
مصالح مساعی جمیله مبذول باید فرمود بر وجهی که ایشان را آثار ماند کسی نباشد
و در کلیات قضایا استشارت از رای صاحب ایشان از لوازم گردد چه مسلم بوا
سطهٔ ضعف مزاج بر ملازمت قادر نباشد اما قواعد تدبیر و قوانین ریاست
و سیاست و رابطهٔ ملک داری و رعیت پروری خود فراموش نکرده باشند
بلک اصابت رای ایشان با مضاء شمشیر بران برابری کند و قضیه که جوانان را
چون درس علوم بر استاد باید خواند و سالها دران بسر بردن تا حقیقت آن

را معلوم کنند ایشانرا بواسطهٔ تجارت عقلی بی این زحمت معلوم و بیامن استصواب
و اشارت ایشان مملکت معمور و کارها بر قانون صواب و سداد و قاعدهٔ صلاح
و رشاد ممشیت یابد و بهیچ حال در رعایت جانب معاش ایشان اهمال نباید
فرمود چه مبادا که از غلبهٔ فقر و عجز اندیشها کنند که موجب ملالت خاطر باشد بدان
سبب که مقررست که هر مخالفت که ازچنین طوایف در وجود آید منشا آن عجز و فرو
ماندگی و اضطرار احوال ایشان بود که اگر این قضیه استمرار یابد البته ایشان
عزیمت ملک دیگر کنند و چون مردم عاقل و صاحب کفایت باشند هراینه ناموس
پادشاه خود را بچنین عهد و وفاداری و کمال فضل و کیاست نگاه دارند و بی انک
حکایتی و شکایتی از ایشان صدور یابد مصدوقهٔ حال عقلا و اکابران مملکت را که انجا
باشند خود معلوم گردد و ازین حال شینی تمام باحوال سلطنت و قواعد مملکت
راه یابد و اگر والعیاذ بالله درمیان این طوایف جهال نیز باشند که افشاء قضایا پیش
ایشان در غایت سهوات بود تقریرات ایشان نیز موکد عقاید عقلا و اکابر مملکت
منتقل الیها گردد که نقل مردم مستعد و غیر مستعد بواسطهٔ بی عنایتی پادشاهان از
مملکتی بمملکتی دیگر در جبلتها مرکوزست و در متون صحف مسطور و مذکور و حکایتی که از
فخر الدوله بویهی و وزیر او صاحب اسمعیل بن عباد نقل می کنند مناسب این
مقام است و آن چنانست که جمعی کتاب و عمال معطل دران عصر هر روز در موضعی رفتندی
بیرون شهر که بدیع سپهسالار موسوم بود یعنی دیدبان تا وقت آفتاب زرد انجا
بودندی و بعد از ان فرو آمدندی و بخانهای خود رفتندی چون مداومت ایشان برین
معنی استمرار یافت این خبر بگوش فخر الدوله رسید حاجبی را گفت پیش ایشان
رو و ایشانرا بانج دارند آنجا پیش من آور حاجب چون انجا رفت ایشان نردبان
فرو گذاشتند حاجب باکسان او بالا رفتند و پیش ایشان شطرنج و نرد و دوات
و قلم و کاغذ و سفرهٔ نان در انجا آویخته دیدند و کوزه و سبوی آب نهاده حاجب گفت
فخر الدوله شما را می خواند و ایشانرا فرود آورد و پیش فخر الدوله برد و صاحب
کافی اسمعیل بن عباد حاضر بود فخر الدوله از ایشان پرسید که شما چه قومید و هر
روز بچه کار برین دیده می روید ایشان گفتند زینهار می خواهیم تا راست بگوییم فخر الدوله

ایشان را بجان و تن و مال امان داد و سوکند موکد کردانید که بیشتر را می شناخت
کفتند بوشیده نیست که ما نه دزدیم و نه خونی و نه راه زن و نه زن کسی فریفته ایم و نه
فرزند کسی بغلامی برده ما قومی دبیران و متصرفان معطل مانده ایم و از این دولت
محروم بادشاه باحوال ما نمیرسد و بهیچ شغل نامزد نمی فرماید شنیده ایم که در خراسان
بادشاهی بدید آمده که اورا محمود می کویند و اهل فضل و هنرمندان را دوست می دارد
و ایشانرا ضایع نمی کذارد و دانش را خریداری میکند و ما امید ازین مملکت بریده
دل در وی بسته ایم و هر روز برین دیده می رویم و شکایت روزکار میکوییم و از هر که
ازین راه آید خبر محمود می برسیم و بدوستانی که در خراسان داریم ملاطفات می نویسیم
و از مجاری حالات اعلام می دهیم و چون مردم عیال داریم و درویش کشته بحکم ضرورت
خان مان کذاشته در بی رزق و بطلب شغل بخراسان می رفتیم حال خویش کفتیم اکنون
فرمان خداوندراست فخر الدوله روی بصاحب کرد و کفت ما را با این کروه چه می باید
کرد و صاحب کفت ملک ایشانرا امان داده است و اهل فضل اند و مردم زاده و قلم
زن و بعضی را بنده می شناسد و ببنده تعلق دارد چون کار اهل قلم و تعیین وظیفهٔ ایشان
کار بنده است اکر حکم مطاع نفاذ یابد بنده مهمات ایشانرا بر وجهی کفایت کند که فردا
خبر بخدمت رسد و بسندیده افتد بس همان حاجب را کفت که ایشانرا بسرای صاحب
بر و بسپار حاجب فرمان برد و باز کشت ایشان هراسان و از عقوبت اندیشیدند
چون صاحب بسرای خویش آمد فراش را کفت همه را بحجرهٔ مناسب بر و بنشان
فراش ایشان را بحجرهٔ بغایت نزه برد و فرشهاء رفیع افکنده و مسندها انداخته و
کفت هر جا که خواهید بنشینید و بعد از ساعتی جلاب آوردند و خوان آراسته بانواع
اطعمه چون از طعام فارغ شدند شراب آوردند و مجلس نهادند و مطربان بسماع
مشغول شدند و بیرون سه فراش که خدمت ایشان می کردند دیکری را دران حجره
راه نبود و هیچ آفریده را از حال ایشان وقوف نه و اهل شهر جهت ایشان ملول و
غمناک و زنان و فرزندان ایشان نوحه و زاری می کردند چون دوری چند از شراب
بکذشت صاحب حاجب خاص خود را بیش ایشان فرستاد و دلخوشیهاء بسیار داد
کفت شما را بخانهٔ من جهت آن فرستاده اند که محبوس و متفکر باشید که خانهٔ من زندا

زا نشاید و اکر با شما خطاب شدید کردندی بخانهٔ من نفرستادندی شما امروز و امشب
میهمان منید و در حال فرمود یا ده خیاطان بیاوردند و بیست جبّ دیبا جهت ایشان ببریدند
و بیست اسب با زین ترتیب کرد و روز دیکر یک یک را میخواند و خلعت می بوشانید و اسب
تنک بسته میداد و بشغلی موسوم می کردانید و دیکران را بعضی را بادرار و بعضی را
بانعام و صلات اختصاص می فرمود و بخشنودی تمام بخانهاء خویش می فرستاد روز دیکر
باتفاق بسلام صاحب آمدند کفت اکنون بمحمود ملاطفات منویسید و زوال ملک ما مخوا
هید و شکایت مکنید و چون بیش فخر الدوله رفت برسید که با آن جماعت چه کردی
کفت هر یک را اسبی و ساختی با یک دست جامه بدادم و نفقه مرتب داشتم و هر کس را
که درین مملکت دو شغل داشت یکی بستدم و با ایشان دادم و همه را با عمل شایسته
و منصب لایق بخانهاء ایشان فرستادم فخر الدوله را این تدبیر بغایت خوش آمد
بسندیده داشت و کفت اکر جز این کردی نشایستی و کاشکی این تدبیر بیش ازین
بده سال بودی تا ایشان را بمخالفت رغبت نیفتادی سخن در باب انک دو عمل یک کسی
را نفرمایند و دو کسی را یک عمل ندهند بعد از ان کفت اکنون باید که مردی را دو عمل نفرمایند
بلک هر مردی را عملی باشد تا همه متصرفان با عمل باشند و همه عملها با رونق باشد
و دو سه عمل هر عامل را مفرمای که عیش بر متصرفان تنک شود و عیب جویان و صاحب کویند که
در مملکت ایشان مکر مرد نمانده است که مردی را دو شغل می فرمایند و بر بی کفایتی حمل
کنند و نیز چون دو شغل یک کسی را فرمایند یکی از ان دو شغل نامضبوط ماند جهت انک
یک مرد بدو شغل اهتمامی چنانک باید نتواند نمود و دو مرد را نیز یک شغل نباید فرمود که
آن عمل در میان دو عامل بی رونق باشد و هر یک از ایشان اندیشد که اکر من درین کار
سعی زیادت کنم و نکذارم که خللی بدان عاید کردد خداوندی که مفوض آن عمل اوست بندا
رد که این رونق از سعی شریک منست و مرا دران مدخلی نه من چرا رنجی بدم که بی منت باشد
و بنام دیکری برآید و اکر مفوض سبب خلل آن شغل برسد هر یک ازین دو شریک تقصیر
بدیکری نسبت کند و اکر بنظر تحقیق تامل رود کناه از ایشان نباشد بلک از کسی
باشد که یک شغل بدو کسی فرماید یا دو شغل بیک کسی و این معانی البته موجب خرابی
مملکت کردد یقینست که دعاکوی دولت خواه که استنباط آن از موارد خیرخواهی

و مشارب صلاح اندیشیست درین ابواب موافق رای جهان آرای گردد و باستماع
آن امهر دین و دولت و قواعد ملک و ملت انتظام و استحکام پذیرد انشاء الله
دولت جاوید باد **نوع چهاردهم در رعایت امهات و اظار و اقارب**
و جمیع ملازمان از استادان و سادات و قضاة و ایمه و علما و اکابر دین و ملک و امرا
و جماعت متجنده و لشکریان بعد از وظایف جانسپاری و روایت حق گزاری
و احماد بر اوضاع پسندیده کرداری بر رای جهان آرای و فکر مشکل گشای زاده الله
بکل شیء احاط و علما کما رزقه فی جمیع الاحوال کرما و حلما اعلام کردانیده می آید که اهم مهمات
و واجب مفترضات که بنی نوع بر اتیان بدان اقبال نمایند رعایت جانب مادرانست
و بعد از ایشان پدران و برادران و اقارب و عشایر و مصاحبان و غیرهم واحدا بعد
واحد تا بر مضمون حدیث صحیح صلوات الله علی قایله که در جواب ابو هریره رضی الله
عنه فرموده در وقتی که از و سوال کرد و گفت یا رسول الله من احق بحسن صحابتی قال امک
قال ثم من قال امک و قال ثم من قال ابوک و بروی من ابر قال امک ثم امک
ثم امک ثم ابوک ثم ادناک ادناک مواظبت نموده باشیم یعنی می خواهم که باقامت خیری مشغول
شوم از حضرت رسالت صلوات الله علیه سوال میکنم که احق انام با یصال آن خیر که
باشد فرمود که مادرت یا ابن عارفه از جمیع خلایق سزاوارترست و در نوبت دوم
سوال کرد همان جواب فرمود و در نوبت سوم همان و در سوال چهارم فرمود بعد از مادر
اجرا خیر در حق پدر کن و بعد از پدر در حق اقارب و عشایر واحدا بعد واحد و الاقرب
فالاقرب و بهز بن حکیم از پدر خود روایت می کند و او از پدر خود که از مصطفی صلی الله
علیه و سلم سوال کردم و گفتم یا رسول الله من ابر قال امک ثم من قال امک ثم من قال امک
ثم من قال اباک ثم الاقرب فالاقرب و شک نیست که احق انام با نیل بدین صنیعه و ملازمت
بدان حسنه سلاطین اسلام و ولاة ازمه دین و ملک و احکام اند که ایشان بتوفیق
ربانی موفق و بتایید یزدانی موید اند و بکمال عقل و وفور عدل و شمول مکارم و عوارف
و صنوف ماثر و عواطف بنسبت با سایر خلایق گوی رجحان و سباق از جمیع اقطار
آفاق ربوده و قبول مضمون نص قران مجید و فرقان حمید عظم الله جلاله را که الا
قربون اولی بالمعروف قابل و استماع انرا لایق چه بواطن ایشان مظاهر اسرار

آیات بیناتست و خواطر استماع اوامر و نواهی حضرت رب الارضین و السماوات
و اگر یکی را از ملوک عدل پرور و سلاطین فضل گستر مادر بجوار رحمت ایزدی پیوسته
باشد و نشو و نما برعایت و محافظت و صیانت و اصلات اظار یافته و لبان تعدی از
پستان ایشان مکیده و در حضانت ایشان پرورده حکم ایشان حکم مادران باشد و بهر خیر
و نیکی که با مادران کنند امثال آن با دایگان باید کرد تا برعایت بعضی از حقوق قیام نموده باشند
و بعد از دایگان رعایت جمعی که در وظیفهٔ خدمت و ملازمت بدیشان نزدیک باشند
از لوازم بود تا از عهدهٔ حقوق ایشان متفصی گردند و بعد از آنک رعایت این طوایف
از سر ارادتی تمام قیام نمایند و همه را راضی و خشنود گردانند برعایت جانب استادان
که سبب حیات روحانی بحقیقت ایشانند مشغول گردند و تعظیم قدر و تبجیل ذکر ایشان
واجب دانند و بعد از ان دوستان و متعلقان پدران را رعایت کنند که رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده است **من ابر البر صلة الرجل اهل ود ابیه** یعنی نیکوترچیزی و بری
که از مرد صادر شود آنست که با دوستان پدر خویش خیر و احسان کنند و ایشانرا بخود
نزدیک گردانند بعد از ان جماعت سادات و قضاة و ایمه و علما که وجود مبارک ایشان
سبب رونق شعار دین و موجب نظام مملکت است فکیف که در سرا و ضرا و شدت
و رخا بوظیفهٔ ملازمت قیام نموده باشند و سفرا و حضرا مواطی اقدام ایشان آثار حوافر
سمندان آسمان فرسای بوده و از ارتکاب اهوال و رکوب اخطار نیندیشیده و بعد از
امرا بزرگ و اعاظم تاجیک و ترک را که بدل راست و درون پاک و عقاید صافی و اعتقادات
سلیم در ملازمت طریقهٔ جان سپاری واجب دانسته باشند و بهر خدمت که موسوم
شرع از مقابلهٔ اضداد و مقاتلهٔ اعدا و مجاهده ببذل ارواح و اموال و ابدان و اجساد مضایقت
ننموده و ترک اهل و اولاد کرده بعد از طاعت حضرت رب العالمین جل جلاله و فرمان
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مطاوعت آن حضرت بر خود واجب دانسته
و نص **و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم** را فرض عین و عین فرض داشته
و بعد از ان جماعت متجنده و لشکریان را بنیل عواطف و اسباب جامگیات و وظایف
اختصاص فرمودن تا در تحصیل مراضی آن حضرت بذل روح پیش ایشان آسان
ترین از چیزی باشد و بحمد الله و منه حضرت سلطان اسلام خلد الله سلطنته و ثبت

الي يوم النشور دعوته درمجموع این فضایل و مآثر گوی مسابقت از جمیع سلاطین امصار
وملوک آفاق واقطار ربوده است و دانسته که حق گزاری هرطایفه از طوایف مذکوره
برجه وجه می باید کرد اما چون داعی دولت خواه ومخلص بی اشتباه را محبت آن حضرت
با کل دل معجون ومخمر است وخیرات دوجهانی جهت آن حضرت میخواهد بالضروره بند
کار این معنی مزاحم مطالعهٔ شریفه می گردد واین قضایا راکه تحمل بواسطهٔ اشتغال بامور
سلطنت ورعایت مصالح مملکت بان نیفتد باید خاطر اشرف که جام جهان نمای
بحقیقت آنست می دهد ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الي ربه سبیلا تا تصرف
همت همای فر بتمشیت این معانی که ذکر رفت واجب گردد بلک اشتغال بدان از
جملهٔ مفترضات تصور فرمایند که باستماع این قضایا خلایق بسیار از اقاصی بلدان وامصار
متوجه حضرت آسمان مقدار گردند وبعد ازان شکوه سلطنت ورونق کارخانهٔ مملکت یک
در هزار باشد آنچ دعاگوی دولت خواه را در خاطر آمد واهم مهمات واوکد وصایا و
نصایح آنرا دانست درین مکاتبه بعرض رسانید ویقینست که استماع آن بی غرض
فرمایند وباعتقاد محل قبول یابد دولت بدوام متصل باد وحصول امداد مطالبت
دوجهانی متواصل انشاء الله تعالی **نوع پانزدهم** در تعیین خزانه جهت واجبات
مستحقان از ادرارات وانعامات وصدقات ومراسم ومعایش ووظایف وجامکیات
تا بتمغاد موضع دیگر محتاج نشوند بحضرت کیوان رفعت سلطانی که بحقیقت سایهٔ رحمت
یزدانیست اعلام می رود که یکی از حکمتهاء الهی تعالی شانه وعظم سلطانه در تعیین
سلاطین وتفویض زمام مهام انام بقبضهٔ اقتدار ایشان آنست که لایزال مطامح انظار
ومسارح افکار ایشان ایصال منافع بارباب استحقاق واصحاب افتقار باشد تا محتا
جان امم ومستحقان اهل عالم از نوالهٔ نوال وفضالهٔ افضال ایشان باهنا موائد واعذب
موارد اختصاص یابند وکسری که از تصادم حوادث روزگار وتلاطم امواج افلاس
وافتقار قرین حال ایشان شده بدان منجبر گردد وبنام هریک وجهی که انعم معاش واسباب
انتعاش را کافی باشد مجری ومقرر شود وان مبلغ بنام ایشان ادراري مستمر وانعامی
مستقر ومرسومی مقرر ومعیشتی مقدر وجامکی تمام ووظیفهٔ بلاکلام وصدقهٔ دائره وعارفهٔ
سایر باشد ومجموع ملوک ماضی وسلاطین سالف تغمدهم الله بغفرانه واسکنهم بحابح

چنانچه بتمهیدً این قواعد وبسط این موائد قیام نموده اند واز اصل مال دیوانی ومتوجهات
سلطانی ممالک خویش بنام هریک از سادات وقضاة وائمه وعلما ومشایخ وصلحا
ومنقطعان وگوشه نشینان وفقرا ومستحقان ادرارات مجری داشته اند ومعایش
با مضا رسانیده وجهت نواب وملازمان مراسیم ووظایف معین گردانیده واحراز
سعادت ابد وکسب کرامت سرمد بدین واسطه کرده وذکر جمیل برروی روزگار باقی
گذاشته استماع میرود که حضرت معلا سلطانی خلدت سلطنة وابدت مملکته که مظهر
حسنات وخیرات ومفیض ومظهر انواع مکارم ومبراتست اقتفاء آثار سلاطین فضل
گستر وملوک عدل پرور واجب دانسته برین شیمهٔ حمیده استقرار وبرین طریقهٔ پسندیده
استمرار می نماید واز ابتداء جلوس بر سریر سلطنت وتخت پادشاهی ومملکت که
بدوام ابدالآباد متصل باد تومانات بسیار از اموال ومتوجهات دیوانی واملاک و
متملکات سلطانی درین وجه استغراق فرموده ومحاویج انام را از سادات عظام وعلماء
اسلام بادرار وانعام ومرسوم ومعیشت علي الدوام اختصاص واتسام داده درین
وقت چنان نمودند که وجوهی از جمع اموال بنام جمعی از مستحقان بهراسم ورسم که مجري
می گردد ودر دفاتر اثبات می باید بر تمغاوات حواله می کنند وتمغاجیان متعدی در اداء
آن وجوه بدوافع تغییر وتنقیص وموانع تکدیر وتنغیص تمسک می جویند ومشرب آن صنیعه
ومورد آن عارفه را که در نازکتر محلی حلول کرده ودر سزاوارترین مقامی اقامت یافته من
کل الوجوه مکدر ومنغص مي گردانند واز واجب هر مستحق که بضعف حال وقلت منال
مخصوص می باشند چهار دانگ یا بیشتر تصرف می نمایند وبعد از مطل ودفع وتمادی
شهور وایام محقری بارباب استحقاق می دهند وآن مستحقان را زحمت طلب وتعب
تردد اضعاف مضاعف مي شود واز اجراء آن عوارف پشیمان واز نیل آن صنایع بیزار
می گردند وهیچ آفریده این معانی را بمسامع شریفه ملیت سرورًا وحبورًا نمی رساند
چرا باید که وجوهی که در دیوان بادرارات وانعامات ومعایش ومرسومات اطلاق کنند
از مستحقان انصراف یابد وتمغاجیان ظالم متعدی تصرف کنند داعی دولت خواه
چون بجوامع وجود متعلق انتظام احوال ارکان دولت واعوان حضرت واهالی آن
مملکت است بعرض چنین قضایا مزاحم مطالعه همایون می گردد وچون می داند که صدق

بمخالصت و موافقت این دولت خواه بران حضرت پوشیده نیست انچ از صوایب تدا
بیر که بتواتر ایام و توالی شهور و اعوام مشهور و معلوم شده بشرف انهامی رساند داعی را
اندیشه بران قرار گرفته که خزانه علی حده تعیین فرمایند و سه امین معتمد را که یکی خازن و دوم
مشرف و سوم ناظر باشد بر سر آن دارند و مجموع احوال آن بمنا را که در وجه مستحقان باشد
در جمع ایشان بندند تا ایشان بمحصلان خود بتحصیل رسانند و بروات اصحاب واجباب
را بر وجه مذکور نوآب دیوان بریشان نویسد و مرسومی وافی کافی ایشان را نیز تعیین
کنند و موجلکا بستانند که اگر از واجبات هر کس توقعی داشته باشند در گناه آیند
تا ایشان آن وجوه را که بقصطی که از دیوانی معین کردانند و بمیعادی که مقرر کنند بی هیچ
نقصان بمستحقان جواب گویند و از تمغاجیان موجلکا بستانند و در رسانیدن وجوه
واجبات مستحقان بمستحقان مذکور بهیچ عذر و شلتاق تمسک نجویند و موقوف ندارند
و یک دانگ زر قاصر و منکسر نگردانند و الا در گناه آیند تا جماعت مستحقان مرفه الحال و فارغ
البال بوظایف طاعات و عبادات و رواتب خدمات خود مشغول شده در دعا
دولت افزایند و این معنی از تدبیر صاحب سعید وزیر شهید خواجه غیاث الحق والدین
امیر محمد رشید طاب ثراه وجعل الجنة مثواه و نایب او مرتضی سعید مولانا شمس الدین
محمد النظام الحسینی الیزدی رحمة الله مستفادست که در روزگار ایشان مجموع ادرارات
بی کلفت تعب و مشقت طلب در هر سه ماه از دست معتمدان ایشان بمستحقان می رسید
و انعامات و صدقات خود از خزانه نقدی می دادند و بهیچ حوالت محتاج نمی شد و مرسوم
کتاب دیوان نیز نقدی می دادند جزاهم الله خیرا داعی دولت خواه این معانی از غایت
اخلاص بمسامع شریفه اسمعها الله المسار والمحاب رسانید و یقینست که چون بنظر
صایب درین معانی تامل فرمایند امارات دولتخواهی و علامات خیر اندیشی مشاهد
و معاین گردد انشاء الله العزیز جهان بکام باد **نوع شانزدهم در منع**
تصرف املاک مردم بغیر حق بعد از بذل جهد در وظایف دوستداری و شرط وسع
در بیان شرایط شهریاری بمحل انهاء رسانیده می آید که پیش ازین ملاک این مملکت
را که اکنون بتملک و تصرف آن حضرت مشرفست قاعده چنان بوده که لا یزال
باستکشاف احوال متمولان و مستظهران مشغول بودندی و بهر بهانه ایشان را گرفته

٤٠٦

محبوس گردندی و املاک و اسباب ایشان را خاص دیوان گردانیدندی و آن بیچاره
گان را بصعبترین حالتی از پیش برداشتندی و متملکات و متصرفات ایشان را
بدیگران دادندی و ورثه املاک محروم در بیدای حیرت سرگردان و بحکم اولو الامر ظالم
جمعی نامستحق متصرف املاک و حقوق ایشان گشتندی و حال انک اگر از ورثه باتلاف
نفس مورث قیام نماید شرعا از استیفاء حصه میراثی که بدو رسیدی محروم شود و درین
صورت که حاکم ظالم قصد ازهاق روح مظلوم کرد وارث حقیقی و متصرف املاک
و متروکات او می شد و تا این غایت بر منا قضه حق اقدام می نمود و لا یزال داعی مخلص
را از استماع این حالات خاطر پریشان و ضمیر متوزع بودی و بسبب انک در ان او
لو الامر قابلیت استماع نصایح نداشتی ذکر این معنی بمکاتبت و مراسلت مصلحت
ندیدی چون ایام ظلم او بتواتر نفرینها مظلومان و بیچارگان سپری شد و وخامت عاقبت
ظلم بوضوح انجامید و صدف سخن قابل فاضل بظهور پیوست از رعیت شهر که مایه ربود
بن دیوار کند و بام اندود و بفضل باری تعالی شانه و تعظم سلطانه امور آن مملکت
بر مقتضای معدلت جبلی و نصفت ذاتی شهریاری قرار گرفت و این مخلص با حضرت
رب العالمین جل جلاله و عم نواله عهد کرده و بموکدات اقسام و ایمان موکد گردانیده
که اگر در عمر مهلتی باشد انچ منوط بخیر خواهی و صلاح اندیشی احوال مملکت و نیک نامی
امرا و وزرا و ارکان دولت و سایر برایا داند قطعا مخفی ندارد و بهر نوع که تواند
بمسامع شریفه ملیت حبورا و سرورا رساند تا چون معلومست که ظلم را وخامت
عاقبت از لوازمست اشارت مطاع بارکان دولت نفاذ یابد که بهیچ بهانه مزاحم
و معترض ارباب اموال و اصحاب املاک نگردند که آبادانی ممالک از ایشانست و بر
موجب لولا الاغنیاء لهلک الفقراء وجود ایشان سبب حیات فقرا و ضعفا
و قطعا بتعریض و تصریح بر ایغاقی و بدگویی ایشان اقدام ننمایند و ضمیر منیر بندگی
حضرت را با ایشان متغیر نگردانند و طمع مال و املاک و قصد جان و خان و مان ایشان
نکنند که نکابت آن معانی بی نهایتست و اگر در میان مضرت آن شروع رود این
ضعیف که بصدد این تعرست از دل رخصت یابد که در ان خوضی نماید و نه هیچ
آفریده را قوت و قدرت شنیدن باشد بنزدیک حکما و عقلاء جهان مملکت چون

درختی بارور سایه گسترست چنانک آن درخت را از مشارع معدلت و مشارب نصفت آب دهند و سیراب گردانند روز بروز استیفاء ثمرات آن فواید و منافع یابند و قومی که میوه بایشان نرسد از نشستن در سایهٔ درخت خود محروم نمانند و اگر والعیاذ بالله این درخت را آب ندهند هرآینه خشک شود نه میوهٔ بار آورد و نه سایه گستر آید و جز برکندن و سوختن و یا بمنشار و تیشه بریدن کاری دیگر را نشاید و معلوم بادکه بادشاهان را لشکر بر دو نوعست لشکر ظاهر و آن جمعی امرا و لشکریانند که از بادشاه رسوم و جامگی یا در عوض آن اقطاع می ستانند تا مملکت را از تعرض یاغیان و مخالفان صیانت کنند و جمعی دیگر لشکریان باطنند که قدرت امرا و قوت متجند ندارند بنابرانک از معدلت بادشاه مرفه الحال باشند یا با دراک معدلت امید دارند دلها در استدامت دولت و استقامت امور مملکت او بسته می دارند و شب و روز بتضرع و ابتهال از حضرت ذی الجلال دوام ایام سلطنت اورا سوال می کنند و حق تعالی دعاء ایشانرا باستجابت مقرون می گرداند و چون از سر اخلاص و نیاز می آید بادشاه را متمادی مدت می بخشد که آن زمان نبود در ره دعا پرده اکنون رای همایون بنظر بادشاهانه و بصیرت خسروانه تامل فرماید **والمؤمن ینظر بنور الله** که لشکر ظاهر در امور سلطنت و مملکت تاثیر بیشتر دارند یا لشکر باطن و چون معلوم شد که تاثیر لشکر ظاهر بولایت و مملکت عاید می گردد و محتمل که احیانا بوهن و فتور مودی شود و تاثیر لشکر باطن بنفس مبارک بندگی حضرت و امتداد مدت شریف او بی هیچ شبهت سرایت می کند و اجابت دعای ایشان درین صورت محقق است کقوله تعالی **ادعونی استجب لکم** پس هرآینه تاثیر لشکر باطن بیشتر و بهتر باشد در اخبار سلطان سعید ملک شاه طاب ثراه مسطور است که روزی خواجه نظام الملک طوسی رحمه الله گفت که اصناف مردم بتخصیص بادشاهان از روزی که بمال و مکنت احتیاج افتد چاره نیست مرا اندیشه چنانست که مالی جهت ایام حاجت بتو سپارم در انما و ازدیاد آن سعی بلیغ بجای آری بر وجهی که منافع آن بر بهترین وجهی عاید گردد و مال وافر بخواجه سپرد خواجه نظام الملک فقرا و محتاجان اصفهان را که این بحث آنجا بود طلب داشت و مجموع آن اموال را بدیشان بقرض داد و از هر یک حجتی ستد که میعاد حجت اجل سلطان بود و تمامت

٤٧

آن مال را برین طریق متفرق گردانید جمعی از اصحاب اغراض صورت حال بسلطان عرض باز نمودند سلطان خواجه را طلب کرد و از کیفیت آن معاملات استجبال کرد فرمود و حجت معاملان طلب داشت چون میعاد حجت اجل سلطان بود حکمت آن را از خواجه سوال فرمود خواجه گفت این معاملات با این مستحقان و درویشان بمیعاد اجل سلطان جهت آن کرده ام که ایشان چون دانند که ادای این وجه موقوف اجل سلطانست از حضرت رب العالمین بتضرع و زاری دوام عمر و بقای دولت سلطان سوال کنند و چون در چنین مال خیری باشد که تعمیم نعمت آن بدکر حاجت نیست هرآینه مستجاب گردد و سلطان را هم مملکت باشد و هم عمر دراز و بدین مقدار مال که من بدیشان داده ام سلطان درویش نشود و در اموال خزانه تفاوتی زیادت بدید نیاید و عوض از جای دیگر توان برانگیخت سلطان را این تدبیر خواجه که جهت بقاء عمر و ثبات مملکت و سلطنت او بود بغایت بسندیده آمد و آن اموال چنین گویند که مبلغ صد و پنجاه هزار دینار بود بدان مستحقان بخشید رحمهم الله دعاگوی دولت خواه نیز اگر بر عرض این نوع قضایا اقدام می نماید نظر کلی بر دوام دولت و بقاء مملکت آن حضرت دارد و آن دعاء المخلصین مجاب جهان بکام باد

نوع هفدهم در منع مکسب زر و سایر بدعتها که متقلبان احداث کرده اند

بعد از تدبیر ترفیه بندگان الهی که بحقیقت صلاح اندیشی ممالک بادشاهیست بر ضمیر منیر لازال نیرا و منورا روشن گردانیده می آید که چون شمول حکمت ربانی در تفویض مصالح بلاد و عباد بقبضهٔ قدرت بادشاه عادل آنست که بکلیات و جزویات مصالح بندگان خدای تعالی متکفل اعباء و متحمل اثقال ایشان شده اند رسید و هر قضیه را که موجب انزعاج خاطر و سبب تکدر اوقات و فساد احوال ایشان باشد باصلاح آرند جمعی که در رعایت سلاطین باشند سه طایفه اند اغنیا و متوسط حالان و فقرا اما اغنیا را باید که رعایت بر وجهی کنند که از مزاحمت ظلمه و متعدیان بسبب توقعات فاسده که از متوجهات دیوانی و واجبات سلطانی معاملات ایشان بخزانه رسد و اما متوسط حالان را بر وضعی صیانت کنند که بدان توسط حال باقی مانند بلک از ان مرتبت نیز ترقی یابند و بمصالح معاش و معاملات بسهولت قیام توانند نمود و اما جانب ضعفا و فقرا را که نازکترین طوایفند بصنعتی مرعی دارند که هیچ خللی باحوال ایشان عاید نگردد که اگر

والعیاذ بالله فقیر ضعیف حال شود باخلال احوال ابتلا یابد واز تدبیر معاش عاجز
شود عن قریب وضع او بانقلاع واستیصال سرایت کند چنانک از او اثر نماند واز
طوایف سه کانه یک طایفه بسبب بی اهتمامی باحوال ایشان بکلی مندرس ومعدوم کرد ندو روا
نباشد واز وقوع این معنی شینی تمام بسلطنت راه یابد وضعف این طایفه را اسباب
بسیارست واز ان جمله یکی که افحش قضایاست آنست که جون ایشان بر تدبیر معاش
قادر نباشند ضرورت حال ایشانرا بر استقراضی که جند روز خودرا بعد آن از کرسنکی و
برهنکی خلاص دهند باعث کردد وجمعی که زر بقرض می دهند مکسبهاء کران بر سر می برند و
درویش جون زر بمکسب قرض کرد جهت نفقهٔ عیال خواهد که غلهٔ خرد جمعی بتلت کیالی درمیان
می آیند واز بایع ومشتری وجهی می ستانند وغله که توسط کیال ارزان می توان خرید کران
می خرند واین معنی در اغلب اوقات بخرابی احوال طوایف ثلاثهٔ مذکوره سرایت می کند
وجون تضییق معاش بران کونه می باشد درویشان مستهلک ومتوسطان درویش
وتوانکران از درجهٔ اعتبار ساقط می کردند ومالی که از معاملات ایشان بخزانه رسد در
جبر توقف وتعذر می ماند وحکام متقلب متعدی جند بدعت دیکر احداث کرده اند موجب مزید
ضعف حال وانکسار رعایا می کردد بتدبیر قضایا بعد از استعلام از ارباب خبرت واصحاب
وقوف اهتمام فرمودن از جملهٔ واجباتست مع ذلک اکر فایده ازین طوایف بخزانه می
رسد که در وجه مصالح لشکر نشینند ناجار این صورتها را تحمل توان کرد واکر این جماعت
خزانه را فایده نیست جوا باید که بندکان خدای تعالی را که استحقاق مراحم وعواطف بی نهایت
مطاع دارند وودایع حق اند مضطرب الحال باشند بس تدبیر آنست که حکم نفاذ یابد که در معاملات
استقراض که بیش ازین بر بهر ده دینار یک اقجه در یک ماه بمرابحه مقرر بودی اکرجه شرعًا روا
نیست اما تا معاملات از میان مردم بر نیفتد بر همان مقدار مقرر باشد وآن حکم را
معلقهٔ ولایات ببرند اکرجه در اخبار بادشاهان عادل غازان خان انار الله برهانه مذکو
رست که او مکسب زر ومرابحهٔ نامشروع از جمیع ممالک برانداخته بود واین معنی را وزیر سعید
خواجه رشید الدین طاب ثراه در کتاب جامع التواریخ آورده است وبسطی تمام داده
وقضیهٔ کیالان ودیکر بدعتها که متعدیان احداث کرده اند بکلی مرتفع کردانیدن که وا
جب کند که جمعی فاسق فاجر اموال بندکان خدای را بهر حیلت وبهانه ستانند واز ان

خزانه را فایده نرسد ورعایا شکسته حال شوند آنج دعاکوی دولتخواه را در تدبیر
مصالح اهالی ممالک در خاطر آمد بعز عرض رسانید وجون علوم شریفه بغور این قضا
یا رسد هر آینه حقیقت سخن داعی دولتخواه بظهور بیوندد واز استماع آن بندکان
خدای تعالی مرفه ومستظهر کردند وبندکی حضرت را نیکنامی دوجهانی ذخیره ماند انشاء
الله تعالی والحمد لله علی کل حال هو الموفق **صورت دوم** در جواب نصایح
هفده نوع موسوم کردانیدن ایشان **نوع اول** در اجابت استصحاب حکما
ودانایان وبمهمات منشوات قلاید جواهر ومنظومات لالی زواهر که از حضرت عالی
سلطانی لازالت مقرونه بالدوام مصونه من غیر الایام صادر شده بود در وقتی مساعد
وحالی معاضد بداعی دولتخواه رسانیدند از تامل الفاظ وتدبر معانی بشارت
آمال وامانی بکوش جان رسید واز ملاحظهٔ دقایق عبارات ورقایق استعارات
که هر یکی دری از دریاء سروری واختری از نجوم فلک نیک اختری بود امداد
استظهار واسباب استیثاق باصناف جاکر پروری واشفاق برادری بل مواعظ
ونصایح بدری تواتر وتعاقب یافت وظاهر وباطن بر التقاط بمواعظ مشفقانه وانزجار
بزواجر دوستانه مشتمل کشت اشارت جند که در هر باب بر طریق مخالصت ومناصحت
فرموده بکوش جان استماع کرد واساس کارخانهٔ مملکت ومدار دایرهٔ سلطنت بران
نهاده ویقینست که عمادیت امور این مملکت بر احسن وجوه انتظام یابد ومصالح اهالی آن
بر اقوم طرق اتمام پذیرد واحوال عموم انام بر ایمن اوضاع قرار کیرد انشاء الله تعالی بشرف
انهای رساند که جون بفضل حق عز شانه وعظم سلطانه این مملکت در قید تسخیر وربقهٔ
تملک وتصرف آمد وباختیار احوال واعتبار معاش اصحاب دیوان بزرک وعمال اعمال
اشتغال رفت جون بیشتر ایشان مردم امین ومعتمد کاردان بودند ودر غبط اموال
ورونق دیوان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده وخلایق از ایشان راضی وشاکر برقرار در
مناصبی که داشتند ممکن شدند والحق آنجه وظیفهٔ امانت ودیانت وراست قولی ودرست
قلمیست بجای می آورند ومراضی این جانب را ودر عمارت وزراعت وآبادانی مملکت
وترفیه خاطر رعیت وتعیین اموال ومتوجهات واستیفاء آن از رعایا بر طریق مساهله
مسامحه ومجامله بر سایر مهمات مقدم می دارند واز آثار مساعی جمیله ایشان بابرات

ملک معمور ومنکرات مجبور کشت واز هیچ یک عشره که موجب مواخذت ومعاقبت
باشد در وجود نیامد اکر بر همین وتیره استمرار نمایند در تربیت وتقویت افزوده شود
اکر بر تغییر اوضاع واحوال بر وجهی که بخرابی ولایات وشکایت رعیت وانکسار اموال
واختلال احوال سرایت کند ایشان یا ملازمان قدیم اقدام نمایند تغییر وتبدیل امر در غایت
سهوانست ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واما احضار صاحب وجودان از
حکما وعلما وسایر اکابری که در تدبیر وکفایت ودیانت ودرایت وتجارت امور وممارست
قضایا وتکفل مهام رعایا بل سایر برایا مشار الیه باشد تا غایت اتفاق نیفتاد ولا یزال همت
بر استحضار ایشان مصروف وموقوفست ومهمات سلطنت خود بی وجود چنین طوایف
چه انتظام یابد ورخنه مملکت چکونه التیام بذیرد وفیما بعد چون بار مهمات چند کلی که اکنون
بصدد تدبیر آنست بفضل ایزدی عز شانه فراغتی حاصل وعلایق وعوایق وحواجز وحواجب
از پیش برخیزد وبتفحص وتجسس احوال چنین بزرکان هرآینه اشتغال رود وبنیاد
کلیات امور بر صوایب آرای ایشان باشد تا هر یک بتکفل مهمی خطیر وبعهد مصلحتی جسیم
حلل وتعلد شغلی از معظمات اشغال واعتناق عملی از جسیمات اعمال اختصاص و
اشتغال یابند وان وظایف بمیامن اهتمام ایشان انتظام بذیرد ودر احسن اوضاع
استقرار واستمرار یابد لنشاء الله تعالی زیارتا برام نمی نماید جهان بکام باد نوع
دوم در اجابت منع ظلم وتعدی بر رای شریف سلطانی اعظمی خلدت سلطنته
بعد از تقریر احوال دولت خواهی وتعبیر وظایف دعاکویی اعلام می رود که کلمهٔ چند که درباب
انحراف نواب وملازمان از منهج شریعت وعدالت مرقوم قلم کوهربار رشد ونصیحتی
چند که از محض مخالصت وخیرخواهی فرموده بوفوق بپیوست اعلام می رود که صورتی چند
که بمسامع شریفه ملیت حبور رسیده یحتمل که بدان صفت وصیفت نبوده باشد
که عرضه داشته اند اکرچه بعضی از نزدیکان بر حرکات شنیع که سرعا وعرفا روا نیست
اقدام نموده اند وجمعی دیکر از ملازمان که بران حال واقف بوده طریقهٔ معاش ایشان
رامخفی کردانیده وآنرا مودت دانسته واکرچه اخفاء این حالات عین عداوتست
که اکر بعرض رسانیدندی تدارک بروجهی رفتی که هیچ حق از مصب استحقاق منحرف
نشدی وهیچ آفریده را از نواب وملازمان محال انکه برامری مخالف شرع وعدل

اقدام نمودندی نبودی وبیدنامی دنیا ووبال آخرت سرایت نکردی فی الجمله بر موجب
صواب دیداری شریف بازخواستی که فراخور حال یک یک بود بتعدیم رسید وبعد از
تادیب بلیغ ولشدید عنیف باسترداد ماخوذات وتسلیم آن بمستحقان امر کرده شد
وعلی ملاء من الناس منادات رفت که هرکس را که ظلمی وحیفی رسیده بدرکاه حاضر شده
بعرض رساند تا داد مظلوم از ظالم ستده شود ولطف وشفقتی که سلطان اعظم دامت
سلطنته بنسبت تا این جانب بجای آورده ومواعظ بدرانه ونصایح مشفقانه که فرموده
بسمع قبول ورضا اصغا رفت امیدست که فیما بعد چنان مجموع امور بر قاعدهٔ شریعت
ومعدلت باشد انشاء الله العزیز همواره بمکارم جبلی این توقعات می باشد که ایشان
رامظهر خیر وشر آفریده اند وذاتی که مقتضای او خیر مطلق باشد چه حضرت احدیت
جل جلاله تصور نتوان کرد وچون بعد از تدبیر وتفکیر بسیار معلوم شد که این دولت
خواه را وصول تکلیفات مصالح ممالک هرآینه متعذر باشد وعامه برایا وکافهٔ رعایا
بسبب شکوه سلطنت بعرض مطالب خود قیام نتواند نمود ویحتمل که مهمات بندکان
خدای تعالی فوت شود واجب دید قایم مقامی خود ووزارت ممالک محروسه بصاحب
وجودی تفویض کردن که عدالت از لوازم ذات ونصفت از لواحق صفات او باشد
تامیان این جانب وعموم خلایق وسیط ووزیر باشد وچون درین باب تاملی بلیغ رفت
وصایب آرای مستعدان امم را بر محک امتحان زد وقرعهٔ اختیار بر فلان که از جانب ایوان
وزیر ووزیرزاده باستحقاقست وبنفس خود صاحب کفایت ودرایت وهمواره مباشر
کلیات امور ممالک بوده واز عهدهٔ ان بمساعدت توفیق ومعاونت تایید واعانت
صوایب آرا وثواقب افکار بر احسن وجوه تفصی نموده بنابرین مقدمه وزارت ممالک
ایران زمین بوفور تدبیر وکفایت وکمال معدلت ونصفت او مفوض کردانید تا بکلی
وجزوی مصالح عالمیان رسیده در رفع ظلم وعدوان وقلع اساس جور وطغیان
سعی که مربح ومنجح باشد بجای آورد وهر قضیه را که بعرض حاجت افتد عرضه دارد وانج
بعرضه داشت محتاج نباشد خواسین بغور رسیده بر قانون شریعت ومعدلت وپا
سا بقطع رساند وهر حقی را در مقر ومرکز ان قرار دهد ونکذارد که از ظالم بر مظلوم
واز حاکم بر محکوم تعدی وتطاول رود وبحمد الله تعالی ومنته الشاملة تکفل این منصب

جليل ومهم خطير بروجهي كندكه ديكري را ازاعاظم روزكار ووزراء معدلت آثار
شريعت شعاران نوع ازمساعي جميله دست نداده است جون احوال مملكت برين
جملت قرار كرفت واجب ديد بمسامع شريفه رسانيدن تا ازان حال واقف وباصلاح
مقاسد قضايا واثق باشند امورِ دين ودولت بروقوف راي شريف ساخته باد بالنبي
وعترته وصحبه وعشيرته **نوع سوم** در اجابت اجراء اوقاف بشروط واقفان
بعد از عرض وظايف دولت خواهي اعلام مي رود كه كلمهٔ جند درباب احتياط امور او
قاف اين مملكت در سلك عبارت آمده وشكايتي كه از مشاكله ومتقلبان فرموده
واغضاء نواب از وقوف برعثرات ايشان ذكر رفته بتحقيق بيوست ودر روز كه
مثال شريف رسيد مجموع متصرفان موقوفات را طلب داشته شد وتفحص قضا
ياء وقفي وصرف محصولات ان بمصارف شرعي در مجلس شريعت بيش قاضي
القضاة ممالك محروسه كه از قبل اين ضعيف منصوبست وباتفاق افاضل عالم واكابر
عرب وعجم افضل واعدل اسلام واورع واكمل ولاة ازمه احكام تعين كرده شد
واو بزركي بروجهي كه از كمال امانت وديانت وخداي ترسي وبي طمع اوست بتحقيق
امور اوقاف ممالك اشتغال نمود ودست مشاكله ومتقلبان كوتاه كردانيد
وتصرفات متوليان وساير متصرفان ومباشران دانسته هركس را كه تصرف
برقانون شرع وشرط واقف بود تقويت وتربيت كرد وجمعي را كه برخلاف آن
بودند تعريك وتاديب شديد وتهديد مواخذ ومعاقب كردانيد ودر استرداد ماخو
ذات وصرف آن بمصارف مشروعه اجمل مساعي مبذول داشت ومقرر كردانيد كه من
بعد ماه بماه رفوع محاسبات اوقاف بديوان قضاة ممالك آرند وبعرض رسانند
تا هيچ از قانون شريعت نبوي على الشارع افضل الصلوات واكمل التحيات
انحراف نيابد ومجموع محصولات موقوفات بتخصيص اوقاف مدارس بروجه
شرع وشرط واقفان بمصرف وجوب ومصبب استحقاق رسد تا بفيض فضل
يزداني وميامن همت عاليه سلطاني معالم علوم اسلامي كه بمرتبت موات واندراس
رسيده بتجديد احيا وارتفاع يابد ومستعدان بمراتب افاضل نامدار واصل
شوند وتازكي دين حنيفي وشرع مطهر مصطفوي را رونقي كه موجب نكبت مخالفان

وسبب

وسبب حيلت معارضان ومعاندان كردد بظهور بيوندد وهرآينه در اجراي اين خيرات
وامضاء اين حسنات راي شريف سلطاني را دامت سلطنته او فرا جور واجزل مثوبات
بحصول رسد اين مخلص بدين تنبيه ممنون منتشر ولايزال مترقب اين نوع اشارات و
تنبيهات مي باشد تا از ا دستور اعمال وقانون افعال سازد واز خطاب يوم الحساب نجا
يابد دولت ابد بيوند باد **نوع جهارم** در اجابت منع نزول بخانهاء رعا
يا بعد از تامل مفاوضه مخلص نواز كه مشتمل برصنوف الطاف ووفور اعطاف ومنطوي
بركمال دوستداري وشمول خيرخواهي بود بمحل اعلام وموقف انها رسانيده مي آيد كه اشارتي
كه درباب نزول امرا ونواب وايلجيان درخانهاي كدخدايان ورعايا فرموده از محاض
اشفاق واجراء انعام عامست وداعي دولتخواه بدين نصيحت وارشاد كه مسبوق
براستمرار واسترشاد بود بجان منت دار وجون مكاتبه شريفه بمطالعه رسيد امتثال
اشارت عاليه را ماده ورود سعادت وصدور كرامات دانسته شد ودر روز مقامي
وسيع وعرصهٔ فسيح از رعيت دور بيرون شهر جهت اقامت امرا ووزرا واينافان
ونواب وملازمان وساير متعلقان تعيين رفت تا هركس از ايشان سرايها وخانها
سازند ومساكن واماكن تعيين كنند وجمعي را كه استطاعت عمارت نبود از مال
مساعدت رفت تا هيچ كس از ايشان بخانهاي كدخدايان فرو نيايند وبهيچ بهانه
بر در رعيت نروند وهمجنين جهت ايلجيان اطراف نيز در حدود آن موضع ايلجي خانها
ساخته شد ومفارس ومطارح وآلات وادوات وساير ما يحتاج اليه تعيين
رفت بروجهي كه هيچ آفريده را از كدخدايان ورعايا نزول ايشان وصادر ووارد
زحمتي نرسد وشك نيست كه اين ثواب بين الجانبين مشتركست وداعي دولت
خواه بصدور جنين اشارات كه از محض اخلاص وخيرخواهي انبعاث يافته مفتخر ومباهي
دولت مستدام باد **نوع بنجم** در اجابت منع تعرض امرا ومتقلبان رعايا د
يهها را بعد از وقوف بر مناط اقلام شريفه حضرت سلطنت حفت بالاسعاد والانجاح
وخصت بالفوز والفلاح معروض راي صايب وحدس ثاقب كردانيده مي آيد كه درباب
تطاول امرا واينافان ومتقلبان وصادر ووارد جماعت اهالي ديهها فرموده حق باجابت
جناب خاقاني وحضرت سلطانيست وبركات اين مخلص بآن رسيده ودفع ان را متوجه

شده اما بسبب آنکه هنوز امرا و متقلبان در مبادی احوال جهانگیری بودند و در چنین
اوقات از صدور چنین حالات چاره نیست منع ایشان از تعرض روسا و رعایا
تعدی داشت چون بفضل حق عز شانه و عظم سلطانه اکثر موانع مرتفع شد و امور
مملکت بر وضع دلخواه قرار گرفت مقرر شد که نواب دیوان بزرگ بتفحص متوجهات
دیهها و مزارع و واجبات دیوانی اشتغال نمایند و هر موضع را باهتمام یکی از نوکران تعیین
کنند و مال و متوجه و بهره محصولات و ارتفاعات را بوجه جامکی او مستغرق گردانید
و سپارش آن دیه و اهالی آنجا بدو رود تا نوکران جلد بر سر دیه فرستد و رعایا را
از تعرض متقلبان و صادر و وارد صیانت کنند و همچنین با امرا و اینافان و سایر نزدیکان
مقرر گردانیده شد که بعد الیوم از هیچ آفریده بتخصیص رعایا یک دانگ زر و یکمن
بار بزور و تعدی نستانند و آنچه خواهند بزر خرند و هیچ فرد از افراد انسانی بتکلیف
و تعنیف خطایی نکنند اگر خلاف نمایند یک اقچه که رعایا خسارت انداخته باشند یک
دینار جواب گویند و برین موجب موچلکا باز دادند چون حال برین جملت بود
اعلام واجب آمد تا رای مبارک شهریاری برین معنی محیط شده بهمت مبارک مدد
فرمایند تا مجموع امور مملکت برین گونه ترتیب یابد و قرار گیرد انشاء الله تعالی
نوع ششم در اجابت منع شتربانان و خربندگان و امثال ایشان از
مزاحمت رعایا بعد از مطالعه مکاتبه حق نمای و اطلاع بر مضمون معاوضه عدل
فزای بشرف انهامی پیوندد که اشارتی که در باب تطاول شتربانان و خربندگان و سار
بانان و جماعت بی راههان فرموده بسمع رضا استماع افتاد و چون استکشاف
احوال ایشان اشتغال رفت معلوم شد که تعدی ایشان در بازارها بیش از ایام
اعیاد و نیروزات نیست و در غیر آن مواسم متعرض بهیچ آفریده نمی شوند حکم رفت که بعد
الیوم قطعا و اصلا بر در خانهای امرا و اکابر و در بازارها نروند و مبلغی که ایشان را ازین
ره گذر می رسید از اصل مال اضافت جامکیات ایشان کرده شد تا بهیچ بهانه زحمت
مردم ندهند همواره ورود چنین اشارات را که موجب نیکنامی اطراف و سبب ترفه خلایق
است ترصد و ترقب می رود جهان بکام باد **نوع هفتم** در اجابت دفع مزوران
بعد از احاطت ضمیر محاسبی تقریر و محاسن تحریر اشارتی که در باب مزوران در سلک

عبارت آمده و هرچه در تادیب ایشان کلمه چند صدور یافته بوقوف پیوست و از آنجا بر
کمال دین داری و وفور بسندیده کرداری حضرت شریفه استدلال رفت و در روز
که مثال شریف وارد و واصل شد در تحقیق آن حال بمجلس شریف مولانا اعظم علامه
افاضل العالم قاضی قضاة الممالک منقذ الخلایق من مخلب المهالک شافعی الزمان نعمان
الاوان افضل العلماء المجتهدین وارث علوم الانبیاء و المرسلین تاج الملة و الدین
شیخ علی ادام الله برکات انفاسه الشریفه الی یوم الدین که قاضی القضاة و حاکم اوقاف
خاص و عام بعامه ممالک است رجوع رفت و او بزرگی بر وجهی که مقتضای امانت و افزودیانت
وافی و کمال تدین و تصون اوست بتفحص اشتغال نمود جمعی را که در دست افتادند بتعزیری
و تادیبی که شرعا ملایم حال ایشان بود مواخذ و معاقب گردانید و جمعی که با اغراض متمسک
شده قرار را بر فرار اختیار کردند و بحکم شرع و عدل مستحق سیاست اند قضیه ایشان
را موقوف گذاشت بوقت مراجعت با مسکن اصلی که عدمست هرآینه بی توقف معاودت
نمایند و عرصه وجود از لوث وجود ایشان پاک گردد با علام این حال مراحمت مطالعه
شریفه نمودن تا بر مجاری امور اطلاع افتد موجب مزید اتحاد و یگانگی می دانند جهان
بکام باد **نوع هشتم** در اجابت تدبیر اولاد و امرا بعد از استکشاف از
ضمایر ایشان بعد از تجدید اساس موالات و تاکید مبانی محبت و مصافات اشارتی
که در باب دعاگوزادگان و انحراف ایشان از منهج مطاوعت بموافقت بعضی از
نواب فرموده بسمع رضا اصغا رفت صورتی چند که بالهام غیبی در خاطر مبارک آمده از موالد
حق مشارب صدق نشات یافته در قبول مواعظ و نصایح مشفقانه بدل و جان تلقی افتاد
بعد از استکشاف احوال جمعی را که بتوفیق و تحبیس خطاب می بایست کرد مخاطب گردا
نید و جمعی را با غضا و مسامحت و توسیع مجال محتاج بودند ان قاعده مرعی گشت و ارشاد
حکیم ارسطاطالیس که ذوالقرنین اسکندر رومی را فرموده دستور کارنامه سلطنت
گردانیده شد و بعد الیوم سلوک معاش با اولاد و نزدیکان بر قانون صواب دید رای
شریف سلطانی اعظمی لازالت سلطنته ممتده بالدوام الی یوم القیام خواهد بود ولا
یزال این نوع ارشاد را مترقب و مترصدست جهان بکام و دولت مستدام باد
نوع نهم در اجابت منع دزدان و حرامیان بعد از ورود بموارد

ارشاد نزول در منازل استر شاد سلاطین و خلفا موشح کردانیده و مکنون خاطر و مصون
ضمیر را بروجهی در سلک و تقریر و تحریر کشیده اشارتی که در باب دزدان و حرامیان و قطاع الطریق
فرموده انرا بشواهد حکایات که از التقاط ان فواید فواید و از استماع ان صنایع نصایح
خاطر را بهجت و سرور و باطن را مسرت و حبور حاصل آمده و بالتفات درون مبارک
در کلیات امور و معظمات مصالح ممالک شامل حال این دولت خواه شد و صلاح اندیشی
او بر ذمت همت واجب دانسته مواد استبشار و اسباب استظهار تزاید و تضاعف
یافت و باستقامت امور مملکت و استدامت اوضاع سلطنت متیقن و مستظهر کشت چون
صدور ان معانی از موارد اتحاد و مناهل اعتضاد و اعتماد بوده و بی کلفت تکلف و شایبهٔ
غرض صادر شده بسمع ارادت استماع رفت شرف اعلام رسانیده می اید که چون
این دولت خواه بدین مملکت رسید اکثر امور از منهج استقامت انحراف یافته بود
و قوام قواعد سلطنت از مدتی مدید باز روی بانهدام نهاده و مصالح عقل و مناظم مهمل مانده
و کارها را آن نسق و رونق رفته بتاسیس کارخانه مجدد و تعیین عمله و کارکنان آن مستانفا
اهتمام می بایست نمود و هر مهم را بتولیت کاردانی کافی و ایالت والی امین حوالت فرمود
تا بتدریج مبانی مملکت استحکام یابد و قواعد سلطنت بر احسن اوضاع ممهد کردد و معلوم است
که در قضیهٔ دزدان و حرامیان و راه زنان تعمق نظر و تدقیق فکر زیادت می باید کرد تا آن مهم
که جز با عمال اسنه و رماح و امضاء سیوف و قداح باصلاح نخواهد آمد بروجهی متصلح کردد
که حقوق مستحقان بوصول بیوندد و مواد شر ذمه قطاع در جمیع بقاع و بلاد بکلی منقطع و مستاصل
شود و من بعد هیچ آفریده را از متابعان آن طوایف از بیم شمشیرهای ابدار و سهام صاعقه
کردار دلیران اینجانب قدرت تصور آن عمل ذمیم بر عادت معهود قدیم نباشد بنابرین
نیت بسته شده چهار امیر معتبر را با عساکری که در اهتمام ایشانند با چهار طرف از اطراف
مملکت که اوراز قطاع و سرادق از انجا می دادند فرستاده شد و مقرر کشت که در قلع و استیصال
ایشان کوشیده دمار از دیار آن اشرار برارند و آنچ از اقمشه و اموال تجار بدست
افتد نقل این طرف کنند تا بمستحقان تسلیم رود مخلص دولت خواه صدور این نصایح
از محض اشفاق و الطاف شهریاری می داند و قبول آنرا بدل و جان تعلقی می نماید
و نیک نامی دین و دنیا و حصول مثوبات آخرت در ان می شناسد دولت جاوید باد

نوع دهم در اجابت تعیین منهیان و جاسوسان بعد از وقوف بر حقایق معانی
و اطلاع بر دقایق مبانی اعلام رای صواب نمای و فکر ارشاد فرمای حضرت سلطانی کردانیده
می آید که اشارتی که در باب تعیین خبرداران و منهیان و جاسوسان فرموده و انرا بلطایف
مستشهدات و بدایع موکدات موکد کردانیده و بهرانج بمصلحت ملک داری و قانون جهانبانی
و قاعدهٔ حسن معاش با دوستان و احتراز از مکاید دشمنان و وقوف بر اعمال عمال و احوال
اعمال و اطلاع بر کیفیت معاش حکام و متصرفان با رعایا و زیردستان و خرابی و ابادانی
ولایات و تنسیق و تدبیر مهمات و سایر لوازم و لواحق آن تعلق داشته در سلک عبا
رت آورده و از شرایط اشفاق و مناصحت و دقایق اتحاد و موافقت هیچ دقیقه مهمل
نکذاشته بسمع رضا اصغا نموده آمد اکرچه در کلام مجید و فرقان حمید عظم الله جلاله و لا
تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا اما معلومست که این مهمی نیست که با صلحا و مومنانست
در امور دین و معاش با یکدیکر بتجسس مشغول نباشد و تمامی آیت مصدق این مطلوبست
بنسبت با ملوک و سلاطین جهت انک ایشانرا بتدبیر کلیات امور ممالک و دفع دوستان
و قهر دشمنان قیام می باید نمود و صیانت رعایا و حمایت سایر برایا بروجهی که از طروق آفات
و عروض مخافات مصون و محروس مانند واجب دانست و تیسیر آن مطلوب جز بتعیین
جواسیس و اعداد خبرداران و منهیان صورت نبندد تا ایشان بادشاهان را از ضمایر
دولت خواهان و بواطن بدسکالان اعلام و کیفیت معاش عمال ولایات با رعایا
و متوطنان باز نمایند و بادشاه بعد از وقوف بر متجددات حالات بعضی را بسلوک
مسالک ودلا مستظهر کرداند و بعضی را باظهار مخفیات شقاق و مخبات عناد و اختصاص
دهد و بعضی را باتیان بموارد الطاف و اعطاف رعایت فرماید و بعضی را بزواجر توبیخ
و تهدید مواخذ و معاقب کرداند و بدین تدبیر دولت خانه سلطنت از تعرض مخالفان
و معاندان مصون و محروس کردد و چون بادشاه از مکنونات ضمایر اعدا اخذلهم الله وا
قف باشد و تدبیر دفع ایشان را با عدلاء امرا و لشکریان و اعوان و انصار و ترتیب
اسلحه و سایر مصالح آن و جهار بایان متشمر و مستوفر شود دشمنان را مجال کید و قصد
بغایت متعذر بل ممنوع و متغیر باشد و بواسطهٔ اطلاع بادشاه بر احوال حاکم و محکوم
و آمر و مامور هیچ آفریده را از عمال و متصرفان ولایات و کماشتکان حضرت سلطان

قدرت آنک بیک سر موی بر رعایا و ساکنان تعدی و تطاول کنند نباشد و هر آینه
مملکت آبادان شود و رعایا ایمن و شاکر باشند و اموال موفور و ظلمه و متعدیان و ایغاقان
و مفسدان بسبب عدم مجال منکوب و مقهور گردند و بادشاه را نیکنامی دنیا و خشنودی حضرت
عزت در آخرت حاصل آید صورت حال آنست که از ابتداء وصول بدین مملکت چنانک
در سوابق مکاتبات ذکر رفته بتدبیر امری که از منهج استقامت انحراف یافته بود اشتغال اموری
می بایست نمود و هر ولایت را بواکی و هر مهم را بکفایت کافی تفویض کردن و بحمد الله و منه
آن عرض بر وجه مطلوب بحصول بیوست و هر مهم را که حضرت شریفه سلطانی زیدت
سلطنته باهتمام آن اشارت می فرماید چون معلوم می شود که آن کلیات را منافع اخلاص
و خیرخواهی استنباط می یابند و بر سایر مهام تقدم می افتد و در عواقب محقق می شود
که خیر و مصلحتی کلی مملکت در آنست که ایشان فرموده اند و هر آینه در ازاء آن نوع ارشاد
وظیفهٔ اثنا و احماد ترتب می یابد و اما قضیهٔ تعیین منهیان و جاسوسان و خبرداران چون
بحمد الله و منه با جمیع ملوک اطراف و سلاطین اکناف قواعد اتفاق و ایتلاق استحکامی
هرچه تمامتر یافته بتعیین آن جماعت جهت فرستادن بممالک ایشان و استعلام قضایا
کردن احتیاج نمی افتد فاما تا در همه ابواب اشارات شریفه را که از محض اشفاق
و اخلاص منبعث می گردد متابعت نموده باشد جهت دانستن احوال عمال و متصرفان
که در توابع و بلاد مملکت از قبل امرا و وزرا و دیگر نواب این مخلص منصوب و بحکومت
هر طرف موسوم و منسوبند و وقوف بر کیفیت معاش ایشان با رعایا و ضعفا منهیان
معین کرده شد تا بر مجاری حالات واقف و مطلع شده متواتر باعلام و انهاء اشتغال
نماید و بتدبیر یا بتقویت و تربیت عمال باشد بر متابعت معدلت و رعایت
رعیت یا بتعنیف و تشدید و توبیخ و تهدید بر اقتفاء آثار ظلم و ظلمه و عدم محافظت
رعیت و ترک عمارت و زراعت و آبادانی ولایت که حفظ آن ودیعت که از حضرت
رب العالمین بدان مأمور شده ایم بر جمیع مهمات مقدمست امیدست که از نتایج
این تدابیر عما قریب امور مملکت و رعیت بصلاح و نجاح مقرون گردد و نیکنامی
دارین که متضمن ارضاء حضرت رب العالمین جل جلاله باشد در ضمن آن دست
دهد ان شاء الله تعالی **فایده و تنبیه** بباید دانست که قاعدهٔ سلاطین سالف

در تعیین منهیان و جاسوسان و خبرداران نهاده اند از شرایف عادات ملوک
صاحب خرمست و بر جمیع بادشاهان واجب که اقتفاء آثار آن کنند بشرط آنک
جز بادشاه و وزیر دیگری بران اطلاع نیابد و اطلاع وزیر جهت آنست تا اداء برای
این مصلحت که نازکترین مصالح مملکتست مردم امین عاقل کافی کاردان تعیین کند و رعایت
و محافظت بر وجهی بتقدیم رساند که هیچ آفریدهٔ ایشان را بزر و سیم از راه نتواند برد
و ایشان سرّ بادشاه را در جان خود نگاه دارند و بهیچ حال بافشاء آن چنانک امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرموده است **شعر للسرّ عندی بیوت لا ابیح بها**
قد ضاع مفتاحها والقفل مختوم از دل رخصت نیابد که وزیر را مجال آنک باختیار احوال
مردم مشغول کرده بسیار باشد و عرفان او باحوال هر کس بسبب مصاحبت مردم
و ممارست بیش ازان باشد که بادشاه را که بادشاه را هرگز این مجال نیفتد و میان
دو بادشاه اگرچه دوستی و یگانگی باشد مکاتبات و مراسلات اتفاق افتد اما باید که
منهیان و جاسوسان در مملکت یکدیگر داشته باشند تا ایشان را از کیفیت قضایا و ضمایر
نیکخواهان و بداندیشان واقف گرداند و اگر فردی از افراد بتخصیص بدین مصلحت
تعیین نتوان کرد تا تجار و مترددان امین بعد از تقدم ایمان غلاظ و شداد و حج بیاده و
ذکر مواعد خوب آن سر در میان باید نهاد که هر کس را از اتباع ملوک و سلاطین
قواعد اتفاق استحکام یافت بتعیین منهیان و جاسوسان و فرستادن بممالک ایشان
با استعلام قضایا کنند حاجت نیست نوشتن این معانی در آداب مکاتبت ضرورتست
و نیز چون گفتیم که از فرستادن جاسوس باید که جز بادشاه و وزیر دیگری را وقوف
نباشد بیادشاه دیگر چگونه توان نوشت که بر حسب اشارت خدمتش منهی و جاسوس
تعیین کردیم که این معنی از قاعدهٔ حزم و احتیاط بغایت مستبعد باشد و بادشاهی که
همه نصیحت کند بداند که همچنانک بجموع ممالک جاسوس می فرستند بمملکت او نیز
خواهند فرستادن و چرا باید که او بتنبیه بادشاه مکتوب الیه متنبه شود که معایش
بادشاهان بمعایش اوساط الناس نماند و هزار مصلحت ایشانرا رعایت باید کرد
و اوساط الناس را بدان حاجت نیفتد و فی هذه کفایة لمن فیه درایة نوع
پانزدهم **در اجابت تعیین جمعی که مصالح ارباب بعرض رسانند**

بعد از انبساط بمواعظ مشفقانه و انجاد بزواجر دوستانه اشارتی که رای شریف
حضرت سلطانی اعظمی دامت سلطنته درباب عارض مصالح محتاجان فرموده و تنبیهی
که دران قضیه واجب دانسته و احتیاط را در استصحاب و استلزام جمعی که تا غایت
سمت صحبت و ملازمت موسوم نبوده اند تعدیم فرموده مجموع آن را بسمع ارادت
و اعتقاد اصغا کرده شده بمحل عرض رسانیده می آید که درین مدت که بدین مملکت
اتفاق وصول افتاده چنانک رای جهان افروز ست در مبادی جهان گیری از مشاق
حط و تبرحال و استقبال و استدبار احوال و عروض شدت و رخا و صدور سرا
و ضرا و ورود اولیا بموارد دولت و تسمر اعدا و اضداد جهت شقاق و عناد و غیر
و غیر این قضایا که مکاران باطناب مودی و تکراران باکثار مسری و مقضیست
چاره نمی باشد و صدور این حالات لایزال صردی الوقوع و الوجودست و از کثرت
این ملاحظات و وفور این معارضات و مناقضات تا غایت بمهمی دیگر نپرداخته
و بتمشیت دیگر قضایا که از جزئیات اوضاع سلطنت است مشغول نشده اما همواره
معتقد ضمیر آن بوده که ° عالمی فاضلی و حکیمی کامل و صاحب دیانتی که باجماع امم مختار
اکابر و اعاظم عالم باشد جهت عرض مصالح ارباب حاجات تعیین کند تا صلاح
و فساد و خیر و شر و نفع و ضر آن برای و تقریر او منوط و موکول باشد و اگر مستحقی
بعارفه انعام و ضیفهٔ معیشت و ادراری اختصاص یابد یا متظلمی بذکر ظلامه مشغول
شود و تلافی آنرا سوال کند یا محتاجی صورت احتیاجی بعرض رساند و تدارک
زللی و سد خللی را طالب گردد از ره گذار او باشد و چون اورا سابقاً با حوال اهالی
این بلاد و بقاع خبرتی تمام و وقوفی از سر تعیین حاصل باشد آنچ داند بی شایبهٔ
اعراض و عارضهٔ اطماع بعرض رساند اما چون تا غایت این مخلص را با اهالی
این مملکت احتیاطی که مودی بعرفان احوال و کیفیت معاش و دانستن اخلاق
و آداب و عادات و ملکات و حرکات و سکنات ایشان باشد اتفاق نیفتاده
تعیین چنین شخصی بی احاطت علم بحسن افعال و اعمال او میسر نمی شود که اشتمال
مکاتبهٔ شریفه نیز بدین معنی بود که بی وقوف هرکس را بصحبت و ملازمت
و قربت راه نمی باید داد شک نیست که دولت خانهٔ سلطنت را بوجود بزرگان

جهان دیده و گرم و سرد روزگار چشیده و حکمای تقوی کردار و عقلای نامدار و علمای پرهیز
کار و فضلای دین دار و کاردانان صاحب تدبیر و کارکنان دست خیر و امثال ایشان
احتیاجست و همچنانک وجود سر بی قوایم و سقف بی دعایم ممکن نیست تمشیت
امور مملکت و تعدیل قانون سلطنت نیز بی وجود چنین جمعی کافی و قومی کاردان چگونه
میسر شود و چون پیش ازین بمسامع شریفه رسانیده که منصب وزارت ایران
زمین بدو تفویض کرده و کلیات مصالح ممالک و معظمات امور جمهور در کف کفایت
و کفالت او نهاده و عرض مطالب ارباب حاجات و تعیین مراسم و ادرارات و
معایش و انعامات و تعلید مناصب و مراتب دینی و دنیوی نیز از توابع و لواحق
منصب وزارتست مقرر شد که عارض این معنی و مذکر این قضایا نیز هم راه او باشد
تا هیچ قضیه از قانون انصاف و قاعدهٔ عدالت منحرف نگردد و چون او را نیز بواسطهٔ
اشتغال با مور ممالک محروسه و تدبیر امرا و عساکر منصوره و ضبط اموال ولایات
و صرف همت بعمارت و زراعت ملوکات محال آنکه طرفی تمام را از اوقات شب
و روز بدین مصلحت مشغول گرداند متعذر باشد که چون از مهمات نازک فراغت
یابد در ضمن آن بتسامع و تشاهد علو شان و ترفع مکان و غزارت جبلی و کرایم ملکات
ذاتی هرکس را از اکابر مملکت و اعیان آن بلاد و بقاع معلوم کند و جمعی نیز که تقریرات
ایشان ج. خیر خواهی و صلاح اندیشی پادشاه و رعیت باشد بدو اعلام دهند بالضروره
استصحاب و استلزام آن جماعت بالعلم خود یا باعلام امنا و معتمدان واجب
داند و هر مهم را بعد از عرض کلیات بدین جانب بشخصی حوالت کند که از عهدهٔ تربیت
و تکفل و تمشیت آن باحسن وجوه تفصی تواند و این معنی متضمن مراضی حضرت ایزدی جل
جلاله و موجب استماع نصایح و مواعظ حضرت سلطانی دامت سلطنته و سبب ترفه
عباد و علت عمارت بقاع و بلاد گردد انشاء الله تعالی بر الطافی که همواره از اشفاق
حضرت شهریاری صدور می یابد و امداد محمدت متواتر و افراد شکر متعاقب و متشا
بعست این نوع مهربانی از کدام پدر مهربان توقع توان داشت یا کدام برادر خیر
خواه بدین وظایف قیام تواند نمود و در تدبیر مملکت دوستان و اعداد مصالح
و تنسیق مهمات ایشان تا این غایت تواند کوشید اما از وفور مکارم آن جناب

که از سوالف ازمنه واعصار بر السنهٔ اکابر واخیار مذکورست مستبعد نمی نماید
ولایزال از نوع اشارات وتنبیهات راچشم انتظار براهست دولت
ستدام وجهان بکام باد **نوع دوازدهم در اجابت استصحاب مشایخ وغیرهم**
بعد از اعتراف از موارد مخالصت واعتراف بقبول نصایح از محض مصادقت
بر علوم شریفه زادها الله احاطةً بالسرایر وکشفاً عن مکنونات الضمایر منهی گردانیده
می آید که اشارتی که درباب استصحاب مشایخی که از متابعان ومریدان مشایخ طبقات
باشند فرموده واسترشاد بارشاد ایشان که علم نافع راضمیمهٔ عمل صالح گردانیده باشند
بهترین مقتنیات وشریف ترین مکتسبات دانسته شک نیست که هیچ سعادت
ملوک را با آن مساوی نگردد که در شرایف اوقات بمواعظ ونصایح مشایخ طریقت
که بحقیقت علماء شریعتند متعظ ومنزجر گردند وسعادت دوجهانی خود دران مشاهد
ومعاین بینند واز جملهٔ فایزان ورستگاران شوند اما درین روزگار وجود چنین طایفه
چون وجود کبریت احمر که اکسیر اکبرست عزیزست وکدام خاصیت اکسیر بخواص وجود
مبارک ایشان ماند که مطمح نظر صاحب اکسیر بغیر از ان نیست که خود را از خلق مستغنی
داند وگرداند واگر احیانا شخصی رسد که مشقت فقر وفاقه اورا در اضطرار آورده
باشد ودست برد روزگار نموده پای مال حوادث گشته صاحب اکسیر از فضالهٔ
نوالهٔ خویش در حق او انعامی کند وبفضول فضلهٔ اکسیر که قراضهٔ چند باشد اورا بهره
مند گرداند وبا وجود آنک گفته اند شعر **لیس العطاء من الفضول سماحة حتی تجود ومالدیک قلیل**
ومنعم علیه چند روز عیال خود را از موایدفواید صاحب اکسیر اکسا واطعام کند وبدان تبجح
نماید وبعد از انقراض آن قراضات در بیداء حیرت متحیر ودر تیه حسرت متحسر گردد
وبهوس طلبیدن صاحب اکسیر اورا بر وجهی مقلقل ومضطرب گرداند که از تدبیر معاش
وتهیئهٔ اسباب انتعاش باز ماند ومحتمل که بجنون مودی گردد آنگاه نه دین داشته
باشد نه دنیا مصراع **چون کافر درویش نه دنیا ونه دین** اما اثر صحبت شیخ مرشد
یا مصاحب بر طریقی باشد امور دنیوی او بر وجه مطلوب منتظم گردد وقبول خلق واعتقاد
مردم روز بروز زیادت باشد وامور اخروی که مطمح نظر مرید در ارادت شیخ ومسرح
فکرت شیخ در تربیت مرید بحقیقت آنست که اورا بر زهد وعبادت دارد وبعد از ان

بعرفان حق که اجل مراتب طالب سالک است سرایت کند واز انجا بمرتبهٔ وصول
که قصارای امالی انبیا صلوات الله علیهم واصفیا رضی الله عنهم آنست که رساند پس معلوم
شد که از مصاحب اکسیر تا مصاحبت شیخ مرشد فرق بسیارست وچون نظر کلی از صحبت
مشایخ بزرگوار که علماء شریعت شعارند بر ارشاد وهدایت وتفهیم وافادتست تا
مهمات دینی ودنیوی مرید بواسطهٔ آن انتظام یابد ودر آخرت از ارباب فوز وفلاح شود
وداعی دولت خواه چندانک می اندیشد جز جناب دولت مآب سلطان اعظم خلد ملکه دیگری را
بدین صفت متصف نمیداند لایزال مسالک نصیحت را مسلوک میدارد وبر امری که خیر دوجهانی
در آنست می فرماید وبرعایت وصیانت بندگان خدای تعالی که بدان مأموریم امر میکند شیخ
مرشد همین گوید وبدر مشفق جز این طریق نپوید وبحثی که میان سلطان سعید ملکشاه و
خواجه نظام الملک طاب ثراهما درباب علما ومشایخ رفته وآوردن مولانا وحید الدین
از قلعه مفید این معنیست واز اسلوب آن نمط سخن چنان در تصور می آید که شیخ حقیقی
سلطان ملک شاه خواجه نظام الملک بوده است که اورا از مزالق اعتراض خلایق خلاص
داده بمعارج اصحاب حق وحقیقت رسانیده که اگر خواجه نظام الملک آن نوع تدبیر
نکردی وعالمی عامل را که سلطان بی گناهی بقلعه فرستاده بود وبتلبیس اصحاب اغراض
محبوس گردانیده باز نیاوردی آن بدنامی از سلطان تا روز قیامت بر نخاستی
پس هر کس که خیرخواه وناصح شخصی باشد بحقیقت باو راه شیخی دارد وحق تعالی حضرت سلطنت
را در امتداد زمان با علو معارج وسمو مدارج باقی دارد ومخلص دولتخواه را توفیق استماع
مواعظ ونصایح مشفقانهٔ آن حضرت وقبول آن سمع ارادت ورضا رغبت رفیق گرداناد
بمنه وسعة لطفه **نوع سیزدهم در اجابت رعایت قدما وملازمان سلاطین**
سابق از کتاب نامدار وبهادران کارزار واجراء واجبات وامضاء وجوه معایش
ایشان بعد از استرشاد از موارد ارشاد سلطانی واعتراف از مشارب نصایح بی غرض
خاقانی بشرف انهامی بپیوندد که اشارتی که درباب رعایت قدما وپیرانی که ملازمان سلاطین
ماضی بوده اند وبر رسوم سلطنت وآداب مملکت واقف وبدانستن مهمات خبیر واز
کثرت تجارب محنک فرموده بسمع اعتقاد اصغا نمود واز ان جماعت کسانی را که قوت
وقدرت ملازمت دیوان وتمشیت مهمات مملکت وقیادت عساکر منصور بود برقرار

بران وظایف مشغول گردانید وخیروش ونفع وضرانرا باهتمام ایشان حوالت رفت
وجمعی راکه قوت ملازمت نبود واز اشتغال بطاعت وعبودیت حق تعالی بروآء مهمات
دیوانی نداشتند از مباشرت اشتغال معاف گردانیده شد وهریک راوجهی جهت مدد معیشت
باددرار ومرسوم معین گشت وشروع درمهمات مملکت وقضایا وارکاب عساکر ودفع مخالفان
موقوف براستصواب واستشارات ایشان داشته آمد وعدول از صوایب وثواقب افکار
ایشان بهیچ حال ممکن نیست وامیدست که بیامن ارشاد حضرت سلطنت امور مملکت وملت براحسن
وجوه انتظام یابد وقواعد دین ودولت براوکد اوضاع استحکام بدیرد انشاءالله تعالی جهان
بکام باد

نوع چهاردهم

در اجابت رعایت امهات واظآر واقارب وجمیع ملازمان از استادان وسادات وقضاة وایمه وعلما وامرا واکابر دین وملک وجماعت متجنده ولشکریان

بعد از شرف تیامل مکاتبه روح پرور ومطالعهٔ مفاوضه فضل گستر نموده می شود که
اشارتی که درباب رعایت ومحافظت امهات واظار ومقربان واقارب وجماعت ملازمان
از استادان وسادات وقضاة وایمه وعلما وامرا ومتجنده فرموده بسمع ارادت استماع نموده
اتعاظ را بدان مواعظ بجمیع وجود تلقی واجب دانسته که مجموع آنچه کتاب کریم وخطاب شریف
بر بین وتبیین ان مشتمل بود مطابق اوامر قران مجید عظم الله جلاله ونصوص احادیث سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم دانسته شد اما رعایت اظار که قایم مقام امهاتند بر جمیع اهل اسلام وایمان بلکه
سایر ملک ادیان واجب ولازمست وبر ذمت ملوک عدل برورا وجب الزم که در احادیث
کتاب مصابیح مسطورست که ابوالطفیل گفت مصطفی را صلی الله علیه وسلم دیدم که در موضع
جعرانه گوشت بخش می کرد ناگاه زنی پیش آمد وبحضرت رسالت علیه السلام نزدیک رفت
مصطفی صلی الله علیه وسلم رداء شریف را از دوش مبارک برگرفت وجهت آن زن
بگسترانید تا بران نشست من گفتم این عورت کیست که بدین کرامت مخصوص ومشرف
گفت حلیمه است مادر رضاعی مصطفی صلی الله علیه وسلم یعنی دایه وچون حضرت رسالت
صلوات الله علیه علی مسرفها در رعایت اظار وتعظیم وتکریم ایشان تا این غایت مبالغت
نموده متابعت این برامت از جمله فرایض وواجبات است واما رعایت جانب دوستان
وملازمان ابوین طاب ثراهما امری واجب وقضیهٔ متحتم است که ابو اسید ساعدی روایت
میکند که در حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بودیم گروهی از بنی سلمه بیامد وگفت یا رسول الله

هل بقی من بر ابوی شیء ابرهما بعد موتهما قال نعم الصلوة علیهما والاستغفار لهما وانفاذ عهد
هما من بعدهما وصلة الرحم التی لاتوصل الا بهما واکرام صدیقهما ائتمار بدان اوامر واستماع
ان وصایا ونصایح سبب قوام دین وملک وموجب نظام ملت ومملکت باشد واز این حدیث
درین موضع نظر بر اکرام صدیق ابوین است واما تعظیم جانب استادان که سبب حیات
باقی بحقیقت ایشانند بهیچ امر از امور تساوی ابوین تغیر نپذیرد قال امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب کرم الله وجهه من علمنی حرفا صیرنی عبدا له ان شاء باعنی وان شاء اعتقنی وقال
رضی الله عنه انا عبد من لقننی حرفا واما اکرام جانب سادات بحکم حدیث ترکت فیکم
الثقلین کتاب الله وعترتی بر جمیع مسلمانان بل بتخصیص دوستداران ومحبان اهل بیت
مصطفی صلی الله علیه وسلم از جملهٔ واجباتست لی خمسة یحبهم یمحو ذنوبی الله المصطفی
وابنته والمرتضی وابناه چه هرکس از دین واسلام که محبت آل عبا را سبب مراضی حضرت
یزدانی ودخول جناب رضوان داند بالضروره دوستدار اولاد واحفاد وذریات واسباط
ایشان باشد با سعادت دارین وکرامت منزلین فایز شود واما توقیر واحترام قضاة
وایمه وعلما وامرا وسایر اقارب که بحقیقت در وظیفهٔ خدمت وملازمت حقوق موروثی
ومکتسبی ثابت دارند باقامت صلوة وادامت صلات مساوی وموازیست اهمال در مراعات
جانب ایشان واغفال از محافظت وکلاءت در شریعت مروت وطریقت شریعت پسندیده
نیفتد وملوم ومعاتب گردد ورعایت جانب متجنده ولشکریان که در قضیهٔ جهانگیری اعوان
وانصارند چگونه ترک توان کرد وتعیین وظایف وجامکیات ومرسومات ایشان امری
بموقع وحق واجبست وهرآینه اخبار این معانی عما قریب بمسامع شریفه اسمعها الله ما
یسرها واصل گردد انشاءالله تعالی دولت مستدام وجهان بکام باد

نوع پانزدهم

در اجابت تعیین خزانه جهت واجبات مستحقان تا بتمغا وموضعی دیگر محتاج نشوند

بعد از اطلاع بر صوایب شرایف آراء سلطانی ووقوف بر ثواقب افکار وانظار قهرمانی
اشارتی که درباب واجبات ارباب استحقاق که ادرارات ومراسیم ومعایش ووظایف
وانعاماتست فرموده وجهت ایصال ان عوارف مستحقان خزانه با سه معتمد امین اند بسندیده
ومنع اطلاق بروات ایشان وبر تمغاجیان کرده این نظر مشفقانه وفکر دوستانه را مستدعی
ذکر حمید دنیوی ومستعقب اجر جزیل آخروی است بسمع رضا اصغا نموده وبر حسن بتنیهی

که منافع آن حالا و مالا متوقع و مترقبست ممنون منت گشت شک نیست که هر قاعده که اکابر سلف
تمهید کرده و هر اساس که تاسیس آن قیام نموده متضمن مصالح مملکت و سلطنت بوده و بواسطهٔ
اقتفاء آن آثار پادشاهی نیک نامی یافته و جهانیان بعواید فواید مخصوص شده اند و ارباب استحقاق
بحقوق خود رسیده برحسب صواب دید حضرت شهریاری خزانه جهت واجبات مستحقان
تعین و ارباب ادرارات و معایش را از اصحاب مرسومات و وظایف گردانیده شد
و خازن و ناظر و مشرف تعیین کرده آمد و مقرر گشت که اموال آن تمغارا که دران وجه باشد نوکران
او بتحصیل رسانند و در خزانه محفوظ باشد و بهر سه ماه قسطی مقرر بمستحقان جواب
گویند چنانک واجب هر کس در یک سال بتمام و کمال و بچهار قسط بدو رسد و مکفی المؤنه بوظایف
جود قیام نمایند و نوای که ازین تدبیر مستفاد باشد بحقیقت بآن حضرت سمت اشتراک دارد
چه فاعل و قابض آن بر حضرت بزرگوار شهریاریست که بدان دلالت فرموده و من دل علی
خیر فله مثل اجر فاعله والدال علی الخیر کفاعله جهان بکام باد **نوع شانزدهم** در اجابت
منع تصرف در املاک مردم بغیر حق بعد از تنبیه بمنبهات مواعظ و نصایح و انزجار بمو
قظات زواجر و روادع معلوم شرایف علوم سلطانی گردانیده می آید که بفضل حق جل ذکره
و عم شکره این مملکت بقید تصرف و تملک آمد و اکابر و اصاغر سر برخط مطاوعت و موافقت
نهادند اهتمام بمهام سایر طوایف از ضعیف و قوی و فقیر و غنی بر وجهی است که بکرات
بامرا و وزرا و ارکان دولت و اعیان مملکت وصیت رفت که سایر اصناف را بنعمت
معدلت و انصاف مخصوص گردانید و هیچ آفریده را بمخاطبات ناواجب و مطالبات
ناوارد مخاطب و مطالب نکنند و وجود متمولان و متجملان را در مملکت موجب مزید آبادانی
و سبب ازدیاد متوجهات دانند بلک در بند آن باشند که متوسطان و درویشان نیز
بمراتب مال داران رسند چه مقررست که چندانک در مملکت متمول بیشتر باشد مملکت
معمورتر باشد و اموال خزانه موفورتر و پادشاه نیک نام و ارکان دولت پسندیده فرجام
بس امری که در ارتکاب بدان مرتکب مخالفت حق باید شد و مظالم بر گردن گرفتن که بهیچ توبه
دفع آن نتوان کرد و با بد آن قیام ننمایند مرتفع نشود از جمیع مردم ناپسندیده و از ملوک
و سلاطین ناپسندیده تر باشد که ایشانرا جهت رعایت و محافظت رعایا بل سایر
برایا و صیانت اموال و املاک مردم و نقود و عروض ایشان آفریده اند تا مگر ایشانرا بهره

دارند عرضهٔ تلف دانند و گردانند چون ایشان که بحکم بیچون حضرت الوهیت جل جلاله
متکفل محافظت و کلاءت یعنی نوع اند اگر بدین ظلم و بی راهی و اخذ اموال و املاک مردم اقدام
نمایند توقع مرحمت و شفقت از که توان داشت جمعی که بیش ازین ملوک این مملکت بودند اگر
معاش ایشان بر قانون معدلت و نصفت بودی مکاتبهٔ شریفه بر قبایح احوال و ذمایم اعمال
ایشان منطوی بگشتی و ذکر سلطان سعید ملک شاه که بتدبیر مشفقانهٔ وزیر بی نظیر خواجه نظام الملک
طوسی رحمهما الله در اقراض مال با اهل اصفهان و اعفاء مدیون از مطالبت آن باقی نماندی بفیض
فضل ایزدی امیدست که مجموع اقوال و افعال داعی دولت خواه در تکفل این ودیعت عظیم
و امانت جسیم موافق مراضی حضرت الوهیت جل جلاله باشد تا در دنیا ذکر جمیل یابد و در
عقبی باجر جزیل رسد انشاء الله تعالی دولت مستدام باد **نوع هفدهم** در اجابت
منع مکسب فاحشی و کیالی و غیر آن از محدثات و بدعتها بعد از اطلاع بر شرایف
اشارات و ارتداع بروادع تنبیهات بر علوم شریفه زادها الله تعالی شرفا منهی گردانیده
می اید که اشارتی که در باب طوایف ثلاثه اغنیا و متوسط حالان و فقرا فرموده از انجا بر معدلت
جبلی ملکی بدان مجبول و مفطورست استدلال کرده شد و اقتفاء آثار ان از لوازم گشت
شک نیست که طوایف ثلاثه را بر وجهی که اقلام شریفهٔ سلطانی مقرر حال و مبین محافظت
ایشان در حال و مال شده محافظت نموده بکلی وجوه قضایای ایشان رسیدن و ترفیه بال
و نظم حال ایشان بر ذمت همت ایشان لازم دانستن از شرایف اداب سلاطین داد
گر و شهریاران عدل پرورست و قوام مملکت بی نظام حال ایشان از قبیل ممتنعات و
قیام بوظایف رعایت ایشان از جملهٔ فرایض و واجبات و چون هنوز این دولت خواه
در بدایت حال ملک داریست و قواعدی که ملوک سابق ممهد گردانیده اند و بافاجه حال
رعایا سرایت کرده بسیارست و بتدریج باصلاح هر یک از ان قیام می توان نمود برحسب
صواب دید حضرت شهریاری حکم نفاذ یافت تا در جمیع ممالک جمعی که زر بمکسب می دهند
برده دینار هر ماهی یک اقجه زیادت توقع و هیچ آفریده بعلت کیالی و سایر بدعتها مزاحم
و متعرض بایع و مشتری نشوند امیدست که این قواعد بر وجهی استمرار یابد و این قوانین
بر طریقی استقرار پذیرد که متواتر اخبار معدلت و آثار نصفت بمسامع شریفه اسمعها
الله المسار و المحاب تواتر و تعاقب یابد انشاء الله العزیز جهان بکام باد
نوع

فصل سوم در فتح راه حج و فرستادن محمل و دو صورت مکتوب
وجواب صورت اول مکتوب نوع اول بر رای صواب
فرمای و فکر مشکل کشای معروض می گردد که مهمتر شغلی که پادشاهان و وزیر دار و سلاطین شریعت
شعار متصدی آن گردند تمشیت امور شرع و اسلام و اقامت فرایض و احکام است چه بنص
الدین والملک توامان مبانی مملکت بی تمهید قواعد دین و ملت استحکام نیابد و مهمات سلطنت
بی سلوک شارع شریعت انتظام نپذیرد و یکی از معظمات مصالح دین و کلیات اوامر سید المرسلین
صلوات الله علیه و سلامه اقامت فریضه حج است که در وقتی که جبرئیل علیه السلام بحضور صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین از و پرسید که ما الاسلام قال ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله و یقیم الصلوة و تؤدی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلا
پس بحکم این حدیث فرایض اسلام را عنوان کارنامه دانسته نها دانستن و فهرست روزنامه
دولتها گردانیدن از وصایا دین و قضایا خرد باشد و پوشیده نماند که سالهاست تا راه حج
بواسطه تعرض اعراب طریق که برخلاف طریق قطاع علی التحقیق اند بر متوجهات قبله اقبال
و کعبه فضل و افضال و مناخ رکب جمال و جلال حضرت ذی الجلال مشوش و صفا و موارد
آن مکدر و منغص می باشد و اکثر طالبان بیت الحرام و زایران رکن و مقام بدین واسطه از
مطالب و مقاصد خود ممنوع و محروم‌اند و فریضه حج را که یکی از ارکان خمسه اسلامست از ایشان
فوت شده تدارک آن حال وظیفه نعلد ولاه امن و حماه بیضه دین و ملکست که هر آینه از حضرت
رب العالمین جلت کبریاوه در محل آن خطاب خواهند آمد و چون ممالک شریفه آن حضرت
مجاور حرمین شریفین و اعراب بوادی و حوامرست این مکاتبه اصدار افتاد بامید انکه حکم
مطاع و فرمان واجب الاتباع بامراء بوادی اعراب نفاذ یابد و بمواعد خوب مستظهر گرداند
تا در منع و دفع اعراب طریق سعی که مثمر و منتج باشد بجای آرند بعد الیوم تردد وفد عراقی و
و توجه قفل شرفی بحرمین شریفین زیدا شرفا و جلالا بر اسر وجوه دست دهد و مثوبات
آن بحضرت شریفه سلطانی را ابد الآباد بدین ذخیره ماند تا وجود اهتمام آن حضرت بتمشیت
مصالح ملک و ملت بمزید تاکید افتقار نمی افتد جهان بکام باد نوع دوم بر رای علوم
آرای پوشیده نماند که اجل اعمال که قیام بدان در حضرت رب العالمین مقبول و اجل مساعی
که در جناب جلال احدیت مستحسن و مشکور افتد تقویت اوامر دین و تمشیت شعار شریعت

سید المرسلین صلی الله علیه و سلم که روز بازار دین بتدریج آن رواج گیرد و کارخانه مملکت
بتعظیم آن استعلا پذیرد و چون یکی از ارکان دین بر موجب نص و لله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا فریضه حجست بر سلاطین و ملوک ایام در فتح آن راه کوشیدن و
طالبان بیت الله را از تعرض اعراب طریق صیانت واجب دانستن و بمقاصد دینی و مطالب
نفسی رسانیدن از اهم مهمات و اوجب مفترضاتست بنا برین مقدمه این مکاتبه بحضرت
شریفه ارسال رفت تا چون محمل شریف ازین مملکت بحدود آن ممالک که مجاور اماکن اعراب ست
رسد جمعی را که نواب نامدار صواب و صلاح دانند بدرقه محمل شریف رواند فرمایند و امثله
شریفه بامراء اعراب بوادی نافذ گردد تا اعراب طریق را از مزاحمت وفد عراقی و قفل شریف
زجر و منع کنند و توجه رود و نود فی امان الله و حفظه و حراسته بحرمین شریفین زیدا شرفا
و جلالا بر اسهل وجوه دست دهد و مثوبات آن بر روزگار شریف ابدا واصل گردد و امداد
شکر وافره و دعا حجاج بیت الله بحضرت رب العالمین جل جلاله از مساعدت آن حضرت
متواصل شود انشاء الله تعالی جهان بکام باد نوع سوم بر صواب آرا و ثواقب افکار
حضرت شهریاری ادام الله دولته دوام الامان و صرف عن فنائها طوارق الحدثان معروض
و معلوم گردانیده می آید که حکمت بالغه ربانی جل ذکره و عم شکره در تفویض امور سلطنت
و مملکت بپادشاه اسلام آنست که مصالح انظار و مسارح افکار ایشان از نظام مصالح
جهانیان بتخصیص اهل اسلام و ایمان باشد و همچنانکه در تربیت معاش ایشان سعی نمایند
از تدبیر معاد ایشان نیز غافل نباشند تا نص حدیث السلطان ظل الله فی الارض برایشان
صادق آید و الظل یتبع صاحبه و چون یکی از فرایض دین بموجب نص کلام رب العالمین
و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم
و فرموده نص حدیث سید المرسلین صلی الله علیه و سلم فریضه حجست و مجموع مسلمانان بشرط
استطاعت بدلیل آیت و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بدان مامورند
و شک نیست که یکی از اسباب استطاعت امن طریقست از قطاع و سراق و حرامیان و معلوم
که اکثر اوقات اعراب طریق آن راه مبارک را مشوش می دارند و وفد الله ممنوع و محروم
میگردند و فرستادن محمل شریف نیز در توقف می افتد واجب آمد این معنی بمسامع شریفه
ملیت حبور رسانیدن تا مرحمت جبلی حضرت شاهنشاهی که مستفاد از محض دین و شریعت

امثلهٔ شریفه بامراء بوادی اعراب انفاد فرماید تا اعراب طریق را از تعرض حجاج مانع وزاجر
گردند و وفد مبارک بملازمان محمل شریفند بفراغت خاطر بتردد و توجه بحرمین شریفین اشتغال
نمایند ومثوبات آن همآینه روزگار همایون را تا ابد الدهر مدخر گردد ان شاء الله العزیز الاعمر
دین ودولت برونق رای اعلی ساخته باد بالنبی وآله **صورت دوم جواب**
نوع اوّل بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه ومغاطر ارقام منیفه اشارتی که از عالی
حضرت شهریاری لازال من العلاء بمزید در باب امن راه حج که یکی از فرایض دین اسلامست
صادر شده ومجموع مسلمانان را مطاوعت آن واجب بسمع ارادت واعتقاد اصغا کرده آمد وآنرا
از اعظم غنایم وایمن مفاخر که حضرت رب العالمین جل جلاله در حق بندگان ارزانی دارد داشته
شد واز انجا بر کمال تدین ووفور شرع وتصوّن حضرت شریفه استدلال رفت ودر روز
احکام بامراء عرب بوادی نافذ وصادر شد که قبایلی که بر راه حجازی باشند ومتعرض قفول
وزوار می گردند از تعرض وفد عراقی وقفل شرقی وملازمان محمل شریف منع وزجر واجب
دانند وبعد الیوم در صیانت راه حرمین شریفین زیدا شرفا وجلالا اجتهادی که در دین ودنیا
مربح ومنجح ودر ملک وملت مثمر ومنتج بجای آرند تا طوایف اهل اسلام بفراغت خاطر متوجه بیت
الحرام وزیارت رکن ومقام توانند شد وحضرتین شریفین را از اوفر احور واجزل مثوبات
مکنتز ومدخر گردد ان شاء الله تعالی دولت مخلد باد **نوع دوم** بعد از اطلاع بر مطاوی
خطاب شریف وفحاوی کتاب منیف اعلام میرود که اشارتی که در باب فریضهٔ حج که یکی از ار
کان دین واسلامست وجمیع مسلمانان باقامت آن مامورند فرموده وبنصوص کلام قدیم وقرآن
حکیم شرفها الله تعالی وعظمها موکد ومستحکم گردانیده بوقوف پیوست وکمال دین داری و
وفور خدای پرستی وشمول رعیت پروری حضرت شریفه که از سایر ملوک اقطار وسلاطین
امصار بدین صفت ممتازست معلوم شد وهمگی همت بر ایمنی راه حج ودفع قطاع وسراق
مصروف وموقوف گشت ومکتوبات امراء بوادی وحواضر اصدار افتاد تا اعراب طریق
را بتعریک وتوبیخ وتشدید وتعنیف مخصوص گردانیده از تعرض وفد عراقی وقفل شرقی
که ملازمان محمل شریفند منع کلی واجب دانند تا بعد الیوم زوار بیت الله ووفد حرمین
شریفین زیدا شرفا وجلالا بی تصور خوفی وتوقع رغبتی متوجه قبلهٔ اسلام وکعبهٔ خواص
وعوام انام گردند وحضرتین را اجر جزیل ذخیره ماند ان شاء الله تعالی یعلم الله که بمخلص

معتقد درین اشارت که از ان حضرت صادر شده ممنون منن جسیمه گشت ولایزال چنین
خدمات ومهمات را منتر قبست دولت مستدام باد **نوع سوم** بر شرایف آرا وکرایم
افکار حضرت سلطانی دامت سلطنته منهی گردانیده می آید که اشارتی که در باب فرستادن محمل
شریف وتوجه وفد عراقی وقفل شرقی بجانب حرمین شریفین زیدا شرفا وجلالا فرموده واز تعرض
اعراب شکایتی نموده در روز یکی را از مقربان بامراء بوادی اصدار افتاد وتاکیدی که آثار آن
عما قریب بوضوح خواهد انجامید در باب منع اعراب طریق وقطاع وسراق کرده شد واز
امراء بوادی مکتوب وموچلکا گرفته آمد تا اگر بعد الیوم اعراب طریق متعرض ملازمان محمل
شریف ووفود زوار گردند وخسارتی اندازند امرا عوض از خاصهٔ خود جواب گویند امیدست
که فیما بعد وفود شاکر باشند ان شاء الله تعالی جهان بکام باد **فصل چهارم**
در تهنیت فتح مملکت وشکستن دشمنان دو صورت مکتوب وجواب **صورت**
اوّل مکتوب سه نوع **نوع اوّل** چون مبشران انباء دولة وموصلان اخبار
بهجت واعتقاد از عزیمت رایات همایون وتوجه عساکر منصوره بتسخیر فلان مملکت واستیلا
بر تملک وتصرف آن ولایت استیفاء اموال وغنایم ونقود وجواهر وقلع وقمع اضداد ومخالفان
ودفع وردع حساد ومعاندان اخبار واجب دانستند عالم قدیر وسامع بصیر آگاه وگواهست
که امداد استبشار واسباب بهجت واستظها بر وجهی تزاید وتضاعف یافتند که تقریر خامه
وتحریر نامه مقرر ومحرر نگردد وزبان زمان باحسن اصوات والحان گفت **شعر**
قد رجع الحق فی نصابه وانت من بین الوری اولی به امید بحضرت ربوبیت جنانست که
جمیع مطالب بر وجهی که دلخواه خاطر خطیر حضرت بادشاهی باشد مهیا ومهنا گردد ان شاء الله
تعالی **نوع دوم** چون استیلاء مراکب مواکب همایون لازالت مقرونة بالنصر والظفر
بر توجه فلان مملکت بوقوف پیوست در مساعدت توفیق ومعاونت تایید بر تیسیر چنین مطلبی
جسیم وتسخیر چنان مقصد عظیم هیچ شکی وشبهتی نماند وچون در عقب آوازهٔ فتح ونصرت
وقلع وقمع اعدا واضداد معلوم شد هذا تاویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقا بتحقیق رسید
تا بار چنین بادا امیدست که مجموع ولایات وملوکان معاندان ومتمردان مسخر رایات همایون
ومنقاد عساکر منصوره گردد واحکام قضاء امضا بتقویت نیکخواهان وتعریک بدسگالان
عما قریب اجرا وامضا یابد ان شاء الله تعالی **نوع سوم** چون برید مواکب صبا وشمال

وراید قوافل قبول واقبال از انخراط فلان مملکت در سلک تسخیر رایات همایون لا زالت
محفوفة بالنصر والظفر وانقلاع اعدا وطغاة وانهزام غواة وعصاة اخبار متواتر ومتعاقب
داشتند عالم السرایر واقف ضمایر ست که بهجتی تمام در ظاهر وباطن راه یافت وشک نماند
که بعد الیوم امور این مملکت بر احسن وجوه انتظام یابد وقواعد ظلم وبدعت عما قریب انهدام
بدیرد واولیا منصور واعدا مقهور کردند ان شاء الله تعالی **صورت دوم**
جواب سه نوع **نوع اول** بعد از انم مواقع اقلام کوهربار اعلام می رود که جون بین
الجهتین امداد اتحاد متواتر است واسباب اعتضاد متوفر هر نصرت وظفر که آنجانب
را اتفاق افتد بحقیقت از فتوحات ربانی وتاییدات آسمانیست که مقارن رایات
همایون حضرت سلطانی لا زالت محفوفة بالنصر والفتح والظفرست واکر نواب نامدار
ومنشیان عطارد آثار بتهنیت آن مبادرت ومسابقت نمایند مستفاد از کمال عنایات
حضرت باری وتعلق خاطر مبارک جناب جلال شهریاری باشد توفیق الهی بر تفقد دولت
خواهان بمحض آن حضرت می کرده ابد الدهر اقیب ورفیق باد بالنبی ومن واله **نوع دوم**
جون حضرت سپهر اقتدار بادشاهی زیدت سلطنته محب مخلص را بتهنیت فتحی که دست
داده وظفر بر اعدا واضداد که میسر شده مخصوص ومشرف فرموده است از کرایم عادات
وشرایف ملکات ووفور کرامات آن حضرت غریب وبدیع ندانست وباوجود تمهید
قواعد یکانکی ورفع بیکانکی صدور این حالات تا آن حضرت بحقیقتست در مقام اشتراک
است وبین الجانبین فرق متصور نه ذات همایون همواره متفقد احوال مخلصان دولت
خواه ومحبان بی اشتباه باد بالنبی واله وصحبه **نوع سوم** مکاتبه همایون ومفاوضه
میمون که مشتمل بر تهنیت فتحی که بتوفیق الهی رفیق این محب مخلص کشته وظفری که بر
مخالفان ومعاندان اتفاق افتاده وارد وصادر شده بود بتعظیم وتکریم تلقی یافت اصغای
آن دعوات باسایم اسحار موجه حضرت فلک مقدار کردانیده می آید امیدست که این
فتح مستجلب اسباب سعادات دوجهانی ومستعقب مراضی حضرت یزدانی کرده واهالی
این بقاع وبلاد بیمن دولت موبد حضرت سلطانی بر عد معیشت روزکار کذرانند ان
شاء الله تعالی **فصل پنجم** در اعلام عزیمت بطرفی از اطراف
دو صورت مکتوب وجواب **صورت اول** مکتوب سه نوع

نوع

٦٠

نوع اول بعد از بیان نوالغ ودلاد وسوابع محبت واعتقاد اعلام می رود که
جون میان مصالح ومفاسد طرفین فرقی در تصور نمی آید وقضایا د کلی وجزوی جانبین سمت
اتحاد کرفته وباعتماد واعتضاد تاکید یافته وشوایب جانبت مرتفع وعوارض مباعدت
من کل الوجوه ممتنع ومندفع است باعلام عزیمتی که بر فلان صوب در خاطر قرار کرفته بر احمت
مطالعه شریفه لازم می کرده که اشارت مطاع که مستفاد از کمال یکانکی خواهد بود نفاذ یابد
که عساکر منصوره در موافقت مسابقت نمایند از وفور الطاف آن حضرت در مقام استبعاد
نیابد دولت مخلد باد **نوع دوم** اعلام میرود که جون عنان عزیمت جهت تمشیت مصلحتی
بر فلان ولایت منعطف کشتند وخاطر بتوقف رخصت نمی دهد اکر باشارت مطاع بعضی
از امرا ولشکریان در مرافقت ومسارعت قواعد موافقت ممد کردانند مستفاد از اشفاق
حضرت بادشاهی باشد رایات جهان کشای در بلاد وبقاع خافق باد وخورشید سعا
دات از افق دولت طالع وشارق بالنبی واله **نوع سوم** در وقت از جانب
فلان مملکت اخباری که مستدعی توجه بدان جهت باشد تواتر یافت وعنان همت بر عزیمت
بدان صوب معطوف ومصروف کشت اکر بعضی امرا ولشکریان طریق مرافقت وموافقت
دارند ودر معاونت مبادرت واجب دانند از میامن عنایات آن حضرت مستبعد نیفتد
دولت جاوید باد **صورت دوم** در جواب برضا یا تمنع اما جواب
برضا بر سه نوع **نوع اول** اشارتی که از جانب حضرت شریفه سلطانی زیدت
شرفا نفاذ یافته وباستحضار امرا وعساکر موکد شده کدام سعادت با آن مساوی کرده که خدمتی
شایسته خدام حضرت سلطانی از ایشان در وجود آید بر حسب حکم مطاع وفرمان واجب الاتباع
ده کسی را از امراء صاحب شوکت با تمامی عدت واهبت ولشکریانی که در اهتمام ایشانند
تقریبا یک توامان مردان کارزار ودلیران روزکار باشند نامزد کرده شد تا بهر صوب
که صواب دید حضرت سلطانی باشد توجه نمایند وتحصیل مراضی بدل جهد وصرف وسع
از مراضی شمرند مخلص دولتخواه خدمات که مستعدان باشد ساعت فساعت توصد
می نماید تا در اتمام آن کمر بر میان جان بندد کمروار بر میان بندد دولت دایم باد
نوع دوم جون در باب توجه فلان صوب اشارت شریف صدور یافته بود
زبان قلم کوهربار بارسال جمعی از امرا ولشکریان جریان نموده رضا اصغا کرده طایفه را

از امرا و عساکر منصوره با اسلحه وزاد و راحله معین کردانیده بدان حضرت فرستاد
تا بدان جه حکم جهان مطاع نافذ و صادر کرده مطیع و منقاد کردند محب مخلص امثال آن
اشارات را محول بر کمال مخلص نوازی میداند تا دران باب قواعد دولتخواهی ممهد
ومبانی دوستداری مشید کرداند انشاء الله تعالی **نوع سوم** درین وقت مکاتبه
همایون بتعیین امرا و عساکر جهت توجه بغلان صوب وارد شده جز تلقی بقبول و رضا با صفا
امری دیگر صورت نبندد قومی را از امرا و لشکریان که مستعد آن مهم اند تا بر نیتی تمام
متوجه کردانند امیدست که مساعی جمیله ایشان مقرون بمراضی آن حضرت باشد تا این
مخلص بدان مفتخر و مباهی کرده انشاء الله العزیز عظمت و جلال در ترقی باد اما
جواب همین سه نوع **نوع اول** جون مکاتبه همایون که امتثال او امر آن بر ذمت
دولتخواهان از قبیل مفترضاتست از ایصال مبشران اخبار دولت و اقبال وارد
و صادر شد در تلقی آن شرایط تعظیم و تبجیل مرعی کشت و می خواست که بنفس خود هر
مهم که بدان حضرت عاید کرده توجه نماید تا بفرستادن لشکریان جه رسد اما بواسطه
آنک جمعی از امرا و عساکر که شایسته تقلد خدمتی که لایق آن حضرت باشد غیبت نموده
بوده اند و حاضران استعداد آن نوع بندکی نداشتند فرستادن آن طوایف در توقف
ماند جون معاودت نمایند هر آینه متوجه جناب همایون کرده انشاء الله تعالی امیدست
که این عذر در محل قبول آید دولت مخلد و اسباب کامرانی ممهد باد **نوع دوم**
جون مکاتبه و مشافه که از عالی حضرت سلطانی لا زالت سلطنته موکدة و تاد الدوام
ممدودة الی یوم الحشر و القیام در باب ارسال عساکر نفاذ یافته معلوم شد یعلم الله
تعالی که اکر این دولتخواه را وقت مساعدت نموده بی توقف متوجه آن حضرت
کشتی صورت حال آنست که این مخلص نیز بحضور امرا و لشکریان جهت دفع اعادی و
اضداد احتیاج دارد و بکرات می خواست که از آن حضرت جنین استعانتی طلبد
اکر درین وقت در ارسال ایشان توقفی رود امیدست که محمول بر تقصیر این دولت
خواه نباشد و الضرورات تبیح المحظورات با وجود کمال عواطف آن حضرت بمزید
تواکید احتیاج نیست دولت مخلد باد **نوع سوم** اما بعد او امر شریفه که در باب
امرا و لشکریان بنفاذ پیوست بسمع ارادت اصغا رفت و مخلص دولتخواه خواست

که هر روز جمعی انبوه را متوجه آن حضرت کرداند اما بواسطه آنک وظایف و جامکیات
ایشان که بر ولایت اطلاق رفته با غایت نرسیده بود ایشان را تهیه اسباب ملازمت
قاصر آن عزیمت در توقف ماند فیما بعد جون اسباب و استعداد ایشان مرتب کرده
بهر صوب که صواب دید آن حضرت باشد توجه نمایند انشاء الله تعالی دولت لایزالی
بر تعاقب ایام و لیالی باد **فصل ششم** در استمداد لشکر و مال در دو
صورت مکتوب و جواب اما مکتوب بر رای جهان افروز که شرق آن جون اشراق
خورشید لماع جهان کیرست بل آفتاب جهانتاب از اضاءت انوار آن مستنیر معلوم
و منهی کردانیده می آید که درین ایام از سه جانب از مخالفان دعاکوی دولتخواه اخبار
متواتر شد که با لشکرهای جرار متوجه آن مملکت شده اند و قتال و جدال را مستوفر
و متشمر کشته **بیت** با کوهر شمشیر که پالاید خون   تا آتش سودای که بالا کیرد
و از غرایب انعامات امرا و لشکریان که اعوان و انصار اند و در جنین صورتها جان سپاری
کنند بیورتها و مواضع خود رفته اند و میان اینجانب و ایشان مسافتی بعیدست و طایفه
که اینجا ملازمند از آن قبیل نیستند که دفع جنین اخطار و اهوال بمساعدت ایشان ممکن
کردد و اموال که دفع دشمن بدان توان کرد هنوز از ارتفاعات و محصولات املاک
و مال و متوجهات و لایات و بلوکات نیاورده اند و این دولتخواه را تحیر و تردد بر
وجهی طاری شده که عنان تمالک فتماسک از قبضه اقتدار بیرون می افتد بعد از حضرت
رب العالمین جل جلاله و عم نواله جز آنک استمداد از آن حضرت کند جاره دیکر نمیداند
که مساعدت دوستان در جنین اوقات توقع توان داشت و در مذهب ارباب
مروت عیبی نه و شینی بدان نیست نتوان کرد از کمال اعتقاد و وفور اتحاد و اعتضاد
این مکاتبه مشتمل بر التماس آن مطالب که معاونت است بنفس نفیس و لشکر و مال
اصدار یافت و امید دارست که این ملتمسات محل اجابت یابد و رای جهان آرای اشفاق
و انجاح آنرا بر ذمت همت لازم شمرد تا این دولتخواه بیمن همت همای فراز کند حساد
و قصد معاندان و اضداد آمان یابد و در دعای دولت افزاید که محققست که جون اخبار
وصول رایات همایون لا زالت محفوفة بالنصر و التایید بکوش مخالفان رسد جز انهزام
تدبیر دیکر ندانند و نص حدیث نصرت بالرعب و لو بمسیرة شهر بوضوح انجامد انشاء

الله تعالی جهان مسخر احکام باد اما جواب سه صورت اوّل مدد بنفس دوم
لشکر و مال فرستادن سوم عذر گفتن در نا رفتن و نفرستادن لشکر و مال صورت
اول در مدد دادن بنفس خود سه نوع نوع اوّل اشارتی که از آن حضرت
حفت بانواع التاییدات الربانیه درباب توجه مبارک بجهتی از جهات نفاد یافته بود و
معلوم شده که امداد معاونت و مساعدت نواب و خدام و لشکریان در ان قضیه
متواتر دانستن نوعی از کمال و خلاص و دولت خواهیست مقرر شده که در فلان تاریخ که
اختیاری مسعود ست این دولت خواه باجمعی از امرا و لشکریان در میعادی که معین و
متعاقی مقرر بموضعی که رای همایون صواب داند بخدمت مشرف گرده و بهر مساعدت که
شایستهٔ حضرت سلطنت پناه باشد قیام نماید انشاء الله تعالی جهان بکام باد نوع
دوم چون اوامر علیه لا زالت عالیة باحضار این دولت خواه صادر شده بود و
بتحقیق رسیده که وقوف در مواقف اعانت نواب و خدام آن حضرت امری واجب و قضیهٔ
متحتم است بطالع میمون و اختیار همایون باجمعی امرا و لشکریان توجه نموده و بونجار وصول
بخدمت در تاریخی که صواب دید آن حضرت باشد موقوف بر عوالی اشارا تست امیدست
که چون بدان دولت مستسعد گرده انچ از وظایف ممکنست بروجهی که متضمن مراضی آن
حضرت باشد از قوت بفعل رساند انشاء الله تعالی نوع سوم بعد از عرض
وظایف اخلاص تصویر بر رای صواب فرمای گردانیده می آید که چون اشارت شریف
صادر شده که در توجه بفلان جهت بحضور این دولت خواه احتیاجست امتثال فرمان
واجب الاتباع لازم دانسته در فلان تاریخ با جماعت لشکریان وانچ از استعدادات
موجود بود توجه نموده امیدست که بمیعادی که اشارت شریف صادر گرده و بموضعی
که رای همایون صلاح و صواب داند بخدمت اتفاق وصول افتد و بوظایف اخلاص
و دولت خواهی بروجهی که پسندیدهٔ رای مبارک باشد اشتغال نماید انشاء
الله تعالی دولت مخلد باد صورت دوم در لشکر و مال فرستادن سه
نوع نوع اوّل بعد از تمهید قواعد مخالصت و تاکید مبانی اخلاص و موافقت
نموده می شود که چون مطاوی اقلام گوهر بار بر توجه رایات همایون بفلان صوب اشتمال
یافته بود و مخلص دولتخواه بواسطهٔ هرگونه موانع بنفس خود متوجه نمی توانستند

ده کس از امراء کبار باجمعی از لشکریان متوجه آن حضرت گردانید بر حسب میسور وقت
و حال پنجا تومان مال جهت اخراجات عساکر منصوره جهت ایشان ارسال رفت امیدست
که این مباسطت مقام عفو یابد و محب مخلص لایزال بچنین خدمات التئام بدیرد تا شرایط
دولت خواهی بتقدیم رساند جهان بکام باد بالنبی و آله نوع دوم بعد از تشیید
مبانی اخلاص و توکید قواعد انتما و اختصاص معروض رای جهان گردانیده می آید که چون
از تقریر واردان موارد اتحاد و وافدان مشارب اعتضاد اعتقاد صورت توجه رکاب
همایون بفلان صوب بوقوف پیوست مطمح نظر و مسرح فکر آن بود که بی توقف مسرع
عزیمت را کار فرموده بخدمت بپیوندد و بوظیفهٔ معاونت مشغول گرده چون مهمی خبر که
تعلق بیکی از دعاگو زاده گان دارد شایع شده عنان عزیمت از توجه بحضرت منصرف
گشته بر ارسال امرا و لشکریان و وجهی که بود اخراجات و مصالح عساکر منصوره
باشد اقتدار نموده امیداست که در محل قبول افتد و این دولت خواه را از نبوهٔ عدم
عفو مصون و مامون فرماید انشاء الله تعالی نوع سوم چون اشارت عالی
بتوجه مبارک بفلان صوب نفاد یافته بود و وظیفهٔ اخلاص و دولت خواهی انکه این مخلص
نیز بی توقف موافقت نموده مرافق رکاب عالی بودی اما چون توزعی که جهت قرب
جوار معاندان و مخاصمان بخاطر راه یافته بر علوم شریفه مخفی نیست و محتمل که اگر غیبتی
اتفاق افتد از هجوم ایشان برین دیار ملالتی بخاطر شریف راه یابد اعتماد بر مکارم
و عواطف کرده توقف نموده و امراء فلان و فلان را با بیست هزار سوار متسلح و بیست
تومان اخچهٔ طلم جهت ترتیب مصالح عساکر منصوره بدان حضرت ارسال گردانیده
امیدست که عذر توقف در محل قبول افتد و برین انبساط ملوم و معاتب نگرداند ان
شاء الله تعالی صورت سوم در نا رفتن خود و نا فرستادن لشکر
و مال سه نوع نوع اوّل بعد از تمهید قواعد اخلاص منهی می گردد که چون توجه
رایات همایون جهت دفع اضداد و مخالفان بوقوف پیوست همگی همت بران مصروف
شد که بالیت که وقت حال مساعدت نمودی تا هم بنفس و بلشکر و مال وظیفه
معاونت بجای آوردی یعلم الله تعالی که این هر سه قسم ممنوعست که مزاج را انحرافی
که نصیب حساد و اضداد آن حضرت باد عارض شده و فوج لشکر باجمعی لشکریان

که شایستهٔ خدمتی لایق حضرت عالیه باشند غایب بودند و محصولات و ارتفاعات
این سال بسبب بهرگونه فطرات نقصان پذیرفته بدین اسباب این خدمات در حیز
توقف ماند اگر فیما بعد در عمر مهلتی باشد بهر خدمت که ممکن گردد قیام واجب داند دولت
مخلد باد **نوع دوم** بعد از عرض وظایف مخالصت و ذکر قواعد مصافات
و موافقت اعلام می رود که چون اخبار توجه مواکب شریفه جهت دفع یاغیان و معاندان
معلوم شد متمنای ضمیر و منوی خاطر آن بود که بنفس خود با اتباع و لشکریان و مبالغی
مال جهت اخراجات عساکر منصوره مبادرت نموده متوجه آن حضرت شود فاما پیش
از استماع این معنی از جانب حضرت فلان خلد ملکه قصاد متواتر و متوارد شده بودند
و باستدعای حضور این مخلص و لشکریان و اموال اشارت فرموده و این دولت خواه
اجابت نمود و جمعی را از قول لشکر با چند تومان مال بخدمتش متوجه گردانیده و خود
نیز عازم شده اگر این موانع تعاقب نیافتی هر آینه با مال و لشکر بخدمت آمدی امیدست
که این اعذار در محل قبول آید انشاء الله تعالی جهان بکام باد **نوع سوم** بعد از
تقریر احوال اتحاد و شرح قواعد وفاق و وداد منهی گردانیده می آید که جهت توجه
بدفع اضداد و مخالفان اشارت عالی بحضور این دولت خواه و جمعی لشکریان و خزینه
که موجود باشد نفاذ یافته بود چون بین الجانبین قواعد یگانگی ممهدست یقین که هر عذر که
تقدیم یابد در محل قبول آید اما توجه این مخلص بنفس خود جهت غیبت امرا و لشکریان
که اجازت طلبیده بخانهای خود رفته بودند موقوف ماند و تا حشر لشکر نیز بتوقف پیوست
و اما فرستادن خزانه حال آنک درین سال جهت عبور عساکر طغاة و انقطاع مطر لا انقطع
و لا غیر اکثر ارتفاعات و محصولات در مقام ضیاع و نقصان آمد چنانک در ما لا بد ضروریات وفا نمی کند
اگر این اعذار محل قبول یابد از کمال الطاف آن حضرت مستبعد نشمرد جهان بکام باد **فصل
هفتم** در مستظهر گردانیدن شکستگان دو صورت مکتوب و جواب و هر یک
منحصر در سه نوع **صورت اول مکتوب نوع اول** باستماع انباء
که حضرت عالی سلطانی را دامت سلطنته از تعرض مخالفان ملالتی بخاطر راه یافته و بسبب انزعاج
امرا و انکسار لشکریان شده یعلم الله تعالی تا سعی تمام بظاهر و باطن رسیده و همگی همت بر تدارک و تلافی
آن مصروف و مقصور ست می باید که بهیچ وجه از وجوه تفرقه و ترددی بضمیر منیر که از پرتو انوار الهی مستنیر است

را نیابد و اگر ترجی که مستعقب فرصت نومیدی نباشد کزین بسیار برخند بدولتها مردان
بر بفضل حق جل ذکره رجا صادقست که تحریک مخالفان بر وجهی اتفاق افتد که دیار دران
دیار نماند و حضرت شریفه سلطانی در مقر عز و کرامت و مسند عظمت و جلالت و متکا رباط
شاهی و سلطنت چنانک مقتضای رای اعلاست متمکن و مستفید گردد انشاء الله تعالی **نوع
دوم** درین وقت چنان نمود که حضرت سلطان اعظم زیدت سلطنته را بنا بر تصوری
تغیری که در مزاج این مخلص کرده ملالتی بخاطر رسیده و سبب انسداد ابواب مکاتبات و مرا
سلت گشته یعلم الله تعالی که ازین معنی انزعاجی تمام بخاطر راه یافت و ضمیر از تصور چنین
تسویلات بغایت منزجر و مرتدع گشت چون قواعد موالات بین الجانبین بر وجهی ممهد
شده که دست تصرف ادوار از تعرض آن قاصرست توقعست که چون حضرت سلطانی در
هیچ چنین تصورات نفرماید و این مخلص را در مقام ارادت و اعتقاد و محبت و اعتضاد
داند و من جمیع الوجوه امداد مظاهرت و معاونت ازین طرف نصب العین گرداند که در تعظیم
جانب و کشف معضلات و حل مشکلات هیچ دقیقه از دقایق مهمل و نامرعی نخواهد ماند ان
شاء الله العزیز **نوع سوم** بعد از تمهید قواعد مصادقت و تاکید مبانی موالات
و مخالصت اعلام می رود که درین وقت چنان استماع افتاد که یکی از خدام آن حضرت
که عرش دولت و رتبت نعمت ایشانست دم انفراد و استبداد می زند باستقلال اشتغال
نموده طریق مخالصت می سپرد و بواسطهٔ وقوع این معنی تیرگی بدرون مبارک رسیده
و موجب تفکر خاطر شده از همت بلند و رای ارجمند حضرت مستبعد نمود امثال چنان مردم را که
محل آن باشد که بفواسد تخیلات ایشان ضمیر منیر ملتفت گردد می باید که بهیچ حال تفکری بباطن
شریف راه نیابد که در قلع و قمع چنان طوایف تا موجب تألف خاطر بزرگوار باشد انچ از
مساعدت ممکن و مقدور گردد از قوت بفعل خواهد رسید و عما قریب آثار آن بوضوح
پیوندد انشاء الله تعالی جهان بکام باد **صورت دوم جواب نوع اول**
مشرفه مطاع که در باب استمالت این دولت خواه بحیز تحریر یافته بود در اعز اوقات
از دست مبشران اخبار مظاهرت معطرات ارجاء موافقت وارد و واصل شد و در تعظیم
آن نوع تکریم تقدیم یافت اشارتی که در باب معاونت این دولت خواه بر زبان قلم
گوهربار رفته از شمول الطاف و وفور اعطاف آن حضرت مستبعد نمود **شعر**

لاغرو من المسک العطران یفوح نسیمه ولامن البدر النیران یلوح ادیمه بمجازات آن حوالت
بر مکارم جبلی آن حضرت است همواره ملاذ و مقصد دوستداران و محل استظهار دولت
خواهان بار بمنه وسعة لطفه **نوع دوم** بعد از تقبیل مواقع اقلام شریفه لاز التجارة
باعظام الاولیا باطنه باعدام الاعداء معروض می کرده که اشارتی که در باب تصوری که این دولت
خواه در قضیهٔ بی عنایتی آن حضرت بنسبت با این جانب کرده فرموده علم الله که این معنی هرگز
در ضمیر متطرق نگشته است و باطن بر تصور آن مشتمل نشده و این محب مخلص را خود جز آن جناب
ملاذی و ملجایی چگونه صورت بندد اما عنایتی که بر زبان اقلام اقلیم گیر جاری گشته موجب
استظهار کلی این دولت خواهست حضرت عالی همواره اشتیاق مخلصان و دولت
خواهان بار بحق حقه **نوع سوم** بعد از انم مقاطر انفاس در نثار و معاطر انفاس
گوهر نثار اجراهما الله تعالی باسعا الموادین وارغام المضادین اعلام می رود که اشارتی که
در باب دفع مخالفان این دولت خواه زبان خامه در اثناء کتاب و نامه باظهار رسانیده
بود موقوف بپیوست از کمال مخلص نوازی حضرت جهانبانی در مقام استبعاد نیفتد
بیت گل اگر رنگ دهد نیست عجیب مشک اگر بوی دهد نیست غریب همواره مخلص دولت
خواه را بوفور عنایت و شمول اعانت آن حضرت امداد استظهار متواتر است و
اسباب استبشار متواتر و جبلت کریمه نسبت با سایر دولت خواهان برین نوع
اهتمام مجبول و مفطور ست و همم ارباب ولا و وداد بر ادعیهٔ آن حضرت مصروف
و مقصور اللهم استجب **فصل هشتم** در طلب دوستی و موافقت
دو صورت مکتوب و جواب **صورت اول** مکتوب سه نوع
نوع اول بعد از ابلاغ روایح دعا و ارسال فوایح ثنا تصویب رای منیر کردانیده می اید که چون باری توالت آلاوه و تقدست اسماوه مهام جهانیان و مناظم عالمیان در قبضهٔ اقتدار حضرتین نهاده و مصالح ملک و ملت و مناهج دین و دولت
باصابت آراء و اجادت افکار ایشان حوالت فرموده بر هر یک از ولاه امر و حماة بیضهٔ
دین و ملک واجبست که بشکر آن موهبت با موجب مزید باشد مشغول گردند
لان شکرتم لازیدنکم و هیچ امر که در جانبین التزام آن از لوازم باشد با آن مساوی
نماند که قواعد مصالحت و محبت و قوانین موافقت و مودت بین الحضرتین

تاکیدی یابد که دست تصاریف ادوار از هدم آن عاجز آید تا از میامن آن مصالح عباد انتظام
و رخنه بقاع و بلاد التیام پذیرد و هر یک را از جانبین ذکر جمیل و اجر جزیل مدخر ماند انشاء
الله تعالی آنچه در باب مخلص دولت خواه را از طلب محبت و مودت و مصافات و موافقت
روی نموده معلوم علوم شریفه گردانید و یقینست که در آن جانب نیز محمدت و ارتضا مقرون افتد
و اتحادی که جهانیان از میامن آن رغد معیشتست یابند دست دهد انشاء الله تعالی **نوع
دوم** بعد از تبلیغ اوراد دعا و تصدیر افراد ثنا انها رجهان آرای گردانیده می آید که حکمت
بالغهٔ ربانی در تفویض مصالح جهانبانی بسلاطین دین پرور و ملوک عدل گستر آن بوده که رعایا بل
سایر برایا که ودایع حضرت آفریدگار جل جلاله اند فارغ البال و مرفه الحال باشند و این
معنی بی توافق ملوک انام و سلاطین اسلام دست ندهد تا رسل و رسایل از حضرتین تواتر
و تعاقب یابد و اهالی مملکتین نیل آمال و امانی مستبشر و مبتهج باشند و ذکر جمیل
و اجر جزیل که از لوازم این حالتست جانبین را مدخر ماند بنابرین مقدمه درین قضیه مخلص
دولت خواه مبادرت نموده آنچ بمصلحت بلاد و عباد عاید دید و موجب دوام دولت
و سبب بقاء مملکت و سلطنت دانست بمحل اعلام رسانید تا از آن حضرت نیز باشفاق و انجاح
مطلب جسیم مسامحت رود و چون رای جهان آرای را صدق این معنی بوضوح انجامد بر رای
رزین و فکر جنین پوشیده نماند که مطمح نظر و مسرح فکر مخلص دولت خواه خیر دو جهانی جانبین بود
و لتعلمن نباه بعد حین امور دین و دولت بر منهج و مرام متسق و منتظم باد بالنبی و آله الاکرام
و صحبه العظام **نوع سوم** چون لطایف صنع ربانی و عواطف بی نهایت یزدانی مصالح
اهالی ممالک در قبضهٔ قدرت حضرتین نهاده و اوامر و نواهی ایشان را در انجاء گیتی نافذ و مطلق
گردانید بهترین مکاسب و شریفترین ذخایر آن دانسته باشد که قواعد مصالحت بین
الجانبین و مملکتین ممهد و طرایق محبت و مودت بین الجانبین مسلوک و مقرر باشد تا از اینان
بموارد آن مشارب آمال خلایق مصفی و مناهل امانی انام مهنا کرده و صادر و وارد بی تصور
اخطار و تجنب اهوال بتردد و آمد شد مشغول گردند و هر آینه مصالح خلایق در ضمن آن
برایسر وجوه تمشیت یابد و امور مملکت روز بروز تقویت گیرد و مخالفان را از استماع
اخبار موافقت انیاب اطماع منقلع و فواسد افکار مضادت و مخالفت منقلب و مندفع
شود آنچ از خلوص عقیدت و صفاء طویت در باطن این دولت خواه انبعاث یافت

ومرکز ونطیفه عداین نعمت تا سبب دوام کرده فمارها یند با محمود الشکر ندوم النعم

بعز عرض رسانیند ورجا صادقست که در عواقب آن تاملی شافی وتدبیر وافی ارزانی فرمایند
بهر اینه مقبول ومسموع وباجابت مقرون ومشفوع کرده لنشاء الله تعالی دولت ابدی وسعادت
سرمدی قرین رایات جهان کشای باد بالنبی وآله صورت دوم جواب
سه نوع نوع اول اشارتی که از جانب حضرت بزرکوار پادشاهی که محفوف انواع
انوار الهی باد در باب فتح طرف یکانکی وسد ابواب بیکانکی وتمهید قواعد دوله وتشیید مبانی
محبت واعتضاد صادر شده یعلم الله تعالی که آن را از جملهٔ تفضلات ربانی وتطولات یزدانی
دانسته شد واز مدتی باز خاطر متعلق سلوک مخالصت وموافقت می بود واز عواقب
شروع که مقرون برضا یا بمنع باشد وثوق حاصل نمی شد جون کمال دین داری ووفور
هنرکاری وشمول اهتمام بمحافظت بلاد وعباد از خدمت سلطان اعظم دامت سلطنته درین
مسابقت ومبادرت که مودتست بورود اتحاد معلوم ومصور کشت ونص المؤمنون اخوة خود
محقق ومقررست از اینجا نیز در فتح الباب ارادت واعتقاد شروع رفت وآنرا ذخیرهٔ نیک
نامی ومادهٔ بسندیده فرجامی کردانید ویقینست که این حال منتج ثمرات ومثمر مثوبات کرده
واز میامن آن مصالح جهانیان براحسن قواعد تمهید یابد ومناهج عالمیان براوکد مبانی تاکد
بذیرد لنشاء الله تعالی نوع دوم جون الهام فایض بحق وفیض ملهم مطلق جلت کبریاؤه
وتوالت آلاؤه نص تعاونوا علی البر والتقوی بمسامع شریفه حضرت سلطانی دامت سلطنته رسید
وباواوامران مؤتمن شده تا این جانب طریق مواخاة وولا مسلوک وقاعدهٔ محبت ومصافات
ممهد وموکد کردانید ودرین طلب مسابقت وتقدم واجب دانسته والفضل للمتقدم ازین
جانب نیز آن داعیه را لبیک اجابت کفته آید وقال تعالی اجیبوا داعی الله وزبان زمان کفت
لبیک اذ دعوتنی لبیکا ∴ احمد ربا ساقنی الیکا ∴ شک نیست که حکمت ربانی در تفویض امور
بلاد وعباد باصحاب قدرت وشوکت آنست که جهانیان بظل ظلیل ایشان استظلال نموده
از عوارض آفات وغوایل مخافات مامون ومصون مانند واین معنی جز بمحبت سلاطین
ومودت ملوک تمشیت نیابد تا ایشان در نعیم نعمت معدلت بین المملکتین فرق تصور نکنند
ومنافع وفواید آن از خبر تحریر وبیان تقریر خارج افتد امیدست که این مصادقت مقارن
دوام واین موافقت علی مرور الشهور والایام باشد وجهانیان بدان محفوظ محظی
کردند لنشاء الله تعالی نوع سوم جون عواطف نامتناهی حضرت الهی ز(رحمن)

سلاطین اسلام وملوک انام در تضاعف وتزاید باشد ایشان را بر سلوک مسالک وداد
وانتهاج مناهج محبت واعتضاد باعث ومحرض شود تا ببرکات آن بقاع وبلاد مسکون و
معمور وطوایف عباد مرفه ومسرور کردند که پادشاهان در بنی نوع بمثابت سرند ودیکران
جون بدن وحیات بدن بی وجود سر محال باشد وجون در مصادقتی که بر جهانیان مبارک
ومیمون باد فتح الباب از جانب جناب بزرکوار حضرت سلطانی دامت سلطنته بوده واجر
مبادرت ومثوبت مسابقت آن حضرت را حاصل شده اینجانب نیز جز ارتضا واصطفا
امری دیکر جکونه تصور توان کرد لک البشری بما ترضی رضینا توقعست که بر وجهی که رای شریف
شهریاری بران قرار کرفته بعد الیوم طرق مکاتبات مسلوک وابواب مفاوضات مفتوح باشد
ورسل ورسایل وتجار وقوافل علی تواتر الازمنه والشهور وتعاقب الایام والعصور واله
وواصل کردند وبذکر مطالب ومقاصد استنهاض واجب دانند تا در اتمام حسن اهتمام
مرعی ومبذول افتد لنشاء الله تعالی فصل نهم در طلب وصلت و
جواب مشتمل بر دو صورت صورت اول در طلب سه نوع
نوع اول بر رای جهان آرای وفکر صواب فرمای مخفی نماند که از انکاه باز که
دست قدرت رب العالمین جل جلاله در تخمیر طینت ابو البشر آدم صلوات الله وسلامه
علیه شروع فرموده وکفت خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحًا جهت انکه تا بقاء نسل را
امتداد باشد ومولودی که موجود شود آثار قدرت وعظمت وایجاد موجد علی الاطلاق
جل ذکره وعم شکره جهانیان را واضح ولایح کرده قاعدهٔ امتزاج وازدواج در بنی نوع
امری واجب وقضیهٔ متحتم کردانید بنا برین مقدمه اکر داعی دولت خواه آن باشد که در
سلک اولاد آن حضرت انخراط یابد ویکی از کرایم خاندان سلطنت وپادشاهی بحکم شریعت
اختصاص کیرد رای همایون که مهبط انوار فیض لایزالی حضرت الهی است اتمام آنرا
تکفل فرموده اجازت شریفه بعقد مناکحت وتکمیل مواصلت ارزانی دارد از کمال دین
داری ووفور مخلص نوازی آن حضرت را که مقرون برضاء الهی باشد متابعت واجب
شناسد شعر ترا اکر جون منی فرزند باشد یقین می دانک دوران بندهٔ تست
غلط کفتم که جرخ واخترانش اسیر افتاده وافکندهٔ تست بر زبارت ابرام اقدام
نمودن نوعی از انبساطست اتمام امور جمهور منوط برای علیه حضرت سلطنت بناه باد

بالنبی وآله **نوع دوم** بر رای همایون لازال مقرونا بالمیامن والمناجح متکفلا
تمام المطالب والمصالح پوشیده نماند که تمهید قواعد مواصلت میان طوایف عالمیان تخصیص
میان ملوک عدل پرور و سلاطین فضل گستر تا موجب بقاء نسل باشد امری معهود و سنتی
مسنونست و نص حدیث تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط درین باب
از اوضح شواهد و اوکد دلایل بنا برین مقدمه اگر مخلص دولت خواه را داعیهٔ آنکه یکی از دعا
گویان در سلک فرزندان آن حضرت انخراط یابد در خاطر قرار گیرد امیدوارست که
چون رای همایون بغور آن رسیده عواقب امر را تامل فرمایند این سوال مقرون اجابت
گردد تاسیسا علی هذا الاساس خواجه جلال الدین را که یکی از امنا و معتمدانست و ظاهر و
باطن او بحلیهٔ دیانت و کمال تدبیر متحلی بلند که فرستاده شد درین باب با نواب نامدار
بحثی که مستدعی اتمام و مستنهض اهتمام آن حضرت باشد تقدیم کند و چون اجازت شریف
بپیوندد بزودی بدین جانب اعلام دهند تا از جانب دعاگو فرزند اعز محمد ابقاه الله
تعالی یکی از فضلاء نامدار و ولاة تقوی شعار بوکالت منصوب شده متوجه آن حضرت
که قبلهٔ اقبال و مقاصد اعاظم اقبالست گردد مواصلت را با کریمه از کرایم خاندان پادشاهی
و مملکت صانها الله تعالی فی خدر العفة والرشاد وحفظها فی حجر الصلاح والسداد چنانک
رای همایون صلاح داند موکد گرداند انشاء الله تعالی **نوع سوم** بر رای جهان افروز
مخفی نماند که اتمام مصالح جهانیان و ضبط مناهج عالمیان بموافقت سلاطین اسلام که حماة
بیضهٔ دین و رعات حوزهٔ ملک اند محقق باید و بلاد و بقاع معمور و طوایف عباد مرفه و
مسرور گردند و چون موافقت ملوک انام بمواصلت استحکام پذیرد و مجانبت با تحاد
و مباعدت با عتضاد استبدال گیرد هر اینه طبقات جمهور را ترفه معاش و ترتب
اسباب انتعاش بیشتر دست دهد و مطالب هر حال در همه احوال مصیب باشد بنا
برین مقدمه بعز عرض رسانیده می آید که دعاگو زاده فرزند اکرم عبدالرحمن طول الله
عمره بانواع هنرها متحلیست و از ابناء جنس بوفور فضایل و کمالات مشتهر و ممتاز و
عز حسب را بشرف نسب جمع گردانیده درین وقت بالهام دولت و سعادت می
خواهد که در عداد اولاد آن حضرت داخل باشد و با کریمه از کریمات خاندان سلطنت
اختصاص یابد تا آن محل اسباب سعادت و شرف گردد بنا برین مقدمه مخلص دولت

خواه بعرض این معنی که بحقیقت مادهٔ مفاخرت و مباهاتست مزاحم رای جهان آرای شده
تا اگر این مطلوب بحصول می پیوندد و جمال این مراد سر از خجالت احتجاب بیرون می آرد
وکلا جهت اتمام معین گردانند و اهتمام را بدان مرحمت بی دریغ تکفل فرماید تا میامن آن حالا
و مآلا قرین روزگار حضرتین گردد انشاء الله تعالی برین ابرام مترتب عفوست جهان بکام
باد **صورت دوم** جواب بر رضا یا بمنع و هریک مشتمل بر سه نوع
اما صورت رضا **نوع اول** بعد از عرض وظایف التیاع و ذکر روایت
دولت خواهی اعلام می رود که احوالی که قلم گوهر بار متکفل تقریر و تحریر آن شده بود در
باب وصلت کلمهٔ چند فرموده چون رعایت کفاآت از جمله لوازم مواصلتست و درین باب
این معنی را وضوحی هرچه تمامتر بسمع ارادت اصغا نموده از این جانب نیز موهوه آن مطلب
بموکدات رضا مصفی گشت و فرعهٔ اختیار از جمیع اقطار و امصار بر حضرت عالی سلطانی
دامت سلطنته افتاد هر وقت که وکلا و نواب جهت این مصلحت خیر متوجه گردند بر وجهی که
فرمودهٔ شارع صلوات الله وسلامه علیه است اتمام آنرا التزام نموده آید بمشیة الله وعونه
دولت دایم باد **نوع دوم** بعد از اخبار اخبار اخلاص نموده می آید که اشارتی که
در باب شاهزادهٔ جهان ثمرهٔ دوحة السلطنة درة عقد المملکه ابقاه الله تعالی فی ظل الظلیل
السلطانی فرموده و وصلتی را با این جانب التماس نموده چون کمال نسب و شرف حسب
خدمتش اظهر من الشمس و ابین من الامس معلومست و فضایل نفسانی و کمالات انسانی
او که مزینات اوضاع سلطنت و ممهدات قواعد پادشاهی و مملکتند بکرات استماع
رفته درین باب بمزید تاملی افتقار نیفتاد هرچه رای شریف سلطانی بران قرار گیرد
پسندیدهٔ این جانب باشد میعاد اتمام این مهم خیر میقات ارسال نواب و وکلا خواهد
بود زیادت نمی نویسد دولت جاوید باد **نوع سوم** معروض جهان آرای گردا
نیده می آید که کلمهٔ چند که در باب مواصلت با اینجانب رای عالی را سانح و عارض شده
جهت شاهزادهٔ جهان قطب سپهر سلطنت و دری فلک پادشاهی و مملکت اسبغ الله علیه ظلکم
اندیشهٔ بخیر فرموده شک نیست که درین باب خاطب در عداد یکی از اولاد بل عزیزتر
انخراط می یابد و چون شاهزاده طول الله عمره از جملهٔ سلاطین زادگان روزگار بکمال
فضایل و آداب موصوف و متحلی است اینجانب را کدام سعادت با آن مساوی گردد

که مثل او فرزندی نجیب در سلک اولاد منخرط باید برانچ رای شریف سلطانی درین معنی
تصور فرماید مزیدی صورت نمی بندد وفی هذه کفایه مصراع عین رضاء ماست هرانچ رضای تست
دولت مستدام باد اما صورت منه سه نوع نوع اول بعد از عرض متجددات
احوال اخلاص و ذکر ممهدات قواعد اختصاص اعلام می رود که اشارتی که درباب قضیهٔ
وصلت فرموده بودند حال انست که درین سال از هجوم لشکر مخالفان نقصانی فاحش بمحصولات
دیوانی و ارتفاعات خاصه راه یافته است خساراتی که هزار یک آن در خاطر نبوده واقع شده
و شک نیست که چون بین الجانبین قاعدهٔ وصلتی ممهد کرده و زدوزان بمزید اخراجات احتیاج
افتد و تکفل مؤناتی که لایق حضرتین باشد از نقود و اجناس و مرصعات و خدم و حواشی
و غلمان و جواری و خزانه و فراش خانه و سایر انچ لوازم آن باشد ضروری الوجود گردد و
چون درین سال خسارات بی نهایت اتفاق افتاده اگر حالیا اتمام این قضیه را موقوف
دارند از کمال الطاف آن حضرت مستبعد ننماید و یقینست که این دولتخواه را درین
باب معاتب نگردانند دولت مستدام باد نوع دوم بعد از تمهید شرایط دعا و تجدید
روایت ثنا نموده می شود که کلمهٔ چند که قلم گوهربار درباب قضیهٔ مواصلت در سلک عبارت
آورده و این دولتخواه را در مقام اختصاص بدان حضرت دانسته شک نیست که این
معنی زیادت بر توقع و تصور این دولتخواه بوده فاما از عذری واضح که عرض آن اوجبست
جاره نیست عرضه می افتد که دعاگو زاده که مخصوص بدین معنی اوست هنوز در عداد اطفال
است و بعارضهٔ که نصیب اعادی آن حضرت باد معذب و در معنی اگر حالیا اتمام این قضیه
توقف فرمایند بکمال مکارم حضرت پادشاهی مناسب تر و یقینست که این معنی مستصوب
رای جهان آرای گرده برین ابرام و اقدام مترقب اغماض است جهان بکام باد نوع
سوم بعد از عرض وظایف خدمت و اخلاص اعلام می رود که اشارتی که درباب
قضیهٔ مواصلت فرموده اند و کتاب کریم و خطاب شریف بذکر آن ناطق بوقوف پیوست
عرضه می افتد که پیش از وصول مثال همایون و ورود رسولان کرام بمدت چهار ماه از
جانب سلطان معظم ملک السلاطین العرب والعجم فلان الحق والدین ابدت دولته
رسل و رسایل متواتر شده بودند و بخطبهٔ دعاگو زاده رغبت نموده و از ینجانب اجابت
رفته یعلم الله تعالی که اگر نه واسطهٔ این حال بودی دعاگو زاده را بهزار انخراط در سلک

حرم آن حضرت کدام سعادت صورت بستی و اگر مخدره دیگر داشتی از اقایم مقام
گردانیدی صورت حال برین منوالست امیدوار که این عذر در محل قبول آید ان شاء الله
تعالی جهان بکام باد فصل دهم در تهنیت زفاف دو صورت و جواب
صورت اول در تهنیت سه نوع نوع اول بعد از عرض وظایف
دولتخواهی و شرح اخلاص بی تناهی بمحل انها می رساند که چون اخبار سارهٔ زفاف مبارک
که بران حضرت مبارک و میمون باد استماع افتاد بعد از انکه بالرفاء والبنین بر زبان راند الله
بهجت و سرور بر وجهی تواتر و توارد یافت که تقریر از تعبیر آن قاصر است و زبان روزگار
گفت فلم تک تصلح الا له ولم یک یصلح الا لها امیدوارست که این اقتران میمون مقرون
بایلاد اولاد امجاد و اسعاد احشاد اینجانب باشد و حضرت شریف را از میامن آن
مواصلت اسباب افراح متواتر و متضاعف کرده ان شاء الله تعالی دولت دایم باد
نوع دوم بعد از اعلام دواعی موافقت و شرح بواعث مخالصت و مصادقت انها
می رود که چون منهیان احوال و دلاله و مبلغان احوال انشاد گرد محبت و اتحاد صورت زفاف
مبارک را که بر آن حضرت مبارک و میمون باد نمودند بعد از شمول استبشار و وفور استظهار
این ابیات شعر مهر تابان چون توجه کرد با برج شرف ∴ اختران کردند بر رسم خدم تصفیق صف
ماه بجم سوز گشت و مشتری شد خطبه خوان ∴ با عطارد حجت اقرار و با ناهید دف ∴ گفته یارب خسروا این وصلت فرخنده باد
عقل و نفس و جن و انس آمین کنان از هر طرف ∴ چون بدین وصلت میمون و زفاف همایون خاطر مبارک را
استیناسی که ماده بهجت دولتخواهان است حاصل شده شک نیست که این معنی بجمیع طوایف
سرایت کند که پادشاهان بمثابت ارواح اند و اشخاص بشری ابدان و اعضاء چون مزاج
روح بطیبت و استقامت اختصاص یابد آن حال بجمیع اعضا و اطراف مفضی و مسری گردد
حق تعالی اسباب جمعیت خاطر انور که موجب ترفه جهانیان و رغد معیشت عالمیانست
روز بروز زیادت داراد بالنبی و آله الاطهار و صحبه الغر الزاهرین نوع سوم
معروض رای عالم آرای گردانیده می آید که چون اخبار ساره زفاف مبارک که بتیمن مقرون
باد برین دولتخواه رسید امداد ارتیاح تزاید و تضاعف یافت و محقق شد که حصول
امانی برایسر وجوه مقارن ایام و اوقات سلطانی لازالت مستغرقة باستیفاء اللذات
مستوعبة اقسام الحسنات خواهد شد و جهانیان را در ضمن این حال اسباب ترفه معاش

بروجهی دست خواهد داد که دست روزکار بر تصریف و تغییر آن قادر نباشد و امیدست که
حضرت ربوبیت جل جلاله در تیسیر مطالب و تحصیل مآرب آن حضرت روز بروز اسباب
توفیق مهیا کرداناد و مشارب آمال مصفی و مهنا کرداناد انشاء الله تعالی صورت

دوم در جواب سه نوع نوع اول الطافی که از حضرت معلا لازالت مقرونة
بالعنان السماء درباره این محب مخلص دولت خواه صادر شده بود و برزفافی که اتفاق افتاده
تهنیت فرموده از تفقدات حضرت شریفه سلطانی لازالت من العظمة بمزیدة مستوجب
نشمرد شک نیست که اقتفاء آثار شریعت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه بحکم حدیث
من تزوج فقد احصن ثلثی دینه الا فلیتق الله فی الثلث الباقی بر جمیع اهل اسلام واجب
و لازمست و بر ولاة امر که متقلدان کلیات انام و معتنق مهام جمهور اهل اسلام اند اوجب
والزم تا مجموع طوایف از مزالق شهوات و مدارک شبهات احتراز نموده بر نصفة الناس
علی دین ملوکهم در جمیع قضایا بتخصیص قضیه ازدواج متابعت شریف را امری واجب و قضیه
متحتم شناسند و بدان واسطه از اغواء شیطان و اغراء نفس اماره خلاص یابند حق تعالی
حضرت سلطانی اعظمی را که مذکر دولت خواهان قدیمست بمنتهاء مطالب واصل کرداناد
بالنبی واله وصحبه نوع دوم چون مثال اعلا اعلاه الله تعالی مشتمل بر تفقد مخلص دولت
خواه از ارسال رسل ابرار وارد و واصل شده مورد کریمش بانواع تکریم تلقی یافت
و بر وفور الطافی که از حضرت کیوان رفعت صدور یافته بود و وظایف دعا و رواتب
مدحت و ثنا مرتب و موظف داشته تهنیتی که زبان قلم کوهربار بذکر جریان نموده در
تبشیر زفاف کمال الطاف بجای آورد از مکارم حضرت آسمان شکوه غریب و بدیع
ندانست و بدین التفات که از آن حضرت صادر شده امداد استظهار متزاید و متضا
عف کشت دولت ابد پیوند مقارن رایات همایون باد نوع سوم چون از
حضرت عالی سلطانی اعظمی خلد الله سلطنته مبشر نهانی که بحقیقت مبلغ اسباب آمال
و امانیست بدعاکوی و دولت خواه رسید و بشارت اعتنا و التفات آن حضرت
معلوم محقق کشت مقدم اورا با عزاز و اکرام بر وفور الطاف و اشفاق آن حضرت
امداد دعوات متواتر و متعاقب کردانید و با وجود مکارمی که از آن حضرت بکرات
مشاهده کرده و صدور چنین تفقدات بنمود حق عز اسمه حضرت شریفه سلطانی را دامت

سلطنته یاد داشت مخلصان و تکریم دعاکویان بی اشتباه سالهاء بسیار باقی دارد بالنبی
و من والاه فصل یازدهم در تهنیت ولادت دو صورت
مکتوب و جواب صورت اول چهار نوع نوع اول
معلوم علوم شریفه کردانیده می آید که تا اخبار مبارک ولادت شاهزاده جهان ثمرهٔ
دوحة السلطنة و قرة اعین الملوک و المملکة انبته الله نباتا حسنا فی ظل الحضرة الشریفة
لستماع افتاده نه آن جهت و بشاشت بدل و درون راه یافته که شرح هزار یک
آن قابل تحریر باشد درین حال زبان زمان باحسن اصوات و الحان این ابیات
سرایدن کرفت شعر یا مالکا عم الانام بجوده ∴ زمانک مطواع وجدک صاعد
نزیک فیما ترجی لک مسعد ∴ و سعدک فیما تشتهی لک ساعد ∴ حیاکم اتجلا مطهرا
به کلمت اغراضنا و المقاصد ∴ فلا یدان یعنوله کل مالک ∴ و لا نسل ان یاوی الیه الاماجد
فاطر بنا فی ذی المسرة مطرب ∴ و انشد بیتا تقید به القصاید ∴ اذا ولد المولود من آل هاشم
فقد زاد فی اهل الفضایل واحد بیت فارسی ای جان و دل تو منبع دانش و داد ∴ وز دانش و داد تو جهانی آباد
فرزند نو آمد ز تو ای سایهٔ حق ∴ در سایهٔ دولت تو جاوید زیاد ∴ امیدست که شاهزادهٔ جهان در
سایهٔ آن حضرت بر ملوک ممالک راه تفقد و تفوق سپرد و اعاظم روزکار و کردن کشان
کیتی اوامر و نواهی اورا با طاعت و انقیاد تلقی نمایند و حضرت سلطنت را بوجود مبارکش
هر روز دولتی تازه و هر ساعت سعادتی بی اندازه دست دهد انشاء الله تعالی نوع
دوم بر شرایف آرای صواب فرمای مکشوف کردانیده می آید که چون اخبار فرح انگیز
از ولادت شاهزاده دری تاج شهریاری در فلک کامکار نور حدقه السلطنة نور حدیقة
المملکة طول الله عمره فی ظل الحضرة العالیه لستماع افتاد مواد ابتهاج بروجهی متواتر
و متوارد شد که شرح عشر عشیر آن در طی طوامیر مندرج نکردد و شک نیست که از چنین فر
زندی نامدار از چنان پدری بزرکوار دولتهاء بی انتها متتابع و سعادتهاء بی انقضا متعاقب
خواهد بود و از چنین فرعی منیف از چنان اصل شریف متولد شده ورود امانی بر وفق
مراحم و اوامر مطالب مقرون بانتظام باشد شعر ای منبع فیض دانش و معدن داد
بر تو قدم نو آمده میمون باد ∴ کردون معالی قمر دیکر دید ∴ دریای مکارم کهر دیکر زاد
امیدست که آن شاهزاده که خانزاده پادشاهی و سلطنت میلاد یافته چون اسلاف اشراف

بلاد و مقصد ملوک اقطار و صنادید اطراف گردد و حضرت سلطنت را حفّت با نواع البهجة
والسعادت بوجود مبارک و اسباب کامرانی بی توقف و توانی دست دهد و او در سایهٔ
آن حضرت بمنتهاء اعمار وصول یابد ان شاء الله العزیز **نوع سوم** بر موافقت
مقدسهٔ سلطانی اعظمی لازالت من السلطنة بمزیدت معروض گردانیده می آید که تا ولادت
شاهزادهٔ جهان مهر سپهر دلاوری و ماه آسمان فضل گستری قرهٔ عیون سلاطین الافاق
نور احداق الملوک علی الاطلاق لازالت ایامه ممدوده البقاء والدوام الی یوم الحشر والقیام
استماع افتاد امداد ارتباح بحیثیتی ظاهر و باطن این دولتخواه را در اهتزاز آورده **مصراع**
که شرح صد یکی آنرا بیان نشاید کرد :. بیامن حضرت الوهیت توالت الاؤه و تقدست
کبریاؤه امیدست که آن خلف نامدار بعد از وصول با طول اعمار و احراز شرایف ملکات
اخیار مقتفی آثار سلف بزرگوار باشد و حضرت شهریاری را از وجود مبارک او و اولاد و
احفاد او هر روز بهجتی مجدد و هر ساعت مسرتی موکد اتفاق افتد انشاء الله تعالی **نوع
چهارم** اگر مولود دختر باشد اگرچه ذکر دعوات روا نیست اما میان سلاطین
تفاوتی نکند و برین موجب باید نوشت بر مسند عظمت و جلال و موافق قبون و اقبال پوشیده
نماند که سلاطین روزگار همچنان بولادت ذکور اولاد بشاشت و بهجت می باشد بولادت
اناث اولاد نیز می باید همان حالت ملحوظ نظر باشد اعاظم ملوک و سلاطین بمواصلت ایشان
رغبت نمایند و از عالم غیب فرزندی سببی که در مطالب حضرت ببذل نفس و مال مسامحت
واجب داند ظاهر شود پس حضرت سلطنت خلد ملکه را بوجود کریمه که از عطاء نامتناهی
الهیست و مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده ابو البنات مرزوق شکر فراوان لازمست
و اجتناب از ماخذ ملالت و سامت بالکلیه واجب و درین معنی بر خاطر گذشت **شعر**
ای پایهٔ رفعت ز گردون بهتر :. چون صد پسرست این مبارک دختر :. در مرتبت فیض چو دریا و چو کان
در تربیت فضل چو دختر چو پسر :. **صورت دوم** جواب سه نوع
نوع اول چون تباشیر صبح سعادت از افق دولت ظهور یافت و مثال شریف
مشتمل بر انواع تکریم و تشریف بدین دولتخواه رسید و بشاشتی که از ولادت دعا
گو زاده عمره الله تعالی بخاطر مبارک راه یافته معلوم شد علم الله تعالی که بعد از انک مادهٔ استظهار
بی نهایت گشت نه چندان غبطت و مسرت روی نمود که بتقریر مقرر و تحریر محرر گردد از وفور الطاف

خسروی و اعطاف باعتقا بی نهایت جناب جلال کسروی مستبعد نشمرد **شعر**
لا بد من المسک ان یفوح :. ومن البدر ان یلوح :. امیدست که او پادشاه زاده کان
جهان بمنتهاء اعمار واصل گردد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** اعلام علوم شریفه
که مهبط انواع انوار الهی و محل فیض و فضل نامتناهیست گردانیده می اید که چون مواقع
اقلام گوهر از ابراد رسل نامدار مشتمل بر انتشاحی که بخاطر مبارک جهت ولادت دعاگو زاده
طول الله عمره راه یافته وارد و واصل شد از ورود آن امداد بهجت امتداد یافت و اسباب
مسرت متواتر و متعاقب گشت و از وصول آن بر کمال مخلص نوازی که از نسیم شریف شهر حضرت
پادریست استدلال رفت امیدست که او شاهزاده کان جهان ابد الله دولتهم در آخر از کمالات
قصب السیف از اقران و اکفا در رباید و وضع معاش بعد از تحری مراضی الهی بر قانون مباعی
حضرت پادشاهی باشد ان شاء الله تعالی **نوع سوم** بمحل و موقف انهار رسیده می آید که
چون مغاط انفاس در بار گوهر نثار که مادهٔ مفاخرت و سرمایهٔ مباهات مخلص دولت
خواه بود از دست رسل کرام بوصول پیوست و خرمی از ولادت دعاگو زاده انبته الله
نباتا حسنا بخاطر مبارک راه یافته اعلام رفته بعد از انک دیده را نور و خاطر را بهجت و سرور
افزود وظایف دعاء دولت مجدد و موظف گشت امید بفیض بی انقطاع احدی و فضل
بی نهایت سرمدی چنانست که در اکتساب کمالات و اقتناء محامد و فضایل محرز مراتب
سعادات و حایز انواع معارج سیادات گردد بمنه وطوله وهو الموفق **فصل**
دوازدهم در عتاب دو صورت مکتوب و جواب هم بعتاب
صورت اول مکتوب سه نوع **نوع اول** بعد از عرض و
ظایف ودود تمهید قواعد محبت و اعتقاد اعلام جناب معلا گردانیده می آید سوابق
اخلاص که دولتخواه را با حضرت عالیه اعلاه الله تعالی ثابتست مستدعی آن می گردد
که هر وقت که او را بخدماتی که فراخور حال باشد اختصاص فرمایند و جهت قیام بکلیات
مهام بر خاطر خطیر جای دهند مدتیست که تا از ان حضرت بهیچ اشارتی مشار الیه و بهیچ
مهمی مرسوم نشده و در جزئیات قضایا با او رجوع نرفته تا بکلیات چه رسد نتایج سوابق
مخالصت و ثمرات سوالف ارادت برین صورت متوقع نبود از غایت اعتمادی
که بکمال اعتناء آن حضرت دارد بعرض این ابرام مراحم مطالعه همایون شد و فی العتاب

حیوة بین اقوام امیدوارست که فیما بعد بحصول خدمات واتمام مصالح ومهمات بر سوالف
عادت مخصوص ومخاطب کرده تا اثر آن عنایت بمسامع همکنان رسد وموجب
مزید استظهار داعی دولت خواه باشد یقینست که این ملتمس محل اجابت یابد ان
شاء الله تعالی دولت جاوید باد **نوع دوم** بعد از تجدید وظایف مصافات
وتاکید مبانی مودت وموالات بعرض رسانیده می آید که سالهاست تا این دولت
خواه بموالات آن حضرت متسبت وبمصافات آن جناب معتصم ومتمسکست وبهیج
حال در وظیفهٔ ولا وودله اهمال ننموده وجز مسالک ممالک اتحاد بقدم اعتقاد ننموده
مدتست تا بتسویلات اصحاب اغراض وتمویهات ارباب افتعال واعتراض عنان
مکاتبت ازین جانب منعطف فرموده اند وذکر این دولت خواه را در طی نسیان مندرج
کردانیده جنانک کویی هرکز مناهج محبت را مسلوک نداشته اند ووفا ووفاق را انفار
ونفاق بند اشته **شعر** ما کنت ارجو منک هذا الجفا یا صاحبی فی العسر وفی الیسر
جکونه شاید که رای جهان افروز بمجرد سماعی که بهیج حال اندا اصلی تصور نتوان کرد واساسی که
بران بنیادی نتوان نهاد تا این غایت مخلص دولت خواه را بعد التفات اختصاص فرماید
وذکر او را کان لم تغن بالامس انکار دوست جه کویند وتدبیر ازالت این بی شفقتی
را که هیچ سببی ندارد جه جویند والفطام عن المالوف شدید رعایت جانب مخلصان
ودوستداران بر جمیع طوایف واجبست وبر سلاطین دین دار وملوک ملک شعار اوجب
توقعست که فیما بعد بر خلاف کذشته بتفقد احوال مخلص معتقد اهتمام فرماید واباطیل اصحاب
اغراض را در مسامع شریفه نکذارند ودوستان دولت خواه را بکید قصاد دوافترا مفتریان
واضداد از دست ندهند تا بر قرار قواعد مخالصت ممهد ومبانی مصادقت موطد وموکد ماند
ان شاء الله تعالی **نوع سوم** بعد از عرض شرایط خدمت ونشر روایت مدحت
اعلام می رود که درین مدت که این دولت خواه را با حضرت عالی قاعدهٔ دوستداری ممهد
ومرعی بوده در هیچ حال جز بوظیفهٔ ولا وراتبهٔ مدحت وثنا قیام ننموده است ومحبت آن
حضرت را در قلوب وارواح امتزاج الماء والراح ممزوج ومختلط کردانیده وموالی
ومعادی را این وضع معلوم ومقرر واین قضیه محقق ومصور کشته درین ایام از تقریر
جمعی که اقاویل ایشان از شایبهٔ غرض مصون وامانت ایشان از خیانت مامون باشد استماع

رفت که صفاء موارد وداد وعذوبت مشارب اتحاد آن حضرت با این دولت خواه
تکدری رسیده وتغیری بدان راه یافته وبی شفقتی که هرکز توقع نداشته واقع شده
مصراع طمع از دوست نه این بود وتوقع نه جنین :. بوشیده نماند که خاطر دوستداران ودولت
خواهان را بی سببی واضح وبنیتی لایح از دست دادن در مذهب سلطنت وشریعت وبار
شاهی ومملکت روا نداشته اند بلک از ما بر تصوری که در باطن راه یافته خدشهٔ که در ضمیر
آمده باشد التفات هم ننموده جه اکر خواهند که اوابد قلوب وشوارد بواطن را که از ربقهٔ
تسخیر انفکاک یافته باشند باز در قید تصرف آرند تعذری تمام داشته **شعر**
آسان باشد هزار دل آزردن :. دشوار بود دلی بدست آوردن :. بس واجب جنان کند که
در ابتداء حال بتفحص قضایا وتحقیق آن اشتغال رود وبعد از ان برحسب معدلت ایشان
بحکم واجب آید مخلص دولت خواه را انج از محض اخلاص واعتقاد در خاطر آمد بمحل انها
رسانید فیما بعد تنزهات صاحب غرضان که محول جز بر تقبیح صورت احوال نباشد
بهیج حال التفات نفرمایند وجانب دوستداران را که در ارادت ایشان شبهتی نباشد
رعایت واجب دانند تا موجب نیکنامی دارین باشد بزیادت ابرام اقدام ننمود جهان
بکام باد دولت مستدام **صورت دوم** **در جواب بعتاب سه نوع**
نوع اول احوالی که قلم کوهربار بتقریر وتحریر آن قیام نموده وقضایا و واقعی را بصورت
عنایت بیان کرده بوقوف بیوست بعد از عرض وظایف اخلاص واتحاد اعلام می رود که درین
مدت که سوابق مصافات بین الجانبین موکدست در قضیهٔ که نواب حضرت سلطانی را سانح
وعارض شده جز تلقی با تمام امری صورت نبسته وآن مهم بر جمیع مهمات خاصه راجح دانسته
جند صورت اتفاق افتاده که در اهتمام با تمام آن اهمالی که متوقع نبود مصور کشته شک نیست
که صدور جنین قضایا در طریقهٔ اتحاد ویکانکی موجب اعتراض واستنکار تمامست جون حال
این موجب بوده ازین جانب نیز بذکر مطالب ومهام استنهاضی نرفته ونواب حضرت
شهریاری را بهیج نوع از انواع مزاحم ومعارض نشده فیما بعد اکر تغیر سوابق اوضاع در ان
جانب اتفاق افتد ازین طرف نیز جز سلوک مسالک اتحاد امری دیکر ممکن نباشد ودر
سوانح قضایا وعوارض مهمات هر اینه از جانبین بذل جهد وصرف وسع واجب کردد ان
شاء الله تعالی جهان بکام باد **نوع دوم** بعد از اداء واجب دعا وتمهید قواعد

حمد وثنا اعلام می رود که عتابی چند که مبنی بر بیگانگی طرفین باشد در قلم گوهر بار آورده
وثنا را این معتقدات بر تسویلات اصحاب اغراض وتمویهات ارباب افتعال واعراض
نهاده شک نیست که چنین طوایف را علی مرور الایام چه بقبیح صورت احوال ارباب اتحاد
امری دیگر در خاطر نمی آید اما تا وجود قضیه در خارج موجود نمی گردد بر السنه هیچ طایفه نمی گردد
ودر ماده مساوی ومحاسن این قاعده مقررست الناس ابلیس من ان یدحوا رجلا حتی ترد عنده آثار احسان
در این معنی رای شریف سلطانی را رجوع با باطن مبارک می باید فرمود وهرچه چه تمهید قواعد
ولا وداد ست از صفحهٔ خاطر بکلی منحی گردانیدن والقلوب تتشاهد را امری محقق و
قضیهٔ محکوم بها دانست که مادام که صیقل ضمیر از غبار کدورت مصون ومصفا باشد البته
آن صفا در باطن بندگان پدید آید واگر والعیاذ بالله بعیاد تکدر وتغیر متغیر گردد آن
نیز بالضروره در بواطن سرایت کند ودر تبیین این معنی هیچ مبالغه احتیاج نیست باقی رای
شریف بهمه وجهی حاکمی عدلست هرکدام را که ازین دو نسق اختیار فرماید آن صورت
رای هیچ تردد متعاکس ببیند وایراد مصراع این رباعی درین مقام مناسب می نماید **بیت**
مشاطهٔ ما چو چهره آرا آید ؛ از چهره نقاب حسن خود نگشاید ؛ چون آینه در برابرش باز کند
تا هرچه درین بود در آن بنماید ؛ بزیادت تاکید حاجت نمی افتد جهان بکام باد **نوع سوم**
بعد از وقوف بر مواقع اقلام گوهر بار اعلام می رود که نکتهٔ چند در باب تسویلات اصحاب
اعراض بیان فرموده وآن را حوالت با تفحص وتحقیق واجب دانسته شک نیست که اکثر
طوایف امم با هرکسی از سایر طبقات بتخصیص ملوک اسلام که حماة بیضهٔ دین وملک وو
لاة ازمهٔ انطلاق وملک اند تقریر کنند تا بتصفیهٔ موارد آن مطالب اشتغال ننموده
باشند وحق را از باطل وصادق را از کاذب تمیز نکرده هرگز در بیان نیارند وزبان را
که مبین ما فی الضمیر ومظهر ما فی الباطنست در حضرت سلاطین بافترا وافتعال جریان ندهند
وهرآینه از وخامت عاقبت کذب وزور وتهمت وبهتان نیندیشند آنچه بدین مخلص رسانیده
اند از شایبه میل ومداهنت مصون ومامونست اگر رای شریف بتحقیق این معانی
راغبست تا فلان از مشاهیر واعیان اند رجوع با ایشان فرمایند وتحقیق واجب دانند
چون برارت ساحت حضرت سلطانی ظاهر ولایح گردد هرآینه ایشان ملوم ومعاتب
بل مواخذ ومعاقب گردند تا این معنی محقق ومقرر باشد بزیادت تاکید چه احتیاج دولت

مستدام باد **فصل سیزدهم** در اعتذار دو صورت **اوّل** در
اعتذار از مکارم مکتوب الیه **دوم** در اعتذار از خطا وتقصیر کاتب که صورت
جوابست وهریک مشتمل بر چهار نوع **صورت اوّل** در اعتذار
از مکارم مکتوب الیه **نوع اوّل** بعد از تمهید قواعد دولتخواهی وعرض و
ظایف ادعیهٔ نامتناهی بر رای جهان آرای منهی گردانیده می آید که درین وقت که متعلقان
این دولتخواه بجهت هرگونه مهمات که بدرگاه جهان پناه متوجه شده بودند بوقت
مراجعت از شمول الطاف ووفور اعطاف آن حضرت که بنسبت با این مخلص قدم تقدیم
فرموده بدان شکرها گفتند که قابل بیان باشد واز این جانب اعتذار آن نوع از دوست
نوازی ومخلص پروری چه بصوابح ادعیه وفواتح اثنیه بیشتر نگشت وخود کدام زبان بشکر
سوابق مکارم اخلاق آن شهریار باستحقاق علی مرور الدهور والاعصار وکرور اللیل والنهار
قیام تواند نمود المحیط ما یغنی بما لا ینفد عذر الطاف تو نمی خواهم ؛ کرمت عذرخواه بس باشد
سایهٔ دولت بر سر عالمیان ابد الدهر ممدود ومبسوط باد بالنبی وآله **نوع دوم** بر رای
اعلی که جام جهان نمای بحقیقت عبارت از آن تواند بود انها می رود که شمول الطافی که
از حضرت فلک حفت بالدولة والسعادة بکرات صادر شده ومی شود واهتمامی که ار
کان دولت واعوان حضرت بمهمات مخلص دولتخواه نموده ومی نماید جملةً وتفصیلاً
معلوم گشت صدور این نوع مکارم ومعالی از الطاف جناب عالی چگونه مستبعد نماید **بیت**
لطف از تو وبوی از مشک ونور از خورشید ؛ رسمیست قدیم وعادت معهود ست ؛ مجازاة آن
با مکارم حضرت عالی حوالت می رود سایهٔ عاطفت جناب سلطنت پناه بر سر جهانیان
مدی الشهور والازمان ممدود باد ولازال امتداد ایام دولت الی یوم المنتظر الموعود
بالنبی وآله وصحبه **نوع سوم** الطافی که از بارگاه جهان پناه لازال ملاذ الطوایف
الانام معاذا فی الشدائد الی یوم الساعة وساعة القیام در حق مخلص دولتخواه وحب
بی اشتباه یوما فیوما صادر می گردد وعواطر اخبار آن مشام جان دوستداران وهواخواهان
را لایزال معطر می دارد از شمول عواطف ووفور مآثر وعوارف حضرت فلک رفعت
مستبعد می نماید وکدام زبان بتمهید عذر معشار عشیر بل اندکی از بسیار آن قیام تواند
نمود **بیت** قضا در گه تست انکه از مکاید چرخ ؛ همه ملوک جهان را جز آن پناهی نیست

بجز مکارم آن حضرت سپهر جناب ∴ درین قضیه مرا هیچ عذرخواهی نیست ∴ سایهٔ آفتاب
خاصیت تا یوم النشور ملاذ و ملجاء عالمیان باد بالنبی العربی و من والاه **نوع چهارم**
بعد از تقریر احوال ودلها و ذکر اخبار محبت و اعتقاد تصویر رای منیر گردانیده می آید که
درین مدت جمعی از نزدیکان که بمحافظت بعضی از خزاین موسوم بودند از جملهٔ رضاعاتی
که باهتمام ایشان بوده بعضی را تصرف نموده معرض شده اند و بحوالی رفته چون جمعی از معتمدان
حضرت که برسالت اینجا آمده بودند ایشانرا شناخته اند و بخانهٔ خود فرود آورده آن حضرت
اعلام دلها حضرت شریفه بر موجب المؤمن ینظر بنور الله چون استقبال ایشان را
درین جانب معلوم فرموده بحکم فراستی که از لوازم اصابت آرای سلاطین دین دار
و ملوک تقوی شعار باشد و البته که غیبت ایشان بی خیانت جنایتی نبوده باشد بعد
از تفحص منوی ضمیر منیر بتحقیق پیوسته ایشان را در صحبت معتمدان اینجا فرستاده است
از صدور این حال مواد استظهار تضاعف یافت و اسباب اشتیاق تاکد پذیرفت
عذر آن الطاف بچه زبان توان خواست و شکر آن اعطاف بکدام بیان تقریر توان
کرد با وجود سعی که در بیداء مکارم جناب جلال سلطانیت امثال آن مخلص پروریها
مستبعد نمی ماند دولت دوجهانی میسر و محصل باد **صورت دوم**
در جواب مشتمل بر اعتذار از خطا و تقصیر کاتب **نوع اوّل** بعد انها اد
اخلاص و اخبار اختصاص بحضرت عالی لازال معاذ اللاظم و ملاذ الاعاظم اعلام
می رود که درین مدت که از آن حضرت ورود و فود الطاف و وصول قفول اعطاف
نسبت با این دولت خواه متواتر و متوارد بودند مجازات آن از جانب این ضعیف
جز بتقصیر صورت نبست که درین باب عذری که در جنان حضرتی مقبول افتد از ین
دوستدار چگونه صادر گردد و چون رجوع قضایا با مکارم علیه می رود بر صدد بد
اغماض و ترقب با عفا انقطاع نمی یابد حق تعالی درگاه جهانپناه را جهت استظهار
مخلصان دولت خواه سالیان نامتناهی باقی دارد و حفظ ایزدی در جمیع حالات
حارس و وافی باد بالنبی و آله و صحبه **نوع دوم** بعد از تجدید مراسم خدمت و تجدید
رسوم ثنا و مدحت بعز عرض رسانیده می آید که تقصیری که در مجازات حسنات اعمال
مکرایم مکارم و وفود شمول اعطاف حضرت جهانپناه ازین دولت خواه مبادر گشته

بشائبتیست که زبان از تقریر و بیان از تحریر آن قاصر است شروع در شرح عشری از
عشیر آن هیچ امتداد الدهور و الازمان متعذر و متعسر اغماض از تقصیرات دولت
خواهان و صفح از هفوات دوستداران وظیفهٔ شریفه سلاطین دین پرور و شیمهٔ
کریمهٔ شهریاران عدل گستر است حق جل ذکره آن حضرت را با تواتر ادوار و تعاقب
لیل و نهار مستدام داراد بالنبی و آله الکرام **نوع سوم** بعد از تبلیغ ثنا جدید و تمدید
دعاء مدید که مقارن حضرت سلطنت پناه شهریاری لازالت ملجاء لطوایف الانام من
نوایب الایامست مخلص دولت خواه خود را در مقام تجدید اعتذار و تاکید اعذار از صدور
تقصیرات که بی اختیار صادر شده نمیداند چون جبلت اصلی و منقبت جبلی بر قبول معذرت
محبان معتقد و دولت خواهان مخلص مجبول و مفطور است داعی دولت خواه بتمهید اعذار
و توطید مبانی استغفار قیام نمی تواند نمود و مکارم ذاتی و معالی حضرت عالی عذر دولت
خواهان بی اشتباه باد و امور دین و دنیا بر وفق رای اعلی بالنبی و آله الطاهرین و صحبه
الغر الاکرمین **نوع چهارم** بعد از عرض مضمونات محبت و ایضاح اسرار مودت
بر رای شریف منهی گردانیده می آید که چون جمعی از مستحفظان خزانه مرصعات بعضی را
از نفایس جواهر تصرف کرده بر طریق فرار روی بدان دیار نهاده اند و معتمدان حضرت
عالی دامت سلطنة سلطانی ایشانرا شناخته اعلام علوم کرده و اشفاق عام بندگی حضرت بگرفتن
ایشان اشارت مطاع ارزانی داشته برین جانب فرستاده است و نخزوناتی که
پیش ایشان بوده تمامت بدین طرف رسیده و تا غایت بعد از الطاف و شکر دوستی
نوازی آن حضرت که بتخصص با مخلصان دولت خواه صفت عموم دارد قیام ننموده این
نوع مخلص پروری از مکارم جبلی حضرت شهریاری لازالت موصوفة با عظام اولیا
و اعدام الاعداء مستبعد ننمود و مخلص دولت خواه که تمهید قواعد اعذار و توطید
مبانی اعتذار مقصر است خود را در مقام خجالت می داند فیما بعد اگر در عمر مهلتی باشد
و مکارم جبلی حضرت شریفه سلطانی اعظمی لازالت سلطنته دید اغماض بر تقصیرات
دعاگوی دولت خواه بپوشانید و بعذر بعضی از ابعاض آن الطاف و شکر جزوی از
اجزای مخلص نوازی علی مرور الایام و کرور الشهور و الاعوام اهتمام نموده آید ان شاء
الله تعالی خدمات را بهرچه رای عالی لازال عالیا اشارت مطاع ارزانی دارد و بر

حسب وقت و حال سایح گردد و عارض شود مگر اهتمام در انجام بر میان جان بسته خواهد
داشت دولت مستدام و جهان بکام باد بمحمد و آله الکرام و صحبه العظام

فصل چهاردهم در امان خواستن و امان دادن جهت مجرمان و گریختگان و امان دادن ایشان دو صورت **اوّل** امان خواستن **دوم** امان دادن و هریک شش نوع **صورت اوّل** در امان خواستن

نوع اوّل بر رای جهان آرای و فکر مشکل کشای معروض می گردد که حکمت بالغهٔ ربانی
در تفویض امور جهان بانی بسلاطین دین دار و شهریاران معدلت شعار آنست که در رعایت
بندگان خدای تعالی و محافظت ایشان بذات الوهیت جل جلاله تشبه کنند و مراحم و عواطف
اورا بنسبت با سایر عباد از قهر و غضب دانند و ازینجاست که گفته اند السلطان ظل الله
فی الارض یعنی پادشاهان سایهٔ خدا اند در زمین و سایه هرآینه تابع خداوند سایه باشد
و در بعضی احادیث صحاح مرویست که بدان خدای که جان من در قبضهٔ قدرت اوست
که اگر این بندگان را آفریده هیچ گناه نبودی ایشان را استحقاق جنان و مجاورت
ریاض رضوان لازم شدی و عفو و رحمت ایزدی بظهور نپیوستی قدرت شامل
حضرت ربانی قومی دیگر آفریدی که تمامت گناه کار و متقلد جرایم و اوزار بودندی
و از حضرت رب العالمین جل جلاله آمرزش طلبیدندی تا رحمت شامل و عفو
فایض او ظهور یافتی و صورت حدیث منقول از جامع الاصول فی احادیث الرسول
والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم و لجاء بقوم یذنبون فیستغفرون فیغفر لهم اکنون
اعلام می رود که فلان از خدام قدیم حضرت سلطنت است و حقوق بندگی و خدمتگاری ثابت
گردانیده و در سرا و ضرا و شدت و رخا کمر مطاوعت بر میان جان بسته مدتیست تا
بتسویلات اصحاب اغراض و تمویهات ارباب افتعال و اعتراض از شرف آستان
بوس حضرت معلا محرومست و از وقوف بمواقف خدم و مناهج عبید ممنوع هرچند مخلص
دولت خواه باقتفار احوال او اشتغال می نماید سببی که موجب چنین بی عنایتی باشد نمی داند
اگر قضیهٔ او با ذات و صفات حضرت ذی الجلال جل جلاله مشابهت فرموده از سر جریمهٔ
رای شریف را معلومست و دعاگو را نه برخیزند و برقرار او را ملحوظ نظر عنایت دم
موفور عین مرحمت گردانید یقین که صواب تا آن مساوی نباشد و دعاگوی دولت خواه

یحمل منز جسیمه مفتخر و مباهی گردد و نص و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله
یحب المحسنین درباره حضرت بوضوح انجامد چون عفو و صفح از شیم جسیمهٔ سلطانیست
درین باب اطناب مزاحمت نمی نماید جهان بکام باد **نوع دوم** بعد از ربط اوراد
دوستداری و ضبط قوانین دولت خواهی بر رای انور و ضمیر اطهر از هر معروض می گردد
که فلان از جمله خویشان و نزدیکان آن حضرت است و از ابتدای عمر تا غایت در حجر
صیانت و رعایت حضرت سلطنت پرورش یافته و بتربیت و عنایت آن حضرت
متصدی معالی مناصب و عوالی مراتب شده و محسود اقران و مغبوط همگنان گشته
مگر جمعی از اصحاب اغراض او را در توهم انداخته و بی عنایتی حضرت سلطنت خایف
و متشوش گردانیده و او را نیز بموجب و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه
سخن ایشان شنیده بنص خلق الانسان عجولا از درگاه سلطنت اعراض و انهزام نموده
بطرفی از اطراف که هم داخل مملکتست متوجه و متحصن شده و آخر الامر چون درین قضیه
تعمق فکر کرده مراحم حضرت سلطنت را بر افترا و افتعال اصحاب اغراض و بر گناه خود که
مورد صدور رش آن بود غالب و راجح دانسته و از انهزام و اغراض بشیمان شده
این دولت خواه را شفیع خطایا و اوزار خود گردانیده است اگر مراحم بی دریغ که شامل
حال جهانیانست ذیل اغماض بر اعراض او بپوشانند و انهزام او را بانتقام مکافات
نفرمایند باخلاق اکارم سلاطین آن مناسبتر و بعادات بندیده شهریاران فضیل
گستران لایقتر و قال الله تعالی فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر و قال الله
عفا الله عما سلف آنچه مخلص دولت خواه و دعاگوی بی اشتباه در خاطر آمد و مصلحت
دید بعز عرض رسانید و چون متیقنست که سخن او درین باب از شوایب شکوک معرا
و از عوارض اعراض و اعتراض مبره و مبراست اگر با رضا و اعضا لاستماع و اصغا
رود حکم همایون باستمالت او نفاذ یابد تا مستظهر بوده بدرگاه جهانپناه آید و بر قرار
بوظیفهٔ ملازمت قیام نماید از مراحم آن حضرت مستبعد ننماید ابتدای دولت تا انتهای
ازمنه و اوقات مقارن باد **نوع سوم** بر رای ممالک آرای و فکر مشکل کشای
حضرت شهریاری لازال شاملا لاحوال الاباعد و الاقارب و واصلا الی المشارق
و المغارب منهی و معروض گردانیده می آید که هیچ ملکه که ملوک دلاکر و سلاطین عدل

کستر باقتضاء آن اهتمام نمایند و باکتساب آن التفات فرمایند با حسن صفح و کمال
عفو از جرایم اصحاب اوزار و ارباب اخطار مساوی و موازی نیست که درین قضیه
تشبه است بذات خالق ملک الملوک تعالی اسماوه و تخلقست باخلاق سلطان سلاطین
جلت کبریاوه و کدام صاحب دولت را این سعادت دست دهد که ذات او متصف
شود بصفات الوهیت غرض از عرض این معنی انک فلان از جمله خویشان نزدیک
حضرت سلطنت پناه است و در سایهٔ تربیت و مرحمت آن حضرت نشو و نما یافته و غرور
عنفوان شباب بل ریعان عمر بر مزاج او مستولی شده مگر بتسویل بعضی از قرناء سوء از مراحم حضرت
سلطنت پناه مایوس گشته و متوهم شده از خوف و استشعار بدین انهزام و فرار تمسک نموده است
و چون در اثناء این حال بتحقیق احوال خود مشغول شده هیچ قضیه که سبب انهزام شود بیرون توهمی که کرده
از او صادر نشده دعاگوی دولت خواه درین قضیه شافع جرایم او می گردد و کمال عفو را که از صفات حضرت
الهیت است دعا می نماید و آیت فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان را تمسک
آن مشفع می سازد امیدوارست که در محل قبول آید و حکم متاع باستمالت او نفاد یابد با معاودت
نموده ملازم باشد امور مملکت و سلطنت مقارن عمر ابد باد **نوع چهارم** بر شرایف آرا
و ثواقب افکار حضرت شهریاری حفت بانواع الایادی و ایدت بالفظ علی الاعادی
انها می رود که از ملکانی که سلاطین اسلام خود را بدان متحلی گردانید هیچ بکمال عفو و صفح از
جرایم خاطیات شاوی نبد برد که درین صورت مشابهتست با ذات بیچون حضرت صمدیت جل
جلاله و چون فلان که از جملهٔ خویشان نزدیک آن حضرت است بواسطهٔ توهمی که بدو راه یافته بانهزام
متمسک شده است بطرفی از اطراف مملکت متحصن گشته و چون در حقیقت حال خود تامل نموده سبب
آن انهزام جز بصورت فاسد و تخیلات باطل ندانسته اکنون باذیال استشفاع اعتصام کرده
این مخلص را شفیع گردانیده تا از آن حضرت التماس عفو و صفح از اعراض و انهزام کند چون
حضرت سلطنت خلد الله سلطانها از آن کریم ترست که با وجود مکارم جبلی ایشان بهیچ شفیع
و وسیط احتیاج باشد اگر ذیل عفو و اغماض او بپوشانند و از سر جرایم در گذشته حکم باستمالت او
نفاذ یابد تا باستظهار تمام معاودت نموده بوظیفهٔ بندگی مشغول گردد از مراحم آن حضرت پناه
جهان بکام باد **نوع پنجم** بر رای صواب فرمای و فکر مشکل کشای معلوم و معروض
می گردد که عفو و اغماض از جرایم گناه کاران و زلات مجرمان وظیفهٔ مراحم و عواطف

باد شاهان دار و شهریاران معدلت شعارست که این معنی مشابهتست با ذات بیچون
حضرت الهی جل جلاله و عم نواله و چون فلان که از اعیان مملکت بدولتخواهی حضرت
سلطنت پناه شرف اعتبار یافته و فی جمیع الاحوال سر از ربقهٔ مطاوعت نپیچیده مدتیست
که بحسن التفات نظر سعادت بخش استسعاد نمی یابد و در زمرهٔ ملازمان پایهٔ کار جهان پناه
منخرط نمی گردد و باعمال و اشغال نیز که بدو مفوض بوده فتوری راه یافته بدین واسطه
اختلالی تمام بحال او رسیده مخلص معتقد بنا بر اعتمادی که بر مراحم بی دریغ حضرت شهریاری
دارد بدین ابرام اقدام نمود و امیدوارست که بر قرار فلان بنظر ملحوظ گشته بر عادت سابق
در سلک خدام انخراط یابد و وظایف و جهاتی که بنام مقرر بوده بر قرار مقرر گردد و از دار الامان
حضرت جهانبانی بنعمت امن و امان اختصاص یابد که عند الله ضایع نماند با وجود عفو بی دریغ
بهیچ تاکید حاجت نمیداند جهان بکام باد **نوع ششم** بعد از ابلاغ مراسم اخلاص و ولا و
تمهید مقدمات اعتضاد و اعتقاد اعلام رای عالم آرای گردانیده می آید که فلان از مدت
مدید باز بوظیفهٔ بندگی حضرت سلطنت ابدت بالجواد الی یوم الموعود مشغول است
و بهیچ حال در بندگی که بدو تعلق داشته اهمال ننموده و لا یزال مسالک طاعات داری را
باقدام جان سپاری پیموده درین وقت بواسطهٔ کید حساد و اغراء مکر بسهوی که نفوس
بشری را از آن چاره نیست مواخذ گشته و بعد از مرحمت حضرت الوهیت جز عفو و صفح
آن حضرت ملاذ و ملجاء دیگر نه مجب مخلص بنا بر اعتمادی که بر مراحم و عواطف آن حضرت
دارد عذرخواه جرایم او می گردد تا از آن حضرت بنعمت امن و امان فایز شده بر قرار بملازمت
حضرت سلطنت اشتغال نماید و قد قال تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین
امیدوارست که این ملتمس که با مرحمت آن حضرت هیچ وزنی ندارد در محل قبول یابد ان
شاء الله العزیز دولت مستدام باد **صورت دوم در امان دادن**
نوع اول بعد از تقدیم وظایف مخالصت و تشبید دعایم موالات و موافقت
اعلام می رود که اشارتی که در باب فلان که از خدام قدیمست فرموده و تشفیع جرایم و او
زار او شده و امان طلبیده هر چند از امتثال او که بقدمت خدمت موسوم بوده بهیچ
حال تصور مخالفت بر خاطر نمی گذشت و آنچ اینجانب را معلوم شده باختیار او بوده
و تسویلات اصحاب اغراض درین قضیه بهیچ وجه مدخلی نداشته اما چون رای شریف

متشفع جرایم او شده طلبا لمرضات الحضرت العالیه از کناه او در کذاشته بنعمت امن
و امان اختصاص یافت بشرط فیما بعد مرتکب سوابق عادات و سوالف معاملات و منا
قضات نکرده و از منهج اطاعت و انقیاد انحراف نجوید و ظاهر و باطن او امر و زواجر و نواهی
و نوهض اینجانب را مطیع و متمثل باشد تا برقرار در زمرهٔ خدام و ملازمان انخراط یابد
جهان بکام باد **نوع دوم** مفاوضهٔ شریفه در بهترین اوقات سمت ورود و وصول
یافت و ما تحلب مواد بهجت شد اشارتی که در باب فلان که از اقارب است و لایزال
ملحوظ نظر عنایت و شفقت نموده بمجرد اغراء شیطان و تسویل نفس اماره انهزام و اعراض
نموده فرموده بوقوف پیوست صورت حال آنست این مخلص از ابتداء نشات او تا غایت
از آنجه وظیفهٔ تربیت و رعایت باشد یک دقیقه مهمل نکذاشته است و او را برادر صلبی
دانسته و مجموع متملکات از صامت و ناطق با او مضایقت نکرده الا ما حرم الله خیری
از او دریغ نداشته درین وقت که بمجرد اقاویل اباطل اصحاب اغراض اعراض نماید و
بی انک صورتی که بدو رسانیده باشند بدین جانب اعلام دهد فرار را بر قرار اختیار
کند و این معنی دوستان و دشمنان رسد حمل بر جه کنند و کدام طرف در محل ملامت آید
مع هذا جون حضرت سلطنت شفیع تقصیرات او شده از سر آن در کذشتیم و مکتوب
باستمالت او وارسال رفت تا مستظهر بوده متوجه شود بشرط انک حضرت سلطنت
بناه او را نصیحت فرمایند که تا من بعد بر جنین حرکات اقدام ننماید و خود را و اینجانب
را در دهان عالمیان نیندازد شرایف اشارات آن حضرت بر دل و جان محمول است
دولت ابد پیوند باد **نوع سوم** بعد از وقوف بر مضمون مخاطبهٔ بزرکوار شهر
یاری و تشرف شامل آن اعلام می رود که اشارتی که در باب فلان ارزانی داشته
معلوم شد صورت حال آنست که او را توهم بر مزاج مستولیست و الا در ازاء جنین
تربیت و شفقت که از ینجانب مشاهده کرده و در عوض هیچ یک از و توقع خدمتی نبوده
بی موجبی معرض و منهزم شدن از کمال عقل و خردمندی بغایت مستبعد و در شریعت
مروت عظیم مستنکرست اکر شخصی بیکانه را در خدمت و ملازمت جان سپاری کند
و خواهد که روز بروز حرکات پسندیدهٔ او ظهور و وضوح یابد جکونه شود که قریب و
حمیم سوء تدبیر خود را در مقام بیکانکان اندازد و تا این غایت استبعاد جوید جون

حضرت سلطنت متشفع اوزار او شده عفو کرده آمد بشرط انک بعد الیوم از ملازمت
انفکاک نجوید و قرناء سوء را بصحبت خود راه ندهد تا او را در مزالق اخطار و مدارک اهوال
نیندازد اشارت شریفه آن حضرت را بمجموع وجود مطاع و ممتثلست متعصیات ایام
و لیالی موجب ازدیاد مراتب و ارتفاع معارج و معالی باد بمحمد و آله الطاهرین **نوع**
جهارم بعد از توکید مبانی اتحاد و تشیید ارکان وفاق و وداد معروض رای
جهان افروز کردانیده می آید که اشارتی که در باب فلان فرموده و انهزام بی موجب و
اعراض بی سبب او را تشفیع شده شک نیست که محبتی با آن حضرت استحکام یافته زیادت
از انست که بترک اجابت جنین ملتمسات وهنی بارکان آن راه توان داد فاما قضیهٔ
او از شرح و تقریر خارجست برا عاظم وجود بتخصیص سلاطین داد کر مقرر و محقق است
که اکر شخصی بنسبت با دیکرا اشارتی در وجود آید انکس اکر در عوض هم باسارت مشغول شود
معارضه بالمثل کرده باشد اما اکر احسان و تربیت یافته باشد و مجازات باسارت کند در
مذهب مروت و شریعت معدلت مستوجب انواع ملامت باشد قضیهٔ این مخلص با او
برین منوالست و جز احسان و رعایت و تربیت ازین جانب در بارهٔ او صادر نشده
و او بمجازات اساءت نموده جون او امر شریفه را جز بقبول تلقی ممکن نیست جهت خاطر
مبارک از کناه او در کذشت بعد ازین باید که با سر تخیلات فاسد و توهمات باطل نرود
و جمعی را که برین حرکات ذمیمه مهیج و محرض او باشند از پیش خود دور کند تا در
مدارک مهالک نیفتد و تندم حین لا یغنی الندامه دولت و عظمت با امتداد زمان همعنان
باد **نوع پنجم** بعد از تقریر احوال وداد و تحریر معانی محبت و اعتقاد رای
شریف را منهی کردانیده می آید که اشارتی که در باب فلان که از مشاهیر مملکتست
فرموده و جرایم او را که با این جانب صادر شده شفاعت خواه کشته حال انست که
از ابتداء ملازمت لایزال بمراحم و عواطف اختصاص یافته است و بتفویض و تغییر
اینجانب مباشر کارهاء بزرک بوده و همواره همت بر تقویت و تربیت او مصروف
و مقصور کشته و بهیچ حال توقع نبود حرکتی موجب تکدر خاطر از او صادر کردد جون
باغراء شیطان و تسویل نفس اماره بر جریه که موجب ابعاد بوده اقدام نموده
و دانسته که بنکابت آن مواخذ و معاقب خواهد شد و حضرت شریفهٔ سلطانی

را شفیع ساخته امان طلبیده جهت تحری مراضی رضاء آن حضرت اورا امان داده شد
و اعمال و اشغال که پیش ازین در اهتمام او بوده برقرار بتقلد او مقرر گشت توقع است
که عواطف بی دریغ سلطانی اورا نصیحت فرموده از ارتکاب سوابق خطایا ارتداع و
انزجار فرمایند تا بعد الیوم از مباشرت آن احتراز و اجتناب ورزد باقی بهرجه رای
شریف سلطانی اشارت فرماید جز قبول و استماع امری دیگر صورت نبندد دولت
مستدام باد **نوع ششم** بعد از شرایط دولت خواهی و وظایف دوستداری نموده
می شود که اشارتی که در باب فلان که از نزدیکان بوده بواسطهٔ ارتکاب جریمه که صدور
آن از امثال او در تصور نیامده مقام استبعاد یافته فرموده و جرایم اورا شفیع شده امان
طلبیده است هرچند جرایم او زیادت از آنست که شمول نعمت امان از پس آن بر توان
خاست فاما چون حضرت شریفه سلطانی عثرات اورا در مقام عفو و صفح داشته عدول
از ما فی الضمیر آن حضرت چگونه صورت بندد از سر جرایم او در گذشته و گناهان اورا
بحضرت سلطنت بخشیده عطیهٔ امان شامل حال او شد تا بدل خوشی تمام برقرار مراحم
و عواطف اختصاص یابد رای شریف سلطانی بهرحال حاکمی عدلست برانچ فرماید مزیدی
تصور نتوان کرد دولت دایم باد

فصل یازدهم در عهدنامه

دو صورت اوّل مکتوب بالتماس دوم جواب بقبول و هر یک سه نوع

صورت اوّل مکتوب بالتماس نوع اوّل

اما بعد
چون حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله زمام مهام جهانیان در قبضهٔ قدرت
سلاطین معدلت آثار و پادشاهان شریعت شعار نهاده است و تدبیر مصالح و تر
بیت مناجح این طایفه بحسن اهتمام ایشان حوالت فرموده بر ملوک عدل پرور و شهریاران
دادگستر واجبست که من جمیع الوجوه قصارای همت بر نظم احوال عباد و ترفیه ساکنان
بقاع و بلاد در آید و خلایق را که ودایع حضرت خالق اند بظل ظلیل خویش مکتنف و محمی
گردانند و این معنی وقتی تحقق پذیرد که ابواب منازعات و مناقشات بکلی مسدود
گردد و اسباب مغازصات و فکادحات بالمره اندفاع یابد پس اگر میان ملوک ایام
و سلاطین اسلام عقد عهدی که میامن آن طوایف عالمیانرا شامل گردد و بر عد معیشت
روزگار گذرانند و بطیبت حال و فراغ بال بمهمات و مصالح خود مشغول گردند منعقد

شود هر آینه مثمر صواب و صلاح و منتج ادلهٔ فوز و فلاح گردد و امر اوفوا بالعقود را
انقیاد نموده باشند و نص تعاونوا علی البر والتقوی را ممتثل شده و از تحدید و لا تعاونوا
علی الاثم والعدوان احتراز و اجتناب نموده و در عدل و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم
آمده و من الله المعونه والتوفیق بنا برین مقدمه محب مخلص را که بولا و ودلها آن حضرت
سر تفاخر بر فرق فرقدان می رساند و پای همت بر ذروهٔ قمهٔ افلاک می نهد در خاطر آمده که
جهت مصلحت دین و ملک که بنص حدیث توامان اند با آن حضرت طریق معاهده که از
میامن آن احوال عباد با رونق و مصالح بقاع و بلاد با نسق باشد مسلوک دارد و رسولان
و تجار و قفول و صادر و وارد بفراغت تردد توانند نمود و مصالح مملکتین بر احسن وجوه
استقرار گیرد و مهام کافهٔ انام در سلک انتظام انخراط پذیرد و باعلام این نیت که متضمن
مصلحت کلی جوانب و اطرافست مزاحم مطالعهٔ شریفه شد و تشریف جواب را ساعت
فساعة انتظار می کند جهان بکام و دولت مستدام باد **نوع دوم** اما بعد چون قاعدهٔ
معاهدت میان سلاطین اسلام طریقی مرضی و سنتی مستحسن است و میامن آن بروزگار
ابا عد و اقارب و اهالی مشارق و مغارب ابدا متواصل و خشنودی حضرت صمدیت
جلت کبریاوه در اتیان بدین معنی حاصل بنا برین مقدمه دعاگوی دولت خواه را که سوابق
اخلاص و جواذب اختصاص با آن حضرت ثابتست در خاطر آمد که با آن حضرت عقد
عهد اخوتی که اهل اسلام را بحکم المؤمنون اخوة با یکدیگر مقررست منعقد گرداند و بدین
واسطه خود را بر سایر ملوک اقطار و سلاطین امصار مفتخر و مباهی داند و ثمرات آن
قرین احوال بلاد و عباد گردد بنا برین مقدمه باصدار این مفاوضه مزاحم مطالعهٔ همایون
شد تا اگر این اندیشه موافق ضمیر منیر و مطابق رای صواب فرمای افتد باعلام آن قرین
داعی دولت خواه را مشرف گرداند تا جمعی را که متوسط این معاهدت خواهند بود بخدمت
فرستد و علی خیره الله اتمام این را تتمه واجب داند جهان بکام باد **نوع سوم**
بعد از عرض وظایف مخالصت و شرایط روایت مصافات و مصادقت بر ضمیر
منیر منهی گردانیده می آید که چون حق تعالی اعنهٔ مصالح جمهور و ازمهٔ معضلات امور
در کف کفایت ملوک انام و سلاطین اسلام نهاده و هریک از ایشان محافظت آن
امانت مخاطب و رعایت بنی نوع مطالب خواهند بود پس اگر وصفی دست دهد که

از نتایج موافقت ایشان طوایف رعایا بل عامهٔ برایا فارغ البال و منتظم الحال باشند
هرآینه امدلابد کات و اسباب حسنات قرین روزکار ایشان کردد و این معنی وقتی
اتفاق افتد که عقد عهد مودتی میان ایشان انعقاد پذیرد که با دوستان یکدیکر دوست
و با دشمنان دشمن باشند و در سرا و ضرا و شدت و رخا جوانب را مرعی داشته در اخلال
اهمال جایز ندارند تا امور مملکت مبتسق باشد و قواعد دین و لسلام با منتظم نماید و علی
الجملة مخلص دولت خواه از مدتی مدید باز موشر این سعادت و منتظر این دولت است
و خواهان انک بین الحضرتین عقد این عهد منعقد کردد تا اهالی مملکتین بی شایبهٔ مانعی
و عارضهٔ دافعی بمهمات و مصالح خود لشغال نمایند بعرض این معنی مراحمت مطالعهٔ شریفه
واجب دانست تا اکر این مطلوب محل قبول و مقام اجابت خواهد یافت اتمام آنرا بر وجهی
که رای جهان آرای صلاح داند متشرکردند جهان بکام باد **صورت دوم**
در جواب بقبول **نوع اول** بعد از وقوف بر مراسم شریفهٔ سلطانی و مطالعهٔ مثال
مبارک خاقانی اعلام می رود که اشارتی که در باب معاهدت اخوت و مودت بر زبان
اقلام جاری و ساری شده و بآیات محکمات کتاب کریم و قران عظیم عظم الله ذکره و جلا له
استحکام یافته محاط علوم و مستوعب مفهوم کشت و هیچ شک نیست که تا میان سلاطین
اسلام و ولاة ازمهٔ احکام قاعدهٔ محبت و مودت ممهد نکردد و دعایم آن بارکان عهود
و مواثیق مصادقت و مخالصت مستحکم نشود امور جمهور انتظام نیابد بلک مصالح اطراف
مقام اهمال کیرد و تتمهٔ مناجح جوانب بهیچ حال التیام نپذیرد بنابرین مقدمه حسبة لله تعالی
و طلبا لمرضاته ازین تاریخ باز بحضرت سلطان اسلام عهد کرده شد که در جمیع قضایا که بصلح
ذات البین و تدبیر مصالح جمهور و نظم منشتات امور و اصلاح احوال عباد و بلاد و عمارت
بقاع عاید و راجع باشد تا خدمتش موافق و متفق باشیم و با دوستان او دوست و با دشمنان
او که دانیم و شناسیم دشمن و هیچ مصلحت از مصالح جانبین مهمل و هیچ قضیه از قضایا جهتین
مختل نکذاریم بلک در تمشیت ان بر قدر مقدور و امکان میسور سعی و اجتهاد بجای آریم و در
صلاح اندیشی طرفین بهیچ وجه از وجوه اهمال جایز نداریم بر بن عهد و میثاق حضرت رب
العالمین جلت کبریاؤه و ارواح مقدسه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و ذوات کامله
آل و اصحاب از انصار و مهاجران و غزاة و مجاهدان و سایر اولیا رضی الله عنهم و قدس

ارواحهم کواه کرفتیم و کفی بالله وکیلا توقعست که بعد الیوم رسل و رسایل از جانب سلطان
اعظم دامت سلطنته متوارد و متواتر باشند و با تمام مصالح و مهمات و تعیین خدمات
فرمان جهان مطاع نافذ و صادر کردد تا در انجاح مطالب و تیسیر مآرب بذل جهد و صرف
وسع از لوازم باشد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** بعد از انک مفاوضهٔ همایون سلطان
اسلام خلد ملکه تامل رفته و بر مضمون آن صورت معاهده و قضیهٔ معاضده عبارت ازانست
که وقوف حاصل شده تصویر رای منیر کردانیده می آید که بحکم القلوب تتشاهد متثبیت
تا این مخلص نیز موشر تمهید قواعد عهود و مختار موکدات عقود معهود ست و خواهان انک
سوابق ارادت را روز بروز استحکامی زیاده و اعتقادات را ساعت فساعة انتظار
بی اندازه دست دهد و چون این داعیه در بواطن طرفین منبعث شده مرحبا بالوفاق
و اهلا بالاتفاق کفته برین موجب با حضرت رب العالمین جل جلاله عهد رفت و
ازین تاریخ باز با سلطان اسلام دامت سلطنته عقد عهدی که دست تصرف روزکار بر
نقض آن قدرت نیابد کرده شد و مورد آن بموکدات ایمان غلاظ و شداد مصطفی
و مهنا کشت دوست خدمتش را دوست و دشمن را دشمن دانیم و در مجازی حالات و عوارض
مهمات نظر از مصالح مصالحت منقطع نکردانیم و باتفاق بر عهدت مملکتین و ترفیه اهالی
جهتین غایت مساعی جمیله مبذول داریم و از فرمودهٔ حضرت رب العالمین جل
جلاله و نصوص احادیث سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین درین باب
صادر ست که بیک سر موی عدول نجوییم برین عهد مناق حضرت صمدیت جل جلاله و ار
واح مقدسه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و ذوات کامله اولیا از آل و اصحاب و
صدیقان و شهدا و صالحان و انصار و مهاجران و غزاة و مجاهدان رضی الله عنهم کواه
کرفتیم و کفی بالله شهیدا توقعست که بعد الیوم نواب و نوکران در استنهاض مطالب
واستسعاد مآرب طریق اتحاد مسلوک داشته بی تکلف باعلام آن سبقت جویند تا
بر وفق ارادت آسان باتمام اشارت رود دولت ابد پیوند باد **نوع سوم**
بعد از تامل مکاتبهٔ بزرکوار و مطالعهٔ مفاوضه وجهی کردار که از جانب سلطان اعظم
خلدت سلطنته وارد و واصل شده بود اعلام می رود که قضیهٔ عهد مودتی که قلم کوهر
بار ملتزم نبشتن و تقریر و متکفل توضیح و تصویر آن شده یعلم الله تعالی که آن حال

مطابق مکنون ضمیر آن مخلص معتقد آمد وآنچ از سالهای دراز خاطر بران مشتمل وضمیر
بر فوایدان منطوی بود رای شریف باعلام وانهاء آن مبادرت فرمود اکنون چون ارادت
طرفین برین مطلب که اشرف رتبت اتحاد یافت ومخایل اثنینتین بین الجانبین مرتفع
کشت مخلص دولت خواه ازین وقت وزمان با حضرت ذی الجلال جل جلاله عهد کرد
وبا ایمان غلاظ وشداد موکد ومستحکم کردانید که بعد الیوم جانب سلطان اعظم دامت
سلطنته را بر جمیع جوانب غالب وراجح دارد وداند وعهد مواخات ومصافات بر
صورتی منعقد کردانید که دست تطاول ازمنه ودهور وتقلب ایام وشهور بهدم ونقض
آن راه نیابد نتیجهٔ این معاهده آنک با دوستان یکدیگر دوست وبا دشمنان دشمن باشیم
وما دام که سلطان اعظم برین وتیره استقرار وبرین طریقه استمرار نماید ازین جانب ببذل
اموال ونفوس مضایقت نرود والله علی ما نقول وکیل توافق دولت وسعادت تا قیام
ساعت باد بالنبی وعترته **فصل شانزدهم** در تهدید وجواب در
صورت **اوّل** مکتوب بتهدید **دوم** جواب بتهدید وهر یک مشتمل بر سه نوع
صورت اوّل مکتوب بتهدید **نوع اوّل** چون فصل مشتمل
بر القاب سلاطین وخواتین واولاد ایشانست نوعی چند نوشته شد که مناسب صورت
تهدید نیست پس چون بعضی از سلاطین در مقام تهدید باشند با ایشان القابی متضمن
تعظیم نوشتن مناسب نیفتد وتنزل واختصار اولی باشد واگر درین صورت از مکاتبه
بر پیغام ومشافهه اکتفا نمایند بهتر باشد واگر البته بر مکاتبت باشند اگر القاب هم در مکتوب
وهم در جواب برین صورت نویسند مناسب تر افتد بجانب سلطان اعظم قدوة السلاطین
افتخار الخواقین رکن الدنیا والدین دامت سلطنته وظایف تحیات موظف ومرتب می
کرده واز حضرت رب العالمین وضعی که مستدعی مصلحت جوانب باشد سوال می رود
توفیق اجابت رفیق باد واگر ترک القاب کرده بر مجرد دعایی مختصر که در اول مکتوب
وجواب نویسند بهتر باشد چون دامت سلطنته یا دامت مملکته یا دامت دولته وامثال
آن بعد از القاب دعا که درین باب نویسند برین جملت باشد **نوع اوّل**
اعلام می رود که مدتیست که تا استماع افتاده که امرا ولشکریان خدمتش بر حدود ولایت
ومملکت اینجانب بهر وقتی تاختنی می کنند وبهر قضیه چند شنیع وحالتی چند قطیع از نهب

اموال وتعرض بندگان خدای تعالی وهدم بقاع وغیران از منکرات که متضمن ترک ناموس
است اقدام می نمایند واز مزالق اقدام متجریان نمی اندیشند وسلطان معظم
نیز با وجود وقوف بر عثرات ایشان بزجر ومنع وتوبیخ وتهدید وردع اشتغال نمی
فرمایند این معنی از رسوم ملوک وآداب سلاطین بغایت مستبعدست چرا باید که نواب و
متعلقان خدمتش برین گونه بیراهی اقدام نمایند واو بمنع وطرد ایشان مشغول کرده وقد ما قیل و
من رابط الکلب العقور ببابه فعقر جمیع الناس علی بنا برین مقدمه این مکاتبه اصدار افتاد
تا چون بوقوف بپیوندد سلطان معظم جماعت نواب ونزدیکان ومتعلقان را از سلوک
این مسالک ذمیمه مانع ودر لکه آنچ از ولایات وممالک اینجانب ونواب ومتعلقان ورعایا
بتعدی وتطاول ستده اند مبالغت فرماید تا ابواب منازعات ومناقشات مسدود
کرده والاجواب الفاسد بالفاسد مثلی سایر وذکری دایراست وازین جانب نیز بهمان
گونه با ولایات وبلوکات سلطان معظم خطاب رود ومناسب نیفتد احوال جهانداری
نباشد وفی هذه کفایه لمن فیه درایه والسلام علی من اتبع الهدی **نوع دوم**
بر رای شریف منهی کردانیده می آید که پیش ازین بحث مملکت بجلوس سلطان سعید
مغفور طاب مرقده مشرف بود همواره از جانبین معاضدت ومعاونت تواتری یافت
وآن پادشاه مغفور در رعایت جانب این مخلص بر قرار وظیفهٔ موالات را موظف داشته
هیچ فتوری بارکان ولا وودد راه نمیداد اما از جانب سلطان معظم بهیچ گونه اقتفاء
آثار پدر بزرگوار مشاهد ومعاین نگشت وآن نوع معاشش با دوستداران بالمره متروک
ومرفوض شد بلک اضداد وحساد نیز راه یافتند وبتقبیح صورت حال اینجانب اشتغال
نمود ومجموع اقاویل اباطیل ایشان مقبول ومسموع افتاد وبخرابی مملکت وولایت و
انزعاج رعایا از وطن مالوف ومسکن معهود سرایت کرده اینجانب را چشم داشت الطاف
خدمت برین صورت بپیوندد واگر این قسم را از اقسام مناقشت راه با ذمی توان داد
امری در غایت مسهولتست اینجانب مملکت ومال وامرا ووزرا واعوان وانصار و
خزاین ومرضعات وغلمان وحشم دخول وخدم وعساکر جرار وغیر آن از اسباب
سلطنت از سلطان معظم کمتر نیست بلک در اکثر امور مرتبت علیه ورجحان اینجانب
راست اگر ترک این مخاصمت ومنازعت می گیرد وملم خرفات اصحاب اغراض التفات

نمی کند بقانون ملک داری وقاعدهٔ دوست پروری آن لایقتر واکر برقرار برین ملکهٔ نا
بسندیده اصرار واستمرار می نماید وبهیچ حال مرتدع ومنزجر نمی کردد مبادرت وبو بخار محاربات
تعیین فرمایند تا دران تاریخ ومقام اتفاق وصول افتد وبعد ازان ٭ ببینیم تا اسب اسفندیار
بسوی سرآخور رود بی فساره ٭ ویا باره رستم جنک جوی ٭ بایوان نهد بی خداوند روی ٭ وقد اعذر
من انذر والسلام علی من اتبع السنة والاسلام **نوع سوم** باعلام رای عالی کردانیده می آید
که درین مدت بکرات رسولان خدمت متواتر شدند وهر کونه قضایا که متضمن مصالح ممالک است
باعلام وانهاء رسانیده وازین جانب نیز بنا بر تقریرات ایشان شروط رفت وجهت هر قضیه
مواعد مقرر شد وبعد از تقدیم شروط قطعا مشروط در وجود نیامد واقاویل ایلچیان ورسولان
را از قبیل مزخرفات وموهات دانسته شد اکر کلمات ایشان مبنی بر اصلی وثیق ورکن
اکید بودی بایستی که آثار ان باینار موافقت وترک عناد ومخاصمت بظهور بپیوست وچون
اسباب معاندت ومناقضت وامارات مخاصمت ومکاوحت روز بروز در ازدیادست
واوقات مضادت ومخالفت ساعة فساعة در امتداد این نوع از معاشی مخادعت
نزدیکتر از انست که بمخالصت وبمناقشت ومعارضت پیش ازان باید که بمصافات و
ومصادقت هیچ قضیه در شریعت سلطنت وطریقت پادشاهی ومملکت ازان مذموم تر
نباشد که ملوک وسلاطین افعال واقوال یکدیکر اعتماد نکنند ودل بازبان واسرار با اعلان
راست ندارند چون این قاعده استمرار یابد واخبار آن بمسامع موالی ومعادی واصحاب
واحباب واضداد وحساد رسد هر آینه منکر شوند بلکه بظاهر وباطن عداوت را متشمر
کردند اکنون اختیار باطرف سلطان معظم داده شد اکر مؤثر قواعد وداد وطالب
اوضاع محبت واعتضاد است نوعی در پیش کیرد که از حرکات وسکنات او بر مودت
واتحاد استدلال توان کرد واکر سودای مخالفت بر مزاجش مستولی شده اعلام دهد
تا بتدبیر آن نوع از اعراض اشتغال رود واکر ملکهٔ ذمیمه که موجب خرابی ممالک است
از طبیعتش بکلی زایل کردانیده آید والسلام علی اهل الاسلام وذویه وطالبی الحق
ومنتحلیه

صورت دوم درجواب هم بتهدید **نوع اول**

براز وقوف بر مواقع اقلام واطلاع بر مطاوی ارقام سلطان معظم اعلام می رود که کلماتی
که در باب تاختن امرا ولشکریان وهجوم بر مواضع ولایات وملوکات واشتغال

بنهب اموال وهدم بقاع وتعرض بندکان خدای تعالی بتاراج وغارت وغیران از
منکرات فرموده درین باب چون باآن جماعت رجوع افتاده مجموع آن قضایا را انکار
کردند واز ارتکاب آن استبعاد نمود واما تهدید چند که در قلم آورده وجواب القاسد
بالقاسد را تمسک ساخته هرکز عادت نبوده که خدمتش مقصد چنین اقوال ومنشم چنین
افعال کرده **بیت** ترا دیدم که چندین کس نبودی ٭ چنین تند وچنین سرکش نبودی ٭ طریقهٔ مفا
وضات ومراسلات با دوستان قدیم بر وجهی مسلوک می باید داشت که اکر ازین جانب
نیز بهمان کونه خطابی رود ودر مذهب سلطنت وشریعت مملکت بتقبیح وتهجین آن حکم
نکنند اکر سلطان معظم خود را در مقام تهجم وتحکم میدارد وسخن بر قاعدهٔ ارباب تسلط و
وتجبر وتجلد می کوید درین جانب معارضه آن در غایت سهولتست **شعر**
مرا با ملک رغبت جنک نیست ٭ بصلح ویم نیز اهنک نیست ٭ اکر بار بایست خنک ملک
کمیت مرا نیز پالنک نیست ٭ بیش عقلا پوشیده نماند که مجال مجامله چندان بود که مجال مجادله
از خدایکان تجاوز نپذیرد **شعر** اذا لم اجد من خلة ما ارید ٭ فعندی لاخری عزمه ورکاب
مبالغت در مناقضت ومناقشت بجایی رسانیدن که در آخر بندامت سرایت کند وظیفهٔ عقلا
نیست بزیادت تاکید حاجت نمی افتد سعادت مساعد باد **نوع دوم** بر مضمون مفا
وضه شریفه وقوف واطلاع یافته اعلام می رود که انچ فرموده که در زمان سلطان سعید
تغمده الله بغفرانه قاعدهٔ اتحاد در میان ایشان ممهد ومستحکم بوده وچون نوبت سلطنت
بدین جانب رسید آن قاعده مرفوض ومتروک کشته واقاویل حساد واصحاب اغراض
واضداد در حق او مسموع ومقبول افتاد وبخرابی ولایات وبلوکات او سرایت کرده
وبعد ازان موارد کتاب را بمکدرات تهدید ومشارب خطاب را بمغیرات تنغیص
مکدر ومغیر داشته این معانی موجب استنکار تمامست که بعد از انقضاء ایام سلطان
سعید بدانچ ممکن ومقدور بود طریق مخالصت مسلوک می کشت وحساد واضداد
را مجال تقبیح صورت حال او نه بمجرد تصوری که بخاطر او راه یافته بتقریر کلمات اونا
مناسب مشغول شدن وجریان سخن بر وضعی که هرکز معهود نبوده آغاز نهادن مقتضای
عقل سلیم وطبع مستقیم نیست حق تعالی هر کسی را از ارباب دولت قدرت وشوکت
بر وجهی داده که در تقریر مطالب وتبیین مقاصد خویش از مقدماتی که منتج عجز و

اقتضاد باشد احتراز نموده اند وقتی که خدمتش بمهد ذات و منذرات مشغول کرده درین
جانب نیز امثال آن نادر الوقوع نباشد و جواب یکی صد گفته و بحمد الله تعالی لستظهار
ارائج سلاطین اسلام را ازین کارخانهٔ مملکت و مرتب مجلس سلطنت و موجب ارکاب
عساکر منصوره باشد جندان موجودست که زبان قلم از تحریر و تقریر آن قاصر و بنان بیان
از تحریر آن مقصر کرده حد سخن نکاه داشتن بهترین آداب و ملک داشت رب اختم بالخیر

نوع سوم بعد از تامل مکاتبهٔ کریمه و وقوف بر تقریر مراسلات و تصور رای شریف
سلطانی انحراف اینجانب را از منهج موافقت و تلبیس بلباس مخادعت و مخالفت
اعلام می رود که مجموع این معانی ممتنعة الوجودست و بهیج حال ازین جانب قضیه که از وقوع
آن بر مخالفت استدلال یا بر مناقضت استشهاد توان کرد واقع شده و وجود نیافته
اکر رای شریف عزیمت در مجادلت و محاربت در خاطر قرار کرفته و می خواهد که بزخرفات
اقاویل اضداد و موهات اباطیل حساد را بهانه سازد و ویران بنیادی نهد رای رای ایشانست
نبنی البناء علی شغیرها اما تصور چنان باید کرد که درین جانب نیز اسباب معاملت
و مقاتلت جندانست که بنان و بیان احصاء آن وافی نتواند شد قضیه که وخامت عاقبت
کالبدر الساطع واضح و لایح است در پیش کرفتن وظیفهٔ عقلا و شیمهٔ الباً نیست و این
جانب را از استماع سخنان نامهذب و کلمات نامنقح جه تفاوت امراض سوداوی
برحسب امزجه و اشخاص متفاوت کردد جندانکه قاعدهٔ تدبیر منهدم تن استیلاء مرض
بیشتر

فصل هفدهم در سپارش شخصی دو صورت مکتوب و جواب و هر یک سه نوع

صورت اول مکتوب

نوع اول بعد از ارسال وظایف مخالصت و ابلاغ رواتب مصادقت عرضه داشته
می شود که مولانا اعظم اقضی القضاة جلال الملة والدین فضل الله از فحول افاضل
عصر و وجوه اماثل دهر است و درین وقت بر عزیمت سفر مبارک حجاز آن کعبهٔ آمال
و قبلهٔ فضل و افضال شده اکر بنواب و مقربان اشارت شریف نفاذ یابد تا مقدم
اورا باعزاز و اکرام تلقی نمایند و شرایط تعظیم و ترحیب باقامت رسانیده بوقت
توجه بجانب حرمین شریفین بامرار محمل در باب تبجیل قدر و تفخیم ذکر او بزرک و رعایت
و محافظت متعلقان تاکید ارزانی فرمایند تا در رفتن و آمدن جانب ایشان را مرعی دارند

مخلص

مخلص دولت خواه در وظیفه افزاید و آن حضرت نیز حقی واجب را تقدیم فرموده
باشد با وجود شمول عواطف بی دریغ بدین تواکید جه احتیاج دولت دوجهانی میسر و محصل
باد بالنبی و عترته و صحبه نوع دوم بر رای مشکل کشای حضرت شهریاری لازالت من
العظمة بمزیدة بعد از تبلیغ مراسم موالات و تاکید قوانین محبت و مصافات عرضه می افتد
که امیر بدر الدین حاجب از جملهٔ امناء و معتمدان دولتین کشت و در کلیات قضایا باصابت
رای و اد جادت فکر مشهور و مشار الیه درین وقت جهت هر کونه قضایاء شرعی و عرفی
که با هر کس دارد متوجه درکاه فلک رفعت شده اکر مراحم بی دریغ بنسبت سایر طوایف اعاظم
اورا ملحوظ نظر عنایت کردانیده بقضاء اسلام و مقربان باشارت شریف باتمام مهام
او صادر کرده مجب دولت خواه در وظیفهٔ دولت خواهی افزاید جهان بکام باد نوع
سوم بر رای جهان افروز معروض کردانیده می آید که خواجه علاء الدین که بملک تجاری
معروفست و از قدیم باز محل اعتماد این دولت خواه بوده بر سبیل تجارت بدان مملکت
آمده اکر مثال مطاع بنواب دیوان عزیز نفاذ یابد که در رعایت و محافظت او اجمل
مساعی دارند و در استیفاء حقوق سلطانی و متوجهات دیوانی طریق مساهلت
و مسامحت مسلوک کردانید بعد از آنک حقی بموقع افتد مخلص دولت خواه در وظیفهٔ اخلاص
و دولت خواهی افزاید با کمال عواطف حضرت شهریاری بهیج تاکید احتیاج نیست دولت
جاوید باد

صورت دوم جواب

نوع اول بعد از احاطت
ضمیر بمواقع شرایف اقلام و اطلاع بر مقاطر دقایق ارقام اشارت که در باب مولانا اعظم
اقضی القضاة جلال الملة والدین فضل الله زیدت فضایله فرموده جون بدین مملکت
رسید ارکان دولت و اعوان حضرت و اعیان مملکت باتفاق وظیفه تلقی و استقبال
مرعی داشتند و باجلالی تمام در مقامی فراخور قدر رفیع جنان بزرکی تنزیل کردند و وظایف
خدمات باقامت رسانیده و ازینجانب بجزایل انعامات و کرایم تشریفات مخصوص
و مکرم کشت و در وقت توجه بجانب حرمین شریفین زید اشرفا و جلالا بامراء محمل شریف
تاکید و صیت در تعظیم قدر و تفخیم ذکر و رعایت جانب متعلقان تقدیم یافت امیدست
جون بحضرت رسد راضی و شاکر باشد همواره جنین خدمات را از حضرت معلا متوقع
و مترقبست فکیف که متضمن وصول بصحبت بزرکان دین باشد تا مخلص دولت خواه

بدل وجان منت پذیر شود دولت جاوید باد **نوع دوم** بعد از وقوف بر مقاطر اقلام شریفه شهریاری اشارتی که درباب امیر بدر الدین حاجب فرموده بسمع قبول اصغا رفت وچون اختیار احوال او کرده شد انچ از امانت وکفایت بدو نسبت فرموده اند اضعاف آن مشاهد ومعاین کشت ومقام ارتضا واستحسان یافت وبا قضاء دایه و نواب ونزدیکان با تمام مهام او وصیت رفت امیدوارست که چون بحضرت رسد شاکر وذاکر خیر باشد سعادت ابد پیوند باد بالنبی وآله **نوع سوم** بعد از اقامت مراسم اخلاص ودولت خواهی ووقوف بر مواقع انفاس وحی کردار واعتراف از نثار فیض اقلام کوهربار اعلام می رود که درباب رعایت ملک التجار خواجه علاء الدین فرموده بسلوک طریق مسامحت ومساهلت در حقوق سلطانی ومتوجهات دیوانی ومحافظت جانب او من کل الوجوه اشارت رانده بسمع رضا اصغا رفت واورا از حقوق ومتوجهات با عفا مخصوص کردانیده آمد واز انواع تفقدات وتکریمات بتقدیم پیوست مخلص دولت خواه صدور چنین خدمات را مترصد ومترقبست جهان بکام باد

فصل هیژدهم

در تعزیت نامه دو صورت مکتوب وجواب هریکی چهار نوع صورت اول در مکتوب نوشتن بمصیبت رسیده ومتوفی با فرزند باشد یا زن یا برادران **نوع اول** مکتوب بپدر در وفات فرزند بعد از ابلاغ مراسم ودلا وعرض انواع اعتضاد واعتقاد اعلام رای انور وضمیر ازهر کردانیده می آید که ما خبر واقعه هایله شاه زاده جهان المستریح فی جنان الملک الدیان المنقص فی شبابه والمنقطع عن احبابه واترابه سقی الله تربته صوب الرضوان واسکنه بحابح الجنان استماع افتاد ندان تاسف وتلهف بظاهر وباطن راه یافته که بتصاریف ایام روزکار وتداویر ادوار واطوار از شرح عشر معشار آن بیان توان کرد کوهی که دهر غدار آن شخص لطیف وجوهر شریف چه کینه داشت که بدست بدمهری نهال عمر عزیزش از سرابستان وجود بر کشید ودر مغاک خاک لحد نشاند چه سنکدلست که بر کل رخسارش نبخشود وبر نظارت جوانی وموسم عیش وکامرانی اش رحمت نکرد وامیدهای دل کام نایافته اش بخیبت وحرمان مبدل کردانید ودوستان را بعد از امید زلال وصال زهر مر المذاق فراق چشانید **شعر** ابدا تسترد ما تهب الدنیا فیالیت جودها کان بخلا

دو زبان زمان کفت کردون ز برای تو دل نرم نداشت ٭ رخسار ترا رحمت وآزرم نداشت آید عجبم از ملک الموت که او ٭ از چون تو کسی جان ستد وشرم نداشت ٭ تمسک باد بذیل صبر نیکوترین ملکاتست وتشبه باحوال صابران بهترین حالات چه از تواتر جزع بی فایده جز حرمان از ثواب صابران وتضاعف اجر آن چه فایده انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب الحکم لله العلی الکبیر **شعر** با قضاء ازل وحکم قدر چتوان کرد ٭ در چنین واقعه جز صبر دکر چتوان کرد بهر دفع اثر غم ز دل اهل عزا ٭ جز تمسک باحادیث وخبر چتوان کرد ٭ همه را در دل خاکست وطن چتوان کفت همه را بر بل مرکست کذر چتوان کرد ٭ چون مراعات قوام تن از آسیب فنا ٭ نه بسیمست میسر نه بزر چتوان کرد اصل برخاست اکر فرع بشد در تمان حیلت ٭ کر پسر رفت بماناد پدر چتوان کرد ٭ حق تعالی ذات مبارک سلطانی وارث اعمار کرداناد واین مصیبت را آخر مصایب کناد وایام همایون را بمیامن بقا وجلال شاه زاده کان اطال الله اعمارهم محفوف داراد ومکان از ساحت با راحت مصروف بالنبی وآله وعترته **نوع دوم** مکتوب بشوهر در وفات زن بعد از تبلیغ مراسم مخالصت واحبا اخبار اعتقاد وارادات وانهاء تعلقات خاطر ومزعجات باطن وظاهر اعلام رای منیر که جام جهان نمای بحقیقت عبارت از انست کرده می آید که حکمت بالغهٔ ربانی بحکم قد فرغ الله من الخلق والخلق والرزق والاجل در تعیین آن مقادیر که جز علم ربانی نکته ان رسد جز آن نیست که هریک از بندکان بقسمی وقسمتی که جهت ایشان از خلق وخلق وارزاق و آجال مقدر بوده راضی شوند واز مزالق اعتراض ومدارک استدراک انحراف جویند ودر افعال حق عز اسمه بنظر اعتبار واعتقاد بنکرند وورود قضاء الهی را که لا راد لقضایه ولا مانع لحکمه صفت آنست بر خود واجب دانند ولازم شناسند ونص ارضا لقضاء باب الله الاعظم را بجوامع وجود تلقی نمایند وبر نزول محنت وکربت آن اهتزاز کنند که بر صدور کرامت ومنحت با مسالک عرفان را بقدم رضا وتسلیم مسلوک داشته باشند وبر معارج اصحاب حقیقت ومدارج ارباب طریقت بموافقت احکام شریعت راه یافته واز سر بود وجود زن وفرزند بکلی برخاسته واز ابتلا واختبار ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات خلاص یافته وبمرتبهٔ وصول که قصارای مطالب طالب سالک وعارف محقق بحقیقت آنیست رسیده وتذکار این معنی با حضرت شریفه از قبیل اعلام معلومات وتوضیح واضحاتست با غرض کلی ومقصود جملی آنک

باصورت واقعه نایلهٔ خاتون سعید مغفوره رابعة الزّمان خدیجة الدّوران اسهاالله
بمجاورة الحور والولدان فی جنات الرضوان را بانیل درجات صابران معارضه فرماید
تا این ملکه داخل کمالات نفس قدسی وذات مطهر ملکی سلطانی کردد قال الله تعالی واصبر
وماصبرک الا بالله وقال فی صفه ایوب علیه السّلام انا وجدناه صابرًا نعم العبد انه اواب و
قال تعالی وجزاهم بما صبروا جنة وحریرًا مجموع انبیا صلوات الله علیهم که برکزیدکان وجودند
برین مشرب رسیده اند وازین شربت نوشیده ورسول کونین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
که حبیب حضرت عزتست لولاک لما خلقت الافلاک بخطاب وما جعلنا لبشر من قبلک
الخلد فان مت فهم الخالدون کلّ نفس ذایقة الموت ونبلوکم بالشّرّ والخیر فتنة والینا ترجعون
مخاطب کشت وجای دیکر فرموده انک میّت وانّهم میّتون دیکری را از بنی نوع توقع بقا و
دوام جکونه باشد **بیت** هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ° آنک باینده وباقیست خدا خواهد بود
تمسک بنص کلام مجید عظم الله جلاله ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها ملحوظ نظر
مبارک می باید داشت **بیت** خاطر اشرف اکر جند ملالی دارد ° منتظر باش که اندوه زوالی دارد
ذات مطهر که مظهر انوار الهی ومظهر الطاف نامتناهیست وارث اعمار باد **نوع سوم**
مکتوب به برادر در وفات برادر بعد از تشیید مبانی اتحاد وتاکید اوضاع محبت واعتقاد
بر رای انور وضمیر ازهر منهی می کردد که حق جل ذکره وعم شکره طوایف بندکان را که ایجاد
کرده بل مجموع مخلوقات را که خلعت تکوین بوشانیده رزقی معین واجلی مقدر تقدیر
کرده است نه رزق را که زیادت ونقصان توان کرد ونه اجل را تقدیم وتاخیر ممکن باشد
کقوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ولا یستقدمون وجون این قاعده مقرر است
ودست تصرف انسانی از تغییر وتبدیل آن قاصر بس جز تسلیم ورضا بقضاء الهی امری دیکر
صورت نبندد ویعلم الله تعالی که از خبر فوات وقضیهٔ وفات شهریار النازل من منازل الجنان
المجبر فی جوار الله الرحمن تغمده بالغفران واسکنه فی جنات الرضوان نه جندان انزعاج
بدل ودرون وظاهر وباطن این دولتخواه را یافته که بتجدد ایام وعصور وتکرر ازمنه
ودهور شرح بعضی از ان مشروح ومسطور کردد اما جون جزع واضطرار وقلق واضطراب
راهیج فایده نیست بلک مضرت آن سقوط از درجهٔ صابرانست وجزاهم بما صبروا جنة
وحریرا مصدق آن وقال تعالی انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین وقال تعالی

ولئن صبرتم لهو خیر للصّابرین وقال تعالی سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار بس مقتضای
عقل سلیم وفطرت مستقیم آنست که درجنین مولمات ومزعجات تمسک باذیال صبر کنند
وآنرا بحضرت رب العالمین جل جلاله بهترین وسیلتی وشریفترین ذریعتی دانند ذات
مطهر وعنصر مزکاء حضرت سلطنت وارث اعمار باد ان شاء الله تعالی **شعر**
شاخی کر از نهال بزرکی شکسته شد ° آن سرو سایه دار بهی باید ار باد ° ور کوکبی ز برج معانی غروب کرد
خورشید آسمان شرف برقرار باد ° **نوع جهارم** **تعزیت بر طریق تهنیت** بعد از
شرایط تسلیم ورضا بقضاء الهی تصویر رای منیر حضرت شریفه سلطانی نشر فها الله تعالی
وعظمها کردانیده می آید که جون حضرت عزت عز شانه وعظم سلطانه یکی را از بندکان بر
کزیده خویش از مضیق سجن دنیا خلاص دلد بفناء جنان وجناب جنات رضوان
برد وبر موجب الدّنیا سجن المؤمن وجنة الکافر از جنت کفار بصدر مسند دار القرار رساند
ودر نعیم مقیم جای دهد بلقای بیجون خود وحشت اورا باده نس مبدل کرداند بر فوات
او جزع نمودن وخودرا از احراز درجات صابران محروم کردانیدن ونعیم جنان ومجاورت
حضرت رحمان را بتواتر جزع وبکا بنص حدیث المیّت تعاقب ببکاء اهله بر ومنقص
داشتن از جمیع البّاء وعقلاء وجود بتخصیص از سلاطین دین برور وملوک شریعت
شعار بسندیده نیفتد که تمسک باذیال صبر جنانک عادت ارباب تسلیمست اشرف
ملکات واعلی درجاتست بلک صورت تهنت کفتن بهتر از تعزیت دادن که یکی را از
بزرکان دین که در مرض الموت بود اصحاب ودوستان تسلیه وتسکین می کردند او
بخندید جواب ایشان کفت از ارباب دنیا که بعضی دوستان وبعضی دشمنانند
جدا می شوم وبحضرتی متوجهم که جز عنایت ومرحمت از انجا تصوری دیکر ندارم جه جای
غم خوردن واندوه وبریشان بودنست روز شادمانی وخرمیست که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده است من کره لقاء الله کره الله لقاءه ومن احبّ لقاء الله احب
الله لقاءه یعنی هرانکه دیدار خدای را کاره باشد خدای تعالی نیز دیدار اورا کاره کردد
وهرکس که دیدار خدایرا دوست دارد خدای تعالی نیز دیدار اورا دوست دارد
وشک نیست که ملاقات حق بعد از موت باشد که حجب جسمانی مرتفع کردد ویکی از
حکما کفت عجبت لقوم یبکون مسافرا بلغ منزله یعنی عجب میدارم قومی را که بر مسافری

می کردند که بعد از تعب سفر بخانه و منزل خود رسید و رسول صلی الله علیه وسلّم فرموده
است که کن فی الدنیا امانک غریب او عابر سبیل و عدّ نفسک من اصحاب القبور اما اگر
بر فوات عزیزان تاسف ازان جهت باشد که فرصت بندگی حضرت عزت که موجب
ادراک سعادت آخرتست در دنیا دست می دهد و بدین واسطه دنیا را مزرعهٔ آخرت
خوانده اند و بعد از مفارقت بحال اکتساب طاعات و اقتناء مثوبات جگونه میسّر شود
بجای خود باشد شیخ بزرگوار عبدالله کلابادی قدس الله روحه العزیز را در خواب
دیدند و پرسیدند که جه می خواهی گفت مرا یک نوبت دیگر بدنیا برند و پاشنهٔ دروازهٔ
کلاباد را در جشم خانهٔ من بگردانند و جندان مهلت دهند که یک نوبت دیگر الله برزبان
رانم که اگر اورا فضیلت طاعت و بندگی حق تعالی در آخرت که مجموع حجب مرتفعست
معاین نگشتی این سخن نگفتی من شرف الدنیا و من فضلها انّ بها یستدرک الاخرة بس بربن
تقدیر حضرت شریفه سلطانی دامت سلطنته را بر فوات عزیزی که متوجه حضرت
ربّ العالمین شده بهیج گونه تحسر نباید خوردن و نعیم جنان را برا و مکدّر و منغص نباید
داشت و ثواب جمیل و اجر جزیل را منتظر باید بود حق تعالی آن مصیبت را آخر مصایب
گرداناد و ذات مبارک وارث اعمار باد بالنبیّ و آله

صورت دوم

جواب تعزیت‌نامه جهار نوع **نوع اوّل** بعد از تفقدات سلطانی یاد داشتی
که سلطان اعظم زیدت سلطنته فرموده و دل مجروح را مرهمی نهاده، از وفور الطاف و کمال
اشفاق و اعطاف آن حضرت مستبعد نشمرد شرایط دوستداری و وظایف بسندیده
کرداری همین باشد شک نیست که مفارقت عزیزان بر وجهی که درین جهان امید
ملاقات نباشد صعوبتی تمام دارد اگرجه جماعت دوستان سورت این حادثه را
بانواع مسکنات تسکین کنند و اصناف مسلیات تسلی دهند و مصاب را از جزعی که
بدان واسطه از ثواب صابران محروم گردد مانع شوند حقی که ماورای آن تصوّر نتوان
کرد بجای آورده باشند و شخصی را که دهشت و حیرت برو مستولی شده ازان غرقاب
خلاص داده و هرآینه درین عمل مثاب و ماجور شوند حق تعالی ذات شریف سلطانی را
وارث اعمار گرداناد و این جانب را صبری جمیل و آن مرحوم مغفور را اجر جزیل کرامت
کناد بحق حبه **نوع دوم** الطافی که از جانب سلطان اعظم دامت سلطنته دربارهٔ

اینجانب صادر شده بود و بر نزول المی که صعوبت آن و صعوبی هرجه تمامتر دارد تسلیه
و تسکین فرموده از کمال دوستداری آن حضرت مستبعد نداشت شک نیست که تواتر
اضطراب و اضطرار در صورتی که مفید و منتج نخواهد آمد وظیفهٔ و شیمهٔ الباب نیست و انخراط
در سلک صابران بهترین وسیلتی و شریفترین گرامیی که بتواتر معلوم شده که حکیمی را بسری
رنجور شد و ایام مرض او تا ده روز امتداد یافت درین مدت حکیم از مالوف مشتهیات
نفسانی جون مطعوم و مشروب بکلّی اعراض کرد و اوقات خود بر معالجت او مصروف
گردانید بعد از ده روز که آن تدابیر مفید نیامد و بسر بجوار ایزدی بیوست حکیم طعام
و شراب خواست و گفت جندانک تدبیر ممکن بود کردم اکنون انقطاع از مطعوم و مشروب
فایده نخواهد داد بعد ازان بتجهیز و تکفین و اشتغال نمود جزع در قضیه که مفید نخواهد
بود کار خردمندان نیست حق تعالی حضرت شریفهٔ سلطانی را وارث اعمار گرداناد
نوع سوم بعد از عرض مراسم اتحاد و تاکید مبانی ولا و وداد نموده می شود که مکاتبهٔ
شریفه در باب تمسک باذیال مصابرت و انقطاع از مزعجات جزع و فزع بر فوات
برادر سعید مغفور طاب ثراه که بدین محب مخلص ارزانی فرموده بود در رسانیدند مورد
آن بتکریم و تعظیم تلقی یافت و نصیحتی را که در باب تسلیه و تسکین فرموده بسمع رضا
اصغا رفت شک نیست که درجنین مصایب و وقایع خود را در سلک صابران منخرط گر
دانیدن تا باستیفاء ثواب فایزان واصل شوند بهترین ملکه و شریفترین عادتیست
جون وصول درین جهان بعزیز متوفی ممکن نیست ادراک مثوبتی که ممکن بل محقق و مقرر
است غنیمت باید شمرد حق تعالی در ورود نوازل و نزول مصایب همکنانرا صبری
جمیل کرامت کناد بالنبیّ و آله **نوع جهارم** بعد از ابلاغ و ارسال دعوات و ایصال
اهداء خدمات و تحیات بحضرت سلطانی اعظمی دامت سلطنته اعلام می رود که تسلیه
و تسکین که در باب عزیز متوفی فرموده و از توجه بجناب رحمن و جنات رضوان
اخبار واجب داشته و از تمهید قواعد بغربت منع کرده و اخبار اسلاف کرام را
درین باب استشهاد آورده و ذکر فرموده که تاسف بر فوات عزیزان اگر از
جهت فوت ایام طاعت حضرت عزت باشد که آن در دنیا دست می دهد بجای خود ست
که اگر اکتساب آن سعادت و اقتفاء آن دولت اینجا می توان کرد تمامت بوقوف

بپیوست و از کمال الطاف و وفور اشفاق شهریاری مستبعد نداشت و مجموع آن
بتنبیهات و ایقاظات را که مشتمل بر رعایت مصالح دنیوی و افتناء مثوبات اخرویست
بگوش جان استماع نمود شک نیست که قوت نفس و قدرت قلب در نزول حوادث
وحدوث نوازل ظاهر گردد و از تواتر جزع و توالی انین جز سقوط از درجهٔ صابران امری
دیگر متصور نشود و بفضل حق عز اسمه و یمن همت مبارک آن ملکه حاصل شد حق تعالی ذات
شریف خدایگان را که مفرج هموم دوستداران و مفرج کروب دولت خواهان است
سالیان نامعدود باقی دارد بالنبی وآله **فصل نوزدهم**
در استدعاء تردد تجار و قوافل دو صورت مکتوب و جواب و هر یک سه نوع
نوع اول بر رای شریف سلطانی اعظمی زیدت سلطنته مخفی نماند که آبادانی
بقاع و بلاد و ترفیه حال عباد از تردد طوایف تجار و قوافلست که رخص اسعار و رخصت
ولایات از آمد شد ایشان باشد و اکنون مدتیست تا از آن مملکت تجار و قفول
نیامده اند و اقمشه و آلات و انج معهود بود نیاورده و نبرده و بدین واسطه در مملکتین
غلا بی منتها و الحد بدید آمده و موجب عسر احوال و ضیق مجال اهالی و ساکنان بشده
و تدارک بر ذمت همت حضرتین واجب توقع بشمول الطاف حضرت شهریاری جناب
که اشارت شریف بارکان دولت صادر گردد تا فرمان مطاع و حکم واجب الاتباع
آن حضرت را با جماعت تجار و قوافل رسانند تا بر قرار سابق بتردد مشغول شده
اقمشه و اسلحه و آلات و مطعومات و سایر حوایج معهود بوده بدین ولایت آورند
و از اینجا متاع آن مملکت حاصل کرده باتفاق تجار این مملکت آنجا برند تا در هر دو
مملکت رخص تمام و خصب علی الدوام بدید آید و اهالی و ساکنان از شدت افتقار
و احتیاج خلاص یابند نواب دیوان با متصرفان و تمغاجیان مقرر کرده اند که زیادت
از حقوق تمغا از ایشان نطلبند تا مرفه الحال و فارغ البال تردد کنند و چون این
معنی متضمن اصلاح مملکتین است بمزید تاکید حاجت نمی افتد جهان بکام باد **نوع دوم**
بر شرایف آراء حضرت معلاء سلطانی اعظمی دامت سلطنته پوشیده نیست که حکمت
ایزدی در تعیین تجار و طوایف قوافل آنست که در بعضی بقاع و بلاد و بندگان خدای
را ضیق مجال باشد بواسطهٔ تردد ایشان و نقل مطعومات و ملبوسات و جمیع مایحتاج

الیه آن ضیف سعت مبدل گردد و مردم از شدت احتیاج و افتقار خلاص یابند و چون
مدتیست که تجار و قوافل منقطع شده اند و بدین واسطه این مملکت نیز بدان ولایات
تردد نمی توانند کرد و عسری تمام باحوال خلایق راه یافته توقعست که احکام شریفه بتردد
تجار و کاروانها نفاذ یابد تا بر قرار بمعاملات و خرید و فروخت مشغول گردند و ضیق
حال اهالی بسعت مبدل شود چون این ملتمس که موجب اصلاح احوال جهتین است یقین که
مبذول افتد جهان بکام باد **نوع سوم** اعلام رای شریف گردانیده می آید که از
سوالف ازمنه و اعصار در جمیع بقاع و امصار عادت چنان بوده که بازرگانان و اصحاب
معول بامد شد مشغول و امتعه و اسلحه و مطعومات و ماکولات و ملبوسات و مفروشات ارند و برند تا
خلایق را در خرید و فروخت اسباب معاش و مواد انتعاش حاصل گردد و ملوک ممالک نیکنامی دنیا و ثواب
اخرت یابند مدتیست که از آن مملکت تجار و کاروانیان هیچ متاع و قماش بدین مملکت نیاورده اند
و تجار این اطراف نیز بدان واسطه از اینجا نیز چیزی نبرده و ضیقی تمام باحوال خلایق راه
یافته توقعست که فرمان مطاع نافذ گردد که بعد الیوم تجار و قوافل بی تمسک بهیج عذر امتعه
و اقمشه و مطعومات و ملبوسات و مفروشات بدین مملکت آورند و بقیمتی که مناسب
وقت حال باشد بفروشند و از این ولایات متاع آن مملکت آنجا برند مقرر شده که
بیرون تمغاء معهوده از هیچ آفریده از تجار مطالبت نرود با وجود کمال اعتناء حضرت
شهریاری بترفیه حال عباد و رونق بقاع و بلاد بمزید تاکید چه حاجت جهان بکام و دولت
مستدام باد **صورت دوم جواب** **نوع اول** بر مضمون
مکاشفهٔ شریفه زید شرفا وقوف یافته بعد از عرض مراسم اخلاص عرضه می رود که در این
مدت که تجار و قوافل از آن ولایت منقطع شدند علت تامه آن معنی بوده که متصرفان
و تمغاجیان بمخاطبات ناواجب و مطالبات ناواجب ایشان را مخاطب و مطالب میگردا
نند و اضعاف تمغاء معهود توقع داشته جبرا و قهرا می ستدند و بعضی از ایشان از آن جملت
بوده که راس المال بقرض داشته اند در آن ولایت از طرف تمغاجی مکلف و در این
مملکت بمطالبت حقوق غرماء مشدود و معنف انقطاع را بهترین حالتی تصور کردند
اگر رای شریف سلطانی بمتصرفان و تمغاجیان حکم مطاع ارزانی فرمایند تا ایشان را
بزیادت از تمغاء مقرر که در زمان قدیم معهود بوده مطالبت نکنند و بزواید و عوارض

واخراجات وتکالیف دیوانی مخاطب نکردانند بارسال ایشان اشارت رود ولا
جگونه رخصت تمام توان داد که بمهمی مشغول شوند که خسارت ایشان اضعاف منفعت
باشد صورت حال برین جملتست زیادت تاکید چه حاجت دولت مستدام باد نوع
دوم بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه اعلام می رود که اشارتی که درباب انفاذ
کاروقوافل بدان مملکت فرموده وتردد ایشان راجهت فسحت اهالی وساکنان مملکتین
استدعا نمود حال انک مدتیست تا قطاع وحرامیان را راهها آن ولایات را مسدود
کردانیده وبهر وقت لشکریان انجا بقطاع طریق ملحق شده صادر وواردرا مزاحم ومتعرض
می کردند وبغارت وتاراج وقتل نفوس ونهب اموال اشتغال می نمایند وتجار ضعیف
حال بدین واسطه از تردد وآمد شد مرتدع ومنزجر شده اند رای شریف سلطانی اعظمی را
اول بدفع حرامیان وتادیب لشکریان اشتغال می باید فرمود وبعدازان استدعاء
حضور تجار وقوافل کرد که در تردد این جماعت هر دو مملکت معمور می کردد وجون راهها این
شود تجار از منافع ومکاسب خود بهیج حال اعراض نجویند بزیادت تاکید احتیاج نیست
دولت ابد پیوند باد نوع سوم بعد از اطلاع بر مقاطع اقلام شریفه اشارتی که درباب
تجار وقفول فرموده بسمع رضا اصغا رفت ودر روز باحضار جلال الدین محمد که راه ملک
التجاری دارد حکم کرده شد ومقرر کشت که او وجماعتی که در اهتمام او می باشد ازین تاریخ
بار امتعه واقمشه واسلحه وملبوسات ومطعومات وماکولات ومفروشات که درین ولا
یات در بایست باشد آنجا آورند وبقیمتی که موافق معدلت باشد بفروشند بشرط
انک با ایشان بزیادت از تمغای معهود خطائی نرود وازین جانب نیز تجار بر همین طریق
تردد آغاز کنند وانج دانسته بدین ولایت آورند با متصرفان در رعایت ایشان مساعی
جمیله بتقدیم رسانند جون این معنی متضمن تمکین است در توفیق وتحبیس ایشان چه
فایده دولت وعظمت جاوید باد فصل بیستم در استدعاء حضور
یکی از اعاظم یا غیره دو صورت مکتوب وجواب صورت اول
مکتوب سه نوع نوع اول بعد از ابناء انباء ودلا واخبار احوال اعتضاد
واعتقاد نموده می آید که مدتیست تا صیت مناقب وفضایل وشمهٔ مکارم ومعالی مولانا
اعظم علامه العالم مقتدای جهان قطب الملة والدین ادام الله میامن انفاسه الشریفه

بمسامع دعاکوی دولتخواه رسیده است وترقی او بر مدارج عرفان ومعارج تحقیق
وتدقیق معلوم شده وخاطر را شعفی تمام بملاقات آن حسنهٔ ایام پدید آمده وخواسته
که از فراید فواید انفاس آن بحر زخار باستخراج لالی متلالی فضایل وکمالات بحظی اوفر و
نصیبی اکمل فایز کردد ووصول بدین مطلوب بی اجازت آن حضرت امری متعذر است
این ضراعت را وسیلت آن مطلوب ساخته بلطف عمیم ومکرمت جسیم امیدوارست که فرمان
جهان مطاع بارسال آن بزرک بدین مملکت نفاذ یابد تا جندروزی میامن انفاس متبرکهٔ
ایشان مستفید کردد وبعدازان معززا مکرما بدان حضرت متوجه شود اجازت این
مطلوب از جسایم الطاف حضرت سلطنت پناه غریب نمی داند دولت دوجهانی محصل
باد نوع دوم بعد از ارسال وظایف اخلاص وابلاغ رواتب اختصاص مکشوف
رای جهان آرای کردانیده می آید که درین ایام یکی را از دعاکوزادکان عارضه که نصیب
اعادی آن حضرت باد روی نمود، اکر درین مملکت حذاق حکما ومهرهٔ اطبا که نصب مو
جودند اما بحضور مولانا اعظم ملک الحکما بقراط العصر نجم الملة والدین ادام الله فضایله
که باتفاق افاضل جهان در علم طب سرآمد وجود ست احتیاج می افتد فلان را که از امنا ومعتمدان
اینجانبست انجا فرستاده ونسخهٔ ادویه که اطبا بعد از تشخیص مرض نوشته اند مصحوب
اوست وکیفیت عارضه معلوم کرده جون صورت آنرا با مولانا اعظم تقریر کند انج خدمتش
را از تعیین ادویه واشربه روی نماید ودرین مملکت متعذر باشد باتفاق مشار الیه استصحاب
نموده اینجا آورد واکر توجه او باجازت شریفه تحقیق یابد از لطف بی دریغ مستبعد
نشمرد جهان بکام باد نوع سوم بر رای جهان افروز منهی می کردد که اندیشه تاسیس
عمارت ابواب البر از مسجد ومدرسه وخانقاه ورباط سبیل وقنطره وامثال آن در
خاطر قرار کرفته وداعیهٔ آن نصب العین شده اکر اشارت عالی بارسال معماری که در
صنعت هندسه عدیم النظیر باشد مصحوب فلان که بدین مهم آمده نفاذ یابد در وظیفهٔ
اخلاص ودولتخواهی افزوده شود که معماران ومهندسان که از عهدهٔ جنین عمارتی
بیرون توانند آمد ازین ولایت غیبت نموده دولت ابد پیوند باد صورت
دوم جواب برضا یا بمنع وهریکی سه نوع اما جواب برضا نوع اول
بعد از وقوف بر مقاطع انفاس کوهربار اشارتی که درباب مولانا اعظم افضل

ال مان قطب الملة والدین عمت فضایله فرموده واستدعا حضور کرده هرجند مفارقت
او ازین معتقد تعذری تمام دارد ولایزال بافادت انواع فضایل مشغول است فاما
جون جانب سلطانی اعظمی بیش این مخلص در غایت عزتست استدعا آن مطلوب را
باجابت وانجاح مقرون داشتن از جملهٔ لوازم دانست مولانا اعظم را در صحبت رسل
بحضرت ارسال رفت در تنویه مقدار وترفیه خاطر بزرکوار او بمزید تاکید حاجت نیست
سرعت اعادت او بزرک اشارت فرمودن منوط بلطف ذاتی در یغست امور دو جهانی
بر وفق رای شریف همایون ساخته باد **نوع دوم** اشارتی که در باب عارضهٔ
مبارک یکی از شاهزادکان جهان کمل الله صحته فرموده بعلم الله تعالی که از استماع آن
انزعاجی تمام بخاطر راه یافت ودر روز مولانا اعظم ملک الاطبا والحکما بقراط زمان نجم الملة
والدین دامت فضایله را مصحوب رسول خدمت تا آنجا ازلاوه واشربه اشارت رفته
فرستاده شد امیدست که تا انجا رسیدن صحت کلی روی نموده باشد ان شاء الله تعالی
نوع سوم اشارتی که در باب تاسیس مبانی خیرات وتوطید دعایم مبرات فرموده
ومعماری را مهندس استحضار نموده ملک المهندسین پیر حسین معمار را واکرجه بعمارات
خاصه مشغول بود وخاطر را با تمام آن اهتمامی تمام اما شرایف اشارات سلطانی را تقدیم
وترجیح واجب دانست او را مصاحب رسول انجناب روانه کردانید اکر بعد ازرسیدن
زده باشد واساس که انداخته سرعت اعادت او حکم نافذ کرده در وظیفهٔ اخلاص
افزوده شود جهان بکام باد **و اما جواب بمنع** **نوع اول** بر رای شریف زید
شرفا منهی کردانیده می اید که اشارتی که در فرستادن مولانا اعظم علامة الزمان مقتدای جهان
قطب الملة والدین عمت فضایله فرموده جون او را طلب داشته شد ضعیف مزاج واستیلاء
سن شیخوخت را مانع توجه ان حضرت کردانیده وهرجند مبالغت رفت مفید ومنجح نیامد
جون همکی همت بدیرفته خاطر او بزرک مصروف بود اجابت ملتمس او واجب کشت اکر
رای شریف بارسال دیکری از اکابر این مملکت اشارت فرماید فرستاده شود جهان بکام باد
نوع دوم بر رای شریف زاده الله شرفا وتعظیما نموده می آید که اشارتی که در باب
ارسال مولانا اعظم ملک الحکما والاطبا نجم الملة والدین زبدت فضایله صادر شده آن
بزرک را عارضه روی نموده بود که مجال توجه نداشت اما مولانا اعظم ملک الاطبا شمس

الملة والدین عمت فضایله را که او نیز در علم طب عدیم النظیر است تا ادویهٔ محتاج الیه
ارسال رفت امیدست که مساعی جمیله او منتج ومنجح آید ان شاء الله تعالی **نوع سوم**
بر رای جهان افروز منهی کردانیده می آید اشارتی که در باب طلبیدن معماری مهندس
وسید المهندسین پیر حسین معمار که از مشاهیر معماران ومهندسانست از مدتی باز بساختن
عمارات خاصه مشغولست وهمانا که تا مدت یکماه دیکر باتمام رسد جون تمام شده باشد
بارسال او اشارت رود ان شاء الله جهان بکام باد تمام شد مرتبهٔ اول از کتاب

دستور الکاتب **مرتبهٔ دوم** از قسم اول از کتاب دستور
الکاتب فی تعیین المراتب در مکاتبات امراء الوس ووزرا وخواتین واولاد ایشان
ونقیب النقبا وسادات ومشایخ ومریدان وقاضی القضاة ودیکر قضاة واتباع ایشان
ونواب دیوان سلطنت ودیوان وزارت وامراء اولکا وتومانات وایناقان ومقربان
واتابکان وولیک حضرت سلطنت واصحاب دیوان بزرک از الیع بیتکجی ومستوفی ومشرف
وناظر وحکم وحافظ مال ومنشی وحکام اوقاف ممالک وحجاب وملوک ولایات ورسولان
اطراف وامیر شکار وامیر مجلس والقاب وادعیه ایشان وحوالی که بیکدیکر نویسند مشتمل
بر دو صورت **ضرب اول** در القاب وادعیه
طوایف مذکوره بیست وجهار فصل ازین فصول پنج متقدم مشتملست بر سیزده
صورت وهر صورتی مشتمل بر سه نوع که سی ونه نوع باشد ونوزده فصل اخیر مشتملست
بر پنجاه وهفت نوع هر فصل سه نوع مجموع انواع فصول نود وشش نوع باشد

فصل اول در القاب امراء الوس وخواتین واولاد
ایشان سه صورت **صورت** در القاب وادعیه امراء الوس
بیش از شروع در ذکر انواع کوییم که مراتب امرا متفاوت باشد زیرا که کاتب بنسبت
با تمام القاب که ذکر خواهیم کرد واکر کمتر باشد خداوند یا مخدوم باید با تمام القاب واکر
مساوی باشد نه خداوند باید نبشت ونه مخدوم وبر مجرد القاب اکتفا باید کرد **نوع اول**
همواره معدلت وافر ونصفت زاهر نوینن اعظم اعدل خسرو کیتی نکهبان اقالیم جهان
امیر امراء ایران تهمتن عهد وزمان شیخ حسن نویان کافه اباعد واقارب را شامل
باد ومکرمت عمیم ومنقبت جسیم باهالی مشارق ومغارب واصل بالنبی وآل الطاهرین

[illegible]

بنده مخلص دولتخواه دعایی که از مهب ریاض اخلاص ودر مزارع ودلا اختصاص نسیم
کند موجه جناب عالی می گرداند وبجوامع وجود متعطش ادراک دولت التقامی باشد واجابت
آن مطلوب را از حضرت واهب المواهب امیدوارست عما قریب روزی باد نوع دوم
جناب جهان پناه نوین اعظم اعدل خسرو جهانگیر بهرام تیز تدبیر امیر امراء جهان نگهبان زمین و
زمان همواره مصدر افاضت معدلت ومورد ردامت منقبه ونصفه باد تدبیر کلیات امور
منوط برای صواب فرمای وترتیب جلیات مصالح ملک وملت وظیفهٔ اهتمام فکر مشکل
کشای بالنبی وعترته الاخیار بندهٔ مخلص معتقد وظایف دعایی که از ریاض مخالصت نسیم
کند مرتب داشته اجابت آنرا امیدواری باشد واستدعاء وصول شریف خدمت از حضرت
عزت تعالی وتقدس مشغولست محصل ومیسر باد نوع سوم امدله فتح وظفر در حضر وسفر
قرین رایت کشورکشای نوین اعظم خسرو اعدل اکرم تهمتن آفاق امیر الامرا علی الاطلاق
فرمان فرمای جهان برگزیدهٔ حضرت باعظمت یزدان جناب امارت پناه بانواع الطاف
الهی محاط ومحفوف وصروف نوایب وضروب حوادث بیمن اقبالش از جهانیان
مصروف بالنبی وآله بندهٔ کمترین استمرار دعاء ذات واستقرار ملکات وظایف
بندگی را اقامت می کند وبخضوع وابتهال از حضرت ذی الجلال مزید عظمت وجلال جناب
همایون حفظها الله بالمبار والمبار وکف عنه اصناف المضار می طلبد وامارات اجابت
اعلامات باستجابت مشاهد ومعاین می بیند توفیق وصول بشرف مثول عن قریب
میسر ومحصل باد بالنبی العربی وآله الطاهرین واصحابه الطیبین که در غیر این انواع بعد
از القاب برصدر مکتوبات بی ذکر القاب با امرا نویسند زید عدله زیدت معدلته
زیدت عظمته ادام الله عظمته ادام الله دولته رفع الله قدره وقدرته اعز الله اعوانه ونصرته

صورت دوم در القاب وادعیه خواتین امراء الفرس

سه نوع نوع اول استار جلال خاتون معظمه بانوی مکرمه ملکه الملکات ذات الصفات
ذات فی العالمین در حریم امانت وبزرگی ابد الدهر مسدول باد طوایف دولتخواهان
منصور ومقبول وفرق بدسگالان مقهور ومخذول بالنبی وآله الطاهرین نوع دوم
حریم بارگاه خاتون معظمه خدیجه مکرمه ملکة الملکات ذات الدولة والسعادات از
نوایب حدثان مصون ومأمون باد واطباق افلاک بذکر معالی ومکارم جناب عالی

موفسح ومسحون بالنبی وآله نوع سوم سرادق جاه وجلال وخیام رفعت واقبال
خاتون معظمه بلقیس دهر خدیجه العصر مالک الخواتین زبدة المکونات من الماء والطین
باوتاد خلود مسدود باد ومیعاد مدت دولت وعظمت بیوم الموعود ممدود بحق النبی وعترته
الطاهرین دعاء عرضی که بخواتین امراء الفرس در غیر آن سه نوع بعد از القاب یا در صدر
مکتوبات بی ذکر القاب نویسند زیدت عظمتها زیدت رفعتها زیدت اقطارها زاد الله عظمتها
دامت عظمتها دامت رفعتها

صورت سوم در القاب وادعیه

ابناء امراء الفرس سه نوع نوع اول امدله الطاف یزدانی قرین روزگار
نوئین زلهٔ اعظم زبدة امراء العالم خلف اعاظم الامم باد طوایف دوستداران در مساند
عز وجلال فارغ البال وفرق بدسگالان در تیه خذلان وخسران پریشان حال بالنبی
وآله خیر آل نوع دوم مسند امارت وبزرگی سالیان نامعدود بوجود مبارک
نوئین ونوئین زاده اعظم خلف اعاظم امراء العالم ذو الحسب الطاهر والنسب الزاهر
با بروج افلاک مساوق ومجاری باد وامور دین ودولت ومهمات ملک وملت بر وفق
رای شریف ساری وجاری بالنبی وآله نوع سوم نهال دولت واقبال واغصان جاه
وجلال امیر وامیرزاده اعظم زبده وقدوه امراء عالم اکرم اولاد آدم در دریای سروری
ومهر سپهر نیک اختری در چمن بهجت وسعادت وجویبار عظمت وجلالت ابد الدهر ناضر
ونامی باد وشرایف اوقات وکرایم ساعات مستوعب کامرانی ودوست کامی بالنبی
وآله الطاهرین من آله وعترته والاکرمین من صحبه وعشیرته دعاء عرضی که در غیر آن
سه نوع باولاد امرا بعد از ذکر القاب یا بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب نویسند
ادام الله دولته اطال الله مدته ادام الله قدره اعز الله انصاره ادام الله رفعته وحرس
قدره وقدرته

فصل دوم در القاب وادعیه وزرا وخواتین

واولاد ایشان سه صورت صورت اول در القاب ودعاء وزرا سه نوع

نوع اول مصالح دین ودولت ومناظم ملک وملت تا قیام ساعت بصوایب
آراء وثواقب افکار صاحب اعظم اعدل دستور اکرم اکمل صاحب دیوان الممالک
مطاع کل ملیک ومالک سلطان الوزراء فی العالمین ملاذ طوایف الامم مستعبد ارباب
السیف والقلم آصف العهد وزیر الشرق والغرب مغیث الملهوفین نصیر المظلومین

شمس الحق والدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین محال وموکول باد اولیا در
کنف سلامت وکرامت مسرور ومقبول واعدا در تیه خذلان وخسران منکوب ومخذول
بالنبی وآله وصحبه الاکرمین بندهٔ مخلص وهواخواه خالص که خلاصهٔ وجود را مستغرق هوا و
ولاء آن حضرت میداند ودر شرایط اخلاص وحسن عقیدت وهواخواهی هیچ دقیقه از دقایق
نامرعی نمیگذارد ووظایف عبودیت مرتب داشته همگی وجود مشتی وداعی وذاکر وشاکر مکارم
وایادی آنحضرت اجلها الله تعالی میباشد توفیق ادراک سعادت اللقا که سرمایهٔ سعادات
ومایهٔ کرامت ومباهات است از حضرت ذی الجلال بخضوع وابتهال می طلبد مقرون اجابت
نوع دوم تدبیر امر جهانبانی وتمهید قواعد قهرمانی با مدّت روزگار واختلاف
دهور واعصار وظیفه رای مشکل کشای صاحب اعظم کهف طوایف الامم ملاذ جماهیر العرب
والعجم صاحب دیوان الممالک المنقاد له کل ملیک ومالک وزیر الدولتین ومشیر الحضرتین
کافل مصالح الجمهور ناظم متشتتات الامور سلطان الوزراء فی العالمین غیاث
الحق والدنیا والدین نظام الاسلام والمسلمین باد روزگار همایون همواره مستغرق اکتساب
نیکونامی وحفظ حضرت ایزدی در جمیع احوال حارث وحامی بالنبی وآله الاطهرین بندهٔ مخلص
مراسم عبودیت واخلاص باقامت می رساند وهمگی مطرح همت ومسرح نظر آنکه چگونه صورتی از مکمن
امکان بمظهر وجود رسد که بواسطهٔ آن بسعادت شرف ملاقات که مطلوب حقیقی ومقصود
یقینیست استسعاد یابد ان شاء الله العزیز القابی که درین نوع مذکورست بوزیری
نویسد که وزیری دو پادشاه کرده باشد نوع سوم جناب وزارت مآب صاحب
اعظم ناظم مصالح الامم مدبر امور الممالک الت... لک من طرف الانصاف اوضح المسالک
کهف الثقلین ملاذ الخافقین سلطان الوزرا باجماع العالمین رشید الحق والدنیا والدین
غیاث الاسلام وغوث المسلمین تا قیام ساعت مصدر وفود وزوّار ومورد اکابر
واعاظم بقاع وبلاد وامصار باد مطالب عالمیان از میامن الطاف آن جناب دولت
آشیان مهیا ومیسر ومآرب جهانبانان از عواطف بی دریغ آن آستان آسمان نشان
مهنا ومقرر بالنبی وآله الطاهرین وصحبه الزاهرین مخلص ترین دعاگویان دولتخواه
بوظیفهٔ دعاء دولت ابد پیوند که اطیب من نشر الغرار والوند ست قیام می نماید واز
حضرت واجب الوجود که مفیض خیر وجود ست سعادت اللقا بتضرع ودعا می طلبد

سهام آن مطلوب بمصادم عرض اجابت بادلنشا الله العزیز دعاء عربی جهت وزیر
برین موجب نویسد اعز الله انصاره وضاعف اقتداره ضاعف الله جلاله ومد عین العالمین
ظلاله اقداره واعز انصاره اید الله ایامه ونفذ بین البریه احکامه جعل الله ایامه مقرونه باکتساب
المحامد مستغرقه باقتناص الاوابد والشوارد ادام الله ظلاله علی الایام وجعل ایامه ممدوده الساع
عات الی یوم القیام صورت دوم در القاب ودعاء خواتین و
زرا سه نوع نوع اول ستر سنیه خاتون معظمه ملکه الملکات مطهرة العلی والسعا
دات ملیکه الذات والصفات همواره متکای وزارت ومسند عظمت ودولت باد او
لیا در خدر رفیع در مقر کرامت مسرور واعدا در تیه خذلان وخسران منکوب ومقهور بحق الملک
الغفور نوع دوم ستر رفیع خاتون معظمه ملکه الخواتین زبدهٔ مخدرات العالمین کافله
مصالح المسلمین ابد الدهر ملاذ محتاجان امم ومرجع اکابر عالم باد اولیا در پناه جمعیت منتظم حال
واعدا در غرقاب پریشانی مستغرق وبال واهوال بالنبی وآله الاخیار نوع سوم
آستان جلال وسدهٔ سدره مثال خاتون معظمه وبانوی مکرمه فیاضة النعم الجسام الواصلة
من المعالی الی الغایات العظام ملکه خواتین الزمان بلقیس العصر والاوان همواره ملاذ اکابر
جهان وملجأ اعاظم زمان باد مشارب امانی دوجهانی مصفی وموارد مطالب ومقاصد مورود
ومهنا بالنبی وآله دعاء عربی جهت خواتین وزرا زیدت رفعتها دامت عظمتها دامت دولتها
زیدت سعادتها زیدت اقدارها وعزت انصارها صورت سوم در
القاب ودعاء ابناء وزرا سه نوع نوع اول امدله تاییدات ربانی وتوفیقات
یزدانی قرین روزگار صاحب وصاحب زادهٔ اعظم سلالهٔ اعاظم الوزراء فی العالم کهف
الامم نظام وافتخار ایران اکرم واعدل اعاظم جهان خواجه عماد الحق والدین شمس
الاسلام والمسلمین باد امور دولت بر منهج مرام میسر وقواعد سعادت بر حسب ارادت
ممهد ومقرر داعی معتقد تبلیغ انباء ودل واخبار محبت واعتقاد مراحم مطالعهٔ شریفه
می گرداند وفرصت البقا را سببی که عما قریب دست دهد از حضرت عزت می طلبد وباز
راک آن امنیت امیدوار می باشد دولت دایم باد نوع دوم ورود وفود اقبال
وتوجه رکب جاه وجلال بجناب شریف صاحب وصاحب زادهٔ اعظم خلف اعاظم الوزرا
ملاذ جماهیر الوری دستور ایران غیاث الحق والدولة والدین حلام الاسلام والمسلمین

متواتر و متعاقب باد و سیم عالیه کافل مصالح ابا عد و اقارب بالنبی و آله الاطهار داعی بی
لشتباه براهداء تحیتی که از روایح نوافح آن مشام جان معطر گردد و از فوایح موایح آن امداد
بهجت تواتر و تعاقب مواظبت و ملازمت و استدامت ایام دولت را در اقتفاء مجد و معالی
از حضرت لایزالی ذی الجلالی سایل و امارات اجابت مشاهد و معاین جهان بکام باد نوع
سوم توارد امداد شادمانی و تواتر اعداد کامرانی بجانب شریف صاحب و صاحب زادهٔ
اعظم سلالة الوزراء العادلین کهف المظلومین معین الملهوفین خواجه تاج الحق والدّولة
والدین جمال الاسلام والمسلمین بی شین انقطاع و انقضاء و انصرام باد امداد سعادت و دولت
متواتر و تعرض ادوار و تصرف لیل و نهار از ساحت قاصر داعی مخلص معتقد بر وظایف اخلاص
ملازمت نمود سرعت ملاقات را از حضرت قاضی الحاجات سوال می کند و بادراک آن امنیت
امیدوار می باشد اللهم استجب دعاء عزتی که با بناء وزرا نویسند زید قدره عز نصره دامت
دولته زیدت رفعته نفذ الله امره و شرح بنیل ما یهواه صدره انجح الله سوله و یسر مأموله اطال الله بقاه
و اسبغ علیه نعماه **فصل سوم** در القاب و ادعیه نقیب النقبا و دیگر سا
دات دو صورت **اوّل** در القاب و ادعیه نقیب النقبا **دوم** در القاب و ادعیهٔ
دیگر سادات **صورت اوّل** در القاب و ادعیه نقیب النقبا سه نوع
نوع اوّل جناب نقابت پناه مولانا مرتضی اعظم مجتبی اعدل اکرم نقیب نقباء الآفاق
بحر المعالی والمناقب بالاستحقاق مقتدای اهل ایمان قطب الحق والملة والدین شرف
الاسلام والمسلمین بانواع الطاف یزدانی محاط و محفوف باد و مطاره زمان از ساحت
معلا مصروف بحق جده و عترته دعاگوی مخلص بر وظیفه اعتقاد و اعتضاد مواظب بوده
بجوامع وجود مشتاق النقاء عزه عزامی باشد و از حضرت ذی الجلال بخضوع و ابتهال مسبّبی
متضمن وصول بخدمت باشد سوال میکند مستجاب باد **نوع دوم** ذات اطهر و عنصر
ازکی و انور مرتضی اعظم مجتبی اکرم افتخار آل عبا سلطان السعادت العظام والنقباء
نتیجة الرسول و سبط البتول حایز السیادات و جامع السعادات منیل المآثر والمناقب
مزین المراتب والمناصب نظام الحق والملة والدین وارث علوم الانبیاء والمرسلین
در کنف حفظ و حمایت و پناه و کلائت و حراست آلهی باد امداد مجد و معانی بی انقطاع و انصرام
وحصول امانی مساوق امتداد ادوار ایام بالنبی و آله الاطهار العظام و صحبه الاخیار الکرام

مخلص نیازمند خدمتی که از مطاوی آن نسیم روایح اخلاص توان کرد و تحیتی که از ورود آن آثار حسن
اعتقاد و کمال وفا و وداد معاینه توان دید ارسال میکند غلواء اشواق و تباریح اشتیاق حقا که در
اقصاء مدارج و اعلاء معارج است میسر امور بکرم عمیم توفیق ملاقات از طلعت کریم سهل و میسر
گرداناد انه علی ذلک قدیر و باجابة الدعاء جدیر **نوع سوم** ریاض سیادت که منبع انوار
کرامت و سعادت است سالیان نامعدود بوجود مبارک مولانا اعظم مرتضی اعدل اکرم نقیب النقبا
العالم نبوی النباء والکرم علوی الشان والشیم ملاذ اولاد الرسول ملجاء اسباط البتول
افتخار آل طه و یس مقتدی المومنین باجماع العالمین برهان الحق والملة والدین شمس الاسلام
والمسلمین سلیل رسول رب العالمین تازه و ناظر باد و احداق روزگار بعلو احساب و
سمو انساب آن نتیجهٔ آباء اطهار و اسلاف اخیار تا قیامت ناظر بحق جده و آله الطیبین
جناب شریف ازین محب مخلص با فراد خدمات و اعداد دعوات مخصوصست و نیاز
و نزاع بطلعت مبارک بیرون از احاطت شروح و فصوص رب الارباب که مفتح
الابوابست و واهب الالباب سببی تحیر که در ضمن آن دولت ملاقات میسر گردد کرامت
کناد ان شاء الله تعالی **صورت دوم** در القاب و ادعیه سادات
سه نوع **نوع اوّل** مقر سیادت مآب مولانا مرتضی اعظم مجتبی اکرم قدوة السادات
جامع اسباب السعادات ملاذ العترة الطاهره النبویه کهف العصبة الشریفه المصطویه جمال
الاسلام العلویه فخر الارومة المکرمه الهاشمیه شمس الملة والدین برهان الاسلام والمسلمین
بانواع فیض و فضل یزدانی محفوف باد و مکاره روزگار و مکاید فلک دوار از جناب
والا مصروف بالنبی و عترته الطاهرین محب معتقد بر وظیفه دعایی که از اطایب روایح
آن نسیم نوبهاری معطر گردد و اغصان اشجار آن نسیم فوایح آن منور شود مواظبت
می نماید و امنیت ملاقات را که اعز مطالبست از حضرت واهب المواهب بنیاز و نزاع
می طلبد قرین اجابت باد **نوع دوم** مسند سیادت بذات شریف مولانا مرتضی
اعظم اعم السادة اکرم ارباب السیادت حسب الزمان نسب الاوان مقتدای اهل
الایمان سلیل امیر المؤمنین سبط الایمه المعصومین شرف الملة والدین کمال الاسلام
والمسلمین علی مدور الایام و کرور الشهور والاعوام متحلی باد و مرآة اکدار ضمایر مخلصان
معتقد بصیقل الطاف معانی و فضایل جناب عالی متجلی بحق اسلافه الاطهار و اجداده الاخیار

نوع سوم مآثر نفس زکی و معالی ذات معلا مولانا مرتضی اعظم ملک ملوک السادات
جامع اسباب السعادات و انشات السیادة نقاده المجبولات العنصریه قاهر الخوارج والدهریه
عماد الحق والملة والدین قوام الاسلام والمسلمین بر سنت مسنون و عادت معهود در اقطار و
آفاق سایر و دایر باد مناکب ایام حامل اعباء اوامر و نواهی و اعداد مسار و محاب مبرا از
مثالب حصر و تناهی بالنبی و من خص بالفیض الالهی مخلص نیازمند جناب رفیع را دعایی که
فراخور قدر رفیع و صدر منیع باشد مخصوص و مهیا می گرداند و از حضرت صمدیت سرعت میعاد
البقا می طلبد انه علی ذلک قدیر و بحسن الاجابه جدیر دعاء عربی که خارج این انواع
بنقبا و سادات نویسند ادام الله سیادته و ضاعف سعادته اجل الله قدره و شرح بنیل الامانی
صدره جعل الله کنفه ملاذ السیاده و ملجأ لارباب السعادة زین الله مساند السعادة بوجوده و روی
ریاض السیادة من صیب فضله و جوده لازال فی ظل السعادة سالما و من فیض السیادة علی
جاری عادة السعادة غانما لازال فی ظل السیادة رافلا و بحجم حساده و اضداده آفلا

فصل چهارم در القاب و ادعیه مشایخ و مریدان ایشان

دو صورت صورت اول القاب و ادعیه مشایخ دوم القاب و ادعیه مریدان صو
رت اول در القاب و ادعیه مشایخ سه نوع نوع اول برکات
اوقات متبرکه شیخ بزرگوار یگانه روزگار مقتدای اعظم قدوة مشایخ العالم شیخ
شیوخ الاسلام ملاذ طوایف الانام سلطان المحققین المؤید من عند الله برهان العارفین
قبلة الطالبین و قدوة الواصلین صاحب الکشف والتحقیق المؤید من عند الله بالالهام والتوفیق
شرف الحق والملة والدین جمال الاسلام والمسلمین مبین مکاشفات الاولین والاخرین
سالیان نامعدود باهل اسلام بی شین انقطاع و انصرام واصل باد و امداد الطاف یزدانی
با اوقات متبرکه آن عالم ربانی و عامل صمدانی ابد الدهر متواصل بالنبی و آله الطاهرین و
صحبه الغراء المنتجبین مرید معتقد و هواخواه صادق وظایف بندگی و عبودیت بمواقف
قبول و محال عرض می رساند و علی الدوام از انوار هدایت آن مرشد محقق مستبصر و از
شرایف اوقات آن خلیفه معنی مستعین و مستنصر می باشد و در استکفاء مهمات دو جهانی
بحبل متین جناب ولایت مآب معتصم می گردد امیدوار است که از قبول خاطر مبارک
آیینه مشاهدات قدسی و مجمع واردات غیبیست بحظی اجزل و قسمی اجمل فایز شود

نوع دوم میامن اوقات شریفه شیخ الاسلام قدوة عباد الانام مقتدای زهاد
الانام کاشف اسرار الطریقه شارح فن الشریعه والحقیقه برهان ارباب عرفان جامع نو
عی الکشف والبیان شمس الحق والملة والدین هادی الانام و غوث المسلمین من الله
علی العباد با امتداد مدته الشریفه و اعلا سدة المنیفة در میان اهل اسلام ابد الدهر مستدام
فیضان انوار الهی بر ذات شریفش متعاقب و متواتر و دست احداث روزگار
از اذیال جلالش قالص و قاصر بمحمد و آله و اصحابه ذوی المناقب و المآثر خادم و مرید
مخلص که دایما خواهان آنست که در سلک ملازمان زاویه مقدسه منخرط و ید الحضرت
زکاء معلا مخصص باشد خدمتهای مخلصانه و دعاهای نیازمندانه می رساند و
بزبان اخلاص می گوید افیضوا علینا من الماء قبضا فنحن عطاش و انتم ورود
متمناء کلی و مقصود جملی آن دارد که در اوقات صلوات و فرض لی مع الله وقت
که از انفس آنات و اشرف حالاتست ازین مخلص معتقد تذکری فرماید و یک
نفس که قیمت آن مملکت جهان نتوان کرد در کار این مخلص کند تا قابل مقبول و طالب
مطلوب شود و ما ذلک علی الله بعزیز نوع سوم برکات وجود مبارک شیخ الاسلام
اعظم مقتدای اعلم اکرم قدوة ارباب الحق والحقیقة سالک الشریعة والطریقه سلطان
ارباب توحید برهان اصحاب التفرید والتجرید المتبتل الی الله تعالی کل التبتیل السالک
فی مسالک الحق اوضح مسلک و ابن السبیل قابل الاسرار الالوهیه حامل اللطایف الا
هویته العالم بخفیات السلوک الناصح الاعاظم والملوک شیخ الوری و علم
الهدی صدر الملة والحق والدین کهف الاسلام والمسلمین موجب هدایت کافه
اسلام باد و انواع تاییدات ربانی و توفیقات یزدانی متصل روزگار مبارک بی
انقطاع و انصرام بالنبی و آله الکرام مرید مخلص معتقد بر وظیفه اعتقاد و ارادت
مواظبت نموده بمجموع وجود معتکف آستان جلال که مورد قبول و اقبالست می باشد
و لا یزال باستمداد همم علیه امداد استظهار از دیاد می یابد و از حضرت ربوبیت
مسببی که متضمن وصول سعادت استرشاد و استفادت ازان جناب ولایت
مآب باشد بتضرع و ابتهال سوال میکند قریب اجابت باد دعاء عربی که برون
این انواع بمشایخ نویسند افاض الله میامن برکاته علی العالمین و ادام ظلاله علی الاسلام

والمسلمین ادام الله برکه حیوته الشریفه الی یوم الدین ومیامن اوقاته سببا لنظام العالم
لازالت انوار برکاته ساطعه واشعه اوقاته لایحه لامعه ادام الله برکته وابدا الی یوم البعث
والنشور مدته صورت دوم در القاب و ادعیه مریدان مشایخ
سه نوع نوع اول خادم المشایخ العارفین مرتب معاید السالکین المحققین نور الملة
والدین بقلوب ارباب قلوب واصل باد و امداد برکات رحمانی بروزگار عزیزش
متواصل بمحمد وآله دعاو محمدت نامحصور ابلاغ وارسال می افتد جواذب نزاع بالقاء شریف
از حد و امکان متجاوز ست ادراک آن امنیت عما قریب باد نوع دوم برکت وجود
شیخ مکرم مفخر الزهاد اورع العباد قدوة السالکین جمال الملة والدین بطبقات اهل
ایمان واصل باد و اوقات شریفش را انواع جذبات الهی بی شین تعداد و تباهی حاصل
بالنبی واله الاطهرین من عترته والاکرمین من صحبه وعشیرته دعوات موفور وخدمات
نامحصور ابلاغ می افتد و باستجذاب درون مبارک و استمداد همم عالیه امداد استظهار
متواتر است و آنرا اثرها باشد توفیق ادراک ملاقات عما قریب رقیب و رفیق باد
نوع سوم ترقی حالات شیخ مکرم اسوة مشایخ الانام انموذج السالکین قدوة المتورعین
صلاح الملة والدین موجب انتباه قلوب لبان مناهج تحقیق باد و برکات وجود عزیزش
ممکنان را رفیق طریق بالنبی وآله معتقد آرزومند بر تبلیغ تحیات مواظبت می نماید و
از صفاء مشارب اوقات شریفه موجب استمدادی که ری العلیل متعطشان بوادی
نثار باشد میکند این مطلوب بحصول موصول باد دعاء عرضی که بمریدان مشایخ
نویسند دامت برکته زیدت برکته ادام الله توفیقه وسهل الی الخیر طریقه جعل الله مساعیه
فی السلوک مشکورة واعماله متقبله مبرورة فصل پنجم در القاب
و ادعیه قاضی القضاة و دیگر قضاة و اتباع ایشان سه صورت اول در القاب
و ادعیه قاضی القضاة دوم در القاب و ادعیه دیگر قضاة سوم در ذکر انچ باتباع
قضاة نویسند صورت اول در القاب و ادعیه قاضی القضاة ممالک
سه نوع نوع اول مجلس شریعت شریفه نبوی و مسند حکومت منیفه مصطفوی
باد وجود مبارک مولانا اعظم خلیفه العجم قاضی القضاة الممالک منفذ الخلایق من محالب
المهالک شافعی الزمان نعمان الاولین مقتدای اهل الایمان خاتم المجتهدین تابع سنن سید

المرسلین جمال الحق والملة والدین کمال الاسلام والمسلمین سالهای نامعدود مقر جلالت
وکرامت ومقام صیانت وصرامت باد امور دین کافه اهل اسلام باهتمام جناب عالی منوط
ومصالح خلایق بفرط اعتنا والتفات شده سامی مفوض ومربوط بحق رسول المختار وعترته
الاطهار مخلص معتقد بر سلوک طریق مخالصت استمرار و بر مفر مصافات وموالات استقرار
نموده بمجموع وجود متعطش القاء شریف می باشد و از حضرت ذا الجلال اجابت سوال
ملاقات را ساعة فساعة انتظار می کند بیت یارب این آرزوی من چه خوش است تو بدین آرزوی من برسان
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته نوع دوم سده اسلام پناه مولانا اعظم ملاذ العالم
قاضی القضاه ممالک السلطانیه والی ولاه الولایات الایلخانیه والقانیه شریح الزمان
نعمان الاوان مقتدای اهل ایمان مربی ممالک ایران تاج الحق والملة والدین شمس الاسلام
والمسلمین همواره مقصد طالبان شرع نبوی ومطلب سالکان مسالک مصطفوی باد او
قات شریفش بر عادت بر انتظام مهام کافه انام مصروف وعین الکمال از جناب
عالیش که منبع معالیست ابد الدهر مکفوف بالرسول العربی والنبی الهاشمی محب مخلص معتقد
دعایی که از نسیم آن ریاض جان طراوت گیرد وتحیتی که از فوایح روایح آن گل دل نضرت
پذیرد بجناب عالی ابلاغ وارسال میکند غلبه اشواق بالقاء مبارک متجاوز الحد والعد ست
توفیق ادراک آن امنیت که اعز امانیست عما قریب میسر باد بالنبی وآله الاطهار نوع سوم
جناب شریعت پناه مولانا اعظم مقتدای اعدل اعلم قاضی قضاه العالم والی ولاه العرب
والعجم شافعی العصر نعمان الدهر کفیل مصالح الموحدین نصیر اهل الایمان باجماع المومنین
شمس الملة والحق والدین ظهیر الاسلام والمسلمین تا منقرض عالم مورد متابعان شریعت
واحکام مصدر مطیعان اوامر ونواهی خیر الانام علیه الصلوة والسلام باد مسند دین حنیفی
بوجود مبارکش ابدا مشرف ومکرم ومکان احکام شریفش در آفاق وانفس مردم
رجب معظم بحق محمد وآله الطاهرین مخلص دولت خواه قواعد اخلاص وابلاغ خدمات ممهد
ومبسوط میدارد وهمواره بنشر محامد وبسط مناقب ومکارم آن جناب رطب اللسان
می باشد وهمگی همت بدان مصروف ومقصور گردانیده که مجاری احوال بر منهج مرام باشد
وامور دوجهانی بکام انشاء الله تعالی دعاء عرضی که بقاضی القضاة نویسند ابقی الله
علی العالمین میامن معدلته وافاض علیهم سجال نصفته اجری الله احکامه بالحق والصواب

واقلامه بالصدق الی یوم المنقلب والمآب لازالت احکامه جاریه بتقریر الحق فی مقره
واقلامه ناطقه بالصواب فی مستقره لازالت ساعیه فی امور الدین مشکورة واعماله الصا
له عند الله تعالی منقلبه مبرورة ادام الله ایامه لتقریر الحقوق فی مقرها وتنفید الشرایع الی
مستقرها اوصل الله میامن عدله الی العالمین وبرکات فیض فضله الی المسلمین متع الله الانام
بطول بقائه ومزید سموه وعلائه متع الله المسلمین بدوام ایامه ولا سلب عنهم مراض اوامره و
شرایف احکامه **صورت دوم** در القاب و ادعیه قضاة سه نوع

نوع اول محاکم شرع محمدی و محافل ملت احمدی بوجود مبارک مولانا اعظم خیر انام اکرم
اقضی قضاة الممالک السالک من طرف الانصاف احسن المسالک اعدل ولاة ایام وافضلهم
انفی حماة الانام واکملهم رئیس الاصحاب الناطق بالحق والصواب مجیی الحق والملة والدین
المخصوص بعنایة الله رب العالمین الفایق علی الافاضل المبرزین آراسته ومشرف باد و مسامع
روزگار باستماع صیت مآثر و مناقبش مفرط ومشنف بالنبی وآله دوستدار مخلص بتمهید قواعد
اخلاص و ودلا و اعتضاد نموده مشتاق ملاقات مبارک می باشد و از جناب جلال احدیت
اسباب التعابر احسن وجوه سوال میکند مستجاب باد **نوع دوم** توفر اشتیاق
وتغلب اشواق بجمال مبارک مولانا اعظم ملک القضاة فی العالم علی الاقدار والبهم سید افاضل
الامم اما المذاهب صدر المشارق والمغارب جامع محاسن الاخلاق قبله اعاظم الافاق جمال
الحق والملة والدین حجة الاسلام والمسلمین المنتصف للمظلومین من الظالمین ضاعف الله
اقداره وقضی کما یحب و یختار اوطاره حقا که از مظان اوهام و مدارک افهام منجاوزست
رب الارباب توفیق سعادت اجتماع علی احسن الصور والاوضاع مهیا ومیسر گرداناد
بالنبی وآله الطاهرین **نوع سوم** میامن فیض معدلت مولانا اعظم علامة العالم مغیث
الامم ملک قضاة العرب والعجم شریح الزمان نعمان الاوان رکن الحق والملة والدین
محمد الاسلام والمسلمین بجمهور طوایف عباد واصل باد و تاییدات ربانی و توفیقات سبحانی
بجناب شریفش ابدا متواصل بالنبی وآله معتقد نیازمند بر وظایف اعتقاد مواظبت مینماید
و از حضرت قاضی الحاجات و مجیب الدعوات سببی که متضمن التقاء شریف باشد سوال
می کند و مزید جمعیت جناب رفیع می طلبد آن مطالب بحصول موصول باد **دعاهایی**
که بقضاة ولایت نویسند افاض الله علی العالمین سجال عدله وروی عطاش الانام

من سحاب فیضه وفضله ابقی الله میامن عدله علی کافة الانام وجعل احکامه بالصواب مدی
الدهور والاعوام لسبغ الله علیه ظل الانعام والالطاف وجعل قلامه مدی الایام جاریة
بالحق والانصاف **صورت سوم** در ذکر انچ باتباع قضاة نویسند
سه نوع ~~نوسوم~~ **نوع اول** مولانا معظم مقتدی مکرم دستور القضاة العادلین نایب
ولاة المنصور مقوی اهل الایمان کمال الملة والدین ادام الله فضایله بسلامت وتحیات مخصوص
ومحبت خاطر متعلق ادراک حضورش می باشد حق تعالی آن عزیز را توفیق تقریر حقوق در
مجال و مراکز کرات کناد بحق حقه **نوع دوم** مولانا معظم قدوة الوکلاء والنواب اسوة
الائمه والاصحاب شرف الملة والدین عمت فضایله دعوات نامحصور تامل فرماید غلبه
اشواق منکر شناسد روزگار عزیزش همواره با فاضت خیرات واشاعت مبرات
مستغرق بالنبی وآله **نوع سوم** مولانا معظم امام مکرم قدوة القضاة جامع محاسن الصفات
شهاب الملة والدین دامت فضایله تبا مل دعوات و تحایا ازین جانب مخصوص ومحبت
جامع اوقاتش بتحری مراضی الهی مصروف باد و نفس نفیسش از مکاره زمان محروس ومصون
بمحمد وآله الاطهار **فصل ششم** در القاب و ادعیه نواب
دیوان سلطنت سه نوع **نوع اول** امداد دولت و اقبال صاحب اعظم مولی
ملوک الوزرا فی العالم ملاذ جماهیر العالم باجماع الامم افتخار و نظام ایران المخصوص بمنایح
جناب جلال الرحمن مشیر الدولة المکرمة نایب السلطنة المعظمة المؤید بتایید الله رب
العالمین خواجه مجد الحق والملة والدین غیاث الاسلام والمسلمین چون انواع الطاف یزدانی
بجناب عالی متواتر و متواصل باد و طوایف جهانیان را از زلال افضال بی دریغش اعذب
موارد و مشارب حاصل بالنبی وآله مخلص ترین دعاگویان بر وظیفه دعایی که از فوایح
روایح آن ریاض بهار در ارتیاح آید و انوار ازهار در اهتزاز از منابرت مینماید و از
حضرت ربوبیت دوام شرایف ایام که مسئول جمهور انامست سوال میکند متصل اجابت
باد و دولت مآثر معروف ارساحت باراحت منفصل رباختم **نوع دوم** جناب معالی
مآب صاحب اعظم دستور العالم مولی ملوک الوزراء فی الافاق منیل الفواضل والمکارم
بالاستحقاق نظام ممالک ایران پناه اهل ایمان نایب الحضرة الشریفة السلطانیة مشیر الدولة
الایلخانیه فی الحق والدین عماد الاسلام والمسلمین بر تواتر ادوار و تعاقب قرون

واعصار ملاذ طوایف الامم ومقصد اکابر واعاظم عرب والعجم باد امور دین ودولت مر
مقتضای رای انور مهیا ومشارب امانی وآمال بر وفق ارادت ضمیر از هر مصفی ومهنا بمحمد وآله
مخلص ترین دعاگویان دولت خواه بوظیفهٔ اخلاص قیام نموده علی مرور الایام طالب ادراک
سعادت الملاقات واز حضرت رب العالمین جل جلاله دریافت آن امنیت را بتضرع
سایل انه ولی ذلک والقادر علیه دولت جاوید **نوع سوم** اشعهٔ آیات مجد ومعالی
صاحب اعظم ملاذ اعاظم العالم مدبر مصالح الجمهور ناظم متشتتات الامور نظام الممالک
السالک من طرف المحامد اوضح المسالک کهف الملة مشیر الدولة نایب التخت والسریر
مطاع کل مأمور وامیر شرف الحق والدین غیاث الاسلام والمسلمین ساطع وتابان باد و
ثواقب ثوایب آرایش در بسیط بسط معدلت ونشر جناح نصفت لامع ودرفشان بالنبی
وآله وصحبه دعاگوی مخلص وهواخواه متخصص دعایی که از شایبهٔ ریا معرا وخدمتی از خبر
تجدید وتقدیر منزه ومبرا بجناب معلا ارسال میکند باشتیاق بدریافت سدهٔ سامی
وعتبهٔ عالی درجه قصوی یافته ادراک آن امنیت عما قریب باد بمحمد واله الطاهرین
دعاء عرضی که بنواب دیوان سلطنت نویسند اعز الله انصاره وضاعف اقتداره ادا
م الله ایامه واجری بین الخافقین احکامه نفذ الله اوامره ونواهیه وجعل مقرونة باکتساب
المحامد ایامه ولیالیه جعل الله ایامه ایام السرور واوقاته اوقات البهجة والحبور

فصل هفتم در القاب وادعیه نواب دیوان وزارت که ایشان را نایب قلم نیز گویند سه نوع

نوع اول اعلام اقتدار ارتفاع بی شایبهٔ انصرام وانقطاع
قرین روزگار مبارک صاحب اعظم صلاح العالم مغیث الامم ملک ملوک الوزرا فی الآفاق
منبع الفواضل والمعالی بالاستحقاق نظام وافتخار ممالک ایران المخصوص بعواطف
الرحمن تاج الحق والدولة والدین شرف الاسلام والمسلمین متواتر باد ودست
تصرف روزگار از تعرض جناب معلا وسدهٔ والا من جمیع الوجوه قاصر بمحمد المختار و
عترته الاخیار والصحابة الابرار دعاگوی مشتاق بوظیفهٔ اخلاص قیام نموده دوام
جاه وجلال از حضرت ذی الجلال میطلبد واسباب وصول را بخدمت آن حضرت
سوال میکند اللهم استجب معالی الابرار باد **نوع دوم** تعاقب امداد جاه
وجلال وتتابع اسباب رفعت واجلال بجناب عالی صاحب اعظم دستور اعدل اکرم

صلاح ممالک عالم ملاذ وملجاء اولاد آدم کافل المصالح ناظم المناهج مدبر زمان ضابط مصالح
ممالک ایران المؤید بتایید رب العالمین شمس الحق والدین رکن الاسلام والمسلمین بر توالی
لیالی وایام وتوارد شهور واعوام باد خورشید اقبال از مشارق سعادت طالع واشعهٔ انوار
فضل وافضال بی شین انقطاع اختزال ساطع ولامع بالنبی المصطفی والرسول المجتبی دعاگوی
دولت خواه بر قاعدهٔ موالاة مستقر وبر جادهٔ محبت ومصافات مواظب ومستمر است خدمتی
که زبان قلم از تقریر آن قاصر آید ودعایی که بنان بیان از تعداد آن مقصر گردد بجناب والا
وسدهٔ اسمی ارسال میکند ودریافت حضور مبارک را که اعز مطالبست از حضرت واهب
المواهب میطلبد باجابت مقرون باد **نوع سوم** ورود وفود اقبال وتوجه رکب
دولت وجلال بجناب سعادت مآب صاحب اعظم مدبر امور العالم ملاذ طوایف الامم دستور
ناظم ومناهج ممالک ایران عماد الحق والدین غوث الاسلام والمسلمین متعاقب ومتواتر باد و
دست تعرض روزگار از اذیال دولت ابد پیوند قاصر بالنبی وآله مخلص ترین دعاگویان که
دم از موالات آن جناب میزند ودر فضای فنای آن درگاه دولت آشیان پرواز میکند عبودیتی
از شین احصا مبرا توجه سدهٔ معلا میگرداند واز حضرت صمدیت اسباب وصول بندگی استد
عا می نماید باجابت مقرون باد انه ولی ذلک والقادر علیه **دعاء عرضی که بنواب دیوان
وزارت نویسند** عزت انصاره ومدت اعماره عز نصره زید قدره ضاعف الله جلاله

فصل هشتم در القاب وادعیه امرای الکا وتومانات سه نوع

نوع اول آفتاب دولت وسعادت امیر بزرگ عادل جوان بخت سپهدار ایران
لشکرکش جهان از آفاق سعادت طالع باد وگوش وگردن ایام احکام مطاع اورا مطیع وسامع
بندهٔ مخلص وظایف دعا واخلاص مرتب داشته بوظیفهٔ دولت خواهی مشغول است واما
رات اجابت مشاهد ومعاین می بیند دولت دایم باد **نوع دوم** مواکب میمون
امیر بزرگ عادل سپهدار گیتی لشکرکش جهان برگزیدهٔ حضرت رحمان همواره شامل وفود
اقبال ومشمول انواع الطاف ذی الجلال باد اولیا منصور واعدا مقهور بندهٔ دولت
خواه وظایف خدمت ودعا مرتب داشته مشتاق حضور مبارک می باشد واز حضرت
رب العالمین سعادت دریافت ملاقات میطلبد مستجاب باد **نوع سوم** توجه وفود
اقبال ودولت بجناب عالی امیر بزرگ عادل سپهدار اطراف مالک ازمة العدل والانصاف

متواتر ومتعاقب باد وامداد نصفت ومعدلت شامل حال کافه اباعد واقارب بالنبی وآله
وصحبه خدمتی زبان قلم از تقریر آن عاجز باشد وبنان بیان از تحریر آن مقصر توجه جناب
رفیع کردانیده می آید واز حضرت جل ذکره اسباب البقاء آن جناب سوال می کند باجابت
متصل باد دعاء عربی که با امراء مذکور نویسند زیدت دولته دامت دولته زیدت رفعته
زید اقباله ادام الله اقباله ادام الله دولته اسبغ الله نعمته فصل نهم
در القاب وادعیه اینانقان ومقربان پادشاه سه نوع نوع اول بسطت جاه وجلال
امیر معظم صاحب السیف والقلم مقرب الحضرة السلطانیه مقبول الدولة الایلخانیه والقاآنیه
عماد الدولة والدین در ترقی وازدیاد باد وامتداد ایام حشمت ورفعت مقرون بیوم النشور
والنشا بمنه وجوده دعاگوی مخلص وظایف ثنا ورواتب تحیت ودعا موجه جناب معلا
می کرداند ودوام ایام سرور وبقای لیالی منجب وحبور از حضرت ملک غفور می طلبد مستجاب
باد نوع دوم آیات معالی ومکارم صاحب اعظم منبع انواع الفضل والکرم مقرب الحضرة
امین الدوله انیس الملوک جلیس السلاطین خواجه شمس الدولة والدین مختار الخواقین عالمیان را
واضح باد وانوار جاه وجلالش تا یوم النشور لامع ولایح بمنه وسعه لطفه محب مخلص دعایی که با
مزاج جانها امتزاج کند وبا بکار نسایم نوبهاری ازدواج نماید موجه جناب شریف می
کرداند واز درگاه صمدیت دولت ملاقات می طلبد باجابت مقرون باد نوع سوم
اقتدار ومعالی امیر کبیر عالم عادل مؤتمن الدولة مقرب الحضرت عمدة الامرا ذخر الوزرا
جلال الدولة والدین صدر الاسلام والمسلمین با امتداد زمان همعنان باد وخفیات
الطاف لایزالی مانع تصاریف زمان وطوارق حدثان بحق النبی المختار من بنی عدنان
داعی دولتخواه ومخلص بی اشتباه بوظیفه دولت قیام نموده اسباب حشمت وجلالت
از حضرت عزت سوال می کند امارت اجابت مشاهد ومعاین می بیند استدامت دولت
تا قیام ساعت باد دعاء عربی که با اینانقان ومقربان نویسند زاد الله تقربه وادام
ترحیبه ادام الله قربته واسبغ علیه نعمته عظم الله قدره واعز نصره ادام الله دولته ورفع
قدره وقدرته فصل دهم در القاب وادعیه اتابکان سه نوع
نوع اول جناب عالی اتابک اعظم ملک المقرب وارث مملکت کیان نظام وشهریار
ممالک ایران مظفر الدولة والدین نصر الاسلام والمسلمین همواره مقصد وفود وزوار

و ملاذ اکابر آفاق واقطار باد امور کامرانی بر وفق رای منیر مهیا واسباب شادمانی بر
مقتضای خاطر خطیر موفر وموفی بحق حقه محب دولتخواه مقر عالی را بدعایی که مهب آن ریاض
جانها می باشد ومحط آن حیاض جنانها مخصوص ومحیا می کرداند واز حضرت عزت دوام
دولت وبسطت عرصه مملکت می طلبد مستجاب باد نوع دوم تواتر امداد واقبال
بجناب جلال اتابک اعظم ملک ملوک المقرب وارث ملک کیان شهریار ایران رکن الدولة
والدین عماد الاسلام والمسلمین لایزال باد وتعاقب انواع الطاف ذی الجلال بسدهٔ سدره
مثال علی تعاقب الغدو والآصال بالنبی وآله خیر آل محب مشتاق ومخلص بی نفاق ادامت دعا
بی که با نسیم نوبهاری برابری کند وسنگ امتحان با نافه مشک تاتاری زند بجناب سامی موجه می
دارد واز حضرت منزل البرکات اسباب جاه وجلال سوال می کند قرین اجابت باد
نوع سوم همواره مسند مجد وبزرگواری وسدهٔ جلالت شهریاری بوجود مبارک اتابک
اعظم ملک المقرب شهریار ونظام ایران وارث باستحقاق ملک کیان المخصوص بعواطف
جناب جلال رحمان شمس الحق والدین رکن الاسلام والمسلمین مشرف ومزین باد ودل
ودیده سپهر دوار با قتنا القتا همایون وغره میمون خرم وروشن بمنه وسعه رحمته داعی مخلص
ومحب خالص بر شوارع ولا وودا وجواد محبت واعتقاد استمرار نموده در مظان اجابت
دعوات از حضرت قاضی الحاجات دوام ایام شهریاری سوال می کند باجابت مقرون
ومتصل باد دعاء عربی که با اتابکان نویسند ابد الله جلاله واسبغ علینا ظلاله
ابد الله قوایم دولته بدعایم الانصاف واراح عن فناء جنابه جلاله تبعات الاعتساف
خلد الله شرایف ایامه وادر علیه سحایب افضاله وانعامه اعز الله نصره ونفذ بین الانام
امره ضاعف الله جلاله وشرح بنیل الامال باله جعل الله ایامه مقرونة بالدوام واعوامه مستغرقه
بقضاء مهام الانام الی یوم القیام فصل یازدهم در القاب وادعیه
شروانشاهان بجناب دولت پناه شروانشاه اعظم اعدل ملوک الامم نظام وشهریار ایران
وارث مملکت کیان المؤید بتایید الله الرحمن عماد الدنیا والدین جلال الاسلام والمسلمین
ابد الله دولته واعده الی یوم الحشر مدته دعاگوی دولتخواه فراوان خدمات ودعوات
ابلاغ وارسال می کند واز حضرت عزت وجلت استدامت ایام دولت سوال
میکند باجابت مقرون باد تعدد انواع وکیفیت دعاء عربی بران موجب که جهت اتابکان

روز نوشته شد تا بیان تسلیم و تحیت بر همایون منوال باید نوشت فصل
دوازدهم در القاب و ادعیه امراء کیلانات بجناب امیر اعظم اسفهبد
زمان افتخار جیلان و مازندران قدوهٔ ملوک طبرستان جمال الدنیا والدین علاء الاسلام والمسلمین
لازال معظما دعوات موفور و تحیات نامحصور تبلیغ می افتد دوام ایام کامرانی و جمعیت و استقامت
امور مملکت بر وجهی که مقتضای ضمیر منیر ست لایزال مهیا و میسر باد و مصالح دین و دولت بر وفق
خاطر خطیر محصل و مقرر بالنبی و آله دربن صورت نیز تعدد انواع و کیفیت دعاء عزلی بران
موجب که جهت اتابکان لور در قلم آمد تا بیان تسلیم و تحیت باید نوشت و اگر یکی را از
امراء کیلانات در مرتبهٔ نازلتر از دیگران باشد در القاب اختصار باید کرد و بذکر قدوهٔ
ملوک طبرستان حاجت نباشد و اگر در مرتبهٔ حسب اصالت و نسب نبشتن باشد حسیب و نسیب
جهان یا احسب و انسب جهان اضافت باید کرد و ایجاز القاب یا اطناب منوط برای منشی
باشد فصل سیزدهم در القاب و ادعیه وکیل حضرت
سلطنت سه نوع نوع اول مقر عالی مولانا اعظم افضل اکابر العرب والعجم
وکیل الحضرت السلطانیه امین الدوله المنیعه القاهره افتخار و مقتدای ایران پناه و پیشوای
اهل ایمان مظفر الدوله والدین قطب الاسلام والمسلمین همواره محط رحال رجال و مهبط
الطاف انوار ذی الجلال باد اسباب کامرانی بر وفق خاطر مبارک مهنا و منتظم و اشتات
آمال و امانی بر مقتضای ضمیر انور مجتمع و منسجم بحق حقه دعاگوی معتقد بر استمرار حالات
و استقرار حالات وظایف ادامت دعوات و اقامت تسلیمات و تحیات مرتب
میدارد و از حضرت باری بریات و ذاری ذریات دوام ایام آن افضل انام و زینت
مکتوبات شهور و اعوام سوال میکند عرض اجابت را مصادم و هدف استجابت را مقاوم
باد بالنبی و آله و صحبه نوع دوم ورود وفود معالی بجانب جناب صاحب اعظم ملاذ
اکابر العالم ملحوظ نظر عنایت ربانی وکیل حضرت ایلخانی علاء الدوله والدین تیمور
الملوک والسلاطین ابد الدهر متوالی باد جمیع ایام و لیالی محفوف حمایت و حراست الطاف
ذی الجلالی بالنبی و من والاه داعی نیازمند و مخلص آرزومند دعایی که اطایب نسایم
آن با نوافح مشک تتاری برابری کند و فوایح روایح آن در گلزار چمنهای بهاری عطاری
موجه جناب سامی که مورد نیکونامی و مصدر پسندیده فرجامیست می گرداند اشتیاق

بمعیار کریم خارج حدود بیان و بیرون رسوم تبیانست اسباب ادراک اللقا بر وفق
متمنا میسر و مهیا بالنبی و من اصطفاه نوع سوم جناب فضایل پناه ملک اعظم امیر
و صاحب معظم افتخار ممالک ایرانی وکیل حضرت ایلخانی حسام الدوله والدین امین الملوک
والخواقین مدی الازمان والاعصار محفوف اصناف الطاف ربانی باد و انتظام جمیع امور
و مهام از انواع ممدات تاییدات آسمانی بمحمد و آله الغرا الطاهرین و اصحابه الزهر الطیبین
مخلص دولتخواه و محب بی اشتباه دعایی که از ریاض چمن وداد وزیدن گیرد و مهب
انوار جلال ذی الجلال را نسیمت پذیرد بجناب دولت مآب موجه می گرداند و علی
تعاقب الازمنه والدهور و تتابع الایام والشهور صورت اجتماع را بر این اوضاع
می طلبد مستجاب باد دعاء عزلی که بوکیل حضرت سلطنت نویسند عزت انصاره
مدت اعصاره لازال معظما لازال مبجلا و مکرما لازالت ایامه مستغرقه بتقریر الحق
فی مقره و اقلامه جاریه بالصدق فی مستقره ضاعف الله سعادته و ادام دولته
فصل چهاردهم در القاب و ادعیه الغ بتیکچی ممالک سه نوع
نوع اول اسباب مجد و معالی صاحب اعظم مدبر امور العالم ناظم مهام الممالک بالسنة
الاقلام ملک ملوک الوزرا ملاذ طوایف الوری نظام و افتخار ایران اعدل اعاظم و اکابر
جهان ضیاء الحق والدین سعد الاسلام والمسلمین ساعة فساعة در تزاید باد و تا
ییدات ربانی لحظه فلحظه فاتح ابواب دولت و سعادت بمنه و جوده مخلص ترین دعا
گویان دولتخواه بر طریقهٔ دولتخواهی استمرار نموده دعایی که مروح ارواح و مهیج
اشواق در قلوب و اشباح باشد با نسایم اسحار موجه جناب فلک مقدار می گرداند خلوص
عقیدت و صفا مشرب مودت با حساب جنت صفت چون مستغنی از توضیح و تقریر و بی
نیاز از تبیین و تحریر ست دران شروع نمی کند ضمیر کم منی بذلک اعرف توفیق ادراک ملا
قات که افضل مرادانست عما قریب میسر و محصل باد بالنبی و عترته الطاهرین نوع
دوم ترفع اقدار صاحب اعظم دستور اعدل الکرم والی اقالیم الفضل والکرم علی القدر
والشیم نظام ممالک ایران منظور نظر عنایت و عاطفت حضرت یزدان نظام الحق
والدین ظهیر الاسلام والمسلمین تا بروج افلاک هم عنان باد و جناب دولت مآب مامون
و مصون از طروق حدثان داعی بی اشتباه و معتقد دولتخواه دعایی که از فوایح

آن نسیم ریاح جانها کنند و از هبوب آن استرواح قلوب و ارواح استدلال نمایند و جناب ملک
رفعت ارسال می کند اشتیاق بطلعت طالع کشای چون معالی جناب عالی نهایت بدین نیست
دریافت آن امنیت که افضل امانیست عما قریب مهیا باد بالنبی و من اجتباه نوع سوم
مساند جاه و جلال و مقار دولت و اقبال بوجود مبارک صاحب اعظم نقاده اکابر عالم مدبر
ممالک ایران ضابط مصالح جهانیان کفیل مناجح عالمیان پناه اهل ایمان غیاث الحق والدین
علاء الاسلام والمسلمین تا انقراض زمان آراسته باد و سرو سعادت امانی در چمن کامرانی سرافراشته
بمحمد و آله مخلص مشتاق و محب معتقد بی نفاق دعایی که با ورد سحرخیزان مواجهه کند و تحیتی که با
کار سبت بیداران معارضه نماید بجناب جفات سمات جنات صفات می فرستد و با توالی ادوار
و تعاقب لیل و نهار اطوال ذات بزرگوار و سده سدره مقدار از حضرت ملک جبار می طلبد
باجابت مشفوع و مقرون باد دعاء عهدی که بالغ بنیکچی ممالک نویسند ادام الله ایام دولة
العزاء و رفع اقدار سدته الشامخة السماء الی اعنة السماء اعز الله نصره و انفذ امره زاد الله
قدره و شرح بنیل الامانی صدره عزت انصاره و علت عماره

فصل پانزدهم

در القاب و ادعیه مستوفی ممالک سه نوع **نوع اول** نزول آیات بینات دولت
و جلال و ورود و فود رکب کمال و اکمال بجناب سعادت مآب صاحب اعظم دستور اعدل
اکرم اعلم سباق غایات الفضل والکرم صاحب آیات المجد والحلم والحکم ضابط دیوان
الممالک باسنة القلم نبوی الشمایل و علوی الشیم مدبر الامور ناظم مصالح طوایف الجمهور
نظام ایران اکرم اعاظم جهان المخصوص بمنایح جناب جلال الرحمن جلال الحق والدین
شرف الاسلام و کمال المسلمین بر توالی ایام و لیالی و حفظ و حمایت ذی الجلال قرین روز
کار آن کان کرم و مصدر فضایل و معالی بالنبی و آله الطهر و عترته الزهر دعاگوی مخلص دولت مکارم
خواه دعایی که ارواح کروبیان را در اهتزاز آورد و تحیتی که قلوب روحانیان را ارتیاح
بجناب فلک مقدار اصدار می کند ابتیاع بغره غرا و اشتیاق بطلعت خورشید سیما چون
معالی و کمالات آن مظهر انواع مکارم و حسنات نهایت بدین نیست قاضی الحاجات
و مجیب الدعوات دعاء این دولت خواه را که از محض اخلاص و وداد منشعب و از
منبع اتحاد و اعتقاد منبعث است باجابت و استجابت مقترن گرداناد انه سمیع الدعا
و مجیب النداء نوع دوم ورود و فود منقبت و صدور و رود حشمت بجناب دولت

مآب صاحب اعظم کافل مصالح العرب والعجم خلایط حسابات الممالک الشارع من الشیم
المناقب ابن الممالک نظام و دستور ایران ناظم مهام جهانیان علاء الدولة والدین عماد
الاسلام والمسلمین تا منقرض زمان متواتر باد و دست تصرف افلاک از صدر منیع و سده
رفیع قاصر دوستان در کنف امن و سلامت مسرور و دشمن از ضربت انیاب نوایب مقهور
خدماتی داعی دولت خواه بعرض خدمتی که نسایم اخلاصش چمن باغ را طراوت بخشد و ذکر تحیتی که
ازهار ریاض از استنشاق آن نضرت گیرد مزاحم جناب شریف و مقر منیف می گرداند
و لایزال از حضرت ذی الجلال دولت ملاقات را سوال می کند بحسن اجابت مقرون
و متصل باد نوع سوم جناب دولت مآب صاحب اعظم مستخدم ارباب السیف
والقلم والی ولایات الفضل والکرم معین طوایف الامم ظهیر الانام مجیر الایام صاحب
الآیات العظام الواصل الی الغایات الجسام مغیث الملهوفین مقوی الضعفاء والمساکین
عماد الحق والدین علاء الاسلام والمسلمین همواره مستقر سعادت و مهبط انواع انوار
جلالت و عظمت باد امور دولت بر مقتضای ضمیر منیر ساخته و روزنامه مطالب بر وفق
ارادت رای همایون پرداخته محب مشتاق و مخلص بی نفاق خدمتی از شنعت تعدله
هوا و تحیتی از وصمت تحدید و تجدید مبرا بجناب سدره آسا ارسال می کند اشتیاق بالتقاء
شریف از سرادق اوهام و مدارک افهام خارج است ادراک آن امنیت بر احسن وجوه
روزی باد بالنبی و آله و صحبه دعاء عرضی که بمستوفی ممالک نویسند اعز الله انصاره
و ضاعف الله اقتداره ضاعف الله جلاله و لیسبغ علینا ظلاله اذر الله علیه شآبیب افضاله
و صرف اعین الزمان عن تعرض جلاله اقر الله اعین الایام بتشریف لقاء و اسبغ علیه بوالغ
عطایه و کوامل نعمایه جعل الله ایامه مقرونه بمصالح الخلایق مشفوعة بمراضی الله القادر
الخالق

فصل شانزدهم

در القاب و ادعیه مشرف ممالک سه نوع **نوع اول** ترتیب قواعد دین و دولت و تدبیر مصالح ملک و ملت تا قیام
ساعت بصوایب آرای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم ملک الوزرا ملاذ اعاظم الوری
مدبر امور الممالک السلطانیة ناظم مهام الولایات الایلخانیة نظام و افتخار ایران
افضل و اعدل اکابر جهان جلال الحق والدین مجد الاسلام والمسلمین مقرون باد و حفظ
ایزدی در جمیع احوال حارس و حامی ذات همایون بالنبی و آله و اصحابه مخلص نیازمند

ببليغ خدمات كه مورد آن حياض اخلاص و مرتع آن رياض اختصاص باشد جناب
عالى را موجه مى كرداند لوايح اشواق و بواعث اشتياق بطلعت طالع كشاى و غرهٔ غرا
بر وجه ظاهر و باطن اين دولت خواه را تحريك و تهييج مى كنند كه زبان خامه در مطاوى نامه از
تقرير و تحرير آن قاصر و مقصر است دولت التقا عما قريب ميسر و مهيا باد نوع دوم
ضبط مصالح جهانيان و تدبير مناهج عالميان باصابت راى صاحب اعظم مقوى ارباب
العضد والحكم مشيد مبانى المجد والكرم ممهد قواعد الافضال بفيض النعم ضابط امور دوا
وين الممالك مدبر مصالح الثغور والمسالك نظام و افتخار ايران المويد بتاييد الله الرحمن
علاء الحق والدولة والدين عز الاسلام و عماد المسلمين منوط باد و مهام دين و دولت و نظام
ملك و ملت براى صايب و حدس ثاقبش مربوط دولت خواه با بلاغ دعايى كه نسايم آن از جمن
ارادت و اخلاص بهبوب يابد و در مقار اعتقاد و اختصاص قرار كيرد جناب عالى و سدهٔ
سامى را مزاحمت مى نمايد تواتر اشواق و نواهض اشتياق حقا كه دل و درون را مشتعل
و مشتغل و ظاهر و باطن را محترق و متردد مى دارند حضرت الوهيت و جناب جلال ربوبيت
حسن اجتماع و يمن التقا را برحمت بى دريغ كافى باحسان بى امتنان و كافل باد بالنبى و آله
الطاهرين و عترته الزاهرين نوع سوم قواعد دولت و اقبال و معاقد جاه و جلال بحسن
اهتمام و فرط اعتنا صاحب اعظم دستور افضل اعلم ملاذ طوايف الامم ملجأ اكابر العالم
معاذ صناديد الافاق موئل الافاضل والاعاظم على الاطلاق مشرف ممالك رافع المخاوف
والمهالك نظام و افتخار ايران المخصوص بعواطف الرحمن شرف الحق والدين نظام الاسلام
والمسلمين ممهد و معقود باد و ظل ظليل بر مفارق اكابر و اصاغر انام الى يوم القيام ممدود
و مبسوط بالنبى و آله الطاهرين مخلص ترين دولت خواهان بر شوارع شريعت ارادت
استمرار نموده طريقت مخالصت را كه مستفاد از حقيقت موافقت و مصادقت است مسلوك
مى دارد و لايزال بنشر فضايل و مناقب و ثبت محامد و معالى جناب عالى اشتغال مى نمايد
و از حضرت ذى الجلال لطيفه كه مستدعى وصول بدولت وصال باشد سوال مى كند والا
جابه على الله تعالى دعاء عزنى كه بمشرف ممالك نويسند همان ادعيه كه جهت
مستوفى ممالك ثبت افتاده بمشرف ممالك نيز توان نوشت فصل
هفدهم در القاب و ادعيه ناظر ممالك سه نوع نوع اول دقايق انظار و

ثواقب افكار صاحب اعظم دستور اعدل اكرم مشيد مبانى المعالى والمكارم ملاذ طوايف
الاعالى والاكابر مدبر امور الممالك الايلخانيه ناظم مصالح دواوين القاآنيه مولى ملوك الو
زراء فى الافاق معدن المحامد والمناقب بالاستحقاق نظام و افتخار ايران بركزيدهٔ حضرت
باعظمت يزدان خواجه علاء الحق والدين شمس الاسلام و ظهير المسلمين موجب انتظام كليات مناظم
انام و معظمات مهام ليالى و ايام باد امور جمهور بر راى انور منوط و مهمات خلايق بتدبير ضمير
از هر مربوط مخلص ترين دعاكويان بتمهيد قواعد و ودله و تاكيد مبانى محبت و اعتقاد خود
را مفتخر و مباهى مى كرداند و در صدق موالات و تحقيق مصافات آن جناب بر اعيان
زمان سرافرازى مى كند بيرامون تواتر نوازع نزاع و اشواق و بواعث التياع و اشتياق
نمى كردد كه وقوف ضمير منير بران قضيه كافى و ببيان آن مطلب وافيست سرعت التقا بروجه
متمنا ميسر و مهنا بالنبى والمتيمن بولايه والمتشبثين باذيال محبته و اصطفايه نوع دوم
استحكام قواعد دولت و استقرار مبانى مملكت براى رصين و تدبير ثاقب صاحب اعظم
موسس مبانى الفضل والعلم والحكم ساحت اذيال الفضل والكرم مولى جزايل الفضايل و منيل
كوامل النعم ناظم مهام الجمهور مدبر معضلات الامور مرتب ديوان المملكه باصابه تدبيره و مزين
اوضاع السلطنه باقامت تقرير و تحرير خلاصهٔ نوع الانسان المخصوص بمنايح جناب جلال
الرحمن معين الدولة والدين غياث الاسلام والمسلمين محال و مولوكل باد و اسباب عظمت و حشمت
امور دولت بيمن تدابيرش بحصول موصول دعاكوى معتقد بر رواتب دولت خواهى مثابرت
مى نمايد و استدامت ايام همايون و استقامت دولت روزافزون از حضرت بيچون
بتضرع و تذلل سوال مى كند و جناب عالى را بدعايى كه امارات اجابت بر عنوان صحايف
آن ظاهر و لايح است مشاراليه مى كرداند والاجابه على الله تعالى نوع سوم تضاعف
اسباب كامرانى و ترادف امداد شادمانى بجناب رفيع و سدهٔ منيع صاحب اعظم مستجمع انواع
المجد والكرم ملك ملوك الوزرا مدبر امور الورى ناظم مصالح الممالك نظام و افتخار ايران
غياث الدولة والدين علاء الاسلام والمسلمين بى انقطاع و انقضا و تواتر انواع الطاف
لايزالى بدركاه عالى بى انصرام و انتها بالنبى و آله دعاكوى مخلص مشتاق و محب معتقد بى نفاق
دعايى كه از منابع اخلاص و وداد آيد و تحيتى كه بر مراتع محبت و اعتقاد و زد مواكب بندهٔ سدهٔ
مثال ارسال مى كند غلبهٔ اشتياق دل مشتاق و التياع خاطر ملتاع بر وجهيست كه زبان

از تقریر و بیان از تحریر آن قاصر است واهب الحیاة سببی که متضمن ادراک ملاقات باشد
از مکمن غیب بمشهد ظهور رساناد انه ولی الاجابة دعاء عربی که بناظر ممالک نویسند
همانست که بعد از القاب مستوفی و مشرف ذکر رفت فصل
هژدهم در القاب و ادعیه حکم ممالک سه نوع نوع اول محاکم دیوان سلطنت
و وزارت و مجالس احکام مملکت و محافل ارباب شوکت و جلالت بوجود مبارک صاحب
اعظم مجمع جلایل الشمایل و محاسن الشیم الفضایل بین الحاکم و المحکوم باصابة الاراء و الحاکم بین الام
و الماهر باوامر الشریعة الشماء و المعدلة الغرا نظام ممالک ایران منظور نظر و عاطفت حضرت یزدان
صدر الحق و الدین عز الاسلام و المسلمین حاکم الممالک باجماع العالمین ابد الدهر مزین و مشرف باد
و مسامع ایام و لیالی باستماع اوامر و احکام آن اعدل انام موقر و مشنف محب معتقد دولت خواه
بر جادهٔ مخالصت و موالات استمرار نموده من جمیع الوجوه مشتاق حضرت مبارک باشد و از حضرت
ربوبیت اعادت ملاقات آن خلاصه مکونات می طلبد بحسن اجابت مقرون باد نوع دوم
قوایم معدلت و دعایم نصفت بیمن ایالت صاحب اعظم مستخدم اصحاب الحکم و الحکم مستلزم
ارباب السیف و القلم افتخار و نظام ایران اعظم و اکرم و اکمل اعاظم جهان ناشر انواع العدل و الا
نصاف هادم قوانین الجور و الاعتساف صاحب الرای الرزین و الفکر الرصین فخر الحق و الدین
صدر الاسلام و المسلمین مسدد و مستحکم باد و قواعد ملک داری و قانون شهریاری باصابه رای
صایبش ممهد و منتظم بالنبی و آله و عترته مخلص مشتاق و محب صافی نفاق دعایی که زبان از تقریر آن
در دهان نگنجد و تحیتی که دهان در بیان آن زبان آوری کند بجناب عالی و سده سامی ارسال
می نماید و من کل الوجوه متعطش حضور حیات بخش میباشد و سرعت ملاقات را از فیض فضل
احدی سوال می کند و منتظر اجابت می باشد جهان بکام باد نوع سوم قواعد جاه و جلال صاحب
اعظم ملک الوزرا افتخار ایران احسب و انسب اکابر جهان شهاب الدولة و الدین نجم الاسلام و المسلمین
باوتاد مؤکد و ممهد باد و ارکان دین و دولت بیمن تقویت و تمشیت آن جناب مستحکم و مسند
بالنبی و آله و صحبه دعاگوی مخلص که بولای آن جناب سر تفاخر بر فرق فرقدان می ساید دعایی که مستفاد
از مواد اخلاص و اعتقاد و مستنبط از مناهل اختصاص و اتحاد بجناب معلا ارسال می کند و بر تعاقب
ادوار و تواتر لیل و نهار دوام دولت و مزید حشمت و جلالت می طلبد و سرعت اجابت را از حضرت
عزت مشاهده می کند و هو علی ذلک قدیر دعاء عربی که بحکم ممالک نویسند بر آن

موجب که در فصول و انواع سابق ذکر رفت فصل نوزدهم
در القاب و ادعیه حافظ مال ممالک سه نوع نوع اول آستان مکرمت آشیان
صاحب اعظم ملک الوزرا فی الآفاق محرز المناصب و المناقب بالاستحقاق نظام و افتخار ایران
اعدل اکرم اکابر جهان ناصر الحق و الدین علاء الاسلام و المسلمین پیوسته مصدر وفود اقبال و دولت
و مورد ورود بهجت و سعادت باد عواطف ربانی بروزگار مقرون باد و صدور احکام دیوانی بعلامت
شریف موشح و مشحون بالنبی و آله دولت خواهی را که موارد ودادش از زلال محبت مصفاست خدمتی
متجاوز الحد و العد موجه جناب عالی جناب عالی دولت مآب می گرداند و از حضرت احدیت و بارگاه
صمدیت دوام جاه و جلال و مزید قبول و اقبال سوال می کند و سببی که متضمن وصول بخدمت باشد می طلبد
مستجاب باد نوع دوم صدر رفیع و سده منیع صاحب اعظم جلال الوزراء الآفاق مجمع
المحامد و المکارم علی الاطلاق نظام و افتخار ایران کریم الدولة و الدین فخر الاسلام و المسلمین همواره
ملاذ ارباب حاجات و ملجاء اصحاب اعالی مناصب و درجات باد موارد کامرانی موروده و خیام سعادت
باوتاد تابید و تخلید مؤکد و مشدود بالنبی و عترته خادم مخلص و محب خالص بر استمرار دعاء دولت
بوظیفهٔ محبت و موالات قیام نموده دعایی که سهام آن مصادم عرض اجابت باشد بجناب جناب
رفیع موجه می دارد و بجوامع همت وجود متعطش حضور حیات بخش می باشد سببی متضمن اتصال
از حضرت ذی الجلال می طلبد مستجاب باد جهان بکام نوع سوم اعتلاء اقدار و فخامت
مقدار صاحب اعظم قدوة اکابر العالم جلال الوزرا ملاذ الوری مفخر ایران عز الدولة و الدین
صدر الاسلام و المسلمین بارتفاع شموس و اقمار مساوی باد و ذات شریف و نفس نفیس جمیع فضایل
انسانی و کمالات روحانی را حایز و حاوی بحق المؤید من الرسل و المشار الیه بهدایة السبل
دعاگوی مخلص بر عادت مستمر و طریق مستقر مسالک ودادش را باقدام اخلاص سلوک می دارد
و در کل دل تخم محبت و مودت آن جناب میکارد و لایزال از حضرت ذی الجلال دوام جاه
و جلال و بسطت حشمت و اقبال آن جناب مسالت می نماید باجابت متصل باد دعاء عربی
که جهت حافظ مال ممالک نویسند لازال معظما لازال مبجلا و مکرما دام معظما ادام الله
بعظمه اجل الله قدره و سرح بنیل الامانی صدره فصل بیستم
در القاب و ادعیه منشی ممالک سه نوع نوع اول اتمام مصالح دین و دولت
تکمیل مهمات ملک و ملت همواره وظیفهٔ تقلد و اهتمام صاحب اعظم مدبر الامور العالم لسان الدولة

العالیه مؤتمن الحضرت الایلخانیه منشی الممالک الخاقانیه مظهر الانظار الربانیه کاتب الاسرار السلطانیه
نظام وافتخار ایران اعدل اعاظم جهان خواجه صدر الحق والدین کمال الاسلام وجمال المسلمین بار
مکانت زمان لیرسد رفیع مرفوع وطوارق حدثان از جناب منیع ممنوع بحمد و آله مخلص دولتخواه
که لایزال بر ولاء و ود آن جناب مواظبت خدمتی میجون بانواع مخالصت و دعای موشح بصروف
موافقت ومصادقت بجناب معلا ابلاغ وارسال می کند وسعادت التلاقی از حضرت واهب
الاشیا بتضرع وتولا در می خواهد مستجاب باد **نوع دوم** جناب رفیع ومکان منیع صاحب
اعظم مربی الاکابر عالم مبشر صعاب الامور الامم جلال الوزراء الآفاق محرر المکارم بالاستحقاق
استاد کتاب زمان دستور دیوان افتخار ایران منشی الممالک مخلص الانام بالسنة الاقلام من مدارک
الممالک ضیاء الدولة والدین شمس الاسلام والمسلمین همواره بانواع الطاف یزدانی محفوف باد
ومکارم بر فواصل خدمتش موقوف ومکارم مصروف بحق الملوک العطوف الرؤف مخلص ترین دعا
گویان که شاهین وار در فضای والا آن جناب طیران میکند و در بیداء محبت و مودت سیر آن
عبودیت از حیز احصا مبرا است و جه سدهٔ والا و جناب معلا می گرداند و بر تواتر ساعات و
تعاقب حالات از حضرت قاضی الحاجات ادراک دولت ملاقات طلبد عما قریب میسر باد
نوع سوم مناقب و معالی جناب عالی صاحب اعظم ملاذ الاکابر العالم جامع المکارم بالاستحقاق
منشی ممالک الآفاق علی الاطلاق نظام وافتخار ایران خواجه زین الدولة والدین فخر الاسلام
والمسلمین بامتداد ادوار مقارن ومعاصر باد و دست تلقب اطوار از تعرض مطیفان و
معتکفان جناب عالی من کل الوجوه قاصر بالنبی و آله دعاگوی دولتخواه و محب مخلص بی
اشتباه دعایی که ریاض گلزار را معطر گرداند و تحیتی که ازهار اشجار را معنبر کند بسدهٔ
سامی که موطن کامرانی و مصدر ادراک و آمال و امانیست می رساند و از جناب جلال ذی
الجلال وصول بامنیت ملاقات سوال می کند باستجابت مقرون باد **دعاء عرضی**
که بمنشی ممالک نویسند اجل الله احکامه واجری علی الطریقة الشرع والعدل اقلامه اجری
الله بالخیر والحق احکامه واسبغ علیه افضاله وانعامه اعز الله نصره و نفذ بین الانام امره عزت
انصار دولته و حدت اعمار مدته اسبغ الله علینا ظله وادر علی ایامه ولیالیه ویله وطله

فصل بیست و یکم در القاب و ادعیه حاکم اوقاف

نوع نوع اول جناب عالی مولانا صاحب اعظم ملاذ افاضل العالم مربی ارباب

الفضل والحکم مشید مبانی العلوم بالجماع الامم ملک الوزرا ملجاء الوری مفخر ایران یگانهٔ اعاظم
جهان محیی الحق والدین قوام الاسلام والمسلمین همواره مستغرق اشارت ارکان دین قویم و تقویت
منابعان شرع مستقیم باد مخلص آرزومند و محب معتقد نیازمند با هداء خدمات مخلصانه و تحیات
صادقانه مقر سامی را مخصوص و مشار الیه می گرداند و از حضرت بی نیاز عز شانه و عظم سلطانه
معاودت ملاقات را بر احسن اوضاع ارادت استدعا می کند انه ولی التوفیق وبالاجابة جدیر
حقیق **نوع دوم** میامن فضل و افضال مولانا صاحب اعظم کافل مصالح العالم مربی
طوایف الامم ملاذ اکابر الآفاق جامع المحاسن والمکارم علی الاطلاق مقتدای ایران پناه و
پیشوای اهل ایمان مجد الملة والدین برهان الاسلام والمسلمین یگانهٔ افاضل و اماثل جهان وا
صل باد و امداد الطاف و اعطاف ربانی بروزگار مبارکش ابدا متواصل بالنبی و آله محب مخلص
دعایی که ورد زبان و انیس دل و جان دارد وسیلهٔ سدهٔ رفعت ارسال می کند و از مواکب
رکبان صبا و شمال احوال صحت و سلامت و رفعت و کرامت تسلی می جوید توفیق ادراک
امنیت ملاقات که اعز امانیست بی شائبهٔ تقصیر و وصمت توانی میسر و محصل باد بالحق حقه
نوع سوم جناب جلال سدهٔ مثال مولا صاحب اعظم دستور اعدل اکرم اعلم والی ولایة
المجد والحکم موسس قواعد الفضل والکرم محرر المعالی والمناصب جامع اشتات المآثر
والمناقب المخصوص بجزایل منایح الرحمن ناصر الملة والدین نصیر الاسلام والمسلمین همواره
مقصد ارباب فضل و افضال و موئل طالبان کمال و اکمال باد فضلا را در فضاء فنا کنف
رحیب مربعی مهیا و علما را در حریم سدهٔ منیع مرتعی مهنا و مورد مصفی و مخلص ترین خدام
بوساطت ارقام اقلام عارض شرح اشواق و شارح مشکلات و مقاسات ایام فراق
می گرداند و از حضرت سمیع الدعوات و منزل البرکات ملاقات شریف را که افضل آمال
واجل مباغی ارباب کمالست بتضرع و ابتهال سوال می کند والاجابة علی من بیده تیسیر
الامور **دعاء عرضی که بحاکم اوقاف ممالک نویسند** ضاعف الله جلاله وقدر بتقریر
الحق فی مقره اعوامه واحواله اسبغ الله علینا ظله ولدام شرفه وفضله زاد الله قدره واعز
نصره

فصل بیست و دوم در القاب و ادعیه حجاب

نوع اول همواره مهام کافهٔ انام بیمن اعتنا و اهتمام صاحب معظم قدوة اکابر
الحجاب زبدهٔ اخایر النواب مفخر ایران بهاء الدولة والدین رکن الاسلام والمسلمین

مرتب و مهیا باد و مشارب آمال ارباب حاجات از حسن التفات خدمتش مصفی و مهنا
بالنبی و آله و صحبه داعی مخلص و هواخواه متخصص دعایی که مشحون بمزایا صدق و صفا مبرا از
مکدرات رعونت وریا بجناب والا ابلاغ می کند و ملاقات عزیز را حضرت حمید عزیز مسالت
می نماید اجابت باد **نوع دوم** تدبیر مصالح طوایف امم و ترتیب مناهج اهل عالم برای صاحب
صاحب اعظم ملک الحجاب مقدم النواب کافل مهام الانام ظهیر الاسلام سراج الدولة والدین
منوط و مفوض باد و انجام مهام مملکت و جلیات مصالح ملک و ملت بر تدبیر منیر تعیینش مقرر و جوامع
امانی بر وفق خاطر خطیرش مهیا و میسر بالنبی و آله و صحبه دعاگوی مشتاق بوظیفهٔ اخلاص قیام
نموده استسعاد را بشرف حضورش بهمه وجهی خواهانست و وصول را با دراک التقا متعطش
و نگران دریافت آن امنیت عما قریب مهیا باد و مشارب آمال مصفی و مهنا **نوع سوم**
بشیر دولت و اقبال و سفیر جاه و جلال بسده سدره مثال صاحب معظم کافل مهمات الجمهور ناظم
متشتتات الامور کفیل مصالح المسلمین صلاح الملة والدین مقرب الملوک والسلاطین ابد
الدهر متعاقب و متواتر باد و دیده گردون هزار دیده بغرهٔ غرا و جبههٔ ملک سیمای ناظر دعا
گوی معتقد دعایی که مشرب آن مورد ولا و وداد باشد و تحیتی که مشرع آن شریعت اتحاد
و اعتقاد بجانب جناب مبارک می فرستد بیان متاعب اشواق و مکاید ایام فراق بارسال
نسایم اسحار بمسامع شریفه می رساند و منتظر ادراک دولت ملاقات می باشد و از
حق تعالی بوصول آن امنیت امیدوار می گردد و هو قدیر علی ما یشاء کما یشاء **دعاء**
عرضه که بجناب نویسند دام معظما لازال معظما دام مکرما لازال منجلا و مکرما ادام الله
معالیه و قرن باقتناء المحامد ایامه و لیالیه **فصل بیست و سوم**
در القاب و ادعیه ملوک و ولایات سه نوع نوع اول بجناب ملک اعظم اعدل
ملوک العرب والعجم افتخار ایران اکرم اعاظم جهان قدوه صنادید زمان المخصوص
بعواطف جلال الرحمن شمس الدولة والدین نجم الاسلام والمسلمین ضاعف الله جلاله و اسبغ
الله علیه ظلاله دعایی مشفوع بانواع اخلاص و تحیتی مقرون باصناف اختصاص تبلیغ می رود
آرزومندی بالتقاء شریف از تعبیر افهام و تقریر السنه اقلام خارج است اسباب ادراک
آن دولت بروجهی که مطلوب و مرغوبست مهیا و میسر باد بالنبی و آله الاطهار **نوع دوم**
بخدمت ملک معظم اعدل ملوک العجم اکرم اکابر العالم نظام و افتخار ایران المؤید بتایید الله

الرحمن

الرحمن عماد الدولة والدین غیاث الاسلام والمسلمین زید قدره و عز نصره دعوات موفور
و تحیات نامحصور ابلاغ و ارسال می افتد اشتیاق بشرف ملاقات حیز عبارات خارج است
دریافت آن امنیت چنانک متمنا و مرغوبست بحصول موصول باد **نوع سوم** بمجلس
سامی ملک اعظم مفخر اکابر عالم قدوة الملوک الاقطار زبده ولاة الامصار افتخار ایران
نظام الدولة والدین عماد الاسلام والمسلمین لازال معظما محب مشتاق دعوات بی انتها و تحیات
بی انقضا می رساند غلبهٔ اشواق بطلعت کریم و غرهٔ وسیم متجاوز الحد والامکانست وصول
بدان مطلب که اعز مطالبست عما قریب باد بمحمد و آله **فصل بیست و**
چهارم در القاب و ادعیه رسولان اطراف سه نوع نوع اول مصالح مملکتین
و تدبیر مناظم جهتین بیمن رای صایب صاحب اعظم قدوة اکابر العالم ذخر الدولة عضد الملة
کهف الامة صلاح الملکه موتمن الدولتین و معتمد الحضرتین مجد الدولة والدین بهاء الاسلام والمسلمین
مرتضی الملوک والسلاطین منوط و موکول باد و جمیع مطالب و مآرب بر وفق متمنا و خاطر
خطیر و مقتضی ارادت ضمیر منیر بحصول موصول بحق النبی المصطفی والرسول المجتبی مخلص
مشتاق وظایف خدمات و رواتب تحیات مرتب داشته بدل و جان مشتاق حضور حبوة
بخش می باشد و از حضرت ذی الجلال دوام جمعیت می طلبد باجابت مقرون باد **نوع دوم**
قواعد مصافات ملوک اطراف و قوانین مخالصت سلاطین جهات و اکناف بیمن مساعی
جمیلهٔ صاحب اعظم مستصحب ارباب الحبش والعلم عضد الملوک ذخر الدول کهف الامم
قدوة اکابر العرب والعجم لسان الحق ترجمان الصدق مقرب الملوک والسلاطین معتمد
الخواقین شهاب الدولة والدین فخر الاسلام ممهد باد و ارکان و دول اعاظم و اکابر
جهان در مشارق و مغارب بلاد باصابت تدبیر مبارکش مشید بالنبی و آله و عترته دعاگوی
مخلص معتقد خدمتی که روایح اخلاصش بمشام ارواح رسد و تحیتی که قلوب صادقان را
اهتزاز و ارتیاح بخشد بجناب سامی مصدر می گرداند اشتیاق بدریافت حضور مبارک
فوق غایات الامکانست توفیق ملاقات عما قریب رفیق باد بمنه و جوده **نوع**
سوم ترتب اسباب اتحاد و تمهید قواعد اعتضاد میان ملوک اطراف و سلاطین اکناف
بحسن اهتمام صاحب اعظم قدوة اکابر العالم معتمد الدولتین و موتمن الحضرتین علاء الدولة
والدین موکول و منوط باد و مقاصد و مطالب که متضمن انجاح مآرب جهانیان و منوط

اصلاح مناظم احوال عالمیانست بیمن رای رزینش مربوط بحق الرسول والبتول مخلص
معتقد نیازمند دعایی که از مهب مخالصت هبوب کند و تحیتی که از مربع موافقت لیستنهاض
یابد موجه جناب رفیع می گرداند اشتیاق بالتقاء غره غرا از غایت اوهام و نهایت افهام
متجاوزست رب الارباب سببی که متضمن وصول بخدمت عما قریب مهیا و میسر گرداناد
بحق من لا نبی من بعده **دعاء عظمی** که بر رسولان اطراف نویسند ادام الله عزه ادام
الله شرفه انجح الله قصده شکر الله سعیه جعل الله مساعیه مشکورة و اعماله متقبله مبرورة جعل الله
اقلامه ناطقه بالحق والصواب وکلامه مصونه من شوایب الاعتراض وعوارض الارتیاب

فصل بیست و پنجم در القاب و ادعیه امیر شکار سه
نوع **نوع اول** وابد صبوده صید و شوارد شکار صنادید بسعی جمیل امیر کبیر فخر الامرا
اشرف الاعیان قدوة الاکابر تاج الدولة والدین علی مقید و مؤتمر باد و مخالب سکره جان
شکار و جوارح بازکردارش در مفادق طیور و هوام موثر بالنبی و آله محب معتقد راتبه
اخلاص و اتحاد مرتب داشته بهمگی وجود مشتاق و متعطش حضور حیوة بخش است و خوا
هان انک بدولت وصال مستسعد گردد توفیق ادراک آن مطلوب عما قریب باد **نوع
دوم** ادله عنایات ربانی و عواطف سبحانی بجناب امیر معظم مفخر الاکابر قدوة
الاماثل فخر الدین احمد متواتر و متعاقب باد و لطف عمیم کافل مصالح اباعد و اقارب محب
مشتاق تحیتی مبرا از عوارض ریا و دعایی مصون از وصمت انتها انها می کند و توفیق اجتماع
علی احسن الاوضاع می طلبد باجابت مقرون باد **نوع سوم** اسباب کامرانی مجلس
سامی ملک الامرا والاکابر جامع المحامد والمفاخر شرف الدولة والدین بر تواتر ایام و تعا
قب شهور و اعوام باد و ورود امداد الطاف یزدانی بی شین انقطاع و انصرام بمحمد و آله
الکرام محب مخلص وظیفه محبت و مودت مرتب داشته لایزال باستخبار اخبار صحت
و سلامت و رفعت و کرامت مشغولست و از حضرت عزت اسباب التقا می طلبد
مهیا و میسر باد **فصل بیست و ششم** در القاب
و ادعیه امیر مجلس سه نوع **نوع اول** موالد سرور و مشارب بهجت و حبور از
حسن ایالت و یمن تولیت امیر و صاحب معظم موسس مبانی الکرم ممهد قواعد الانصاف
معین مراتب اعاظم الاطراف مفخر ایران نظام الدولة والدین عز الاسلام والمسلمین

هموازه مورد باد و نصفت جمش اهالی مجالس مسرت و ساکنان محافل غبطت و بهجت
را مقصد و مقصود بحق الملک الودود والرب المعبود مخلص مشتاق دعایی که مطرب ارواح
و جالب سرور و افراح باشد بمجلس عالی ارسال می کند و از حضرت واجب الوجود امید
وصول بحضور شریف می دارد این سوال مجاب و این دعا مستجاب باد **نوع دوم**
مجالس مسرت و نشاط مانی و محافل بهجت و کامرانی بحضور انور امیر مکرم قدوة اکابر الامم
جامع اشتات المجد والکرم کریم الشمایل و الشیم شمس الدولة والدین آراسته باد و سرو
اقبال در چمن سعادت پیراسته محب مخلص بمروحات تحیات و محلیات دعوات مجلس سامی
را که مورد نیکونامی است مزاحمت می نماید و از حضرت حق جل ذکره و عم شکره مزید رفعت
و کرامت می طلبد اللهم استجب **نوع سوم** تواتر اسباب سرور و تعاقب امداد بهجت
و حبور مجلس عالی امیر معظم جوان بخت مکرم قدوة الامرا ملاذ الوری کریم الدولة والدین
بی شین تعدد و تناهی باد و حافظ و حامی مجلس سامی حضرت الهی دولت خواه نیازمند
دعایی که چون موارد صاحبدلان از هر کدورت مبرا و تحیتی چون مشارب اخوان صفا
مصفی و مهیا موجه مجلس رفیع می گرداند و از حضرت ملک غفور دوام سور و سرور می طلبد
باجابت مقرون باد بالنبی و آله الکرام و صحبه الغرر العظام تمام شد ضرب اول از مرتبه
دوم از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب بحضرت همایون بندگی سلطان الاسلام
مصنف له خلد الله سلطانه و بر خوانندگان مبارک و میمون و خجسته و همایون آمین یا رب العالمین

ضرب دوم در احوالی که امرا و وزرا و سادات و مشایخ و قضاة
و طوایفی که فهرست مرتبه دوم مجملا و در ضرب اول ازین مرتبه مفصلا مذکورند بیکدیگر
نویسند مشتمل بر شانزده فصل و سی و دو صورت و نود و شش نوع و هر فصل
مستوعب دو صورت را مکتوب و جواب و شش نوع مثلث باشد

فصل اول در تهنیت تفویض منصب و نوازش سلطان **فصل دوم**
در تهنیت قدوم یعنی از سفر باز آمدن **فصل سوم** در اعلام احوال اخلاص
و اتحاد **فصل چهارم** در طلب موافقت و دوستی **فصل
پنجم** در تحف و هدایا فرستادن **فصل ششم** در عذر مکارم خواستن
فصل هفتم در عتاب **فصل هشتم** در استغفار

از خطایا فصل نهم در استغفار در تقلد اعمال و مهمات دیوانی
فصل دهم در حضور شخصی از ملکی بملکی فصل یازدهم
در مشاورت و خرم فصل دوازدهم در عیادت مرضی فصل
سیزدهم در تهنیت صحت فصل چهاردهم در تفقد اصحاب نکاره
فصل پانزدهم در تهنیت خلاص از نکاره فصل شانزدهم
در استمالت گریختکان و بازخواندن ایشان فصل اوّل
در تهنیت تفویض عمل و نوازش سلطان دو صورت مکتوب و جواب هر یک سه نوع صورت
اوّل مکتوب سه نوع نوع اوّل بعد از تقریر احوال ودلاء و تبیین اوضاع
محبت و اعتقاد اعلام رای عالی لازال عالیا گردانیده می اید که چون از مبشران اخبار
صحت و سلامت و مبلغان انباء رفعت و کرامت استماع افتاد که بندگی حضرت سلطنت
اعلاها الله تعالی جناب دولت مآب را بتفویض منصبی که فراخوار قدر رفیع و عملی که
شایستهٔ مجلس منیع باشد اختصاص فرموده است و نوازشی که از چنان حضرتی سزد
و چنان محلی قابل را لایق باشد ارزانی داشته بعلم الله تعالی که از استماع این اخبار
اصدلاء افراح و اسباب ارتیاح بر وجهی متواتر و متوارد شد که بالسنهٔ اقلام و اسنه
ارقام عهدهٔ شرح هزار یک ان منقضی نتوان شد که هر منصب رفیع که بدان جناب
انتساب یابد و هر شغل خطیر که بدان محل جلیل انتما پذیرد مصراع خفی بود بوقع و امری بجای خویش
بلک ذات شریف مزین مراتب و مشرف مناصب گردد بما هتاب چه حاجت شبی تجلی را
صدور این نکبات و ورود این تشریفات بر تواتر ایام و اوقات و تعاقب حالات
ساعات باد بمحمد و آله نوع دوم بعد از شرح شداید اشواق و عرض مکاید ایام
فراق بجناب معلا انها و اعلام می رود که درین وقت چنان نموده‌اند که بندگی حضرت سلطنت
پناه خلدت ملکه جناب عالی و مفر سامی را بایالت و لایتی که درخور همت پادشاهانه
چنان تولی و مفوض باشد سیورغامشی فرموده است و منصبی جلیل و شغل انبل را
بکمال کفایت و نور درایت آنجناب مخصوص گردانیده و رای رضین و فکر دوربین
بتمهید قواعد و توطید مبانی آن عمل اهتمام نموده و روز بروز بنوازش خسروانه از عوا
طف شاهانه مکرم و مشرف گشته بعلم الله تعالی که صدور این حال موجب ورود غبطت

و مسرت شد و سبب ارتیاح قلوب و ارواح گشت فلم تک تصلح الا له و لم یک یصلح الا لها
محققست که بعد الیوم امور این بقعه را رونقی تازه و بنیاد کان آن رقعه را بشاشتی بی اندازه
روی نماید و جناب رفیع را در تکفل این اشغال و تقلد این اعمال ذکری جمیل و اجری جزیل
ذخیره ماند ان شاء الله تعالی صدور اوامر شریفه را لایزال چشم انتظار براهست مصراع
تا بهر فرمان که فرمایی کنم فرمان بری :: دولت مستدام باد جهان بکام نوع سوم بعد از عرض
حکایت نیازمندی و شرح شوق و آرزومندی مصور رای انور لازال منیرا گردانیده می
آید که چون عواطف و مراحم بندگی حضرت پادشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم خلد الله
سلطانه که درباره آن جناب صادر شده و تفویض مناصب اعمال و تقلید مراتب و اشغال
که ارزانی فرموده مخلص ترین دعاگویان وقوف یافت از ورود ان امر لاارتیاح و استیلاء
اسباب افراح انواع بهجت و مسرت متضاعف گشت و سر مباهات و مفاخرت بفرق
فرقدان رسید و وظیفهٔ حمد و شکر موظف بل مضاعف شد و شک نماند که بعد الیوم آن
مهمات را نسقی که ذکر آن با ادوار زمان دایر باشد پیدا شود و از مساعی جمیله خداوندی
لازالت مشکورة خبری مستحسن در اقطار جهان منتشر و سایر گردد و بحقیقت ان ولایت
و مملکت بمیامن همت آن جناب تهنیت می باید بدان جناب را بتکفل امور و مهمات
آن ولایت بر عقلاء عالم و اولیاء عرب و عجم پوشیده نماند که مجازات چنان خدمات
را که از جناب دولت بانسبت با بندگی حضرت سلطنت پناه خلدت سلطنته بر مرور
ایام و ادوار و کرور شهور و اعصار در وجود آمده مجازاة مکافات جز چنین نباید و قد
قال الله تعالی لمثل هذا فلیعمل العاملون ٥٥ و در سخن بزرگان آمده است گفته‌اند ٥٥ و علی مثل هذا
فلینعم المنعمون ٥٥ دولت موید و اساس اقبال مشید و ممهد باد صورت دوم
جواب سه نوع نوع اوّل بعد از احاطت بنتایج اقلام گوهربار در رنثار و لبشاشتی
که بر عاطفت حضرت سلطنت خلدت خلود الزمان و ازاح عن فنائها طوارق الحدثان
که دربارهٔ این دولت خواه صدور یافته نموده بعز عرض رسانیده می آید که مراحم و عواطف
پادشاهان بنسبت با بندگان و دولت خواهان عادتی بجدد بنسبب بل قاعدهٔ ممهد و
قضیهٔ موکدست و مرحمتی که از بندگی حضرت خلدت سلطنته بنسبت با این دولت خواه
صادر شده از فواضل عمیمهٔ آن حضرت در مقام استبعاد نیست اگرچه استحقاق و استعداد

این کمینه چنان تفویض و تحکیم و رعایت و محافظت را فتور و قصوری بهرجه تمامتر دا آرد
فاما بنده بروزی ایشان عاست و بدین مخلص و دولت خواه مخصوص نه افتاب بالطبع
معنض انوار و منعش ازهار اشجارست و بسبب آن خاصیت مجال امید بفیض فضل
ربانی و میامن دولت ابد پیوند حضرت سلطنت خلدت مملکته و همت مبارک آن جناب
واقعست که این دولت خواه بروجهی از عهدهٔ این امری خطیر که متحمل اثقال و متکفل آن شده
تفصی نماید که مساعی جمیل او عندالله والناس محمود و مشکور و مرضی و مبرور افتد ان شاء الله
تعالی بمزید ابرام و تاکید اقدام مزاحم مطالعهٔ شریفه نمی تواند شد امید دو جهانی بکام و دولت
مستدام باد **نوع دوم** بعد از ابلاغ دعا و افرا و افراط ثنا منهی رای عالی گردانیده می آید
که چون مویدات ربانی و ممهدات آسمانی رفیق طریق یکی از بندگان گردد در قلوب ملوک
اسلام و سلاطین انام که خزاین الله اند القا کنند تا نظر رحمت بر او اندازند و او را از
حضیض خمول باوج شهرت و قبول رسانند بنا برین مقدمه بندگی حضرت سلطان سلاطین
اسلام خلد الله ملکه بحکم **ارباب الدول ملهمون** بالهام فایض بحق و فیض ملهم مطلق جل و علا
و تبارک و تعالی نظر عنایت و تربیت شامل حال این کمینه گردانید و او را بتقلد اشغالی و
اعتناق اعمالی که زیارت تربیت و قدرت اوست اختصاص فرموده اگرچه این کمینه
استعداد خود را دران نمیداند که چنان خدمات را کافی و بچنان عبودیات وافی گردد
والمامور معذور لطف بی دریغ که ملتفت تفقد مخلص دولت خواه شده و جانب او را از
عاطفت و مرحمت منهی و محیا گردانیده از شمول چاکرنوازی مستبعد نشمرد و بهمت مبارک
مدد فرموده تا از عهدهٔ تکفل آن امر جسیم و خطب جلیل عظیم بروجهی تفصی نماید که عند
الخالق و الخلایق خجالت نبرد از متممات مخلص پروری خواهد بود دولت مستدام و جهان
بکام باد **نوع سوم** بعد از اشادت مبانی ودلد و اشاعت انواع اعتقاد و اعتضاد
تصور رای منیر گردانیده می آید کمال الطاف که از ان منبع مکارم و معالی و مصدر اعاظم و اعالی
دربارهٔ این دولت خواه صادر شده و او را بمرحمتی که از بندگی حضرت سلطنت خلد الله
تعالی نسبت با او بظهور پیوسته تفقد فرموده و تهنیت گفته از وفور اشفاق آن جناب
غریب و بدیع ندانست و از کمال افضال مقر رفیع مستبعد نشمرد شک نیست که پادشاهان
اسلام خلفا و گماشتگان حق اند در زمین و لهذا بظل الله موسوم اند بر هر کس نظر رحمت

اندازند بمراتب رسانند این دولت خواه را چه استحقاق انک با وجود اکابری که برین حضرت
بجمع اند متصدی اعاظم امور و متکفل مصالح جمهور گردد و چون این تربیت از شمول فیض
فضل احدی بود امید می دارد که اقوال و افعال او بروجهی ساری و جاری گردد که مصلحت دو
جهانی او در آن باشد ان شاء الله العزیز آن جناب عالی لازال عالیا لایزال است همین گونه تفقد
آن حشم ارادت می باشد همواره بنده پرور و کهتر نواز باد بالنبی و آله الاطهار و صحبه الکرام
الاخیار **فصل دوم** در تهنیت قدوم و صورت مکتوب
و جواب **صورت اول** مکتوب سه نوع **نوع اول** بعد از شرح
مقاساة اشواق و معانات متاعب ایام فراق بعرض رسانیده می آید که آنچه درین مدت
از شدت مفارقت و سورت الم مصابرت بر ایام مباعدت بر خاطر این دولت
خواه گذشته که نه زبان را قوت گفتنست و نه دل را طاقت شنیدن چنان الم را چه دوای
جنین وصالی که ناگاه دست داده تسلی چگونه دهد و چنان وحشتی را جز انس چنین ملاقاتی که
از مکمن غیب بمشهد ظهور رسید تدارک چگونه کند بقدوم کم تتشرف الاوطان و بذکرکم
تتعطر الاکوان **شعر** سپاس ایزدی کاندر زمان دولت و جاه ٭ بکام باز رسیدی بصدر مسند و گاه
که داند انک ندانند که اندرین مدت ٭ چه با لهاء حزین بود و حالهاء تباه ٭ شکر آن نعمت بکدام زبان
توان گفت و حمد این موهبت و منت بکدام تقریر بیان توان کرد نعم نامتناهی الهی از حیز
احصا متجاوزست و منن بی نهایت حضرت صمدیت از بیان تبیین و تحریر خارج حق تعالی
ذات شریف را سالیان نامعدود بر مراقی عز و اقبال مترقی دارد و در اطوار ادوار بر
مصاعد دولت متصاعد گرداناد بحق افضل الانبیا و الرسل و موضح المناهج و السبل
نوع دوم بعد از تقریر احوال دولت خواهی و تبیین ادعیه بی تناهی معلوم رای شریف
گردانیده می آید که چون واردان موارد اقبال و وافدان منازل افضال و اجلال از قدوم همایون
که بر همگنان مبارک و میمون باد اخبار و انها واجب داشتند که توالی جلیلات افراح و تواتر
مزیلات کروب و اتراح بروجهی بود که اختیار از دست اقتدار بیرون افتاد خاطر آرزومند
در هیجان آمد و دل نیازمند در طیران آمد قوی از غایت فرح انتعاش یافت و حواس
از استیلاء اشتیاق ارتعاد و ارتعاش گرفت **شعر** و ابرح ما یکون الشوق یوما
اذا دنت الخیام من الخیام ٭ عبودیتی از عوارض احصا مبرا و خدمتی از شائبهٔ تحدید

و تعدید معرا بجناب معلا تبلیغ می افتد و علی تواتر الازمنه والاوقات و علی تعاقب الحالات
والساعات بدعاء دولت اشتغال می رود مستجاب باد **نوع سوم** بعد از معانات شدائد
اشواق و مقاسات مکاید ایام فراق بشرف اعلام و انها می رساند که چون اخبار وصول همایون
و ورود قدوم میمون بدولتخواه آرزومند و محب مخلص نیازمند رسید جواذب فرح
و مسرت و جوالب ارتیاح و بهجت بر وجهی استیلا یافتند و بر نمطی استعلا گرفت که زبان
خامه از تعداد اعداد آن قاصر گشت و بیان نامه از تقریر افراد آن عجز آورد **شعر**
ازین بشارت خرم که ناگهان آمد ۞ بمنزد کالبد خسته بوی جان آمد **شعر** قدمت کبدر فی سعود و طالما
قدمت قدوم البدر بین سعوده ۞ فحکمک ماض نافذ کنفوذه ۞ وامرک عال صاعد کصعوده
بندگی که السنه اقلام بتقریر آن وفا نتواند نمود و خدمتی که السنه ارقام از عهده شرح و بسط
آن متقصی نتواند شد موجه جناب سامی و مجلس عالی گردانیده می آید اشتیاق بدولت لقا
آن حیز انتها خارج است توفیق وصول بشرف وصال عما قریب روزی باد بالحق من نطق بالصواب
ولا یصدر عن شفاهه الا الصواب

صورت قسم دوم جواب سه نوع نوع اول

بعد از تقبیل مواقع الکاس گوهر بار و تشریف بتامل نتایج الکاس وحی کردار تفقدی که مخلص
دولتخواه و محب صادق بی اشتباه را بر زبان قلمی که مذکر عهود اخلاص و موکد قوانین
اختصاص است فرموده و آنچه از هیجانات اشواق و هیجانات اتواق باطن شریف را
بتحریک و تهییج دل در سلک بیان آورده بوقوف پیوست از الطاف آن یگانه جهان و
جنه زمان در مقام استبعاد و مکان استغراب نداشت **شعر** عنایتی که تو با مخلصان خود داری
زبان خامه کجا وصف آن تواند کرد ۞ جزای نعمت الطاف ای یگانه عصر ۞ چگونه ناطقه هرگز بیان تواند کرد
عبودیتی که اوهام بپایان آن نتواند رسید و خدمتی که افهام بسر حد غایات و نهایات حکایات
آن نتواند وصول یافت بمحل رفیع و مقر منیع اصدار می باید تقریر احوال اشتیاق در مدت
ایام فراق با وقوف ضمیر انور و اطلاع خاطر ازهر از قبیل اعلام معلومات و توضیح واضحات
است **شعر** حال نیاز قصه شوق درون من ۞ از دل بپرس کو همه یک یک بیان کند
تقریر آن ز ناطقه ناید درست از آن ۞ گر عمر خویش در سر تقریر آن کند ۞ سعادت التقا بروضع
متمنا میسر و مهنا باد بالنبی العربی و آله **نوع دوم** بعد از مطالعه الفاظ معنی فزای و ملاحظه
معانی گوهر زای بر رای جهان آرای مصور و مقرر می گرداند که چون مکاتبه روح پرور و مفاوضه
فضل گستر از جانب جناب شریف وارد و واصل شد ورود اعداد مسرت با آن ورود
در یک آن بود و وصول اسباب شادمانی با وصول آن همعنان شکر حضرت ربوبیت بر حصول
مواد صحت و سلامت واجب و لازم شد و حمد جناب جلال الوهیت بر نزول آیات رفعت
و کرامت فریضه و متحتم گشت خدمتی مبرا از شین تباهی و تحیتی معرا از عوارض تناهی بمقام عالی
که مورد اعاظم و اعالیست رسانیده می آید اشتیاق بادراک جمیع جمال جمیل فوق غایات الکمالست
دریافت آن امنیت از شوایب ممانعت و دوافع مدافعت مصون و محروس باد بالنبی الهاشمی
والرسول الامی العربی **نوع سوم** بعد از تامل خطاب عالی و کتاب رفیع سامی اعلام
و انها می رود که درین مدت که بنده دولتخواه از مطالعه طلعت طالع گشای بعارضه حرمان
مخصوص گشت لایزال خاطر در التهاب بود و دل و درون در اضطراب تا آنگاه که ملاطفه کریمه
و مفاوضه جسیمه از ایدی رسل ابرار ورود یافت آن قلق و اضطراب بسکنات رجا ملاقات
و مسلیات ادراک مرادات تشفی و تسلی دید و بر تواتر نعمت و صحت و تعاقب اسباب
سعادت و سلوت شکر حضرت حق واجب و لازم شد و الحمد لله علی ذلک دعوات بی انتهاء
و تحیات بی انقضا ابلاغ و ارسال می افتد اشتیاق بمحیا کریم بیرون از حدود غایات
و رسوم نهایاتست حق عز شانه و عظم سلطانه دولت دیدار عزیز را که اعز امانی بی شین
توقف و توانی روزی کناد بحق حقه

فصل سوم در اعلام احوال اخلاص و اتحاد دو صورت مکتوب و جواب **صورت اول**
مکتوب سه نوع

نوع اول بعد از افشاء اسرار مودت و انشاء نتایج افکار محبت
شرف انهار سانیده می آید که چون حضرت ربوبیت جل جلاله صنف بنی نوع را بحکم
یحبهم و یحبونه خلعت اتحاد و تشریف تکوین پوشانید بر ایشان بتخصیص اهل الاسلام وا
جب شد که با یکدیگر اخلاص و اتحاد ورزند و سلوک ارباب مودت و محبت سپرند
و از اینجاست که رسول کونین و امام ثقلین صلی الله علیه و سلم باصحابه رضوان الله علیهم
فرموده اذا احب احدکم فلیعلمه بنا برین مقدمه اگر یکی از خلان وفا و اخوان صفا با دیگری
طریق ارادت مسلوک و قاعده محبت و مودت ممهد و ملحوظ باشد بر او واجبست
که آن حال را بحکم حدیث که بدان مامور و محکوم است بدوست خود اعلام کند تا آن کسی
نیز در مخالصت و موافقت افزاید و امور دو جهانی ایشان بدان واسطه انتظام یابد

جون این مخلص با آن جناب محبتی که ظاهر و باطن از وجوه و روه آن اخبار توانند کرد
استحکام یافته است و فروع و شعب آن در منابت دل و مغارس جان راسی و راسخ شده
مراحم رای ذکر شریف بدیکران از جمله لوازم دانست و تنبیه ضمیر منیر و خاطر خطیر از مضمون
آن حال از مفترضات شمرد تا بعد الیوم جنانک نص حدیث و مستصوب رای عالی باشد
انتهاج مناهج ودله و اخلاص واجب دانسته در کلی و جزوی امور که این دولت خواه را مستدعی
اتمام آن دانند استنهاض لازم شمرند تا در امتثال اوامر و انقیاد احکام جهد المقل بتقدیم رسانند
و اکر این دولت خواه را مهمی سانح و عارض کردد اعتماد اعلی الاتحاد بی کلفت تکلف بمحل انها
رسانند تا خدام با تمام آن اهتمام نمایند آنج از خلوص عقیدت و صفاء مشارب طویت در خاطر
آمد عرضه افتاد و انتظام را جوبه عالیه را چشم بر راهست جهان بکام باد **نوع دوم** بعد از
اشاعت اسرار ودله و اداعت احوال محبت و اعتقاد بمحل عرض می پیوندد که در کلام ربانی
و آیات فرمانی مذکور و مسطور است که انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله
لعلکم تفلحون و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است لا تحاسدوا و لا تناجشوا و لا تباغضوا
و لا تدابروا و لا یغتب بعضکم علی بعض و کونوا عباد الله اخوانا همواره این دولت خواه را داعیهٔ
اخلاص و اتحاد با طوایف اهل در مکنون خاطر و مضمون ضمیر بوده و جون شمهٔ از مکارم و معالی
مفر عالی لستماع نموده پیوسته می خواسته که با آن جناب باعلام احوال مخالصت و صحبت را
بطهٔ مودت را مستحکم و ضابط ارادت را مقرر و مقوم کرداند تا درین وقت که این معنی
باطن را در هیجان و اشعه خاطر را در لمعان آورده بیش ازین ضمیر بکتمان آن ارادت رخصت
نمیدهد بالضروره بارسال این مفاوضه مصدوقه حال در میان نهاد تا رای مشکل کشا بنیز
بر موجب من العلت الی العلت روزنه در مکنون باطن این دولت خواه تامل فرموده و صورت
اخلاص و اتحاد را از انجا مشاهد و معاین دیده بر مسلک ودله و مشرع اتحاد استمرار
واجب داند و بتکمیل ارادت خدمتکاری و وظایف جان سپاری اشارت شریف
جایز و جاری دارد تا این دولت خواه کمر مطاوعت بر میان جان بندد و کوید **مصراع**
بهرجه حکم کنی بنده ایم و خدمتکاره و ازان جانب نیز بتفقدات خداوندانه اختصاص یابد
و بدان مفتخر و مباهی کردد بزیارت تصدیع مزاحم نمی شود و اجتماع اسباب دولت بی
انقطاع و انصرام باد **نوع سوم** بعد از توضیح اسرار مخالصت و مصافات و تصریح

قضیهٔ موافقت و موالات بر رای زاهر و فکر باهر منیر و مبرهن کردانیده می آید که حکمت
خلقت وجود در مصنوعات صانع معبود آنست که هر یکی از بنی نوع در جمیع ملک و ادیان
بایکدیکر موافق و متفق باشند تا از ثمرات آن امور معاش ایشان انتظام کیرد و اهل
اسلام احوال معاد نیز با آن انضمام پذیرد بنا برین مقدمه مدتیست تا این دولت خواه
را داعیهٔ اخلاص و اتحاد با آن جناب در زوایاء ضمیر منبعث کشته است و بر وجهی استیلا
کرفته که از دل رخصت نیافته که بیش ازین در اخفاء آن کوشد لاجرم بی شایبهٔ تکلف
و عارضهٔ تصلف باعلام آن مبادرت نموده تا اکر این ارادت در ان جناب قبول افتد
آن یابد و رخسار آن مطلوب مرغوب از حجاب احتجاب برون آمد این مخلص را بتشریف
جوانی که مایهٔ لستظهار او باشد مشرف کرداند تا بعد الیوم بدانج اوامر شریفه صادر کردد
مستمع بل ممتثل و مطیع باشد دولت دو جهانی بحصول موصول باد بحق الرسول و البتول
صورت دوم **جواب سه نوع** **نوع اول** بعد از تحقیق
مبانی معانی کتاب کریم و تدقیق نظر در مفهومات خطاب عظیم آرای شریفه را
مصور و محقق کردانیده می آید که جون داعیهٔ اخلاص و اتحاد با این دولت خواه در خاطر
بزرکوار استقرار یافته و بطول زمان استمرار پذیرفته این مخلص نیز بر همان و تیره مستمر
و بر همان قاعده مستقر ست و نصوص کلام قدیم عظم الله جلاله و احادیث رسول کریم
صلی الله علیه و سلم از قبل این ضعیف نیز آزا او کد شواهد و اوضح براهین و دلایل بل که
جموع اهل لسلام بانتماء آن نوع از اوامر مامورو بامتثال آن کونه از احکام مخاطب
و محکوم اند جون درین باب ثواب تقدم آن جناب راست و فضیلت مبادرت و
سابقت ایشان را حاصل شده از جانب این مخلص امری دیکر جکونه تصور و تعقل توان
کرد **و قد ما قیل** فلو قبل مبکاها بکیت صبابة بسعدی ٭ شفیت النفس قبل التندم
و لکن بکت قبلی فهیج لی البکاء ٭ بکاها فقلت الفضل للمتقدم ٭ من آن کنم که تو کویی و سر نپیجانم
ز حکم جزم توای دوست رو نکردانم ٭ اوامر و اشارت را بهرجه رای عالی صدور یابد مطاوعت
و متابعت از لوازم است دولت مستدام و جهان بکام باد **نوع دوم** بعد از امعان
نظر در معلومات مکاتبه و جی مثال و ایقان تامل در مرقومات مخاطبه واجب الامتثال
بر رای افتاب پرتو مکشوف کردانیده می آید که جون مطاوی کلیات شریف و محاوی خطاب

سامی منیف بر قضیهٔ اخلاص و اتحاد منطوی و بر داعیهٔ محبت و اعتقاد مشتمل بود این
مخلص نیز اجابت آنرا بقدم قبول و ارادت تلقی نموده و بسمع ارضا استماع کرد و فضیلت
سبقت جناب کریم و محل رفیع را اصل موثوقٌ به و رکنی معوّل علیه دانست و خود را بر
ترک مبادرت و فوت مسابقت معلوم و معاتب گردانید شک نیست که خدمتش درین باب
ماجور و مثاب است بر قاعدهٔ صلاح و صواب مستمر و اینجانب بواسطهٔ موافقت و متابعت
خدمت بنیل اعالی درجات مستظهر و صدور انواع خیرات و برکات را از حضرت رب العالمین
جلّ جلاله منتظم ذات شریف را دولتی بی انقضا و رفعتی بی انتها موفی و مهیا باد و مشارب
امانی مصفی و مهنا بحق افضل الانبیا و مرشد الاولیا **نوع سوم** بعد از استحالت لفاظات
در ثمین و استعارت الفاظ معنی آفرین بمقام اعلام انها می افتد که بر رای خورشید کردار و
افکار روحی آثار توضیح می رود که چون در باب اخلاص و اتحاد کلمهٔ چند که بالیت این مخلص
بایراد آن سبقت یافتی مرقوم انفاس گوهربار و اقلام درر نثار رسانیده بوقوف
پیوست و مضمون خاطر خطیر و ضمیر منیر معلوم شد ازین جانب نیز اجابت آنرا تلقی وا
جب دانسته بمجموع وجوه بران قضیه اقبال نموده و دلایل قرآن حکیم و شواهد احادیث
رسول کریم را تمسک طرفین دانست و با وامر آن موتمر گشته و احکام را محکوم شده داغ موافقت
و مخالصت بر جباه کشیده و سمعهٔ موالات و مصافات را در افواه انداخت و امیدوار است
که از میان این حال ایسر احوال روی نماید و از برکات آن خیرات اعداد حسنات تضاعف
پذیرد حق جل جلاله جناب عالی را از طوارق حدثان و مکاید زمان مصون و محروس
دارد بالنبی و عترته و صحبه و عشیرته

فصل چهارم

در طلب موافقت و دوستی دو صورت مکتوب و جواب **صورت اول**
مکتوب سه نوع **نوع اول** اعلام رای خورشید مثال گردانیده می آید که سلوک مسالک
مصادقت و موافقت در عالم اتحاد امری مرغوب و قضیهٔ مطلوبست و هر یک از احد
الجانبین که در طلب آن سبقت جویند عند الله مثاب و ماجور و عند الناس محمود و مشکور
گردند بنا برین مقدمه چون مخلص دولتخواه آنجناب را کان فضایل و مکان فواضل
و مورد ابدال ابرار و مصدر احرار و معهد زوار و مرجع اکابر و اصاغر بقاع و امصار
دانست طلب موافقت و محبت امری بموقع و حالی مستحسن می داند و بران سمت بمحل عرض

این ضراعت مراحم آرای عالیه گشت و صورت موافقت و محبت را که در باطن این دولت
خواه کامنست بمحل انها رسانید امیدوارست که آن جناب نیز بدولت قبول اختصاص
یابد و بمهمانی که مستعد اتمام آن جز مخلصان دولتخواه نباشد مامور و مشار الیه گردد
تا در تدبیر آن بذل جهد و صرف وسع از جمله لوازم شمرد دولت مخلد باد **نوع دوم**
انها ضمیر انور و رای ازهر کرده می آید که آنچه درین مدت از مکارم اخلاق آن جناب
آن ثبت فواضل و نشر فضایل و حصر معالی و تقدم بر اعاظم و اعالی بسمع این دولتخواه
رسیده ظاهر و باطن او را در هیجان آورد خواست که با آن جناب طریق تردد سلوک
و قاعدهٔ محبت و موافقت ممهد و مستحکم گرداند با نفاذ این مکاتبه صورت حال بمسامع
شریفه رسانید تا اگر این ملتمس موافق رای عالیست بعد الیوم با این مخلص طریقه
موافقت و موالات مسلوک فرماید و اساس مصادقت و مصافات ممهد کرده و بعرض
مطالب و ذکر مقاصد و مآرب استنهاض واجب داند تا در اتمام او امر آنچ مقتضای
ارادت و اخلاص باشد تقدیم افتد انشاء الله تعالی سعادت بر دوام باد **نوع سوم**
بموافق انها رسانیده می آید که چون اخبار معالی و مکارم جناب عالی بدین دولتخواه
رسید همگی همت بران مصروف و موقوف گشت که بر سنت ارباب دین و اسلام قاعدهٔ
دوستی و موافقت را با آن جناب تمهیدی که منافع آن عاجلاً و آجلاً قرین روزگار جانبین
باشد کرده شود بنا برین مقدمه این مکاتبه اصدار افتاد تا بعد الیوم جناب عالی این
مخلص را بنسبت با خود در مقام اعتماد و اعتقاد داند و در سوانح مطالب و عوارض مآرب
طرح تکلف کرده آنچ از مقاصد و مهمات مقتضای طبیعت بی شایبهٔ تنوق و عارضهٔ تدنق
باعلام و انها رساند تا در اتمام آن جهدی که مستفاد از کمال و دلها و مستنبط از ینابیع
محبت و اعتقاد باشد بجای آورده شود والیسر من الله تعالی معالی مستدام باد

صورت دوم جواب سه نوع **نوع اول** صورت
محبت و موافقتی که قلم گوهربار متصدی تقریر و متکفل تحریر آن شده بود از ایراد مو
آن محبت و موصلان الوکات مودت بوقوف پیوست و بغایت مستحسن و پسندیده
افتاد و این مخلص نیز ایشان را بمقامات اصحاب و دلها و وصول را بدرجات
اصحاب محبت و اعتقاد از مساعدت اقبال و مظاهرت دولت و جلال در تصور آورده

وبغرجی حزم وثیقی درست منشم موالات وموافقت متقلد ومصافات ومصادقت
آن جناب شد ومتیقن است که میامن آن حال بجانبین وارد وواصل شود وامداد
الطاف یزدانی بروزگار طرفین متواصل گردد ان شاء الله دولت بردوام باد **نوع دوم**
بعد از وقوف بر مکنونات ضمیر بزرگوار ومضمونات خامهٔ وحی کردار معلوم علوم عالیه
گردانیده می آید که قضیهٔ موافقت ومحبتی که از باطن بظاهر آورده وزبان را با دل مساوی
وبنان را با بیان موازی گردانیده بوقوف رسید وبر محاسن اخلاق ان حضرت ایام
وآفاق امداد اثنیه وافراد ادعیه تواتر وتعاقب یافت چه این معنی که جناب رفیع را
در خاطر آمده سیرت صحابه تابعین وسلف صالحین است رضوان الله علیهم اجمعین وهر کس که
اقتفاء آثار کند هم از ایشان باشد ومن تشبّه بقوم فهو منهم جناب عالی لازال عالیا
والی مقر المجد ساميا می باید که بتواتر مکاتبات وتتابع مراسلات ضرورت مهمات
نماید واز ینجانب نیز با خدمت بهمین قاعده مقرر باشد تا مصالح جانبین علی اسرع من
الزمان باتمام رسد ان شاء الله تعالی تواتر امداد مجد ومعالی وتعاقب ایام ولیالی باد
نوع سوم بعد از ابلاغ وظیفه دعا وارسال رابطهٔ حمد وثنا انها می افتد که کلمه چند در
طی کتاب کریم وخطاب جسیم در باب اخبار محبت وموافقت مذکور ومسطور بود مصور
ومحقق شد وبصدور این حال آن جناب فلک مثال محمدت فراوان گفته آمد شک نیست
که ارباب اعتبار واختیار در مطلب مراتب دنیوی واخروی با منهج مودت وموافقت
سلوک ندارند وباستعانت واستنصار مشغول نشوند بهیچ مطلب از مطالب دارین
فایز نگردند ومقتفی آن اثر هر آینه باجل مباغی واغر امانی وصول یابد بنا برین مقدمه
این مخلص نیز اقتدا بهم بر منهج ارادت مستمر ودر منزل مودت مستقر گشت ومتوقع
که در سوانح قضایا وعوارض امور بر طریقهٔ اخیار وابرار رجوع کلی فرمایند تا بر قدر
قدرت وامکان استطاعت در تیسیر مآرب وتحصیل مطالب سعی واجتهاد بتقدیم
رسد ان شاء الله تعالی دعایم دولت مشید وقوایم سعادت موکد باد

فصل پنجم در تحف وهدایا فرستادن دو صورت مکتوب وجواب

صورت اول مکتوب سه نوع نوع اول

بعد از مقاسات ایام مباعدت ومعانات ایلام آلام مفارقت در شرح لواعج اشواق

وبواعث اشتیاق شروع نمی تواند کرد که آن حال چون تصاریف زمان وتصادم حدثان
بی نهایتست درین وقت چون فلان متوجه جناب عالی بود مصحوب او این مکاتبه ارسال
رفت وآنچ لایق آن جناب نباشد اما مناسب قدرت واستطاعت این دولت خواه
است بر سبیل هدیه وبیلاک فرستاده شد برین موجب ادمکی خطایی دو عدد صوف قدسی
پنج تفصیله کمخاء بغدادی طاقان کتان روسی سی گز کرباس مثقالی پنجاه گز بکرم قبول فرمودن
ومخلص دولت خواه را بر اهداء این محقرات ملامت ناکردن لطف بی دریغ داند **شعر**
جاء سلیمان یوم العرض قبّرة تهدی الیه جرادًا کان فی فیها ترنمت بفصیح القول واعتذرت
ان الهدایا علی مقدار مهدیها قوایم دولت وسعادت را سالیان نامعدود استدامت واستقا
مت باد بحق النفوس الزکیة النازلة فی المنازل العلیه **نوع دوم** بعد از تشیید ارکان
اجتبا وتوطید بنیان اصطفا وشرح شداید اشواق وبیان نوایر آلام فراق نموده می شود
که چون فلان متوجه آن قبلهٔ اقبال وکعبهٔ فضل وافضال بود مخلص این دعاگویان می
خواست که گستاخی کرده هدیه که لایق خدام جناب معالی مآب باشد ارسال کند اما
بجان عزیزش وانه لقسم لو تعلمون عظیم هیچ تحفه لایق وهدیه مناسب نیافت عجالة الوقت
رائج موجود ومقدور بود فرستاده شد برین موجب اسب عربی راهوار یکسر کمان دمشقی
پنج قبضه دستارچه مصری پنج جفت ابیاری معلم طاقان سربری یکتا بدرس جرات ذیل
عفو بوشانیدن ومخلص دولت خواه را از وقوع در مواقع خجالت صیانت فرمودن
منوط به بنده پروری انجنابست دولت مستدام وجهان بکام **نوع سوم** بعد از و
قوف در موافق اخلاص وانخراط در مسالک ارباب اختصاص بعز عرض ومقام قبول
رسانیده می آید که جماعت رسل ابرار متوجه جناب فلک مقدار بودند مخلص آرزومند
ومحب نیازمند از غلبهٔ اشتیاق بطلعت همایون می خواست که مصاحب ایشان
به بندگی ستاند ودیدهٔ رمد کرفته مهاجرت را بکحل الجواهر مصاحبت ومجالست منوّر
ومکحل گرداند بواسطه موانعی که ذکران موجب سامت وملالت گردد از آن سعادت
محروم ماند مصحوب دارندگان ده مجلد کتاب نفیس بخطوط استادان بر سبیل هدیه
فرستاده شد برین موجب وتفصیل مصحف مجید عظم الله جلاله کتاب مصابیح یک مجلد
کتاب مشارق الانوار یک مجلد کتاب تفسیر وخر یک مجلد کتاب معسر وسبط شش مجلد واین

جرات مترقب عفو است و قبول آنرا از آن جناب متوقع و بدان مستظهر شعر
لاتنکرن اذا اهدیت نحوک من ** علوم کل الغزاو آدابک النتفا ** فقیم الباغ قد یهدی لمالکه
برسم خدمته من باغه التحفا ** دولت دوجهانی میسر و محصل باد صورت دوم
در جواب نوع اوّل بعد از مطالعه مقاطر اقلام شریفه و تشرف بتقبیل مواقع
انفاس منیفه و ذکر اشواق از حدود غایات اعلام می رود که جون فلان که فرستادهٔ آن
جنابست اینجا رسید و تواتر ادلهٔ صحت و سلامت و تعاقب اسباب بهجت و کرامت
اعلام داد حق علیم و علامست که فرح و مسرت بروجهی روی نمود که زبان از تقریر و تبیین
آن قاصر است امیدست که سببی که متضمن وصول از توفیقات ربانی و تاییدات آسمانی
روی نماید و ایام دیرباز فراق بلذت لیالی وصال استبدال یابد انه علی ذلک قدیر
تحف و هدایا بر موجب تفصیلی بخط اشرف بود تسلیم کردند و یعلم الله که این مخلص از املاء
آن در جوی خجلت افتاد و رسم اعتذار از جانب این دولت خواه بوظایف الطاف جناب
بزرگوارست مصالح دین و دنیا بر مراد رای عالی باد نوع دوم بعد از وقوف بر
مواقع اقلام وحی آثار و اطلاع بر مقاطر انفاس گوهر نثار و ذکر استیلاء شداید آرزو
مندی و استعلاء نوایر نیازمندی معلوم رای متین و فکر مبین گردانیده می آید که جون اخبار
صحت ذات ملک نهاد از ورود وفود استماع می رود و استقامت امور بر مراد دولت
خواهان بوقوف می پیوندد ادلهٔ بهجت تضاعف می یابد و اسباب مسرت تزاید می
پذیرد و جون حالیا دولت ملاقات دست نمی دهد بمجرد استماع اخبار سار دل درد
مندرا سلوت و جان نیازمندرا سکون و بهجت حاصل می گردد و قد یقنع المشتاق ممن
یحبه ببعض اذا لم یحظ بالوصل کله انعام تحف و هدایا که مصحوب موصلان مکاتبهٔ گرامی
اهدا فرموده بود رسانیدند بفوایح اثنیه معارض و مقابل گشت و مخلص دولت خواه
در مقام خجالت افتاد و عجالة الوقت را بدین موجب برسبیل تبرک فرستاده شد نخ کبار
پنج طاق کتان روسی صد گز کرباس مثقالی صد گز کاغذ خطایی شصت ورق جامه خارا سه طاق
ملامت نافرمودن لطف شامل آن جناب داند امور دوجهانی بر مقتضای رای همایون
ساخته باد نوع سوم بعد از تامل مفاوضهٔ مخلص نواز و تلقی آن با نواع اکرام و اعزاز
نموده می آید که جون رسولان آنجناب اخبار سارهٔ صحت و سلامت و رفعت و کرامت

رسانیدند از ورود آن موائد سرور و مناهل بهجت و حبور موفی و مهنا گشت و شکر نعم
نامتناهی حضرت الهی گزارده شد انعام ده مجلد کتاب که برسبیل هدیه فرموده بودند بوصول
پیوست و از غرایب حالات و عجایب اتفاقات انکه مجموع آن در محل حاجت بود و نواب
باستفاده و استکتاب آن مشغول بودند عذر آن الطاف بکدام زبان توان خواست فیما
بعد که رسولان متواتر خواهند شد انچه از هدایا لایق خدام جناب عالی باشد ابلاغ و ارسال
افتد زیادت ابرام ننمود دولت مخلد و قوایم مملکت مشید بحق محمد و آله فصل
ششم در عذر مکارم خواستن دو صورت مکتوب و جواب صورت
اوّل مکتوب سه نوع نوع اوّل بعد از ذکر احوال شوق فقد کبر عمره و عن
الطوق بشرف انها رسانیده می آید که جون نوکران دولت خواه از جانب جناب شریف
رسیدند والطاف و بنده پروری که از آن کان مکارم اخلاق و محاسن اغراق در باب
مهم زیده که تعلق بدیشان داشته و اهتمام بتهیه و اتمام آن مشاهده کرده با این دولت
خواه گفتند بعد از انکه بصوایح ادعیه و فوایح اثنیه معارض و مقابل گشت از وفور ایادی
و مکارم آن مصدر اعاظم و مورد اکارم مستبعد و مستبدع نشمرد بیت مشک اگر بوی دهد نیست عجیب
گل اگر رنگ دهد نیست غریب ** بلطف بی دریغ امیدوارست که مخلص دولت خواه بخدماتی
شایسته جناب عالی باشد مخصوص و مخاطب گردد تا اتمام آنرا بر خود واجب داشته
جهت اجتهاد بتقدیم رساند امور دوجهانی بر مقتضای رای شریف ساخته باد بمحمد و
آله نوع دوم مخلص دولت خواه که باخلاص آنجناب بر اکابر جهان مزیت
رجحان دارد بلکه سر مباهات بر فرق فرقدان می ساید خدمتی از شوایب ریا معرا
و بمزینات دولت خواهی و ارادت مزین و محلا باشد موجه جناب عالی می گرداند
و از حضرت واهب علی الاطلاق استدعاء دولت ملاقات می کند و امید اجابت
می دارد انه قادر علی ذلک معروض و منهی می گرداند که جون مهم ریزه که بدین دولت خواه
تعلق داشته و متعلقان را جهت اتمام آن فرستاده نموده اند که بیمن اهتمام نواب و خدام جناب
عالی تمام شده از فواضل و مکارم جناب دولت مآب در مقام استبعاد و استغراب
بمثابه آفتاب منع اضاءت نور و مفرحات دفع استجلاب سرور نتوانید کردن ذات
شریف عذر خواه مخلصان باد و امور دولت و سعادت بر وفق ارادت دولت خواهان

بالنبی وآله الطاهرین الطیبین وصحبه الذهر المتنجبین نوع سوم داعی خالص ودولت
خواه مخلص بوظایف بندگی واخلاص قیام نموده دعاء دولت که مستجلب انواع منقبت
ومستعقب سعادتست مرتب میدارد ولایزال از حضرت ذی الجلال دوام جاه وجلال
میطلبد و امارات اجابت شاهد وعلامات استجابت معاینه می بیند شعر
دعونا کم فی جنح لیل تشرّفا بکم ودعاء المخلصین مجاب از جان دعاء دولت اومیکنند خلق
یارب دعاء دولت او مستجاب کن بر رای مشکل کشای مصور ومنهی می گرداند که عنایتی که از آن
جناب که مصدر خیرات ومنبع افاضت حسنات ومورد ادامت برکاتست بکرات
درباره این دولتخواه صادر شده ومی شود شکر آن بکدام زبان توان کفت این مخلص
را مجال تفصی از عهدهٔ آن نوع معذرت نیست مگر مکارم آن حضرت تمهید اعذار وتاکید
اعتذار توانند فرمود مصراع کانها ز تو آید وچنینها تو کنی خیام اقبال و دولت باوتاد خلود
مسدود ومعقود باد بالنبی وآله

صورت دوم جواب سه نوع

نوع اوّل الطافی که از جانب جناب دولت مآب صادر شده بود واین مخلص دولت
خواه را برامری که اتیان بدان شرعا وعرفا واجبست محمدت فرموده هرچند از آن مولد
مکارم ومحاسن مستبعد نموده اما این دولتخواه غرق عرق خجالت شده و بالیت که آن
نوع اهتمام استحقاق ذکر داشتی صدور فیض آن جناب بعید الوقوع نیست واگر غیر
ورود فضل وافضال امری دیگر مشاهده کرده موجب استبعاد باشد بهر حال منطقهٔ اخلاص
برمیان جان بسته خواهد دانست تا بهرچه اشارت فرماید امتثال وانقیاد واجب
داند جهان بکام باد نوع دوم تواتر مخلص نوازی وتعاقب چاکر پروری از الطاف
بی نهایت خداوندی بجایی رسیده که ناطقه را مجال شروع در توضیح اعذار وتبیین اعتذار
نیست اگر این مخلص بر سبیل عرف وعادت با تمام مهمی از مهام خدام بلنسبت با سایر ایام
قیام نماید در همه ابواب خود را ممنون منت وشاکر نعمت داند چه جای آنک جناب رفیع
پیرامون عذرخواهی کرده واین دولتخواه را در مضیق تستحیا اندازد انواع بندگیها
بردل وجان محولست وهر خدمت که فرمایند مسموع ومقبول ایام دولت با امتداد زمان
مقارن بالنبی وآله نوع سوم اتیان جناب عالی بموارد اعذار وورود عبادت بر مناهل
اعتذار با وجود تقصیری که این دولتخواه بدان معترف است از غرایب امورست که

طوایف جمهور وقوف در موافقت خدمت وتشمیر ضروب عبودیت از جملهٔ واجباتست
واگر در بعضی از احوال اهمال افتد وتقصیری واقع گردد بتبیین معذرت وظیفه مهمل ومقصر
باشد جناب عالی مصدر افاضت خیرات وادامت حسنات بر همکنان قیام بمهام او از
جملهٔ مفترضات ومعیم را بر فرایض که وصوب آن واضح ولایح است توقع احماد واعذار
کردن از منهج عقل وشرع بغایت مستبعد است بزیارت ابرام واقدام مزاحم مطالعهٔ شریفه
نمی گردد امتداد ایام معالی بر تواتر ایام ولیالی باد بالنبی وآله

فصل هفتم در عتاب دو صورت مکتوب وجواب

صورت اوّل مکتوب سه نوع

نوع اوّل بعد از تقریر معانی مخالصت وتاسیس مبانی مصادقت بر رای متین وفکر
دوربین معروض می کرده که بر علوم شریفه مخفی نماند که فلان ولایت مسقط راس ومقام
اتناس این دولتخواه است محل املاک موروثی ومکتسبی ومزدرع محصولات صیفی و
شتوی واز مدت سی سال باز شحنگی ومتصرفی آن بلاد وبقاع وظیفه تقلد واهتمام این ضعیف
کشته ودیگری را کاینا من کان مجال مشارکت ومداخلت ومدخل منازعت ومجادلت
نبود واین ضعیف بعد از تسلیم واجابت دیوانی بخرانه معموره عمرها الله تعالی فوایدی که
بحق الحکومه والتصرف از آنجا حاصل می باشد تا محصولات املاک بوظایف ومشاهرات
ومسانهات وجامکیات ومرسومات نزدیکان ومتعلقان مصروف ومستغرق میی
گردانید درین وقت چنان استماع افتاد که نواب خداوندی بتقلد وتصرف آن ولایت
رغبت نموده اند ومالی که از قدیم باز تا غایت هرگز مقرر نبوده اضافت احوال ومتوجهات
آنجا کرده ودست عمال این مخلص را از آن اعمال واشغال کوتاه گردانیده وبر خزانه
کلی این دولتخواه ومتعلقان اقدام نموده ودوستی وصحبت قدیم وحقوق مماطنت ومصا
دقت را در نظر نیاورده این معنی از کمال خفافت وشمول الطاف جناب عالی مستبعد
بل مستنکر نموده اگر عیاذا بالله چنین حرکتی از این دولتخواه صادر شدی هرآینه مقموع
دهانها ومطعون زبانها کشتی وکبیر وصغیر ووضیع وشریف بدان وضع انکار نمودندی
چون صورت حال برین منوال واجب شد بمسامع شریفه رسانیدن تا بروجهی که
مقتضای محبت واخلاص وارادت واختصاص باشد تدارک آن حال فرمایند تا حسن
معاملت وطیب محاملت او بزرگ نزدیک خالق وخلایق محمود ومرضی باشد ان شاء الله

تعالی با وجود لطف عمیم که مستفاد از محبت قدیم است بهیچ موکد حاجت نمی داند دولت
ابد پیوند باد **نوع دوم** بعد از تذکار احوال و دلا و تعداد اوقات محبت و اعتقاد بر
رای رزین و فکر متین و مقرر می گردد که بر اصابت ارا و اجادت افکار خداوندی پوشیده
نماند که محبت ابناء دنیا با یکدیگر بر تعاون و تناصر دنیا و جزوی امور است اگر معاونت نباشد
تا اگر اتفاق افتد باحدی الجهتین بود خیال آن محبت بزودی انقطاع و انصرام یابد و رخنه
آن مودت بی التیام ماند وچون امور فلان ولایت همواره بحسن اهتمام نواب خداوندی
مفوض بوده و دیگری در حل و عقد و قبض و بسط مجال مداخلت نه و منع و اثبات قضا
یا برای ایشان منوط و تدبیر ایشان مربوط مدتیست که متعلقان این مخلص جهت اتمام قضیه
مصالح کلی این دولتخواه بدان متعلق است آنجا آمده اند و مفاوضات این دولتخواه
بشرف مطالعه رسانیده و التماس مساعدتی در اتمام آن قضیه کرده جهت آنکه جهات استعانت
دران ولایت در نواب آنجناب منحصر بوده و بجای دیگر تشبث ممکن نه و ایشان بهیچ
بهیچ ملتفت اتمام مهام این مخلص نشده اند و اقاویل نوکران را مسموع نداشته و بدین واسطه
کلیات قضایا این مخلص مهمل مانده و نوکران معطل الحال آنجا توقف نموده و خرابی بسیار به
اطراف عاید شده و لاحق گشته توقع بکمال عنایت و وفور چاکرپروری پیش ازین بود
همانا بر خاطر مبارک باشد که در هر مصلحت که با این دولتخواه فرموده بر جمیع مهمات مقدم
داشته است و اتمام آن را بر ذمت همت فرض عین دانسته چشم داشت از الطاف
آن جناب نیز همین بود و اگر از راه اتحاد خدشه را که بر خاطر راه یافته بر سبیل عتاب
درمیان آورده خاطر را از استماع مکدر نباید داشت و بباز گردانیدن نوکران بانواع
کان اشارت فرمودن حاکمست **شعر** با این همه هم منم که دارم سر صلح   هر چند که جای صلح نگذاشته‌
زیارت ابرام دولت مؤبد باد **نوع سوم** اعلام رای شریف گردانیده می آید که مولانا
معظم قدوة افاضل الانام سباق غایات الکمال غواص بحار الفضل و الافضال کمال الملة والدین
ادام الله معالیه از فحول افاضل جهان بشمول ورع و وفور تقوی و یمن افادت و حسن
ارسال مثنی و ممتاز است و از مدتی مدید باز با آن جناب و هم با این دولتخواه طریق
یگانگی مسلوک داشته و هیچ دقیقه از دقایق اخلاص فرو نگذاشته درین وقت از حلال
مکاتبه که بدین مخلص ارزانی فرموده بود که در بلوکات آنجناب ملک ریزه موروثی
و مکتسبی

و مکتسبی دارد و اصحاب دیوان از قدیم باز آنرا بر وجهی معین گردانیده مکتوب داده اند
و امضاء نواب نامدار موشح و موکد شده درین سال با وجود تمسکات قدیم و جدید متوجه ملک
او اضعاف مضاعف ستده اند و در مطالبت تشدید و تعنیف و زجر و توبیخ امنا و معتمدان
خطاب کرده و از منهج آداب انحراف نموده وچون خدمتش صورت قضیه بمسامع شریفه
رسانیده اقوال او مقبول و مسموع نیفتاده و خایباً خاسراً مراجعت نموده یعلم الله تعالی
که صدور این حالات بر دل و جان این دولتخواه بغایت موثر آمد مسلم که املاک
او را با عفا مخصوص نگردانید زیادت از مال مقرر چرا طلبند وچون او بتظلم آید سخن چنان بزرگی
چرا محل قبول نیاید و باجابت نپیوندد که مجموع این قضایا موجب رنجش خاطر و تکدر باطن
و ظاهرست و صدور این مکاتبه بواسطه ذکر این معاتبه بود نوعی فرمودن که بعد الیوم خدمتش
راضی و شاکر باشد بکمال مکارم اخلاق جناب شریف آن مناسب تر با وجود احاطت
علوم کریمه بدین معنی بزیادت تاکید حاجت نیست دولت باقی باد **صورت دوم**
جواب سه نوع **نوع اول** بعد از اطلاع بر مصدوقه حال و وقوف بر حله مقال اعلام
رای منیر گردانیده می آید که صورتی چند که در باب حکومت و منصرفی فلان ولایت در سلک
عبارت کشیده و این مخلص را بتعلد آن موسوم فرموده حق باجابت آن جنابست فاما مخلص
را نیز عذری واضح هست در ابتداء سال که بتفویض اعمال و اشغال است چون آن جناب
از بندگی حضرت سلطنت غایب بود نواب دیوان بزرگ بتکلیف تمام آن ولایت را
بتعلد و تصرف این دولتخواه مخصوص گردانیدند بعد از آنکه از تقریر بعضی اصحاب
چنان معلوم شد که رای شریف را از تصرف آن ولایت استغنا بی حاصل است و برین
موجب که از دیوان مقرر کرده از بنده حجت گرفتند چون قدوة النواب خواجه جمال الدین را
فرستاده آن جنابست مکاتبه شریفه رسانید و صورت حال بوقوف پیوست او را
با آن مکتوب بدیوان برد و صورت حال تعرض و نقض آن معاملت واجب داشته حجت
که داده بود باز گرفت و نوکران را که آنجا فرستاده باز گردانید و خواجه جمال الدین بوکالت
آن جناب بنام خود باز داد و حکم دیوان که بنام خود صادر شده بود بذکر این حال ناطقست
باقی این دولتخواه بمجموع متملکات موروثی و متصرفات مکتسبی با آن جناب مضایقت ممکن
نیست فکیف در مواضعی که از قدیم باز بنواب خدمتش تعلق داشته **مصراع** بجان مضایقه با دوستان نه کار منست

زیادت ابرام نمی نماید امور دو جهانی بر قانون کامرانی باد بحق اشرف الانبیا وافضل الاصفیا
نوع دوم بر ثواقب آرا وصوایب افکار خداوندی زیدت احاطة بالاسرار مکشوف
گردانیده می آید که معاتبه که در جلال مکاتبه جهت نوکران که آمده بودند وساوس وقت حال شده
وبواسطه تدبیر وجوهات ایشان ملالی که شرح آن بملالت وسامت انجامد بخاطر راه یافته ومانع اتمام
مهام نوکران شده والا چگونه از دل رخصت یافتی که در تکمیل قضایا وتدبیر مهمات آنجناب بیک
سرموی اهمال رفتی بوقت وصول مکاتبه کریمه نوکران را طلبیده وکیفیت احوال معلوم کرده متعلق
جلد بساختن مصالح ایشان معین گردانید امیدوارست که فیما بعد مقتضی الوطر والمرام متوجه جناب
عالی گردند چون غلبهٔ اشغال وکثرت واشتغال این مخلص بر رای رزین مخفی نیست در چنین قضایا
ذیل عفو مبسوط وستر اغماض مسدول گردانیدن متمم کمال الطاف واعطاف خواهد دانست
اسباب شادمانی نه شایبه تعویق وتوانی میسر باد بحق سید البشر والشفیع المشفع فی المحشر نوع
سوم بر منیرات افکار وجلیات انظار مصور ومعروض می گردد که کلمهٔ چند در باب علو
شان وترفیع مکان مولانا اعظم علامة العالم افضل المتاخرین کمال الملة والدین عمت فضایله
که مرقوم رقم انامل شریفه شده بلب تعظیم وبجبین مقبل گردانیده اما آنچ در باب مزیدی که متوجهات
املاک خدمتش کرده اند فرموده در این قضیه تقصیر این مخلص مدخلی نداشته ووجهی که بزواید گرفته
اند بواسطه استیلاء محصلان ومتغلبان بوده مع هذا چون لفظ اعنا بر قلم مبارک رفته بتقصیر جریده
که از کماشتگان صادر شده مجموع متوجهات املاک خدمتش را از موروثی ومکتسبی تخفیف کرده
املاک را معاف ومسلم گردانیده شد ومکتوب داده آمد بعد الیوم بعلت مال ومتوجهات
وحق التقریر ورسوم شحنگی وخارجی واخراجات ومؤنات وسایر مطالبات وتمامت
تکالیف ومخاطبات با اکره ومزارعان خدمتش خطابی نکنند واگر کرده باشند بعد از آنک
ملعون ابدی ومطرود سرمدی گردند عرض بتمام استرداد رود واحکام نیز برین جمله بامضا
واجرا صدور یافت جانب مولانا اعظم همواره موقر بوده فکیف که اهتمام آن جناب نیز دیده
بتحقیق رسند ایادت ابرام نمی نماید جهان بکام باد فصل هشتم
در استغفار از خطایا دو صورت مکتوب وجواب صورت اول
مکتوب سه نوع نوع اول بر رای منیر که از اشعهٔ انوار لاهوتی مستنیرست عرضه
می افتد که چون بحکم مطاع وامر واجب الاتباع بنده بتقلد فلان عمل موسوم شد ومتوجهات

مبلغی که همواره مبارک مسطورست مقرر گشت چون با سر عمل رفت وبنده به مهمات مشغول شد ومحصلان بمواضع
ضبع فرستاد در اندک زمان مبلغ بیست هزار دینار با وجود خرابی ولایت بحصول پیوست
بی توقف در صحبت پنج نفر نوکر معتمد به بندگی فرستاد بعد از سه روز همان نوکران مراجعت
نمودند وتقریر کردند که جمعی از حرامیان در شب بر ایشان زده اند وآن وجوه را با خورده ریزه
که با ایشان بود ورختها تمامت برده ومی خواستند که قصد هلاک واتلاف ایشان نیز کنند بنده
دولتخواه را حیرت بر وجهی استیلا یافت که تمالک از قبضهٔ قدرت بیرون افتاد بعرض
این ضایعات مراحم مطالعهٔ همایون شد تا آنچ رای مشکل کشای را روی نماید تقدیم یابد و
بتقصیری که در استعجال فرستادن وجوه بی همراهان کرده معترفست اگر عفو می فرمایند مراحم
ایشان نا بارت برانست واگر حکم بران جملتست که عوض آن مبلغ از ولایت خراب می باید
یا از خاصهٔ خود می باید داد آنرا نیز رای همایون داند جهان بکام باد نوع دوم بر علوم شریفه
که مهبط انوار الهی ومحط اسرار نامتناهیست معروض ومنهی گردانیده می آید که چون سید الحجاب
امین الدین دامت معالیه اینجا آمد وامانتی را که بمحافظت رفته ببنده سپرد وبنده بر وجهی که دا
نست وتوانست در موضعی ونیق ومقامی حصین نهاد وقطعا نظر از تعهد وتحفظ آن بر نمی داشت
تا در شبی جمعی دزدان دیوار خانه را سوراخ کردند وآن امانت با هرچه از آن بنده در آنجا بود
وچند سر اسب نامدار نیز بالمره بردند با مدله تفحص رفت ونشان وشبات با جمعی که استخبار
از ایشان می بایست کرد گفته شد گفتند آن جماعت از سه دروازهٔ شهر بیرون رفتند هر دو
کس از یک دروازه همانا میقات ملاقات ایشان موضعی معین بود فی الجمله هرچند بتفحص
وتحقیق مشغول شد هیا نرا در عقب فرستاد قطعا از آن جماعت نشان نیافت چون حال
برین موجب بود باتفاق قضاة واهالی شهر صورت قضیه را در محضری نوشته بر دست
حامل این ضراعت به بندگی فرستاد تا اگر عوض امانت که دران خیانت رفته بنده را
می باید داد تا بتدبیر وترتیب مشغول شود واگر بعفو مخصوص می گرداند حکم مطاع مرحمت شامل
آن جناب راست جهان بکام باد نوع سوم بر رای انور وضمیر اشرف از هر عرضه می
اندکه چون مثال همایون رسانیدند که بنده از جملهٔ وجوهی که در مقاطعه واهتمام اوست
فلان دیه وباغ را جهت آن جناب در بیع آورد وبها از آن وجوه ادا کند حال آنک
معاملان بنده جمعی اند که ادای مال دیوان با تسلیم جان پیش ایشان یکسانست وبکرات

این معنی عرضه اقتدار و هرچند از بایع استعمال می کرد تا آوان وصول مال ازان جماعت صبر کنند
با جابت نه پیوست و شفعا نیز برانگیخت و مفید نیامد واین معنی موضع را با دیگری فروخت کمترین
دعاگویان از غایت حیرت و خجالت در مقام اضطرار و اضطراب اقتدار جز عرض حال را بر
آن جناب مخلص نداشت یا بنده را در محل که تصوری فرمایند مواخذت و عفو استقرار
فرمایند چه غیر انقیاد امری متصور نخواهد بود امتداد ایام دولت تا قیام یوم القیامه بالنبی و آله الکرام

صورت دوم جواب سه نوع نوع اول

احوالی که مضمون کتاب
شریف بران مشتمل بود بوقوف پیوست و بر کیفیت آن اطلاع اقتدار چون آن مال را جرا
میان برده اند و نوکران خدمت را نیز بدان واسطه خسارتی واقع شده است دله عوض
بخاصه خدمت چه تعلق دارد و چون یک نوبت از ضعفا و رعایا گرفته دیگر باره ایشان را
بمطالبت آن وجه مواخذت کردن از منهج عدل بغایت مستبعد باشد حالیا تدبیر
بغیر از ترک و عفو نیست اما بهر حال از تفحص احوال حرامیان غافل نمی باید بود نوکران که اسبان
و رختهای ایشان نیز بغارت رفته متجسس و متفحص باشند شاید که نشانی بدست توانند
آورد بعد از ان سهل باشد خدمت جناب سامی باید که خاطر آسوده دارد و بر چنین خسارات
تشویش بخود راه ندهد که ارباب دولت و اصحاب مملکت را ازین حالات بسیار واقع
شود و بزرگان آنرا صدقه مال و جاه دانند بهیچ حال رعایا را بمطالبت عوض مزاحمت نفر
مایند و بمطالب و مخاطب نکردانند که بدنامی تمام باشد سعادت مساعد باد

نوع دوم

بر مضمون مکاتبه گرامی وقوف افتاد و خللی که بنقود و اجناس راه یافته معلوم شد از
سال آن بحقر بخدمت جهت آن نبوده که اگر بتلف آید عوض بر خدمت باشد در کارخانه
تقدیر آن تلف مقدر و مقرر بود و درین باب بفرستادن بحقر حاجت نه که اعتقاد کلی
بر افعال و اقوال آن جناب است و چون نموده اند که مبالغی آلات و اقمشه خدمت و اسبان
نامدار را نیز با آن مال برده اند بدان واسطه ترددی بخاطر رسید و بهم سهل است تدارک
مجموع برین ضعیف باشد بهیچ حال خاطر خطیر ملتفت آن قضیه نباید گردانید انحلف علی
الله تعالی چنان می نماید که بواسطه اسبان که برده اند چون جمع که دانند باز شناسند
تدبیر آسان شود زیادت زحمت نداده جمعیت در تزاید باد

نوع سوم

بعد از احاطت
ضمیر بر مضمون کتاب شریف احوالی که در قضیه دیه و باغ نموده بواسطه تقصیر معاملان
متقلب آن معاملت موقوف مانده بوقوف و همت بدان ملتفت نشد که اینجا چند حصه
از قری و باغات و اراضی و مجاری میاه و غیر آن در بیع آمد و در تثمین و تقویم و نفاست
بران زیادت است آنرا چه اعتبار اما مواضعی دیوانی را بمعاملان متقلب دادن چنانک
در اداء مال مماطلت و مدافعت کنند وظیفه متصرفان و لایت نیست که اگر از دیوان
در مطالبت مال تشدید رود و بحوالات نازک مستغرق کرده آن وقت آن عذر را هیچ
آفریده نشنود و اگر آن متقلبان بمنع خدمت ممتنع نمی شوند اعلام فرمایند تا بحکم دیوان
ممنوع و مدفوع گردند بزیادت تاکید چه حاجت امتداد معالی لا بزایل باد

فصل نهم

در استعفا از تقلد اعمال و اشغال و مهمات دیوانی دو صورت
مکتوب و جواب

صورت اول مکتوب سه نوع نوع اول

بعد از تقریر شرح انقطاع و تحریر اوضاع آنجناب و ارتداع بشرف انهار سانیده می
آید که چون این فقیر حقیر مدتی مدید بملازمت ملوک و سلاطین خلد الله ملکهم و امراء وزرا
بسر برد و خلاصه عمر و زندگانی که عنفوان شباب و ایام جوانی بود بتقلد اعمال و اشغال
دیوانی مستغرق گردانید و هیچ حاصل جز ضیعان عمر و فوات وقت و حال میسر نه آخر الامر
چون از خواب غفلت بیدار شد و دانست که ایجاد نوع نه جهت این حالاتست که او با غایت
بدان مشغول بوده از ملازمت ملوک با عبودیت ملک الملوک برداخت و از مطاوعت
سلاطین با طاعت سلطان السلاطین آمد جامه اصحاب اعمال برکشید و در عوض این
ژنده درویشان پوشید و ایام لهو و سرور دنیوی را بلیالی بهجت و حبور امور اخروی
تبدیل کرد و از ماسوی الله اعراض نمود بهمگی وجود بیند که حق تعالی مشغول گشت

بیت

آن شد که دلم بهر دری شد ❊ پایش بشکست و او سری شد ❊

اکنون بلطف نی دریغ جناب امارت
پناه و مسند وزارت مآب صنعاً با حوار السعادات الدینیه و الدنیویه توقع جنانست
که بعد الیوم این درویش دل ریش را از تقلد اعمال و اشغال و خدمت و ملازمت و
زحمت حط و ترحال و متاعب اسفار و اهوال معاف و مسلم دارد و او را نیز یکی از منقطعان
که هرگز در دیوان نبوده باشد انگارد تا این بیچاره بعذر تقصیرات گذشته مشغول شده
از حضرت قاضی الحاجات و مجیب الدعوات بعد از اقامت فرایض خمس و ادا میت
رواتب طاعات و عبادات بوظیفه دعاء ایشان مشغول گرده و توفیق اکتساب خیرات

و افنای مهرات درخواهد که یقینست که مجاب و مستجاب گردد ان شاء الله تعالی نوع
دوم بمحل عرض رسانیده می آید که چون این دعاگوی دولتخواه مدتی مدید باحکام
سلاطین و اشارات امرا و وزرا مباشر امور دنیوی بود گاه بملازمت و نیابت
دیوان بزرگ باشتغال می نمود و گاه بتقلد اعمال و اشغال بولایات ممالک می رفت
و گاه بمهمات خواتین و شاهزادگان روزگار می گذرانید و در میانه مصراع
نه هیچ حاصل دینی نه مال دنیوی آخر الامر چون جناب جلال احدیت عز شانه و عظم
سلطانه نظر رحمتی با این بیچاره فرمود و بطلان وساوس شیطانی و هواجس نفسانی
برو ظاهر و مکشوف گردانید و او را از محنت ابار مهمات دنیوی براحت ایاد انزوا
و انقطاع که موجب احتراز کمال اخرویست و جذبهٔ از جذبات عنایت درکار او کرد
و او را از خواب غفلت بیداری داد و در مقام تنبیه و تیقظ فرود آورد تا از هرچه غیر حق
بود اعراض کرد و بهمگی وجوه متوجه حضرت معبود شد مطلوب او را دانست و محبوب
او را شناخت و مقصد یقینی و مطلب حقیقی درگاه او را دید که همه اوست هرچه هست یقین
جان جانان و دلبر و دل و دین چون حال بدین منوال بود باعلام آن مزاحم مطالعات شریفه
شد امیدوارست که این درویش سوخته بشره ده را بهیچ مهم از مهمات دنیوی و دیوانی
و خدمت و ملازمت و انچ از لوازم و لواحق آن باشد تکلیف نفرمایند و این یک نفس
راحت انک بعد از فرایض خمس طاعت و عبادت بدعاء دولت بندگی پادشاه جهان
خلد ملکه باشتغال نماید معاف و مسلم دارند دارند توقع هیچ وظیفه و مبرت که مادهٔ
تعیش و استرزاق باشد نیست حاصل خرده ریزهٔ ملک حلال موروثی را وجه معیشت
نهاده اگر بدان وفا کند فهو المطلوب و الا نص و فی السماء رزقکم و ما توعدون استظهار
تمامست و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها مصدق آن الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم
یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون از او که شواهد و اوضح
دلایل و الرزق علی الله تعالی بهیچ ملتفت وجود این درویش نشوند و او را کالعدم انگارند
بزیادت تصدیع نمی شود دولت دوجهانی میسر باد نوع سوم بجناب رفیع و سدهٔ منیع
اعلام می رود که چون لطایف صنع ربانی و جواذب توفیق یزدانی بندهٔ را از بندگان
بنظر عنایت و رحمت ملحوظ می گرداند طیبات نعیم دنیا را که بحقیقت ان قبیل مزخرفات

و نمونه ناستست در نظر او منقص میکند و صفا مشارب اطایب لذات و مشتهیات
را برو مکدر و منکد می گرداند و سلسلهٔ ارادات و حلقهٔ عنایت در گردن و گوش او کرده
بفضای عالم ملکوت می رساند تا در ازاء تنعمات مجازی بلذات حقیقی می بیند و در عوض
مزخرفات واهی منهی عجاعت مصنوعات و موعودات الهی می کند نعیم آجل در عاجل برو
مکشوف می گردد و بهجت سرور باقی در دنیاء فانی مشاهد و معاین می بیند درین حال چون
عنان اختیار از قبضهٔ اقتدار او بیرون افتاده بعزم درست از ماسوی الله اعراض می کند
و در فضاء جناب جلال احدیت بزوار وحده لا شریک له گویان کفر و دین هر دو در رهش پویان
هرچند فقیر حقیر بدین مرتبت نرسیده است و ازین مورد عذب بوی القلیل واصل نشده
اما این مقدار می داند که انبیا صلوات الله علیهم از نعیم جنان و عذاب نیران وعده داده اند
و اولیا که اعقل و اکمل و اعلم و اعدل طوایف اند متابعت نموده و مطاوعت واجب دانسته
حق محض است و بهیچ شک و ریب منسوب و مختلط نه شعر الا کل شیء ما خلا الله باطل
و کل نعیم لا محالة زایل این درویش دل ریش از سر ارادت کامل و رغبتی صادق از سر
مجموع قضاء دنیوی و اشتغال دیوانی برخاسته روی بدرگاه ذی الجلال جل جلاله نهاده
بعد از انک مجموع معاملات دیوانی را بقطع رسانیده بود و ذمت خود را از جمیع مطالبات
دیون و دیوان مبرا و معرا گردانیده و هیچ آفریده را با او یک سرموی داد و ستد نمانده توقع
بشمول الطاف جناب وزارت پناه حفت بالالاء و خصت بالنعماء آنست که این ضعیف
را برین عزیمت پسندیده تقویت واجب داند و اگر یکی از امرا و مقربان بندگی حضرت
خلد ملکه خواهد او را دیگر باره در مهلکه امور دنیوی اندازد و لطف عمیم و کرم جسیم عذر ضعیف
و انک از عجز و اختلال و استیلاء شیخوخت و استعلاء عدم استعداد امور مملکت فرماید
خواست و این معنی را بحضرت رب العالمین تعالی شانه و عظم سلطانه یکی از انواع بلب
و سایل اسباب قربات دانست که نص کلام قدیم عظم الله جلاله بدین معنی ناطقست
حیث قال الله تعالی تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده الدال علی الخیر کفاعله مصراع من سود کنم تر زیانی نبود
حق تعالی توفیق ادراک و اکتساب خیرات و مثوبات دارین بر احسن وجوه کرامت
کناد انه ولی ذلک و القادر صورت دوم جواب سه نوع

نوع اول بعد از وقوف بر دقایق انظار وحقایق افکار که جناب تجلی مآب را میسر شده
بمحل انهار سانیده می آید که جذبهٔ عنایتی که از حضرت رب العالمین تعالی شانه را دست داده
وباعراض از اغراض دنیوی واعمال دیوانی سرایت کرده یقینست که این معنی یکی از عنایات
حضرت ایزدیست که آن جناب را بدان مشار الیه گردانیده اند چون او بزرگ از تقلد مزخر
فات اعمال وتمویهات اشتغال امتناع نماید وبعبودیت جناب ذی الجلال اشتغال ورزد
وحق را بر باطل اختیار فرماید هیچ آفریده را مجال منع ممکن نباشد که هر اینه مانع در مذهب
ارباب حقیقت واصحاب طریقت بل تمامت علماء شریعت مطعون گردد ویا لیت که تو
فیق رفیق شدی وتایید معاونت نمودی تا این مخلص نیز از اشغال دنیوی منقطع گشته باتفاق
آن جناب بطاعت رب الارباب اشتغال نمودی یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
الامور مرهونة باوقاتها شعر تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست ۞ یاری نکند یاری هر یار که هست
بهمت اکسیر خاصیت مدد فرمون با نحاس وجود این ضعیف در بوتهٔ امتحان وخلاص ریاضت
رفته از عوارض وغواشی خلاص یابد وزر خالص گردد لطف بی دریغ داند این توفیق عن قریب
رفیق بالحق مشفع من بنی عدنان علیه الصلوات الرحمن نوع دوم بعد از اطلاع بر واردات
روحانی والهام ملهمات جناب جلال سبحانی که قرین روزگار تقوی مآب شده اعلام می رود
که احوالی که نموده بود واز وقت وحال که بتوفیق ذی الجلال دست داده وبانقطاع از ماسوی
الله مسری ومفضی شده انها فرموده آنرا از الطاف عنایات ربانی ومراحم بی نهایات حضرت
یزدانی دانسته امد حق جل ذکره آن بزرگ را از اصحاب سعادات وارباب کمالات
آفریده است که در مدت ملازمت دیوان وتقلد اعمال واشتغال طریق معاش بر وجهی
پیش گرفت که متضمن رضاء خالق وخلایق بود واز هیچ آفریده بکلی وجزوی توقع وطمع نداشت
واکنون از سر اعتقادی کامل وارادت شامل منقطع ومردی گشت واعتکاف در بیوت
عبادات وامکنه طاعات واجب دانست خود معتقد فیه عالمیان شد در دنیا نیک نام
ودر عقبی نزیل دار السلام وحضرت ملک علام گشت فالاخرة خیر وابقی میامن توفیق پیش ازین
چه باشد وامارات سعادت زیارت از چگونه تصور توان کرد بندگی حضرت سلطنت
خلد ملکه وامراء بزرگ زیدت معدلتهم این انقطاع را بغایت پسندیده داشتند ومواد
اعتقاد هر یک تزاید وتضاعف یافت وباتفاق درخواست کردند که وقتی که لی مع الله وقت

عبارت از ان باشد بوظیفهٔ دعاء دولت پادشاه جهان خلدت مملکته اشتغال فرماید
که آن زمان نبود در ره دعا برده توفیق اقتفاء آثار ابرار همگنانرا رفیق طریق گرداناد بمنه
نوع سوم بعد از کشف اشارات ربانی وبیان تنبیهات رحمانی وتوضیح مخاطبات
احدی وایضاح تلویحات سرمدی که جناب قدسی وذات علوی را در صفاء اوقات
وورود حالات دست داده واین مخلص را باعلام آن مشرف ومنبه گردانید بمحل انهامی
رساند که نزول مرحمتی که از حضرت منزل البرکات در بارهٔ آن جناب صدور یافته وخد
متش را از جمیع مالوفات ومشتهیات منقطع گردانیده وبمقامات ابرار ومنازل اخیار رسانیده
وبمحاط مفهومات شد شک نیست که تا نفسی از نفوس کامله باصفات قربات احدی متصف نگردد
ودر جناب جلال صمدی اورا تنزیل نکنند هرگز بچنین عنایات وتکریمات مکرم ومخصوص
نگردانند واز مشارب ارباب تحقیق شرابی ندهند که مبارک اعراضیست که فرموده وجه خجسته
انقطاعی که نموده اگر مجموع دنیا وما فیها در ازاء جذبه از ان جذبات نهند بجو سنگی وزن نیارد
تا باشتغال بی حاصل واعمال باطل دنیوی ودیوانی چه رسد حق تعالی آن نفس مطهر وذات
مکار را توفیق صوالح اعمال چنانک رفیق گردانیده در زیادت گرداناد وهمگنانرا تا ییدان
جذاب بجذبات حقانی وتجلی بتجلیات سبحانی ارزانی داراد وهو القادر علی ما یشاء

فصل دهم در طلب حضور شخصی از ملکی بملکی دو صورت مکتوب وجواب

صورت اول مکتوب سه نوع نوع اول بعد از استفا
رت انوار قدسی واستبشار از نفس مطهر ملکی انهاء علوم شریفه گردانیده می آید که مد تیست
با این مخلص معتقد ومرید صادق نیازمند باستماع اخبار فضایل ومعاقب جناب ولایت
مآب وسدهٔ فضل پناه خواهان انست که بشرف خدمت رسد وبانخراط در سلک مستفید
آن بحظی اوفر ونصیبی اوفی اختصاص یابد بواسطه ضعف مزاج وکبر سن واستیلاء اعراض
وامراض از آن سعادت محرومست بارها خواسته وقدم در راه نهاده وبر مرکب شوق
سوار شده بدین مطلوب وصول یابد بسبب عروض موانعی که ذکر آن بسامت مفضی
وبملامت مودی گردد این عزیمت در حیز تعذر مانده درین وقت که نوایر اشتیاق
اشتعال یافت ولواعج اشواق متعرض کسر ظاهر وباطن شد قلم را نایب قدم ساخته
بعرض این ضراعت مزاحم مطالعه شریفه گشت تا اولا انج از مناعب آرزومندی این

بیچاره را فرو گرفته محاط علوم گردد و اگرچه با تشاهد ارواح و تجاذب قلوب بهیج عنوان
و بتوفر اضیاح نیست و نا بنا بمحل رسد که چون این نیازمند بسببی مانعی چند که ذکر رفت
از وصول بدولت بحرمان مخصوص است و دران جانب آن موانع نیز نه و قوت و شوکت جوانی وصال
که بامندله ایام پیری متصل باد حاصل اگر از راه کرم قدم بر بساط مروت نهد ملاقات برادر پیر
ضعیف حال را پیش از حلول مالا بد منه دریابد بمکارم اخلاق و محاسن اعراق ان اکمل اقطار و
افضل آفاق مناسب تر باشد از طریق انبساط ده سر اسب بارگیر و یک هزار دینار جهت
اخراجات راه و مصالح خدم فرستاده شد بکرم معذور فرمایند تا بمن نامتناهی مقرون گردد
ابتدای ایام معالی انتهاء ایام و لیالی باد نوع دوم بعد از بسط موائد مودت و اتحاد و شرح
عوائد ارادت و اعتقاد بر جناب فضایل پناه معروض می گردد که قواعد عقاید این معتقد بنسبت
باسدره سدره مثال از آن ممهد تر است که باطالت تقریر و ادامت تحریر شرح عشر عشیر آن
توان گفت مدتیست تا جهت اقامت جناب معلا مدرسه اساس کرده و نفایس کتب
و غرایب صحف و حلایل املاک و اسفاض و عقایل متملکات را بوقفیت آن مخصوص گردانیده
و وقف نامهٔ مشروع مسجل بحکوم بنوشته و قصارای همت و مطرح نظر آن بوده که جناب رفیع
مولوی در آن مدرسه بافادت علوم اسلامی اشتغال می نماید و طلبه و مستعدان مستفید گر
دند و صیت افادت و ارشاد مجلس عالی چنانک اکثر ممالک را آراسته است بل باقصای
جهان رسیده بارجا و انحاء این مملکت نیز برسد بنابرین مقدمه مولانا ملک العلما غیاث
الملة والدین عمت فضایله را که او نیز از جمله معتقدان آن جنابست با چند سر اسب بارگیر
و چند دینار زر و یک تخته جامه بموجبی که تفصیل بذکران ناطقست بخدمت فرستاد تا تربیت
اسباب خدم و مصالح راه و دیگر اخراجات مصروف گردانیده علی اسرع من الزمان توجه
فرماید که دیده انتظار بر راه است و لایزال ترقب قدوم مبارک می رود چون اتفاق وصول
افتد وظایف یومی و شهری و سنوی خدام و متعلقان بروجهی که مصالح را کافی و مهمات را وافی
باشد تعیین رود در توجه استعجال فرمودن منوط بلطف بی دریغ است مشارب مطالب
مصفی و موارد امانی مهنا و موفی باد بالنبی و متابعیه و الرسول الامی و مطاوعیه نوع سوم
بمجلس عالی اعلام می رود که مدتیست تا این ضعیف می خواهد که بمصاحبت آن عزیز حظی از
عمر برگیرد و باقی در مدت اعمار در خدمت بسر برد و کرات درین باب مکتوب نوشته

است و استدعاء حضور مبارک کرده و بهیچ اجابتی نفرموده شعر کو بند دل بدل ره انصاف من بده
جو نیست من بوصل تو مشتاق و تو ملول ها چون اشتغال تواتر اشتیاق بغایت رسید و دل
متعلق طاقت مصابرت نماند بارسال این مکاتبه بحریک سلسلهٔ محبت و ارادت کرد و ملک
الخواص قتلغ تمور را با چند سر اسب و استر و چند دست جامه و چند دینار زر بر موجب تفصیلی
که با اوست بخدمت فرستاد توقعست که چون بخدمت رسد با اهل و اتباع و متعلقان در
روز ترتیب کرده متوجه شود و اگر حالیا اصحاب و متعلقان تعذری داشته باشد خدمتش
در توجه مسابقت فرمایند چون اینجا آمده باشد و کیفیت احوال مشاهده کرده و مقام و مسکن
معین و مرتب شده معتمدان را جهت آوردن اتباع اعادت فرماید فی الجمله انتظار از حد
گذشت و مهمات کلی دیوانی و خاصه موقوف حضور خدمتست در آمدن مسارعت واجبست
توفیق اجابت رفیق باد صوب ثواب دوم در جواب سه نوع نوع اول
بعد از تامل مفاوضه شریفه و مکاتبه کریمه که مشتمل بر استدعاء حضور این فقیر حقیر بوده بمحل
انهاء می رساند که ضعاف طیور را کجا قدر آن می باشد که شاه باز اقبال جنان صباحت دولتی در
طلب ارادات ایشان طیران کند و بر فضا فنا سیران ما العصفور و ما دمه من خود بچه ارزم که تمنای تو ورزم
در خدمت سلطان که برد نام گدایی چون امر مطاع و فرمان واجب الاتباع که اشارتیست عظیم
و طاعتیست حکم وارد و واصل شده بی توقف از فرق سر قدم ساخته در صحبت جمعی از علما و صلحا
و متوجه آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ فضل و افضال گشت و در مقدمه سید الصلحا اخی حیدر دام توفیقه
را که بعلم و عمل متحلیست بخدمت فرستاد تا معهد و مقام دانسته مراجعت کند و در دو روزه
مسافت بدرویشان بپیوندد با وجود بسط معالی جناب عالی بمزید انبساط مزاحمت نمی توان
کرد دولت دو جهانی میسر و سعادت دو جهانی جاودانی مقدر باد بحق خیر الانام علیه افضل الصلوة
والسلام نوع دوم چون مثال وحی مثال واجب الامتثال از ایراد و ایصال مولانا معظم
ملک العلماء والفضلاء غیاث الملة والدین دامت فضایله وارد و واصل شد و بر مضمون آن
یک جامع فضایل و فواضل و مستوعب انواع مناقب و محامد و مستوفی انصاف مفاخر و مآثر
بود وقوف افتاد بعد از شرایط تلقی بضروب تکریم و تقدیم و استقبال بفنون تبجیل تعظیم
اشارتی که در باب احضار دعاگوی دولت خواه فرموده و مبنی بر عنایتی که با این مخلص دارد
تصور حسن الظنی در غیر موقع کرده بسمع امتثال و انقیاد اصغا و استماع کرد و در صحبت

مولانا معظم مشار الیه با جمع طلبه توجه نمود امیدست که چون بخدمت رسد بروجهی بوظایف
ادعیه صالحه و اثنیه فایحه اقدام وقیام بنماید که بدان مامور و مخاطب خواهد شد اشغال نماید
که خجالت نبرد انشاء الله العزیز مشفقه که مولانا غیاث الدین بعرض رساند تقریر این
دولت خواه است جهان بکام و سعادت مستدام باد **نوع سوم** بعد از انهی مواقع الالام
وظیفه بندکی و اخلاص مرتب داشته اشتیاق شرف دستبوس بر جوامع وجود مستو
لیست چون ملک الاکابر قتلغ تمور دام اقباله اینجا رسید و بنده را بایصال مثال وحی کردار
مشرف کردانید و اخبار عنایت و عاطفت رسانید میخواست که مشیا علی الهام لا علی الا
قدام ببندکی شتابد و دیده رمد کرفته بکحل الجواهر النقاء شریف تنویر و تکحیل دهد بواسطه
مانعی چند که دفع آن ضروری بود دو سه روزی توقف افتاد ملک الاکابر قتلغ تمور را باز کرفت
ونوکر خود را مستصحب آن ضراعت ببندکی فرستاد تا صورت احوال عرضه دارد غایت
بیست روز دیکر سعادت دستبوس استسعاد افتد ان شاء الله تعالی برین ابرام و
اقدام مترقب اغماض و عفو است دولت در ترقی باد بالنبی وآله واصحابه **فصل**
یازدهم **در مشاورت و جزم دو صورت مکتوب و جواب** پیش از شروع در مطلعت
کوییم مشاورت در کلیات امور وظیفه امرا و وزرا و ابناقان و ارکان دولتست با جمعی
از حکما و اکابر که در بایه مرتبت ایشان باشد با زیادت با صوایب آراء ایشان در تد
بیر مال و حفظ ملک و ترتیب لشکر و دفع دشمن چون بر نسق معین که بران مزیدی صورت
ببندد قرار کیرد باتفاق بر رای پادشاه عرض کنند و حکم نفاد یابد که بران موجب بتقدیم رساند
که پادشاهان بزرک مشورت با اصحاب رای و ارباب رویت بغایت معتبر داشته اند
و چون مستشار یعنی آنک با او مشورت کنند و رای او طلبند در محل اعتماد بوده از رای او
تجاوز ننموده اند و انراد ستور کارنامه اعمال ساخته و انوشروان عادل چون خواستی که
در امور سلطنت و مملکت از حکیمی مشورت طلبد نخست یک ساله وظیفه او از نقود و اجناس
و مطاعم و مراکب و دیکر لوازم و لواحق آن نقد تسلیم فرمودی آنکاه استشارت کردی
تا حکیم چون جزئیات مصالح معاش متردد خاطر نبودی و حواس از مزعجات استراحت
یافته راههای صایب نمای و انوشروان مستفید و متمتع شدی و امور مملکت مرا او کد
قواعد قرار کرفتی که کفته اند **شعر** چنین کفت دانا که دانش بسیست ٭٭ ولیکن پراکنده با هر کسیست

اکنون آنچه درین فصل از استشارت و جزم ایراد کرده می شود مخصوص با امرا و وزرا و
امثال ایشانست و دیکری را دران مدخلی نه اکرچه درین مرتبت که مرتبه دوم این کتابست
جمعی دیکر را بواسطه قربت در مراتب و مناصب ذکر کرده ایم اما استشارت وظیفه ایشان
نیست بعد ازین باسر سخن رویم و بیان صور و انواع کنیم انشاء الله تعالی **صورت**
اول مکتوب سه نوع **نوع اول** **در تدبیر مال و محافظت ملک** بعد از استشارت
از انوار آرای جهان آرای و استفادت از ابکار افکار مشکل کشای عرضه می افتد که چون مبانی
دین و دولت و تاسیس ارکان مشاورت استحکامی نمی باید و قواعد ملک و ملت بی توطید
بنیان جزم ممهد نمی کردد پس اکر در کلیات قضایا با ثواقب افکار عقلا رجوع کنند از منهج
احتیاط و کاردانی بعید نباشد که در حضرت رب العالمین جل جلاله سید المرسلین صلوات
الله وسلامه علیه بحکم وشاورهم فی الامر امر فرمود که با صحابه در کارها مشورت کنند تا امت
خود را از امتثال آن حکم مستغنی ندانند و رسول علیه الصلوة والسلام فرمود المشاورة
امن من الملامة وحصن من الندامة یعنی مشورت بناهیست از پشیمانی و امانیست از ملامت
مردم و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نعم الموازرة المشاورة وبئس الاستعداد الاستبداد
یعنی چه نیکوتر و زبرکرفتنی است مشورت کردن و چه بد استعدادیست بخودی خود
بکاری قیام نمودن و درین کلمه فرمود لا صواب مع ترک المشورة و ترجمه برین موجبست
بیت مشورت رهبر صواب آید ٭٭ در همه کار مشورت باید ٭٭ کار آنکس که مشورت نکند
نادره باشد ار صواب آید ٭٭ و در امثال آمده است المشورة لقاح العقول و رائد الصواب
لقاح آبستن شدن شتر است و عرب چون خواهند که نخل خرما بارور کردد از درخت دیکر
بار بیاورند و بر نخل بندند و آنرا القاح کویند معنی آنست که مشورت آبستن کردانیدن
عقولست یعنی از عقل دیکر اضافت کردن و پیش رو صوابست که هرکز خطا نکوید که در
امثال عرب آمده است الرائد لا یکذب اهله رائد پیش رو کاروان را کویند که پیش
از وصول کاروان بمنزل رود و احوال آبادانی و آب و علف دانسته تا استقبال کاروان
آید و خبر کند و او هرکز دروغ نکوید که مجموع حالات از آبادانی منزل و غیر آن میان او
و اهل کاروان علی التسویه باشد و کفته اند استشارت المرء برای اخیه من عزم الامور
وحسن التدبیر یعنی مشورت کردن با رای برادر خود از عزم امور و حسن تدبیرست

ودر اشعار عرب آمده است **شعر** ليس امرء شاور اشياعه   بنادم ان فات محذور
يعني هركه با قبايل وخويشان خود در كارها مشورت كند بوقت فوت محذور هرگز پشيماني
نبرد وهمچنين گفته اند من استشار ذوي الالباب سلك سبيل الصواب يعني هركس كه با عاقلان
مشورت كند راه صواب مسلوك داشته باشد وحكيمي گفت ان المرء اذا استشار ذو
الرشيد وعمل بمشورته واستنصح الصديق وبني على نصيحته لم يفته ولم يبلغه خصم يعني چون مرد
با كسي كه دين خود ودنياوي خود را مصلح باشد واورا تدبير وراي راست باشد مشورت
كند وبمشورت او كار كند واز دوست عاقل نصيحت طلبد وبنياد كار بران نصيحت نهد
جزم از و فوت نشود وخصم در وهرگز نرسد وبرو غالب نگردد پس بحكم تمسكات نقلي
وعقلي مقرر شد كه استشارت با جمعي كه عقل وكفايت ودين وشفقت ايشان باشد امر
بغايت معتبرست وبر مستشير لازم كه از اشارت مستشار تجاوز نكند وبر مستشار واجب
واگرچه خصم بود كه در استشارت امين باشد واز خيانت محترز واز اينجاست كه پيغامبر
صلى الله عليه وسلم فرمود المستشار مؤتمن كه از و سخن راست مي پرسند تا بنور آن اهتدا
كنند وروشنايي يابند پس اگر او راست نگويد وحق را پوشيده دارد تا پرسنده در مضيق
اخطار افتد خيانت كرده باشد وشرعا وعقلا ملوم ومعاتب گردد ومنقولست كه حجاج
بن يوسف جمعي را كه بتهمتي موسوم بودند حاضر كرد واو در خانه بود كه دو در داشت يكي جانب
راست ويكي با جانب چپ بعد از تحقيق بي گناه را بجانب در راست مي فرستاد ومجرم را بجانب
در چپ شخصي از مجرمان كه بجانب چپ مي رفت اورا گفت ايها الامير پيغامبر عليه الصلوة و
السلام فرمود كه المستشار مؤتمن بر سبيل مشورت از تو مي پرسم كه مصلحت من در جهت
براست روم يا بچپ حجاج با وجود ظلم وخصم اورا بجانب راست فرستاد وامانت
فرو نگذاشت آن مرد بيمن استشارت خلاص يافت بنا برين مقدمات چون بحكم
مطاع وفرمان واجب الاتباع والاستماع بندگي حضرت پادشاه جهان خلد الله ملكه
كليات امور مملكت برين ضعيف محال وموكولست وخرابي كه از حكام سابق وولات
سالف بولايات ورعايا رسيده بر همگنان مخفي نه ولايزال بتدبير مال وعمارت
مملكت ومحافظت رعيت اشارت همايون نفاذ مي يابد وتدبيران مهمات را از ملك
ابادان مي توان كرد وبدين سبب تردد متواتر مي كرد وجز استشارت باراي رزين

تدبير ديگر ممكن نه كه آن جناب را از عنفوان شباب تا اوان شيخوخت برين قضايا استمرار
بوده بلكه از قبيل تنبيهات گشته وموارد حق ومدارك باطل مخفي نمانده آنچه راي دوربين را
درين قضايا روي نمايد واعلام فرمايد اعتماد در كليات امور بران باشد زيادت ابرام نمي
نمايد راي جهان افروز شامل حال كافه اقارب واباعد باد بالنبي وآله **نوع دوم** در تدبير
عساكر بعد از تقديم وظايف استرشاد از ميامن ارشاد جناب عالي لازال عاليا وعلى الا
عالي واليا اعلام ميرود كه چون كلي وجزوي امور مملكت بدين ضعيف مفوض وبرو مقررست
وبهر چند روز جهت دفع معاندي ومنع مخالفي ومخاصمي ترتيب عساكر منصور اهتمام مي بايد
نمود وجماعت امرا تومان وهزاره وصده كه وظايف وجامگيات گرفته ومواضع ولايات
با قطاعات در تصرف دارند باكثر معاملات ومقاطعات خود مي روند وبعمارت
وزراعت مشغول مي شوند وجمعي كه ملازم اند استعداد ركوب وقوت حط وترحال ندارند
وترتيب اسباب واسلحه ندارند چون استشارت در كليات قضايا امري مسنون ور
قصه معهودست ورسول عليه الصلوة والسلام فرموده اَسْوَأُ النّاسِ حالاً مَن لا يَثِقُ
لاحدٍ لسوء ظنه ولا يثق به احدٌ لسوء اثره يعني بدترين مردم كسيست كه بواسطه گمان بد
كه اورا باشد بر هيچ كس اعتماد نكند وهيچ آفريده نيز برو اعتماد نكند بواسطه بدي اگرچه
مشاورت بواسطه اعتماد مستشيرست براي عقل ودين ونصيحت مستشار وچون شخصي
را بر هيچ آفريده اعتماد نباشد او بدترين مردم بود وامير المؤمنين علي كرم الله وجهه نيز
چون بدين مشرب رسيده برين موجب گفته است **من ابتلى بسوء الظن طال غمه ومن لزم**
حسن الظن روح نفسه يعني هركه ببد گماني در حق مردم مبتلا شود غموم وهموم او بدرازي انجامد
وانكس كه در حق مردم نيكو گماني كند نفس خود را راحت داده باشد كه مستشير را در حق مستشار
تا حسن ظن در كمال عقل او نباشد با او مشورت نكند ودر امثال آمده است المشاور بين
احدي الحسنيين صواب يفوز بثمرته او خطاء يشارك في مكروهه يعني مشاورت كننده را
يكي دو از نيكيست يا صوابي كه بثمره آن فايز شود يا خطايي كه در مشاهده مكروه با مستشار
شريك گردد يعني نسبت بخطا بعد از استشارت ومستشار نيز دران داخل بود وهمچنين
گفته اند المشورة عين الهداية ونيز گفته اند كه مشاورت باكسي بايد كرد كه سه خاصيت درو
موجود باشد دوستي با مستشير ووقوف بر حال او وكمال عقل واين ابيات برين خواص مشتمل

است شعر خصایص من تشاوره ثلاث ۞ فخذ منها جمیعاً بالوثیقة
وداد خلص وونور عقل ۞ ومعرفة بحالک فی الحقیقة ۞ فمن حصلت له هذا المعانی
فتابع رایه والزم طریقة ۞ وجون جناب عالی اعقل جهانست همیشه با این مخلص درستی
ورزیده است وبر سرایر احوال واوضاع او واقف بوده توقع است که درین باب
تدبیری که منجح ومنتج باشد فرموده در سلک عبارت آورد تا بعد الیوم دستور آن باشد
ورود جواب شافی را ساعة فساعة انتظار میرود برکات آراء شریفه بکافه جهانیان
واصل باد بالنبی وآله وصحبه نوع سوم در استشارت تدبیر مخالفان واعدا واضداد
ومعاندان بعد از اهتدا بانوار هدایت واسترشاد از میامن ارشاد وامانت بمحل انهامی بیوندد
که بر رای منیر بوشیده نماند که قضیه بادشاهی ومملکت وخود احباب واعدا از لوازمست
بلکه در بعضی اوقات دشمنان بیش از دوستان می باشند درین سال جون ایام فتور و
اختلال احوال جمهور بود وهر یک از معاندان ومتمردان باستبداد واستقلال سر بر آورده
گاه ظاهر وگاه بوشیده بعنادی وکیدی اشتغال می نماید ودل مشغولی می دهند وقصد مشاورت
در کلیات قضایا امری مستحسن وضابطه محمود ومستحکم است که گفته اند ۞ من اکثر المشورة لم
یعدم عند الصواب مادحاً وعند الخطاء عاذراً ۞ یعنی هر کس که با عقلا بسیار مشورت کند اگر
بعد از مشورت او قضیه بصواب بیش آید جهت خود مادح وستاینده کم نباید واگر خطایی
بیش آید عذرخواه نیز کم نیاید بواسطهٔ آنکه با عقلا مشورت کرده باشد اورا معذور دارند
ونصوص قران وحدیث درین باب بسیارست ودر امثال عرب آمده المستشیر علی طرف
من النجاح بر ظفر نیست از بیروزی که هر جیز را دو طرف باشد در وقت استشارت طرف
ظفر وبیروزی از آن مستشیر باشد وقطعا مغلوب نشود وهمچنین گفته اند من استشار و
استخار فقد قضا ما علیه یعنی کسی که در کارها استشارت واستخارت کند یعنی جهت مشورت
عاقلی را بگزیند وان طلب که بهتر بود آنچ بر و واجبست بجای آورده باشد وقباد کسری به بسر
خود انوشیروان عادل نصیحتی نوشت این کلمات از آن جملتست یا بنی لاتدخل فی مشورتک
بخیلا فانه یقصر بک عن غایت الفضل ولا جبانا فانه یضیق علیک الامور عند انتهاز الفرصة
معنی آنست که ای بسر با بخیل وبددل مشاورت مکن که بخیل در رسانیدن مهمات بر تبت
فضل تقصیر کند وبددل کارها را در وقت فرصت بر تو تنگ گرداند تا مطلوب از تو فوت

شود جمعی که در محل استشارت باشند اختصاص ایشان بمکارم اخلاق جون کمال عقل و
نور شجاعت وشفقت بر مستشیر از جمله لوازم بود شعر اذا بلغ الرای المشورة فاستعن
بجزم ناصح او نصاحة حازم ۞ یعنی جون رای واندیشه بجایی رسد که بمشورت احتیاج افتد
استعانت طلبد از جزم نصیحت کننده یا از نصیحتی حازی یعنی آنک بیدار وهشیار باشد طلب
تا هیچ حال از منهج عقل وتدبیر انحراف نجوید وتر در مزالق مهالک نیندازد وبحمد الله تعالی
جناب سامی ومجلس عالی مجمع این صفات حمیده وسمات بسندیده است اکنون درین قضیه
از رای رزین وفکر رصین آن جناب استشارت می رود تا آنچ از مفاسد ومصالح روی
نماید بطریق مکاتبت باعلام وانها فرماید رسانید تا دستوری موثوق به وقانونی معمول علیه
درین باب آن باشد صوایب تدابیر جناب معالی بناه کارساز عالمیان باد صورت
دوم جواب سه نوع نوع اول جواب تدبیر ومحافظت ملک اشارتی که
از جانب جناب وزارت بناه حفت بانواع الالاء واصناف النعماء بدین ضعیف صادر
شده وبنابر حسن الظنی که در بارهٔ او تصور فرموده در تدبیر مال دیوان ومحافظت مملکت
مشورت طلبیده واگرچه این ضعیف خود را دران بایه نمیداند که در کلیات قضایا رجوع
باو کنند ورای اورا اعتباری نهند اما آنچ در مدت ملازمت مخدومان ماضی امرا بزرگ صاحب
شوکت ووزراء بیر صاحب تدبیر تغمدهم الله بغفرانه دیده ودانسته ودر اخبار حکما نیز مطالعه
کرده شمهٔ بمحل انهامی رساند تا اگر بر قانون جزم باشد در عمل آرند واگر بر خلاف بود التفات
ننمایند بر عقلاء عالم واولیاء امم بوشیده نیست که هیچ آفریده را از ابناء وجود با ذخار مال
جندان احتیاج نیست که بادشاهان را که بجموع مهمات ایشان از ترتیب کرکیراق ومصالح
اردوها وضبط خزاین ومساس خانه واختاخانه وتدبیر سیورغامیشات ونوازش دو
ستان وقهر دشمنان وتعیین مرسومات وجامکیات امرا وابناقان وعساکر منصوره
وسایر لوازم ولواحق امور سلطنت بتهیهٔ مال واسباب این میسر می گردد بس در طلب
ادخار واکثار آن جهت این مهمات آنچ ممکن ومقدور باشد بجای باید آورد جون مملکت
خراب باشد ورعایا درویش حال حصول مال جگونه میسر شود وبر تقدیر آنک یک نوبت
یا یک سال رعایا را بمطالبت مال تکلیف کنند وآن بیجارگان را آنچ باشد بدهند ودانند
که بعد الیوم از جنان مخاطبات بل مخاطرات ایمن وسالم نخواهند ماند بالضروره اید الفرار

مما لا یطاق من سنن المرسلین برخوانند و بملکی و ولایتی دیگر روند و شهری و موضعی دیگر را
که در انجا از چنین مطالبات ایمن توانند بود وطن و مسکن سازند و زبان حال ایشان گوید

شعر لین رجعتم الی الانصاف فهو لکم عبد کما کان مطواع و مذعان و ان ابیتم فارض الله واسعة
ما الناس انتم ولا الدنیا خراسان

بیت بیرون ز شما و خوشتر از شهر شما مخدوما ندو شهرها بسیار است

و حضرت سلطنت و جناب امارت و وزارت را درین قضیه بدنامی بیش از نیکنامی باشد
و ارباب و متمولان نیز که این حال مشاهده کنند دانند که از ایشان نیز بمصادرات مطالبات
خواهد جز انهزام امری دیگر در تصور نیاید که اگر اقامت کنند ایشان نیز از کثرت تکالیف
ضعیف حال شوند و در مملکتی که درویش گرسنه باشد و توانگر درویش شده چه خیر و برکت
بماند و جز خرابی کلی امری دیگر صورت نبندد

بیت از رعیت شهی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود

قضیه ملکداری و مال اندوزی را چندین هزار سالست که پادشاهان قدیم با بندگان نموده و
اموخته اند و بهدایت کرده هر کس از ملوک و امرا و وزرا بران جاده مستمر بوده اند مملکت
آبادان داشته اند و رعیت شاکر و او نیک نام و انکه ازان قاعده تجاوز نموده اند
ملک خراب بوده و رعیت بدحال و متشکی و پادشاه و اتباع بدنام پس هیچ حالتی بهتر از انتهاج
منهج مستقیم معدلت نیست که در سخن اردشیر بابک آمده است لا ملک الا بالرجال و لا
رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ولا عمارة الا بالعدل والسیاسة یعنی ضبط مملکت بی
لشکر میسر نشود و از لشکر بی مال کاری نیاید و مال حاصل نشود مگر بعمارت و عمارت دست
ندهد الا بعدل و سیاست و این سخن اگر چه در مقدمه فصل دوم در نصیحت سلاطین است
ذکر رفت اما درین مقام نیز مناسبت و اعصار اکامتاملان دارد پس معلوم شد که اساس
مجموع آبادانی و مملکتداری بر عدل و سیاست است اگر رعایای ضعیف حال را که در
مملکت خراب باشند صیانت کنند و ایشان را نامدتی که باحال ثروت و استظهار آیند
از مطالبت مال و اخراجات و متوجهات و سایر تکالیف و اثقال معاف دارند هم
ایشان مستظهر بوده بعمارت و زراعت مشغول شوند و هم باوازه معدلت که باطراف جهان
رسد اصناف بل رعایا بل طوایف برایا روی بدین مملکت نهند و باآبادانی اشتغال
و یک دینار حاصل با ده دینار و صد دینار آید و چون بمراحم بندگی حضرت و شفقت امرا و
وزرا مستظهر باشند سعی و اجتهاد در عمارت و زراعت یکی در هزار کنند و حاصل ایام آبادانی

را با ایام خرابی هیچ نسبتی نباشد و بواسطه تحمل یکساله پادشاه و امرا و وزرا جهانی بل عالمی
آبادان گردد و مجموع مصالح سلطنت تمشیت یابد و ذکر جمیل و اجر جزیل را خود چه سخن باشد
و این معنی مطابق نص قران حکیم و فرقان عظیمست انجا که می فرماید مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء
والله واسع علیم اتفاق اموال که در آیتست در صورت ملکداری در باب مهلت رعیت
است تاآوان بسیار که رعیت را چون بار ثروت از حوالات دیوانی روی نگرداند و
مالی که بر ایشان متوجه باشد بخوشدلی ادا کنند سالهای بسیار گذشت که مملکت در
تصرف پادشاه نبود اندک مدتی نیز چنان انگارند که در تصرف نیست و بسخن ملوک قدیم
که گفته اند لیس علی الخراب خراج کار کنند تا وقت عمارت مهلت دهند و بعد ازان مجموع
اموال به نیکنامی و سهولت حاصل شود و عوض یکساله مهلت در سال دوم باز نشیند
بل اضعاف مضاعف باشد انچ این ضعیف را درین باب روی نمود بمحل عرض رسانید
امیدست که چون بدان عمل فرمایند پشیمانی نبرند و بثمره حسن اعتقاد چنانک در امثال آمده
اذا شاورت العاقل صار عقله لک واصل گردند یعنی چون با عاقل مشورت کنی عقل او که
ماده تصرف و تدبیر است ازان تو شود و از مزلقه استبداد و استغنا که مثل خاطر من
استغنی برایه ازان متبلیست خلاص یابند یعنی نفس خود را در مخاطره انداخت کسی که برای
و فکر خود مستغنی شد و با عاقلی مشورت نکرد

نوع دوم

در تدبیر عساکر بر صوایب
ارا و شرایف افکار جناب وزارت مآب حفت بالبهجة والسعادة معلوم گردانیده
می اید که جماعت امرا و ارکان دولت که بملازمت بندگی حضرت پادشاه خلد ملکه اشتغال
می نمایند مطامح انظار و مطارح افکار ایشان اولا جذب منفعت و دفع مضرت می باشد
و این معنی را بحسن صنعت و کمال تدبیر مخفی میدارند و چنان می نمایند که نظر ایشان بر ملازمت
بندگی پادشاه و مصلحت مملکتست و ثانیا بعد از استجذاب منافع و استدفاع مضار
بخدمتی که بدان موسوم اند قیام می نمایند و مطلب اول ایشان از غایت وضوح و بداهت
بر انجناب مخفی نماند که بران موجب که در مکاتبه شریفه مسطورست جامگی ستدن
و با سر اقطاعات و معاملات رفتن و درگاه بندگی پادشاه را خالی گذاشتن و ملازمت
با جمعی بی استعداد حوالت کردن برین مدعا گواهی عدلست و چون حال برین جمله

کدرد امور سلطنت مهمل ماند و قواعد مملکت انتظام و استحکام نپذیرد و اکر والعیاذ بالله
این معنی بکوش مخالفان رسد و معلوم کنند که درکاه سلطنت خالیست بی توقف روی
نمایند و دل مشغولی بسیار از ان در وجود آید و تا طلبیدن امرا و عساکر مصالح فوت
شود و مناظم منبدد کردد پس تدبیر آنست که جون امرا جامکیات خود کرفته باشند تا
اقطاعات در عوض آن از دیوان ستده نواب و معتمدان خود را بر سر معاملات و اقطا
عات فرستند و خویشتن یکلحظه در شب و روز از ملازمت درکاه سلطنت لیستبعا نمایند
تا بوقت احتیاج بجواب مخالفان مشغول کردند و اکر امرا جمعی باشند که با ایشان تشدید
و تعنیف نشاید کرد جون خواهند که غیبت نمایند حکم نفاد یابد که جمعی را از برادران و
فرزندان و خویشان صاحب وجود با تمامت لشکریان بر درکاه سلطنت ملازم کردانند تا
در وقت احتیاج جانسپاری کنند و ایشان جند بر سر مهمات خود روند که از رسولان بانوی
سلاطین هند و اکابر این مملکت که انجا بوده اند بکرات استماع رفته که هر شب بر درکاه
بار شاه سیزده هزار مرد متسلح نوبت دار و کیشکبانان می باشند جنانک هیچ یک را از
ایشان زهرهٔ غیبت نمودن نیست و هر شب جمعی دیکر بنوبت بر همین صورت ملازم
باشند جون نوبت دار و کیشکیان جنین بسیار باشند کمیت لشکریان دیکر را حصر که
تواند کرد و اکر امرا بدوافع اغدار بهانها آرند و خواهند که خود را دور اندازند بتدریج
از جامکیات ایشان کم کرده بملازمت آن دهند تا بحکم أَجِعْ كَلْبَكَ يَتْبَعْكَ کار کرده
باشند و شخصی را نیز از بتیکجیان ناظر کردانند تا آن وجه را بحضور و معرفت او بمصارف
ضروری باز از تربیت اسبان و آلات و اسلحه مستغرق کنند و بتلف نیارند اینچ این
ضعیف را از تدبیر عساکر منصور دست داد و از حکما و عقلا منقول و از اکابر ماضی
دیده و دانسته برین جملتست و در امثال عرب آمده المشورة راحة لك وتعب علي
غیرك داعی این تعب جهت آن بر خود کرفت تا مصدوقه حال براستی و امانت باز نموده
باشد رای مشکل کشای مدبر امور مملکت و قهرمان اوضاع مملکتست آنچ ایشانرا روی نماید
مزیدی بران تصور نبندد جهان بکام باد نوع سوم جواب استشارت در دفع دشمن
بر میامن تدابیر جهانکیر او وصل لها الله الي الكبير والصغير مکشوف کردانیده می اید که هیچ
خبر که التزام بر ذمت همت واجب و لازم باشد جون دفع دشمنان نیست که هر کس از

بادشاهان که بر دشمن حقیقی ظفر یافت و او را عفو کرد آخر الامر بتبعهٔ ندامت کرفتار شد
و هیچ فایده نداشت و انکس که بعد از ظفر بر دشمن بقلع و قمع او مشغول کشت قطعا
بشیمانی نبرد که آورده اند علی بن عیسی این ابیات بمنصور خلیفه عباسی نوشت در وقتی که
منصور صاحب الدعوه ابو مسلم مرغزی را می خواست که هلاک کند شعر
اذا كنت ذا راي فكن ذا عزيمة فان فساد الراي ان يترددا ولا تمهل الاعداء يوما بقدرة
وبادرهم ان يملكوا مثلها غدا معنی آنست که جون ترا اندیشهٔ پیش آید بعزم جزم
دل بر کار نه که فساد رای آنست که در فکر متردد باشد و روزی که بر دشمن ظفر یافتی بر
قدرت خود اعتماد مکن و او را مهلت مده و بر وی پیش کیر بیش از انک ان قدرت که
امروز تراست فردا او را باشد و شاید که ابقا نکند بر تو و بدین سخن منصور صاحب الدعوه
ابو مسلم در خامس عشرین شعبان سنه سبع و ثلثین مایه بکشت و بدین تدبیر مدت بلبیت و
دو سال ایمن در مسند خلافت و بر تخت مملکت نشست و ممالک جهان آل عباس را بتایید
الهی و رای راست علی بن عیسی که موافق تقدیر بود پانصد سال و بیست و سه سال و شش ماه
مسخر و مسلم شد و از عجایب اتفاقات انک مجموع خلفاء عباس از اولاد منصور بودند
و رای راست علی بن عیسی باولاد و احفاد او رسید و عاقلان را معلوم شد که این قضا
یا توقف بر سایدکی از امرا قبایل عرب از بزرکی صاحب رای مشورت طلبید و آن
بزرک او را برای راست هدایت کرد و امیر مخالفت نمود و بدان سبب از منصب
امارت محط کشت آن بزرک این بیت بدو نوشت شعر امرتك امرا حازما فعصيتني
فاصبحت مسلوب الامارة نادما یعنی ترا امری کردم دقایق حزم دران مرعی بود و تو عصیان
من کردی و فرمان من نبردی لاجرم امارت را از تو ربودند و تو بر ترک فرمان بشیمان
شدی و همجنین در هیچ حال که ترا بلی پیش آید از سر عجز دران نباید رفت و تمکن را
بتخصیص در دفع دشمن از دست نباید داد که بعضی از شعراء عرب کفته اند شعر
وعاجز الراي مضياع لفرصته حتى اذا فات امر عاتب القدرا یعنی عاجز در رای و تدبیر
ضایع کنندهٔ فرصتست و بعد از فوت فرصت با تقدیر الهی عیان کند و نداند که فوت
فرصت بتقصیر او بوده است و همجنانک در امضای رای عجز نباید آورد با اصحاب
عجز نیز رای نباید زد که ایشان هرجه کویند از سر عجز و ضعف رای کویند و انرا اعتبار ی

نباشد وگفته اند شعر وما العجز الا ان يتشاور عاجزا   وما الحزم الا ان تهمّ فتفعلا
یعنی مشاورت با عاجز غایت مرتبت عجز است وحزم آنست که چون قصد امری کردی
بی توقف آن را از قوت بفعل رسانی وحماسی درین دو بیت دلالة حزم داده است شعر
اذا هم القی بین عینیه عزمه   ونکّب عن ذکر العواقب جانبا   ولم یستشر فی امره غیر نفسه
ولم یرض الا قایم السیف صاحبا ها یعنی چون قصد کاری کند عزم را دو برابر نظر دارد واز عواقب
امور نیندیشد ومشورت جز با نفس خود نکند واز مصاحبان جز بدسته شمشیر که بدان امضاء
عزیمت راضی نشود ودر اشعار بسیار آمده است شعر ولا تجعل الشوری علیک غضاضة
فریش الخوافی تابع للقوادم   وحارب اذا لم تعط الا ظلامة   شبا الحرب خیر من قبول المظالم
یعنی چون با کسی مشورت کنی بعد از انک رای بر امری صحیح قرار گرفته باشد مشورت
را دیگر باره تازه مکن واز سر مگیر که پرهاء بازپسین مرغ پرهای پیشین است یعنی هر چند که با
عقلا مشورت کنی ورای بر امری قرار گرفته باشد چندانک استشارت را تجدید گردانی
باز همان قرار گیرد چون پر مرغ که پیشین وپسین شبیه یکدیگر باشند بی تغیر وتبدیل واگر
در استیفاء حقوق ترا ندهند الا ظلمه یعنی انچ مظلوم از ظالم طلبد ودر آن طلب عجز ومسکنت
ظاهر باشد زینهار مستان وحرب کن که تحمل تیزی شمشیر بهتر از قبول مظالم یعنی کشته
شدن بنام نیک بهتر از عجز وبیچارگی نمودن مثال قضیهٔ دشمن چون قضیهٔ دو شمشیر بازست
متوجه یکدیگر شده منتظر فرصت می باشند هر یک از ایشان که فرصت یافت شمشیر راند
وخصم را مجروح یا مقتول گرداند که اگر نه چنین کند خصم با او همین طریقه مسلوک دارد و
مشاهده رفته است که این معنی در صورتی است که دشمن عداوات ظاهر ورزد اما اگر
پنهان بدشمنی وکید ومکر مشغول گردد با او نیز همین سلوک مرعی باید داشت وانتهاز فرصت
را منتظر باید بود شعر وکلت للخل کما کال لی   علی وفاء الکیل او بخسه ها یعنی کیل
جهت دوست چنان پیمودم که او جهت من پیمود اگر تمام داد تمام دادم واگر کم داد کم دادم
وقتی که با دوستان چنین باید کرد با دشمنان بطریق اولی ودر اشعار بلغاء عرب آمده است
شعر وانی لالقی المرء اعلم انه   عدوی وفی احشائه الضغن کامن   فامنحه بشری فیرجع قلبه
سلیما وقد ماتت لدیه الضغاین ها معنی آنست که من مرد را می بینم ومیدانم که دشمن منست
وباطن او از کینهٔ من مالامال در ان حالت با او گشاده روئی میکنم واو امن بسلامت

مراجعت می کند ودشمنی برقرارست وحکما گفته اند تجرع فی عدوک الغصة الی ان تجد الفرصة
فاذا وجدتها فانتهزها قبل ان یفوتک الدول او یعصیک الفلک فان الدنیا دول یبنیها
الاقدار ویهدمها اللیل والنهار یعنی از دشمن غصه را تجرع کن تا وقتی که فرصت دست
دهد وچون فرصت دست داد پیش از انک فوت شود کار خود بران تا دور
آسمان بعصیان مشغول نگردد وقوت وقدرت ادراک فرصت نماند که کار دنیا
دولتهاست که آنرا اقدار بنا کرده اند وخراب کنندهٔ آن شب وروزست یعنی بهیچ حال
از دست فرصت مده معاویه بن ابی سفیان با وجود انک در امیر المومنین علی رضی الله
عنه که امام معصوم وخلیفهٔ بحق بود عاصی شد واز نص حدیث اذا بویع الخلیفتین فاقتلوا
الاخیر منهما بواسطهٔ دوستی دنیا خود را غافل ساخت اما از جملهٔ دهاة عرب بود وتدبیر
مملکت چنانک او دانست دیگری را از ابناء جنس او میسر نشد چون امارت برو قرار
گرفت بمدینه آمد عایشه دختر امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنهما باستقامت پیش
او رفت واز کشتن پدر افغان کرد معاویه بنزدیک امد وگفت یا ابنة اخی الناس اعطونا
سلطانا واعطیناهم عهدا وامانا واظهروا الینا طاعة تحتها حقد واظهرنا لهم حلما تحته غضب
فبعناهم هذا وباعونا ذاک فان منعناهم الذی اشتروا منعونا الذی اشترینا منهم وان
نکثنا بهم نکثوا بنا ومع کل انسان منهم سیف ولم ندر الدایرة لنا ام علینا فکونی ابنة عم امیر
المومنین خیر من ان تکونی من امام المسلمین معنی انست که ای برادر زادهٔ من مردم سلطنت
را بما دادند وما با ایشان عهد وامان دادیم وایشان در ظاهر ما طاعتی داشتند که در زیر
ان کینه بود وما بر ایشان حلمی ظاهر کردیم که در زیر آن غضب بود ما با ایشان عهد وامان
وحلم فروختیم وایشان بما طاعت وانقیاد فروختند اگر ما ایشان را از آنچ از ما خریده
اند یعنی امان وحلم منع کنیم ایشان نیز انچ از ایشان خریده ایم وآن مطاوعتست از ما
منع کنند واگر نقض عهد کنیم ایشان نیز نقض عهد کنند ودر دست هر آدمی شمشیریست
که وقت فرصت آنرا کار فرمایند وما نمیدانیم دایرهٔ امارت ودولت جهت ما می گردد
یا از ما می گردد پس اگر چنانک تو دختر عم منی باش که امیر المومنین ام بهتر از انک یکی از
مسلمانان شوی یعنی اگر تو بر کین خواستن پدر درین وقت که من خلیفهٔ روی زمینم
صبر کنی تا وقت فرصت بر خویشتن ودختری عم من بسلامت وحرمت بمانی واگر

تعجیل کنی و بسبب استعجال تو دشمنان ظفر یابند و ملک از دست ما بیرون برند ناچار
بکنیزکی مسلمانان افتی حاصل این سخن انست که دشمن را بحلم و رفق و تانی و مدارا در قید
تصرف و تسخیر توان آورد نه باستعجال و بی صبری مرارت مصابرت بر شداید روز
کار که ان مدار تست با اعادی و اضداد منتج ظفر و نصرت باشد و استعجال مورث
ندامت و سبب فوت فرصت و حکما گفته اند مبادی نصیحت تلخ نماید اما عواقب آن بغایت
شیرین باشد همچنانک دارو که طبیب به بیمار دهد اگر نوشیدن آن تلخ باشد اما شفاء عاجل
و صحت کامل در ضمن ان حاصل آید تا بامید سلامت در مشام جان بیماران شربتها اگر چه تلخ
باشد بوی جان آید و این بیت را گفته اند بیت العلم اوله مر اذ اقته ؛؛ لکن اخره احلی من العسل
اگر چه در بدایت و نهایت حال علم اراد می کند اما باخر منا سبق تمام دارد و حکما گفته اند الحزم
اشد الاراء و الغفلة اضر الاعداء ؛؛ من قعد عن حیلته اقامته الشداید ؛؛ و من نام عن عدوه انتبهه المکاید
من ضعف رایه قوی خصمه ؛؛ و من ضل مشیره قل نصیره ؛؛ من ضعفت اراوه قویت اعداؤه
و من ترک حزمه اعان خصمه ؛؛ و من اعمل حزمه غنم و من اهمل ندم ؛؛ من استشار استنصر
و من استخار استظهر ؛؛ من اعجبته اراوه غلبته اعداوه ؛؛ معنی انست که حزم راستترین رایهاست
و غفلت ورزیدن از کید دشمن زیان کارترین دشمنانست هر کس که از حیلت کردن
و تدبیر اندیشیدن در کارها تقاعد کند و بنشیند یعنی ترک حیلت و تدبیر کند سختیهای روز
کار او را که بنشسته باشد برخیزاند و بتدبیر مشغول گرداند هر کس که با وجود دشمن
در خواب رود کید دشمن و بد سگالیدن او او را بیدار گرداند هر کس که رای او ضعیف
باشد خصم او قوی گردد هر کس که مشورت کننده او گمراه باشد یاری دهنده او اندک
باشد هر کس که مکرهای او ضعیف باشد دشمنان او قوی باشد هر کس که ترک حزم کند دشمن
خود را یاری داده باشد هر کس که بحزم عمل کند غنیمت یابد و انک در حزم تقصیر کند و اهمال
ورزد پشیمان شود هر کس که با کسی مشورت کند یاری خواسته باشد و یار گرفته و هر کس که
در کارها استخارت کند یعنی آن طلبد که بهتر باشد در کار خود مستظهر گردد و هر کسی که
برای خویش معجب باشد یعنی اندیشه خود را بسندیده دارد و با عقلا مشورت نکند
دشمنان برو غالب شوند انج این ضعیف را در دفع اضداد و اعادی سلوک طریق
استشارت و حزم باستفادت از اقاویل حکما و عقلا بخاطر آمد درین مکاتبه با علام

و انها رسانید امیدست که مثمر و منتج باشد ان شاء الله العزیز سعادت ابدی قرین روز
کار همایون باد بحق هادی البشر و الشافع فی المحشر **فصل دوازدهم**
در عیادت مرضی دو صورت مکتوب و جواب صورت اول
مکتوب **نوع اول** بعد از تیسیر صحت عاجل و کرامت آجل معروض رای شریف
گردانیده می آید که نزول اعراض و عروض امراض از جانب حق تعالی هدیه ایست که بینده
مؤمن و برگزیده خود می فرستد و تفقدیست که او را می کند و تهنیتیست که درباره او ارزا
نی میدارد در وقتی که او را از طاعت و عبودیت خود غافل می بیند که بنده در هیچ حال جز
بحق مشغول نگردد که در حالت ورود امراض و اسقام بر طبیب بیش از ان نیست که علاجی
کند و محتمل که تشخیص مرض نکرده باشد و آن دوا که او تصور کرده که مفیدست مفید نیاید
پس بنده مریض را در وقت استیلاء اسقام و المام آلام جز توجه بحضرت الوهیت و ازا
لت مرض بتضرع و نیاز از ان درگاه خواستن و اعتقادی مبرا از شوایب شکوک پیش
آوردن تدبیر دیگر نباشد و البته بحضرت رب العالمین جل جلاله مقبول آید و دعاء
او مستجاب شود و گناهان او را حق تعالی برحمت و کرم خود عفو فرماید که منقولست
شخصی از اهل یمن از حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم چند سوال کرد که این یکی از ان
جملست یا رسول الله ما یمحو الله به الذنوب قال بالامراض و الاسقام اذا کان صا
برا صابرا راضیا یعنی خدای تعالی گناه را از بنده بچه عفو می کند فرمود که برنجوری وقتی
که رنجور بدان رنج صابر و بدان راضی باشد و این معنی را مولانا سعید فخر الدین هندو
شاه طاب ثراه در سلک نظم کشیده است برین موجب شعر ان المریض و ان جلت رزیته
لسوف تبدل بالنعمی رزایاه دعاؤه مستجاب لا مرد له للاضطرار و یستعفی خطایاه
پس جناب عالی بعروض مرضی که عن قریب بصحت مبدل خواهد شد ملالت بخاطر خطیر
راه نباید داد و بایست که نقل آن مرض باجساد و ابدان مخلصان ممکن بودی که یعلم الله
تعالی که بهیچ حال مضایقتی نرفتی بیت و لو استطعت نقلت علیه جسمه و قر نهامنی بعلة حالی
لیکون عندی العلتان کلاهما و الصحتان له بغیر زوالی ؛؛ حق جل و علا دایم ذات شریف را
بصحت عاجل مقرون گرداناد بالنبی و آله **نوع دوم** بعد از سوال زوال امراض و آلام
از حضرت ملک علام بشرف اعلا و انها رسانیده می آید که مرضی که ذات مبارک را عارض

شده دلیل عنایتهاء ربانی و عاطفتهاء یزدانی است که درین اسباب تنبیه از منامات
غفلات متواتر می کرده بیداریی که منبه آن حضرت رب العالمین است دست میدهد
که از حضرت حق عز شانه و عظم سلطانه تفقد بطروق امراض و عروض اعراض و تنبیه بمواعظ
و ایقاظ بنصایح جز با عباد اصفیا و عباد اولیا صادر نکرده اجر معاناه اسقام و معاساه الام الآم
بر حضرت رب العالمین است و وعده مثوبت و مغفرت درین باب واضح و مبین حاشاک
حاشاک من عود عواد الیک و من دواء دواء و من الم الام و یا لیت که نقل آن مرض و ازالت
آن عرض ممکن بودی تا بدل و جان نحو لسی و ذات شریف از تحمل اوجاع و آلام و تعرض
الم اسقام سالم ماندی قالوا حبیبک مفتک فقلت لهم نفسی الفداء له عن کل محذور
یا لیت حماه لی کانت و کان له اجر العلیل و انی غیر ماجور حمال بقا و حیات جناب عالی که زینت
دین و دنیا و استظهار کل احباب و اولیا بست تا قیام قیامت باقی باد و حمایت و حراست
حضرت ایزدی واقی بحق محمد و الاطهرین من اله و عترته و الاخیر من صحبه و عترته نوع سوم
بعد از اقامت رسم عیادت و مسالت از حضرت عزت بتواتر امداد سلامت و سعادت
بر رای معلا مصور و منهی کردانیده می آید که چون حضرت رب العالمین جل جلاله یکی را از
بندکان در محل اصطفا و اجتبا آورده باشد بمرضی مبتلا و بعوض معنی کرداند نعمتی چند
بدو ارزانی داشته باشد که دانستن ان بر عقلا واجبست او را از کناهان پاک کر
داند و ملکه صبر دارد که مریض را از ان چاره نیست و از خواب غفلت بیدار کند تا بداند
که آدمی بر یک حال نمی ماند و نعمتی را که دله بود یاد او آورد تا او قدر ان نعمت بشناسد
و او را بر توبه و استغفار دارد و بر تصدق تحریض کند و توفیق دهد در قضا و قدر
بچشم اعتبار نکرد و چون حضرت رب العالمین جل جلاله در حالت مرض که بیش جهال
جای شکا بتست و بنزدیک عقلا و علما جای شکر چنین نعمت و منحت درباره بنده خویش
فیض کند وظیفه جز اقامت حمد و شکر نباشد و این معنی هم بران جناب و هم سایر مخلصان
واجب و لازم کرده و ذات معلا و نفس هز کار را که بعقل و علم مزین و محلاست از الم چند
روزه متالم و از عرض سریع الزوال متعرض ملال و انفعال نباید شد و انرا از جمله
عواطف ربانی و مراحم یزدانی باید دانست که بر موجب نص قران و حدیث سعادتها
بی نهایت در ضمن آن مندرج و در طی آن منطویست و تعداد این معانی بر آن جناب

نوعی از کستاخی عوفیت من سایر الاوجاع و انصرفت عنک المخاوف من بوس و من الم
و طال عمرک ما ناحت مطوقة و رقاء ساجعة یشدو علی علم هذا و لا زالت فی امره و فی دعة
تبقی مدی الدهر فی عز و فی نعم صورت دوم جواب نوع اول
مشرفه بزرکوار که بحقیقت نمود از لقاء خلیل و سبب شفاء علیل بود در ایمن اوقات
وارد و واصل شد و بورود آن انواع رضا و تسلیم و توکل و تنبه حاصل آید شک نیست که در
ضمن هر مرضی که بنده مومن را عارض و لاحق کرده تنبهی از عالم غیب و ایقاظی از جناب
جلال احدیت مدرج و مضمرست و اکر بنده بنظر اعتبار دران تامل کند ان حال را ضروری
الوقوع داند تا موجب انتباه و انزجار او کردد و داند که بعد از صحت مرض است بعد از
حیات نیز موت باشد و بتوبت و انابت و استغفار از حضرت ملک غفار اشتغال
نماید اکر صحت یافت آخر توبت و انابت غنیمت و اکر بحضرت رب العالمین بپیوست
تایب رفته باشد و بحکم حدیث التایب من الذنب کمن لا ذنب له و التوبة یمحو الحوبة
از جمله رستکاران کردد حق تعالی آن جناب را بر تفقد محب علیل اجر جزیل کرامت
کناد بالنبی و من اصطفاه نوع دوم مثال دلنواز مشتمل بر انواع تفقدات و اصناف
زواجر و تنبیهات محب دردمند و مخلص نیازمند رسانیدند بعد از مراسم تبجیل و دقایق
تعظیم بوسیده بر دیده نهاد اشارتی که فرموده و صعوبت مرض را بمسلیات رضا و تسلیم
و ایقاظ و تنبیه بدین مستمند سهل کردانیده بصنوف ادعیه معارض و مقابل کشت و
چون بنظر اعتبار تامل رفت مرض جسمانی را علت صحت روحانی دانسته شد و انزاح
ظاهر سبب افراح باطن کشت و بارادتی شامل و رغبتی کامل و اعتقاد تمام و یقینی درست
تلقی احکام الهی کرد کفت بیت از دست ار آتش بود مارا زکل مفرش بود هرچه از تو آید خوش بود
شک نیست که در هر حال که بر بنده مومن وارد می شود حکمتی خدایی مدرج است و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به شخصی که بمواعظ علما و زواجر ناصحان متعظ
و منزجر می کرد بچند روزه مرض چندان تنبیه او را دست می دهد که اکر بدان عمل کند از
جمله تایبان و رستکاران شود پس بر حدوث امراض و اسقام و طروق اوجاع
و آلام وظیفه حمد و شکر ربوبیت جل جلاله از اوجب مفروضات و افرض واجباتست
حق تعالی توفیق تنبیه و تیقظ کرامت کناد ان شاء الله تعالی نوع سوم

مفاوضه کریمه که از جانب جناب بزرکوار صادر شده و مخلص معتقد را بتفقد عیادت
وتعهد استمالت مستظهر کردانیده در اعز اوقات واکرم انات رسانیدند بعد از
شرایط اکرام واعظام ودقایق توقیر وتکریم بلب تعظیم مقبل کردانیده تنبیهات مشفقانه
ومسلیات صادقانه ودوستانه متنبه ومتسلی شد وبایقاظ نزول مرض از رقدهٔ غفلت
ومنام حیرت باز آمد وبتوبت انابت واستعانت واستغفار از حضرت عزت مشغول
شد وعهد کرد که جون نعمت صحت کرامت کردد جز بر جادهٔ مستقیم شرع وتورع استمرار
ننماید وجز طریق توکل وتسلیم نسپرد بهمت مبارک مدد فرمایند تا این مطلوب براسر وجوه
بحصول موصول شود ان شاء الله العزیز دولت دوجهانی میسر ومحصل باد بالنبی وآله
الطاهرین وصحبه الزاهرین

فصل سیزدهم در تهنیت صحت دو صورت مکتوب وجواب

صورت اول

مکتوب **نوع اول** یعلم الله تعالی که از نزول نعمت صحت بذات همایون که
منبع افاضت مکارم ومواهب وموارد ادامت مآثر ومناقبست نه جندان بهجت
ومسرت بدل ودرون این دولت خواه معتقد رسیده که قابل تقریر باشد **شعر**

المجد عوفی اذ عوفیت والکرم وزال عنک الی اعدائک الالم وما احصک فی برء بتهنیة
اذا اسهلت فکل الناس قد سلموا

صدور بروحات سلامت ذات شریف مزیل مترحات
ایام اسقام کشت وورود مفرحات صحت نفس نفیس مزیح مزعجات اوقات اوجاع
والام شد دیرست که روزکار اصحاب قلوب راجنین ترویحی نکرده وارباب شرایف
ارواح راجنین تفریجی نرسانیده شکر این کرامت بر ذمت همکنان واجبست
وحمد حضرت عزت برین سعادت که ناکاه از عالم غیب روی نمود لازم حق جل ذکره
وعم شکره آن نعمت را سالیان نامعدود مقارن ذات همایون کرداناد وسایر ازمنه
واوقات بخرمی وخوش دلی مقرون کناد بحق محمد خیر الانام علیه افضل الصلوة والسلام

نوع دوم جون تباشیر صبح سعادت لمعان کرد وشاهین تبشیر سلامت ذات بزر
کوار در طیران آمد واخبار صحت از المی که جانها از استماع ان متألم بود ودلها از
حدوث آن منقرح ومتوجع بکوش هوش این محب مخلص مستمند ومحب ارزومند
رسید میخواست که اکر ممکن بودی ببذل روح با مبشر اخبار اسعاف وانجاح نمودی

وبقدم ارادت بادیهٔ نزاع ونیاز بیمودی فاما موانعی جند که عدّ آن باطناب معضی
می کردد وحصر آن بتطویل مودی میشود حاجز مطلوب وحایل مرغوب شد شکر آن
نعمت که ماورای نعم نامتناهیست بکدام زبان توان کزارد وقدر آن منت که از اسعاف
اقضیه واقدار دولت خواهان را روزی شده که تواند شناخت **شعر**

قرت بصحتکم عینای وابتهجت روحی برؤیتکم کالقلب والبصر فصرت من برئکم فی منتهی طرب
وصرت من زوحکم فی غایة البطر فقد قضیت حقوق الشکر واجبة کما قضیت لیالی الخیر بن بالسهر

حق تعالی دولت صحت ذات شریف را که جهانی بدان مستظهر اند تا قیام ساعت باقی دا
راد بالنبی وآله **نوع سوم** جون مبشر ذات شریف وعنصر مطهر منیف لالی متلالی
افراح باستماع این اخبار باسماع مخلص ارزومند نهاد غبطت ومسرت بروجهی استیلا
یافت که مرغ روح می خواست که بی خود در طیران آید ومضغهٔ دل در هیجان وخفقان والحق
کدام سرور دلهارا با صحت ذات بزرکوار عالمی که از ان در مسرت اند برابر باشد
وکدام حبور جانها را با سلامت نفس شریف که اهل اسلام ببرکات آن از غوایل
ظلم ظلمه ومفسدان سالمند مساوی وموازی کردد **شعر** لا عاد الما الهموم علیکم
اذ عاد عنکم شدة الآلام فبقیت فی ظل السرور ممتعا بجواب الافضال والانعام
فحکم الله الکریم بفضله ورعاکم من جاذب الایام

مخلص دولت خواه میخواست که
تهنیت صحت ذات مبارک مشافهه با لقا رساند فاما بواسطهٔ تعدد موانع که ذکر
آن مؤدی باطناب واسهابست از ان سعادت محروم ماند امیدوارست که
تمهید اعذار قابلیت قبول یابد دولت ابد پیوند باد **صورت دوم**

جواب **نوع اول** الطافی که از ان مولد افضال در بارهٔ این دولت خواه صدور
یافته با سوابق ایادی مضاف کشت بشاشتی بر صحت مزاج این کمینه بنده فرموده
از جاکر پروری عام واشفاق خاص ان حضرت ایام غریب نمود منبل صحت ومرض
حضرت حقست هرجه از ان حضرت آید مقبول وبر دل وجان محمولست ولله در قایل

کل شیء منک مقبول وعلی العینین محمول والذی یرضیک من یلقی بین عیون ومبذول

الطاف ان یکانهٔ جهان در بارهٔ مخلصان صفت جبلیست بهیج هیج احتیاج ندارد سالیان
نامعدود جهت استظهار دولت خواهان باقی ودایم باد بمحمد وآله **نوع دوم**

مخلص دولت خواه مراسم بقبیل مواقع اقلام شریفه بجای آورده دعایی که از مهب
ودله نسیم کند و از ریاض انحار بر ریاض اعتقاد وزد و توجه جناب عالی می کرداند
ابتهاج و انتشاطی که بر صحت بنده فرموده و اقلام اقلیم کیر از ان مخبر و منبی کشته از تبلیغ
مبلغان اخبار ودله و موصلان ابنا اعتقاد وارد شد از ان مورد افضال و مصدر
کمال و اکمال غریب و بدیع نشمرد ایزد کش بمنتهاء اعمار واصل کرداناد بالنبی وآله
نوع سوم یادداشتی که جناب عالی را این مخلص آرزومند فرموده بود و صریر
اقلام بتقریر ان بیغام کردانیده در وقتی که باطن از ورود صحت در اهتزاز و طایر
ظاهر از استظهار کرامت سلامت در پرواز رسانیدند بیت بر چشم و دلش نهادم و میکفتم
کای نامه دوست بوی دستش داری الطافی از ان منبع مکارم عواطف تواتر و تعاقب
یافته و استبشاری که بمعاودت صحت این دولت خواه فرموده و ایام و لیالی
مجالس طرب را بذکر شکر آن داشته حقا ثم حقا که زبان مجال ببیان محمدت آن نیست
شعر ای صاحبی که با سفرای ریاض قدس ... کاه مثال دست در آغوش کرده
بر خرمی صحت من بنده شام و صبح ... آواز عود و نالهٔ نی کوش کرده
آب حیات مزج می رز عیار رنک ... بر یاد بنده دوش مکر نوش کرده
کز نزهت سماع و ز تاثیر جام می ... از هر چه غیر دوست فراموش کرده
دولتی که دست تصاریف ادوار و طوارق لیل و نهار بتعرض آن راه نیابد قرین روز
کار همایون و ساحت میمون باد بالنبی وآله و اولیایه

فصل چهارم

در تفقد اصحاب مکاره دو صورت مکتوب و جواب صورت اول

مکتوب نوع اول بر شرایف آراء جناب فضایل مآب معروض کردانیده
می اید که اکر نعم فایضه الهی در حق یکی از بندکان بی شین تناهی توانی یابد حکما و عقلا
فنا و زوال انرا مصور و مشاهد ببینند که استدامت کرامت هیچ حالتی از حالات
در ایام و سنوات معهود عادت نبوده پس اکر چند روزی سنت مسنون و نقیض
طریق مسلوک حالت استقامت امور تزلزل یابد و اجراء اجراء حکم احکام تخلف
بذیرد خاطر شریف را بنزول ملال و حدوث کلال متالم و مشغول نباید داشت
و نص ایه فان مع العسر یسرا ملحوظ نظر باید کردانید که همچنانک عقب نعمت و منت
مشقت و نکبت می فرستد عقب نکبت نیز سعادت و دولت ارزانی دارند و استمرار

وجود بر یک حال از قبیل ممتنعات و مستحیلات است و این معنی از غایت وضوح
از قبیل معلومات و معاینات است بل دوام و بقا در مقتضات روزکار ناممکن لا تحمدن
الدهر فی بأساء یکشفها ... فلو اردت دوام البوس لم یدم ... در چنین قضایا عقلاء جهان
را استفادت و استرشاد از موارد فیض و فضل آن جناب می باید کرد چه احتیاج
که دیکری بتسلیه و تسکین اشتغال نماید فرج عاجل را بر موجب انتظار الفرج بالصبر
عبادة منتظر می باید بود جهان بکام باد نوع دوم رای رزین و فکر رصین را معلوم
و محقق باد که مؤلفات عالم کون و فساد را بی شین تبدد و توق ایجاد نکرده اند
و اکر چند روزی شخصی را بمساعدت اقبال امتداد و نعم متواتر و اسباب ترفه
معاش متعاقب حکما و عقلا انرا اعتبار ننهاده اند چه بتجارب عقلی و ممارست احوال
روزکار دانسته اند که عما قریب خلاف آن در وجود اید و بنقیض ان روی نماید
شعر طبعت علی کدر و انت تریدها ... صفوا من الاقذاء و الاکدار
فیوم علینا و یوم لنا ... و یوم نساء و یوم نسر خسارتی از جهت متملکات و متصرفات رسیده با وجود سلامت
بدین ساحت بخاطر خطیر راه دادن مناسب ننمیفتد و بر مکروهی که روزکار عما قریب بر حج
یان عادت خویش عکس آن بظهور رساند متوزع خاطر نباید شد شعر
و ما المال و الاهلون الا ودیعة ... و لا بد یوما ان ترد الودایع
نزول مکاره و ورود نوازل جز اکابر و افاضل روا نباشد
که در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آمده است البلاء موکل
علی الانبیاء ثم اولیاء ثم الامثل و الامثل واجب الوجود بر ازالت نعم قادر است
اما صفت کرم خود وظیفه رحمت اوست عما قریب در عوض هر خسارتی اضعاف
مضاعف نعم از موائد فیض و کرم و کرامت فرماید ان شاء الله تعالی اسباب
سعادت بی شین انقطاع میسر باد نوع سوم رای صایب و حدس ثاقب را مصور
و مقرر باد که مادام که تواتر فیض ان جناب جلال ذی الجلال در حق یکی از بندکان
بی انفصام و انصرام باشد خودبینی و عجبی که از لوازم بشریت البته بدو راه
یابد و مزاج از حالت استقامت انحراف جوید و بتدریج ملکات ذمیمه بر وجهی

در باطن او استقرار یابد که طبیعت او کردد و ازالت آن بهیچ نوع ممکن نباشد پس اکر
حق جل ذکره وعم شکره را بآن بنده عنایتی و مرحمتی باشد اسباب عجب و نخوت اورا
بانزال مکاره واحداث شداید بکلی از وجدا کرداند تا طبیعت او ترک ذمایم ملکات
کرده باحال استقامت آید و مؤدب و مهذب شود پس ملالی که بخاطر بزرکوار رسیده
از حدوث آن نفس را منفجع و متوجع نباید داشت و مکاره را که ضمن تقدیر منطرف
کردد بحسن قبول و سکون قلب تلقی باید نمود که درین معنی حکمتیست که جز حضرت
الوهیت جل ذکره دیکری را بران وقوف نیست و جون بنده بجایی رسد مؤدب
و مهذب اخلاق او جز حضرت ربوبیت عمت حکمته موجب مزید نعم است غافل نباید بود
و تنبیهات الهی و ایقاظات ربانی را از اعاظم غنایم باید داشت توفیق ادراک
حقایق علی الدوام رفیق باد

صورت دوم جواب نوع اول

بعد از وقوف بر مقاطر انفاس وحی آثار و اطلاع بر معاطر انفاس بزرکوار اعلام می رود
که تفقدی که فرموده و این مخلص را بر وجدان قضیه که ظاهر را مزعج و باطن را مروح بوده
تسلیه و تسکین فرموده از بنده پروری آنجناب مستبعد ندانست بشرف عرض می رساند
که حکما و عقلا جندانک امتحان طبیعت روزکار از سوالف ازمنه و اعصار کرده اورا
بر یک حال نیافته اند **بیت** کسی ان حالت و حیلت نداند فلک روزی دهد روزی ستاند
پس وظیفهٔ عاقل ممسک آنست که بمولمات متالم و بموجعات متوجع نکردد و هرجه آید بر
موجب نص قل کل من عند الله از حضرت حق داند **بیت** ای دل همه فعل واجب مطلق بین
انجای که هرجه هست مستغرق بین نیک از حق و بد ز خویشتن دان باهم کر مسلک حق همی روی از حق بین
تا حق جل ذکره سامع دعوات و متنفس کویا تست تعب اورا براحت و کرب اورا بنعمت
مبدل کرداند و در ازاء هر مکروه که بدو رسیده امری محبوب و مرغوب ارزانی دارد
بندهٔ دولت خواه از تسلیم و رضا خود را درین باب مید اند امیدست که بحضرت ربوبیت
مقبول افتد ان شاء الله دولت جاوید باد

نوع دوم مفاوضهٔ شریفه که مشحون
بانواع تفقد و موشح باصناف تحیت و تودد بود بدعاکوی دولت خواه رسید مورد آن
بصنوف تکریم تلقی یافت اشارتی که تسلیه این مخلص فرموده از شرایف عادات و کرایم
ملکات آن یکانهٔ جهان غریب و بدیع ندانست این ضعیف را وثوق بمراحم و عواطف جناب

جلال الوهیت جل جلاله در غایت کمالست بر خاطر دارد که در اطوار ادوار از نعم
دنیوی و تجملات و تمولات صفر الیدین بود و بعد از ان انج زبان از احصاء آن
عاجز کردد از خزانهٔ وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها در تملک و تصرف آمد واما بنعمة ربک فحدث
واکر درین حال از دست جه تفاوت وقتی که نداده بود دله و جون داد ستد اکنون که این
ضعیف را لایق و مستحق داند ستده را باز کرداند واکر نداند او داند بهر حال حاکم علی الاطلاق
اوست و مصلحت بنده در ارادت او الحکم لله العلی الکبیر مستفاد از قانون عقل انست که هیج
حال بر یک حال نماند و مغیر احوال بر تغییر و تبدیل قادرست **شعر** لا تخزنن بضیق ان بلیت به
فانما الدهر ضرار و نفاع ولا تکونن ان ایسرت ذا فرح مولیک و ما ب و متاع
وکل ما انت فیه لا یدوم قطب نفسا فانما صروف الدهر انواع دولت و سعادت با تواتر ازمنه
و ایام همقران باد

نوع سوم مکاتبهٔ مخلص پرور و مخاطبهٔ فضل کستر در بهترین وقتی بو
صول رسید و موجب راحت ارواح قلوب و ازاحت غموم و کروب کشت تسلیه
که در هر باب فرموده و نصایح و مواعظ دوستانه که ارزانی داشته از کمال افضال آن
یکانهٔ وجود مستبعد ننمود و انج از مکاره واقع شده پیش این ضعیف از قبیل مکروهات
نیست که محققست که هرجیز که از مکمن غیب بمشهد ظهور رسد عکوس و نقایض ان اکرجه
دیرتر آید اما واقع نکردد ممکن نباشد و هیج شبهت همجنانک هر فرحی مستعقب ترحیست
و هر ترحی مستلزم مسرتی اکر از مکاید زمان مکروهی عاید شود از فضل بی نهایت ربانی
عکس آن عما قریب بمحبول روی نماید لن یغلب عسر یسرین حدیث صحیح و بیان صریح است
بیت بسا لطیفه که در ضمن نامرادیهاست خدای مصلحت کار بنده به داند حقاوت و
الطاف آن جناب معلوم بود در قضیه موجب مزید علم و سبب ازدیاد وثوق کشت
مدت عمار بار بهور و اعصار بجاری باد بحق حقه

فصل پانزدهم

در تهنیت خلاص از مکاره دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب نوع اول اعلام می رود که جون حضرت عزت کرم و رحمت که صفات
جمال اوست بعضی را از بندکان بنوعی از مکاره و نوایب مبتلا کرداند اکر اورا در نزول
آن مکروه و حدوث آن نازله راضی و صابر باید عما قریب ازالت آن را از فیض
فضل بی دریغ تکفل فرماید و اورا از مضایق و مکاره باز رهاند و بحمد الله و منه که جناب

عالی بجمیع محاسن صفات متحلیست و قوت صابران نیز اضافت دیگر فضایل گردانید
لاجرم حضرت رب العالمین جل جلاله بکمال الطاف بی نهایت مکاره و حوادثی که مقدر
کرده بود مصروف و مردود گردانید و دیگر باره ذات بزرگوار در مستقر دولت و مسند
بزرگی و سعادت مستقر و متمکن گشت دعاء مخلصان دولت خواه باجابت مقرون افتاد والحمد
لله علی ذلک **بیت** ای انکه توجانی و جهان جون بدنست شاد دل تو شادی هر روز نست
در تهنیت خلاص تو ورد فلک الحمد لمن اذهب عنا الحزنست اسباب تمتع برورود دولتها
و وجود سعادتهای بی انقضا باد و امتداد ایام شادمانی و امانی کامرانی بی انتها بمحمد و آله
نوع دوم بعد از تمهید مروحات افراح و مزیلات هموم و اتراح مصور و مقرر گردانیده
می اید که جون وفود بشاشت و ورود بشارت اخبار خلاص ذات مزکا و عنصر معلا از
نواهض نوازل و مضایق مکاره اعلام و اخبار کردند که او از وصول نعمتها و ورود دولتها
تواتر و تعاقب یافت و مخلص دولت خواه را حالتی از نزول فرح و حدوث شادمانی
بر وجود طاری شد که مدت عمر مثل آن مشاهده نکرده است بلکه جمیع مخلصان و
دولت خواهان را این صورت مشاهد و معاین گشت **شعر** خداوندا درین مدت که گردون جفا پیشه
بی مهری در آمد تا تو از غمری و نادانی ⁂ گروهی را مشوش داشت آن نوع از دلاسوبی ⁂ جهانی را پریشان کرد از حیرانی
تو میدانی که زان حالت نداری باز بر خاطر ⁂ بیاد اری ز محنتهای پور پیر کنعانی ⁂ که یوسف با کمال رتبت پیغامبری گرچه
نکرد او هیچ تقصیری مقید بود و زندانی ⁂ خداوند جهان دادت بفضل خود خلاص از غم ⁂ مخلص جون خدا باشد نیابی غم تو نادانی
جو تو غمناک بودی بود یاران راغم خاطر ⁂ کنون دادند دله شادمانی جون تو شادمانی ⁂ بفیض الهی امیدوارست
که بعد الیوم ساحت شریفه از نزول متابعت و عروض مکاید و مکاره معرا و مبرا ماند انشاء
الله العزیز جهان بکام باد **نوع سوم** بعد از تقریر مفرحات قلوب و مزیحات غموم
و کروب بشرف عرض رسانیده می آید که جون مبشران اخبار اخلاص و مود یان احوال
استخلاص بشارت نجات و نجاح رسانیدند بعلم الله تعالی که انزا مایه فوز و فلاح
دانسته شد و مواد شکر تواتر و اسباب حمد تضاعف یافت و بر ظاهر و باطن وجود
فرحی مستولی و طربی مستعلی گشت که ذکر آن بتتابع ازمنه و ساعات و تعاقب حالات
و انات بر السنه بلغا مذکور و در بطون کتب و متون صحف مثبت و مسطور نکردد و وظایف
حمد موظف و رواتب شکر مرتب گشت ⁂ صاحبا صاحب قرانا بشنو از من یک سخن ⁂ کان که قیمت بود همچون در شهوار آمده

شعر گرچه روزی آسمان بر سمت فرمانت نرفت جای فکرت نیست گو رندیست عیار آمده
نیست لایق ذکر تقصیرات اجرام سپهر ⁂ ای سپاهت اختر و گردون سپهدار آمده
زانک هر اوجی حضیض دارد و از بهر مال ⁂ طالبان گنج را پا بر دم مار آمده
فرصت دولت که جون خوابیست از دستش مده ⁂ ای ترا دولت قرین بخت بیدار آمده
هر کس که بوقت وقوع وقایع و حدوث حوادث و نزول نوازل بر حضرت رب العالمین
جل جلاله توکل کند ان توکل در ساختن مهمات دو جهانی او را کافی باشد کما قال الله تعالی
ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ
امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و یکی از خواص توکل انک مانع وجود کروب و هموم و سبب فرح
مکروب و مهموم است دولت دو جهانی میسر و محصل باد **صورت دوم**
جواب نوع اول مفاوضه غم زدای و مکاتبه فرح افزای در بهترین وقتی و شریف
ترین ساعتی بمخلص ارزومند رسانیدند جون مطاوی ان مشتمل بر تهنیت خلاص
مکاره و امان از مضایق بود با وظیفه دعایی که هر اینه باجابت مقرون خواهد شد معارض
و مقابل گشت بشتر انها رسانیده می آید که هرجه در عالم کون و فساد کاین و حادث می
گردد باراده قادری علیم و صانعی حکیم است و نفوس بشری را دران هیچ مدخلی نه
از ان حضرت در کارخانه مشیت رانده اند در مذهب اهل رضا و تسلیم تلقی آن بقبول نشاید
کرد و قال النبی صلی الله علیه و سلم الرضا بالقضاء باب الله الاعظم و جون بنده خود را
برین مرتبت رسانید از عوایل اخطار و غواشی اهوال خلاص یافت بس قلق و اضطرار
در حدوث نوازل و نزول حوادث از عجز نفس و ضعف یقینیت و جون این
معانی از معتقدات دعاگوی دولت خواه شد وجود مکاره و عدم ان در نظر او علی السویه
آمده از رابعه عدویه قدس الله روحها برسیدند که حق تعالی از بنده راضی کی شود
گفت وقتی که بر محنت جنان شاکر باشد که بر نعمت حق تعالی ذات شریف را بحری
مراضی ایزدی جنان که هست لایزال اراسته داراد بالنبی و آله **نوع دوم** بعد از
نامل مشرفه شریفه بر رای عالی مبین و منکشف می کرده که تهنیتی که در خلاص دولت خواه
مخلص فرموده و انواع بهجت و مسرت نموده وظیفه الطاف بی دریغ که بنسبت با
با خاص و عام است همین باشد این دولت خواه تفویض کلی و جزوی قضایا بحضرت

خالق البرایا کرده و در اطوار اعمار طریقهٔ معاش برین موجب داشته و هر حکم
از آن حضرت صادر شده مطیع منقاد بوده و مصلحت کلی خود بدان دانسته **شعر**
بگذاشته‌ام مصلحت خویش بدو ٭ گر بکشد و ور زنده کند او داند ٭ هر کس که بر موجب نص کلام
مجید حسب قال تعالی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد تفویض مهمات خود
بحضرت عزت هرگز نخیتب و حرمان مخصوص نگردد از شیخ بزرگوار ابو علی فارمدی قدس
روحه العزیز منقولست که اسم بندگی بر بنده وقتی اطلاق توان کرد که بر نزول بلا از بهجت
نماند بر ورود نعمت و عطا از فضل بن عیاض رحمة الله پرسیدند که بنده در دوستی
حق چه وقت بغایت رسد گفت وقتی که منع و عطا و ذم و ثنا پیش او یکسان شود و
گویند که بشر حافی رحمة الله علیه از او سوال کردند که زهد بهتر یا رضا گفت رضا از بهر
انک راضی هیچ مقامی طلب نکند الا مقام خویش حق تعالی همگنان را توکل و تسلیم و رضا
و تفویض کرامت کناد بمنه و جوده **نوع سوم** مثال مخلص نواز که قمیص یوسفی
احزان یعقوب داشت بوسیده بر دیده نهاد و بورود آن دل را پرور و جان را بهجت
و حبور حاصل شد اضعاف آن خدمات موجه جناب مجمی میکرداند و پیرامن تمهید اعذار
بی تهنیتی که در خلاص این مخلص فرموده نمی گردد چون مآثر جبلی و مکارم جبلی جناب عالی
بنسبت با سایر اشخاص بشری صفت عموم دارد و عذران الطاف هم الطاف جناب
کریم که مطاف اشراف اطراف و مقصد اعاظم آفاق و اکناف است تواند خواست دولت
دو جهانی بی شین تقصیر و توانی روزی باد بمحمد و آله الطاهرین و صحبه الغر اجمعین

فصل شانزدهم **در استمالت گریختگان و باز خواندن ایشان**

مضمون این فصل مخصوص است بامرا الوس و وزرا و جمعی
که در پایهٔ ایشان باشند دیگری از طوایفی که ذکر ایشان درین مرتبه نرفته مدخلی
نیست ذکر فصول دو صورتست مکتوب و جواب و هر یک سه نوع صورت

اول مکتوب **نوع اول** بعد از تبلیغ مراسم ودلا و تمهید قواعد اعتقاد
اعلام می رود چون بمسامع شریفه بندگی حضرت عالی اسمعها الله المسار و المحاب
رسانیدند که آنجناب بمجرد توهمی که فرموده و خوفی که بر مزاج مبارکش غالب شده
انهزام نموده است ضمیر منیر بندگی حضرت خلدت دولته که آفتاب جهانیانست از

استماع این قضیه بغایت منزعج شد و چون توهمی که آن جناب فرموده اصلی نداشت
ملالتی بخاطر همایون راه یافت که در مدت ملازمت مثل آن مشاهده نرفته درین باب
مخلص دولتخواه و دیگر مقربان بحث فرموده هر یک بتمهید عذری که متضمن مصلحت
آن جناب بود قیام نمودند و ترددی که بخاطر مبارکش راه یافته ساکن شد آخر الامر تبعات
و عاطفت تمام اشارت نفاذ یافت که ترک و تخیلات کرده بدل خوشی و استظهار تمام
متوجه بندگی حضرت گردد که چون اتفاق وصول افتد تبدل اموال و املاک و تعیین مناصب
و تفویض ملوکات و ولایات لاسعاف و انجاح رود و بسیورغال تشریف خاص ارزا
نی فرمودند و ملک الامرا جمال الدین که از جملهٔ مقربانست بدین مهم متوجه بندگی شد
واجب آمد بمحل عرض رسانیدن تا چون آن حروف شرف مطالعه یابد بی توقف عنان
عزیمت بدین صوب منعطف گردانند که مجموع مهمات بر وفق ارادت رای منیرست
جهان بکام باد **نوع دوم** بعد از عرض مراسم اخلاص و شرح قواعد انتما و اختصاص
بمحل انها رسانیده می آید که از استماع اخبار اعراض آن جناب و توجه بفلان صوب
چندان انزعاج بخاطر مبارک بندگی حضرت خلد ملکه رسیده که قابل تقریر نباشد و در حال
حکم باستمالت و استعطاف تمام نفاذ یافت که جمعی از اینا قان بتشریف خاص در عقب
آنجناب بتعجیل متوجه شوند و اخبار عنایت و عاطفت بمسامع شریفه رسانید و آنج
از شفقت و دلبستگی خاطر در حق خدمت دیده و دانسته اند تقریر کنند تا بعد از وقوف
بی هیچ تردد متوجه این جانب گردند بوقت وصول خلع و تشریفات و کمر مرصع و تفویض
ملوکات و ولایات بر وجهی باشد که خاطر مبارک خواهد بندهٔ دولتخواه از غایت
خلوص عقیدت این معنی بمسامع شریفه رسانید و امیدوارست که سخن مخلص دو
لتخواه را که از منابع صدق و موارد صفا و مشارب اتحاد صادر شده باعتقاد قبول
فرماید و دران شکی و ریبی بخاطر مبارک راه نیابد که عنایت بندگی حضرت از حد امکان
متجاوزست و الله علی ما نقول وکیل دولت مسندام باد **نوع سوم** بعد از بسط
بساط خدمت و شرح انواع اصطفا و ارادت عرضه می دارد که بندگی حضرت اعلی اعلاه
الله تعالی بکرات باحوال آن جناب رسید و بر لفظ مبارک راند که چون میان ما قاعدهٔ
الفت از قدیم باز مقررست و مناصبتی که بی ارادت و التماس او برو تفویض فرموده

ایم از صدق و صفا طویت ما که درباره اوست بمجرد توهمی که بخاطر راه دهد انقطاع و
انهزام چرا نماید چه قضیه که موقوف تفحص و تحقیق باشد بیش از صدور آن حال اعراض
نمودن مناسب نیفتد و بدین کلمات بر وجهی بلفظ فرموده که آثار عنایت و شفقت در
باره آن جناب مشاهد و معاین گشت و بدان سبب این ضراعت مصحوب فلان در فلان
تاریخ اصدار افتاد تا چون بتامل معنی کشای رسد بی توقف عزیمت این جانب فرمایند
که چون رسیده باشد از صدور سیورغالات و خلع و تشریفات و کمر مرصع و اسبان و استران
و تعیین بلوکات و ولایات هیچ دقیقه مهمل نماند بعزت لایزالی الهی که آنچه عرضه افتاد
مجموع از لفظ مبارک بندگی حضرت خلد ملکه استماع رفته بران اعتماد فرمودن منوط
بکمال انجذابست با بندگی حضرت خلد ملکه زیارت ابرام نمود معانی ابد پیوند بار

صورت دوم جواب نوع اول احوالی که قلم
گوهربار متصدی تقریر و تحریر آن شده بوقوف پیوست شک نیست که عنایت و مرحمت
بندگی حضرت خلد ملکه درباره آن بنده دولت امروزی نیست مصراع دیریست که من بلبل این بستانم
برین زادم و هم برین بگذرم فاما صورتی چند موحش اتفاق افتاد که ذکر آن بتطویل
می انجامد جمعی که تقریرات ایشان از وصمت اعراض معرا باشد از بی عنایتی بندگی حضرت
این ضعیف را متوهم گردانیدند و اعانه علیه قوام آخرون اگر آن بی عنایتی بنسبت با بعضی
از سلاطین تصور افتد موجب نزول خوف و سبب استیلاء رعب باشد فکیف تا این
ضعیف مع هذا اعتماد بر حفظ الغیب خدمت و بر مکتوبی که نوشته آمده از آن مقام که
رسید تجاوز ممکن نیست و معاودت مشروطست بآنک جمعی از قضاة و ایمه و علما
و مشایخ بندگی حضرت رسیده صورت عنایت و مرحمت موکد بسوگند از الفاظ مبارک
شنیده بدین جانب آیند و بران موجب که آنجا معلوم و محقق کرده باشد باعلام و انها
رسانند و بران جا سوگند خورند و با آنچ ناگفته اند مجموع بندگی حضرتست تا این ضعیف
تواند آمد حالیا ملک الامرا و الاکابر جمال الدین را فرستاده بودند باز گردانیده شد و در صحبت
او ملک الاکابر علی بیک را که از بطانه اینجانبست ارسال رفت تا صورت قضیه بتجدید
معلوم کند در صحبت او اعلام فرمایند زیارت ابرام نمود سعادت مساعد باد **نوع دوم**
مطاوی اقلام گوهربار را بوسیده احوالی غوص داورا التفات خاطر اشرف بندگی حضرت

خلد ملکه اخبار واجب دانسته مجملا و مفصلاً معلوم شد صورت حال آنست که انهزام و
اعراض آن ضعیف که باغوا و تحریض جمعی بسیار بود که او بی عنایتی حضرت این ضعیف را
متوهم گردانیدند و علیه تحیر و تردد و استیلاء خوف و رعب بجایی رسید که با اقامت
مقاومت نمی شایست کرد و جز مفارقت تدبیری دیگر متصور نبود پیش از حدوث
نازلی و نزول حادثی بهنگام معرض و منهدم گشت و ازین مملکت بملکی دیگر برفت
اگر احوالی که نموده اند محل اعتماد است جمعی را از اکابر دین و دنیا بندگی حضرت برند
تا صورت عنایتی که با این بنده دولت خواه دارد با ایشان تقریر فرماید و آنرا بعهود
و مواثیق و ایمان غلاظ و شداد گردانند تا ایشان از بندگی حضرت شنیده و اینجا آمده
باعلام رسانند و این مخلص باعتماد تمام متوجه آن حضرت گردد برین مزیدی ممکن
نیست دولت ابدالدهر باد **نوع سوم** مواقع اقلام شریفه بوسیده بر دیده نهاد
اضعاف آن حدثات رسانیده می نماید که انهزام این ضعیف را سبب بر همگنان مخفی
نیست جماعتی متواتر این ضعیف را از بی عنایتی بندگی حضرت خایف می گردانیدند و هیچ
وجه سکون و اقامت را مجال نماند بالضروره اعراض کرد اگر عهدنامه موکد بایمان غلاظ
و شداد در صحبت جمعی از اکابر اقوال ایشان محل وثوق و اعتماد باشد اینجا فرستند
تا پیش این ضعیف سوگند خورند که بندگی حضرت را بهیچ وجه با این ضعیف کدورتی
و تغیری در خاطر مبارک نیست این ضعیف متوجه بندگی حضرت تواند شد و تا این صورت
برین وجه قرار نگیرد آمدن متعذر خواهد شد مصدوقه حال اعلام رفت باقی آنچ رای
مبارک را از مصالح و مفاسد روی نماید بخط خود بنویسید تا بران موجب بتقدیم رسانیده
آید ان شاء الله تعالی دولت مستدام باد تمام شد مرتبه دوم از کتاب دستور الکاتب
فی تعیین المراتب بخرمی و سعادت مبارک و میمون و خجسته و همایون باد برخواننده و نویسنده

مرتبه سوم از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب

در القاب و مکاتبات اشرف الناس از علما و حکما و مدرسان و مفتیان و محدثان
و مفیدان و ایمه و خطبا و وعاظ و اطبا و فقها و صلحا و ارباب فتوت و منعطفان و
گوشه نشینان و محتسبان و منجمان و شعرا و استادان و جد و پدر و جده و مادر
و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ و کوچک و خواهران بزرگ و کوچک و پسران

ودختران وخواجه سرایان ودوستان وندما وتجار وابطال وسحان واسفهسالاران
ومعدمان طوایف وکوتوالان قلاع ومهندسان ومعماران وصدور واعیان والقاب
وادعیهٔ ایشان وعموم اوساط الناس وغیرهم واین مرتبت مشتملست بر دو صنف
ومضمونات بعد از القاب که در مکاتبات بدین صنف نویسند **صنف**
اوّل در القاب ومکاتبات اشرف الناس مشتمل بر سی وهشت فصل وهر فصلی
سه نوع مجموع صد وشانزده نوع باشد **فصل اوّل**
در القاب وادعیه علما سه نوع **نوع اوّل** تواتر امداد فیض الهی بر ذات مطهر ونفس
مزکا قدسی مولانا اعظم علامه افضل المتبحرین اسوة المحققین انموذج المتقدمین والمتا
خرین وارث علوم الانبیاء والمرسلین نصیر الحق والملة والدین برهان الاسلام والمسلمین
بی شین انقطاع وتناهی ووصمت انصرام وتناهی بار مسند رفیع باصناف اعاظم اعاظم
الافاضل محفوف وشرایف اوقات انواع فضایل وفواید مصروف وعین الکمال
از جناب والا وسدهٔ اسما معضوض ومکفوف بالنبی وآله واصحابه مخلص ترین دعا
گویان معتقد بر وظیفه موالات ومصافات مواظبت نموده ودوام کرایم ایام ان افضل
انام از حضرت ملک علام علی تعاقب الشهور والاعوام سوال می کند بر توالی ایام و
لیالی سببی که متضمن وصول بانخراط در سلک مستفیدان باشد بتضرع وابتهال می طلبد
انه ولی التوفیق والتایید **نوع دوم** تعاقب لسباب فضل وافضال وتتابع
امداد کمال واکمال بجناب فضایل مآب معالی ملاذ مولانا اعظم افضل العالم ینبوع
الفضل والحکم متبوع الاشراف باجماع الامم افضل المتاخرین والمتبحرین اکمل
المحققین مقتدای جهان پیشوای اهل ایمان زین الملة والدین شرف الاسلام والمسلمین
مختار اعاظم الخوافین بر تعاقب سنین وشهور ایام وعصور بار نفس مزکی از نزول فیض وتتابع
بی انفصام مزنی اصحاب استکمال وذات معلا از حلول فیض بی انقطاع وانصرام
در اجل احوال جلال واجلال بمهر واله خیر ال دعاگوی مخلص وهواخواه معتقد وظیفهٔ
دعایی که مشام جان صاحب دلان از نسیم آن معطر گردد وکنار وجیب دلنواز از
نسیم ان معنبر شود بسدهٔ عالی وعتبهٔ سامی ابلاغ وارسال میکند وعلی تواتر الازمنة
والاوقات بنشر فضایل وذکر مناقب وبث محامد وبث مفاخر ومآثر آنجناب

محافل

محافل ومجامع را مزین ومشرف ومسامع ارباب استبصار واصحاب قلوب را
مقرط ومشنف می دارد سببی که متضمن ادراک دولت التقا ودریافت غره غرا
باشد از حضرت حق تعالی میطلبد وامید اجابت می دارد وهو علی ذلک قدیر
نوع سوم مسند افادت وارشاد وموارد استفادت واسترشاد بوجود مبارک
مولانا اعظم افضل الامم علامة الزمان ملاذ اهل اسلام والایمان سلطان المحققین
استاد الافاضل المتبحرین اکمل المتاخرین برهان الحق والملة والدین شمس الاسلام
والمسلمین سالیان نامعدود محل ورود افاضل ومنزل وفود اکابر واماثل بار سدهٔ
معلا بتواتر امداد فیض از حضرت ذی الجلال مخصوص وجناب والا بتعاقب اسباب
اعتلا وارتفاع کانه بنیان مرصوص مخلص ترین دعاگویان بر شرایط عبودیت استمرار
نموده دعایی که نسیم نوبهاری از فوایح آن استنشاق مواد نشو نما کند ورياض گلزار
چمن از نوافح روایح آن عنبربو گرداند بمسند معالی پناه ارسال میکند اشتیاق والتیاع
بادراک محبار کریم فوق غایات الامکانست اسباب دریافت ان امنیت بر وجه مطلوب
ونسق مرغوب میسر ومهیا باد بالنبی وآله الاطهار وصحابته الکرام الاخیار **دعاء عربی**
جهت علما متع الله المسلمین ببرکة حیوته الشریفة ورفعة سدة المنیفة ادام الله شرایف
ایامه وقرن باشاده ابنیة الافاده کما قرب جمیع اشهره واعوانه من الله علی طلبة العلوم
بطول بقایه ودوام مجده وعلایه متع المسلمون بعواید فضله وافضاله وکوافل جلاله
واجلاله ادام الله ایامه الشریف وحصه بمزایا العنایات والالطاف **فصل**
دوم در القاب وادعیه حکما **نوع اوّل** فضایل ذات مزکا وعنصر
معلا مولانا اعظم افضل الامم قدوة الافاضل المتبحرین اکمل المتبحرین مقتدای
اهل ایمان مجد الملة والدین ادام الله افضاله وحرس جلاله واصل بار وامداد عنایات
ربانی بروز کار شریفش متواصل محب مخلص بوظیفهٔ اخلاص قیام نموده دوام شرایف
اوقات وایام که متضمن افادت وارشاد طوایف انامست از حضرت رب العالمین
بتضرع وتامین سوال می کند وبیمن اجابت معتضد ومستظهر می باشد والاجابة
علی الله تعالی **نوع دوم** فواید انفاس شریفه مولانا اعظم استاد فضلاء الامم
قدوة افاضل العرب والعجم افضل المتبحرین اکمل المتاخرین شمس الملة والدین

فخر الاسلام والمسلمين موجب افادة طالبان كمال وسبب ترقى ارباب استكمال باد
مصالح ومهام بر مقتضاي ارادت خاطر خطير مهيا ومقرر ومطالب ومقاصد بر وفق راي
منير محصل بالنبی وآله الطاهرين وصحبه الزاهرين مخلص ترين دعاگويان بوظيفهٔ اخلاص
قيام نموده در شرايف اوقات بذكر فضايل ذات شريف كه مجامع شريف افاضل واكابر
را مشرف ومزين ميدارد ودين ايام را بمطالعه طلعت انور منور وروشن مي بيند بركات
وجود مبارك كه ماذ استظهار طلبه علوم اسلاميست تا يوم النشور باقی باد وحفظ ايزدي
در جميع احوال حامی ووافی بالنبی وآله **نوع سوم** مشارب واردان موارد فضايل و
مشارع وافدان مناهل فوايد وفواضل بميامن وجود مبارك مولانا اعظم اسوة علماء العالم
افضل اكابر الامم سباق غايات الافضال غواص بحار الكمال والاكمال مقتدای اهل الايمان
ترجمان الرحمن سراج الملة والدين صفی الاسلام والمسلمين از مكدرات اوباش و
مغبرات اكدار ارجاس مامون ومصفی باد وصول ذات بزرگوار باحراز مطالب دارين
ميسر وفوفی بحق حقه مخلص نيازمند دعايی كه در رياض جمهای بهاری عطاری كند وسنگ
بر نافهٔ مشك تتاری زند موجه جناب سامی كه منبع فضايل ومقصد اكابر وافاضل است
می گرداند واز حضرت واجب الوجود جل شانه وعظم سلطانه دوام اعتلاء قدر وار
تفاع ذكر وبسطت مناصب واستحكام قواعد معالي وقوايم مراتب در می خواهد مستجاب

فصل سوم در القاب وادعيهٔ مدرسان دعاء عربی

نوع اول امداد فيض لا انتها از جناب جلال كبريا توالت آلاؤه وتقدست اسماؤه
بذات مطهر وعنصر مزكا ونفس قدسی مولانا اعظم سلطان الحكماء في العالم برهان
المحققين قدوة المتالهين والمكاشفين مقتدای اهل الحق واليقين قبلة الواصلين شهاب
الملة والدين ناصر الاسلام والمسلمين بی وصمت انقطاع وانصرام على مضى النبی و
الاعوام متواتر باد جريان امور چون فيضات سرور نور مصون از شين نقصان
وفتور وتواتر الهامات وتوارد تحقيقات بی شنعت تناهی ودر جميع حالات حارس
وحامی جناب سامی حضرت الهی بمحمد وآله مزيد معتقد باستضائت از فيضان بی دريغ
الجناب لايزال مستظهر است وباستفادت از فوايد انفاس متبركه همواره مقيد
ومستنير ودوام ايام مولوي را كه مظهر انوار ربانی ومظهر حقايق عرفانيست مستديم

بر شارع شريعت ارادت واعتقاد مقيم انه هو السميع العليم **نوع دوم** تتابع واردا
ذات روحانی وتواتر الهامات حقانی بجناب متبرك مولانا اعظم علامة العالم سلطان
سلاطين مغيث النفوس باجماع العلما امام المحققين كاشف اسرار المتالهين برهان
العارفين ترجمان الحق باتفاق اهل اليقين قطب الحق والملة والدين علامة الاسلام
وفخر المسلمين بی شين انقضا وشنعت انتها باد وورود وفود مستكملان بر جناب عالی بر
تعاقب ايام وليالی وتوجه زوار ومستفيدان بسدهٔ سدرهٔ منال بالغدو والآصال
بحب مخلص بر تقرير دعايی كه ناطقه شرح هزاريك آنرا علی بمزان آن توضيح نتواند
مداومت می نمايد واز حضرت واجب الوجود استدامت ايام آن اكمل ايام در ميخواهد
قرين اجابت باد **نوع سوم** تاييد ربانی وتوفيق يزدانی بی شين تقصير وتوانی
بجناب قدس مولانا اعظم علامة الوجود باجماع الامم كشاف مشكلات الحقايق
مفتاح مغلقات الدقايق ومعضلات الرقايق امام الحكماء المحققين رئيس العلماء
المدققين اسوة المتالهين قدوة المكاشفين كمال الملة والدين برهان الاسلام والمسلمين
متواتر باد وامداد فيضان انواع انوار بجناب جنت آثار متوارد ومتوفر محب مخلص
وظيفهٔ دعايی كه غبار شوايب ريا بر اذيال آن نشيند ورخسار نوربخش آنرا جز
ديدهٔ اولو الابصار در نيابد بجناب والا وسدهٔ اسمی ابلاغ می كند واز فياض علی
الاطلاق دوام ايام آن افضل آفاق وكامل باستحقاق می طلبد وباجابت مستظهر
ومستوثق می باشد انه ولي ذلك والقادر عليه دعاء عربی جهت مدرسان افضل
الله بركات انفاسه الشريفة الى طوايف الانام وامد ايام حيوته الى قيام القيامه
وساعة القيام

فصل چهارم در القاب وادعيهٔ مفتيان

نوع اول مسند فتوی ومقر تورع وتقوی بوجود مبارك مولانا اعظم مقتدی
ائمة العالم مفتی الفريقين امام المذهبين جامع منتهات الفضايل متبوع الاكابر
والافاضل جلال الملة والدين نجم الاسلام والمسلمين سالهای بی انتها آراسته باد
ونهال افضال در چمن تشرع وتصور پيراسته بمحمد وآله مخلص ترين دعاگويان براقامت
دعايی كه بانسيم مشك تتاری لاف برابری زند واز نسايم گلزار جنهای بهاری بر
تری جويد بمجلس عالی ومقر سامی ابلاغ وارسال ميكند وعلى تعاقب الزمان وتوالي

الملوان ارتسار بحار زخار فضایل و فواید آن صاحب باستخراج اصداف لالی کمالات
مشغول و مشعوفست و سایر ازمنه و اوقاتش بذکر محامد و مناقب انجناب مصروف
و از حضرت ربوبیت بقاء ذات بزرگوار که خلاصهٔ اکوان و ادوارست استدعا
می کند باجابت مقرون باد و طلاقات عروس امانی بی توقف و توانی میسر و حاصل بمحمد ومنصل
و آله الطاهرین **نوع دوم** مقرا افادت و ارشاد از وجود مبارک مولانا اعظم علامة
الوجود افضل استعبدهٔ المعبود شافعی الزمان نعمان الاوان علاء الملة و الدین
ناصح الملوک و السلاطین مصادم ثوابت و سیارات سماوات باد و امصار ذات
شریف در جمیع ساعات و حالات از تصرف منزل البرکات و حضرت قاضی الحا
جات دعاگوی مخلص که در هوای آنجناب معلا قدمی راسخ دارد و در ولاء آن سدهٔ وا
لا ترفع و تمکن بر ذروهٔ شامخ امداد دعایی که تفریح ارواح و تفریح قلوب و اشباح کند
موجه جناب عالی مبکر داند و اخبار موالات و مصافات برسالت نسایم صبا و شمال
بساحت سدهٔ سدره مثال می رساند و از حضرت واهب المواهب مزید توقع اقدار آن
افضل آفاق و اقطار بالعشی و الابکار میخواهد باجابت مقرون باد **نوع سوم** شواهد
آیات فضل و افضال و دلایل غایات کمال و اکمال مولانا اعظم علامة الانام مفتی المذاهب
اعلم المشارق و المغارب اسوة المتبحرین استاد المبرزین قدوة المجتهدین وارث
الانبیاء و المرسلین قوام الملة و الدین در انظار موالی و معادی لایح و تابان و ثواقب
اثار فضایلش که مزیل حوادث رذایل است چون چهرهٔ خورشید رخشان مخلص نیازمند
و معتقد آرزومند دعایی که هبوب آن از ریاض و دلها باشد و نزول در منازل ارا
دت و اعتقاد کند موجه جناب عالی و سدهٔ سامی میکرداند و از حضرت رب الار
باب اسباب انتظام امور که مستلزم هدایت طوایف جمهورست بتضرع و تذلل
سوال می کند و الاستجابة علی من عنده الاجابة دعاء عهدی برقرار **فصل**
پنجم در القاب و ادعیهٔ مفتران **نوع اول** کمالات ذات فیاض
و نفس قدسی مولانا اعظم حبر امام همام اکرم ینبوع الفضل و الحکم مظهر اسرار التنزیل موضح
دقایق التاویل بحقایق الاقاویل سلطان المفسرین مبین علوم الاولین و الآخرین کمال
الملة و الدین جمال الاسلام من الله علی الانام بطول بقائه و دوام عزه و علائه علت اکمال

ارباب استکمال و سبب ارشاد اصحاب استرشاد باد فواید انفاس شریفه موجب هدایت
اهل غوایت و هداه انام را سبب مزید هدایت بالنبی و آله مخلص معتقد که در موالات آن
جناب دم از صفاء موارد ولاء از عذوبت مشارب می زند دعایی که محیی رفات
قلوب و ارواح و مقوی اجساد و اشباح باشد موجه ساحت معلا و سدهٔ سدره آسا می
گرداند و علی توالی الازمنة و الدهور دوام ایام آن افضل ایام و عصور از حضرت ملک
غفور می طلبد قریب اجابت باد **نوع دوم** فواید انفاس شریفه مولانا اعظم مقتدای
افضل اکرم اعلم افاضل العرب و العجم اورع المفسرین باجماع الامم موضح اسرار الفرقان
مبرز حقایق التنزیل بدقایق البیان قدوة المتبحرین شمس الملة و الدین سعد الاسلام و المسلمین
ادام میامن افضاله و اذر علی المستفیدین شآبیب ارشاده و اکماله بعموم اهل اسلام
واصل باد و امداد الطاف یزدانی بروزگار شریف ابدا متواصل بالنبی و آله الاماجد الافاضل
و صحبه الاخایر الاماثل محب مخلص و معتقد خالص وظایف ادعیه که روایح اخلاص آن مشام
جانها را معطر گرداند و فوایح اعتقاد آن ریاض اتحاد را معنبر دارد بجناب اعلا و سدهٔ اسمی
اصدار و ابلاغ می کند و علی تعاقب اللیالی و الایام و تتابع الشهور و الاعوام بذکر محامد و نشر
فضایل زبدهٔ زمرهٔ افاضل مجامع و محافل را مزین و مشرف می گرداند و استدامت ایام از حضرت
ملک علام می طلبد مستجاب باد **نوع سوم** مسند فضایل بوجود مبارک مولانا اعظم علامة
العالم متبوع اکابر الامم اکمل ائمة العرب و العجم افضل المفسرین عماد الملة و الدین سالیان
نامعدود مزین باد و حقایق معانی و دقایق مبانی تفسیر و تنزیل از تعلیم و تفهیم الفاظ گوهر
بارش مقرر و مبرهن بالنبی و آله مرید معتقد بر تبلیغ دعایی که بتنفس آن یا بنسیم آن
هار اشجار بر طرف جویبار لاف مجازاه می زند و لاستنشاق انفاس آن ازاهیر ریاض
را بر مجاری حیاض قوت احیا و ارتیاح دهد موظف میدارد و لا یزال از حضرت ذی الجلال
استدعاء مزید افضال و اکمال انجناب می کند باجابت مقرون باد **فصل**
ششم در القاب و ادعیهٔ محدثان **نوع اول** مسند افادت خیر و حدیث
و اشاعت اسرار آن از قدیم و حدیث بوجود مبارک مولانا اعظم علامة العالم قدوة افاضل
العرب و العجم افضل المحدثین اعلم المتورعین ضیاء الملة و الدین برهان الاسلام و المسلمین
علی مرور الدهور و کرور الازمنة و العصور مشرف و مزین باد و احداث ایام بتامل حدایق

فضایل آن افضل ایام علی مضی السنین والاعوام منور وروشن بمحمد وآله مخلص ترین معتقدان
وظایف خدمتی که روایح اخلاص از ریاض اعتضاد را نضرت بخشد وگلزار چمن ارادت
واعتقاد را بهجت وطراوت دهد مواظبت می نماید ودوام ایام آن اکمل ایام علی کرور الشهور
والاعوام از حضرت رب العالمین سوال می کند باجابت مقرون **نوع دوم** مقر افادت
اخبار وسند اشاعت اسرار احادیث رسول مختار علیه صلوات الملک الغفار سالیان
نامعدود بمیامن وجود مولانا اعظم افضل الانام علامة العرب والعجم لسان المحدثین اعلم
المنبجهین تابع سنن سید المرسلین غیاث الملة والدین ناصح البریة اجمعین ما بروج سموات
ساوق بار ومکان تعلم علوم دینی وارشاد معارف یقینی بیمن مکاتب مولوی بر عناصر وار
کان متفوق بالنبی وآله مخلص ترین معتقدان دعایی که بمز بنات اخلاص محلا ومزین وسلامی
بموکدات اختصاص موکد ومبرهن بجناب فضایل مآب ارسال می کند واز حضرت واجب
الوجود دوام ایام وافادت وارشاد آن افضل عباد عباد سوال میکند مستجاب باد
نوع سوم مجلس افادت علوم حدیث بیمن ارشاد مولانا اعظم علامة العالم اعلم المحدثین
افضل المتاخرین مقتدا اهل ایمان سراج الملة والدین برهان الاسلام سالیان نامعدود
ملاد ومقصد افاضل وجود باد واحداق ایام بمطالعهٔ آن طلعت زاهر مشغول وغوامض
اسرار احادیث واخبار بحل آن رای رزین وفکر مبین مکشوف ومحلول بالنبی وآله دعا
گوی معتقد بر وظایف خدمتی که دم از ریاض موالات زند ودعایی که از فوایح گلزار
مصافات نسیم کند علی مرور الایام مواظبت می نماید واستدامت ایام مبارک را که
موجب ارشاد ومستفیدان وسبب افادت مسترشد انست از حضرت الوهیت می طلبد
وامارت اجابت مشاهد ومعاین می بیند والحمد لله علی ذلک **فصل**
هفتم در القاب وادعیهٔ وعاظ **نوع اول** مجلس اشاعت ارشاد ومحفل
اذاعت اسرار سداد ورشاد بمیامن وجود مولانا اعظم قدوة الوعاظ المفسرین
اعلم الافاضل المذکرین ظهیر الملة والدین ناصح البریه اجمعین سالهای نامتناهی مهبط
انواع انوار بی تناهی ومحط الطاف الهی باد متعطشان زلال استرشاد را از نصایح
بی دریغش اعذب موارد حاصل وامداد فیضان وامدادات حقانی والهامات ربانی
بروزگار شریفش ابدا متواصل بالنبی وآله مرید معتقد دعایی ارق من النسیم واعذب

من السلسبیل والتسنیم بجناب معلا موجه میدارد وبر تعاقب ازمنه واوقات تخم
ارادت واعتقاد را در کل دل میکارد وامیدوارست که مثمر فواید دارین ومنتج منافع
منزلین باشد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** مجالس استرشاد طالبان رشاد از میامن
ارشاد مولانا اعظم اعلم ائمة العالم افضل المذکرین اکمل المحدثین والمفسرین وارث
الانبیاء والمرسلین برهان الملة والدین ناصح الملوک وهادی السلاطین محل نزهت ار
باب قلوب ومقام انکشاف هموم وکروب باد طالبان نجات را از اتعاظ بزواجر مواعظ
آن جناب اشباهی که موجب ارتقا بر مراقی اعالی درجات باشد حاصل وسالکان مسالک
نجات ونجاح را از استماع نصایح بی غرض از مقر تقوی وتورع امداد ایقاظی که مستجلب
امان از وقوع در بوایق درکات ومدارک شهات باشد متواصل مخلص معتقد بنشر دعوا
تی که علامت اجابت مشاهد ومعاین است وامارات استجابت مقرر ومعین مراحم مطا
لعه شریفه می کرده وبر تواتر ایام وساعات وتعاقب شهور وسنوات از حضرت سامع
الاصوات ومجیب الدعوات دوام شرایف ایام ان افضل انام در می خواهد باجابت
مقرون باد **نوع سوم** برکات ایام اوقات ومیامن تبشیرات وانذارات مولا
نا اعظم جامع مکارم اخلاق والشیم افضل المذکرین اعلم المفسرین مقتدا اهل ایمان
زین الملة والدین سراج الاسلام والمسلمین سبب رشاد وارشاد کافهٔ انام باد فواید
انفاس بزرگوار وفواید مواعظ وحی کردار موجب صلاح وسداد خواص وعوام
اهل اسلام بمحمد وآله الکرام معتقد نیازمند دعایی که نسایم اعتقاد از اطایب روایح
آن تنسیم توان کرد وتحقیق که فوایح اعتضاد از معاطر مجاری آن در محل استنشاق توان
آورد موجه جناب عالی وسدهٔ سامی میگرداند وعلی مرور الازمنه والاوقات استدامت
برکات متبرکات ایام که موجب ارشاد کافهٔ انامست از حضرت واجب الوجود بتضرع
وتذلل در می خواهد مستجاب باد دعاء عمدهٔ جهت وعاظ ابقی الله میامن ارشاد
علی العالمین وزواجر انذاره علی الغافلین ادام الله برکات انفاسه الشریفه الی یوم
الدین وابقا لارشاد مبانی الاسلام واعاده نصایح المسلمین لا زالت المنابر بوجوده
مشیدة الارکان والدعایم مستحکمة المبانی ممهدة القواعد والقوایم **فصل**
هشتم در القاب وادعیهٔ خطبا **نوع اول** زینت منابر اسلام علی مضی

السنین والاعوام بیامن وجود مولانا اعظم اورع مصاقع الخطبا ابرع اکابر البلغا
قدوة المفسرین والمحدثین فخر الملة والدین تاج الاسلام والمسلمین باد فواید انفاس
شریفه او موجب انتباه اصحاب غفلت و فواید نصایح عمیمه سبب انزجار ارباب فراغت
وسلوت **نوع دوم** اشادت مبانی پرهیزکاری و اشاعت اسرار بندین کرداری
سالیان نامتناهی بوجود مبارک مولانا اعظم قدوة اکابر الامم ملک ملوک الخطبا سید
افاضل البلغا زین المنبر زین نظام الملة والدین میسر باد و عروج بر معارج ارشاد و منابر
هدایت ذات شریفش مقرر بحق محمد سید البشر **نوع سوم** همواره منابر اسلام
بیامن ارشاد و اذکار و دقایق تذکیر و تبشیر و انذار مولانا اعظم قدوة خطباء العالم
اسوة بلغاء الامم ترجمان رحمن مفخر و مقتدای ایران شرف الملة والدین شمس الاسلام
والمسلمین ادام الله برکات انفاسه الشریفه با بروج السموات مساوی باد و رای رزین
و فکر دوربینش جمیع مآثر و مناقب را حایز و حاوی بالنبی و آله دعاء عربی ادام الله برکة

فصل نهم در القاب و ادعیه اطبا نوع اول

انفاس مسیح خاصیت مولانا اعظم ملک ملوک الاطباء فی العالم قدوة حکماء العرب
والعجم جالینوس الوقت اکمل المتقدمین والمتاخرین نجم الملة والدین جلیس اعاظم السلاطین
سبب شفاء امراض قلوب و ارواح و موجب ازالت اغراض اجساد و اشباح
باد تواتر الهامات الهی بجناب عالی بی شین انقطاع و تناهی و تعاقب فیضان انوار
ربانی بی کلفت تکلیف و توانی مخلص معتقد دعایی چون انفاس روح بخش مولوی
معرا از شوایب کدورت و تحیتی چون عقاید شریفه آن جناب مبرا از عوارض
ریا و رعونت موجه سدهٔ سامی میگرداند و بر تعاقب ایام و لیالی دوام ایام آن مورد
مجد و معالی از حضرت لایزالی ذا الجلالی سوال می کند مستجاب باد **نوع دوم**
تواتر الهامات ربانی و تواتر و نوارد واردات سبحانی بجناب مبارک مولانا اعظم
علامة العالم قدوة اعاظم الاطبا اسوة اکابر الحکما جالینوس الزمان افضل المتاخرین
سدید الملة والدین بی وصمت اندکاس و شنعت انتعاص باد امداد فیض بی انقطاع
و انصرام و اسباب فضل بی انفصام و انحسام دعاگوی معتقد وظایف ولا و ودلد
موظف و روانب محبت و اعتقاد مرتب می دارد دعایی چون دعوت مریض مستجاب

و تحیتی چون آبین حزین محبا و مجاب بجناب جنات مآب ابلاغ و ارسال می کند و از
حضرت رب العالمین بقاء آن بقیهٔ اکابر درمیخواهد مستجاب باد اللهم استجب **نوع سوم**
انواع انوار فیضان الهی بی شین تعدد و تناهی بجناب عالی مولانا اعظم قدوة حکماء العرب
والعجم ینبوع الفضایل والحکم منبوع الافاضل فی العالم ملک ملوک الاطبا حاوی کمالات
الاماثل والالبا مفخر ایران شمس الملة والدین سعد الاسلام والمسلمین متواتر باد و حصول مطالب
و وصول مآرب بر وفق مطلوب متکثر و متوفر بالنبی و آله مخلص معتقد تحیتی که مزید
اعراض و دعایی که بعد لطف الله سبب شفاء امراض باشد باستعانت نسایم اشجار
بجناب فضایل پناه معالی کردار ابلاغ و ایصال می کند و از حضرت صمدیت دوام
شرایف ایام سوال می رود قرین اجابت باد دعاء عربی که با طبا نویسند لازالت میامن
تدابیره موجبة لاصلاح احوال الابدان والارواح و متضمنة اعلاج الامزجة والاشباح
ادام الله شرایف انفاسه وجعل صحة النفوس والارواح مقرونة بعقاطر انفاسه ابقی الله ایامه
لعلاج الامراض وازالة الادوار والاعراض

فصل دهم در القاب و ادعیه معبدان

نوع اول بجناب مولانا اعظم ملک الایمه والافاضل
جامع فنون الفضایل شرف الملة والدین دامت فضایله کوامل تحیات و کوامل دعوات
ارسال می افتد انجذاب ضمیر و تعلق خاطر بالتقاء شریف وافر است اتفاق ملاقات
عما قریب باد **نوع دوم** محفل اعادت بافادت مولانا معظم ملک الافاضل المتبحرین
قدوة الایمه المتبرزین زین الملة والدین سالیان نامعدود مهبط انوار فضایل و فواید
و مخزن انواع لالی و فرایدباد محب معتقد بر تبلیغ دعایی که از مهب اخلاص وزد مواظب
و ملازمت و بر اقامت رواتب ولا و ودلد مداوم و شرف ملاقات را که از کلیات
مطالبست طالب والله میسر المآرب **نوع سوم** بخدمت مولانا معظم افضل الامم
دستور الافاضل فی انشاء الفوائد و افشاء الفضایل کریم الملة والدین عمت فضایله
سلامی چون انفاس متبرکهٔ او دلپذیر و تحیتی چون تقریرات او مستغنی از تزیین و تحبیر
ارسال می افتد اشتیاق بادراک حضور شریفش درجه قصوی یافته دریافت آن امنیت
عما قریب باد

فصل یازدهم در القاب و ادعیهٔ ایمهٔ مساجد

نوع اول مجامع اوقات اهل اسلام بوجود مبارک مولانا

معظم ملک الایمه مقتدی الامه قدوة المنور عین نور الملة والدین لازال منورًا و
دماغ جانها از استماع الفاظ جان فزای دلربایش معطر بمحمد وآله نوع دوم
معابد عباد که بحقیقت مجالس اوتاد ست بمیامن انفاس مولانا اعظم سید الایمه متبوع
الامه قدوة الصالحین صلاح الملة والدین همواره مزین باد و شرح افاضت بر ارباب
استفادت علی الدوام روشن بالنبی وآله نوع سوم جوامع مساجد متعبدان
و مجامع معابد منت کار از وجود شریف مولانا اعظم اورع ایمه الانام مقتدی المتشرعین
صفی الملة والدین آراسته باد و سرو هدایت در جویبار چمن ارشاد پیراسته بمحمد و
آله و عترته **فصل دوازدهم** در القاب و ادعیه فقها
نوع اول مولانا معظم ملک الایمه و الفقهاء مفخر المبرزین بدر الملة والدین عمت
فضایله از میامن توفیق در تعلم و تعلیم علوم اسلامی رفیق و قرین باد و حفظ حضرت
الهی در طریق افادت و استفادت حافظ و معین بمحمد وآله نوع دوم
میامن فیض ایزدی در دراست علوم دینی معاون مولانا ملک الایمه قدوة الفقها
ناصر الملة والدین باد اصله توفیق متواتر و اسباب تایید متعاقب بالنبی وآله
نوع سوم اصله برکات و الهامات از حضرت منزل البرکات باوقات مولانا
معظم ملک الایمه قدوة الامه جمال الملة والدین بی شین تباهی متوالی باد روزگار
عزیزش مستغرق اکتساب معالی و اقتفاء مجد و معالی بالنبی وآله وعترته الطاهرین
فصل سیزدهم در القاب و ادعیه حفاظ نوع اول
برکات کلام مجید و فرقان حمید قرین روزگار مولانا معظم ملک الحفاظ المجودین
قدوة القراء المترتلین شمس الملة والدین باد اصله تایید معاون و اسباب
توفیق معاضد و مقارن بمحمد وآله نوع دوم اصله تایید ربانی قرین روزگار
مولانا معظم بانی کلام رب العالمین افضل الحفاظ المجودین استاد القراء والمترتلین
عز الملة والدین باد الحان عندلیب آسایش باعانت زواجر آیات محکمات کتاب
کریم موجب انتباه از غوایل رقدات و اصوات بلبل سرایش بتایید کلام
یزدانی سبب ایقاظ از مناعات غفلات بالنبی وآله نوع سوم اسباب توفیق
مولانا معظم ملک الحفاظ الاکابر جامع المناقب و المفاخر قدوة حفظة التنزیل اسوة

ارباب التجوید و الترتیل بهاء الملة والدین باد روزگار شریفش مستغرق افادت
طالبان کمال کلام ربانی و اوقات عزیزش مصروف بافادت مستفیدان آیات بینات
بحق الحق والنبی القایل بالصدق دعاء عمومی که بحفاظ نویسند جعل الله اعمل بالقرآن
سببا لعلو درجته و احرام علی المسلمین و المستفدین شرایف برکته **فصل**
چهاردهم در القاب و ادعیه ارباب فتوت نوع اول برکات وجود
شریف مولانا شیخ الاسلام اعظم مقتدی اکرم ملاذ ارباب فتوت ملجا ارباب
المروت کاشف اسرار التحقیق مرشد ارباب الفظ و التدقیق عز الملة والدین بکافه
اهل اسلام واصل باد و اصله توفیقات ربانی و تاییدات آسمانی باوقات و ساعات
متبرکه متواصل بالنبی وآله وصحبه مرید معتقد دعایی که از ورود آن ارواح اصحاب قلوب
در اهتزاز و انشراح باشد و از صدور آن قلوب ارباب عیوب را انتشاط و ارتیاح
افزاید بمر سامی و مجلس عالی موجه می گرداند و همواره می خواهد که باستفادت و ارادت
عتبی از آن منبع محامد و مآثر و معدن فضایل و مفاخر محظوظ و محتظی و برقد استعداد
از میامن ارشاد و خدمتش استرشاد کند بواسطه هرگونه موانع از آن سعادت محرمان
مخصوص می ماند حصول آن دولت نیز محمل بار انتظار مهیا و میسر باد بالنبی وآله وصحبه
نوع دوم میامن اوقات و ساعات متبرکه مولانا صدر انام همام مقتداء مفضال مقعام
راس جریده اصحاب فتوت بیت قصیده ارباب الکرم و المروة منبع المکارم باجماع
الاکابر جامع شمل الانام لاجتماع المناظم عماد الملة والدین موجب جمعیت اصحاب ارادت
و سبب التیام رخنه ارباب صحبت و مودت باد روزگار شریفش چنانک هست
بمجاری مراضی الهی مقرون و ذات مبارک از ورود اوقات و نزول مخافات محروس
و مصون بالنبی وآله الاطهار مخلص مشتاق دعایی که از مهب اخلاص وزد و بر مرتع اعتقاد
و روضه اعتقاد رسد بجناب شرح ابلاغ و ارسال میکند و از حضرت ذی الجلال سعادت
ملاقات که افضل مباغی و مرادات است بتضرع و ابتهال می طلبد عما قریب میسر باد
نوع سوم مجامع اصحاب فتوت بوجود مبارک مولانای معظم شیخ امام اکرم قدوة
ارباب فتوت کاشف اسرار مروت سالک مسالک التحقیق العالم باحوال الکبیر
والرفیق تاج الملة والدین سالهاء بسیار مشرف و مزین باد و سرایر حالات ار

باب قلوب و اصحاب مکاشفات و غیوب بر باطن شریف و خاطر خطیرش مشاهد
و معاین بالنبی و آله مخلص معتقد بوظایف اخلاص قیام نموده لایزال خواهان انست که در
سلک انقیا منخرط و با زمرهٔ مریدان و ملازمان مختلط باشد و همواره اجابت ان مطلوب را
از حضرت مفرج الکروب امید می دارد و علی الله الاجابه دعاء عرضه که باصحاب فتوت
نویسند ادام الله برکته اسبغ الله نعمه امد الله الی یوم الحشر مدته ادام الله بقاءه و اسبغ
علیه نعماءه جعل الله ایامه سببا لارشاد الرفقاء و موجبا لهدایة الاصحاب و القرناء دامت
برکته و طالت مدته **فصل پانزدهم** در القاب و ادعیهٔ
صلحا و منقطعان و گوشه نشینان **نوع اول** میامن وجود مبارک شیخ بزرگوار
یگانهٔ روزگار قطب الوقت مرشد العباد افضل العباد قدوة الزهاد و المنقطعین المتوجه
الی جناب جلال رب العالمین جمال الملة و الدین شرف الاسلام و المسلمین شامل حال
یافته معتقدان از اقارب و اباعد باد و طوایف اسلام را از مناهل افضال و ارشادش
اعذب موارد و آرد بالنبی و آله الاطهار و الاماجد مخلص آرزومند و معتقد نیازمند دعایی
که از ریاض ارادت و اعتقاد آید و در گلزار چمن اجتبا و اعتضاد نزول کند بجناب ولایت
مآب و مقر کرامت ملاذ تبلیغ می کند و لایزال می خواهد از موارد ارشاد آن افضل عباد
و اکمل عباد و اورع و ازهد منقطعان ایام باغتراف زلال افضال که موجب سیرابی متعطشان
بوادی نیاز و نزاع است مخصوص و محظوظ گردد و در سلک مستفیدان و مسترشدان انخراط
و انسلاک یابد بواسطهٔ ورود موانع و صدور حواجز و حواجب از آن سعادت محروم است
اگر حبل جذبه از جذبات ربانی که لازم ذات شریف است در گردن ارادت این معتقد
اندازد امیدست که بمطلبی که از دیر سال باز دامن جان او گرفته فایز شود لنشاء الله
تعالی برکات اوقات شریفه سبب نجات اهل اسلام باد بمحمد و آله **نوع دوم**
امتداد تاییدات ربانی و توفیقات یزدانی مقارن ایام و اوقات شیخ زاهد عابد
و مقتدای سالک ناسک قطب فلک التجرید و التفرید بدر سماء التوجه و التوحید المنقطع عن
کدورات الانس المتوجه الی جناب جلال القدس زین الملة و الدین امام الاسلام
و المسلمین ناصح البریه اجمعین باد و فوج ولایت بمقر رفیع او متواتر و متوارد و ورود کرامت
بسدهٔ منیع او متعاقب و متتابع مرید مشتاق و محب صادق مقام سامی را تحیتی که از ریاض

چمن اخلاص انبعاث یافته باشد محیا می گرداند و بانسایم اشجار معاطر بخار تسنیم بجناب
کریم موجه می دارد و لایزال از طوایف واردان و فرق وافدان باستخبار ذات شریف
متسلی و مستانس می گردد و می خواهد با معتکفان زاویهٔ مکرمه در صف اوراد و حلقهٔ اذکار
انخراط یابد تا از موائد فواید انفاس جان پرور معانی فیض گستر بحظی اوفر و نصیبی اکمل اختصاص
گیرد و ما ذلک علی الله بعزیز برکت وجود شریف تا قیام ساعت باقی باد و حمایت و کلاءت
ایزدی حامی و واقی بالنبی و آله و صحبه **نوع سوم** ورود فیض یزدانی و نزول فیض سبحانی
بجناب ولایت مآب شیخ مرشد و سالک محقق خلاصة الاولیاء و الاقطاب الهادی
الی مناهج الحق و الصواب افضل المحققین اکمل الواصلین نظام الملة و الدین بر تعاقب
ایام و تتابع شهور و اعوام باد و از ذات شرایف اوقات سبب انجذاب ارباب اعتضاد
و نازلات امداد برکات موجب انجلاء بواطن اصحاب ارادت و اعتقاد محب معتقد
و مرید مشتاق بر وظایف دعایی که طیب روایح آن معطر اوقات اصحاب مقامات
و الهامات باشد و نشر فواید آن منور بواطن اهل ارادت در حصول مطالب و مرادات
مواظبت می نماید و از حضرت رب العالمین سببی که متضمن وصول بدولت و انخراط در سلک
ارباب رضایات باشد سوال می کند مستجاب باد دعاء عرضه جهت منقطعان و گوشه
نشینان همان دعا که ارباب فتوت تقدیم یافت و این دعا نیز برین موجب جعل الله ایام
حیوته سببا لارشاد المریدین و موجبا لهدایة المحبین و المعتقدین **فصل
شانزدهم** در القاب و ادعیهٔ محتسبان **نوع اول** توفیق الهی در جمیع حالات
رفیق مولانا معظم صدر امام مکرم قدوة ارباب الحسبة بحسن الفکر و النظر الامر بالمعروف
و الناهی عن المنکر جمال الملة و الدین باد تا در دلالت خلایق بمنهج مستقیم شریعت و معدلت
مجد باشد و در تحقیق حق و ابطال باطل از شمول امانت و دیانت مجتهد لنشاء الله تعالی
نوع دوم مولانا صدر امام معظم مقتداء موفق مکرم ملک المحتسبین شهاب الملة و الدین
دامت فضایله را مویدات باید و توفیق رفیق باد تا مبانی کافهٔ خلایق طریق نصفت مسلوک
و قاعدهٔ معدلت ممهد و مستحکم دارد و در آمر احدود و امر معروف و نهی منکر متابعت شریعت
لازم شود و از مخالفت اجتناب ورزد و من الله المعونة و التوفیق **نوع سوم**
اشاعت احکام شریعت و اذاعت اسرار معدلت و نصفت در تعدیل نفوس خلایق

و تبدیل ملکات ردیه و ذمیمهٔ ایشان باخلاق حسنه و تحریض طوایف اهل اسلام بر اقتفاء
امر معروف و نهی منکر وظیفهٔ اهتمام مولانا اعظم صدر امام مکرم معبد علامه قدوة الائمه سید
ارباب الحسنه فخر الملة والدین ادام الله معالیه باد توفیق ایزدی در جمیع حالات معین و ناصر
ارباب عباد و نزاع از تعرض او قاصر بمحمد و آله و عترته **فصل هفدهم**
در القاب و ادعیه منجمان **نوع اول** اصابت انظار مولانا اعظم ملک الحکما و المنجمین
قدوة المبرزین بطلیموس الوقت محیی الملة والدین دامت فضایله در تحقیق طوالع چون
بیوت سیارات افلاک در لمعان باد و اجادت افکارش در تبیین طالع چون پرتو
خورشید رخشان درفشان محب معتقد وظایف دعا و رواتب ثنا مرتب داشته
خواهان ادراک شرف ملاقات می باشد و وصول را بدان امنیت امیدوار است والاجابة
علی الله تعالی معالی مستدام باد **نوع دوم** نتایج انفاس بزرگوار مولانا معظم ملک
الحکما قدوة المنجمین جاسوس افلاک المخبر احکامه عما لا یصل الیه ید الادراک مجد الملة
والدین شامل حال طالبان احکام باد و تواتر امداد فیض از حضرت ملهم بحق و فیاض
مطلق بذات شریف علی الاستمرار والدوام بمحمد و آله الکرام محب معتقد تمهید قواعد
موالات واجب دانسته دریافت لقا از حضرت کبریا سوال می کند با جابت مقرون باد
نوع سوم امداد فیض بی انتها از حضرت معلا کبریا بجانب مولانا معظم ملک الحکما
الافاضل جامع فنون الفضایل افضل المنجمین انموذج المتأخرین شمس الملة والدین متواتر
باد و دست تصاریف روزگار از ساحت بزرگوار قالص و قاصر محب مخلص دعایی که
مبرا از شوایب ریا و تحیتی معرا از عوارض اختلال وافر بجناب عالی ارسال می کند
و ادراک حضور مبارک از حضرت صمدیت مسالت می نماید و هو علی ذلک قدیر
فصل هژدهم در القاب و ادعیه شعرا **نوع اول**
تایید ربانی و توفیق آسمانی در استعمال غرایب الفاظ و استنباط بدایع معانی قرین ایام
و اوقات مولانا اعظم افضل شعراء العالم نقاد افکار الزواهر نظام اللآلی والجواهر
مستخرج کنوز اصداف المعانی من نثار فی بحه الزاخره مستنبط عیون الفضایل من منابع
الزاهره جمال الملة والدین کمال الاسلام والمسلمین باد دیدهٔ روزگار بطلعت همایونش
فر سرور روشن و ازهار اشجار فضایلش بمخدرات ابکار معانی آبستن محب معتقد که

بر محاسن ولا و ودلا و مبانی محبت و اعتقاد ان حسنه زمان و خلاصهٔ ادوار و اکوان
مداومت و مواظبت می نماید و دعایی چون نتایج انفاس بزرگوارش از شوایب
کدورات معرا و بحلیات صدق و صفا موشح و مجلا بجناب معلا ارسال می کند و از حضرت
الهی چون سببی که متضمن حصول ملاقات و وصول بنیل آن اعز مرادات باشد مسالت
می نماید باجابت مشفوع و مقرون باد **نوع دوم** امداد الهامات ربانی که فیاض افکار
و بدایع معانیست بجانب مولانا معظم نقاد الکلام باجماع الانام حسان الثانی نعمان المعانی
ملک فاضل الشعرا قدوة اماثل البلغا نظام الملة والدین متواتر باد و فیض الهی ای وصمت
نقصان و تناهی بر نفس قدسی و ذات مزکای ملکی او متعاقب و متوارد محب معتقد دعایی
که شوایب ریا مختلط نباشد و تحیتی که بروابط رعونت مرتبط نگردد بمحل انها می رساند
توفیق ادراک ملاقات با تعاقب ایام و آنات از حضرت مجیب الدعوات سوال می کند
مستجاب باد **نوع سوم** توفیق ملهم بحق و الهام موفق مطلق بروزگار شریف مولانا
معظم علامة الانام جامع فنی النظم والنثر عدیم النظیر فی الفضایل کریم الشیم والشمایل افضل
اکابر الشعرا شمس الملة والدین ابد الدهر واصل باد و امداد فیض معالی و استنباط معانی
بذهن وقاد و خاطر نقادش متواصل محب مخلص تحیتی مبرا از وصمت تکلف و دعایی
معرا از شنعت تصلف معروض رای شریف می گرداند و از حضرت ذی الجلال امیدوار
وصول بدولت وصال می باشد انه ولی ذلک والقادر علیه دعاء عربی جهت شعرا اللهم الله
من الفاظ اعذبها و من المعانی اطیبها جعل الله لآلی الفاظه فی الاذان کالشنوف و جواهر
معانیه جلاء للنظر المکفوف ادام الله فضله و عم ظله و وبله **فصل نوزدهم**
در القاب و ادعیهٔ استادان **نوع اول** فواید انفاس متبرکهٔ خداوند
مولانا اعظم امام ائمة العالم استاد الافاضل والاکابر جامع فنون الفضایل والمفاخر
قدوهٔ ایران افضل جهان فخر الحق والدین شامل حال کافهٔ تلامذه معتقد صادق و چاکران
ثناگوی مقتصد موافق باد خدمتی مشحون بانواع اخلاص و اعتقاد و تحیتی بمزینات اعتضاد
و استمداد بسدهٔ فضایل پناه ارسال می افتد لاشتیاق بتقبیل باسطهٔ کریمه که مفتاح
ابواب مبرات و مصباح ظلمات جهالتست بیش از تحدید غایات و تعدید نهایات
ادراک آن امنیت بر وفق مطلوب میسر باد بمحمد و آله **نوع دوم** فضایل ذات

بزرگوار خداوند مولانا صدر امام اعظم اجل مفضال اکرم علامة الزمان افتخار اعاظم ایران
مولانا و سیدنا و استادنا تاج الحق والملة والدین فخر الاسلام والمسلمین تا یوم النشور
بعموم مستفید آن فایده رسان باد و بموارد کمالات عنصر نزکایش کافهٔ متعطشان تلامذه
جون زلال حیات بخش جشمهٔ حیوان شاگرد و جاکر مخلص بر قدم ارادت ایستاده بوظیفهٔ
دعاء آن یگانه وجود مشغول است و لایزال خواهان وصول بشرف مثول و اصابت
آن مطلوب از حضرت عزت مامول اللهم احب و استجب **نوع سوم** بجناب فضایل
بناه خداوند مولانا اعظم افضل ابه الانام اورع افاضل العالم جامع فضایل النفسانیه ماحی
رذایل الانسانیه قدوة المتبحرین اسوة المبرزین مفخر ایران شمس الملة والدین بهاء الاسلام
والمسلمین ادام الله میامن افضاله دعاگوی مخلص و شاگرد متخصص خدمات لا انتهاء
و دعوات لا انفصام می رساند اشتیاق بشرف بندگی یعلم الله تعالی ما ورای تقریر
بیان و تحریر بنان است ادراک آن مطلوب عما قریب روزی باد **فصل**
بیستم در القاب و ادعیهٔ جد و بدر خطاب با ایشان علی السویه باید کرد که هر دو را
مرتبت در غایت بزرگیست و اگر خطاب جد زیادت باشد بادب نزدیکتر و از نوشتن
نام و لقب احتراز باید کرد **نوع اول** سایهٔ همایون مخدوم علی الاطلاق ملجا و ملاذ
باستحقاق جدم بر سر بندهٔ کمینه و بنده زاده سالیان نامعدود مستدام باد و اسباب
افطار و ترفع اقدار آنجناب از حضرت مسبب الاسباب بر استمرار و دوام بالنبی و آله
الکرام و صحبه العر العظام دست بوس نامعدود بمحل قبول رسانیده می آید اشتیاق
بتقبیل الکف کریمه نه در آن نصابست که علی مرور الازمنه والدهور و تعاقب الایام
والعصور بتبیین و توضیح آن مشغول تواند شد اسباب ادراک آن سعادت عما قریب
میسر باد **نوع دوم** در بندگی مخدوم اعظم الوالد الافضل الاکرم مد الله ظلال و
ضاعف جلاله بندهٔ کمینه وظایف بندگی مرتب داشته از حضرت رب العالمین جل
جلاله ادراک سعادت وصول بشرف مثول در می خواهد و امید اجابت می دارد
اشتیاق بدست بوس بمثابتست که خامهٔ دو زبان بر نامهٔ دو روی بصد تقریر و بیان
عشر عشیر آن نقصی نتواند کرد و با وجود وقوف ضمیر مبارک بهیچ موضح و مقرر احتیاج نیست
جهان بکام باد **نوع سوم** آرزومندی بشرف بندگی مخدوم باستحقاق و خداوند

کار علی الاطلاق ضاعف الله جلاله و مد علی العبید ظلاله حقا که ظاهر و باطن این بندهٔ کمینه
مهجور را بریشان و رنجور میدارد و متمنا از حضرت الوهیت جل جلاله جز آن نه که بتوفیق
دیگر بشرف دست بوس که اعز مطالب بحقیقت آنست مشرف گرداد انشاء الله تعالی
فصل بیست و یکم در القاب و ادعیهٔ جده و مادر این صورت
نزدیک به جد و بدر است و تعظیم ایشان در خطاب واجب **نوع اول** آرزومندی بشرف
دست بوس مخدومه معظمه سیدة المخدرات جده ام زیده عصمتها نه در آن نصابست که
قابل تقریر باشد دریافت آن دولت که اعز مطالبست بر احسن وجوه میسر باد
نوع دوم یعلم الله تعالی که از شرف دست بوس مخدومهٔ معظمه والده ام زبدت
رفعتها مفارقت افتاده لایزال خاطر نگران و باطن پریشان است و جز ادراک شرف
دست بوس امید دیگر نه بفیض فضل ایزدی رجا صادقست که اوقات جریان از آن
امنیت بدولت پای بوس که امید سعادت وصول جناب رضوان در آنست عما قریب
تبدل یابد انه ولی ذلک و القادر علیه **نوع سوم** سایهٔ رافت و حفاوت مخدومه معظمه
والده ام زیدت اقدارها سالیان نامعدود بر سر بندهٔ کمینه و فرزند مشتاق پاینده باد
و جمیع آنات و حالات بر مقتضای ارادت دولت خواهان خجسته و فرخنده بالنبی و آله
اشتیاق بشرف پای بوس در آن نصابست که بتقریر و تحریر محرر گردد حق عز شانه
و عظم سلطانه سببی که متضمن ادراک آن امنیت باشد عما قریب آن ممکن غیب
بمشهد ظهور رساند و هو علی ذلک قدیر **فصل بیست و دوم**
در القاب و ادعیه عم و خال مراتب ایشان با یکدیگر متقارب افتاده و جون با هر دو
علی السویه باید کرد با فراط و افراز متعرض نشدیم **نوع اول** سایه الطاف و اشفاق
مخدوم عمم زید قدره بر سر بندهٔ کمینه سالیان نامعدود پاینده باد اشتیاق شرف
دست بوس که خلاصهٔ مطالب و نقاوه مآربست آن خبر امکان تجاوز پذیرفته در
یافت آن امنیت عما قریب بحصول موصول باد **نوع دوم** بخدمت مخدومه بحق عمم عز
نصره بندگی نامحصور ابلاغ و ارسال می افتد اشتیاق بشرف دست بوس که ~~خلاصهٔ~~
~~مطالب و نقاوه مآرب~~ است جون کمال الطاف و وفور اعطاف آن جناب لا نهایت
است حق جل ذکره اسباب وصول ببندگی عما قریب میسر گرداناد بالنبی و آله

نوع سوم اشتیاق بدیدار مبارک خداوند و مخدوم خالم دامت معالیه بمثابتست که برا
هون تبیین و توضیح آن توان کشت ادراک بان مطلب که اعز مطالبست عما قریب باد

فصل بیست و سوم در القاب و ادعیهٔ عمه و خاله

همان صورت باشد که بعم و خال نوشته و بجای مخدوم و مخدومه باید نوشت و خداوند بر
قرار بجای زید قدره و عز نصره‌ها یا زیدت عصمتها یا دامت عفتها

فصل بیست و چهارم در القاب و ادعیهٔ برادران بزرگ نوع اوّل

اشتیاق شرف لقا مخدوم اقام زید قدره یا زیدت دولته یا لازال معظما این خبر بیان
و تبیین مستغنیست و متمنای کلی و مقصود حلی استسعاد بشرف دست بوس ان سعادت
عما قریب روزی باد نوع دوم سایهٔ عنایت و عاطفت مخدوم اقام زید قدره بر
سر بندهٔ کمینه سالهای بی انتها مستدام باد و امتداد ایام خرمی و شادمانی تا یوم القیام بمحمد
واله العظام نوع سوم اهدله عنایت مخدوم اقام عز نصره درباره بندهٔ کمینه بی شین
انقطاع و انصرام باد و تعاقب اسباب کامرانی و شادمانی علی الدوام کمترین بندگان
دست بوس بی انتها بمحل انهامی رساند و از حضرت رب العالمین جل جلاله استدامت
ایام همایون می طلبد مستجاب باد و اگر چنانک برادر بزرگ را مرتبهٔ عظیم بزرگ و منصب
عالی باشد نشاید که برادر کوچک باو مخدوم اقام نویسد بر مخدوم اعظم اعز الله انصاره دولته
یا ادام الله دولته و اگر از امرا باشد اکتفا باید کرد و بهمین قاعده در جد و بدر و عم و خال
ملاحظ باید کرد که اگر ایشانرا مناصب بزرگ باشد و مناصب معتبر ذکر عم و جدم و بدرم
و خالم نشاید کرد و مخدوم با دعاهاء مذکور باید نوشت و زیادت

فصل بیست و بنجم در القاب و ادعیهٔ برادران کوچک نوع اوّل برادر اعز

اکرم قرة العین قوة العضد محمد ابقاه الله تعالی سلام و تحیت فراوان تامل نماید اشتیاق
بدیدار عزیزش چون تحلی او با نواع فضایل و کمالات از حدود غایات و نهایات
متجاوز است آن مطلوب عما قریب میسر و محصل باد نوع دوم برادر اعز اکرم
احمد طول الله عمره بسلام و تحایا مخصوص است اشتیاق با لقاء عزیزش موف
غایات الامکانست دیدار مبارکش هر چه زودتر روزی باد بمحمد و آله نوع سوم
اشتیاق بدیدار عزیز برادر اعز اکرم محمود ابقاه الله تعالی از خیر تقریر خارجست ادراک

ملاقات عما قریب باد

فصل بیست و ششم در القاب و ادعیهٔ خواهران بزرگ و کوچک

همین صورت که برادران بزرگ و کوچک نوشته شده با ایشان نیز باید نوشت بشرط ضمیر مذکر مونث مثلا بجای ابقاه
الله ابقاها الله و بجای طول الله عمره عمرها

فصل بیست و هفتم در القاب و ادعیهٔ بسران نوع اوّل فرزند اعز اکرم قوة الظهر قرة العین

عبد العزیز ابقاه الله تعالی و طول الله عمره سلام و تحیت بی حد و نهایت خواند خاطر
بهمه وجهی نگران و متعلق است و چون اشتغال آن فرزند بتحصیل کمالات و تکمیل سعا
دات و اکتساب علوم دینی و قواعد یقینی متواتر استماع می رود بمحمدت مقرون می گردد
اشتیاق و نگرانی خاطر تزاید و تضاعف می باید بیت اشتیاقم بملاقات نوای جان بدر
هم جو انواع کمالات تو روز افزونست عقل داند که بتقریر میسر نشود شرح این قصه که از حد و بیان بیرونست
دیدار عزیزش که بحقیقت خلاصهٔ ارزوها انست عما قریب میسر باد نوع دوم فرزند
اعز اکرم قرة العین ثمرة الفواد فلذة الکبد محمد طول الله عمره سلام و تحیت بی نهایت تامل
کند اشتیاق بلقاء عزیزش نه در ان نصابست که بسفارت اقلام و وساطت ارقام
از عهدهٔ عشر عشیر ان تقصی تواند نمود بیت فرزند اعز محمد ابقاه الله یا رب ز پریشانی من هست آگاه
کز نالهٔ من بر آسمان زهره بسوخت وز گریهٔ من ز شوره بر رست گیاه ان امنیت که اعز امانی
دو جهانیست عما قریب محصل باد بالنبی و آله نوع سوم مفارقت فرزند اکرم امجد
عبد المجید ابقاه الله تعالی بر دل و جان بدر مشتاق آرزومند نه آن اثرها کرده که بتقریر
و تبلیس مقرر و مبین گردد اخبار اشتغال او بمهمات متواتر می رسد و با جمال و اثنا مقابل
می شود بجان عزیزش که خلاصهٔ عمر و زندگانی ان نور دیده است و این معنی از غایت وضوح
بران فرزند مخفی نه شعر نه کس دارم ز خویش و پیوند جو تو نه مونس روز غم و دلبند جو تو
نه هیچ بسر دیده بدر هم جون من نه هیچ بدر یافته فرزند جو تو حق تعالی سببی که متضمن در
یافت دیدار عزیزش باشد از مکمن غیب بمشهد ظهور رساناد بالنبی و آله

فصل بیست و هشتم در القاب و ادعیهٔ دختران

همین صورت به بسران نوشته شد بدختران نیز همان باید نوشت بی ذکر اشعار و بجای فرزند اعز اکرم فرزند عزیزه
کریمه و بجای طول الله عمره طول الله عمرها و بجای ابقاه الله ابقاها الله تبدیل ضمیر مذکر بمونث

ضروري باشد **فصل بیست ونهم** در القاب
وادعیهٔ خواجه سرایان **نوع اول** دولت واقبال وجاه وجلال خواجهٔ اعظم سپهدار
اعدل اکرم ومقرب حضرت السلطنیه امین المملکه افتخار ولشکرکش ایران معین الدوله
والدین مرجان روز بروز دراز چه بار اولیا منصور واعدا مقهور بحق ملک الغفور **نوع
دوم** میامن توفیق رفیق طریق خواجه اعظم مقرب الحضرت السلطانیه موتمن الممالک الایلخانیه
سپهدار ایران بدر الدوله والدین خواجه لولو بار امداد دولت وسعادت متواتر وحفظ ایزدی
در جمیع حالات معین وناصر بمحمد وآله **نوع سوم** بجانب خواجهٔ اعظم ملک الخواص مقرب الحضرت
امین الملوک والسلاطین امین الدوله والدین خواجه جوهر زید اقباله دعوات وتحیات
ارسال می رود اشتیاق بالتقاء شریف بیرون از حد وغایاتست ادراک آن امنیت
عما قریب رقیب ورفیق باد بمحمد وآله الکرام وصحبه العظام **فصل
سی ام** در القاب وادعیهٔ دوستان **نوع اول** اگر دوست آن افاضل باشد
برین موجب باید نوشت مفارقت خداوند مولانا اعظم ملک الافاضل جامع الفضایل قدوة
المتبحرین مفخر ایران امام الملة والدین ادام الله فضایله ظاهر وباطن مخلص مشتاق را در
قلق واضطراب می دارند اسباب وصول بدولت وصال عما قریب میسر باد این طایفه
در هر مرتبه از مراتب افضل فضل که باشد چون مفسر ومحدث ومفتی ومدرس وطبیب
ومنجم وشاعر وغیر ایشان لقبی مناسب آن مرتبه باید نوشت **نوع دوم** اگر دوست
از اهل دیوان وارباب دنیا باشد برین موجب باید نوشت بخدمت صاحب معظم جلال
الوزراء یگانهٔ جهان نظام الدولة والدین دام معظما دعوات موفور وتحیات نا
محصور ابلاغ وارسال می افتد اشتیاق بادراک غرهٔ غرانه در ان نصابست که قابل
تقریر باشد سببی تحریر که در ضمن آن آمد فراق انتها پذیرد ومحال دولت وصال واتصال
دست دهد از حضرت رب الارباب ومسبب الاسباب استدعا می رود عما قریب
بحصول موصول باد بالنبی وآله **نوع سوم** اگر از صدور واعیان باشد چنین باید نوشت
صدر معظم یا صدر صاحب اعظم قدوة الاکابر جامع المآثر خواجه جلال الدولة والدین دام
معظما سلام وتحایا فراوان تامل فرمایند واشتیاق بدیدار عزیزش فوق الغایات
والنهایاتست سببی متضمن ادراک التقا از حضرت کبریا طلبیده می آید ومن الله الاجابة

فصل سی ام

فصل سی ویکم در القاب وادعیهٔ ندما **نوع
اول** اگر ندیم از طلبهٔ علم باشد برین موجب باید نوشت بجانب مولانا معظم ملک
الافاضل جامع الفضایل انیس الملوک جلیس السلاطین کمال الملة والدین عمت
فضایله فراوان تحیات ارسال می افتد اشتیاق چون حسن محاورت وطیب
مفاکهت آن یگانهٔ جهان غایت ونهایت ندارد ادراک اکتفا عما قریب
میسر باد **نوع دوم** اگر از اعیان ومشاهیر باشد چنین باید نوشت صدر معظم ملک
الندما الاعاظم جلیس انیس الاکابر فخر الدین احمد دام علوه سلام ومحبت فراوان
تامل نماید تعلق خاطر چون لطایف کلام ومحاسن نظام او وافر است دیدار عزیزش
عما قریب روزی باد **نوع سوم** اهتمام همت وتعلق خاطر بجانب صدر معظم قدوة
الاکابر سید الندما انیس الاعیان جلیس الخلان تاج الدین علی دام علاه چون
عذوبت الفاظ وحسن معانی او بی نهایتست اتفاق ملاقات بر وجه مطلوب
میسر باد بالنبی وآله وعترته **فصل سی ودوم** در القاب
وادعیهٔ تجار **نوع اول** بجانب صدر معظم صاحب اجل اکرم ملک التجار مفخر ایران
معتمد الملوک والسلاطین علاء الدولة والدین دام معظما فراوان دعوات وتحیات ابلاغ
وارسال می افتد تعلق خاطر بانتظام احوال این یگانه فوق غایات الامکانست اسباب
جمعیت واجتماع بر وفق مطلوب میسر باد **نوع دوم** صدر معظم صاحب اکرم ملک التجار
امین ملوک الاقطار معتمد السلاطین مجد الدولة والدین دامت معالیه سلام وتحایا مخصوص
است تعلق خاطر بادراک حضور درجهٔ کمال یافته دریافت التقا عما قریب باد **نوع سوم**
توفیق ایزدی در جمیع احوال ناصر ومعین صدر صاحب معظم ملک التجار قدوة امنا الاقطار
معتمد السلاطین تاج الدولة والدین باد معاش پسندیدهٔ او موجب رضا خالق وخلایق
وزمان وروزگار بذکر شکر او قایل وناطق بمحمد وآله **فصل سی وسوم**
در القاب وادعیهٔ ابطال وشجعان **نوع اول** تقویت یزدانی وتایید ربانی
قرین روزگار ملک الاکار والابطال مقدم مقادیم الرجال قدوة الشجعان شجاع الدین
مطالب بحصول موصول وتیسیر مهمات بر وجه مامول بمحمد وآله **نوع دوم** بجانب ملک
الابطال اشجع الرجال قدوة المتجلدین زعیم الجیوش والعساکر المنصوره حسام الدین

دام تاییده سلام و تحایا ارسال می افتد تعلق خاطر وافرست اتفاق ملاقات برا بر وجوه باد نوع سوم ملک الرجال مقدم الفوارس قدوة الشجعان قاید العساکر المنصوره مؤید الدین دام اقباله تاییدات ربانی و توفیقات آسمانی مخصوص و موید باد مشارب امانی مصفی و اسباب شادمانی موفی بالنبی وآله

فصل سی و چهارم در القاب و ادعیه اسپهسالاران

نوع اول اسپهسالار اجل ملک الاکابر قدوة الرجال مقدم الابطال مفخر ایران عماد الدولة والدین دام علوه سلام و تحایا مخصوص کشته تعلق خاطر وافرش باشد اهتمام بتقویت و تربیت او درجه قصوی دارد امانی بحصول موصول باد نوع دوم بجانب اسپهسالار معاظم قدوة الاکابر الرجال مقدم الامائل الابطال فخر الدین پهلوان دام تاییده سلام و تحایا ارسال می افتد همگی همت بر تقویت و تربیت او مصروفست و وضوح آثار آن بر حسن جلادت و کمال کفایت او مقصور و موقوف وهو اعلم نوع سوم تایید یزدانی قرین حالات اسپهسالار کبیر قدوة الرجال ملک الاکابر الابطال مفخر الاعیان سمن دان باد جمیع ایامش بمصالح خلایق که موجب ارضاء حضرت خالق باشد مشغول و مشکلات قضایا انام بحسن تدبیر صایبش محلول بحق الرسول والبتول

فصل سی و پنجم در القاب و ادعیه کوتوالان قلاع

نوع اول ساعی جید امیر کبیر ملک الاکابر صاحب المآثر والمفاخر مفخر ایران ظهیر الدین موسی ادام الله اقباله در رعایت بقاع و محافظت حصون و قلاع در بندگی حضرت سلطنت خلدت مملکته ابد الدهر مشکور باد و لایزال از آن حضرت بر این تقویت و تربیت و نظر عنایت ملحوظ و منظور محب معتقد با بلاغ و تحیت و تسلیم دوام جناب کریم می کند و همواره بنشر محامد و مناقب او اشتغال می نماید و از حسن مساعی در مهمی که بتکفل آن مأمور شد شکرها می گوید و در بندگی حضرت خلد ملکه مقبول می آید توفیق حصول عما قریب روزی باد نوع دوم حسن اجتهاد امیر معظم قدوة اکابر الایام جامع محاسن الاخلاق و محامد الشیم تاج الدین علیشاه دامت معالیه در محافظت فلان قلعه بتقدیم می رساند در بندگی حضرت اعلا اعلاه الله تعالی شرف عرض می آید مستحسن و مشکور می افتد دعایی از وصمت تعدی معرا و تحیتی از شین تجدید منزه و مبرا ارسال می افتد و ادراک ملاقات از حضرت سوال می کند باجابت مقرون باد نوع سوم میامن مساعی

امیر معظم سپهدار اجل اکرم قدوة الاکابر مفخر ایران نجم الدولة والدین ابوبکر دام اقباله در محافظت قلاع و بقاع موجب ترفع مکان و سبب اعلاء شان او باد الطاف یزدانی شامل حال و اعطاف ربانی مقارن حال و مال محب مخلص شرایف دعوات و کرایم تحیات بجناب عالی ارسال می کند و ملاقات را چشم انتظار براه می دارد عما قریب روزی باد

فصل سی و ششم در القاب و ادعیه مقدمان طوایف

نوع اول نطاق مصالح و مهمات طایفه فلان بیمن تدبیر کفایت ملک الامراء والاکابر سیف الدولة والدین دام اقباله مرتب و منتظم باد و خراجات ظلم و تعدی بحسن اهتمام و تفحص بمحمد وآله نوع دوم بجانب ملک الامرا قدوة الاکابر جامع المفاخر نظام الدین دام تاییده سلام و تحایا تبلیغ می افتد اهتمام با انتظام مهام او و رعایت طایفه فلان که در اهتمام او اند وافرست و ادعیه ارادت با علاء مرتبت او متکثر و متوفر و آثار آن عن قریب بوضوح خواهد انجامید نوع سوم تعلق خاطر با انتظام امور ملک الامراء مقدم الطوایف قدوة الاکابر جلال الدین دام اقباله بدرجه کمالست و همگی همت مصروف مطالع و مناجح او در حال و مال ساعدت مساعد باد

فصل سی و هفتم در القاب و ادعیه مهندسان و معماران

نوع اول بجانب صدر معظم ملک اعاظم الصدور قدوة المهندسین شمس الدولة والدین دامت معالیه فراوان تحایا ارسال می افتد مواد اعتقاد در جودت قریحت و استقامت طبیعت و مهارت او در فن هندسه بیش از آنست که در سلک بیان انخراط یابد توفیق ازدیاد آن صفات و حصول نتایج آن ابد الدهر رفیق باد نوع دوم صدر معظم ملک المهندسین قدوة المعمارین تاج الدولة والدین دام معظما با بلاغ دعوات و تحیات مخصوص و محیا گردانیده می آید تعلق خاطر بادراک حضور عزیز بدرجه کمالست دریافت آن مطلب عما قریب میسر و محصل باد بالنبی وآله الاطهار نوع سوم بجانب جلیل صاحب اجل ملک اکابر المهندسین قدوة مهرة المعمارین مبدع رسوم القریبة البدیعة مخترع اوضاع الشریفة الدقیقة امین الدولة والدین دام معظما تحیات بی انتها و دعوات بی انقضا موجه گردانیده می آید و لایزال بذکر جودت قریحت و استخراج ابکار افکار آن مخزن استقامت طبیعت او اشتغال می رود و هنوز از هزاران یکی و از بسیار اندکی بسمت تقریر و تحریر نمی پیوندد این استعداد در مراتب ازدیاد باد

بار و منتهٔ مطالب و منتج مآرب بمحمد و آله ذوی المناقب **فصل سی و هشتم**
در القاب و ادعیهٔ صدور و اعیان **نوع اوّل** توفیق ربانی قرین احوال صدر
معظم ملک الصدور قدوة الاعیان سید المشاهیر خواجه تاج الدین باد سلام و تحایا تامل نماید
تعلق خاطر وافر دارند ملاقات عن قریب باد **نوع دوم** بجانب صدر معظم ملک الصدور
والاعیان قدوة مشاهیر الزمان خواجه فخر الدین دام علوه سلام و تحایا تبلیغ می افتد تعلق
خاطر با دراک حضور عزیزش وافر است دریافت آن مطالب عما قریب باد **نوع سوم**
صدر معظم افتخار صدور والاعیان زبدة الاماثل خواجه صدر الدین دامت معالیه را دعوات
موفور و تحیات نامحصور رسانیده می آید اشتیاق بملاقات عزیز بحد تکثر رسیده
است و بتواتر انجامیده ادراک آن امنیت روزی باد **مضمونات**
این صنف منحصر است در هفت فصل در هر فصلی سابق شش فصل مشتملست بر هژده
نوع هر فصلی سه نوع باشد در هر فصل ذکر کاتب و مقام او و تاریخ کتابت و ذکر روز و فصل
هفتم ده رقعه **فصل اوّل** در اشتیاق و آرزومندی و ذکر مفارقت
و دوری و تمنی دیدار و امید بملاقات **فصل دوم** در اجوبهٔ
مکتوبات و صفت حسن خط و بلاغت و عبارت **فصل سوم**
در احوالی که پیش از ملاقات بیکدیگر نویسند **فصل چهارم** در جوابی که پیش
از ملاقات نویسند **فصل پنجم** در طلب مراجعت و معاودت **فصل**
ششم در تعیین مصلحتی که کاتب بمکتوب الیه نویسد **فصل** رجوع کند
هفتم در رقاع مختلفه ده رقعه **فصل اوّل** در ذکر اشتیاق
و آرزومندی و بیان مفارقت و دوری و امید ملاقات هرچند در بعضی فصول این صنف
ذکر اشتیاق برقم اما در جمیع فصول مطرد نیست بالضروره درین فصل که از مضمونات
فصول این صنف ذکر اشتیاق بلوازمی که مجملا در عنوانست کرده شد و در هر فصل از
فصول این صنف که احوال اشتیاق مذکور باشد متامل ذکر مفارقت و امید ملاقات
ازین فصل التقاط کند تا بسهولت بمطلوب رسد ان شاء الله تعالی اکنون بذکر انواع این
فصل مشغول شویم **نوع اوّل** بعد از عرض اخلاص و اعتقاد و تمهید قواعد اتحاد و اعتضاد
دعاگوی مخلص بی ریا بمحل اعلام و انهاء می رساند که از آن سعادت محروم مانده و بهجران اختصاص

یافته لواعج نیاز و نزاع تا بکدام زبان بیان تواند کرد و نوایر نیران هجران را بکدام خامه
در سلک نامه توان کشید ایام مزعجات مفارقت را بچه مسکن تسکین توان داد و موملات
مهاجرت را بچه مسلی متسلی توان ظاهر در اضطراب است و باطن در التهاب جان بی قرار است
و دل بی دلدار نایرهٔ فراق باوج اثیر پیوست حمل گران بار اشتیاق دل و درون را در هم
شکست نه وصال را امید نیست و نه دیدار را نویدی نه دیدهٔ رمد گرفته را نوری است و خاطر پژمرده
را سروری **شعر** یا رب این بار ازین خاطر غم خور بردار بار چون کوه گران از تن لاغر بردار
لقد طال یوم الهجر بینی و بینکم و دارت علینا دایرات طوارق فیا لیت لیل الوصال هل انت
و یا بوس یوم الهجر هل انت فارق این مکاتبه عشر اول ربیع الاول از مقام معلوم اصدار افتاد
رب الارباب ایام دیرباز دوری و شبهای بی صباح مهجوری را بطیب ساعات اجتماعات
و خرمی اوقات مبدل گرداناد بحق النبی و آله و صحبه **نوع دوم** بعد از ایضاح بیان اصطفا
و اعلام اخبار اجتبا نموده می شود که لواعج اشواق بر وجهی ظاهر و باطن داعی دولت
خواه را مقلقل داشته اند که شرح شمهٔ از آن بسیار مقرر و محرر نگردد و بواعث اشتیاق
بر طبقی اجزاء وجود او را منزعج و مضطرب گردانیده که وصف هزار یک آن در سلک تبیین
و توضیح انخراط نیابد نکایت ایام مباعدت را بکدام زبان بیان توان کرد الم دوری چه
بمقاسات صبوری علاج پذیر نیست دیر است که دلهای نیازمند از متاعب مفارقت عزیزان
در احتراق است و جانهای دردمندان تحمل نیران مصابرت بر هجران دوستان در اشتیاق
فی الجمله شروع در بیان شداید اشواق و مکاید ایام فراق بهیچ حال مصور و محقق نمی شود
شعر آرزومند و لای حضرت مخدوم خویش بیش از آن دارم که آید آدمی را در ضمیر
گر هزاران نامه بنویسم نگنجد در بیان نعت حرفی از حروف و شرح عشری از عشیر خامس
محرم الحرام این مفاوضه از مقام معلوم اصدار افتاد از حضرت واجب الوجود که مفیض خیر
وجود است سرعت ملاقات را که اعز امانی و اشرف مطالب و مباغیست سؤال می رود
و امید است که در محل اجابت آید لطف الله تعالی ایام اعمار بتایید مقرون باد بحق من لا
نبی من بعده **نوع سوم** بعد از شرح احوال و ولا و بیان اوضاع محبت و اعتقاد
در مقاسات آلام ایام مفارقت و معاناه شداید لیالی مباعدت و مهاجرت و متاعب
موملات اشتیاق و کرایب مزعجات اهوال فراق هیچ شروع نمی توان کرد که مبالغت

در تقریر آن مطالب و تحقیق آن مآرب روه عشری از معشار بل یکی از هزار هم بنا شد قلم
را اگرچه همه تن زبانست چه قدرت تقریر و تحریر بیان را اگرچه خادم بیانست چه مجال کتابت
و تصویر کاغذ دو روی را چه محل قدرت شرح آرزومندی دل شکسته و دردمند را ضد تحمل
دوری و نیازمندی شعر زبان خامه بصد سال اشتیاق مرا ز صد هزار که دارم یکی نداند گفت
الم آلام مهاجرت چه صعوبتی دارد که هیچ مسکن ساکن نمی کرده اشتیاق شداید اشواق چه
بکابتی دارد که هیچ مسلی سلوب نمی پذیرد بذکرتی من النسیم عهودکم فازداد شوقا کلمات هبت الریح
بعدتم فذاب الجسم بعد فراقکم ؛؛ و هل احد یبقی اذا فاته الروح ؛؛ اصلّی بذکراکم اذا کنت ناسیا
لا ان تذکار الاحبه تسبیح ؛؛ عاشر ربیع الاول داعی دولت خواه تعرض این شوق نامه
از مقام معلوم مزاحم مطالعه همایون شد شمهٔ از مکاید ایام بعاد اگر بتشا هد ارواح بر علوم
شریفه مخفی نماند بعد عرض رساند رب الارباب سببی که ملاقات شریف را متضمن باشد
دولت وصال را ملتزم و متکفل عما قریب از مکمن غیب بمشهد ظهور رساند و هو القادر
علی ما یشاء کما یشاء

فصل دوم در اجوبه مکتوبات

نوع اول وصفت حسن خط و بلاغت عبارت

بعد از مفاوضهٔ سامی و مطالعهٔ
مکاتبهٔ گرامی که صفت قمیص یوسفی اجفان یعقوب داشته فلعی آن بقدم اجلال
و تکریم و تقبیل بلب مبجل و تعظیم احوالی و اشواقی که در قلم گوهربار آورده همانا از زبان
این سوختهٔ فراق و خستهٔ اشتیاق استوراق فرماید و ان استغلال ایام بعاد اشتعال
نماید از آب دیده و سوز سینه این محب مهجور دردمند و مخلص رنجور مستمند اخبار فرموده
باشد شعر کتاب کالحاظ الجفون السواحر و لفظ کسلسال الزلال البواکر
و نظم کازهار الحدایق روّحا و نثر کاحداق النجوم الزواهر شعر فارسی
نامه خواندم که بوی او ز جان آثار داشت همچو زلف دلبران آثار خط یار داشت لفظ جان بخشش جو بوسیدم عقود نظم او
قیمت در ثمین و لولوی شهوار داشت نکته معنیهاء بکرش چشم گریان مرا از تحیر شب همه شب تا سحر بیدار داشت
هم سواد او مثال طرهٔ جانان نمود هم بیاض او نشان عارض دلدار داشت هر شکن کز وی گشادم بوی مشک آمد از و
آری از خطهاء مشک آلود او آثار داشت یکدم از صد بار میخواندم تو گفتی لفظ او معنی از بار اول خوبتر هر بار داشت
کاتبش یارب ز عمر خویش برخوردار باد خود چنین کس را خدا از عمر برخوردار داشت ؛؛ بدایع معانی که بکسوت غرایب
عبارات مکتسی شده و بخطی چون خدود دلبران زیبا سمت کتب یافته نموداری از سحر حلال بود

و چشمه از سلسال زلال چه مبارک قلمی که اعذار ابکار امجاد بجارات میکند و احباب را بندی
و عطاس باداش می دهد شعر و اقلامه تحمی الاقالیم قالردی لاعدابه و للمنفر البتر
و ما جرحت بالسعد حتما طروسها تیقنت حتما ان خادمها الدهر نواطق الا انهن سواکت
تترجم عما فی الضمیر مکتما ؛؛ عرض این مفاوضه اواخر ربیع الآخر از مقام فلان اتفاق افتاد بهجت
روزی بجاه و جمال از منبع الطاف ذی الجلال لا یزال باد نوع دوم بعد از توضیح آرزو
مندی و تحریک سلسلهٔ نیازمندی اعلام می رود که مکاتبهٔ همایون و مفاوضهٔ میمون که آب حیات
از عذوبت الفاظ و حسن خط و بلاغت عبارت و استقامت معانی ان منقط و مترشح بود
در اشرف اوقات بمخلص مشتاق و محب بی نفاق رسانیدند عز معانی از درر مبانی
آن ستفار شد و عقود لالی از سمط جواهر متلالی آن استخراج یافت شعر
ان هز اقلامه یوما لیعملها انساک کل کمی هز عامله وان امر علی رق اناملهٔ اقر بالرق کتاب الانام له
واذ نمنمت بنا کل خطها مو با عن بلاغة وسدلها عجب الناس من بیاض معانا من سواد ذاک السواد
خط تو کلید در ارزاق آمد دندانهٔ ان کلید پنج انگشتت ؛؛ بندگی از وصمت انتهاء معرا و خدمتی از شنعت
انقضا منزه و مبرا بجناب محروس و مقر مانوس ارسال می افتد لاشتیاق بالقاء غرهٔ غرا
و طلعت طالع کشانه دران نصابست که وهم خیال انگیز بتنوعات خیالات پیرامن آن توان
گردید تا فهم دوربین اقطار و ارجاء آنرا ادراک تواند کرد شعر بوصال تو مقرر شود ار عمر بود
کار شوریدهٔ ما را سر و سامان روزی ؛؛ عشرین رجب این مفاوضه از فلان مقام اصدار افتاد
اما انفاد مکاتبات و ابلاغ مراسلات حکایت اشواق دل مشتاق و نکابات ایام فراق
سمت تقریر و تحریر نمی یابد بیت مرا بگوش تو باید حکایت از لب خویش دریغ باشد پیغام ما بدست رسول
ز نامه حال دل من چگونه بر خوانی که آب دیده سیاهی ز نامه می شوید ؛؛ حق جل ذکره این مشقت
ایام بعاد را که عمر ابد تشا هد و تعاون می کند بفیض فضل لم یزل دریغ بلذت لیالی وصال و
طیب اوقات اتصال مبدل گرداناد و شرایف اوقات و ایام آن مظهر کمالات و مظهر
منبع سعادات و سیادات را تا انقضاء ساعات و آنات در نشر فواید فواید و فضایل
و بسط بسیط موائد و فضایل باقی و دایم داراد نوع سوم بعد از ایضاح احوال مودت
و شرح معانی اخلاص و محبت مفاوضهٔ کریمه را که بتنوع معانی معانی و سرچشمهٔ آب زندگانی
است بلب ارادت بوسیده بر دیده نهاد اگر معاودت از عقبی با دنیا ممکن باشد سوله

خطش را این بیاض مغله مالد و بر حسن الفاظ گوهر زایش صابی نصانی نماید و قابوس
از ادراک انشا و بلاغت و براعت آن مابوس و منکوس گردد **شعر** علاق تو زیبد بهنگام انشا
سلاطین کتاب قابوس و صابی ‌ بقابوس و صابی ترا خود چه نسبت ‌ اری ما بعد بین اری و صابی
علیم با عجاز الامور کانه ‌ بمختلفات الظن یسمع او یری ‌ اذا اخذ القرطاس خلت یمینه
تفتح نورا او ینظم جوهرا ‌ بنظم اللؤلؤ المنثور منطقة ‌ وینثر الدر بالاقلام فی الکتب
واما سورت اشتیاق و اشتعال اتش فراق بر وجهی ظاهر و باطن این مستمند را خسته و سوخته
داشته اند که زبان را قوت تقریر و تفسیر و بیان را قدرت تحریر و تخبیر نیست **شعر**
اگر ممکن بود روزی که شوقم در بیان آید ‌ ز هر حرفی که بنویسم هزاران داستان آید ‌ حدیث آرزومندی نیارم کرد می ترسم
که درد دل شنیدن بر سبک روحان گران آید ؛ کار دیده آب ریختن است و کار دل بر آتش مفارقت سوختن
و مشکل حالتی که دوست را نه در چشم من می توان که منبع آبست و نه در دل می توان جست که منزلگه
آتشست **بیت** در دل و چشم نمی جویم از انک ‌ دوست در آتش و در آب نمی یارم جست
منزلم خون دل و آتش سودا بگرفت ‌ کر کرانه کنی از صحبت ما معذوری ؛ حق تعالی آن کان
فضایل را با متداد غداوت و اصایل مستدام دارد و ادراک حضور مبارک که دل پژمرده
را ماده تازگیست و دل نیم مرده را مایه زندگی هر چه زودتر میسر و مهیا کرداناد بالحق حقه

فصل سوم در احوالی که پیش از ملاقات بیکدیگر نویسند

نوع اول بر علوم شریفه منهی کردانیده می آید که چون حق تعالی خواهد که میان دو نفس
طریقه اتحاد سلوک کردد محبتی در دل ایشان اندازد که پیش از ملاقات بمجرد استماع
اخبار و استخبار اخلاق و عادات متعلق و معتقد یکدیگر شوند و آن محبت بحقیقت
مستفاد از لطف حق تعالی باشد آن دو نفس را کما قال القایل ‌ واذا احب الله یوما
عبده القی علیه محبة للناس و حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات نیز بذکر
این معنی ناطقست حیث قال صلی الله علیه و سلم الارواح جنود مجنده فما تعارف منها
ایتلف و ما تناکر منها اختلف یعنی ارواح مردم لشکرها اند و از ان لشکرها هر کدام با یکی
دیگر اشنایی باشد الفت گیرند و انرا که آشنایی نباشد با یکدیگر مخالفت ورزند و غرض
ازین تعارف تعارف ازلیست که در روز الست بوده است و امتداد آن ابدا بدو
چون این محبت بین الشخصین در ازل ازل مقدر کرده باشند البته امارات آن در دل

دنیا بوضوح انجامد و چون بارسال مکاتبات و ابلاغ مراسلات مسبوق نگردد تاکیدی
هرچه بیشتر و استحکامی هرچه تمامتر یابد و تاثیران در نفوس منحا بین ابد الدهر بماند و
غرض ازین معنی آنست که مدتیست تا این مخلص دولتخواه بمجرد استماع مکارم اخلاق
آن یگانه اقطار و آفاق می خواهد که طریقه محبت را با آن جناب مسلوک دارد و آنچ از
محاسن و مآثر ایشان شنیده ماده تعلق و ارادت سازد و الاذن تشق قبل العین
احیانا بنا برین مقدمه غره ربیع الآخر که غره ربیع محبت و مودت باد از دار الملک تبریز
اصدار افتاد از حالتی که ظاهر و باطن بولا و ودآن جناب مستغرق و مشغول است
و غلبه افکار بتدبیر ملاقات که اعز مرادات است مصروف و قصارای همت بران موقوف
بیت جز دیدن روی تو نداریم امیدی ‌ امید چنانست که آن نیز ببینیم
در خاطر ما باربقا بارامانی ‌ برخیز دا گر با تو بشادی بنشینیم ؛ و پوشیده نماند که تعداد
احباب و تکثر اصحاب منتج فواید دینی و دنیوی است که تحصیل هیچ مطلب از مطالب
بی معاونت اصحاب و خلان ممکن نباشد و توجه بهیچ مقصد از مقاصد بی مضارت احبا
فی اخوان میسر نگردد و چون این قاعده مقرر است ابنان بدان از قضا با خرد باشد
انچ داعی دولتخواه را از محض ارادت و اعتقاد در خاطر آمد با صدار این ضراعت
بعز عرض رسانید و تشریف جواب را لحظه فلحظه چشم انتظار براه دارد و امید
وارست که چون دولت ملاقات دست دهد مشاهدات مکارم اخلاق آنجناب
زیادت بر مسموعات باشد و زبان حال گوید **شعر** وصفت فلما ان سبرناک خبره
وجدناک اصغا التی کنت توصف ؛ حصول امانی و مولد شادمانی مقرون بوصول باد بالنبی
و آله **نوع دوم** بعد از عرض وظایف دعاگویی و شرح رواتب ثناخوانی بر رای
شریف منهی و معروض کردانیده می آید که مدتیست تا اخبار مکارم و معانی جناب
عالی برین دولتخواه بی اشتباه رسیده و لا یزال خاطر در هیجان و آشفته نیران
اشتیاق در لمعان بوده تا رخسار این مطلوب از نقاب احتجاب که برون آید و جمال
جهان ارای را در کدام وقت بر طالبانی که عشق غایبانه ورزیده اند جلوه دهد چون زمان
انتظار بتمادی رسید و ایام حرمان از ادراک آن امنیت بتطویل انجامید تحریک سلسله
وداد بر سنت اهل اسلام و احکام آن با عمال لسان اقلام واجب دانست که در حدیث

صحیح مرویست که اذا احب احدکم اخاه فلیعلمه الی آخره بنا برین مقدمه این مفاوضه
که نسخه ایست از کتاب اشواق بقرب تلاف و نمودار یست از صحیفهٔ مودت وصفحهٔ
محبت اواخر ربیع الآخر از مقام معلوم بمطالعهٔ شریفه رسانید تا احوال تجاذب روحانی
و توافق جانبی ازینجا بوقوف بیوندد و بعد ازان رای شریف انچ از تسهیل طرف التقا
مستصوب نماید مسلوک فرماید برین ابرام و اقدام مترقب اغماض ست جهان بکام و دولت
مستدام باد **نوع سوم** بعد از ایضاح معانی وداد و احکام قواعد محبت و اعتقاد
اعلام رای شریف گردانیده می آید که چون حق جل ذکره و عم شکره خواست که این بنده
را از موارد اصطفا و مشارب اخوان صفا سیرابی بخشد و دیدهٔ دل را بنور یحبهم و یحبونه
منور و مکتحل گرداند از عالم غیب ارادت محبت آنجناب در باطن او نهاد و دل و درون
او را خواهان ملاقات آن سدهٔ رفیع و صدر منیع گردانید و این معنی هر آینه از حکمتی الهی
خالی نیست که بهر نسبت و منقبت که ارباب دین و دنیا با هزاران فایز شده اند موجب
اعتلاء مراتب دنیوی و سبب درجات اخروی بوده و چون محبت بین المتحابین لله و فی الله
هر آینه مودتی با عالی درجات و مسری بشواهق مقامات گردد و سعادت دارین و کرامت
منزلین در ضمن آن تحقیق یابد و آن حال مستفاد از اخلاق صحابه و تابعین و سلف
صالحین رضوان الله علیهم اجمعین باشد بنا برین مقدمه آنچ این دولتخواه را از محبت
و مودت آن جناب بر ظاهر و باطن استیلا یافته و دل و درون او را باستغراق
آن مشحون و مشعوف و مملو و محشو گردانیده و امید ملاقات در سویدای او تسکین
و تخمیر داده والاذن کالعین یوفی القلب ماکانا مصداق آن بسفارت این مکاتبه
در سلخ ربیع الآخر از فلان مقام صادر شده بشرف انهار سانیده و امید اجابت
آنرا بروجهی که مسکن نایرهٔ اشتیاق و مسلی وحشت اشواق باشد ساعةً فساعةً انتظار می کند امیدست که از عذوبت این مشرب عوارف و سلاست این
منهل مکارم و عواطف ری الغلیل او بحصول بیوندد ان شاء الله تعالی العزیز و
بعد اتفاق ملاقات مشاهدات مسموعات باشد و بعد ازان گوید **شعر**
تعشقتکم بالسمع قبل اجتماعنا واذا التقی لاشک ترنو کطرفه وشوقی ذکر الجلیس الیکم
فلما التقینا کنتم فوق وصفه دولت دوجهانی و سعادت جاودانی میسر و محصل باد بالنبی

وآله الاطهرین و صحبه الکرام الانجبین **فصل چهارم** در
جوابی که پیش از ملاقات نویسند **نوع اول** بعد از وضوح بر فحاوای اسفار
که جالب افراح بارواح ابرار ست نموده می شود که حکمت بالغهٔ ربانی در ایجاد نفوس
ارباب عرفان و اصحاب ایمان و ایقانست که دلهای ایشان محل انوار هدایت ربانی
باشد و بواطن ایشان خزاین اسرار و مظاهرت انظار سبحانی وانچ در سخنان اکابر آمده ست
که قلوب الملوک خزاین الله این مرتبت و منقبت کابرا بعد کابر بدین نوع نیز سرایت می
کند و تنها بملوک و سلاطین مخصوص نیست **مصراع** که از هر دلی سوی حضرت رهیست که هر نفس را
بقدر انتعاش بر دقایق معانی و حقایق مبانی ازان مشرب عذب شربی و ازان منهل
زخار حظی کرامت فرموده اند و ظاهر و باطن او را بدان صفات و سماط توشیح و تزئین داده
و نکری که ماه بکثر و تعدد او باشد در مفکرهٔ او نهاده تا بدان واسطه انسان واحد بقوت
موافقت مظاهر جمعی می گردد و جمعی نیز در وقت حاجت بمظاهرت و معاونت او قیام می
نماید و تفرد او بتکثر تبدل می باید بنا برین مقدمه چون رای شریف را ارادت اتحاد با
این مخلص معتقد انبعاث یافته و بارسال مکاتبه کریمه سلسلهٔ ارادت و محبت او را تحریک
فرموده ازینجانب نیز تلقی اوامر شریفه را جز بقبول امری دیگر در خاطر نمی آید **شعر**
برادران وفا را تعارف ازلیست که سر راز درونها یکان یکان دانند چون حضرت صمدیت
جل جلاله با کمال عظمت و بزرگواری خویش می فرماید ادعونی استجب لکم این فقیر حقیر را
چه محل و مرتبت آن باشد که دعوت آن جناب را لبیک اجابت بگوید ظاهر بر مودت
و موالات منطویست و باطن بر ارادت و مصافات مشتمل محتوی و اشارات شریفه را
هرچه فرماید امتثال واجب و انقیاد لازم **شعر** رضاک رضای الذی اوثر وسرک سری فما اظهر
اواسط رجب رجب عمت برکته این خدمت از فلان مقام موجه جناب عالی شد و شریف
جواب را انتظار می رود دولت دوجهانی قرین روزگار همایون باد **نوع دوم**
بعد از توضیح احوال دوستداری و ایضاح اخبار بندگی گرداری بمحل انهار سانیده
می آید که ارادتی که در ضمیر منیر شده و این مخلص را در مقام مخالصت و مصافات و مرتبت
موالات و موافقت دانسته حقا که تشاهد قلوب و تعاقب ارواح را اثری بهر جهت
تمام تر است و این دولتخواه لایزال می خواسته که بدین شرف مشرف و بدین کرامت

مکرم کردد و عرض آن بر صوایب آرای خداوندی بسبب مانعی چند متعذر بود تا درین وقت
که آن جناب چنانک در جمیع صفات بسندیده بر همکنان رتبت تعلم و شوق دارد درین
قضیه نیز باحراز شرف تقدم مبادرت و مسارعت فرموده و این مخلص را بموالات خویش
مشرف و مخصص کردانید ازین طرف جز ایتان بموارد و دلها امری دیکر جکونه متصور شود

شعر فلو قبل مبکاها بکیت جبابة ،، بسعدی شفیت النفس قبل التندم ،، ولکن بکت قبلی فهیج لی البکا
بکاها فقلت الفضل للمتقدم ،، ومما شجانی انی کنت و نایما ،، اعلل برد الکری بالتنسم
الی ان شدت ورقاء فی غسق الدجی ،، تردد مبکاها بحسن الترنم ،، من خود بجه ارزم که تمنای تو درزم
در حضرت سلطان که برد نام کدارا ،، بنابرین مقدمه این خدمت غره شعبان از فلان مقام معروض
کشت دیده مشتاق نیازمند بر راه انتظار و دل آرزومند معتکف بر استماع اخبار و کفتار

بیت مرا بکوش تو باید حکایت از لب خویش دریغ باشد بیغام ما بدست رسول ،، بهرچه از
اوامر شریفه صدور می یابد انقیاد و امتثال واجبست و موافقت لازم **شعر**
ازان طرف نپذیرد کمال تو نقصان وزین طرف شرف روزکار ما باشد سعادت مساعد
و دولت و کرامت معاون و معاضد بالنبی و آله **نوع سوم** بعد از اطلاع بر طوالع مصادقت
از مطالع مصافات و مخالصت اعلام رای فضل کستر و فکر مهر پرور کردانیده می آید که
جون داعیه ارادت ملاقات مخلص دولت خواه بر خاطر مبارک اشتمال یافته و این ضعیف
را بتشریف مکاتبه روح افزای و مفاوضه محبت نمای مشرف کردانیده یعلم الله تعالی که تا
این داعیه سالهاست تا ظاهر و باطن محب معتقد را در هیجان می دارد و طایر دل مشتاق را
در طیران می آرد و آنچ در خاطر بود باد آورد **شعر** جانا بزبان من سخن می کویی
یا خود سخن از زبان من می کویی ،، عشر اواسط ربیع الآخر این مکاتبه از مقام معلوم سمت
ابلاغ و ارسال یافت تا رای مبارک بهرجه اقتضا فرماید صورت ملاقات اندیشیده اتفاق
اعلام ارزانی دارد تا بمیقاتی معین و میعادی مقرر شرف التقا میسر کردد ان شاء الله تعالی
که محقق است که بعد از وصول بدولت مشاهدات و مرایات اضعاف مسموعات و مرویات
باشد و زبان حال کوید و لستکبر الاخبار قبل لقائه فلما التقینا صغر الخبر الخبر
دولت مخلد باد

فصل پنجم در طلب مراجعت

نوع اول بعد از تبلیغ مراسم دعا و اخلاص نموده می شود که جون حیات شریف متوجه فلان جانب

شد جند قضیه که اتمام آن موقوف بر حضور مبارکست سانح و عارض کشت در بندکی حضرت
خلد ملکه بعز عرض رسانیده آمد حکم برلیغ همایون نفاذ یافت که انجناب بزودی مراجعت
نماید بنا بر حکم مطاع این مکاتبه از فلان مقام در فلان تاریخ اصدار افتاد تا جون بمطالعه شریفه
بیوندد بی توقف متوجه این جانب کردد تا مهماتی که موقوف حضور شریف است ساخته کردانیده
بزودی مراجعت دولت دایم باد **نوع دوم** بعد از قیام بوظایف خدمت و دعا اعلام
می رود که جهت اتمام قضیه ایلجیان و ترتیب بلاکات که مقصد معلوم خواهند برد بحضور مبارک
احتیاجست از حکم اشارت این مکاتبه از فلان مقام تاریخ ارسال افتاد جون محاط علوم
شریفه کردد در روز بدین طرف توجه فرماید تا مهمات ایلجیان ساخته معاودت نماید سعادت
مستدام باد **نوع سوم** بعد از تمهید وظایف دعا و تجدید رواتب ثنا نموده می شود که
جون بمبارکی عزیمت سلطانیه فرمودند مهمی جند که بخاصه آنجناب تعلق دارد مهمل مانده و جز
بحضور شریف باتمام نمی بیوندد بالضروره قتلغ خواجه را حامل ان ضراعت در فلان تاریخ
بخدمت فرستاد تا بهرجا که بخدمت رسد مراجعت فرماید توجه بجانب سلطانیه و بهر مقصد که
باشد با فراغت بهتر از انک با توزع ضمیر بر مادت تاکید احتیاج نمی افتد دولت مستدام
باد

فصل ششم در تعیین مصلحتی که کاتب بمکتوب الیه رجوع کند

نوع اول بعد از ابلاغ وظایف اخلاص انها می رود که درین وقت ملک
التجار جمال الدین بغدادی که مضارب دعاکوست انجا آمده و جند خروار قماش آورده است
بنابران این مکاتبه سابع رمضان از مقام معلوم سمت تحریر یافت تا جون بمطالعه رسد
و آن قماش را در بیع آورد نکذارد که تمغاجیان بیرون تمغایی که در زمان قدیم معهود بوده ازو
مطالبت نمایند و توقعی دارند و اورا بزودی تمام مقضی الوطر و المرام بدین جانب روانه
کردانند با وجود لطف بی دریغ بمزید تاکید حاجت نیست دولت در ترقی باد **نوع دوم**
بعد از عرض وظایف دعا و نشر رواتب ثنا نموده می شود که درین وقت معتمد شرف الدین
جهت مهمی جند که انجا دارد متوجه خدمت شد سپارش اورا این مکاتبه از مقام معلوم در
فلان تاریخ اصدار افتاد تا بهرجه رجوع کند وظایف اعانت و رعایت درباره او تقدیم
افتد و این مخلص بدان ممنون منت کرده دولت جاوید باد **نوع سوم** بعد از تمهید
قواعد اخلاص و تاکید ارکان اختصاص اعلام می رود که صدر معظم بهاء الدین احمد جند خروار

قماش بود که بخاصهٔ این مخلص تعلق دارد بر عزیمت تبریز سلطانیه آورده است مگر متصرفان
و تمغاجیان انجا نمی گذارند که بتبریز آورد و بفروختن همانجا الزام می کنند بنا برین مکاتبه اوا
سط رمضان از مقام تبریز اصدار افتاد تا چون بمطالعهٔ شریف بپیوندد چون قماش را بتبریز
تبریز آورده نوعی فرماید که تمغاجیان سلطانیه و جواریان بمجرد رسم جوار قناعت نمایند و اورا
مانع نشوند تا قماش را بتبریز آورد در همه احوال این مخلص ممنون منت گردد با وجود شمول
لطف ان یگانه بمزید تاکید حاجت نیست دولت دایم باد **فصل هفتم**
در رقاع مختلفه این نوع را تعداد نتوان کرد که بی نهایت باشد اما چند نوع که ممکن الوقوع
بود در سلک عبارت آورده شد اگر بیرون این قصه دیگر واقع شود متامل بواسطهٔ تامل
اسلوب رقاع که چگونه باید نوشت والتوفیق ومن الله تعالی **نوع اول** زید قدره اعلام
می رود که جمعی از موالی و اکابر حاضرند و بحضور شریف احتیاج است اگر از راه انبساط تجشم
فرمایند غایت لطف باشد والدعا سابق **دوم** عز نصره عرضه می افتد که خواجه نجم الدین
را در آری بر متوجهات خطیرهٔ مجری و مقررست و تمسکات قدیم و جدید بدگران ناطقست
در اجرای تمغاجیان اشارت فرمودن خیری بموقع خواهد بود والصدر عاید **نوع سوم**
لازال معظما اعلام می رود که چند خروار حوایج بخاصهٔ دعاگو تعلق دارد و از دزمار آورده اند
توقعست که تمغاجیان اشارت فرمایند تا در استیفا حقوق تمغا مسامحت نمایند مضاف
سوابق الطاف گردد **چهارم** دام معظما نموده می شود که مولانا معظم سید الائمه شمس
الملة والدین دام فضله بموجب حکم النمغار همایون و مثال دیوان وقف در مدرسهٔ صدریه
بفقاهت مثبت است بل جهت فقاهت با مشاهره و مسانهه آن از تعدد غله بلنسبت
دیگر فقها بر و مقرر داشتن لطف لی دریغ داند **پنجم** زید قدره اعلام می رود که انتظار
وجوهی که از دیوان بر جماعت بازاریان حوالت فرموده اند و رای شریف ملتزم ترویج
و تحصیل آن شده و بوجهی از حد گذشت و بوجهی چند نازکی مستغرق گشته اگر یک لمحه
تدبیران گردد تا بزودی واصل شود غایت لطف خواهد بود **ششم** مد عصره بعد از
تبلیغ خدمت و اخلاص نموده می شود که وجهی محصولات فلان وقف بود ادرار این
ضعیف بشرط واقف مقررست و واجب آن سال با وجود انک از حکم دیوان حکم داده
اند مجری داشته نرسیده توقعست که این وجه بر موجب تمسکات که بذکر این ناطقست

از متصرفان استیفا نموده تسلیم ملک الخواص امیر علی فرماید دولت دایم باد **هفتم**
ادام الله ظلاله بعد از تمهید قواعد مخالصت و تقریر احوال اخلاص و ارادت اعلام می
رود که سلالة الاکابر عماد الدین پهلوان نمود که چند مجلد کتاب بخدمت فروخته بها نرسیده
است چون اضطرار حال او معلومست اگر بتسلیم اثمان بوکلا اشارت رود غایت لطف
باشد دولت بدوام متصل باد **هشتم** ضاعف الله جلاله بعد از عرض وظایف اخلاص و محبت
و شرح رواتب اعتقاد و ارادت نموده می شود که چند سر اسب بارگیر و اولاغ از ان خاصهٔ
مخلص و نوکران علی کلّه بان بعلف خوار فلان ده که بخاصهٔ خداوندی تعلق دارد برده و از
محل زراعت رعایا درست اگر اشارت شریف برعایت و محافظت او و اسبان صادر
گردد از کمال مکارم آن جناب مستبعد ننماید دولت باقی باد **نهم** ضاعف الله معالیه
اعلام می رود که معتمد قتلغشاه را جهت آوردن حوایج بنخجوان فرستاده بود تقریر کرد که
جمعی از نوکران خدمت او را در راه مزاحم شده اند و مبالغی عسل و روغن و برنج و دیگر
حوایج ستده او را بخدمت فرستاده شد تا آن جماعت را که بدین حرکت اقدام نموده اند
بخدام نماید و آنچه ستده اند از و گرفته اند اشارت شریف صدور یابد و بعد الیوم نوکران
را وصیت فرماید که از بی راهی کردن بتخصیص با دوستان و متعلقان و نوکران ایشان
دست کوتاه دارند تا موجب مزید اخلاص گردد دولت مستدام باد **دهم** ادام الله
معالیه بمحل انهامی بپیوندد که امسال بعضی از واجبات این ضعیف را بر مال و متوجهات
فلان مواضع و فلان از ناحیت رودقات و ارونق فرود آورده اند و متصرفان و رؤسا
در ادرار آن بانواع تعلل می جویند چون آن مواضع داخل بلوک خداوندست توقعست
بهر نوع که ممکن باشد خواه نقد و خواه غله متصرفان را الزام فرموده و استیفا نموده بمعتمد
دعاگو تسلیم فرمایند که بحقیقت از نعام الجناب محسوب افتد بمزید تاکید حاجت نمی افتد
سعادت مساعد باد و دولت معاضد والله الموفق للسداد والمیسر للرشاد **صنف**
دوم در خطاب اوساط الناس و غیرهم و مکتوبات با ایشان نویسد و از
ده فصل آنچه از مضمونات بدین جماعت باید نوشت بعد از خطاب ایشان بر وجهی
مناسب ذکری می رود و اگر متامل را نوعی دیگر در خاطر آید بر همین اسلوب اثبات
کند والله اعلم **فصل اول** در خطاب رؤسا و دهاقین

نوع اول رییس اجل مقدم النواحی مفخر الطوایف امینان دام تاییده سلام
و تحیت خوانده حسن اهتمام در عمارت باغات خاصه بجای آورده معلوم شد بهر آینه بشفقت
و تربیت اختصاص خواهد یافت می باید که در ساختن آن مهمات مجد و مجتهد باشد تا بمرحمت
بپیوندد والسلام نوع دوم سید الرسا مقدم الاعیان مشهور النواحی تاج الدین معلوم
داند که معتمد بهادر را جهت عمارت و زراعت فلان مزرعه فرستاده ایم می باید که چون واقف
کردد عوامل خاصه را بر سر زمینها برد تا شخم زنند و بعد از آن مقدار تخم که در بایست باشد
از انبار خاصه باو جواب کوید تا زرع و بهر جه او رجوع نماید ممد و معاون باشد و چنان
سازد که درکار عمارت و دیکر مهمات که بکرات سپارش رفته اهمالی نرود تا موجب
تقویت و تربیت کردد نوع سوم مفخر الروسا ملک الصدور و الاعیان مقدا النواحی
شرف الدین معلوم داند که تا غایت که مجموع غلات بحصول رسید و اکثر مزارعان ارتفا
عات با نبارها بردند و بهیچ حال از ارتفاعات خاصه یک من غله نفرستاده می باید که چون
واقف کردد ان مقدار جهت تخم بایزی بکار آید نکاه دارد و باقی محصولات را از کندم
و جو و کاورس و دیکر حبوبات که زرع کرده تمامت را نقل اینجانب کند و کاه را
نیکو محفوظ دارد تا متعاقب اشتران فرستاده نقل کرده شود بهیچ حال اهمال ننماید
فصل دوم در طلب خطاب اتراک نوع اول
سید الاتراک مقدم طایفه ایسن تمور سلام خواند تعلق خاطر وافر داند در مهمات
زراعت که در وقت حضور متقبل شده سعی و اجتهاد که موجب مزید شفقت و غمخوارکی
بجای آورد و اکر بمدد احتیاج افتد اکر کدخدایان اوبه و جتل نشینان انجا استمداد
نماید و اجور ایشان از وجوه خاصه که بعهده اوست جواب کوید نوعی سازد که قطعا
درکار عمارت و زراعت اهمال نرود تا بمرحمت بپیوندد نوع دوم مقدم الاتراک
اخی جمال الدین معلوم داند که درین وقت پنجاه سر اسب خاصه در صحبت معتمد ارسلان
انجا فرستاده ایم می باید که چون واقف کردد مرد نوبتی از اوبه و جتل خانه معین کرداند
تا ملازم او بوده اسبان را بر علفخوار برند و شب و روز بنوبت محافظت نمایند تا ایشان
بزودی فربه شوند علوفه معتمد ارسلان و اجور نوبتیان از وجوهات خاصه که در اهتمام
اوست روز بروز جواب کوید بروجهی که شاکر باشند نوع سوم قدوة الاتراک

حاجی تو قتمور سلام خواند خاطر متعلق داند درین وقت حاجی ابوبکر شاه تقریر کرد که در
اوبه ایشان با هر کس که دعوی شرعی دارد می باید که ایشانرا باتفاق پیش قاضی جتل خانه
فرستد تا قضایای ایشان برسیده و بغور رسیده بروجه شریعت بقطع رساند و حق بر
مستحق مقرر دارد و نکذارد که هیچ آفریده بحمایت در میان آید و مانع کردد فصل
سوم در خطاب اکراد نوع اول مفخر العشایر کرد میر سلام خواند خاطر نکران
داند می باید که چون واقف کردد خانه و متعلقان معتمد تاج الدین را که انجا اند در صحبت
نوکران او اینجا فرستد تا بتاج الدین ملحق کردد مجد و مجتهد باشد نوع دوم مفخر القبا
یل اسفندیار بیتحایا مخصوص کشته معلوم داند که درین وقت معتمد سیف الدین نمود
که دران حدود وجهی که بر هر کس متوجه دارد می باید که عزة مالورا حاضر کردانیده و بتفحص
نضا بالاشتغال نموده چون حیف سیف الدین شرعا بثبوت رسد در استخلاص او کو
شیده تسلیم دارد و حق را در نصاب خود قرار دهد نوع سوم مفخر الاکراد مقدم
العشایر کرد شاه یوسف معلوم داند که درین وقت بحضور او احتیاجست می باید که
چون واقف کردد بزودی تمام در صحبت محمد شاه متوجه شود اهمال نورزد مهم داند
فصل چهارم در خطاب اعراب نوع اول
مفخر العرب سیدی احمد معلوم داند که درین وقت نمودند که جمعی از قبایل جهاربایان
خاصه را برده اند می باید که چون واقف کردد آن جماعت را باتفاق ملک الخواص تاج
الدین جهت این مصلحت انجا آمده حاضر کرداند و بعد از ثبوت جهاربایان را مستخلص
کردانیده تسلیم تاج الدین کند و عذر ناموجه مسموع ندارد نوع دوم قدوة الاعراب
تاج الدین مسعود معلوم داند که اهتمام بانتظام احوال او وافر است می باید که بهمه وجهی
مرفه و مستظهر بوده که در رعایت و محافظت او اهمال نخواهد رفت نوع سوم
مقدم البوادی مفخرت العرب تاج الدین علی می باید که قضیه که میان سیدی احمد و منکوحه
اوست بروجه شرع بقطع رساند چنانک بر هیچ طرف حیفی نرود فصل
پنجم در خطاب قلندران نوع اول اوقات شریفه شیخ بزرکوار
قدوة المجردین اسوة المنقطعین اخی بها الدین عمر دامت برکته بتوجه تمام بجناب
جلال احدیت چنانک هست لایزال مستغرق باد مریدان را از وجود مبارکش ساعة

فاعهٔ فتوحی مجدد وصفاتی موکد مشاهد ومعاین بیند ان شاء الله تعالی نوع دوم
برکات انفاس شیخ بزرکوار شیخ وقت قطب الطایفه القلندریه سالک مسالک الترک
والتجرید العارف بقوانین التوجه والتوحید شهاب الملة والدین دامت برکته بعموم
معتکفان زوایاء فقر ومنقطعان کوشهٔ توکل وتجرد واصل بار الطافی که موجب انجذاب
بعالم وحدت وسبب انقطاع کلی از مشغلهٔ کثرت باشد حضرت فیاض علی الاطلاق باو
قات شریفهٔ او بر عادت معهود متواصل ومریدان ودرویشان را از ارشاد درون پر
نورش عروج بر معارج درویشی ووقوف بر سر الفقر فخری دمبدم حاصل تا بدان وا
سطه از آتش با طایفهٔ انس مستکنف باشد وبمجاورت قدسیان خطاب رقدس ستانش
والتوفیق من الله تعالی نوع سوم امدلا تاییدات ربانی وتوفیقات یزدانی قرین
روزکار شیخ بزرکوار قدوة المشایخ والسالکین اسوة المنقطعین مقدم الطوایف
القلندرین متبوع الفقرا والمریدین شیخ نجم الدین ابو بکر باد اوقات شریفهٔ آن یکانهٔ
اهل تفرید وتجرید مستغرق توجه وتوحید با طوایف مریدان از عذوبت مشارب
صفاء موارد الفاظ کوهر بارش ساعة فاعة سیرابی مجدد حاصل کردد ومعارج ار
ارباب مدارج که مطامح انظار مجردان ومسارح افکار متقطعان ومفردان است
وصول تایید ان شاء الله تعالی طایفهٔ درویشان وجوق مجاوران زاویهٔ متبرکه بدعا
وهمت مدد دهند ومطالبت نمایند تا برحسب ملتمس ایشان ساخته کردد ان شاء الله
تعالی واکر شیخ قلندران حج کزارده باشد در هر سه نوع زین الحاج والحرمین باید نوشت

فصل ششم در خطاب متعلقان وغلامان نوع اول

بمتعلقان ملک الخواص موتمن الاکابر تاج الدین علی سلام خواند خاطر متعلق داند
احوالی که نموده بود واز عمارت خانه ومرمت حوض خانه واجراء آب کاریز وزراعت
باغچه اخبار کرده بسندیده افتاد می باید که بر قرار ساختن مهمات که بدو رجوع رفته مشغول
باشد ورایج داند که با هتمام اتمام آن وخلیفهٔ جلادت وکفایت اوست بی آنک بدین جانب
اعلام کند ساخته کرداند وهیچ دقیقه از دقایق تصرف وتدبیر مهمل ونامرعی نکذارد
که اعتماد کلی بر امانت ودیانت اوست تا حقیقت داند وجهی که جهت مصالح عمارت
در بایست باشد از معتمد جوهر بستاند ویافته وصول بدهد تا از جمیع او محسوب افتد

١٤٩

نوعی سازد که متواتر اخبار کفایت وکاردانی او باز رسد تا بمهمات بیوندد نوع دوم
بغلامان مبارک شاه معلوم داند که وجوهی از جملهٔ واجبات خاصه بموجب احکام وتمسکات
دیوانی بر قدوة الروسا جمال الدین احمد متوجه است واو حجت باز دلاء در مدت ده روز
جواب کوید درین وقت تمسکات دیوانی وحجت او باز فرستاده شد می باید که چون وا
قف کردد آن وجوه بمیعادی که او معین کرده وحجت داده از او استیفا نماید وتسلیم معتمد
جوهر کند ویافته وصول بستاند نوع سوم هم بمتعلقان سید الخواص نجم الدین معلوم
داند که دیه فلان را از ناحیت مهاترود ببیع شرعی خریده ایم وحجت مسجل بذکران ناطق
وحکم دیوان صدور یافته رییس ورعایا حاضر شده وواجبات وحقوق وبهره مالکی
آن دیه را مقرر کردانیده سال بسال بمعتمدان خاصه جواب کویند می باید که چون واقف
کردد رییس وکدخدایان را طلبیده حجت شرعی وحکم دیوان را بدیشان نموده وبهره و
حقوق مالکی را مقرر کردانیده وحجت بستاند که سال بسال با وکلاء خاصه از مجموع محصولات
وایج وجبوبات ورایج شرعا وظیفهٔ مالک باشد چه مقدار جواب کویند وجفتهاء خاصه را
باجاریک داران مقدار تخم که از عهدهٔ زراعتان بیرون توانند آمد تسلیم ایشان کنند
وخود نیز بدیه رود احتیاطی بلیغ واجب دانسته مجموع اراضی مزارع آبی ودیمی را در نظر آورد
وجهت عوامل خاصه بابکاه وعلف معین کرداند واکر در ان زمینها موضعی را صلاحیت نشاندن
باغ باشد وآب بران مشرف تحقیق کرده اعلام دهد وبهمه ابواب رییس وکدخدا
یان ورعایا ومزارعان را با هتمام ودلبستکی وشفقت ورعایت اینجانب مستظهر کرداند
وبر عمارت وزراعت ترغیب وتحریض واجب داند ولایزال مجاری حالات را
باز نماید تا بران وقوف یافته تدبیر کرده شود

فصل هفتم

در خطاب فراشان نوع اول مهتر معظم قدوة الفراشین حاجی علی تحایا تامل
نموده می باید که بمهمات فراش خانه وتربیت خیمها وسایبانها خاصه مشغول شده
وجوه مصالح ان بر صدر معظم شمس الدین وکیل خرج حوالت رفته از و بستاند ومحا
مصالح واخراجات را او مضبوط ومنقح کرداند وسلم نوع دوم مهتر نوروز بعداز
تامل سلام معلوم داند که جهت تربیت خرکاه وسراپرده بسه نفر فراش احتیاجست
می باید که چون باتفاق خواجه جمال الدین وکیل خرج پنج جفت زیلوء ده کزی وپنج زیلوچهٔ

شیرازی و پنج زیلوچهٔ انجازی در بیع آورد باتفاق مهتر معظم محمد شاه بر اشتران بار کرده
بدین جانب آورد دیگر آلات را نیز که مفصل نوشته ایم با خود دارند **فصل**
هشتم در خطاب ساربانان **نوع اول** ساربان معظم ملک الخواص جلال الدین
نصر الله سلام خوانده می باید که از جملهٔ شتران خاصه ده قطار اشتر بسر اکل را در روز
بکنام فرستد و در رعایت و تیمار داشت سعی بلیغ نماید چنانک بوقت حاجت فربه باشند
مواجب شتربانان بر معتمد کافور حوالت رفت ازو بستاند و یافته وصول بدهد تا محسوب
افتد **نوع دوم** ساربان مکرم فخر الدین احمد معلوم داند که جهت نقل ارتفاعات
بدین جانب بشتران احتیاج است می باید که انچ از شتران فربه و بقوت باشد در صحبت
شتربانان اینجا فرستد باقی را آنجا محفوظ و مرعی دارد تا زود فربه شوند مواجب شتر
بانان اینجا داده شود **نوع سوم** ساربان اجل جمال الدین معلوم فرماید که وقت
کوچ تنگ در آمد و اکثر جماعت شتران را می آورند می باید که مجموع شتران را روغن مالیده بعلف
کدارد تا چون طلب داریم بی توقف حاضر کرداند **فصل نهم**
در خطاب خربندگان **نوع اول** آخر سالار اجل اخی بهار الدین عمر شاه بعد از
تامل سلام و تحیا معلوم داند که درین وقت ده قطار استر که از تجار فرنگ خریده ایم
در صحبت معتمد اینمور فرستاده شد می باید که انچ ریش باشد چهار دارو نهی تیمار
داشت کند و بعلف خوار کدارد و چنان سازد که بزودی فربه شوند **نوع دوم** آخر
سالار مقدم اخی علی معلوم داند که از جملهٔ استران خاصه که باهتمام اوست یک قطار استر
جهت خاصه فرزند اعز اکرم عبد العزیز طول عمره تعیین کرده ایم و او نوکر بطلب او فرستاد
می باید که یک قطار استر مادهٔ نیکو تسلیم نوکر او کند و مجموع آلات استران نیز جواب کوید
نوع سوم پهلوان معظم آخر سالار محمود بداند که درین وقت جهت آلات و بارخانه
پنج قطار استر نیکو احتیاج است می باید که چون واقف کردد و باتفاق خواجه صدر الدین
وکیل خرج پنج قطار استر نیکو گزیده نیکو بخرد بها او بدهد و بر دفتر ثبت کند محسوب باشد
فصل دهم در خطاب کاروان سالاران **نوع اول**
پهلوان معظم مقدم القوافل اخی بها الدین دام تاییده معلوم داند که درین وقت قدوة
التجار حاجی شمس الدین بجانب بغداد متوجه است می باید که در رعایت جانب او و متعلقان

واقمشه

واقمشه و چهارپایان او سعی بلیغ بتقدیم رساند و اورا با مجموع کاروانیان رعایت و محا
فظت واجب داند و جهت احتیاط نوکران خلد متسلح با خود دارد تا بدفع حرامیان
و دزدان مشغول کردند **نوع دوم** پهلوان اجل قدوة الرجال مقدم الابطال اخی زین
الدین علی معلوم داند که درین وقت استماع جمعی حرامیان در فلان راه که او همواره آنجا
می کند بحرامی کری مشغولند ملک الامرا قتلغتیمور را با دویست نفر خلد متخند متسلح فرستاده
شد می باید که ایشانرا بمواضعی که مکان حرامیان داند دلالت کند که دمار از روزکار
ایشان برارند و بعد الیوم تجار و قوافل را بدان راه بایمنی تمام توان برد بعون الله
و حسن توفیقه **نوع سوم** پهلوان مکرم قدوة الابطال مقدم القوم حسام الدین
معلوم داند که جمعی از تجار خاصه از فلان موضع می آمدند تقریر کردند که در فلان مرحله جمعی
دزدان در شب بر ایشان زده اند و مبالغهٔ اقمشه و چهارپایان برده و او در استخلاص
ان سعی ننموده و باره داران نیز دران مبالغتی نکرده و این معنی نی راه هست می باید که
چون واقف کردد باتفاق راه داران بتفحص دزدان مشغول کردد و اقمشه و چهار
پایان را که برده باشند مستخلص کردانیده تسلیم کند اکر احمال ورزد در عهدهٔ او باشد
تا حقیقت داند و بعد ازان باتفاق مقدم لشکریان که دران حدود باشند کرفته بدیوان
آورد تا سزای ایشان بر وجهی که اعتبار دیگران باشد داده شود **فصل**
یازدهم در خطاب سوقه و محترفه **نوع اول** اجل اوحد خواجه تاج الدین
اوحد معلوم داند که درین وقت سی تا جامهٔ مصری و اسکندرانی و دمشقی فرستاده شد
می باید که آنرا بقیمت عدل بها کرفته با اقمشهٔ هندوناری و کرمانی و شیرازی و اصفهانی
و یزدی معارضه کند بر وجهی که غبط اینجانب مرعی باشد و ارباب خبرت بسند بیع
دارند که در معاملات دیوانی بدین قماشات که ذکر رفت حاجت می باشد و طالبان
آن پیش از طالبان قماش مصر و اسکندریه و دمشقند تا داند **نوع دوم** سید
الکفات شمس الدین سمسار می باید که چون واقف کردد جهت ده نفر غلام و نوکران که
فرستاده ایم جامهای تابستانی بر موجب نسخهٔ مفصل بهای موافق بخرد و تسلیم دارد بهای
جامها و مصالح خیاطت و اجور آن خواجه جمال الدین وکیل خرج ادا کند **نوع سوم**
قدوة الاماثل خواجه نجم الدین معلوم داند که جهت حوایج خانه بده خروار حوایج احتیاج است

وسید الخواص محمد حوایج دار بدین مهم آمده می باید که انج او التماس کند بهاء موافق
بهاء عدل خریده شروح ومنفصل بنویسید وتسلیم او کند فصل
دوازدهم در خطاب مخالفان ملت اسلام دو طایفه موسویان وعیسویان طایفهٔ
اوّل موسویان از احبار ومعلمان یهودی برین موجب نویسند سید الاحبار قدوة المعلمین
عزز هداه الله یا قدوة الاحبار مقدم الطایفه حسقبل ارشده الله الی صراط المستقیم طایفه دوم
عیسویان بکفور سیس وکرجیان ونصاری وارمنه وافرنج بدین موجب باید نوشت بتکفور
سیس که بادشاهان آن طایفه است فاس لبوس اعظم فیلقوس اکرم افتخار دومان اسکندر
ملاذ آل مسیح تکفور سیس لازال معظما ومحترما ... معظم طبر مکرم سید النصاری قدوة
الاساقفه مقدم الطوایف العیسویه طبر داود دارا کوچ امیر مکرم افتخار آل بقراط سپهدار کرج
وانجار قدوه آل مسیح ابوانی وبقسیسان ورهبانان قدوة القسیسین مجد الرهبانین ابوانیس
یا مقدم الفرقه المسیحیه سرکیس وبنصاری سید النصاری اوکل وبار ارمنه وفرنک نیز همین دعا
بران موجب که جهت موسویان نویسند تمام شد مرتبهٔ سوم از کتاب دستور الکاتب
فی تعیین المراتب بفرخی وبیروزی بر بندکی سلطان الاسلام خلد الله سلطانه وبر مسلمانان
مبارک ومیمون وخجسته وهمایون باد انشاء الله تعالی مرتبهٔ چهارم
فی تعیین المراتب از کتاب دستور الکاتب در مکاتبات مستر میان سلاطین وامرا
ووزرا وخواتین وخدم وارکان دولت وملوک ولایات وسادات ومشایخ وقضاة
وغیرهم ومضمونات آن وعرضه داشت رعایا بسلاطین وجواب آن ومحاضر واجوبه
وشرط نامه که بنواب وعمال بسلاطین دهند وجواب وتذکره که با امرا ووزرا واعاظم
مملکت نویسند واجوبهٔ آن مشتمل بر بیست فصل وهر فصلی بوده بر دو صورت مکتوب
وجواب وهر صورتی مشتمل بر سه نوع که مجموع صد نوع باشد

فصل اوّل
در مکاتبات امراء بزرگ بیر با وزراء منقطع تارک بپادشاه در فتح مملکتی

فصل دوم
در مکاتبات بادشاهان و امرا

فصل سوم
در مکاتبات بادشاهان و وزرا

فصل چهارم
در مکاتبات بادشاهان وملوک ولایات

فصل پنجم
در مکاتبات خواص بادشاه بیکدیکر

فصل ششم
در مکاتبات خواتین بادشاه وخدم

فصل هفتم
در مکاتبات وزرا وخواتین بادشاه

فصل هشتم
در مکاتبات امرا ووزرا

فصل نهم
در مکاتبات وزرا بیکدیکر

فصل دهم
در مکاتبات ارکان دولت

فصل یازدهم
در مکاتبات وزرا واصحاب دیوان بزرگ

فصل دوازدهم
در مکاتبات اصحاب دیوان وملوک ولایات

فصل سیزدهم
در مکاتبات اصحاب دیوان بیکدیکر

فصل چهاردهم
در مکاتبات وزرا وحکام وعمال ولایات

فصل پانزدهم
در مکاتبات سادات ومشایخ وقضاة بوزرا

فصل شانزدهم
در مکاتبات وزرا ونواب ووکلاء خاصه

فصل هفدهم
در عرض داشت رعایا بسلاطین وجواب آن

فصل هژدهم
در کتابت محضر وجواب آن

فصل نوزدهم
در شرطنامه که از نواب بحضرت بادشاه در مهمی که بدو مفوض باشد

فصل بیستم
در تذکره که با امرا ووزرا واعاظم مملکت نویسند وجواب آن

فصل اوّل در مکاتبات امراء بزرگ با وزراء
منقطع تارک بپادشاه در فتح مملکتی دو صورت مکتوب وجواب صورت
اوّل مکتوب امرا با وزرا بپادشاه نوع اوّل امداد فتح وظفر بر استمرار عادات
رایات خافقات حضرت شاهنشاهی که مستجلب اسباب سعادت است قرین
بحقیقت سابهٔ الطاف الهیست بار اولیا در مراقی عزت رفعت ومعارج شرف سطوت
سرور واعدا در مدارک هوان ومعارک خذلان وخسران منکوب ومقهور بحق الملک الغفور
بشارتی که از ورود ونود فتح ونصرت واستیلاء عساکر جهانگیر بر سخن فلان مملکت بندکان
دولت خواه رسیده سبب تواتر امداد بهجت وموجب تضاعف اسباب کامرانی و
مسرت شد ودر مبادی حال که الویه ولایت کیر ورایات جهانکشای لازالت منصوره
وبالفتوحات محفوفه عنان عزیمت بر صوب تسخیر اعادی ایادیهم الله تعالی منعطف
کشت بنا بر مشاهده امداد فتح وظفر ونصرت از لوازم مواکب میمون شاهنشاهیست

آن فتح مشاهد و معاین بود و برای العین ملحوظ نظر و مرموق بصر گشته امید بالطاف بی‌نهایت حضرت عزت جنانست که مجموع ممالک ایل و یاغی در حوزهٔ مملکت و تصرف عساکر منصورهٔ آن حضرت آیند بل احکام جهانگیر مشارق و مغارب بلاد و اقارب و اباعد عباد را در ربقهٔ تسخیر و انقیاد آرند انشاء الله تعالی سایهٔ آفتاب خاصیت تا انقراض عالم بر مفارق جهانیان پاینده باد و اردان جلال و وافدان قبول و اقبال بدرگاه جهان پناه آینده بالنبی و آله و صحبه

نوع دوم خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی کما علی فی ممالک الارض شانه چون عواطف نامتناهی حضرت الهی قرین روزگار یکی از بندگان خاص او گردد افعال و اقوال و حرکات و سکنات در جمیع احوال بمیامن و مناجح مقرون گرداند فی کل الامور او را مظفر و منصور دارد

بیت هر کرا بخت مساعد بود و دولت یار ⁂ ابد الدهر مظفر بود او در همه کار ⁂ تیر فکرت چو در آید بکمان تدبیر در مجاری عرض غرق شود تا سوفار ⁂ و الحمد لله و المنه که در عزیمتی که رای دولت نمای و رایات جهان‌گشای لا زالتا محفوفتین بالنصر و التایید فرموده و عساکر منصوره متوجه تسخیر فلان مملکت گشته قاید ظفر دلیل و سابق نصرت قرین و عدیل بوده بی تصادم سیوف آتش بار و تقارع اسلحه جان‌شکار و اعمال اسنه قتال و تحریک اعنهٔ اخراج و جدال فتح مملکتی که مستفاد از فتوحات ربانی و مستنبط از تاییدات آسمانیست برایسر وجوه دست داده و اهالی آن بلاد و بقاع بالهام سعادت سر بر خط مطاوعت و موافقت نهاده اند و احکام قضا مضا را ممتثل و منقاد گشته چون بشارت ازین اخبار بمسامع بندگان دولت‌خواه رسید می‌خواستند که از سر قدم ساخته متوجه درگاه آسمان پناه گردند و وظیفهٔ تهنیت بحضور التقا کنند بواسطهٔ کبر سن و استیلاء شیخوخت که از لوازم ذات همایون باد و زکون حواس ظاهر و باطن از مقتضیات خویش از آن سعادت محروم و ممنوع گشتند و ضعف مزاج نیز اضافت علت شده بود

شعر ان الثمانین و بلغتها ⁂ احوج سمعی الی ترجمان ⁂ بالضروره برین جرات و خسارت اقدام نموده مضمون قضیهٔ اخلاص و دولت‌خواهی را بتجدید معروض آرای علیهٔ منشیان حضرت فلک رفعت گردانیدند تا صورت مطاوعت و بندگی ایشان رابع عرض رسانیدند و عذر تاخر و توقف خواهند قدم بنده بحضرت نتوانست رسید قلم شوق و ارادت بسر آمد نه بپای دولتی که بمددات توفیق مؤید و معین آن باشد قرین حضرت سلطنت پناه و بارگاه معالی ملاذ باد بالنبی و آله

نوع سوم خلد الله

ایام سلطنته و ابدا الی یوم البعث و النشور دوام مملکته بر رای جهان‌آرای و فکر صواب‌نمای معروض و منهی گردانیده می‌آید که چون حضرت واجب الوجود توالت آلاؤه و تقدست اسماؤه خواهد که علو شان و ترفع مکان یکی از بندگان خاص الخاص بطوایف اشراف و خواص نماید روز بروز امارات سعادت بر عنوان احوال او ظاهر و لایح گرداند و ساعة فساعة علامات اقبال دولت قرین الویه و اعلام و مقارن خافقات رایات او کند اقامت او موجب تمکن و بسطت باشد و عزیمت او متضمن فتح و نصرت و الحمد لله و المنه که این صفات از لوازم حضرت سلطنت پناه و لواحق جناب جلال دولت مآب حضرت شاهنشاهیست و در فتحی که فاتح ابواب کامکاری و لازم حالت سعادت و بختیاریست اولیا و اعدا باستیلا و استعلاء آن حضرت قایل و ذاکر‌اند بر موافقت دولت و مرافقت بخت و سعادت شاکر

بیت الله حیث حللتم جار لکم ⁂ و الامن دار و السرور ندیم ⁂ و العیش غض و المناهل جمة ⁂ و الجو طلق و الریاح النسیم ⁂ و النجم سعد و الزمان مساعد ⁂ و الود سلم و العدو سلیم

این توفیق بر وصفی که دست تصرف روزگار متعرض انفکاک آن نتواند شد لا یزال باد و تهیهٔ اسباب سلطنت و مملکت بر موجب دلخواه بندگان حضرت را از مقتضیات ایام و لیالی بحق حقه

صورت دوم در جواب پادشاه با امرا و وزرا

نوع اول رواتب دعا و خدمت و وظایف ثنا و عبودیت در مآل بشارت که مقاطر اقلام فلان با علام آن مبادرت و بانها مسابقت نموده بود در اثنای آن وابسر حالات محاط علوم و مستوعب مفهوم گشت امداد دولت‌خواهی و افراد دعاگویی در مطاوی آن مندرج بود از کمال مطاوعت و شمول دوستداری و متابعت آن یگانه مستبعد ننمود و اما قضیهٔ فتحی که دست داد چون اعانت توفیق و ادامت تایید از حضرت رب العالمین عز سلطانه و بهر بهانه درباره ما ارزانی است که بسفارت قلم و وساطت رقم از عهدهٔ عشر عشیر آن تقصی توان نمود و برکات این عنایات و عاطفت مشاهد و معاین گشته درین باب باطناب چه احتیاج شرق شارقنا و طلعت طلایعنا و کم من فانب سنسند رک مملکت اعادی اگر با مجال حوافر بکران جهان پیمای و تکاور آسمان فرسای و بادپایان زمین نورد حضرت ما کرد و بزخم سنان ابدار و سهام صاعقه کردار و ضرب شمشیرهای بران و اعمال رماح و سنان دمار از روز

کار ایشان برآورده شود چه عجب ما عضنا کلب الاجرب وما عادنا بیت الاجرب
می باید که دولت خواهان را باستدامت آن دولت که مستفاد از نعیم نعمت معدلت
روز بروز امداد استظهار متواتر باشد و اسباب اشتیاق چه از انگاه باز که تاج خسروی
تماس مفرق کسروی ما شده ظفر مقارن عزیمت و دولت را موافق اقامت یافته ایم
ونحن اناس لنا فکرة بعیش بما مضی بما یبقی ومن الله التوفیق والتایید **نوع دوم**
خلوص عقیدت وصفا طویتی که فلان نموده آن صورت بواسطه تجارت احوال واعمال
وافعال واقوال او بر حضرت شریفه ما مکشوف بود درین تقریر که بتجدید بعرض سانید
وثوق طاعنداری از زیارت شد و عذری خواسته وضعف مزاج وسن پیری وکبر سخو
خت مانع حضور دانسته مقبول ومسموع چون ما را بکلیات قضایا وجلیات حرکات
وسکنات احاطت حاصل است او را در تاخر و توقف معذور داشتیم می باید که برقرار
وظایف صوالح ادعیه قیام نموده بر ریاض دولت وجهانبانی ما استمطار امطار رحمت
وعاطفت از حضرت عزت جل جلاله واجب داند که هر اینه با جابت بیوندد ان شاء الله
تعالی **نوع سوم** اظهار دولت خواهی واعلان اسرار بندیده کرداری که فلان
نموده واز میامن تاییدات ربانی عساکر منصوره ما را اتفاق افتاده بهجت ومسرت
نموده ودر بشاشت بشارت افزوده از کمال دوستداری وشمول هواخواهی ووفور
مطاوعت وموافقت وصنوف متابعت وانقیاد او مستبعد ومستبدع ننمود که اثر از
خلوص عقاید وصفا سرایر او ما را معلوم ومحقق ومقرر ومصور شده زبان تقریر از عهده
تبیین وتوضیح آن تفصی نتواند نمود ویا لیت که قدرت توجه بدینجانب میسر شدی
تا از میان نصایح وبرکات ارشادات او بحد اخطی موفر ونصیبی موفی دست
دادی بهر حال از توجه ضمیر روشن وتاثیرات اوقات استمداد واستبشار می رود
ویقینست که آنرا اثرها باشد ان شاء الله تعالی می باید که باعلام سوانح قضایا وعوا
رض مهمات که انجام آن موجب ازدیاد اسباب سلطنت وسبب رونق کارخانه مملکت
کرده وصلاح بندگان خدای تعالی بدان منوط ومربوط باشد اهمال نورزد والله یوید
بنصره من یشاء **فصل دوم** در مکاتبات باد
شاهان وامرا دو صورت مکتوب وجواب **صورت اول**

مکتوب بادشاه بامرا **نوع اول** امیر شیخ محمد بعنایت ما مخصوص گشته
التفات وتعلق خاطر وافر شناسد می باید که بمهمی که موسوم شده بجد تمام اشتغال
نماید وامرای هزاره ولشکریان را استمالت دلداده برای استخلاص فلان مملکت باعث و
محرض گردد واگر بکجا احتیاج افتد بزودی اعلام دهد تا جمعی از امرا وعساکر منصوره
بمدد فرستاده شد **نوع دوم** امیر طغا تیمور بداند که درین وقت امارت فلان
هزاره که داخل تومان اوست بشیخ علی که قدیما بپدر او تعلق داشته تفویض فرمودیم
می باید که چون واقف گشته دست او در تصرف امور مهمات ان هزاره قوی دارد تا او
بضبط مصالح ایشان قیام نماید وچنان سازد که بوقت احتیاج با جیره وجبه وازوقه تمام
بزودی حاضر توانند شد **نوع سوم** امیر محمود بداند که مدتیست تا او را با امیس
لشکر فلان ولایت وا النکا فرستاده ایم وتا غایت خبری نرسید می باید که چون
واقف گشته از مجاری حالات اعلام دهد واگر بعضی از امرا آن لشکر بتمرد مشغول
شوند بحضرت ما نموده چون حکم برسد بران موجب بتقدیم رسانند وموافقان
ومطیعان را تربیت ومحافظت واجب داند وبعنایت مستظهر گرداند **صورت**
دوم جواب امرا بپادشاه **نوع اول** خلد الله ملکه وسلطانه واعلی فی الخا
فقین شانه بنده کمینه روی بر خاک نهاده از حضرت عزت دوام سلطنت ومملکت
سوال می کند مستجاب بار اشارتی که در باب امرا ولشکریان واستخلاص فلان
مملکت نفاذ یافته بر دل وجان محمول ومقبولست تا غایت بطلبیدن کمکها احتیاج نیفتاد
بفیض فضل الهی ~~واستخلاص فلان مملکت نفاذ یافته~~ وبیمن دولت شاهنشاهی امید
است که بطلبیدن کمکها احتیاج نباشد ومساعی جمیله بنده ولشکریان در نیکو بند
گی بوضوح بپیوندد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** اعلی الله شانه ورفع اعلی
السماکین مکانه کمترین بندگان زمین بارگاه اعلی بلب اخلاص مقبل کرداینده حکم جهان
مطاع را که در باب امارت هزاره فلان که داخل تومان بنده کمینه است وشیخ علی
سپور غامیشی رفته تاج تارک ساخت وبر حسب فرمان اعلی اعلاه الله تعالی امارت ده
وصده از هزاره را با لشکریان ایشان بدو سپرد واو بتدبیر ایشان مشغولست
امید که مصالح دین ودولت برونق جهان آرای ساخته گشته ان شاء الله تعالی

دوام سلطنت مقارن عمر ابد و بقاء سرمد باد **نوع سوم** خلد الله سلطانه و اعلی علی
الفراقد مکانه کمترین بندگان سر بر خاک مطاوعت نهاده بتقبیل حکم مطاع که با بروج سموات
بجاراه می نماید عرضه می دارد که امور این اولکا و ولایت بفضل حق عز اسمه و فر دولت ابد
پیوند ادامها الله تعالی بر وفق دل خواه دولت خواهانست و مجموع امرا و لشکریان
مطیع و منقاد و امتثال اوامر شریفه را بجان سپاری متلقی و استحقاق سیورغامیشی و عاطفت
حاصل والامر اعلی جهان بکام باد **فصل سوم** در مکا
تبات وزرا دو صورت مکتوب و جواب **صورت اول**
مکتوب پادشاه بوزرا **نوع اول** صاحب اعظم خواجه شمس الدین می باید که
بجد تمام بضبط مهمات خزانه و تدبیر اموال دیوان و تربیت عساکر منصوره اشتغال
نماید و چنان سازد که چون بوجوه خزانه و حضور لشکریان احتیاج افتد مدبر و مرتب
باشد تا سیورغامیشی مخصوص گردد **نوع دوم** صاحب اعظم خواجه غیاث الدین
معلوم داند که بوقت درباب عمارات ایوان البر شریفه تواکید بلیغ رفته بود که در
خاطرست که آن را رونقی بر دیگر جهات خیرات بل فایق تر سایر ابواب مبرات باشد
می باید که معماران را بجد تمام برکار دارد و از هر وجه که نقدتر باشد مصالح عمارت گر
داند چنانک درین تابستان باتمام رسد انشاء الله تعالی **نوع سوم** صاحب
اعظم خواجه غیاث الدین معلوم داند که اعظم خواجه جمال الدین معلوم داند که بکرات
جهت مصالح کرکیراق مبالغت رفته و تا غایت بنواب وجوهی نرسیده و مهمات
خاصه مهمل مانده می باید که چون واقف گردد بتدبیر و ترتیب آن وجوه بر وجهی قیام
نماید که آثار مساعی جمیله او عما قریب بوضوح انجامد و نواب کرکیراق لشکر گویند
صورت دوم جواب وزرا بپادشاه **نوع اول**
خلد الله سلطانه و اعلی فی ممالک الارض شانه کمترین بندگان روی بر خاک
نهاده عرضه میدارد که چون حکم یرلیغ همایون لازال نافذا فی الاقطار والاکناف جهت
تربیت وجوهات خزانه نفاذ یافته کمترین بندگان خود بیشتر محصلان را باطراف
ولایات فرستاده بود و بمتصرفان تواکید بلیغ نوشته تا شب و روز تا گفته بتدبیر
و ترویج وجوهات مشغول گردند و محصلان بعضی آمده اند و جمعی دیگر متعاقب برسند

چون مجموع وجوهات در خور حصول آید تسلیم نواب خزانه عامره کرده شود انشاء
الله تعالی جهان بکام و دور فلک متابع احکام **نوع دوم** خلد الله سلطنته و ابد مملکته کمترین
بندگان عرضه می دارد که چون از آنگاه باز که حکم جهان مطاع درباب عمارت ابواب البر
شریفه نفاذ یافته مهندسان و معماران و سایر کارکنان شب و روز بعمارت مشغولند
هر روز سیصد مرد از بنا و نجار و حجار و فعله در کار والحق عمارتی خواهد بود که دیده روز
کار مثل آن ندیده باشد امیدست که بسند بده رای صواب فرمای گردد انشاء الله
تعالی وجوه مصالح عمارت مرتبست و تقصیری بدان راه نمی یابد جهان بکام باد **نوع سوم**
خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی فی ممالک الارض شانه کمترین بندگان روی بر خاک نهاده
عرضه میدارد که وجوهات کرکیراق بر ولایتی حوالت رفته بیش از آن در وجه مواجب
جمعی از امرا و لشکریان نهاده بودند و ایشان تصرف کرده بفلان موضع باشارت همایون
رفته اند بروات دیوان کرکیراق را جمع گردانیده بر موضعی دیگر حوالت عنایت رود
دیگر بوصول پیوندد انشاء الله تعالی جهان مسخر فرمان باد **فصل
چهارم** در مکاتبات پادشاه و ملوک و ولایات دو صورت مکتوب و جواب
صورت اول مکتوب پادشاه بملوک **نوع اول** ملک
اعظم شمس الدین بداند که عنایت و مرحمت ما شامل حال اوست و همت بر تقویت او مصروف
و موقوف می باید که بمحافظت ولایت و رعایت رعیت مشغول باشد و در ترویج اموال
خزینه و تسلیم بمحصلان سعی که هیچ رنج باشد بجای آرد و از مجازی حالات اعلام
دهد **نوع دوم** شروانشاه اعظم غیاث الدین معلوم داند که بوقت حضور مقرر
شده بود که جهت مساعدت لشکر منصوره دو تومان مرد لشکری با جبه و اسلحه
و ازوق تمام مرتب گردانیده بفرستد تا غایت انتظار می رود می باید که چون واقف
گردد بر وجهی که التزام نموده دو تومان مرد مرتب متسلح را بزودی در صحبت یکی از امرا
در آن وقت زندان اینجا رسد تا بملازمت و کوچ دادن مشغول باشد **نوع سوم**
امیر مظفر الدین معلوم داند که درین وقت جهت تربیت عساکر منصوره بر وجهی چند
احتیاجست می باید که چون واقف گردد از متوجهات جیلان واجب آن سال
او را بدیوان می باید که چون دلو بزودی تربیت کرده در صحبت طغانتمور اینجا فرستد

صورت دوم جواب ملوک ولایات بپادشاه

نوع اول ابد الله مملکته وخلد سلطنته کمترین بندگان زمین حضرت بلب ادب بوسیده بعد از اقامت فرایض خمس بدعاء دولت مشغولست بنده نوازی وعاطفتی که اقلام اقلیم کیرندان جریان نموده‌اند از عاطفت آن حضرت مستبعد ندانست برحسب حکم مطاع وفرمان واجب الاتباع در محافظت ولایت ورعایت رعیت اهمال نمی ورزد وجوهات خزانه بمحصلان تسلیم کرده شد امور این طرف بررونق و دلخواه رای همایون ساخته باد نوع دوم خلد الله لترفه الخلایق سلطانه ورفع علی السماکین محله ومکانه کمترین بندگان زمین حضرت بوسیده بوظیفهٔ دولت خواهی مشغولست برحسب حکم جهان مطاع بیست هزار سوار شمشیرزن متسلح مرتب گردانیده تا پنج روز دیگر در صحبت بنده زاده محمد بشرف زمین بوس رسیده باشد امور سلطنت بروفق رای جهان افروز ساخته باد بمحمد وآله نوع سوم اعلی الله علی الفرقدین قدره ونفذ بین الخافقین امره کمترین بندگان روی بر خاک نهاده از حضرت صمدیت دوام دولت روزافزون که مقارن عمر ابد باد سوال می کند مستجاب باد بعد عرض می رساند که منوچهر ابن سالبنه کیلان ببنده برموجب حکم مطاع باد تخته جامهٔ مصری وپنجاه سر اسب گیلکی در صحبت بدر الدین حاجی بدرگاه جهان پناه فرستاده شد امیدست که محل قبول نواب حضرت اعلی اعلاه الله تعالی باد تا شاء الله العزیز جهان مسخر فرمان باد

فصل پنجم در مکاتبات خواتین پادشاه بیکدیگر دو صورت مکتوب وجواب

صورت اول مکتوب

نوع اول بجناب همایون خاتون معظمه ملکة الملکات ملیکة الذات والصفات بانوی ایران وتوران زبدت عصمتها خدمات رسانیده می آید که آرزومندی بلقای شریف بدرجه کمالست اتفاق دولت ملاقات عما قریب باد مدتیست تا اخبار سلامتی وصحت ذات شریف باز نرسانیده اند مانع اشتغال بامور کامرانی باد توقعست که قصاد ومعتمدان بر تعاقب آیند وروند واز مجاری حالات اعلام دهند واخبار صحت وسلامت ورفعت وکرامت باز نمایند تا موجب تسلی خاطر باشد جهان بکام باد نوع دوم بجانب مهد اعلی خاتون معظمه مالکة الملکات ذات العلی

والسعادات بلقیس الزمان خدیجة الدوران بانوی جهان عصمة الدنیا والدین صفوة الاسلام والمسلمین زبدت عظمتها پرستار کمینه رواتب بندگی ارسال می کند وبدل وجان خواهان شرف دست بوس میباشد واز حضرت رب العالمین جل جلاله ادراک آن امنیت میطلبد عما قریب میسر باد نوع سوم مهد اعلی خدایگان ملکة الملکات مالکة المخدرات سلطان خواتین الزمان فاطمة الدوران صفوة الدنیا والدین همواره مقر دولت وسعادت ومتکا سلطنت وعظمت باد اولیا حضرت منصور واعداء مملکت مقهور بحق الملک الغفور جاریه ضعیفه بوظایف بندگی واخلاص قیام می نماید ودوام دولت ومزید جاه وحشمت از حضرت عزت می طلبد باجابت مقرون باد

صورت دوم جواب

نوع اول مشرفه دوست نواز بلب ادب ودیده بوسیده بر دیده نهاد اضعاف آن خدمت واخلاص موجه مهد اعلی می گرداند اشتیاق بادراک اللقا از حیز احصا خارجست دریافت آن امنیت که اعز امانی درجهانیست هرچه زودتر میسر باد بمحمد وآله نوع دوم مکاتبهٔ شریفه خواهرم خاتون معظمه ملکة الملکات زیدت عظمتها در بهترین اوقات رسانیدند مورد آن بتکریم وتقبیل تلقی یافت اضعاف دعوات وارسال می افتد اشتیاق مع قرب العهد نهایت پذیر نیست ادراک امنیت ملاقات عما قریب محصل ومیسر باد بالنبی وآله نوع سوم مفاوضهٔ شریفه خاتون معظمه بانوی جهان ملکه ایران وتوران آسیة الزمان زیدت دولتها وعظمتها در اعز اوقات واکرم حالات وارد وواصل شد ومورد ان امداد استبشار تواتر وتوارد یافت دعا ومحمدت فراوان رسانیده می آید که اشتیاق بادراک شرف حضور مبارک چون مکارم اخلاق ومحاسن صوری ومعنوی آن یگانهٔ آفاق نهایت ندارد اسباب اللقا بروجهی که مطلوب ومرغوبست میسر ومهیا باد بالنبی وآله

فصل ششم در مکاتبات خواتین پادشاه وخدم دو صورت مکتوب وجواب

صورت اول مکتوب

نوع اول معتمد جوهر بداند که درین وقت بمرصعات واجناس که بدو سپرده ایم احتیاجست می باید که چون واقف گردد برموجب تفصیلی که فرستاده شد مرصعات واجناس را استصحاب نموده درروز متوجه اینجانب گردد واگر او را باشد در صحبت معتمدی که باامانت بما رساند بفرستد نوع دوم معتمد کافور بداند که

چون موسم بهار در آمده و دیهها خاصه را عمارت و زراعت احتیاج هست می باید که چون
واقف گردد در روز بعمارت باعانت خاصه مشغول شود و زمینها در زراعت آورده مجموع
حبوبات زرع کند و نوعی سازد که اثر تدبیر و کفایت او روز بروز ظهور یابد تا موجب
مزید تقویت و تربیت گردد نوع سوم معتمد یاقوت بداند که درین وقت نموده‌اند که
بعضی از سقفات املاک روی بخرابی نهاده مردم باستحضار آن رغبت نمی کنند می باید که چون
مکتوب رسد در روز بعمارت خانات و حمامات و دکاکین مشغول گردد و وجوه عمارت
او وجهی که بتحویل اوست بمصرف رساند و اگر بزیادت احتیاج افتد از معتمدان جوهر
و کافور بستاند و یافته وصول بدهد فخر الدین معمار بر سر آن عمارات باشد و صدر الدین
بیتکچی محاسبه جمع و خرج را بقلم محفوظ و مضبوط دارد تا خللی اتفاق نیفتد معتمد یاقوت
مواجب یومی و شهری ایشان چنانکه باخراجات وافی باشد مقرر گرداند از جمع او
محسوب اند صورت دوم جواب خدم بخواطین
نوع اول فرمان مطاع و حکم واجب الاتباع بکمترین بندگان رسید بوسیده
بر سر نهاد بر موجب فرمان آلات مرصع و اجناس بدست معتمد قتلغبوقا
فرستاده شد که بندهٔ کمینه را بواسطه محافظت مرصعات باقی و آلات در اهتمام اوست
مجال وصول بشرف زمین بوس نبود و در محافظت آن بر دیگری اعتماد نداشت این
عذر در محل قبول باد و جهان بکام باد بالنبی و آله الکرام نوع دوم زیدت عصمتها فرمان
بنده نواز بلب ادب بوسیده بر دیده نهاده عرضه می دارد که پیش از آنکه حکم
مطاع واصل شود ده خدایان را طلب داشته مجموع باغات و زمینها مزروع گردانیده
امیدست که بفضل حق تعالی و یمن دولت ابد پیوند محصول این سال زیادت از سال
گذشته باشد انشاء الله تعالی جهان بکام باد نوع سوم زاد الله عصمتها بنده
فرمان اعلی را اعلاه الله تعالی بلب ادب بوسیده بر سر نهاد اشارتی که در باب خرابی
سقفات و عمارت آن فرموده چندان خرابی نیست اما مع هذا معماران و بنایان
و نجاران بکار مشغولند وجوه عمارت بنده از جمیع خود مرتب دارد و خرج می کند خواجه
کان فخر الدین معمار و صدر الدین بیتکچی ملازم اند و اوامر شریفه را مطیع و منقاد و مرسوم
روز بروز می ستانند عظمت بردوام باد فصل هفتم

در مکاتبات وزرا و خواتین پادشاه دو صورت مکتوب و جواب صورت
اول مکتوب وزرا بخواتین نوع اول مهد اعلی خدایگان خواتین جهان
بانوی ایران و توران مالکة الممالک ذات العلی والسعادت همواره ملاذ
اکابر دین و دولت و ملجاء اعاظم ملک و ملت باد دوستداران در کنف سلامت
فارغ البال و بدسگالان در تیه خسران و خذلان مقید ویل و وبال بمحمد و آله خیر آل بندهٔ
کمینه زمین حضرت بوسیده عرضه میدارد بموجب حکم یرلیغ همایون خلد ملکه بعمارت
سرای مبارک که جهت بندگی مهد اعلی ساخته می شود مشغولست امیدست که عن قریب
برحسب ارادت خاطر شریف باتمام رسد انشاء الله تعالی تاخیر بنده از ملازمت
بارگاه جهانپناه قضیهٔ عمارت و ضبط مهمات شهر و ولایتست بفرصت عرضه داشتن
زحمت نمی دریغ داند جهان بکام باد نوع دوم سرادق جاه و جلال خاتون خواتین
جهان ملکهٔ ایران و توران مالکهٔ زمین و زمان بلقیس جهان آسیهٔ دوران تا قیام ساعت
ملاذ طوایف عالمیان و معاذ طبقات صنادید جهان باد بنده و دعاگوی دولت خواه زمین
بارگاه رفیع بوسیده عرضه می دارد که اشارتی که در باب وجوهات آن حضرت فرموده بودند
نقد کرده مصحوب خواجه معظم الخواص ریحان فرستاده امیدست که مساعی بندهٔ کمینه
مشکور افتد انشاء الله جهان بکام باد نوع سوم استار دولت پناه خدایگان ملکة
الملکات مالکة الخواتین المعظمات خدیجة الدهر فاطمة العصر عصمة الدنیا والدین در حرم
حشمت و عظمت سالیان نامعدود و مستدل باد اولیا منصور و مقبول و اعدا مقهور
و مخذول بحق الرسول والبتول بندهٔ کمینه بر عادت معهود بوظیفهٔ دعاء دولت ابد
پیوند مشغولست درین مدت بواسطهٔ تربیت وجوهات خزانه از ملازمت رکاب
همایون بندگی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی محروم ماندن مخصوص است بعنایت و تربیت
زیدت عظمتها امیدوارست که عذر خواه بندهٔ کمینه گردد سالها نامتناهی در حفظ و حما
یت حضرت الهی باد صورت دوم جواب خواتین بوزرا
نوع اول احوالی که صاحب اعظم سلطان الوزرا زید قدره در باب عمارت
سرای مبارک و ضبط ولایت نموده بود بوقوف پیوست چون اعتماد بر
مساعی جمیله و حسن اهتمام خدمتش وافرست در احکام بنیان و تشیید ارکان و اجادت

اوضاع وتوسیع عرصه باغی که دایره خواهد بود تربیت حوض خانه و اجراء آب بر مجاری
که شباکان سرای مشرف باشد بتاکید وصیت احتیاج نمی افتد خلعت خاص بر سبیل
سیورغال فرستاده شد **نوع دوم** مکتوب صاحب اعظم سلطان الوزرا عز
نصره رسید و بر مضمون وقوف افتد وجهی که بر دست معتمد ریحان فرستاده بود
رسانید و بمجهدت مقرون گشت آثار روایح بوافی وجوهات خاصه که بر جهات تغا
وات است وارتفاعات مواضع مزروعی بنواب رساند در تحصیل مجد و مجتهد باشند
بزیادت تاکید حاجت نیست **نوع سوم** احوالی که صاحب اعظم زید قدره بمحل انها
رسانیده بود در بندگی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی بعز عرض رسید و چون سبب تاخیر
از ملازمت تدبیر وجوهات خزانه بود اعذار بمحل قبول یافت نوعی سازد که وجوه خزانه
بزودی نقد کرده تا در توجه استعجال نماید

فصل هشتم

در مکاتبات امرا و وزرا و صورت مکتوب و جواب **صورت اول** مکتوب امرا بوزرا **نوع اول** بجناب شریف صاحب اعظم سلطان
الوزرا مدبر امور الممالک نظام [illegible] وافتخار جهان المخصوص بعواطف حضرت
الرحمن خواجه تاج الحق والدین عزت انصاره دولته محب مخلص خدمات نامعدود
ابلاغ و ارسال می کند اشتیاق بالتقاء شریف چون وفور مکارم و معالی جناب عالی
واهتمام مهام بندگان خدای تعالی بی نهایت است اسباب وصول بخدمت عما قریب
میسر باد بالنبی وآله واصحابه **نوع دوم** جناب شریف صاحب اعظم سلطان
الوزرا فی العالم مدبر الممالک آصف العهد دستور الشرق والغرب نظام و افتخار [illegible]
خواجه شمس الحق والدین سالیان نامحدود مدبر مصالح و امور و ملاذ و ملجاء طوایف
جمهور باد مخلص دولت خواه خدمتی مشحون بانواع اخلاص و وفاق و مبرا از شنعت
تکلف و نفاق بجناب دولت مآب ارسال می کند و دوام دولت از حضرت عزت
می طلبد مستجاب باد **نوع سوم** همواره تدابیر جهانگیر صاحب اعظم مدبر امور العالم
دستور البر والبحر آصف الزمان نظام ممالک جهان خواجه غیاث الحق والدین کارساز
جهانیان و ماه استظهار عالمیان باد امور دین و دولت بر وفق ارادت رای
شریف ساخته و روزنامه عظمت و جلالت بر مقتضای فکر مشکل گشای پرداخته بالنبی

وآله اشتیاق با دراک دولت ملاقات که اعز مطالب و اشرف مآرب است
منجز الامکان نیست دریافت آن امنیت عما قریب میسر و محصل باد و اگر امرا در اوا
یل مکتوبات که بوزرا نویسند بدعا اقتصار کنند بی ذکر القاب و اعز الله انصاره و ضاعف
اقتداره نویسند مناسب باشد **صورت دوم** جواب وزرا
با امرا **نوع اول** مشرفه مخلص نواز که از جانب عالی نوئین اعظم اعدل خسرو امراء
جهان نگهبان لشکرکش ایران زیدت معدلته بداعی دولت خواه مبادر شرح اعز
اوقات واکرم حالات رسانیدند چون مضمون آن مشتمل بر حصول مرادات و تکمیل
سعادات بود امداد شکر تواتر و تعاقب یافت خدمتی که مبرا از شوایب ریا و دعائی
مشحون بانواع صدق و صفا موجه جناب امارت پناه گردانیده می اید که اشتیاق بغره
غرا و طلعت ملک سیمای بی نهایت است دریافت آن مطلب که اشرف مطالب است عما
قریب میسر باد بالنبی وآله **نوع دوم** مفاوضه وحی کردار نوئین اعظم خسرو اعدل
اکرم دارای زمان نگهبان جهان زیدت معدلته در خوشترین وقتی و شریفترین ساعتی
بمخلص دولت خواه وارد و واصل شد از وصول آن امداد بهجت و مسرت تواتر یافت
و بورود آن اصناف امانی و آمال متواتر و متواصل گشت خدمتی از شین احصا خالی
و بمزینات اخلاص و انحار حالی بجناب عالی ارسال می افتد اشتیاق بالتقاء کریم چون
امداد فیض یزدانی که در باره آن جناب متواتر است بی نهایتست اسباب اتصال
با حسن اوضاع و احوال میسر باد بالنبی وآله **نوع سوم** مکاتبه فیض گستر و مخاطبه
فضل پرور که خدمت نوئین اعظم خسرو کامران نگهبان زمین و زمان دارای عصر
تهمتن دهر زیدت عظمته و دولته داعی دولت خواه را باصدار آن مشرف گردانیده
از دست قصار نورا که تبلیغ ابنار و اد و اتصال احوال محبت و اعتقاد می کردند
بوصول پیوست مورد آن بانواع تکریم تلقی یافت از ورود آن اصناف بهجت و مسرت
و امداد فرح و غبطت متواتر و متعاقب شد خدمتی که غبار ردا همت براذیال آن
ننشیند و دعائی که جمال دیده انداد دیده اغیار نه بیند بجناب دولت مآب ابلاغ و ارسال
کرده می اید اشتیاق بالتقاء شریف از خبر تبیین و توصیف خارجست دریافت
آن امنیت عما قریب میسر باد بالنبی وآله و اگر وزرا نیز از القاب امرا اعراض نموده

برادام الله دولته ویازاد الله معدلته انتصار کند روا باشد فصل
نهم در مکاتبات وزرا بیکدیگر دو صورت مکتوب و جواب صورت
اول مکتوب نوع اول بجناب دولت پناه خداوند صاحب اعظم
سلطان الوزرا معاذ جماهیر الوری مدبر امور الممالک السالک من طرق المعالی
اوضح المسالک نظام وافتخار جهان ملاذ و ملجاء اعاظم ایران خواجه سعد الحق والدین
تاج الاسلام والمسلمین عزت انصاره دولته مخلص ترین دعاگویان دولتخواه وظایف
بندگی واخلاص ارسال می کند اشتیاق بالتقاء طلعت طالع کشای ولقاء جهان آرای
نه در ان نصابست که بتکرر اطوار و تکثر ادوار از عهدهٔ تبیین و تقریر عشر معشار آن
تفصی توان نمود اسباب ادراک شرف ملاقات که افضل مباغی و اشرف امانیست
عما قریب بحصول موصول باد بالنبی وآله نوع دوم جناب وزارت مآب خداوند
صاحب اعظم دستور اعدل اکرم سلطان الوزراء فی العالم مغیث طوایف الامم
مدبر امور الممالک مطاع کل ملیک ومالک آصف العهد وزیر الشرق والغرب خواجه تاج
الحق والدین نجم الاسلام والمسلمین با انقضاء زمان ملاذ طبقات جمهور و ناظم
متشتتات امور باد مخلص دولتخواه دعایی که از شوایب ریا معرا و مبرا و بحلیهٔ
صدق و صفا مزین و مجلا بجناب معلا ارسال می کند و از حضرت ایزدی جل جلاله
که متضمن بخدمت باشد در میخواهد و بیامن اجابت امیدوار می باشد اللهم استجب
نوع سوم بجناب معالی پناه صاحب اعظم مدبر امور العالم ناظم مصالح الامم
آصف العهد دستور الشرق والغرب صاحب دیوان الممالک المنقاد له کل ملیک
ومالک رحمة الله علی العالمین جمال الحق والدین کمال الاسلام والمسلمین ضاعف الله
جلاله و مد علی العالمین ظلاله مخلص دولتخواه دعایی که از فوایح اخلاص آن مشام
جان نهار امعطر دارد و نوافح اعتقاد آن اطایب روایح بقلوب اهل و دل رساند موجه
جناب کریم و مقر عظیم می گرداند اشتیاق بادراک شرف ملاقات حقا که از حد
امکان و حیز تناهی متجاوز است دریافت آن امنیت بر وجهی مطلوب و وصف غرض
میسر و مهیا باد بالنبی وآله صورت دوم جواب
نوع اول مفاوضهٔ مخلص نواز خداوند صاحب اعظم سلطان الوزرا ملاذ اعاظم

الوری مدبر امور الممالک صلاح العالم مستخدم ارباب السیف والقلم نظام جهان المؤید
بتأیید الرحمن خواجه عماد الحق والدین عون الاسلام والمسلمین عزت انصاره دولته که چون
ایام جوانی موجب مسرت بود و چون لقاء امانی جاذب سلوت از تبلیغ مبلغان احوال ودل
و ایصال موصلان اخبار محبت و اعتقاد بدعاگویی دولتخواه رسید موردان بانواع
تکریم و تعظیم تلقی یافت و بر استماع اخبار سارهٔ صحت و سلامت و عظمت و جلالت وظایف
حمد و شکر مرتب و موظف گشت خدمتی مبرا از شوایب تکلف و معرا از عوارض تدلیق و
تصلف بجناب جناب مآب ابلاغ و ارسال می افتد شروع در بیان لواعج اشتیاق و
هض وحشت فراق مع تقارب الارواح و تباعد الاشباح بهیچ وجه نمی توان کرد ضمیر
انور و خاطر از هر بر بن دعوی گواهی عدلست امید ادراک شرف اللقا که باطن را در راز
تباح و ظاهر را در ابتهاج می دارد و متیقنست که عما قریب آن سعادت مساعد و آن کرامت
معاضد گردد ان شاء الله تعالی اسباب انتظام امور دولت و استجماع اوضاع رفعت و
حشمت بر وجه مطلوب مهیا و میسر باد بالنبی وآله نوع دوم مکاتبهٔ شریفهٔ خداوند
صاحب اعظم مدبر ممالک العالم مستخدم ارباب السیف والقلم مستعبد اصحاب الجیش
والعلم کافل مصالح جمهور کاشف معضلات الامور سلطان الوزرا ملاذ الوری اعدل
من جبل من الماء والطین شمس الحق والدنیا والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ضاعف
الله جلاله و مد علی العالمین ظلاله که چون طلعت مشتری دلگشای بود و چون طلوع روشنی
نمای مخلص ترین دولتخواهان رسانیدند بیت بجاری قلمش راجو پیش لب بردم
برای بوسه ز ترک ادب بترسیدم لبی برو ننهادم نبردمش زنماز برابرش بنهادم زمین ببوسیدم
اضعاف از بندگی و اخلاص موجه جناب فلک مقدار گردانیده می آید و بر تواتر ازمنه و
احوال دوام دولت و بقاء ایام عظمت و مسرت آن مصدر سعادت و منبع فیض کرامت
از حضرت عزت سوال می رود باجابت مقرون باد بندگی چون مجامر اخلاق آن جناب
عالی معطر و خدمتی چون مفاطر مکارم مقر سامی معنبر بجناب دولت مآب ابلاغ می رود
و از حضرت واهب المواهب استدعاء وصول ببندگی میکند مقرون اجابت باد نوع
سوم مثال واجب الامتثال از جانب جناب جلال و سدهٔ سدره مثال ورود و وصول
یافت چون لقاء امانی موجب کامرانی بود و چون ایام عمر و زندگانی سبب ادراک شادمانی

بندهٔ مخلص معتقد رسانیدند با یراد آن امدلهٔ بهجت تواتر یافت و با یصال آن اسباب
مسرت تضاعف پذیرفت و اضعاف بندگی و اخلاص بجناب رفیع و سدهٔ منیع که مقصد
وفود و ورود و مورد اکابر و اعاظم بقاع و امصار است ابلاغ و ارسال میکند اشتیاق بادراک
شرف بندگی که منتهاء مطالب و مباغی و قصارای آمال و امانیست از حد تناهی تجاوز
یافته سببی که متضمن وصول بندگی باشد از حضرت مسبب الاسباب سوال می رود باجابت
مشفوع و مقرون باد و اگر وزرا در مکتوب باجواب از اطناب القاب اعراض نموده
بمجرد دعا در اوایل مکتوبات اقتصار کنند و اعز الله انصاره یا اسبغ الله علی العالمین ظلاله
یا ضاعف الله جلاله یا امثال آن دعوات دیگر نویسند مناسب تر باشد

فصل دهم

در مکاتبات ارکان دولت بیکدیگر

صورت اول

مکتوب نوع اول بجناب امیر اعظم قدوة الامرا الاعاظم جامع المناقب والمکارم سپهدار ایران لشکر
کش جهان سیف الدولة والدین دامت دولته دعوات نامعدوده و تحیات نامحدود
تبلیغ می افتد اشتیاق بادراک شرف ملاقات آن تصور غایات و تصویر نهایات
خارجست دریافت آن مطلب عما قریب میسر باد نوع دوم بجانب صاحب اعظم ملک
الوزرا افتخار ایران اعدل اکابر جهان خواجه امین الدولة والدین اصیل الاسلام والمسلمین
زید قدره خدمتی که بی انتها و تحیتی بی انقضا رسانیده می آید غلبهٔ نزاع و نیاز بادراک
طلعت شریفه و سدهٔ منیفه چون مکارم اخلاق آن یگانهٔ آفاق از احد غایات و انتهای
نهایات مستغنیست اسباب وصول بدین طلب جسیم عما قریب روزی باد بالنبی و آله نوع
سوم بمجلس عالی امیر معظم قدوة اعاظم امراء العالم جامع احاسن الضرایب والشیم
صاحب السیف والقلم شمس الدولة والدین امیر محمد بیک ادام الله دولته دعایی چون مساعی
صفات و محاسن سمات خدمتش از شوایب کدورت مصفی و خدمتی چون فضایل ذات
ملک مثالش از عوارض انتها مبرا ابلاغ و ارسال می افتد اشتیاق بالتقاء شریف در
خبر بیان نمی گنجد دریافت آن امنیت بروجهی که مطلوب خاطر و مرغوب ضمیر ست محصل باد

صورت دوم

جواب نوع اول مکاتبهٔ شریفه امیر اعظم محرز
مناقب المجد والکرم سپهدار ایران لشکرکش جهان تاج الدولة والدین امیر علی زیدت
دولته در بهترین اوقات وارد و واصل شد مورد آن بانواع اعزاز و اکرام تلقی یافت

الطافی که در سلک قلم کشیده و وفور عنایت و کمال حفاوت بر نوق بیوست اضعاف
آن خدمات و عبودیات ارسال می افتد تحنن و اشواق بالتقاء شریف درجه
قصوی دارد وصول بدان امنیت بی شین توقف و توانی باد نوع دوم مفاوضهٔ
جان پرور و مکاتبهٔ فضل گستر که از جانب جناب امیر معظم اسپهدار مکرم جامع المناقب
والمکارم قدوة الاعاظم والاکارم افتخار ایران غیاث الدولة والدین زیدت دولته
صادر شده بود در وقتی چون موسم بهار جهان آرای و در موضعی چون ریاض و ازهار نشاط
افزای بمخلص ترین دولتخواهان رسانیدند از ورود شریفش امداد غبطت و شادی
متواتر و اسباب مسرت متعاقب گشت خدمتی از شنعت انتها و وصمت انقضا بی نیاز و
عبودیتی متضمن صد هزار اکرام و اعزاز بجناب معلا اصدار می افتد اشتیاق بادراک
امنیت ملاقات از حیز عبارت متجاوزست دریافت آن مطلوب بروجه مطلوب
میسر باد نوع سوم مشرفه مخلص نواز که از جانب صاحب اعظم مربی اکابر العالم کافل
مناظم الخواص والعوام ناظم مصالح الانام بالسنه الاقلام افتخار ایران کمال الدولة والدین
لازال معظما بمخلص ترین دعاگویان اصدار فرموده بودند در ایمن اوقات رسانیدند بایراد
آن انواع استبشار وارد و واصل شد و اصناف استظها حاصل آمد خدمتی که زبان خامه
بتعبیر آن قیام نتواند نمود و عبودیتی که بنان بیان از عهدهٔ تحریر آن بیرون نتواند آمد بجناب
عالی طول الایام واللیالی ارسال می افتد اشتیاق چون وفور مکارم و صنوف مآثر
از منبع کمال و معدن فضل و افضال بی نهایتست اسباب التقا بر احسن وجوه میسر و
مهیا باد

فصل یازدهم

در مکاتبات وزرا و اصحاب دیوان دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب وزرا با صحاب
دیوان نوع اول صاحب معظم مفخر ایران خواجه سعد الدولة والدین دام معظما بعد
از تامل سلام و تحایا می باید که بتدبیر وجوهات خزانه که مبلغ آن بیست تومانست و بر
بلوکات او مقرر و برواتست بران ناطق بجد تمام مشغول باشد و شب و روز ناگفته بترویج
و تحصیل رسانیده بر دست معتمدان اینجا فرستند که ساعة فساعة احکام همایون زیده
نفاذا بمطالب آن وجوه نافذ می گردد بمزید تاکید حاجت نیست نوع دوم صاحب
معظم جلال الوزرا خواجه شمس الدین می باید که چون واقف گردد دفاتر دیوان مساس

راکه در عهدهٔ اوست نا بروات جهت وجوهات مساس از دیوان بر ولایت اطلاق
رفته بزودي اینجا آرد نوع سوم صاحب معظم ملک الاکار خواجه تاج الدین معلوم دانند
درین وقت تنقیح معاملات وافراغ محاسبات بلوک او واجب سال گذشته بحضور او
احتیاج است می باید که تمسک که داشته از بروان جات وبروات واحکام وغیران
تمامت را استصحاب نموده اینجا آید ووجهی نیز که بتحصیل او ونوکران او مقرر شده با خود
آورد که ساعة فساعة انتظار می رود صورت دوم جواب اصحاب
دیوان بوزرا نوع اول مثال واجب الامتثال را اعلاه الله تعالی بلب
ادب واطاعت وانقیاد بوسیده بر دیدهٔ جهان بین نهاده شد اشارتی که درباب
تهیهٔ وجوهات خزانه صدور یافته از آن جملت مبلغ ده تومان موجود بود در صحبت معتمد
قوشتمور بجناب همایون ارسال کرد ده تومان باقی را محصلان قرستاق بجد تمام تر
ویح وتحصیل می کنند امیدست که باحدث بیست روز دیگر نقد شود وتسلیم خزانه رود
انشاء الله تعالی کمترین بندگان یکساعت از تدبیر آن مهمات غافل نیست امیدست که
مساعی جمیله او در آن جناب محمود ومشکور افتد انشاء الله تعالی نوع دوم اعزّ الله
انصاره وضاعف اقتداره کمترین بندگان عرضه می دارد که اشارتی که درباب دفاتر
دیوان مساس وبروات آن که بر ولایت اطلاق رفته صادر شده چون بنده را دور
از آن حضرت عارضه روی نموده دفاتر وبروات را بردست صدر فخر الدین احمد
ببندگی فرستاد وچون بفضل حق ویمن دولت ابد پیوند صحتی کرامت کرده مستبقا
علی الرّس ببندگی شتابد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد نوع سوم ضاعف الله
جلاله ومد علی العالمین ظلاله اشارتی که درباب تنقیح معاملات بلوک بنده که در سال
گذشته واقع شده صدور یافته مجموع دفاتر وتمسکات را استصحاب نموده متوجه
بندگیست چون مهر مبارک شاه در بوجه سبقت نموده مصحوب او این ضراعت بعز عرض
رسانید رای همایون بدین معنی محیط گردد عظمت وجلالت تا قیام ساعت باد بالنبی وآله
فصل دوازدهم در مکاتبات اصحاب دیوان وملوک ولایات
در صورت مکتوب وجواب صورت اول مکتوب اصحاب دیوان
بملوک ولایات نوع اول بجانب شریف صاحب اعظم ملک الوزرا افتخار

ونظام

ونظام ایران اعدل اعاظم جهان خواجه جمال الحق والدین زید قدره وعز نصره مخلص
دولت خواه وظایف اخلاص مرتب میدارد ولایزال استخبار احوال صحت وسلامت
ونعمت وکرامت آنجناب مشغولست وبوصول مکاتبات شریفه را تا در اتمام مهام
صرف وسع وبذل جهد واجب داند منتظر دولت مستدام نوع دوم بجانب خداوند
ملک معظم اعدل ملوک العجم نظام وافتخار ایران اکرم اعاظم جهان عماد الدولة والدین زید
قدره دعوات نامحدود وتحیات نامعدود ابلاغ وارسال می افتد تعلق خاطر بادراک حضور
شریف عما قریب باد اعلام می رود که وجوهی از جمله رسوم وبلوکات خداوند اطلاق فرموده
اند ونوکر قرستاق بتحصیل آن موجه شده اگر بحسن اهتمام آنجناب بزودی بحصول بپیوندد
ونوکر مقتضی الحاجه مراجعت کند از ذره پروری ونوازی مستبعد نیفتد اعدال اقبال لایزال ایلی
بر تو تر ایام ولیالی باد نوع سوم جناب دولت آشیان خداوند ملک اعظم اعدل ملوک
العالم ملاذ اکابر العرب والعجم اکرم صناديد الامم نظام وشهریار ایران شمس الدولة والدین
نجم الاسلام والمسلمین بانواع الطاف لایزالی ذی الجلال ابدا محاط ومحفوف باد ومکاره
زمان وطوارق حدثان از ساحت معلا ومسند والا مصروف بالنبی وآله وصحبه مخلص بن
بندگان دولت خواه بر وظیفهٔ بندگی واخلاص مواظبت نموده دوام ایام دولت از
حضرت عزت می طلبد مستجاب باد ولایزالی ورود امثله شریفه را چشم انتظار بر راه
است تا بهر اشارت که مامور ومثال گردد کمر اهتمام بر میان بندد ودر وظیفه مطاوعت
آنچ ممکن ومقدور باشد بجای آورد جهان بکام باد صورت دوم جواب ملوک ولا
یات باصحاب دیوان بزرگ نوع اول مفاوضهٔ روح بخش که از جانب جناب
کریم صاحب اعظم ملک الملوک الوزرا ملاذ جماهیر الوری نظام وافتخار ایران اکرم واعدل
اعاظم جهان نظام الدولة والدین زید قدره بمخلص معتقد ومحب معتضد رسانیدند مایهٔ
ابتهاج بواطن وزواهر وسبب انشراح قلوب وضمایر گشت مورد کریمش باصناف تکریم — وظواهر
ملقی شد ومقدم شریفش بفنون تقدیم مخصوص ومحیا گشت اضعاف آن دعوات و
تحیات بجناب حیات مآب ارسال می افتد اشتیاق بادراک ملاقات فوق
غایات الامکانست اسباب وصول بدان امنیت عما قریب میسر ومحصل باد بالنبی
وآله وصحبه نوع دوم مشرفه مخلص نواز که از جانب جناب عالی خداوند صاحب اعظم

ساحت اذیال المجد والکرم جلال وزراء الافاق حلال مشکلات المعانی علی الاطلاق افتخار
ایران عماد الدولة والدین زید قدره بداعی دولتخواه صادر چون ایام سبباب ماه افراح
بود و چون جام شراب مقوی قلوب وارواح درونقی که طیبان باطایب لذات
جنان لاف محازات می زد و در حالی که حلیه امال وامانی بود ورود و وصول یافت قدوم
کریمش بوظایف تکریم و تقدیم مخصوص شد و مقدم جسیمش برواتب اجلال و بتحصیل محیا و مشار الیه
گشت اضعاف آن دعوات بجناب رفیع اصدار می افتد اشتیاق بدریافت ملاقات
چون محاسن و مکارم آن خلاصهٔ اعاظم واکارم از حدود بیان متجاوز است ادراک سعادت
اللقا عما قریب معادن و معاون باد بحق حق در ترویج واجب خداوندی بمنصرفان سپارش
بلیغ امیدست که نوکران عما قریب مقضی الحاجه مراجعت کنند انشاء الله تعالی معایا
ابد پیوند باد **نوع سوم** مکاتبهٔ جان فزای و مخاطبهٔ دلربای صاحب اعظم ولی الایادی و
مولی النعم جلال الوزراء الافاق منبع المکارم والفواضل بالاستحقاق نظام الدولة
والدین عز نصره و مر عصره که موجب ایصال سرور و سبب ایراد بهجت و حبور بود در اسعد
حالات وارد و واصل شد و مقدم کریمش با نواع تعظیم و تکریم معارض و مقابل گشت خدمتی
از حیز توصیف خارج و تحیتی از حدود احصا متجاوز بجناب معلا ارسال می افتد اشتیاق
چون شمول الطاف الهی که درباره آن جناب نامتناهیست ادراک ملاقات که اشرف
مرادات است بی توقف و تعلل میسر باد بمنه وجوده **فصل سیزدهم**
در مکاتبات اصحاب دیوان با یکدیگر صورت اوّل مکتوب نوع اوّل
بخدمت خداوند صاحب اعظم دستور اعدل اکرم جلال الوزرا ملاذ الوری جامع انواع
المکارم متبوع اصحاب المعالی من الاکابر والاکارم افتخار و نظام ایران علاء الدولة والدین
زید قدره فنون خدمات و ضروب دعوات و تحیات تبلیغ می افتد اشتیاق بالتقاء
کریم چون اشفاق اطناب نهایت ندارد ادراک مطلب التقا میسر و مهیا باد **نوع دوم**
بخدمت خداوند مولانا اعظم ملک افاضل الوزرا اظهر الوری افتخار و نظام ایران اکرم و
اعدل اعاظم جهان شمس الملة والدین جمال الاسلام والمسلمین زید قدره و عز نصره بنده والحق
مخلص معتقد خدمتی که غبار عوارض اعراض بپیراهن دامن آن نگردد و فدات شوایب
رعونت و کدورت موارد آن را منغص و مکدر نگرداند با نسایم اسحار بجناب فلک مقدار

ارسال می کند اشتیاق بیاز یافت حضور شریف چون مکارم اخلاق آن افضل اکابر
واکارم آفاق نهایت بدبر نیست ادراک آن امنیت عن قریب میسر باد بحق النبی واله الا
طهار **نوع سوم** بجناب رفیع صاحب اعظم ملک الوزرا قدوة الاکابر الافاق جامع
الفضایل بالاستحقاق مفخر ایران تاج الدولة والدین زید قدره انواع خدمات طیبات
وافر لا تحیات مبارکات و دعوات مستجابات تبلیغ می افتد اشتیاق بادراک حضور
حیات بخش از حیز احصا متجاوز رب الارباب اتفاق وصول بدولت وصال عما قریب
رقیب و رفیق گرداند بحق من لا نبی من بعده **صورت دوم جواب نوع اوّل**
مکاتبه کریمه خداوند صاحب اعظم مولی الفضل والکرم ملک الوزرا ملجا طوایف الوری افتخار
ایران افضل اعاظم جهان معین الدولة والدین نصیر الاسلام والمسلمین عز نصره در اکرم
حالات و اوقات رسانیدند ملتی ان بتکریم و تعظیم و اجلال و تقدیم واجب شد اضعاف
ان عبودیات و خدمات با قوافل اقبال بجناب جلال ارسال میکند اشتیاق بالتقا
آن کان مکارم و معالی و مصدر اعاظم و اعالی از حیز امکان بیرونست توفیق التقا بجوهر و
جهی و نیکوتر وضعی میسر باد بالنبی و آله **نوع دوم** مفاوضه و حی مثال که جانب جلال خدا
وند صاحب اعظم افاضل الوزرا جامع مکارم الاخلاق افضل اکارم الافاق افتخار و نظام ملک
ایران شرف الدولة والدین زید قدره صادر شده بود در اعز اوقات بداعی دولت
خواه رسانیدند مقدم آنرا بتقدیم و موارد رشا را بتبجیل و تکریم تلقی کرد اضعاف ان خدمات
موجه جناب محروس و سده مانوس گردانیده می اید اشتیاق بتقبیل انامل اعان بخش
و ایادی ایادی فزای بیش از حدود احصا و انتها بیرونست و یعلم الله تعالی که شب
و روز سرعت التقا از حضرت کبریا استدعای رود باجابت مقرون **نوع سوم**
مشرفه شریفه که ورود آن روح را آسایش و دیده را دیده بخش بود از دست برید اخبار
سلامت و زاید احوال رفعت و کرامت بدعاگوی دولتخواه رسید بعد از شرایط
تبجیل و تکریم بلب اجلال و تعظیم مقبل گردانید اشتیاق بدریافت شرف بندگی
از حدود غایات و احباء نهایات متجاوز است توفیق ادراک التقا عما قریب روزی
باد بمنه وجوده و لطفه **فصل چهاردهم در مکاتبات سادات و**
مشایخ و قضاة بوزرا صورت اوّل مکتوب نوع اوّل در

بندگی جناب همایون مخدوم جهانیان استظهار عالمیان مادهٔ نعمت امن و امان ضاعف
الله جلاله و اسبغ علی العالمین برهانه دعاگوی دولت خواه وظایف بندگی و اخلاص ارسال
می کند و از حضرت صمدیت و جناب جلال احدیت دوام دولت و مزید عظمت می طلبد
با جابت مشفوع و مقرون باد اواسط جمادی الآخر این ضراعت از مقام معلوم صورت عرض
یافت احوال ساکنان این بقعه و بیادگان این رقعه روی در تراجع نهاده است و نزدیکست
که از فرزین بند حوادث و فیل بند نوایب در شهمات ممات افتند که رخسار آن ندارند که
جون لجلاج بلجاج مشغول گردند و جون فرزین شطرنج خود را در بسط رنج اندازند جمعی که بیش
ازین خو سواری نمی دانستند اکنون بر بار پایان رومی سواری میکنند و بر اسبان تازی
جوگان بازی ناجار سواران را بیاده و توانگران را بی سرمایه می باید بود غایبانه بدعای
دولت مشغول اند و امیدوار عون عمیم و مکرمت جسیم فریادرس این مشتی ضعیف حال
گرده و متحیران بوادی سرگشتگی را از تیه خذلان و خسران خلاص بخشد ان شاء الله تعالی
جهان بکام باد نوع دوم سایه همای فرزندگی مخدوم جهانیان پشت پناه عالمیان سایهٔ
رافت و رحمت حضرت یزدان بر سر ساکنان ربع مسکون و اهالی اقالیم عالم بوقلمون
ابد الدهر ممدود و مبسوط باد و امید دین و دولت بمیامن تدابیر جهانگیر و صوایب آرای
مملکت آرای منوط و مربوط بمحمد و آله اوایل محرم الحرام آن عبودات از مقام معلوم مرفوع
و معروض گشت احوال اعیان این ولایت بواسطه تعدی متقلبان و تقلب متغلبان روی
در انحطاط نهاده و واجبات مستحقان که از دیوان مجری و ممضی است و در دفاتر مثبت منضم
فان مسقوط و موضوع گردانیده اند و ارباب استحقاق را محروم گذاشته دعاگوی دولت
خواه باستدعاء اهل ولایت زبان این جماعت شده این ضراعت بمحل عرض رساند
امیدست که از التفات خاطر سعادت بحسن امور اهالی از مشایخ و موالی و خواص و عوام
بل سایر طبقات انام تجدید انتظامی و معالی جمعیت ایشان بتازگی استحکامی یابد تا
همگنان باتفاق بعد طاعة الله تعالی بر وایب دعاگویی حضرت عالیه اعلاها الله تعالی
اشتغال نمایند که هر آینه باجابت مقرون گردد ان شاء الله العزیز توفیق اکتساب خیرات
رفیق باد نوع سوم جناب دولت مآب بندگی مخدوم جهانیان مادهٔ نعمت امن و امان
استظهار عالمیان تا یوم النشور ملاذ و مقصد ارباب حاجات باد و روزگار همایون

مستغرق اوقات مثوبات و اکتساب حسنات بالنبی و آله الطاهرین و ازواجه الطا
هرات دعاگوی کمینه بعرض این ضراعت که اواخر محرم الحرام از موضع معروض می گردد
مراحم مطالعه همایون می شود بمحل انهاء می رساند که جون بموجب احکام مبارک حکومت
قضا و تولیت امور شرعی این ولایت ببندهٔ دولت خواه تعلق گرفته جمعی از متقلبان
هر وقت در کار قضا مدخل می سازند و متخاصمان را بحمایت می گیرند و حقوق در محل و مراکز
آن استقرار نمی یابد و داعی دولت خواه بهیچ حال با آن جماعت مقاومت نمی تواند و دفع
تغلب ایشان قطعا میسر نمی شود واجب دید بعرض این ضراعت مراحم مطالعه همایون شدن
و از عنایت آن حضرت احد الامرین سوال کردن یا اعفا از تقلد منصب قضا که بر وفق
احکام شرع تمشیت آن نمی تواند داد یا منع متقلبان از شروع در قضایا شده باجرا و امضاء
اوامر دین و احکام اسلام بر موقف فرمودهٔ شارع علیه الصلوة و السلام قیام تواند
نمود که ملتمس از آن جناب یکی ازین دو امر است و توقعی دیگر دولت و عظمت تا قیام
ساعت باقی باد و حفظ ایزدی حافظ و وافی بالنبی و آله صورت دوم
جواب وزرا جواب سادات نوع سوم یاد داشتی که از جانب سده سیادت
پناه صادر شده بمحل وقوف پیوست و مورد آن بتکریم و تعظیم اختصاص یافت احوالی
که در باب متقلبان و عجز اهالی و ساکنان آنجا نموده بتحقیق رسید و آن صورت در
بندگی حضرت عرضه افتاد حکم برلیغ همایون نفاذ یافت که بعد الیوم هیچ آفریده
از متقلبان مزاحم اهالی و ساکنان آنجا نشوند و بیک سر موی تعدی و تطاول نکنند
و از مطالبات باواجب و مزاحمات باوارد محترز و مجتنب باشند و هر کس از
خواص که از قدیم باز تا غایت بمهمی و مصلحتی مشغول بوده و خلایق از ورا منی بر
قرار بمهمات خود اشتغال نمایند هیچ کس مزاحم عجزه و ضعفا نشود و همچنین مقرر
شده که حکم را روز جمعه در مسجد جامع بعد از اداء فریضه بر سر جمع بخوانند مرتضی اعظم می
باید که بر قرار انجام مهام انام این معتقد را استنهاض واجب داند تا بر موجب اشارت
حکم خدمتش مهمات تمشیت پذیرد ان شاء الله تعالی مکان سیادت که مقر سعادت
است بوجود شریفش سالیان بسیار عالی باد بحق جده و آله نوع دوم در جواب مشایخ
مفاوضه کرامت شعار که از جانب جناب ولایت مآب شیخ الاسلام اعظم سلطان

المشایخ المحققین مرشد طبقات السالکین کهف الحاج والحرمین مقتدای اهل ایمان جمال
الملة والدین شرف الاسلام والمسلمین دامت برکته صادر شده بمرید معتقد رسانیدند موسوم
این بصنوف ارادت تلقی یافت دعا و محمدت فراوان ارسال می افتد و همواره با ستدلالِ
همت مواد استظهار تزاید و تضاعف می باید احوال مستحقان ولایت که مرقوم اقلام
شریفه شده بعلم الله که تا این غایت معلوم نبود چون اعلام فرمودند مقرر شد که بیتکچی معتمد
از دیوان بدان ولایت آید و باستخراج تصرف متصرف مشغول گردد و واجبات مستحقان
را بر موجب که بدفتر در آمده و مواجره بران مشتمل استرداد نموده تسلیم مستحقان کند و چون
خیانت متصرف ثبوت رسد بعد از تادیب و باز خواست بزجر و دفع و طرد و قمع اخذ
یابد و معزول باشد در جمیع احوال اعتماد بر کمال التفات جناب ولایت پناه است و از
ماه استظهار دو جهانی میداند امید و از است که در وقتی که لی مع الله وقت عبارت از ان
باشد بکرشمه عنایتی این معتقد را ملحوظ نظر شریف گردانند تا از عهده چنین امری خطیر
و مصلحتی جسیم جلیل که متحمل اثقال و متکفل اعباء آن شده تفصی توان نمود برکات انفاس
شریفه شامل حال عموم اهل اسلام باد بالنبی و آله الطاهرین و صحبه الاکرمین **نوع سوم**
در جواب قضات احوال که مولانا اعظم اعدل القضاة و الحکام افضل ولاة الاسلام
فی الایام مفخر و مقتدای ایران محی الملة والدین لازال معظما اعلام فرموده بود بوقوف پیوست
دعوات و تحیات فراوان تامل نماید کلمهٔ چند که درباب متغلبان نوشته و شروع ایشان
در احکام شرعی بر طریق تغلب و استیلا بیان کرده معلوم شد و در بندگی حضرت اعلا اعلاه
الله تعالی بمحل عرض رسید حکم یافت که بر قول منصب قضاء آن ولایت بر مولانا اعظم
مقرر باشد و متغلبان و هیچ آفریده از اینا قان و نوکران بندگی خلد ملکه و اصحاب دیوان
و بارغوجیان و شحنکان و ریلجیان و غیرهم قطعا و اصلا در امور شرعی مدخل نسازند
و اگر ساخته باشند مولانا اعظم باتفاق اکابر شهر از سادات و مشایخ و موالی و غیرهم
مدخل ندهند و تسخیر ایشان التفات ننمایند و بمنع و دفع و بهر وجه که توانند مشغول شوند
می باید که متواتر مجاری حالات اعلام فرمایند و بتقویت این نیت من کل الوجوه مستظهر
باشند معالی و فضایل جاوید باد **فصل پانزدهم** **در مکاتبات وزرا**
و عمال و ولایات صورت اول **مکتوب وزرا با عمال** **نوع اول** ملک

معظم مفخر ایران جلال الدین معلوم داند که مدتیست تا او را بحکومت و متصرفی فلان
موضع نصب کرده فرستاده ایم و تا غایت وجوهات قسط اول که بحوالات نازل
مستغرق است نفرستاده از کمال کفایت او در مقام استبعاد نمود می باید که چون واقف
گردد در ترویج ساعی بوده نوعی سازد که محصلان بزودی تمام مقضی الحاجه مراجعت نمایند
تا در بندگی حضرت عرضه داشته موجب مزید مراحم و عواطف گردد بزیادت مبالغت
حاجت نیست **نوع دوم** ملک الاکابر شرف الدولة والدین حاجی دام معظما
معلوم داند که درین مدت او را بحکومت فلان ولایت فرستاده ایم اهالی انجا از طریقهٔ
معاش او شکایت باز رسانیدند این معنی پسندیده نیست اگر در بندگی حضرت بعز
عرض رسد وجوه تدارک مسدود گردد می باید که این نوع معاش گرفته اهالی و ساکنان
را بمکارم اخلاق و کمال اشفاق و وفور نصفت و معدلت راضی گرداند والا بمواخذت
بلیغ مواخذ و مخاطب گردد تا حقیقت داند **نوع سوم** ملک الاکابر قتلغ خواجه بداند
که درین مدت او را شحنگی فلان ولایت فرستاده ایم اگرچه بعضی مردم متشکی اند اما
بعضی دیگر شاکرند می باید که زندگانی بر وجهی کند که همگنان باتفاق از و راضی و شاکر
باشند تا موجب مزید تقویت و تربیت گردد ان شاء الله تعالی **صورت**
دوم **جواب عمال و ولایات بوزرا** **نوع اول** خلد الله جلاله و اسبغ علی
العالمین ظلاله کمترین بندگان زمین بوسیده عرضه میدارد که مضمونات اوامر شریفه
و احکام عالیه را بلب تعظیم بوسیده تاج تارک ساخت و بر موجب فرمان مطاع و حکم
واجب الاستماع و الاتباع بتدبیر و ترویج وجوهات بجد تمام مشغول است امید است که
عما قریب در خور حصول آید و بحرمان و خدام و اصل گردد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد
نوع دوم اعز الله انصار دولته کمترین بندگان بلثم مواقع اقلام گوهربار مشرف
شده زمین حضرت می بوسد اشارتی که فرموده اند و از شکایت اهالی اینجا اخبار واجب
دانسته صورت حال آنست که بیشتر مودیان اموال دیوانی این ولایت در اداء
وجوه تکاسل می نمایند و باعذار ممسک میجویند و چون از حضرت وزارت پناه حفت
بانواع آلالا و ابدت بالظفر علی الاعداء بمطالبت و ترویج وجوه اشارت همایون
نفاذ می یابد بالضروره در تحصیل آن مجد و مجتهد می باید بود و این جماعت را بواسطه

سوء معاملات تحمل آن مطالبت نمی باشد وشکایت می کنند اگر جمعی که با دیوان معامله
نداشته باشند وبهیچ حال بنده را با ایشان تعلق نه شکایتی کند بنده را ناچار ملزم باید بود
وبا رضاء این جماعت قیام نمود اما این قسم وجود ندارد ومکنونی که اکابر واعیان شهر درباب
برات ساختن بنده نوشته اند مصدق آن عرضه داشت می گردد بفر دولت ابد پیوند
امیداست که هیچ امری برخلاف قانون معدلت وراستی از بنده در وجود نیاید انشاء
الله تعالی سایهٔ همایون بر سر عالمیان ابد الدهر پاینده باد نوع سوم ضاعف الله جلاله
ومد علی سکان الارضین ظلاله بنده کمینه بر عادت معهود وطریقهٔ مستمر بوظیفهٔ زمین بوس
قیام دعاء دولت بجد می گرداند اشارتی که درباب شکایت بعضی ساکنان ولایت
وشکر بر قلم گوهربار رفته این معنی قاعدهٔ مطردست و دو خصم چون بمحاکم شریعت
نیز میروند یکی راضی ویکی ناراضی بیرون می آید چون بنده را بمهمات بار عوی این ولایت
تعیین فرموده اند از استماع شکر وشکایت چاره نباشد اما چون آخر الامر رای همایون
را نزاهت عرض وبرات ساحت وکوتاه دستی وکم طمع معلوم گردد هر اینه متسکبان
بباز خواست بلیغ مواخذ گردند بنده چون گماشته وفرو داشتهٔ آنجنابست چگونه امری
را که مخالف معدلت ومناقص رای همایون باشد ارتکاب تواند کرد یا خود بر گوشهٔ
خاطر تواند گذرانید شعر بالله اگر برمن توان بستن بمسمار قضا   جنس این بدسیرتی یا مثل این
دولت و عظمت وحشمت وجلالت تا قیام ساعت باد بالنبی وآله الاطهرین وصحبه الکرام الزاهرین

فصل شانزدهم در مکاتبات وزرا ونواب ووکلاء خاصه صورت
اول مکتوب وزرا بنواب ووکلاء خاصه **نوع اول** صدر معظم قدوة الاکابر
شمس الدین می باید که در ساختن مهمات اجناس که در وجه تمامیتی امیر معظم ایسنتمور
دام اقباله حوالت کرده ایم سعی واجتهاد بلیغ بتقدیم رساند بر وجهی که بزودی حاصل
گردد وامداد شکر نوکران متواتر ومتواصل باشد تا بمهمات بپیوندد نوع دوم اهتمام
با نتظام احوال قدوة الصدور الاکابر جمال الدین دام تاییده بدرجهٔ کمالست ملالتی
از هر گونه بخاطر او رسیده معلوم شد وبکلی همت بر تدارک مصروفست می باید که هیچ نقصان
بخود راه ندهد که بر تلافی خسارات او اهمال نخواهد رفت نوع سوم ملک الاکابر
والخواص ظهیر الدین سلام وثنا باخواند خاطر نگران داند می باید که در عمارت خاصه

تحصیل وجوهات مضاربان ودیوان باهتمام او بست سعی واجتهادی که مفید ومنتج باشد ووجوه
عن قریب بمصالح عما قریب ودیگر مهمات که نسخهٔ آن مشروح ومفصل پیش اوست
مستغرق گرده بجای آرد چون بر کفایت وکاردانی واعتماد تمامست بمزید تاکید حاجت
نمی افتد سعادت مساعد باد صورت دوم جواب نواب ووکلاء خاصه بوزرا
نوع اول اعز الله انصار دولته کمترین بندگان زمین حضرت بلب ضراعت بوسیده
عرضه میدارد که اجناسی که با امیر معظم ایسنتمور حوالت فرموده بودند تمامت بنوکران او
رسانیده شد ویافته وصول موجود است وبندهٔ کمترین امیدوار که در هر بندگی که باهتمام
مامور ومشار الیه گردد جانسپاری نموده مقتضی مراضی آن حضرت باشد ان شاء الله
تعالی جهان بکام باد نوع دوم خلد الله جلاله ومد علی العالمین ظلاله عنایت وبنده
نوازی که از جناب وزارت پناه حفت بانواع البهجة والسعادة در بارهٔ کمترین بندگان
صادر شده از عواطف ومراحم آن حضرت که با عالمیان صفت عموم دارد مستبعد ندانست
وچون در مجاری اقلام شریفه تدبیر تلافی رفته یکی از اسباب تلافی تدبیر وجوهیست
که بر تمغاجیان بوجوه مرسوم بنده حوالت فرموده اند وایشان در محاسبه مجری داشته
در تسلیم تقصیر میکنند اگر حکم مطاع صادر گردد که تمغاجیان وجوه مرسوم بنده را بی عذر
جواب گویند در دعاء دولت افزاید جهان بکام باد نوع سوم ضاعف الله ایام
دولته ولیسبغ علی العالمین کوافل نعمه کمترین بندگان بتقبیل مواقع اقلام شریفه شریفا
جز بر فرق فرقدان افراشته عرضه میدارد که درباب عمارت عالیه آنچه از مساعی
جمیله ممکنست فوت نمی شود ووجوه مضاربان جهت این کار نیست ونه زحمت معطل
ودفع می رسانند بفضل حق تعالی وبفر دولت ابد پیوند امیداست که عماراتی بغایت
نزه اتفاق افتد که جماعت مهندسان ومعماران بعد از تعمق افکار وتدقیق انظار در
غرایب رسوم وبدایع اوضاع بهیچ وجه تقصیر نکرده اند وآنچه بهتر از آن ممکن نیست
بجای آورده وبنایان وتجاران نیز بجد تمام در کارند مبارک ومیمون وخجسته وهمایون
باد وموجب تمتع بی نهایت ان شاء الله تعالی اما محصلان وجوهات دیوانی نیز اعلام
داده اند که درین ایام می آیند ووجوهات می آرند واجب شد عرضه داشتن جهان بکام
باد **فصل هفدهم** در عرضه داشت رعایا بسلاطین وجواب آن صورت

اول عرضه داشت رعایا **نوع اول** خلد الله سلطنته و ابقی ابقاء المعدلة
بندگان کمینه اهالی و رعایا هرند بعز عرض می رسانند که خرابه وطن و مسکن ایشانست بر
شارع عام افتاده و در زمان قدیم سلاطین دلاگر و پادشاهان عدل گستر نظر بر ترفیه حال
رعایا و ضعفا و زیردستان داشتند و هیچ آفریده را از امراء بزرگ و ایلچیان و نو
کران ایشان قدرت آن نبودی که بیرون حکمی که از دیوان اعلی اخراجات ایشان
بر متوجهات دیوانی نوشتندی یکدانگ زر و یکمن کاه از رعایا توقع نداشتندی و
اقامت ایشان یا در خان سبیل بودی یا در صحرا بر علفخوار چند سالست که این قاعده
از منهج مستقیم معدلت انحراف یافته است و اکنون با مرا و ایلچیان و صادر و وا
رد که بدین خرابه می رسند اولا در خانهای کدخدایان و رعایا فرود می آیند و با نواع متوض
ایشان می گردند و قطعا نام حکم و برات دیوان تا در دست رعیت تمسکی باشد که بوقت
رفع محاسبات بعرض رسانند و مجری افتد نمی برند و آنچ از تعدی و تطاول ممکن و مقدور
باشد بجای می آرند و بعد از آنک علوفه و علفه و اخراجات و توقعات ایشان تسلیم
هر کس از ایشان در هر خانه که فرود آمده هرچه از آلات و ادوات می یابند بر می گیرند
و این بیچارگان عاجز درویش از پای در آمدند و از دست شدند بغریاد این جمعی
مسکین عاجز رسیدن و حکم مطاع ارزانی داشتن که از دیوان جهت هر کس از امرا و
ایلچیان و صادر و وارد حکمی و براتی بنویسند و اخراجات از وجه دیوانی معین بگردانند
یکدانگ زر و یکمن بار متعرض هیچ آفریده نگردند هر آینه موجب ذکر جمیل و سبب اجر جزیل
خواهد بود و بندگان کمینه در دعاگویی و دولت خواهی افزایند و الا الفرار مما لا یطاق
من سنن المرسلین تمسک تمامیت بالضروره جلاء وطن کرده مامنی را که در آنجا از چنین
تعرضات سالم باشند بدست آرند و چگونه شاید که در ایام دولت و معدلت آن حضرت
این درویشان شکسته حال خان و مان صد و دویست ساله را بجای گذارند و ترک ملک
ریزهٔ موروثی و مکتسبی که مادهٔ معاش آن دارند گیرند تدارک منوط بمراحم آن حضرت آ
جهان بکام باد **نوع دوم** اعلی الله شانه و رفع علی السماکین مکانه بندگان کمینه اهالی
نخجوان بعد از تقدیم وظایف دعاگویی و دولت خواهی عرضه میدارند که در زمان قدیم
مال و متوجهات ایشان بر مبلغی مبین که تا غایت در دفاتر دیوانی مثبت و مسطور است

مقرر بود و بندگان بی تکلف از دحام محصلان و ابرام ارباب حوالات تا متصرف
جواب می گفتند و او بحوالات دیوان بزرگ میرسانید و بیرون آن بر زواید عوا
رض و تکالیف و اخراجات با هیچ آفریده خطاب نمی رفت شهر و ولایت معمور
بود و اهالی و ساکنان مرفه خاطر و مستظهر و امداد جمعیت روز بروز بل ساعت بساعت
متواتر و متعاقب صد سالست تا حکومت و متصرفی آنرا بطالی متعدی که خون و مال
بندگان خدای تعالی را بر خود مباح میدارد و در عوض یکدینار متوجه علی الاقل بیست
دینار از رعایا می ستاند حوالت کرده اند و جمعی نیز از کدخدایان فضولی متعدی
با او موافق و متفق شدند این نوع بیراهی را راه باز داده اند و آن متعدی بمدد و
معاونت ایشان هرچه می خواهد می کند و خرابی شهر بجایی رسید که پنج دانگ خراب شد
و قاعا و صفصفا گشت و ملاک آن خانها خراب در اطراف ممالک سرگردان و بی
خان و مان می گردند و رعایا نیز جلاء وطن کرده اند و آلات و امتعه که معدن آن
نخجوان بود و لایق حضرت ملوک و سلاطین بکلی بر افتاد و صناع آن در اقطار جهان
متفرق شدند و علی الجمله شهری که در مجموع ممالک بعد از بغداد و تبریز منتشر مثل آن
هیچ دیده ندیده بود و هیچ گوش نشنیده بشومی ظلم و تعدی متصرف بی باک و حاکم
نهایت سفاک اکنون خراب و بیابانست و هیچ آفریده بتدارک و تلافی آن اهتمام نمی
نماید و این ابیات در صفت خرابی آنجا گفته اند **شعر** چون بیاد آرم دیار یار و احوال وطن

دیده خون افشان شود بر ربع اطلال و دمن … رنج درویشان دل ریشان محنت دیده را
چون کنم تقریر خون بارد ز تقریرات من … بر گدا این حالت از جور زمان زاری کنم
بر بدی حال خود یا بر خرابی وطن … مسکن من چون دل من شد خراب از بهر آنک
خاطرم از امتحان چرخ دون شد ممتحن … نخجوان نقش جهان بودی و از حکم قضا
گشت آن نقش جهان منزلگه کرگ و زغن … مور او شد مار و مارش اژدر آتش از نفس
پشه او گشت پیل و پیل او شد کرگدن … حاکمش محکوم حکم عدل شاهنشاه نیست
ور نه هم ترسیدی از انواع ظلم خویشتن … دعوی فرمان روایی و ولایت می کند
زیر حکم آورد اصناف رعایا مرد و زن … لاجرم تدبیر باز و کرد و در ما بر نشاند
تا مقام او شود ایمن ز تشویش و فتن … مفسدی چند ند با او متفق در هر فساد

هر یکی دزدی سزاواری در دار و رسن	بیخ مظلومان بکند آن ظالم بی دین و داد
زینهار ای شاه عادل بیخ آن ظالم بکن	خسروا در دفع ایشان منتی بر خلق نه
تا ترا منت رسد هر ساعتی از ذو المنن ٭ پیش ازین اگر شخصی بظلم و تعدی در شهر و ولایتی شحنه
یا فتی او لو الامر دفع او بر ذمت همت فریضه دانستی و بدان سبب بحضرت رب العالمین
جل جلاله توسل جستی اکنون که فریاد استغاثت از ظلم و تعدی او بآسمان رسید برقرار
او را بحکومت و متصرفی آن خرابه تعیین فرمودند در کارخانهٔ معدلت چگونه روا باشد اگر
جهت دوام دولت روزافزون این بیچارکان مظلوم را ازان حاکم ظالم و متصرف جابر
خلاص بخشند یقین که موجب دوام دولت و سبب بقاء مملکت و سلطنت گردد انشاء الله
تعالی و الا این بیچارکان در اقطار عالم آواره و سرگردان خواهند شد و جواب سوال حضرت
رب العالمین جل جلاله در روز قیامت هر آینه حضرت سلطنت را باید گفت و الامر
یومئذ لله جهان بکام و دولت مستدام باد **نوع سوم** خلد الله زمان بجلود سلطنته و اعلا
لاعلا کلمة الحق و اشاعة النصفه بین الخلق شریف مدته بندکان کمینه اهالی و رعایا ی سراه
عرضه میدارند که بعد ازانک بهجوم امرا و لشکریان این خرابه و توابع آن روی بخرابی نهاده
بود و امور معاش بر اهالی و ساکنان ضیق تمام قهر قهار علی الاطلاق جل جلاله در رسید
و افواج ملخ که جند الله اند بر وجهی متواتر گشتند که مانع تاب خورشید درخشان شدند
و مجموع مزروعات را بتلف آوردند و عجزه و ساکنین شهر و ولایت که امید حیات
بارتفاعات داشتند ازان بغایا جان و خان و مان بکلی مایوس گشتند و بعد از رحمت
رب العالمین جل جلاله حکایتی را که از عبد الله طاهر که امارت و سلطنت شام
و حلب داشت منقولست شفیع آوردند تا بندکی حضرت خلد ملکه اقتفاء آثار جهانداران
قدیم واجب داشته بدین درویشان و فرومانذکان ترحم فرمایند **و حکایت اینست**
در زمان عبد الله طاهر فوج ملخ بر ولایت او استیلا یافتند و غلات و ارتفاعات
را نقصانی بکمال ظاهر شد و خلایق از تدبیر نفقات عاجز گشتند و در رسانیدن خراج
عجز آوردند و عمال بر قرار سالهاء ماضی طلب مال باقی می کردند رعایا چون در ماندند صورت
حال نوشته بسمع عبد الله طاهر رسانیدند او بظهر نوشت نحن اولی بضیافة الجراد من
الرعیة و قد امرنا بوضع الخراج عن رؤسهم یعنی ما مهمانداری ملخ از رعایا سزاوار تریم مال

ما برانجملت که از مجموع ممالک و رعیت یک حبه خراج و مؤنت نخواهند و هیچ کس رعا
یا را تعرضی نرسانند چون حسن انعام عبد الله طاهر با ضعفا برین موجب بود لاجرم
صحایف تواریخ بذکر محاسن و محامد او بحلی و مزینست **انّ آثارنا تدل علینا فانظروا
بعدنا الی الآثار** اگر بندکی حضرت سلطنت نیز مرحمت برین منوال در حق این بیچارکان ار
زانی فرماید عند الله و الناس ضایع نگردد و ذکر جمیل بقاء الدهر و الزمان باقی ماند و اجر جزیل
را خود نهایت نباشد توفیق اکتساب خیرات و اقتناء مثوبات رفیق حضرت فلک
رفعت بالنبی و آله و صحبه **صورت دوم جواب سلاطین برعایا نوع
اوّل** احوالی که اهالی عرضه نموده بودند و از تطاول امرا و ایلچیان و صادر و وارد شکایت
کرده بوقوف پیوست و همت بر تدارک و تلاقی آن مقصور گشت می باید که خاطر آسوده
دارند و تفرقه و تردد بخود راه ندهند که مقرر شده که بعد الیوم هیچ آفریده از امرا و اینا
قان و ایلچیان و غیر هم که انجا رسند تا حکم دیوان بزرگ ننمایند که بنام ایشان از متوجهات
انجا هر چند معین شده یکدانک زر مالی و خارجی هیچ آفریده ندهند و چون آنجا رسند یک
شب بیشتر اقامت نکنند و اگر موسم علف باشد بصحرا روند و قطعا در خانهاء رعایا فرو نیایند
و اگر تعدی رسانند رعایا باتفاق حاکم بجواب مشغول شوند و اندیشه نکنند و برین موجب
حکم دیوان موکد بتواکید بلیغ و تهدید و بازخواست و لعنت بر دست متصرف مرتد فرستاده
شد تا برانجملت مقرر دانسته از تغییر و تبدل ایمن باشند **نوع دوم** احوالی که اهالی
نخجوان نموده بودند از ظلم و تعدی متصرف و رسوم نا بسندیده او شکایت کرده بتحقیق
پیوست و حکم رفت که او را در روز سزا و جزاء او برسانند تا جمیع ظلمه و متعدیان عبرت
گیرند جمعی از اکابر مملکت که سخن ایشان همه مسموع و مقبول بوده در حق او شفاعت کردند
و قرار برانجملت دادند که متصرفان موچلکا باز دهند که بعد الیوم ترک تصرفات فاحش
کرفته زیادت از متوجه دیوانی از رعایا نطلبند و ایشانرا بهیچ خطاب مخاطب و بهیچ
طلب مطالب نکردانند و اگر بخلاف کنند مواخذت و عقوبت بر وجهی باید که مستحق
آن باشد چون سخن آن بزرکان محل اعتماد و متصرف موچلکا باز داد که زیادت از متوجه
دیوانی از رعایا مطالبتی نکند و زحمت هیچ آفریده ندهند برین جملت مقرر شد اگر از عهده
این شرط که کرده و موچلکا باز داده بیرون آید فهو المطلوب ایشانرا برو اعتراضی نباشد

واکر خلاف کند سزا و جزا بر وجهی باید که موجب اعتبار سایر ظلمه و متعدیان باشد و قایم مقام
او یکی را از مقربان که عادل نفس و کریم صفت باشد و بوفور مکارم اخلاق از معدلت
و نصفت و رعیت پروری و خدای ترسی و کم آزاری و کم طمعی موصوف باشد فرستاده شود
تا تدارک ایام کذشته واجب داند و مصلحانرا تقویت و تربیت کند و دست ظلمه و متعد
یان و مفسدان بهر وجه که صلاح داند کوتاه کرداند تا این معنی حقیقت دانند و تواتر احوال
معاش حکام و متصرفان بار رعایا می رسانند تا بران وقوف یافته حکم آن بتقدیم می رسد
نوع سوم عرضه داشتی که اهالی سراه نموده بودند و از آفت ملخ و خرابی که بدان سبب
اتفاق افتاده اعلام کرده علوم شریفه تا بدان محیط شد و چون جمعی بسیار نیز از حقیقت آن
حال اخبار کردند موجب مزید ترحم و تحنن شد ممالک ما از مملکت عبد الله طاهر بیشتر
است بلک هیچ نسبتی از نسب درین معنی متصور نیست و مراحم و عواطف و مآثر و عوا
رف کافه برایا بتخصیص عامه رعایا هزار چندانست که رحمت او و ماکه ظل اللهیم خود را
بضیافت ملخ که جند الله است سزاوارتر از رعایا می دانیم اموال این سال از ایشان
مجری و محسوبست هیچ آفریده از حکام و متصرفان و ارباب حوالات و محصلان مزاحم
اهالی انجا نکردند و زحمت ایشان ندهند تا بفراغت خاطر بعمارت و زراعت و آبادانی
شهر و ولایت و دعاء حضرت ما مشغول شوند که مثوبات هرآینه با یام دولت ابد
پیوند ما وصول یابد ان شاء الله تعالی

فصل هژدهم در کتاب محضر و جواب پنج نوع

نوع اوّل مطاوی این سطور و مجاوی این سطور مشعر است
بذکر انک در بندکی حضرت سلطنت پناه خلدت سلطنته جمعی که اسامی ایشان در اواخر
این ذکر اثبات خواهند کرد عرضه میدارند که چون بکرات حکم جهان مطاع نفاذ یافته
که جمعی را که استحقاق تقلد منصب قضاة و حکومت اوقاف و احتساب و امر معروف
و نهی منکر باشد بعز عرض رسانند تا این مهمات با ایشان تفویض رود منهی رای
جهان آرای می کردانند که از جمیع قضاتی که درین ولایت متصدی منصب قضا و تولیت
امور شرعی بوده اند مولانا اعظم اعدل القضاة و افضلهم جلال الملة والدین است که
اذیال عرض او بلوث اطماع و دنس توقعات ملوث نشده است و از متقلدان
امور وقف که مساعی او در اجراء شروط واقفان همکنان را معلوم و محقق شده

مولانا فلان الدین است و از مباشران شغل احتساب مولانا فلان الدین است که این
جماعت مباشرت آن مهمات حسبة لله تعالی و طلبا لمرضاته کرده اند اکر حکم جهان مطاع
بنام هریکی بتجدید تفویض نفاذ یابد تا بمباشرت آن وظایف کما عهد من مساعیهم المشکورة
و عاداتهم المستحسنة المبرورة قیام نمایند بعد از انک حق در مقر خود قرار کرفته باشد
بندکان کمینه در وظایف دولت خواهی افزایند و هرآینه مستجاب کردد از سر علمی کامل
و وثوقی شامل آن عرضه داشت بمحل انهاء رسانیدند و از مزلقه و لا تکتموا الشهادة
و من یکتمها فانه اثم قلبه احتراز نموده رفع شهادات کردند و ما شهدنا الا بما علمنا و ما کنا
للغیب حافظین والله علی ما نقول وکیل حضرت الوهیت و جناب جلال ربوبیت جل
جلاله پادشاه اسلام خلد ملکه را جهت اجراء حق و امضاء صدق سالهای بسیار نی انتها
و قرنهای بی انقضا باقی و دایم دارد بالنبی و آله و صحبه من الشهود بما فیه فلان بن فلان
و فلان بن فلان جواب شاید که بالاء محضر نویسند یا بر ظهر یا جداکانه حکمی از دیوان بزرک
که یرلیغ یا التمغا باشد یا جانب آن مطالب و یقین آن جماعت بدین مناصب نافذ و صادر
کردد نوع دوم حضرت فلک رفعت بندکی پادشاه اسلام خلد سلطانه و رفع اپی
ذری الفراقد مکانه بعد از تقدیم وظایف دعوات مستجابات بندکان کمینه عرضه می
دارند مدینه دار الملک تبریز از معظمات ممالک اسلامست و همواره تختکاه سلاطین
کامکار و مقام امراء دولت یار و وزراء معدلت اثار و مشایخ بزرکوار و علماء شریعت
شعار بوده و از اقاصی بلاد و بقاع اعاظم جهان و سرآمدکان وجود متوجه انجا شده باکتساب
فواید دینی و دنیوی اشتغال نموده اند و از موائد موارد آن بانهار مشارب نعم و عذب
مناهل فضل و کرم فایز شده مدتی مدیدست که بواسطه استیلاء آب رودخانه مهران
رود بهر وقت خرابی تمام از ورود سیلاب بظاهر و باطن شهر عاید می کردد و چندین
هزار خانه خراب می شود و اثاث و آلات و نقود و اجناس در میان کل و آب
بتلف میرسد و ملاک بیچاره از استطاعت تجدید عمارت خانها نمی دارند و چون سبب
این معانی از ارباب خبرت و پیران قدیم سوال رفت کفتند در اوایل مهرانرود بود
و فرسنک شهر بندی بر رودخانه نشسته اند و آب را بر زمینها ردیهی که دران حدود
است می بردند و بتدریج زمان ریک رودخانه که همواره انرا سیلاب می برد متراکم

گشته مهر رودخانه بر ظاهر و باطن شهر مشرف گشته است و در قدیم این سد و سیلاب ریگ
رودخانه را بآسانی می برده و بهیچ جای زمین نمی رسید اکنون بواسطهٔ دیهی محدث شهری
قدیم چون تبریز که همیشه دار الملک پادشاهان بوده خراب شده و ائمهٔ دین فتاوی نوشته
اند که جهت مصلحت شهر این سد را خراب توان کرد تا ضرری باهالی شهر نرسد و بخرابی کلی
سرایت نکند مأمول و توقع از صدقات حضرت سلطنت پناه آنست که حکم یرلیغ همایون
نفاد یابد که بران موجب که ائمهٔ دین فتاوی نوشته اند که بتقدیم رسانند و آن بند را که سبب
خرابی شهر است بگشایند و خراب گردانند و اگر وجوهی که جهت عمارت مقرر است وجهی
جهت عمارت سد رودخانه و چون آن تعیین فرمایند تا آن نیز موجب آبادانی شهر گشته
و در دعاء دولت افزایند بندگان کمینه بامید مرحمت بی دریغ برین جسارت اقدام نمودند
و از مراحم عمیمه اجابت آنرا امیدوارند سایهٔ مرحمت و عاطفت بر سر عالمیان تا انقراض
زمان تابنده باد بالنبی و آله الاطهار من الشهور بما فیه فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن
فلان جواب بران موجب که ائمه دین فتاوی نوشته اند بتقدیم رسانند و از آن عدول
نجویند و تجاوز ننمایند و تغییر و تبدیل نکنند نوع سوم خلد الله سلطانه و اعلی فی ممالک
الارض شانه بندگان کمینه که ذیل این عرضه داشت باسامی و انساب خویش مستغرق
گردانیده اند بعد از وظیفهٔ دعاء دولت و بقاء مملکت معروض می گردانند که مدتیست تا حکومت
و متصرفی این شهر بفلان شخص حوالت فرموده اند و کیفیت مداخل و مصارف مال و
متوجهات در مواجره مقرر و معین شده و آن وجوه را از مدتی باز بارسم الحکومه حاکم
و توقعات نواب و نوکران او ادا کرده اند و اکنون مدت چهار ماهست که مالی دیگر
بیرون مقرر و مواجره از بندگان می ستانند و تکالیفی که در هیچ عصر و زمان از هیچ حاکم
ظالم و متصرف غاشم نشان نداده اند بجای می آورند متمولان درویش و ضعیف حال
شدند و درویشان منقلع و مستاصل گشتند اگر صدقات روزگار همایون حکم مطاع
مستخرجی از دیوان بدین ولایت نافذ گردد تا استخراج تصرفات او کرده آنچ بیرون
متوجهات و حق الحکومه و رسوم خارجی که از بندگان شده باشد استرداد نموده تسلیم
مستحقان کند تا بعمارت و زراعت و آبادانی مشغول توانند شد و این شهر بکلی
خراب نشود و مجتمعان متفرق نگردند و در وظیفهٔ دعاگویی و دولت خواهی افزایند

که هر آینه باجابت پیوندد ان شاء الله تعالی بامید مرحمت بی دریغ برین بی ادبی اقدام
نمودند رحمت شامل آن حضرت کارساز عالمیان و محتاجان باد جواب بر حسب
ملتمس ایشان مستخرجی امین از دیوان بزرگ فرستاده شد تا بغور تصرف او رسیده آنچ
بی راه و ناواجب از هر کس گرفته باشد استرداد نموده بمستحقان رسانند و او را معزول
گردانند و بدیوان آورد تا مالش او بر وجه معدلت بتقدیم رسد نوع چهارم در بندگی
حضرت سلطنت پناه خلد الله ملکه بعد از عرض وظایف دولت خواهی و نشر رواتب
ثناخوانی بندگان کمینه عرضه میدارند که فلان شخص که از اکابر و اعیان این ولایت
بود مدتیست تا بجوار رحمت ایزدی پیوسته و اکثر ورثه اطفالند پسر بزرگتر او که باذیال
حکام و متقلبان متشبثست بتقویه ظلمه مجموع متروکات را تصرف نموده است و اطفال
مستحق را محروم گذاشته و ایشان و ملازمان ایشان بقوت زور بازمانده و حکم قضاة
اسلام و شفاعت اعیان و سایر همگنان با آن ظالم متعدی معید فرمان آید چون صورت
حال برین منوال بود و بندگان را قدرت استخلاص حقوق اطفال نمانده بوسیلت این
عرضه داشت بمسامع شریفه ملیٔت حضور رسانیدند تا حکم مطاع نفاد یابد که قضاة
اسلام آن متعدی را حاضر گردانیده بر کمیت متروکات و کیفیت تصرفات او وقوف
یافته آنچ بخلاف شریعت تصرف نموده باشد استرداد کرده در وجه نفقه و کسوه اطفال
بمصرف رسانند و هیچ آفریده از حکام و متقلبان در میان نیایند تا قضاة مجموع متروکات
را علی فرایض الله تعالی بورثه قسمت کنند و حصه اطفال را با منار متدین و صلحاء متشرع
که جهت ایشان محافظت نمایند بسپارند تا در انما و ازدیاد آن کوشند و مصالح اطفال
را مرتب دارند عند الله ضایع نماند و بندگان کمینه در دولت خواهی افزایند و هر آینه
مستجاب گرده ان شاء الله تعالی جواب قضاة اسلام بغور رسیده حقوق
اطفال را مستخلص گردانیده با مبنی متدین سپارند تا بمحافظت و انما مشغول گردد
و حامی متقلب را باز خواست واجب دانند نوع پنجم در بندگی جناب وزارت
پناه مخدوم جهانیان اعز الله انصار دولته بندگان کمینه که آخر این عبودیت بذکر
اسامی و انساب مستغرقست عرضه میدارند که خان صیرفیان در بازار بازاران
فلان شهر از راه ملکیت و بارث شرعی بمولانا اعظم افضل المتبحر بن شمس الملة والدین

بعهد کاتب لازال معظما تعلق مي دارد وبندکان دولت خواه بر صورت استحقاق او واقف
اند جمعی بخلاف شریعت وتعصب وتعدی حان مذکور را با تصرف کرفته اند وحق از مستحق
باز داشته ومولانا اعظم مشار الیه را که جهت استرزاق دران منحصر بود محروم کذاشته
وجهت رزق او منتفی شده واجب آمد صورت این حال بمحل عرض رسانیدن بامید
انک حکم مطاع بنام قضاة وحکام این ولایت نفاد یابد که مدعی ومدعا علیه را بدیوان
مظالم حاضر کردانیده بتفحص این قضیه اشتغال نمایند وجون حقیقت مولانا مشار
الیه شرعا بثبوت رسد ان ملک را با محصول واجرة المثل زمان تصرف نامشروع
از دست غاصبان انتزاع نموده بر مستحق مقرر دارند تا حق در مقر خود قرار کیرد وجناب
وزارت پناه را حسن ثواب موبد ومخلد کردد انشاء الله تعالی بندکان از سر وقوف
تمام اقامت آن شهادت کردند وما شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب حافظین سایه همایون
بر سر عالمیان ممدود باد در آخر هر نوع ازین انواع محکانه این ایة بر وجه مذکور باید نوشت
وبعد ازان ذکر شهود **جواب** حکم نوشته شد که قضاة وحکام در دیوان مظالم بغور
رسیده بر وجه شریعت ومعدلت بقطع رسانند وحقوق را بعد از ثبوت از غاصبان
استخلاص نموده بر مستحق مقرر دارند **فصل نوزدهم** در شرط نامه که
یکی از نواب بحضرت پادشاه باز دهد بمهمی که بدو مفوض باشد وجواب آن مشتمل
بر سه نوع **نوع اوّل** موکد بمستشهدات مطاوی آن سطور مشروحست بذکر آن
که جون بندکی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی کمترین بندکان دولت خواه فلان بن فلان
را بنظر عنایت ورحمت ملحوظ کردانیده مصالح کرکیراق خاص را با جندین امانت که
بنان کی تعلق دارد بدو تفویض فرموده واعتماد کلی بر اقوال وافعال وامانت ودیانت
او کرده واجب شد این معنی بشرط جند که متضمن برائت ساحت بنده کمینه باشد والمو
منون عند شروطهم موکد کردانیدن تا بنص ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی
اهلها کار کرده باشد وبندکی حضرت را بر امانت ودیانت او اعتماد زیادت کرده
وبنده را بدان استظهار وتوقف بمراحم وعواطف حضرت خلد ملکه اضعافا مضاعفه
شود وتا ملی فسیح واعتضادی تمام وامنی کلی بهر بندکی فرمان نفاذ یابد قیام تواند کردن
اکنون جهت تاکید این معنی سوکند می خورد ومی کوید والله الطالب الغالب المدرک المهلک

الحي القیوم الذي لا ینام ولا یموت وبدان خدای که قران مجید عظم الله جلاله کلام اوست و
قل هو الله احد صفات پاک او که ازین تاریخ باز که روز شنبه سابع عشر ذی القعده الحرام
سنه اثنین وستین وسبعمایه بلا لیست جون بحکم یرلیغ جهان مطاع نفذه الله فی مشارق
الارض ومغاربها کمترین بندکان بمصالح کرکیراق خاص واشغال واعمال امانتی اشتغال
نماید هر وقت که رأس المال معین باشد وبندکی حضرت خلد ملکه سخنان اصحاب اغراض
را که از لوازم تصدی اعمال واشغال است در حق کمترین بندکان که امانت دار آن حضرت
است استماع نفرماید بنده کمینه بنص یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود بوظیفه امانت
ودیانت ورعایت غبطه بندکی حضرت قیام نماید وبا هیچ آفریده از خاینان متفق نشود
ورخصت خیانت ندهد ونکذارد که هیچ جیز از مال بندکی حضرت در محل تلف آید وآنچ
از مساعی ممکن ومقدورست بجای آرد تا بنص حدیث الامانه تجر الرزق والخیانة تجر
الفقر را بکوش جان استماع نموده باشد واکر رأس المال موجود نباشد وجهت تربیت
کرکیراق باستقراض احتیاج افتد اکر جنس در بیع آرد ناجار باختیار بایع بیهای کران باید
خرید واین بنده بکرانی بهای آن جنس قایل باشد توقع بمراحم بندکی حضرت آنست که سخن
اصحاب اغراض دران باب محل قبول نیابد وخریدن اجناس بیهای کران بر تقصیر بنده
محمول نیفتد وقال الله تعالی اوفوا بعهدی اوف بعهدکم که تربیت مصالح کرکیراق از
ضروریاتست وجون بنده از عهده این اشغال بر احسن وجوه تفصی نماید عنایت
ورحمت در حق او واجرای رسوم وسیورغال وظیفه مراحم وعواطف آنحضرت است
واکر والعیاذ بالله تقصیری کند مواخذت آنرا نیز حضرت سلطنت خلدت مملکته حاکم
باشد واکر بحکم یرلیغ متعهد اعمال ضمانی کردد وحکم ان غیر حکم تفویض اعمال امانتی باشد
در بنده بیش ازان نه که از عهده ضمان ومقاطعه خود بیرون آید برین سوکند وعهود وشروط
حضرت رب العالمین جل جلاله وارواح مقدس ملایکه وانبیا صلوات الله علیهم
اجمعین را کواه کرفته شد واین عهد وشرط نامه بر سبیل موجلکا بحضرت نواب بندکی
حضرت خلد ملکه بحضور ارکان دولت داده آمد وجری ذلک فی التاریخ المذکور باطن
السطور **جواب** در حکمی علی الانفراد نویسند بران موجب که درین شرط نامه ذکر
رفته مقررست وجون فلان بمصالح کرکیراق از اعمال امانتست بر وجه مذکور قیام نماید

هرسال اصحاب دیوان بزرگ از اصل مال مبلغ چندین هزار دینار زر رایج بر سبیل
مرسوم بنام او مقرر دارند و از وجوه کرکیراق مجری و محسوب دانند و از اعمال ضمانی
بموجب مقرر دیوان باشد و تجاوز از آن ممکن نه **نوع دوم در ذکر مستشهدات** چون
حکم یرلیغ همایون لازال نافذا و مطاعا ترتیب مصالح کرکیراق خاص و مهمات امانیه
بدین بنده و بنده زاده کمینه فلان بن فلان تفویض رفته و حل و عقد آن برای او منوط
و موکول شد عهد می کند که اهتمام بدین خدمات بر وجهی نماید که امانت و دیانت در
حضرت همایون خلد ملکه پسندیده آید و موجب استظهار بنده نیز بمراحم و عواطف
حضرت شاهنشاهی روز بروز در زیادت باشد و با وثوق بندگی حضرت با امانت
حاصل کند سوگند می خورد و می گوید والله الطالب الغالب المدرک المهلک الحی القیوم
لاینام ولا یفوت و بدان خدای که قرآن مجید عظم الله جلاله کلام اوست و قل هو الله احد
صفات ذات پاک او و ازین تاریخ باز که روز شنبه سابع عشر ذی القعده سنه اثنین
و ستین و سبعمایه هلالیست چون بحکم جهان مطاع مباشر امور کرکیراق و مهمات
امانی گشته هر وقت که رأس المال معین باشد کمترین بندگان تصدی آن اشغال
شرایط امانت و دیانت مرعی دارد و رعایت غبطه بندگی حضرت واجب داند
و با هیچ آفریده از خاینان متفق نشود و رخصت خیانت ندهد و نگذارد که یکدانگ
زر و یک گز جامه از مال بندگی حضرت بتلف آید و آنچه از مساعی جمیله ممکن و مقدور
باشد بجای آرد و اگر جهت ترتیب مصالح کرکیراق و اشغال امانی باستقراض
حاجت افتد و جنس را در بیع آرد و ناچار بر رضاء بایع بیهاء گران باید خرید و بنده بگران
بها معترف باشد او لید بمراحم و عواطف بندگی حضرت خلد ملکه چنان دارد که در
چنان معاملات سخنان اصحاب اغراض در حق بنده قبول نفرماید و خریدن اجناس
بیهاء گران بر تقصیر بنده محمول نیفتد که ترتیب مصالح کرکیراق از جمله ضروریاتست
و از هر وجه که ممکن باشد بدان قیام می باید نمود و چون بنده کمینه از عهده این اشغال
بر احسن وجوه تفصی نماید عنایت و مرحمت و اجراء مرسوم و تعیین سیورغال در حق
او وظیفه مراحم و عواطف آنحضرت خواهد بود و اگر والعیاذ بالله تقصیری کند
و یا اهمال منسوب شود مواخذت آن نیز در حضرت سلطنت پناه خلد ملکه و اگر بحکم

برلیغ

یرلیغ مطاع لازال نافذا و مطاعا متعهد تفصی اعمال ضمانی گردد حکم آن غیر حکم تفویض
اعمال امانی باشد و بر بنده پیش از آن نه که از عهده ضمان و مقاطعه که کرده باشد
بیرون آید این عهدنامه بر سبیل موچلکا بنواب بندگی حضرت خلد ملکه بحضور ارکان
دولت داده شد و جری ذلک فی التاریخ المذکور **جواب** بر قرار سابق

فصل بیستم در تذکره که با امرا و وزرا و اعاظم مملکت نویسند و اجوبه آن سه صورتست

صورت اول **تذکره بامرا** بجناب امارت پناه نوئین
اعظم خسرو اعدل اکرم زاد الله معدلته کمترین بندگان این چند فصل بمحل عرض می رساند
و تشریف جواب را امیدوار می باشد **اول** آنکه حکم الیغاء مبارک صادر شده بود
که بنده جماعت امراء صده و هزاره بزرگ را حاضر گرداند حکم شریف بر ایشان خواند
تا لشکریان خود را مرتب داشته بیولجاری که اشارت همایون صدور یابد بتحریک منصور
بر نشیند بر حسب حکم مطاع اوامر شریفه بدیشان رسانیده و شنوانید تمامت سر بر
خط فرمان نهادند و هر یک ترتیب صده خود مشغول شدند امیدست که بیولجاری که از
جناب همایون لازال بالنصر والتایید اشارت مرتب و مستعد با جبر و جبه و اسلحه و
آزوق تمام حاضر گردند و بوظیفه کیجامیش و کوچ دادن قیام نمایند ان شاء الله تعالی
جواب مساعی جمیله او که درین باب نموده بوقوف پیوست و هر اینه از ینجانب
تربیت و توقیت اختصاص خواهد یافت **دیگر** بمحل عرض می رساند که حکم مبارک صادر
شده که بنده کمینه پیش از وصول امراء صده بدستبوس رسد و بمهماتی که اشارت
رود قیام نماید صورت حال آنست که توجه بنده موقوف بر حصول وجوه جامگیست
و از وصول بروانی که امسال توجه مراسم بنده بر ولایت و بلوکات خاصه نوشته اند
زیادت چیزی واصل نشده و بنده روزگار با فتقار و اعسار می گذراند اگر احکام شریفه
بر متصرفان و بلوکات خاصه آنجناب صدور یابد که واجب بنده را بی عذر جواب گویند
بعد از وصول مرسوم بی توقف بندگی آستان دریابد ان شاء الله تعالی **جواب** احکام الیغاء
بر ولایات و بلوکات بمبالغت تمام نوشته شد مدت یکماه دیگر واصل شده باشد
اما بعد از وصول توقف نکند **دیگر** وجهی که جهت کرکیراق خاصه حوالت فرموده اند
بعضی رسیده و بعضی موقوفست اگر در آن باب نیز احکام صدور یابد که بی توقف

اداکنند تا کرکراف بزودی مرتب کرده رای همایون داند جواب احکام و نوکران درین
باب فرستاده شد صورت دوم تذکره بوزرا بجناب وزارت مآب
مخدوم جهانیان خلد الله جلاله و مد علی العالمین ظلاله کمترین بندکان این جند فصل بمحل انها
میرساند و تشریف جواب شافی و تدبیر کافی را انتظار میرود جواب انکه جون بحکم
التمغاء مبارک بندهٔ کمینه بمنصب این ولایت موسوم شد جون اینجا رسید اکر عمال و بتکجیان
که جهت تمغاوات منصوب بودند بواسطهٔ تعدی حاکم سابق که مشاهده کرده اند از مهمات
که تا غایت دانسته اند اعراض نمودند که تصور ایشان انست که بنده نیز بر همان سیرتست
وحاشای عن ذلک مرتبه حضور ایشان هیچ تمشیت نمی یابد و باستمالت بنده بعضی در
کار می آیند و بعضی نه اکر حکم مطاع نفاذ یابد که استمالت نامهٔ ایشان نویسند و بانواع
مستظهر کردانند تا بر قرار وظیفه خود مشغول شوند امیدست که مهمی از پیش توان
برد و جهات تمغاوات و اعمال آن ولایت بزودی انتظام یابد ان شاء الله تعالی
جواب بمجموع استمالت و دلخوشی نوشته شد اما او می باید که اهالی ان ولایت
بتخصیص عمال و بتکجیان را بوفور معدلت و شمول مکرمت معتقد خود کرداند تا بارا
دت و رغبت بمهمات او قیام نمایند دیکر وجهی که بموجب احکام یرلیغ بالتمغاء
همایون جهت ارباب حوالات تعیین فرموده اند و در براوات مسطور که بقسط الشهور
بستانند بعضی محصلان بتقلب بیک دفعه و دو دفعه می خواهند و حق التحصیل زیادت
بر مقرر دیوان می طلبند اکر حکم نافذ صادر کردد که بیرون قسطی که در براوات مسطورست
از اصل و حق التحصیل توقعی دیکر ندارند رای همایون داند جواب دران باب حکم
فرستاده شد از سر تمکن بکار مشغول باشند و بسخن هیچ آفریده از محصلان التفات
نکنند دیکر وجوهی جهت عمارت سبیلات تعیین فرموده اند و اکر موقوفات در تصرف
متاکله و متقلبان است و انرا بلقمه و طعمهٔ خود کرده اند و هیچ حال تن در ادا نمی دهند
و جون بعضی از ایشان تعلق بامراء بزرک دارند مجال مناقشه در مطالبت نیست
اکر نواب نامدار احکام امرا که مربیان آن جماعت اند بر موجبی که مسودات در ان باب
شرف عرض خواهد یافت حاصل فرمایند بند بر سبیلات قیام توان نمود جواب
حکم یرلیغ و احکام امرا بمبالغه تمام درین باب فرستاده شد دیکر اشارت همایون

در باب عمارت خانات خاصه و حمامات و بازار صادر شده بود و وجوه مصالح
آن بر وجوهات خاصه که باهتمام صدر معظم قوام الدین حیدر راست حوالت رفته بوا
سطهٔ انکه او جهت مهمات خاصه که بفلان دیه متوجه شده بود و بمهمات انجای مشغو
لست در عمارت بر حسب فرمان مطاع شروع رود ان شاء الله تعالی جواب
جون صدر معظم قوام الدین حیدر مراجعت کند باید که بهیچ وجه در عمارت املاک باهمال
نرود دیکر ابواب البر ولایت اکثر از متنزهات بقاعست و بواسطه عدم کفایت
و امانت متولیان روی بخرابی نهاده و هر ترفه ضروری محروم مانده و شروط تولیت
شرعا در متولیان منتفی کشته اکر حکم التمغاء مبارک صادر کرده که مجموع موقوفات این
ولایت در عهده و اهتمام بنده باشد و متولیان خاین که شرعا واجب العزل باشند
معزول شوند و امنا بر قرار بوظایف مشغول کردند در اندک زمانی آثار ابادانی و
رونق بقاع وقف و موقوف علیه و شکر مرفه بوضوح بیوندد و ذکر جمیل و اجر
جزیل مدخر کرده جواب حکم فرستاده شد که باتفاق قضاة و ایمه دین و علماء اسلام
بتفحص اموال موقوفات اشتغال نماید و بر موجب شرع مطهر و شروط واقفان
بمصاب استحقاق رسانند و هیچ خاین را مجال مداخلت ندهند و منع واجب دانند
صورت سوم تذکره باعاظم و اکابر مملکت در جناب دولت بناه
مخدوم اعظم اعزت انصاره دولته بندهٔ کمینه این جند فصل بر سبیل تذکره معروض
می کرداند و انتظار اجوبهٔ شریفه می کند اوّل انکه وجوهی که جهت اخراجات و وا
جبات مولانا اعظم صدر الملة والدین دامت فضایله بر محصول باغات حوالت
رفته بود جون هنوز وقت ادراک ارتفاع نیست حصول آن وجه تعذری دارد
و مولانا اعظم را توجه احتیاجست اکر اشارت شریف صادر کرده که اجور مسقفات
داده شود رای مبارک داند جواب از اجور مسقفات جواب کوید دیکر اشارتی
که در باب توجه مخدوم زاده امیر علاء الدین محمد طول الله عمره فی ظلکم فرموده بزودی
تمام متوجه بندکی کرده و خدمتش را بوجوه مصالح سفر احتیاجست اکر وجوه اخراجات
خدمتش بر موضعی مرجو الحصول حوالت رود تا بزودی توجه فرماید رای همایون داند
جواب معتمد با فوت مبلغ پانصد دینار از وجوهی که در تحویل اوست جهت اخراجات

فرزند اعز اکرم محمد طول عمره در روز بدبهد تانی توقف متوجه این جانب کرده دیگر
سید الخواص نظام الدین آبیک مثال شریف رسانند که چون عزیمت مبارک بدینجانب
قریب العهد خواهد بود بعمارت سرای مبارک اشتغال نمایند جهت آن مصلحت تختهاء
کردکان می باید و اینجا یافت نمی شود اگر بخدام اشارت رود که از انجا بفرستند عمارت
سرای بزودی تمام با تمام رسد جواب صد عدد تختهٔ کردکان فرستاده شد دیگر از
وجهی که بنده بموجب بروات و احالات رسانیده است مبلغ هفتصد و پنجاه دینار
بر جمیع بنده فاضل است و بنده را آن وجه بر خاصهٔ شریف باقی و بر صدر معظم فخر الدین
احمد که ضابط محاسبات است در محاسبه بنده روشن کرده و مکتوب بحجت موجود است
اگر اشفاق عمیم بتعیین وجه فاضل بنده که باقیست اشارت راند در دعاء دولت افزاید
جواب معتمد جو بهر وجه فاضل او را بعد از انک مکتوب صدر فخر الدین احمد بدو نماید و
ثابت کرداند جواب گوید دیگر مبلغ سیصد و شصت دینار زر رایج از مال و متوجهات
نخجوان بر سبیل ادرار بنام بنده مجری و مقرر است و بدفاتر در آمده اما چون وطن و
مسکن بنده تبریز است جهت تحصیل آن بنخجوان فرستادن تعذری دارد و حکام نیز در
ادا اهمال مینمایند اگر این معنی در جناب وزارت پناه عظم الله قدره بعرض رسد
و حکم التمغاء دیوان نفاذ یابد که آن وجوه از نخجوان راجع کردانیده بر متوجهات تمغاوات
تبریز فرو آرند تا باسانی ببنده رسد از عواطف و عوارف انجناب مستبعد نشمرد
و در وظیفهٔ دعاگویی دولت خواهی افزاید و هر آینه باجابت بیوندد انشاء الله تعالی
جواب عرضه افتاد و باتمام رسید و حکم التمغاء دیوان فرستاده شد تمام شد
مرتبه چهارم از قسم اول از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب و باتمام است مرتبه
این قسم باتمام رسید و الحمد لله علی اتمامه وصلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین آمین یا رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و امام المتقین و قاید الغر
المحجلین محمد المصطفی و علی آله و عترته الطیبین الطاهرین و صحبه المنتجبین اجمعین آمین یا رب العالمین
قسم دوم از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در احکام دیوانی
و تفویض اعمال بامراء مغول و وزرا و نواب دیوان سلطنت و استیفاء ممالک و الغ

بتکچی و نظارت و اشراف و حکم و انشا و نیابت و وزارت و دفترداری و حکومت
و منصرفی ولایات و قفوزهای باسامیشی و تبدیل و حزر و تخمیت و احصاء مواشی
و قوتحیهاء و اسفهسالاری و امارت عسس و ملک التجاری و حکومت دار الضرب
و معبری و صاحب جمعی اموال و مناصب قلمی ولایت و عمارت با برات و کار
و نسالاری و ریاست و تولیت قضایاء شرعی از قاضی القضاتی ممالک قضایاء و
لایات و نقیب النقبایی و حکومت اوقاف سادات و اوقاف ممالک و امارت
محمل و وفد حجاج و تدریس و خطابت و احتساب و اعادت و فقاهت و شیخی خانقاه
و اتیان صوفی و در خانقاه و ساغوری بیمارستان و کتابت دار القضا و امینی انجا و
مورخین حج و قبالات و عاملی زکوات و حکومت بیت المال و منصرفی جزیه و تفویض
امامت و اذان و احسان و رعایت مصلحین و تهدید و سیاست مجرمان و لوازم و
لواحق ان مشتمل بر دو باب باب اول در تفویض اعمال و مناصب
امراء مغول و اصحاب دیوان بزرگ و قضایاء شرعی بر وجهی که ذکر رفت مشتمل بر سه ضرب
ضرب اول در تفویض اعمال و مناصب امراء مغول و اتباع ایشان
و مهمانی که از لوازم و لواحق ان مناصب اشتغال باشد مشتمل بر دوازده فصل
فصل اول در تفویض امارت الوس فصل دوم در تفویض امارت اولکا
فصل سوم در تفویض امارت تومان فصل چهارم در تفویض امارت
یارغو در از دوی معظم فصل پنجم در شحنکی ولایات و شهرها و صدرها فصل
ششم در تفویض کتابت مغولی ببخشیان فصل هفتم در جمع کردن امراء
لشکر فصل هشتم در تعیین اقطاعات فصل نهم در بوکاولی
لشکر فصل دهم در یساولی فصل یازدهم در بعیر شیحی
فصل دوازدهم در بلارغوچی ضرب دوم
در تفویض اعمال و مناصب وزرا و اصحاب دیوان بزرگ مشتمل بر بیست و چهار فصل
فصل اول در تفویض وزارت ممالک فصل دوم در تفویض نیابت
فصل سوم در استیفاء ممالک فصل چهارم در الغ بتکچی ممالک

فصل پنجم در نظارت ممالک فصل ششم در اشراف ممالک
فصل هفتم در حکم ممالک فصل هشتم در انشاء ممالک
فصل نهم در نیابت وزارت فصل دهم در دفترداری
ممالک فصل یازدهم در حکومت و متصرفی ولایات فصل
دوازدهم در قانون یاسامیشی و تعدیلی فصل سیزدهم در حزر و تخمین
فصل چهاردهم در احصاء مواشی و قوبچور فصل پانزدهم
در استخراج حکام ولایات فصل شانزدهم در اسفهسالاری
فصل هفدهم در امارت عسس فصل هژدهم در ملک
التجاری فصل نوزدهم در حکومت دار الضرب فصل
بیستم در صاحب جمعی اموال فصل بیست و یکم در مناصب قلعی
فصل بیست دوم در یساولی و راهداری فصل بیست و
سوم در کاروانسالاری فصل بیست و چهارم در ریاست
ضرب سوم در تفویض مناصب شرعی باصحاب
آن و لوازم و لواحق این اشغال مشتمل بر بیست فصل فصل اول
در تفویض قاضی القضاتی ممالک و قضاء ولایات فصل دوم
در نقیب النقبایی و حکومت اوقاف سادات فصل سوم در حکومت اوقاف
ممالک فصل چهارم در امارت محمل و وفد حجاج فصل پنجم
در تفویض تدریس فصل ششم در تفویض خطابت فصل
هفتم در تفویض احتساب فصل هشتم در تفویض اعادت
فصل نهم در فقاهت فصل دهم در تفویض شیخی خانقاه
فصل یازدهم در اثبات صوفی در خانقاه فصل دوازدهم
در ساغوری بیمارستان فصل سیزدهم در کتابت دار القضا فصل
چهاردهم در امینی دار القضا فصل پانزدهم در مورجی حجج و قبالات
فصل شانزدهم در عاملی زکوات فصل هفدهم در حکومت
بیت المال فصل هژدهم در متصرفی جزیه فصل نوزدهم

در تفویض امامت فصل بیستم در تفویض اذان باب دوم
در احکام مختلفه مشتمل بر دو ضرب ضرب اول در احسان و رعایت
هفده فصل فصل اول در فتح تونکغال فصل دوم در ادرار
و مقاصه فصل سوم در معیشت و مقاصه فصل چهارم در تغییر رسوم
فصل پنجم در تخفیف متوجهات دیوانی فصل ششم در معافی
و مسلمی فصل هفتم در ابطال قواعد ذمیمه فصل هشتم در دفع
فواحش و منکرات فصل نهم در تدارک مافات از خسارت و غیر آن فصل
دهم در طلامات ولایات فصل یازدهم در استمالت رعایا فصل
دوازدهم در مستظهر گردانیدن خایفان فصل سیزدهم در عفو مجرمان
فصل چهاردهم در امان دادن خایفان فصل پانزدهم در قرار شمسیه
فصل شانزدهم در عمارت بارلت فصل هفدهم
در انفاد محصلان جهت تحصیل وجوه ضرب دوم در تهدید
مجرمان و منع ایشان شش فصل فصل اول در عزل عمال متعدی فصل
دوم در استرداد حقوق مظلوم از ظالم فصل سوم در حبس و قید ظلمه
فصل چهارم در نهب و غارت دشمنان فصل پنجم در دفع
مفسدان و حرامیان فصل ششم در اخراج منهدان از نواحی
باب اول در تفویض اعمال و مناصب در امراء مغول و لوازم و
لواحق آن مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در تفویض امارت
الوس سه نوع نوع اول چون ایزد تعالی آلاؤه و تقدست اسماؤه ممالک
ایران زمین را در حوزه مملکت و تصرف ما آورد و دور و نزدیک و ترک و تازیک سر بر خط
مطاوعت و موافقت نهادند و فرمان قضا مضا بامتثال و انقیاد تلقی واجب دانستند رای
صواب فرمای و فکر مشکل گشای ما بعد از امعان نظر در احوال ممالک و اتقان تامل در خط
مسالک و تعمق فکر در تمشیت کلیات امور و تدقیق نظر مهمات جمهور بران جملت قرار
گرفت که تکفل چنین امری عظیم و تقلد چنین مهمی خطیر جسیم که جز باعانت امراء صاحب فکر
صایب رای که از قدیم العهد بملازمت پادشاهان ماضی انار الله براهینهم قیام نموده باشند

ومداخل ومخارج قضایا وکیفیت تدبیر وچگونگی تنسیق آن بتجارب عقلی ایشان معلوم و
محقق شده ومطامح انظار ومطارح افکار اولا در خدمت وملازمت پادشاهان از سر
اعتقاد وجانسپاری وانقیاد ودوستداری باشد وثانیا بر کلی وجزوی امور انام ورعایت مصالح
خواص وعوام ودفع یاغیان ومتقلبان ومنع مفسدان ومتمردان وتعمیم تعب معدلت ونصفت
که غرض کلی از تقلد سلطنت ومملکت حقیقت آنست نظر داشتن تا از میامن تدابیر ایشان امور
ممالک منتظم ورخنه ظلم وعدوان ملتیم گردد وذکر جمیل واجر جزیل ذخیره ماند واین معنی جز تعیین
امرای الوس که بحمایت وحراست الوس محروس قیام نمایند وابواب مخالفان را منسد
ومغلوق وطرق معاندان را مسدود ومقطوع گردانند میسر نشود بنا برین مقدمه از ابتدای سنه
تسع وخمسین حالی مطابق تا سنه احدی وستین وسبعمایه بحری راه امارت الوس در مملکت
ایران زمین از حدود مصر تا شاطی وادی آموبه واز سواحل بیرون تا باب الابواب بامیر
بزرگ فلان تفویض فرمودیم ودست او در حل وعقد امور امارت وبسط وقبض ورفع
وخفض قوی ومطلق گردانیدیم تا بر وجهی که از رای صایب وفکر ثاقب او سزد برعایت
رعایا ومحافظت سایر برایا ودفع ظلم وعدوان ومنع جور وطغیان وقلع وقمع یاغیان ومتمردان
واستیصال کلی ظلمه ومتعدیان مشغول گردد وتفحص قضایا کافهٔ انام قیام نموده نگذارد
که از امیر بر مامون واز حاکم بر محکوم واز ظالم بر مظلوم واز غالب بر مغلوب حیف وتعدی
وزور وزیادتی رود واختیار احوال مصلحان ومفسدان کرده مصلحان را تقویت وتربیت
واجب داند ومفسدان را تعریک وتوبیخ از لوازم واگر شخصی از متعدیان بر جریمه اقدام
نمایند که مستوجب یاسا گردد اگر شناختهٔ حضرت باشد عرضه داشت بر موجب فرموده
بتقدیم رساند واگر شناختهٔ حضرت ما نباشد بر مقتضای شریعت ومعدلت وانصاف
وقانون یاساق بقطع رساند وچون بدان مهم قیام نموده باشد از اصل مال ومتوجهات
دیوانی ممالک محروسه مبلغ ده تومان زر رایج که صد هزار دینار باشد بر سبیل رسوم تصرف نماید
بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت با امرا اولکا وتومانات وهزارها وصدها وسادات
وقضاة وحکام ونواب ومتصرفان وبیتکچیان وصدور واعیان واکابر ومعارف وارباب
ومشاهیر وعموم اهالی وجمهور متوطنان ولایات محروسه بر وجه مذکور ونمط مسطور امیر بزرگ
فلان را متصدی امارت الوس ونیابت حضرت ما داشته در جمیع قضایا که بمصلحت امارت

ورعایت رعیت ودفع ظلمه ومتعدیان وقلع وقمع یاغیان ومخالفان ومنع اضداد ومتمردان
عاید گردد وراجع باشد رجوع کلی باو ونواب وگماشتگان او کنند واوامر ونواهی ایشان
را که هر آینه بر قانون معدلت وقاعدهٔ نصفت باشد بمطاوعت وانقیاد تلقی نمایند واز
مخالفت ومجانبت من کل الوجوه احتراز واجتناب ورزند ورسومی که از اصل مال مقرر
شده بران موجب که اصحاب دیوان بزرگ بر ولایات ممالک مخصوص گردانیده برا
وات نوشته باشند وحوالت کرده سال بسال بنوکران ومعتمدان او جواب گویند و
چیزی قاصر ومنکسر نگردانند چون ما چنین فرموده باشیم مخالف چگونه از سر خود نترسد ونمیرد

نوع دوم امراء تومانات وهزارها وصدها وباسقاق وملوک وحکام وسادات
وقضاة ونواب ومتصرفان وبیتکچیان وصدور واکابر واعیان ومعارف وارباب
ومشاهیر وعموم اهالی وجمهور ساکنان ومتوطنان ولایات ممالک محروسه بدانید که
چون خفیات الطاف لایزالی حضرت ذی الجلالی بقدرت شامل وعظمت کامل خویش
خافقات رایات سلطنت ما را در مشارق ومغارب بلاد بلاد واباعد واقارب
عباد حقوق والتهاب داد وخواص وعوام انام احکام قضا مضا وفرمان قدر وتقدیر را
امتثال وانقیاد نمودند فایض بحق وملهم مطلق جل جلاله وعم نواله از طریق الهام ما را
ارشاد فرمود وبر زبان زمان گفت که تقلد کلیات امور وتکفل معظمات مصالح جمهور
جز بمعاونت ومناصرت واستمداد واسترشاد میسر نگردد تعاونوا علی البر والتقوی
ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان بهترین متمسکی وحجتی وشریفترین برهانی وبینیست که انبیا
صلوات الله علیهم اجمعین با وجود عظمت منصب نبوت وجلالت ورتبت رسالت
بی اعوان وانصار متقلد دعوت امت ومتکفل اظهار نبوت ورسالت نمی شدند واین
طایفه بر ترتیب وجود انبیا بملوک وسلاطین اسرا واقتدا کرده وایشان نیز استعانت
واستنصار در جمیع اطوار ادوار واجب ولازم دانسته‌اند وجهت رعایت مصالح خلایق
که متضمن ارضای حضرت خالق است امرای عادل وکاردانان کامل تعیین کردند تا اگر پاد
شاهان را در بعضی اوقات مجال اشتغال بامور رعایا وعامه برایا نباشد امرا نیابت
واشارت ایشان متکفل مصلحت انام ومتصدی انجام مهام خواص کردند ومصالح انتظام
یابد ومناظم انساق پذیرد وچون این قاعده در بستن ارکان سلطنت وتمهید قواعد

مملکت امری واجب و قضیهٔ منحتم است منصب امارت الکوس محروس بر امیر بزرگ
فلان مقرر داشتیم و این امانت عظیم را که حق تعالی بما سپرده باعناق و التزام و تقلد
اهتمام او حوالت کردیم و دست او در کلی و جزوی مهمات انام قوی و مطلق گردانیدیم
تا بر وجهی که از عدالت جبلی و نصفت ذاتی او معهود است و از اصابت رای
و افادت فکر او متعارف بترفیه عموم خلایق خصوصا که اهل اسلام قیام نماید و در دفع
متعدیان و تنوبک مفسدان و متغلبان سعی که مثمر ثنا و ثواب و منتج نجات یوم المنقلب
والمآب باشد بجای آرد و قلع و قمع یاغیان و مخالفان و اضداد و معاندان واجب
داند و در هر هفته دو روز در کریاس معظم باتفاق وزرا و قضاة و ارکان دولت
در دیوان مظالم بتفحص قضایا مشغول گشته بر موجب شریعت و معدلت و یسا
و یاساق بقطع رساند و داد مظلوم از ظالم و حق محکوم از حاکم بستاند تا مساعی جمیله
او عند الخالق والخلایق مستحسن و مشکور افتد انشاء الله تعالی بدان سبب این حکم
یرلیغ ارزانی داشتیم تا از ابتداء سنه تسع و خمسین خانی امیر بزرگ فلان را نایب
حضرت ما و امیر الکوس محروس دانسته در ین کلیات قضایا و معظمات مهمات
ممالک رجوع کلی با رای رزین و فکر دوربین او کنند و او را و نواب و گماشتگان
او را بر جمیع احوال و قضایاء ممالک وقوف و اطلاع داده چیزی پنهان و پوشیده
ندارند و امرا و لشکریان شب و روز با کیفیه جیر و جبه و اسلحه و ازوق تمام بر نشسته
و بکار او حاضر شوند و در دفع یاغیان و متمردان و مفسدان با او متفق و موافق بوده
بهیچ حال انفراد و استبداد نجویند اصحاب دیوان هر سال از اصل مال و متوجهات
و حقوق دیوانی وجوهی که ذکر میرود المبلغ کذا بر سبیل مرسوم با او و نواب و نوکران
و معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند و بر مواضع مرجو الحصول حوالت
کنند چنانک باسانی بدیشان رسد و گفت بالامر العالی دام نفاذه نوع سوم
امرا و الکا و تومانات و هزارها و صدها و باسقاقان و ملوک و حکام و سادات و قضاة
و نواب و متصرفان و بتیکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف ولایات ممالک
محروسه بدانند که چون امیر بزرگ فلان از مدت مدید باز بملازمت آقایان نیکوی
ما قیام نموده است و بدل راست وظیفهٔ جانسپاری بجای آورده و از عهدهٔ هر مهم

بزرگ و مصلحت خطیر که بدو تفویض و حوالت فرموده اند بر احسن وجوه تفصی نموده
و بوقت رکوب عساکر ارتکاب اخطار و اهوال بر خود واجب و لازم دانسته و
در جمیع احوال معدلت و نصفت را شعار و دثار روزگار خود ساخته و بهیچ حال مجال
ظلم و عدوان و جور و طغیان بار نداده اصابت رای خسروانه ما مقتضی تفویض امارت
الکوس بجانب او شد تا بدان موجب که از محاسن عادات و کرایم ملکات او دیده
و دانسته ایم در رعایت کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا و حفظ ممالک و صیانت مسالک
و دفع طغاة و زجر عصاة و غواة و منع مفسدان و متغلبان و قلع و قمع اضداد و مخالفان مساعی
جمیله بجای آرد و آنچ همواره از کمال کفایت و وفور درایت و وقوف او بر دقایق
امارت معلوم و محقق شده بتقدیم رساند و ملکهٔ معدلت را که از شرایف خلایق
بر قرار ملحوظ و مرهوف بصر گرداند و آنرا در قاعدهٔ ملک داری و فنون رعیت پروری
رکنی موثوق و دستوری معول علیه داند تا حسنات اعمال و جلیات اقوال و افعال او عندالله
والناس محمود و مشکور گردد انشاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت
تا از ابتدای این سال او را متصدی امارت الکوس و متقلد کلیات امور ممالک بر وجهی
که ذکر رفت دانند و اوامر و نواهی او را که هر آینه بر وفق احکام شریعت و مقتضای
معدلت و نصفت و قنون یسا و یاساق باشد با طاعت و انقیاد تلقی نمایند و از مخالفت
محترز و مجتنب باشند و در محافظت ممالک از نهوض یاغیان و قدح قادحان و طف
طاغیان و افساد مفسدان و سد ابواب ظلم و عدوان رجوع کلی با رای رزین و فکر دور
بین او کنند و او را در جمیع احوال مشتغل و مستبد شناسند و امثال اوامر و احکام او را
در حیز توقف و تعذر ندارند و ندانند امرا و عساکر منصوره در دفع مخالفان با حضار او
حاضر شوند و در معاونت و مساعدت جدل جهد و صرف وسع از لوازم شمرند اصحاب
دیوان بزرگ هر سال از اصل مال و متوجهات مبلغی که ذکر می رود المبلغ کذا بر سبیل
مرسوم بر مواضع مرجو الحصول بنام او اطلاق کنند و کتب

فصل دوم

در تفویض امارت الکا نوع اول قضاة و سادات و حکام و نواب
و متصرفان و بتیکچیان و کافهٔ مقیمان و متوطنان فلان ولایت بدانند که چون احوال
جوانب انجا و انزاح اهالی و ساکنان آن وطن مألوف و مسکن معهود سبب هجوم عساکر

یاغیان و مخالفان و تعرض ساکنان بنهب و غارت معلوم شد همگی همت بر تدارک و تلافی آن مصروف و مقصور گشت و این معنی جز بتعیین شخصی که بشجاعت و جزم و اصابت عزم و وفور معدلت و شمول نصفت و کثرت حول و خدم و عدت لشکر و حشم موصوف باشد جهت انجا صورت نمی بست بنابرین مقدمه راه امارت آن اولکا بملک تعهد که از اکابر امرای زمانست و همواره متقلد کارهای بزرگ بوده تفویض فرمودیم و دست او در حل و عقد امور و قبض و بسط مصالح جمهور قوی و مطلق گردانیدیم تا بر وجهی که از کمال کفایت و وفور شهامت و فرط صیانت و صرامت او معهودست بضبط مهمات ولایت و اصلاح احوال رعیت و جمع متفرق و ضبط متبدد و تدارک خلل و تلافی زلل و دفع ظلمه و متعدیان و قلع و قمع اضداد و مخالفان و طرد و ردع یاغیان و ناعیان اشتغال نماید و نگذارد که بیک سر موی بهیچ آفریده حیف و تعدی رود بدان سبب این حکم برلیغ نفاذ یافت تا از ابتدای سال اورا امیر اولکای آن ولایت دانسته در جمیع قضایا که ذکر رفت رجوع کلی با او و نواب و گماشتگان او کنند و از سخن و صواب دید ایشان که متضمن دفع متقلبان و متمردان و سبب قلع استیصال کلی اضداد و مخالفان باشد بیرون آیند هر سال جهت مدد اخراجات او امرای صده و لشکریان که ملازم باشند وجوهی که ذکر میرود برین موجب المبلغ کذا از مال و متوجهات آنجا با او جواب گویند تا او آنرا در وجه مصالح خود و اخراجات امرای صده و لشکریان نهاد بدفع مخالفان مشغول گردد و مساعی جمیله بتقدیم رساند امرا و لشکریان که در آن حدود و حوالی باشند بهر وقت که جهت مصالح کلی ولایت و دفع اذیت از رعیت بطلب ایشان فرستند بی توقف بترتیب تمام بر نشینند و بملازمت و مساعدت قیام نمایند و مخالفت نورزند که اگر بسبب تقصیر ایشان خللی عاید گردد در عهده ایشان خواهد بود تا حقیقت دانند برین جمله و بدو اعتماد نمایند

نوع دوم سادات و قضاة و حکام فلان ولایت بدانند که چون امیر محمد بوفور عدالت و نصفت جلادت و شجاعت و کاردانی و کفایت موصوفست و همواره متقلد کارهای بزرگ بوده و مساعی جمیله در تقلد آن بتقدیم رسانیده راه امارت اولکای آنجا بدو تفویض فرمودیم تا بر وجهی که از احسن کفایت و درایت او معهود بوده بمحافظت ولایت و رعایت رعیت مشغول گردد و دفع مفسدان و متمردان و قلع و قمع یاغیان و مخالفان واجب داند

و نگذارد که بر هیچ آفریده زور و زیادتی رود و خلایق بوفور معدلت و کمال نصفت راضی و خشنود گرداند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال اورا امیر اولکای آن ولایت دانسته در جمیع قضایا که وظیفهٔ آن تفویض باشد رجوع با او کنند و اوامر و نواهی اورا که بر قانون معدلت و قاعدهٔ نصفت باشد بطاعت و انقیاد تلقی نمایند و هر سال از اصل مال و متوجهات آنجا مبلغی که ذکر میرود والمبلغ کذا بر سبیل رسوم با او و نوکران او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف کرده بتمشیت آن شغل خطیر مشغول شود و یکسالی با ایشان طریق مشارکت و مجادلت مسلوک ندارد

نوع سوم چون فلان از جملهٔ امرا و نزدیکان بکمال کفایت و وفور شجاعت و شهامت و ایثار معدلت و نصفت مستثنی و ممتاز است و پیوسته متقلد جلایل اشغال و کلیات اعمال بوده و بدقایق آن رسیده راه امارت اولکای فلان ولایت فراخور جلادت اوست بدو تفویض کردیم و دست او درین مهم خطیر و مصلحت جسیم قوی و مطلق گردانیدیم تا بر وجهی که از وفور کفایت و معدلت او معهودست بمحافظت ولایت و رعیت مشغول گردد و نگذارد که از متقلبه و متعدی ضرری عاید شود و اضداد و مخالفان و متمردان و مفسدان را مالیده دارد و دست ایشان از تعرض رعایا و مواضع کوتاه گرداند تا روز بروز امداد شکر ممکنان از حسن معیشت او تواتر و تعاقب یابد و تا بجهت تب بپیوندند آن سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا امسال سادات و حکام و قضاة و متصرفان آنجا اورا امیر اولکا دانسته در جمیع قضایا که تعلق بدین وظیفه داشته رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و دست او در تقلد و تکفل آن منصب قوی و مطلق دانسته مبلغ کذا دینار که از مال و متوجهات آنجا بر سبیل رسوم بنام او از دیوان بزرگ مقرر شده و در متن نوامر مسطور و بروات بذکر آن ناطق با معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند تا در وجه اخراجات خود و نوکران بمصرف رسانیده بتمشیت این شغل خطیر مشغول گردد

فصل سوم در تفویض امارت تومان و صده و هزاره و ده

نوع اول چون فلان بکمال جزم و اصابت عزم و رای سدید و فکر حمید و وفور معدلت و شمول نصفت بر سایر امرا راجح و فایقست و امارت فلان تومان از قدیم وظیفهٔ تقلد پدران و

اقایان او بوده وایشان شرایط ولوازم آنرا مرعی داشته وامراء صده ولشکریان و
اهالی ولایت از حسن معاشش ایشان راضی وشاکر بوده آن منصب که هم از راه ارث
وهم از طریق استحقاق شایستهٔ تصدی واهتمام اوست برو تفویض رفت تا بروجهی که
جبلت شریفهٔ مارا بران مجبول ومفطور دیده ودانسته واز اسلاف خویش مشاهده کرده
در رعایت آن تومان وتقویت امراء هزاره وصده ومحافظت لشکریان بذل جهد و
صرف وسع از واجب دانسته اقتفاء اثار معدلت ونصفت برخود لازم شناسد
ووظایف وجامکیات ایشانرا که در دفاتر دیوان مقرر ومجری باشد سال بسال برسوا
ضع مرجوالحصول نوشته بستاند وترتیب اسبان واسلحهٔ ایشان مستوفی گرداند
وچنان سازد که بوقت رکوب عساکر منصوره از هیچ چیز باز نماند که نبرد بدان سبب
آن حکم صادر شده تا از این تاریخ باامراء هزاره وصده ودهه ولشکریان آن تومان
اورا امیر آن تومان دانسته در امور که ذکر رفت رجوع کلی با او کنند واز سخن وصواب
دید او تجاوز ننمایند وبهر وقت که جار او برسد شب وروز باکیفه مرتب ومستعد
بر نشینند وبدو ملحق شوند وبوظیفهٔ یکجامیشی قیام نمایند ورسمی که معهود امارت تومانست
وپیش ازین باسلاف او رسانیده باشند برهمان قرار با او ونوکران او جواب
گویند وکتب بالامر العالی دام نفاذه **نوع دوم** امراء هزاره وصده ودهه فلان تومان
بدانند که از ابتداء این سال راه امارت آن تومان بامیر علی تفویض رفت تا بروجهی که
از کفایت وکاردانی او معهود ست بضبط مهمات ومصالح ایشان واضباط
استعدادات از خیول وخیام واسلحه وتمام انچ از امراء ولشکریان را بدان
حاجت باشد قیام نماید وبروات واجبات ایشانرا که از دیوان مقرر ومجری باشد
بنفس نوکران ومحصلان حاصل گردانیده تسلیم ایشان کند تا باستیفاء وصرف
آن بمصارف اسباب ملازمت مشغول گردند بدان سبب حکم نفاذ یافت تا از
ابتداء تاریخ مذکور اورا امیر تومان آن هزارها وصدها دانسته در جمیع قضایا که بمصا
لح تومان ودفع معاندان ومخاصمان عاید وراجع باشد رجوع کلی با او کنند واز سخن وصواب
دید او تجاوز ننمایند ومبلغ چندین هزار دینار که بوجه مرسوم امارت تومان بنام او مقرر
شده از متوجهات فلان مواضع با او جواب گویند تا در وجه اخراجات ومصالح امارت

تومان بمصرف وبوقت رکوب عساکر حاضر کند **نوع سوم** درین وقت امارت
فلان تومان بامیر سیوهر غاتمیش که بکفایت وکاردانی شهرتی تمام دارد وقدمت خدمت
او ثابت ومعلوم تفویض رفت تا بتدبیر مهام آن تومان وتقویت امراء هزاره وصده
قیام نموده در محافظت هزارها وصدها وعمران سعی واجتهاد آن لوازم داند واز امراء مذ
کوره موچلکا ستاند که وظایف وجامکیات لشکریان که از دیوان مقرر شده بتمام با
ایشان جواب گویند وبمخاطبات ناواجب وتکلیفات ناوارد با ایشان خطاب
نکنند ودر رعایت امرا ولشکریان باقصی الغایه والامکان کوشد بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا امراء هزاره وصده ودهه ولشکریان آن تومان اورا امیر خود دانسته
در جمیع قضایا که بمصالح تومان عاید وراجع باشد رجوع با او کنند واز سخن وصواب دید
او تجاوز ننمایند ورسوم معهود با او ونوکران او جواب گویند وکتب بالامر العالی دام نفاذه
فی درباب امراء هزاره وصده هم بدین موجب باید نوشت ومقدمهٔ حکم را رجوع با امراء
صده ودهه کردن ودرباب امراء صده برموجب امراء هزاره ورجوع حکم با امراء دهه کر
دن وروابدی که دو نوع آخر مذکور نیست متأمل منشی از نوع اول نقل کند **فصل**
چهارم در تفویض امارت بارغو **نوع اول** امراء الوس ووزرا
ونواب دیوان بزرگ وحکام ولایات بدانند که نظام امور دین ودولت وقوام
مصلحت ومملکت بر اجراء دوام شرع خطیر موقوف است وانفکاک آن از یکدیگر
برحسب وضعی روزگار متعذر اول تقویت امر شرع وتمشیت احکام اسلام است
ادامها الله الی قیام الساعة وساعة القیام ودوم انتشار آثار معدلت واقتدا بسنت
وسیرت اصحاب نصفت که اگر یکی ازین دو امر فتوری اتفاق افتد بالضروره احکام
سلطنت مختل واوضاع مملکت مهمل ماند وچون تمهید قواعد بارغویی که از مخترعات دولت
چنگیزخانی وسلاطین مغول بوده وایشان در تمشیت آن مبالغت بروجهی کرده اند
که احکام آنرا بر قانون راستی معین گردانیده آنرا شریعت خود ساخته ومتابعت عدل
وانصاف بغایات مدارج ونهایات مراتب رسانیده بنا بر این مقدمه تعیین صاحب
وجودی که جبلت او بر نصفت ومعدلت مجبول ومفطور باشد جهت تفحص قضایا
بارغویی که امراء مغول ولشکریان ایشانرا از متابعت آن چاره نیست از لوازم

می کرده وچون امیر بابان بوفور کفایت وکاردانی ودرایت رسوم وقواعد سلاطین و
امراء مغول ودانستن یاساقها وتوزوکها ایشان از جمیع امراء زمان سرآمده است
راه امارت یارغو وتفحص قضایاء مغولان که فطرت ونشات ایشان برانست
بدو تفویض کرده شد تا بروجهی که در قوتا تغو بلیک صکی خانی دیده وخوانده واز اکابر
یارغوجیان مشاهده وتفتیش قضایاء مغول مشغول شده بیک سر مو از قاعدهٔ عدل
وانصاف تجاوز نکند وقضایا را میان خصمان بر حکم یساق بقطع رساند وچون حقیقت
یکی از خصمان معلوم کند یارغونامه بدو دهد تا بمسک نگاه داشته اگر خصم نوبتی
دیگر مزاحم شود او بحکم یارغونامه بجواب قیام نماید ودفع واجب داند بدان سبب این
حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ اورا امیر یارغوی اُردوی معظم دانسته درانچ بدین
وظیفه تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند واز سخن وصواب دید او تجاوز ننمایند
جماعت امراء مغول قضیه که بر قانون یاسا ویساق جنگیز خانی نرسیده وبقطع نرسانیده
یارنگیزند ودیگر باره بتفحص آن مشغول نشوند متخاصمان که بدیوان یارغو حاضر آیند رسمی
که معهودست با او ونوکران او جواب گویند وکاتب یارغونامه جواب گویند تا در وجه
مصالح خود صرف نموده بتشبث آن شغل اشتغال توانند نمود **نوع دوم** چون اقوام
مغول را بحسب وضعی که در قدیم داشته اند قانونی معین بوده که قضایا را میان
دو شخص بران موجب بقطع می رسانیده اند ونمی گذاشته که بر هیچ طرف حیف و
تعدی وزور وزیادتی رود وآن قانون را یارغو نام نهاده وهمچنانک اهل اسلام
در اختلاف احکام میان ایام رجوع با شریعت شریفهٔ محمدی علی شارعها افضل
الصلوات واکمل التحیات میکنند رجوع اقوام مغول نیز در قضایا یارغو بوده وتا غایت
بران وتیره استمرار وبران قانون استوار می نمایند وآن قاعده ایشانرا شرع موکد
وطریقی مسلوکست وچون فصل احکام میان امرا وطوایف مغولان اتفاق می افتد رجوع
با آن قانون که در استقامت طریق ورفع مخاصمات ومنازعات معتقد فیه ایشانست
از لوازم می کرده بنا برین مقدمه راه امارت یارغو در اُردوی معظم با یتمور بخشی که از
قدماء امراء مغولست وهمواره بفصل قضایا یارغوئی مشغول بوده وبر قانون معدلت
ویاساق وقوف یافته وبموجب راستی بقطع رسانیده وروی بردل هیچ آفریده

ندیده واز خدمت ورشوت محترز ومجتنب بوده تفویض رفت ودست او در حل
وعقد آن مهم خطیر ومصلحت جسیم جلیل قوی ومطلق گردانیده شد تا بروجهی که از
راستی ووقوف او بر امور یاساق معهودست بفصل قضایاء یارغوی اشتغال نماید
وحق را در مرکز خود قرار دهد بدان سبب آن حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز امراء
الوس ووزرا واصحاب دیوان بزرگ وامراء تومانات وهزارها وصدها وحکام
ولایات وجماعت لشکریان مغول آبا یتمور بخشی را امیر یارغو در اردوی معظم دا
نسته جماعت مغولان که رفع قضایا بدو کنند از سخن وصواب دید او که بر قانون توبا
تغوبلیک باشد بیرون نیایند ودیگری را با او شریک ومنازع نشناسند ودر توقیر
واحترام او کوشند ورسمی که معهود یارغوست بعد از فصل قضایا با او ونوکران وکاتب
یارغونامه جواب گویند دیگری دران طمع وتوقع نکنند ومزاحم ومعارض نگردند وکتب فی
تاریخ کذا **نوع سوم** چون شیخ علی از قدیم بصحبت وملازمت امراء مغول
مشغول بوده ودانستن قواعد یارغوجی اورا بالفعل حاصل آمده وتوبا تغوبلیک جنگیز
خانی واحکام قاآنی مستحضر بوده ودر فصل یارغوها این استعمال کرده وقضایا را بین
المتخاصمین بر قانون معدلت ویاساق بقطع رساند وحیف وتعدی وزور وزیادتی
روا ندارد بدان سبب آن حکم نفاذ یافت تا امراء الوس ووزرا وامراء الکا وتومانات
واصحاب دیوان بزرگ اورا امیر یارغو دانسته در جمیع قضایا که بیارغو تعلق داشته
باشد رجوع کلی با او کنند واحکام معدلت ونصفت را مطیع ومنقاد باشند وقضیه
که تفحص آن وظیفه نواب یارغو باشد چون او برسیده وبر قانون معدلت ویاساق
رسانیده باشد ویارغونامه داده دیگری استیناف نکنند جماعت متخاصمان بعد از فصل
قضایا رسمی که معهود باشد با او وکاتب یارغونامه جواب گویند وچیزی قاصر نگردانند دیگری
مدخل نسازد

فصل پنجم در تفویض شحنگی

نوع اول سا
دات وقضاة وحکام ومتصرفان وبتیکچیان وعموم اهالی آنجا بدانند که علیبیک از جملهٔ
اعیان زمان بدرست گفتاری وراست کرداری موصوف ومشهور است وسیرت
پسندیده وطریقهٔ حمیدهٔ او مستحسن افتاده ومحل وثوق واعتماد شده وآن ولایت
بشحنهٔ عادل که بر جواب امرا ومتقلبان وآینده ورونده قادر باشد محتاج ازین

تاریخ باز راه شحنگی و یاسفاقی انجا بدو تفویض رفت تا بفهم قضایا یارغوی رسیده بروجه
معدلت و یاساق بقطع رساند و در تفحص قضایا شرعی که وظیفهٔ قضاة اسلام باشد مدخل
نسازد و داخل شحنگی و یارغو نک داند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا از این تاریخ
اورا شحنه و یاسفاق آن ولایت دانسته در جمیع قضایا که تفحص و تحقیق آن وظیفه شحنه
باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن او که بر قانون معدلت و یاساق باشد تجاوز ننمایند و
رسمی که معهود قضایا شحنگی است با او جواب گویند تا در وجه اخراجات خود بمصرف
رساند بدین مهم خطیر قیام تواند نمود او نیز باید که از حیف و میل و خدمتی و رشوت
محترز و مجتنب باشد و روبر دل هیچ آفریده نبیند و چنان سازد که خلایق از حسن
معاش او شاکر باشند تا بمجهت بپیوندد **نوع دوم** چون فلان تعرسون مرد پیر و جهان
دیده است و از بد و نیک قضایا با خبر بوده و هرگز بر حیف و میل و زور و زیادتی اقدام
ننموده و نی راهی را راه باز ندانسته شحنگی فلان ولایت بدو تفویض رفت تا بقوت قضایا
یارغوی رسیده بر قانون معدلت و یاساق بقطع و فصل آن قیام نماید و نی گناه را در
گناه نیاورد و عوانان و اینافان را پیش خود راه ندهد و بقول اصحاب اغراض هیچ
آفریده را متهم نکرداند و بیارغو نخواند و تادیب بر قدر گناه کند بدان سبب ان حکم نافذ
شد تا از ابتدا این تاریخ قضاة و حکام و متوطنان فلان ولایت اورا کماشتهٔ دیوان
و شحنهٔ خود دانسته در قضایا یارغوی رجوع با او کنند و احکام اورا بر قانون معدلت
و نصفت باشد مطیع و منقاد کردند و رسمی که معهود شحنگی است با او جواب گویند تا بدان
قناعت نموده توقع زیادتی نکند **نوع سوم** درین وقت سادات و قضاة و صدور
و اکابر و اعیان و معارف از تعدی و بی راهی شحنه که بر سر ایشانست شکایت کرده
اند و مفاسد اطماع و فواحش توقعات اورا که بر قدر قدرت و اندازهٔ استطاعت
ایشان نبوده در حیز عبارت آورده و استدعاء شحنهٔ عادل نیکو نهاد کردند چون عرضه
داشت ایشان بصدق مقرون بود و جمعی از اعیان و مشاهیر نیز بر تصدیق آن گواهی دادند
شحنهٔ سابق را معزول گردانیده از ابتداء این تاریخ راه شحنگی انجا بر حاجی الیاس مقرر
و بدو مفوض گشت تا تفحص قضایای بی راهی و تعدی شحنه کرده انچ از هر کس بی راه و ناواجب
ستده باشد استرداد نموده بر مستحقان مقرر دارد و بعد از ان چون منهج صمان بیش

او آیند بتفتیش احوال ایشان بر قانون یاساق مشغول گشته بر قاعدهٔ راستی و معدلت
بقطع رساند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز اورا شحنهٔ آن ولایت
دانسته رجوع قضایا یارغوی با او کنند و احکام اورا که بر قانون انصاف و یاساق
باشد امتثال نمایند و رسم شحنگی با نوکران او جواب گویند او نیز باید که مفسدان و اینافان
و عوانان کهنه را پیش خود راه ندهد و بقول ایشان کار نکند و از احوال و حرکت شحنهٔ
سابق اعتبار گیرد و جمعی را که اکابر و اعیان انجا بر نزاهت عرض و برائت ساحت ایشان گواهی
دهند بیارغو نخواند و مزاحم ایشان نشود و تعرض نرساند و چنان سازد که امداد شکر همگنان
از حسن معاش او و فور معدلت و نصفت او متواتر و متعاقب گردد تا بامحاد اثنا مقرون
افتد از جوانب رب جلیل بدو اعتماد نمایند کتبه

فصل ششم

در تفویض کتابت احکام مغولی **نوع اول** چون کمال عواطف و مراحم حضرت
لایزالی ذی الجلالی توالت آلاؤه و تقدست اسماؤه شامل احوال ما شد و ممالک ایران
زمین در تحت تملک و تصرف آمد همگی همت همای فر بحال طبقات عباد و ادانی و اقاصی
بقاع و بلاد محیط گشت و انواع مراحم و عواطف در حق ایشان صدور یافت و یکی از ان
صنایع آن دانستیم بهر طایفه کتب احکام بزبان ایشان انفاذ و اصدار یابد تا مضمون آنرا
بسهولت فهم کنند از ان جهت بمدینة السلم بغداد و سایر بلاد عراق عرب احکام بزبان
عربی صدور می یافت و بر طوایف لحاجم و بلاد جبال و بقاع فرس بزبان فارسی واجب
آمد بطوایف مغولان و اتراک نیز بالسنه و خطوط ایشان احکام کردن تا فهم با سانی
کنند با او بزبان سخن باید گفت و چون ازو کی بخشی از قدما اکابر بخشیان و بتیکچیان
ایشانست و بموارد بملازمت سلاطین کامکار و ملوک نامدار مشغول بوده و در دوا
وین ایشان بکتبت احکام مغولی اشتغال نموده و مراسم و دقایق کما ینبغی دانسته و در
قلم آورده و امانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی و خداترسی و کم طمعی را شعار
و دثار روزگار خود ساخته بنا بدین مقدمه راه کتبت احکام مغولی بدو تفویض رفت
تا بر قراری که بهوال معهود و متعارف و معتاد بوده بدان وظیفه قیام نماید و مسودات
را بعد از انک بر دیوان اعرا و وزرا رسیده باشد از سر امعان نظر اتقان تامل
با بیاض برد و شرایط احتیاط مرعی دارد و مضمون احکام یرلیغها که با مارت اولکا

و تومانات و هزارها و صدها و دیگر کلیات قضایا نویسد بر ظهر ان بعبارتی موجز مختصر
اثبات کند چنانک هیچ دقیقه از دقایق کلی از مضمون حکم فوت نشود تا چون بمطالعه بزرگ
بزودی مطلوب معلوم گردد اگر بعضی از مغولان و متقلبان او را بتکلیف و الزام برکتابتی
دارد که از منهج معدلت و با سایاساق مستبعد باشد او بدان التفات نکند و اگر او نشنوند
او بدرگاه آمده در حضرت رساند تا حکم ان بر وجه معدلت فرموده آید و هیچ دقیقه از دقا
یق این شغل خطیر که وظیفه تکفل بخشیان مغولی بدیشان باشد فوت نکند تا زور نبود او لطف
عنایت درباره او تواتر و تعاقب یابد و بسیور غامیشات مخصوص گردد ان شاء الله تعالی
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا اولکا و تومانات
و هزارها و صدها و حکام و متصرفان ولایات و جماعت لشکریان و صحرانشینان ممالک محروسه
ازین تاریخ باز ازوک بخشی را کاتب احکام مغولی دانسته در جمیع قضایا که بدین مهم خطیر
و مصلحت جلیل تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و دیگری را مجال مشارکت و مداخلت
ندهد و رسوم معهود کتابت با او جواب گویند و بتنقیص و نقصیر نرسانند و اگر بواسطه
کبر سن و استیلاء شیخوخت در بعضی اوقات از ملازمت دیوان و کتبت احکام تقاعد نماید
هر کس را از فرزندان داشته و داند رجوع کتبت احکام با او از لوازم شمرند و چون ازوک
بخشی بوظایف این شغل چنانک از طریقه پسندیده او معهود بود قیام نماید هر سال از
اصل مال دیوان مبلغ کذا دینار بر سبیل رسوم با او جواب گویند تا در وجه مصارف
و مصالح خود مستغرق گرداند و اگر خواهد که این مبلغ را بمتوجه موضعی دیوانی یا تمغایی
که بدان مقدار وافی باشد فرو آرند و با تصرف او دهند تا سال بسال از انجا استیفا
نماید و با دیوان رجوع ننماید کرد ملتمس او مبذول داشته بران موجب بتقدیم رسانند و بعد
از شرایط تکریم و تبجیل رعایت جانب او از واجبات دانند نوع دوم چون
طغای بخشی از قدیم الایام باز ملازمت بدان بزرگوار و آقایان نیکوکردار قیام نموده
است و از عهده هر مهم که بدو حوالت رفته باحسن اوضاع و وجوه منفصی شده و بدان
واسطه بمراحم و عواطف سیورغامیشات مکرم و مخصوص بوده و بعد از ایشان در ملا
زمت حضرت شریفه شرایط نیکو بندگی و جانسپاری بجای آورده و بدل راست ملاز
مت نموده و کوچ داده و بر دقایق کلی احکام مغولی وقوف تمام یافته و با امانت و دیانت و کم

طمعی

طمعی و راستی قلمی مشهور و موصوف بوده ازین تاریخ باز راه کتبت احکام مغولی بدو تفویض
رفت تا دران باب انچ شرایط تیقظ و تحفظ باشد مرعی داشته جهت هر طایفه از طوایف
مغول بر موجبی که مسودات پروانه و سایامیشی امرا در دیوان رسیده باشد و طریقه امانت
و دیانت و غبط دیوان رعایت کند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا الوس
و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا الکا و تومانات و هزارها و صدها و جماعت مغولان
و اتراک از لشکریان و صحرانشینان او را بتیکچی احکام مغولی دانسته در جمیع قضایا
که بدین شغل تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و رسمی که معهود و معتاد کتابت است
با او جواب گویند و بتغییر و تقصیر و تنقیص مزاحم و معارض نگردند اصحاب دیوان
رسومی که بنام کاتب مغولی نویسی که در دفاتر مغولی مقرر بوده باشد سال بسال با او
جواب گویند و از مطل و دفع و تعویق و منع محترز و مجتنب باشند و هر سال تا او بدین و
ظایف مشغول باشد احکام تجدید نطلبند کتب بالامر العالی دام نفاذه فی نوع سوم
چون قتلغ بغا بخشی از قدیم باز بملازمت دیوان بزرگ مشغول است و با جماعت بخشیان
از کتبت احکام مغولی اشتغال داشته و مصاحب بوده و بر دقایق کتابت این نوع از
احکام وقوف یافته و با امانت و دیانت مشهور و معروف شده ازین تاریخ باز کتابت
احکام مغولی بدو تفویض رفت تا دران باب آنچ وظیفه دقت نظر و تعمق و تدقیق فکر
و کمال امانت و دیانت باشد بجای آرد و مهمات جماعت مغولان و اتراک از امرا تومان
و هزاره و صده و لشکریان و صحرانشینان در کتبت احکام رجوع با او کنند تا بر احسن و
جوه ساخته گرداند و دقایق و وظایف این شغل مهمل و نامرعی نگذارد چنانک هیچ دقیقه
از انچ بخشیان دیگر ملاحظه آن واجب دانسته اند فوت نشود بدان سبب این حکم نفاذ
یافت تا امرا و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا اولکا و تومانات و هزارها و صدها
و جماعت لشکریان و صحرانشینان باسرهم در جمیع ولایات ممالک محروسه رجوع کتبت
احکام مغولی با او کنند و مراسم توقیر و تبجیل مرعی دارند و رسومی که این شغل را در دیوان
مقرر بوده و منعزر دفاتر بر کمیت ان مشتمل بر قرار با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود
صرف نموده بتمشیت آن مشغول گردد و کتب در رجع

فصل هفتم

کردن امرا لشکریان نوع اول امرا هزاره و صده و ده تومان سنبان

قبلغ ولشکریان که در مدال و اهتمام ایشانند بدانند که درین وقت عنان عزیمت بر صوب تسخیر فلان مملکت و ولایت منعطف گردانیده ایم و بجمیع ممالک ایلچیان با حضار امرا و لشکریان فرستاده بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردند تمامت امرا هزارها و صدها و آن تومان و لشکریان مرتب و مستعد با جبه و جیبه و ازوق تمام بعد از پنج روز از تاریخ وصول این متوجه شده بدین جانب آیند توقف را مجال ندهند **نوع دوم** شیخ محمود امرا هزاره و صده و دهه که در تومان او داخل اند بدانند که درین وقت جهت فتح فلان مملکت بحضور ایشان احتیاج است و امیر علی را با تومان او بدان صوب نامزد کرده بمنقلای فرستاده ایم بدان سبب این حکم نفاذ یافت و بدست محمد بیک فرستاده شد تا چون واقف گردند در روز بترتیب و استعدادات خود مشغول گردند چنانک بعد از پنج روز در صحبت محمد بیک بترتیب تمام متوجه فلان مملکت شده با میر علی ملحق گردند و در طریقه سعی و اجتهاد و وظیفهٔ جانسپاری و کوچ دادن آنچ مقدور است بجای آرند و چون بمساعدت ایشان آن مملکت مسخر گردد و فتحی که مطلوبست دست دهد عنایت و مرحمت دو سیوغامیشی درباره ایشان و تأدیب بر تصور و توقع همگنان باشد و اگر تخلف کنند و مخالفت ورزند مواخذت و معاقبت یابند تا حقیقت دانند **نوع سوم** ملک نصیر معلوم دارد که درین وقت احکام برلیغها بجمع کردن عساکر منصوره که در ولایت اطراف متفرق اند نفاذ یافته می باید که چون واقف گردد با امرا هزاره و صده که داخل تومان او می باشند مکتوبات نویسد و وصیت کند تا بترتیب استعداد مشغول شوند و مجموع چهارپایان را بعلفخوار گذارند تا فربه شوند و بعد از چهل روز متوجه اینجانب گردند تا بهر مقصد که توجه افتد ملازم باشند

فصل هشتم در تعیین اقطاعات

اقطاع در عرف مستوفیان آنست که پادشاه مواجب امرا و لشکریان را از دیوان مقرر و مجری باشد بر متوجه موضع دیوانی تعیین فرماید و بر ایشان مقرر و مسلم دارد تا سال بسال از آنجا تصرف نمایند و رجوع با دیوان نکنند و از روی لغت اقطاع دادن سلطانیست و مفهوم لغوی مطابق مفهوم اصطلاحیست اکنون بتمهید مقدمات انسانی مشغول شویم **نوع اول** چون اکثر اوقات بحضور امرا و لشکریان جهت دفع مخالفان و تسخیر ولایات احتیاج می افتد ایشان را اسباب ملازمت و استعداد محاربت نباشد حضور متعذر گردد و اگر ترتیب اسباب ایشان از برواتِ حوالات

دیوانی باشد در استیفاء آن زحمت بسیار بدیشان رسد و بعد از تحمل مشاق و کثرت تکالیف تحمل که بروات جامکیات ایشان بسبب تعدد اصحاب حوالت تمام واصل نشود تا بالکلیه راجع گردد در اثناء این حال فرصت استصحاب و استدام ایشان فوت شود مطلبی نیز که موقوف بحضور ایشان باشد در حیز تعذر و توقف ماند بنا برین مقدمه مصلحت وقت مقتضی آن شد که هر کس را از امرا و لشکریان موضعی از مواضع دیوانی توجه رسوم و جامکی تعیین رود و باقطاع ایشان مقرر گردد و باستقلال لاشتغال نموده و باستعمار و استکثار محصولات کرده سال بسال وجوه مواجب خود از ارتفاعات آن مواضع تصرف نمایند و بمصالح ملازمت از اسبان و جبه و جیبه و اسلحه و ازوق و خیمه و سایر ما یحتاج الیه مستغرق گردانند و رجوع با دیوان بزرگ محتاج نشود و در وقت حاجت حاضر شود و بخدمت و ملازمت و کوچ دادن قیام نمایند و هیچ مهم از مهمات کلی مملکت فوت نشود و بهانهٔ تخلف و تقاعد ایشان از ملازمت مرتفع نگردد تمهیدا لهذه القاعده از ابتداء این تاریخ ملوک حضرت اقا آن را که در ولایت اران و موغان است موجه مواجب تومان شیخ حسن معین گردانیده باقطاع تومان او مقرر کرده شد و ابواب مشارکت غیر بکلی مسدود و مقطوع و در دفاتر دیوان اقطاع بنام او و امرا هزاره و صده و دهه آن تومان مثبت و مسطور شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت باحکام و متصرفان اران و موغان از ابتداء آن سال آن ملوک را بوجه مواجب او و امرا مذکوران تومان مقرر داشته بتصرف ایشان گذارند و از مداخل و اهتمام خود مقرر داشته قطعا و اصلا پیرامون آنجا نگردند و مدخل نسازند تا ایشان آن مواضع را بعمارت و زراعت آورده سال بسال محصولات را بوجه مواجب خود و ترتیب اسبان و اسلحه و دیگر مصالح بمصرف رسانند دیگری کاینا من کان در آن مواضع مدخل نسازد و بتصرف ایشان گذارند **نوع دوم** درین چون سلیمان بهادر را جهت ملازمت چریک منصور طلب داشتیم بواسطهٔ عدم استطاعت استعداد از نارسیدن وجوه رسوم امتناع نمود چون از اصحاب دیوان تفحص رفت و تصدیق سخن او کردند و معلوم شد که سبب توقف او عدم استطاعت و استعداد است و از برواتِ دیوانی با وجود کثرت ارباب حوالات کسر احوال او منجبر نمی گردد و بالضروره فلان موضع را از اعمال فلان ولایت توجه اقطاع او مقرر گردانیدیم تا آن را معمور و مزروع داشته محصولات مزروعی و متوجهات

دیوان را بوجه جامکی خود و مواجب لشکریان که در اهتمام دارد مستوفی گردانند و سال بسال
از انجا تصرف نموده از ملازمت باز نماند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتداء این سال
حکام و متصرفان فلان جا آن مواضع را ازمذال و اهتمام فور و جمیع معرور و موضوع دانسته هیچ
وجه از وجوه بر انجا برات ننویسند و حوالت نکنند و محصل نفرستند و قلم و قدم کوتاه و
کشیده دارند و با تصرف معتمدان و کماشتکان سلیمان بهادر در کذارند و ایشان را متصرف
انجا دانند ایلچیان و نوکران خاصه نیز حکم از انجا اولاغ و علوفه و سایر اخراجات نطلبند و مزاحم
نشوند او نیز باید که رعایا و مزارعان را مستظهر گردانیده زیادت از متوجهات دیوانی
که بقانون مقرر شده باشد با ایشان خطابی نکند و متفرقان را استمالت داده با وطن مالوف
آرد و بعمارت و زراعت مشغول گرداند هیچ آفریده حمایت نکند و مزاحم نکردد و مانع نشود
نوع سوم حکام و متصرفان و بتکچیان فلان ولایت بدانند که از ابتدای این سال
فلان موضع را توجه اقطاع بهزاره شیخ علی بخصوص و مستغرق گردانیدیم و در دفاتر
دیوان اقطاع بنام اوست و مسطور گشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتداء
سال آن موضع را از آن ولایت مفروز دانسته با تصرف او و معتمدان او دهند تا در
عمارت و زراعت و آبادانی سعی که منتج و منجح باشد بجای آرند و سال بسال محصولات
مزروعی و متوجهات دیوانی را توجه جامکی خود و امراء صده که در هزارهٔ اوست و لشکریان
آن هزاره بمصرف رسانند دیگری پیرامون نکردد و مزاحم و مانع نشود رعایاء آن موضع
هر جا که رفته باشد با وطن مالوف آمده بعمارت و زراعت و آبادانی مشغول گردند
هیچ آفریده بحمایت در میان نیاید از جوابن

فصل نهم در تفویض بوکاولی لشکر

بوکاول شخصی را گویند که بعد از امراء افا و بزرگ طوایف لشکریان
باشد و راه او انکه بتدبیر مصالح عمارت و ترتیب لشکریان و ایصال وظایف
و مراسم که از دیوان بزرگ تعیین رود قیام نماید و غنایم و فتوحات را که در فتح ممالک
و تسخیر ولایات بدست آرند بموجب راستی بر ایشان قسمت کند و جانب حق مرعی
داشته نکذارد که بر یکدیگر زور و زیادتی و ما درین معنی بر سوابق عادات سه نوع
بیان کنیم انشاء الله تعالی نوع اوّل چون ایسنتمور از قدیم الایام باز بوکاولی
لشکریان مشغول بوده است و بر قواعد و قوانین این شغل خطر وقوف یافته و درایت

و تجربتی تمام حاصل کرده ازین تاریخ باز بوکاولی لشکر منصور که از معظمات مهمات است
بدو تفویض رفت تا درین باب انچه از حسن مساعی او معهود بوده بجای آورد و وظایف
و مراسم و جامکیات جماعت لشکریان بموجبی که از دیوان مقرر گردد با ایشان جواب گوید
و نکذارد که توقع زیادتی کنند بدان سبب این حکم نفاذ یافت با امراء الوس و وزرا و امراء
تومان و هزارها و صدها ایسنتمور را بوکاولی لشکر منصور دانسته دیگری را با او شریک
و منازع نشناسند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و چون وظایف و جامکیات
و مرسومات را بر لشکریان قسمت کند بدان قسمت راضی باشند و از سخن او بیرون نیایند
و مراسم توقیر و احترام مرعی دارند امراء تومان و هزاره دست او قوی داشته در رعایت
و محافظت کوشند و چنان سازند که از سر فراغت خاطر بشغل بوکاولی عساکر منصوره
قیام تواند نمود اصحاب دیوان بزرگ مرسومی که بنام بوکاول مقرر باشد و در دفاتر
مثبت با او جواب گویند تا در وجه اخراجات خود بمصرف رسد نوع دوم امراء
الوس و وزرا و امراء اولکا و تومانات و هزارها و صدها و جماعت لشکریان بجمیع ممالک
محروسه بدانند که ازین تاریخ باز راه بوکاولی لشکر منصور بسلطانتیمور حوالت رفت تا دران
باب انچ از حسن اجتهاد و کاردانی و کفایت او معهود است بجای آورد و جامکیات و مرسومات
و غنایمی که ایشانرا در فتح ممالک دست دهد بموجب راستی بر ایشان قسمت کند و نکذارد
که بر یکدیگر زور و زیادتی و حیف و تعدی کنند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا او را
بوکاول لشکر منصور دانسته دست او در تمشیت آن شغل قوی دارند و دارند جماعت
لشکریان از سخن و صواب دید او بیرون نیایند و تقسیمی که او میان ایشان کند راضی
باشند و از توفی و تصون و رزند توقف و توقیر و احترام او کوشند اصحاب دیوان مرسوم
بوکاولی بموجبی که در دفاتر مثبت و مسطور باشد با او جواب گویند و جبری قاصر نکردانند
نوع سوم چون قتلغتمور از قدیم الایام باز بخدمت و ملازمت دیوان بزرگ و امراء
تومان و هزاره مشغولست و با جماعت بوکاولان سابق مصاحب بوده بدقایق بوکاولی
وقوف یافته راه بوکاولی تومان ایسنبوقا بدو تفویض رفته با شرایط لوازم آن قیام نموده
ترتیب لشکریان و تنسیق مهمات ایشان مشغول باشد و مرسومات دیوانی را با
فتوحات غنایم که دست دهد بر ایشان براستی منقسم گرداند بدان سبب این حکم نفاذ یافت

با اینبوقا و امرا هزاره وصده و تومان او و جماعت لشکریان ایشان ازین تاریخ باز اورا
بوکاول تومان مذکور دانسته در رایج بدین مهم تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و سخن
و صواب دید اورا معتبر و محل اعتماد دانند و در تمکین و توقیر او کوشند اصحاب دیوان رسوم
بوکاولی بنام او مقرر کردانیده در دفاتر ثبت کنند و چنان سازند که سال بسال از موضعی
مرجو الحصول بدو واصل کردد و بفراغت خاطر بدین مهم خطیر قیام تواند نمود تا بجهت بیوندد

فصل دهم در تفویض یاساولی اردوها لشکرها

یاساولی اردوها و لشکریان از معظمات مهمات ممالک و وظیفهٔ یاساولی آنست که جمیع طوایف را از خرد
و بزرگ در مرتبهٔ معین که حد ایشان باشد بدارد و در وقت رکوب منصوره امرا و لشکریان
نیز در مقامی که راه ایشان است فرود آورد و سوار با بستاند و نکذارد که هیچ آفریده از مقام
و مرتبتی که او معین کرده باشد تجاوز نمایند و بجای دیکر رود ما درین معنی سه نوع ذکر کنیم

نوع اول چون اباجی یاساول از قدیم باز بملازمت سلاطین کامکار و ملوک نامدار
معدلت شعار قیام نموده است و همواره بشغل یاساولی اشتغال کرده و بیوسته بیش امرا
و وزرا و ارکان دولت ممکن و محترم بوده در اردوها و لشکرها بوظیفهٔ یساولی مطلق العنان
کشته و بر شرایط ان شغل خطیر وقوف کلی یافته بر قرار سابق راه یاساولی اردوها
و لشکریان بدو تفویض رفت تا بر وجهی که همواره معهود و معتاد بوده بلوازم و لواحق
ان شغل مشغول کردد و هر طایفه را از طوالف امرا و لشکریان در روز قتال و جدال در
مقامی که صلاح و صواب داند تنزیل کند و باستاید و در وقت قورلتای مبارک و طوی های
بزرک سوار شده بوظیفهٔ یساولی اشتغال نماید و از هیچ آفریده بیک سر موی نیندیشد
و چون امرا و وزرا و ارکان دولت و اعاظم مملکت جهت حضرت با او لجابیشی آنچه وظیفه
مقرر باشد بجای آورد و دکر او لجار را باسماع حاضران برساند و بشنواند و هیچ دقیقه از
دقایق آن مهمات مهمل و نامرعی نکذارد بدان سبب این حکم نفاد یافت تا امرا الوس
و وزرا و اصحاب دیوان بزرک و امرا تومانات و هزارها و صدها و جماعت لشکریان
بجمیع ولایات ممالک محروسه ازین تاریخ باز اباجی را یاساول جمیع اردوها و عساکر
منصوره دانند و از یاسامیشی او عدول نجویند و تجاوز ننمایند و از مقامی که او جهت امرا
و لشکریان در صفوف معارک معین کرده باشد جای دیکر نروند و سخن اورا معقول علیه دانند

اصحاب دیوان بزرک رسومی که در دفاتر بنام یساول مجری و مقرر باشد سال بسال بر
مواضع مرجو الحصول حوالت کنند تا بآسانی بدو رسد و اکر در عوض رسوم موضعی دیوانی
یا تمغایی التماس کند با تصرف کرفته هر سال رسوم خود از مباشران آن موضع و تمغا
استیفا نماید ملتمس او مبذول داشته و مقرر و مسلم دارند و از دیوان بر انجا حوالتی
نکنند و مزاحم نشوند **نوع دوم** چون بوغاچار از مدتی مدید باز در میان کارهای سلاطین
و امرا بوده و بر دقایق احوال لشکریان وقوف یافته و سالها بیساولی کرده و قاعده و قانون
آن دیده و دانسته بر قرار راه یساولی یاساولی فلان لشکر که بتسخیر فلان مملکت موجه اند
و حوالت رفت تا در روز تصفیف صفوف قتال و هنکام مقاتله و مجادله جماعت امرا و لشکریان
را در موضعی که معهود ایشان بوده باشد باستاند و نکذارد که هیچ آفریده از محل خود تجاوز
نماید و در اردوها نیز آن وظیفه مرعی دارد و حزم و تیقظ را شعار و دثار خود ساخته شرایط
و لوازم این مهم قیام نماید که آثار مساعی جمیله او روز بروز واضح و لایح کردد تا بجهت بیوندد
و بدان سبب این حکم نفاد یافت تا امرا و معتبران ان لشکر و جماعت لشکریان اورا یساول
لشکر دانسته از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و از مقامی که او تعیین کرده باشد
جدا نشوند و در دفع خصمان و معاندان با یکدیکر موافق و متفق و معاون و معاضد بوده بهیچ
حال انفراد نجویند و باستقلال و استبداد متمسک شوند اصحاب دیوان بزرک رسوم
یاساولی بموجبی که در دفاتر دیوان بر کمیت آن مشتمل است سال بسال با او جواب کویند
و از تقصیر و تنقیص محترز و مجتنب باشند کتبه **نوع سوم** چون نوراچار یساول همواره
در میان کارهای بزرک بوده و توره و قاعدهٔ یاسامیشی در اردو و عساکر منصوره دیده و دا
نسته و بهیچ حال از منهج یاسا و یاساق عدول نجسته و تجاوز ننموده و افعال و اقوال
او بر قانون معدلت و راستی بوده و بدان واسطه ملحوظ نظر سلاطین و امرا و وزرا کشته
و سیورغامیشی و نوازش اختصاص و انتساب یافته راه یساولی در اردوی معظم و لشکرهای
منصوره بدو تفویض رفت تا در ان باب آنچه همواره از طریقهٔ حمیدهٔ او معهود بوده بجای
آورد و هر طایفه را از طوایف امرا و اینافان و عساکر منصوره در اماکن و مکامن که او
تعیین کند و باز دارد و باستاند و نکذارد که از انجا تجاوز کنند بدان سبب این حکم نفاد یافت
تا امرا الوس محروسه و وزرا و جماعت اینافان و امرا اولکا و تومانات و هزارها و

صدها و ایساول اردو و لشکر دانسته در نوفیر و احترام او کوشند و از یاسامیشی او تجاوز نکنند و در صفوف معارک باتفاق بدفع خصمان و معاندان و مخالفان مشغول گردند و از یکدیگر انفراد و استبداد نجویند اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یاساول بر موجبی که متون دفاتر بر کمیت آن مشتمل باشد سال بسال با او جواب گویند و تنقیص و تنغیص را بدان راه ندهند تا او بر مصالح خود صرف ننموده بتمشیت آن مهم مشغول باشد

فصل یازدهم

در تفویض یورتچی یکی از معظمات امور اسباب مملکت و تربیت مهمات سلطنت آن است که پادشاه را در ییلاق و قشلاق و جمیع مراحل و منازل و شکارگاهها و در هر موضع که نزول کنند یورتی معین باشد که چون پادشاه زادگان و امرا و وزرا و اینافان و ارکان دولت و اعوان حضرت آن یورت را در نظر آورند هر کس از ایشان داند که یورت او کجاست و او کجا فرو می آید تا یورت پادشاه معین نشود یورت ایشان نیز معین نگردد مثلا پادشاه زادگان بر دست راست نزدیک پادشاه فرود آیند و امرای الوس نیز بر دست راست که انرا براونقار گویند نزول کنند و وزرا و اصحاب دیوان بجانب جاوونقار که دست چپ یورت پادشاه باشد فرو آیند و اینافان در حوالی پادشاه و ارکان دولت اگر از اتراک باشند با یورت امرا روند و اگر از تازیکان باشند با یورت وزرا و بیتکچیان و سادات و قضاة و ائمه و موالی پیش مسجد جامع فرو آیند که یورت آن در برابر یورت پادشاه باشد و چون احوال یورت برین جمله مقرر است تعیین یورتچی از لوازم اوضاع مملکت گردد و بر قاعدهٔ سابق سه نوع تفویض یورتچی تقریر کنیم **نوع اول** چون چنگیز یورتچی از قدیم باز بخدمت و ملازمت سلاطین مغول مشغول بوده و برد تابق یورتچی وقوف یافته و دانسته که در جمیع مواضع ییلاقی و قشلاقی در تمامت راهها راه گذار و اردو یورتها بسندیده با آب و علف بسیار و دور از مواضع مزروع و دیهها و یورتهای صحرانشینان کجا می باشد و راه یورتچی اردوی معظم بدو تفویض رفت تا بران موجب که همواره بدان مهم مشغول بوده بهر وقت که ما را بجهتی از جهات و طرفی از اطراف اتفاق عزیمت افتد و در مقدمه بوده یورت ما و از آن فرزندان اعز و از آن امرا و وزرا و سایر ارکان دولت بر موجب و اذا اعشبت فانزل بر علفخواران نزه و چشمه سارها خرم و آبها عذب و از مجاری سیلاب و رودخانها دور معین گرداند تا هر یک از طوایف مذکور که بمنزل رسند دانند ایشان را کجا نزول باید

کرد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرای الوس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرای تومانات و صدها و هزارها و غیرهم از این تاریخ باز چنگیز را یورتچی اردوی معظم دانسته در آنچ بدین مهم تعلق دارد رجوع با او کنند دیگری را مجال مشارکت و مداخلت ندهند و دست او قوی دانسته ممکن و محترم دارند و از یورتی که او تعیین کرده باشد تجاوز ننمایند و بجای دیگر فرو نیایند و زمینها و مواضعی که بهر کس موسوم و منسوب باشد برقرار بر ایشان مقرر دانسته پیرامون آن نگردد و در تنقیص املاک ملاک نکوشد و تعب مردم ندهد تا بارتضا مقرون افتد **نوع دوم** امرای الوس و وزرا و اینافان و اصحاب دیوان بزرگ و امرا و لکا و تومانات و هزارها و سایر طوایف بدانند که درین وقت راه یورتچی یورتهای اردوی معظم با میر علی یورتچی تفویض رفت تا در مراحل و منازل اردوها و مواضع ییلاقی و قشلاقی اول یورت ما و از آن فرزندان اعز را امرای الوس و وزرا و اینافان و ارکان مملکت در مواضع پسندیده معین گرداند و از مزروعات رعایا و دیهها و جماعت خیل نشینان و ساکنان اوبها و صحرانشینان دور باشد و زمینها و مردم را بشلتاق یورت منقص نگرداند و بدین علت از هیچ آفریده توقعی ندارد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا او را یورتچی اردوها در جمیع مواضع و ولایات دانسته ابواب مشارکت و مداخلت دیگران با او مسدود گردانید و جانب او را ممکن و موقر دارند و از یورتی که باشد تجاوز ننمایند و بجای دیگر نروند اصحاب دیوان مرسوم یورتچی بر وجهی که کمیت آن در دفاتر مسطور باشد بنام او معین گردانند و برسانند و تقصیر و اهمال نورزند **نوع سوم** درین وقت یورتچی یورتهای اردو در جمیع ولایات ممالک محروسه بسیف الدین تنغلیک تفویض رفت جهت نزول ما یورتهای پسندیده و آب و علف بسیار در ییلاق و قشلاق و راهها و جهت امرا و وزرا و ارکان دولت و لشکریان معین گرداند و زمینها و رعایا و مزارعان دیهها و جماعت مغولان و صحرانشینان را بشلتاق ناموجه داخل یورت نگرداند و زحمت هیچ آفریده ندهد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و وزرا و اینافان و ارکان دولت و جماعت لشکریان و غیرهم او را یورتچی یورتها و ییلاقی و قشلاقی و سایر مواضع دانسته در آنچ بدین وظیفه تعلق دارد رجوع با او کنند و از یورتی که او معین کرده باشد بیرون نروند و جای دیگر نزول نکنند و سخن او را معتبر و محل اعتماد شناسند اصحاب دیوان مرسوم یورتچی سال بسال با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند

اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یورتچی [illegible]

فصل دوازدهم در بلارغوجی بلارغو در عرف مغول گم شده را
گویند که انرا خداوند نباشد چون غلام وکنیزک وچهارپای وبلارغوجی شخصی را گویند که اورا از
دیوان بزرگ تعیین کرده باشند تا بوقت کوچ بزرگ اردو با نوکران خود در مواضع یورتها
مردم تردد کنند تا هرکس راکه غلامی یا کنیزکی یا چهارپایان از اسب واستر وشتر وگاو ودراز گوش
برجای مانده وگم شده پیش خود برند ومحافظت نمایند واگر دیگری یابد پیش او برد وبسپارد
واو در نگاه داشت آن گم شدها سعی نماید تا انگاه که خداوندان پیدا شوند وثابت گردانند که ازان
ایشانست بعد ازان تسلیم کند وبلارغوجی بر در خانه ویورت خود علمی فرو برده باشد
تا مردم بدان نشان خانه ویورت اورا بازیابند وپیش او روند وگم شدهٔ خود را باز ستانند
وما درین معنی سه نوع از تراکیب دیگر کنیم **نوع اول** درین وقت راه بلارغوجی اردوها
بنعم بوقا حوالت رفت تا گم شدهاء مردم را بدست آرد وبخداوندش بسپارد ورسمی که
اورا متوجه ومعهود باشد بستاند بدان سبب این حکم نافذ شد تا امرا ووزرا واصحاب دیوان
بزرگ وجماعت یورتها وصحرانشینان وبازاریان واقوام مغول وتاجیک وغیرهم اورا
بلارغوجی اردوها دانسته در لوازم ان مهم رجوع با او کنند هرکس راکه غلام وکنیزک وچهار
پایان گم شده باشد بیورت او روند که انجا علمی علی الدوام فرو برده باشد وگم شده را از
او طلب دارند ونشان بنمایند تا او چون محقق گرداند راه خود بستاند وگم شده را بسپارد
اگر کسی بلارغوبی گرفته باشد وپیش او نبرد وبدو نسپارد در گناه آید اصحاب دیوان
مرسومی که بنام بلارغوجی مقرر باشد ودر دفاتر مثبت سال بسال با او جواب گویند تا در
وجه مصالح واخراجات خود ونوکران صرف کرده بدین مهم مشغول گردد او نیز باید که
بعد از کوچ اردو ونوکران را بیورتهاء امرا ووزرا وسایر طوایف از ترک وتاجیک
فرستد تا بتفحص وتفتیش گم شده مردم اشتغال نموده پیش او برند واو برعایت و
محافظت آن تا وقت ظهور خداوندان آن قیام نماید درین باب تقصیری نکنند وکتب
نوع دوم درین وقت راه بلارغوجی اردوها بعاشقتمر تفویض رفت تا لا یزال
او ونوکران او در یورتهاء اردو ومواضع امرا ووزرا وسایر جهات واطراف بگردند وگم
شدهاء مردم را از برده واسبان واشتران واستران وگاوان ودرازگوشان بدست
آورند وبیورت خود برند ونگاه دارند چون خداوندان آن گم شدها پیش آن علم که در یورت

بلارغوجی فرو برده باشند پیش عاشقتمر روند وبثبوت رسانند که گم شدهٔ ایشان چیست
ونشان بنمایند وراه او بدهند وگم شده را بستانند بدان سبب این حکم نافذ شد تا امرا ووزرا
وارکان دولت ازین تاریخ باز عاشقتمر را بلارغوجی اردوها در ییلاق وقیشلاق دانسته
هرکس را از مغولان وتاجیکان وترکان وجماعت بازاریان واهالی خیل خانها که غلامی یا کنیزکی
یا چهارپایی گم شده باشد بپای علم او روند وگم شده را نشان دهند از او طلب دارد واو
تحقیق کرده ونشان گم شدها از خداوندان خواسته چون ثابت شود راه خود بستاند وگم شده
را بسپارد همگنان برین جملت مقرر دانسته تغییر وتبدیل نکنند ودیگری را با او مجال مشارکت
ندانند اصحاب دیوان مرسومی که باخراجات او ونوکران وفا کند در دفاتر مثبت گردانیده
سال بسال با او جواب گویند تا بوجه مصالح خود ونوکران خرج کرده بتمشیت آن
مهم مشغول تواند بود این جانب برین جملت بروند واعتماد نمایند **نوع سوم** چون
ارسلان شاه مردی امین ومعتمد است وهمواره بمهم بلارغوجی در اردوها وراهها اشتغال
داشته ودران باب شرایط احتیاط وامانت بجای آورده واز عهده باحسن وجوه
بعضی نموده بتجدید راه بلارغوجی اردوها در ییلاق وقیشلاق وتمامت راه گذارها اردو
برو مقرر داشته شد ونوکران او بتفحص بلارغوها از بردگان وچهارپایان مشغول شوند
وبدست آورده بپای علم خود برند ومحافظت نمایند تا چون صاحب گم شده بیاید ونشان
بنماید وبخش او ثابت ومحقق گردد که ملک اوست انچ در ایام محافظت بران گم شده خرج
کرده باشد وبثبوت تواند رسانید رسمی که اورا معهود است بستاند وگم شده بصاحبش
بسپارد بدان سبب این حکم بنفاذ پیوست تا امرا ووزرا وارکان دولت واصحاب
دیوان بزرگ وجماعت مغولان واتراک وتاجیکان وبازارها ارسلانشاه را بلارغوجی ار
دوها دانسته در لوازم ولواحق ان شغل رجوع با او کنند ودیگری را با او مشارکت ومنا
زعت نشناسند خداوندان بلارغوها در طلبیدن گم شدها بپای علم او روند ونشان گم شدهٔ
خود بنمایند وخرجی که اورا رفته باشد وایشان معلوم کنند تا رسمی که اورا معهودست با او جواب
گویند وگم شدهٔ خود را باز ستانند بهیچ شلتاق وجماعت متقلبان تمسک نجویند وحق اورا
موقوف ندارند اصحاب دیوان بزرگ مرسوم که بنام بلارغوجی در دفاتر دیوان مثبت باشد
بنام او مقرر دانسته سال بسال تسلیم او کنند ونیز تفحص وتفتیش رسانند تا در وجه

مصالح خود و نوکران بمصرف رسانند بتمشیت آن شغل مشغول گردد و او نیز باید که شرایط و لوازم آن مهم اشتغال نماید و در همه ابواب خوف و خشیت ایزدی را ملحوظ نظر دارد و در حقوق مردم بکند و بر مستحق بنوشاند و الا بازخواست باید تا حقیقت داند

صنف دوم در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب بزرگ و ذکر قضایا که مناسب آن باشد بیست و پنج فصل

نوع اول در تفویض وزارت

فصل اول

اعتلا برشواهق مقامات شهریاری و ترقی بر مراقی درجات دولتیاری جز بتفویض اعالی مناصب و شرایف مراتب بجمعی که مستحق تقلد مباشرت آن باشند میسر نشود و هیچ امر که ولات امر که باتیان بدان رغبت نمایند و هیچ منصب که پادشاهان صاحب شوکت بتدبیر و تنسیق آن اهتمام فرمایند تا ان مساوی نگردد که تقلد مصالح کافه ایام و تکفل مهام خواص و عوام باصایب رای تدبیری که مجاری انصاف از منابع طبیعت زخار او باشد و ادرار سحاب رای صواب از فیض فطرت و غمام غورت مدرار او تفویض کند و دست او در حل و عقد امور مملکت و قبض و بسط مصالح ملک و ملت قوی و مطلق گردانند و هر مهم که پادشاهان دین دار و ملوکان معدلت شعار را بنفس خود مباشرت باید کرد برای رزین و فکر رصین او باز گذارند و او را میان خود و عامه رعایا بل کافه برایا وسیط و وزیر سازند تا پناه خواص و عوام باشد که اشتقاق وزیر از وزر است و وزیر پناه گاه باشد و در اتمام مصالح انام بر حضرت پادشاه که ایشان را قدرت عرض آن باشد او متوسط شود و او بدان واسطه امور سلطنت و مملکت منتظم و مصالح کافه خلایق مضبوط و مرتب گردد و تعیین وزرا در مملکت مخصوص ملوک و سلاطین روزگار نیست که انبیا صلوات الله علیهم اجمعین نیز بوزیر گرفته اند چنانک نص قران مختار اعظم جلاله از حکایت موسی علیه السلام اخبار می کند حیث قال عز من قایل رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا و سلیمان بن داود علیهما السلام نیز آصف بن برخیا را وزیر گردانید و عیسی علیه السلام نیز حواریون داشته و پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده وزیران فی السماء جبرئیل و میکائیل و وزیران فی الارض ابو بکر و عمر پس بدین تقدیر سلاطین ملک را تعیین وزرا اهتمام نمودن امری واجبست و قضیه منحتم و لازم تا مصالح پادشاه و رعیت

بوجود ایشان انتظام یابد و اموال سلطانی و متوجهات دیوانی بسعی و تدبیر ایشان مضبوط گردد و خزاین آبادان و امرا و ایناقان و لشکریان مرفه الحال باشند بنا برین مقدمه چون صاحب اعظم خواجه شمس الدین از اعاظم جهان بسداد وافر و رشاد وافی و رجاحت عقل و غزارت فضل و رزانت رای و وصانت فکر و جودت قریحت و استقامت طبیعت یمین نقیبت و نقا سریرت و سیرت مشیتی ممتازست و از عنفوان شباب الی یومنا هذا که مبدأ کهولتست متصدی کارهای بزرگ بوده و از عهده هر مهم و مصلحت که سلاطین اسلام بدو رجوع فرموده اند براحسن وجوه تفصی نموده واجب آمد وزارت ممالک ایران زمین از حدود مصر تا شاطی وادی آموبه و از سواحل هورموز تا باب الابواب بمتانت رای و رویت و اصابت تدبیر و فطنت او تفویض کردن و این منصب را که اعظم مناصب مملکتست بوجود مظهر و ذات مقدس و مقر عالی و مسند سامی او مشرف و متزین ان تفویض را بیور غال حکم یرلیغ و تشریف خاص و دولت طلا و کمر مرصع و آل و سنجق و طبل و علم و نقاره مصفی و مهنا گردانیدن تا بر وجهی که مقتضای رای سدید و فکر حمید و علو شان و ترفع مکان اوست اولا در جمیع امور و احوال نظر بر مراضی حضرت ذی الجلال داشته خلایق را که ودایع خالق اند در حجر صیانت و حوز رعایت و پناه محافظت و کیفیت مراقبت محفوظ و مرعی دارد و نگذارد که بیک سر موی هیچ آفریده را از متقلبی تعرض و از متعدی المی رسد بعد از ادار فرایض صلوات و واجبات طاعات و فراغ طبیعت از استیلاء ملال و اشتغال کلال یک لمحه از اهتمام بمهام بندگان خدای تعالی غافل و ذاهل نباشد و تقوی و امانت و ورع و دیانت را شعار و دثار خود سازد و ولایت ممالک بحسن کفایت و یمن تدبیر معمور و آبادان گرداند و هر موضع را بر قدر قدرت و استطاعت رعیت مال و متوجهات معین کند و بار قوی بر ضعیف ننهد از مجموع دواوین را از دیوان بزرگ و خزانه و مستاس و ارکبراق و کارخانه و اختاخانه و دیگر دواب و مطبخ در نظر آورده بکفاة کتاب و دهات متصرفان که بدرایت و دیانت و صیانت و امانت موصوف و متحلی باشند حوالت کند و ضبط جمع و خرج تاکید و صنت از جمله لوازم شمرد و حکومت بلوکات و ایالت ولایات بمردم صاحب وجود کافی کاردان مستظهر مفوض گرداند و بمحافظت بندگان خدای تعالی نهایت و غایت واجب داند و از شحنگان که بمواضع فرستند موچلکا ستانند که زیادت

از انچ از دیوان برسم شحنگی جهت ایشان معین کرده باشد از ولایت و رعیت نستانند اگر خلاف
کنند با نواب و نوکران ایشان برین رای اقدام نمایند و از کسی چیزی ناواجب بستانند در گناه
آیند و هر اینه انچ ستده باشند استرداد نموده تسلیم مستحقان رود و در همه ابواب چنان
سازد که خاطر خطیر ما احسن معاشی و خدای ترسی و کم طمعی و رعیت پروری و ملک داری
او مرفه و مستظهر باشد تا روز بروز امداد تربیت و تقویت درباره تضاعف و تزاید یابد
و یقین داند که این امانت و دیعت که حق تعالی ما را متکفل رعایت و متقلد محافظت آن
گردانیده بدو حوالت کرده ایم و چون حضرت رب العالمین جل جلاله روز قیامت در ان
باب از ما سوال فرماید ما حوالت بدو خواهیم کرد تا در دنیا حوالت سوال حضرت عزت
را در آخرت اماده دارد والتوفیق من الله تعالی بدان سبب این حکم برلیغ نفاذ یافت
تا امرای الوس و اینافان و امرای تومانات و هزارها و صدها و اصحاب و کتاب دیوان
بزرگ و باسقاقان و ملوک و احکام و سادات و مشایخ و قضاة و ائمه و علما و نواب و متصرفان
و بتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی و متوطنان
و کافهٔ صحرانشینان از مغول و مسلمان و اتراک و اکراد و اعراب و تراکمهٔ مقیمی و کوچگنجی
و لور و خلج و سایر مایلها و بعد فیها بجمیع ولایات ممالک محروسه بر وجه مسطور و نمط مزبور
صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه شمس الدین زید قدره را وزیر حضرت شریفه ما حاکم
علی الاطلاق ممالک دانسته در جمیع امور که عاید بمهام جمهور باشد رجوع کلی با رای متین و فکر
مبین او کنند و از انچ در مصلحت ولایات و رعایا گوید عدول نجویند و تجاوز ننمایند و
اعلا قدر و تفخیم ذکر و تعظیم شان و تبجیل مکان و امتثال اوامر و احکام او را مقرون بمراضی
ما دانند و مخالفت و مجانبت را من کل الوجوه محظور و ممنوع شناسند اصحاب دیوان بزرگ
و بتکچیان دواوین دیگر کما ذکرت وزیرت و حکام و شحنگان ولایات و متقلدان مناصب
دینی و دیوانی خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول دانند و محاسبات جموع و
اخراجات ممالک و مال و متوجهات ولایات با نواب او روشن و مبیّن کردانند و احکام
و بروات او را در جمیع قضایای مالی و غیر ان نافذ و مطلق شمرند و احکام دیوانی را از برلیغها
و تمغاوات و مواهرات و مقاصات و یارغونامها و غیر آن پروانه و نشان او موشح
نگردد موثوق بها و معتمد علیها ندانند و وجهی که بحق التقریر دیوانی وزارت در جمیع ممالک

محروسه مقرر است و از قدیم باز تا غایت بدیگر وزرا رسیده بر همان قاعده سال بسال با
نواب و گماشتگان و امنا و معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند چون ما
چنین فرموده باشیم مخالف چگونه از سر خود نترسد و نبرد و کتب بالامر العالی والمرسوم
النافذ زید نفاذه فی
نوع دوم
از ارتقا بر معارج فرمانی و ارتفاع بر مصاعد جهانبانی جز
تعیین وزیری که باتفاق الباء امم و عقلاء عرب و عجم الیق الکفاة و اعدل الولات باشد
میسر نشود و تمهید قواعد فرمان روای و تشیید مبانی کشور کشای جز بتقلید مشیری که ظاهر او بحلیت
امانت و دیانت و باطن او از شوایب ریا و رعونت مبرا باشد دست ندهد تا
اصابت رای رزین او در دیاجی ظلمات سراج وهاج باشد و اجادت فکر رصین او شر
کشتگان بوادی ضلالت را ضوء مصباح و دلیل منهاج ممالک از نتایج رای ملک آرای او
باشد و ترفه احوال رعایا از ثمرات افکار گوهر رای عدل افزای او و استثمار محصولات و مز
درعات شمهٔ از تدابیر او و استکثار اموال و متوجهات جذبه از جذبات صریر اقلام قلیم
گیر او و انتظام مصالح امرا بصوایب آرای او متعلق و مهام عساکر منصور از رزانت فکرت
و رزانت رویت او منتظم و متسق و اولو الامر را که موسی و مفوض است بوجود او و اسباب
و استظهار میسر و نقوش امن و امان از اهتمام و التزام او بر صفحات روزگار منقوش
و مصور و رونق کار خانهٔ مملکت از میامن آن تفویض و تولیت مهیا و مشارب آمال و امانی
طوایف خلایق از برکات ان مصفی رهنما و لله در القایل و کذا الکریم اذا اقام ببلدة
سال النضار بها و قام الماء بنابرین مقدمه چون صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه
نجیب الدین محمد از اعاظم مملکت بوفور معدلت و کمال نصفت و تعمق انظار و تدقیق
افکار در رجحان عقل و شمول علم و وفور فضل و وجود فیض و سداد رای و رشاد فکر
مستثنی و ممتاز ست و در مضمار معالی گوی فضل و مفاخر از اکابر اوایل و او آخر
ربوده و هیچ یک را از وزرای روزگار مجال محاذاه با او نیست طبیعت زخار و اشهب
خاطر وقاد و ذهن نقاد او بوده و کبیوت وزارت بر قدر بلند او خلعتی فاخر و ارباب
حاجات را از اهتمام همت و اجتهاد رای او منزلتی راسخ معدلت فایض پادشاهانه
و دقت نظر ثاقب خسروانه تا مقتضی تفویض منصب وزارت بصدر رفیع و مقر منیع
و مجلس عالی و جناب سامی او شد تا علی خیرة الله تعالی مباشر و متصدی آن امر خطیر

ومنصب جسیم جلیل شده بفور احوال کافه عباد و عمارت بقاع و بلاد رسیده ترفیه قلوب
وازالت عموم واز احب کروب را سبب سعادت دارین و موجب کرامت منزلین شناسد
و در اجرای حقوق ارباب استحقاق سعی که متمر بنا و منتج ثواب کردد بجای آرد و ادرارات
و معایش و مرسومات طوایف انام را که بموجب احکام مجری و مقرر باشد و در بطون دفاتر
مثبت بر قرار مجری و ممضی داند متصدیان امور دینی را در جمیع ممالک محروسه اعتبار احوال
و اختبار اعمال کرده اگر طریقه معاش ایشان بر قانون شرع مطهر باشد ترتیب و تقویت
و تمکین و تقدیم در منصب قدیم واجب داند و آن کس را که زندگانی بر خلاف قانون شریعت
کرده و ثابت شود معزول کردانیده ابنا متشرع و فضلا متدین متورع را بجای ایشان
تعیین کند و همچنین بفور قضایای دیوانی رسیده و دفاتر را احتیاط بلیغ کرده اخراجات
خزانه و لنکر و مطبخ و شراب خانه و کارخانه و احشام و سایر مصالح و مهمات و واجبات
حضرت ما تعلق داشته از نقد تروجهی و را بحتر نقدی مرتب دارد و اخراجات امرا الوس
و تومانات و ابنافان و ارکان دولت و اصحاب دیوان بزرگ و امرای هزاره و صده
و جماعت لشکریان و مجری باشد بر قرار بنام ایشان اجرا و امضا کند و جمعی را که در عوض
مرسوم مواضع دیوانی داده باشند و ایشان در عمارت و زراعت آن کوشیده و رعایا
را خوش دل و مستظهر داشته و سنگ باز رسد بقاعده مقرر و مسلم دارد و ولایات
و بلوکات ممالک را بمردم امین کاردان کافی متمول منصف تفویض کند و بر مال مقرر جهت
سنه محفوظ دارد و موچلکا بستاند که اگر ولایت و رعیت زور و زیادتی کرده باشند
و بیرون اخراجات از دیوان تعیین رفته از ایشان کرفته مواخذ و معاقب کردند و در هر هفته
یک روز باتفاق امرای الوس و قضاة و ائمه در دیوان مظالم بتفحص قضایای مردم
از مغول و تاجیک و غیرهم اشتغال نماید و بفور رسیده داد مظلوم از ظالم بستاند
و در جمیع ابواب حق را بر باطل غلبه و رجحان دهد تا مساعی جمیله او عند الله و الناس
محمود و مشکور و مرضی و مبرور افتد و درین تفویض ما را ذکر جمیل دنیوی و اجر جزیل اخروی
مدخر ماند ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدای این سال
امرای الوس و ابناقان و امرای تومانات و ارکان دولت و اصحاب دیوان بزرگ
و باسقاقان و سادات و ملوک و قضاة و حکام و نواب و متصرفان و بتکچیان و صدور

واکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات
ممالک محروسه و جماعت صحرانشینان از مغول و تاجیک و اتراک و لور و اکراد و اعراب
و جوه سالاران و خیل نشینان و سپاهیان و خلجان طراد فاطبة از حدود مصر تا شاطی وادی
آمل و از سواحل هرموز تا باب الابواب صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه نجیب الدین
محمد را وزیر مستقل مستبد حضرت ما دانند و در تقلدان امیر اعظم و خطب جلیل جسیم متمکن و متفرد
شناسند و در کلی و جزوی مصالح بلاد و عباد رجوع با رای صایب و فکر ثاقب او کنند و از سخن
و صواب دید او که در باب مصلحت مملکت و اصلاح احوال رعیت و دفع مفسدان و
متمردان کوید بیرون نیایند و مال و متوجهات و حقوق دیوانی ولایات از اصل و فرع و
حق التقریر و توفیر بروات و احالات او جواب کویند و تمامات مرسومات او و ارکان
دولت و ابناقان و اصحاب دیوان بزرگ و ادرارات و معایش و وظایف اصناف
الناس و دیگر اخراجات مقرری که بموجب احکام مقرر باشد و در دفاتر مثبت با جراء
او مجری و با مضاء او ممضی دانند متقلدان مناصب دینی و دیوانی بنصب او منصوب و بعزل
او معزول کردند متولیان اوقاف خاص و عام در جمیع ممالک محروسه محاسبات تصرفات
با نواب او روشن و منقح کردانند و چیزی بنهان و پوشیده نداراند ملوک و احکام ولایات
بروات او را که در باب حق التقریرات خود که بنسبت سایر وزرا و دیگر واجبات
دیوانی جهت هرکس نویسید تمامت را مجری و مقرر دانسته با محصلان جواب کویند و چیزی
قاصر نکردانند از جوانب نوع سوم چون مولانا صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه
جمال الدین زید قدره که با علاء مدارج و ارتفاع معارج و ارتقاء مناصب و انتهاج مناهج
اعلا مراتب از اعاظم خود کوی سابقت ربوده است و در مساند سروری و عراص عدل
پروری و دیار دادگری و فضاء فضل کستری بغایات ارباب استعداد و نهایات
اصحاب اجتهاد رسیده از قدیم الایام باز بملازمت بدر نکوی ما تغمده الله بغفرانه
قیام نموده است و شرایط نیکو خدمتی و دقایق جانسپاری بجای آورده و از عهده مهم دینی
و دنیوی که بدو حوالت فرموده براجمل اوضاع تقصی نموده لاجرم بحر ابر سیور غالات و کرایم
تشریفات دیگر ممتاز اختصاص یافته و صیت نیک نامی و وفاداری و سمعه پسندیده در
نامی و نیکوکاری او با عدو اقارب و مغارب و مشارق رسیده و ما را نیز بر کمال امانت

و وفور درایت و شمول شهامت و سبوغ صرامت او اعتماد کلی حاصل شد وزارت ممالک ایران
زمین از حدود مصر تا شاطی وادی آموبه و از سواحل بحر هرمز تا باب الابواب بدو ارزانی داشته
ایم و بر حاجب عقل و غزارت فضل و سداد رای و رشاد رویت او تفویض کرده تا بر وجهی
که مقتضای رای قویم و فطرت مستقیم و ذهن وقاد و طبیعت نقاد اوست بضبط مصالح ملک
و ملت و ربط اوابد دین و دولت و عمارت خراب مملکت و جمع شتات رعیت و تکثیر
مال و متوجهات و تثمیر محصولات و ارتفاعات قیام نماید و واجبات خاصه حضرت ما را که
ترتیب و تدبیر کرکیراق و تنسیق سایر مهمات بدان موقوفست بر سایر مصالح مقدم دارد
و همچنین با جوار مواجب امرا و تعیین اقطاعات ایشان و وظایف ایناقان و مقربان و جا
مکیات ایشان و لشکریان بر وجهی که از کفایت وافی و درایت وافر او معهود است
مشغول گردد و بضبط خزاین و رونق کارخانه و جامه و مساکن و غیر آن اهتمام هرچه تمامتر نماید
و ولایات ممالک محروسه را بعمال کفاة و نواب دهاة و متصرفان امین و مقاطعان صادق
القول بضمان و مقاطعه دهد و از ایشان و از شحنکان که بهر ولایت و ناحیت تعین کند موچلکا
بستاند که ولایات و رعایا را بزواید و عوارض و اخراجات بی راه و مؤنات ناوا
جب مزاحم و متعرض نگردند و شحنکان زیادت از آنچ در دیوان بنام ایشان از مال و خارج
مال مقرر داشته باشند تصرفی نکنند و توقعی ندارند اگر خلاف کرده باشند درگناه ایند و در جمیع
احوال چنان سازد که آثار دیانت و درایت و تدبیر و کفایت او روز بروز عالمیان را
واضح و لایح گردد تا موجب مزید تقویت گردد و تربیت شود ان شاء الله تعالی بدان
سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا از ابتدا سنه تسع و خمسین خانی امرا الوس و تو
مانات و ایناقان و اصحاب دیوان بزرگ و ارکان دولت و اعوان حضرت و امرا
هزارها و صدها و باسقاقان و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضاة و نواب و متصرفان
و بتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور
متوطنان ولایات ممالک محروسه از عرب و عجم و ترک و دیلم و مغول و تاجیک و لور
و خلج و تراکمه و سایر صحرانشینان و جومه سالاران و غیرهم مولانا صاحب اعظم سلطان
الوزرا جمال الملة والدین زید قدره را وزیر حضرت ما دانسته در جمیع قضایا که با مهم
ممالک و محافظت ولایات و رعایت رعایا و دفع متعدیان و قمع و قهر متقلبان و انفاذ

اموال و متوجهات و اکثار محصولات و ارتفاعات تعلق داشته باشد رجوع کلی با او
و نواب و گماشتگان او کنند و رای رزین و فکر رصین او را در تدابیر امور مملکت و قواعد ملک
و ملت و تقریر قوانین دین و دولت دستوری موثوق به و قانونی معمول علیه دانند و از سخن
و صواب دید او و در کلیات امور که متضمن مصالح جمهور باشد بیک سر موی عدول نجویند
و تجاوز ننمایند اصحاب دیوان بزرگ و قضاة و ملوک و حکام و بتکچیان و متصرفان و کتاب
و شحنکان ولایات ممالک محروسه نصب و عزل خود برای او منوط و مفوض شناسند و بی
حکم التمغاء او مباشر هیچ منصب از مناصب شرعی از دیوانی و هیچ امر از امور کلی و جزوی
نشوند و او را بر جمیع ابواب اعمال و وجوه توفیرات و مستزادات وقوف و اطلاع دهند
و هیچ قضیه از قضایاء ممالک از او پوشیده و پنهان ندارند امرا الوس محروس در هر هفته
یک روز در دیوان بزرگ پیش او حاضر شده و باتفاق او و قاضی القضاة ممالک بغور قضایاء
ارباب حاجات و اصحاب ظلامات رسیده و تفحص و تفتیش کرده بر قانون شریعت
و معدلت و راستی و نصفت بمقطع رسانند و حق را در نصاب خود قرار دهند و چون در
ترویج وجوه حق التقریر او بروات بالتون تمغا از دیوان اطلاق گویند و متصرفان ولایات
در تعویق و تقصیر باداء قیام نمایند و جواب محصلان او بتسلیم وجوه کنند و کتب بالامر
العالی والمرسوم النافذ دام نفاذه [illegible]

فصل دوم در تفویض نیابت سلطنت

تفویض جلایل مناصب بکسی مناسب بود که در مضمار
معالی گوی مسابقت از اقران و اکفاء ربوده باشد و از عهده کلیات امور که بدو حوالت
رفته بر احسن وجوه تفصی نموده و چون خواجه جلال الدین محمود از اکابر مملکت بوفور
کفایت و درایت افکار دانی و عدل گستری مشار الیه است و همواره اقوال و افعال
او محل وثوق و اعتماد بلکه در مقام اتکال و اعتضاد بوده و امانت و دیانت و رزانت
و شهامت و جلادت و صرامت او معلوم و محقق شده راه نیابت سلطنت در جمیع ممالک بدو
تفویض رفت تا بغور احوال بلاد و عباد رسیده نگذارد که بر هیچ آفریده حیف و تعدی
رود و تفحص کلیات و جزویات قضایا کرده بر وجه معدلت و نصفت بمقطع رساند
و از جمیع احوال استخبار و استعلام کرده و حقیقت حقیقت آن دانسته باتفاق وزیر [illegible]
ما عارضه دارد تا تدارک آن بر احسن وجوه کرده شود و در همه ابواب چنان سازد که صیت

دادگری و آوازهٔ فضل گستری او و ایثار قواعد عدل و انصاف و اجتناب از مزالق جور
و اعتساف بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رسد تا موجب مزید تقویت و تربیت
گردد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرای الوس و وزیر سکوی ما و امرای تومانات و هزاره‌ها
و اینافان و اصحاب دیوان بزرگ و باسقاقان و حکام و متصرفان و بتکچیان ولایات از ابتدا
سنه تسع و خمسین خانی خواجه جلال الدین را متصدی منصب نیابت سلطنت دانسته در جمیع
قضایا که بمصالح عامه خلایق و دفع ظلم و تعدی تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن
و صواب دید او که در باب اجرای حقوق و ایصال آن بمستحقان و دفع ظلم و عدوان و منع
جور و طغیان گوید بیرون نیایند و او را در جمیع قضایا واقف و مطلع گردانیده چیزی پنهان
و پوشیده ندارند و هر سال وجوهی که ذکر می رود والمبلغ کذا از متوجهات دیوانی بر سبیل
مرسوم با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف نموده بدین مهم جلیل و مصلحت خطیر
قیام تواند نمود و کسب

فصل سوم در تفویض استیفاء ممالک

استیفاء اسباب جهانداری و استفتاح ابواب سلطنت شهریاری سلاطین فضل پرور
و خسروان عدل گستر وقتی میسر شود که تفویض هر امری خطیر بصاحب وجودی علیم خبیر کنند
و تقلید هر منصب عالی بشخصی که در جمیع فضایل مشار الیه ارباب مجد و معالی باشد مخصوص
گردانند تا از میامن آن تفویض ثنایی مؤبد بر روی روزگار باقی ماند و از نتایج این تقلید ذکری
مخلد مع الدهر والزمان مستمر ارباب و حق در مرکز خود قرار گیرد شعر ومن قلد الامر الخطیر رجاله
یبیت و یضحی فارغا و هو آمن   کذلک من رام المحاسن لا یری   سوی عند من یعزی الیه المحاسن
و چون خواجه جلال الدین طاهر از اکابر ممالک بدها و کیاست و ذکا و کفایت و رای صایب
و حدس ثاقب و تعمق انظار و تدقیق افکار مستثنی و مرجوع الیه است و در فن سیاقت که ملاک
جمع و خرج مملکت بران است و رونق کارخانهٔ سلطنت از استعمال آن تصانیف کتب کرده
و تامل بلیغ او بتنوع اقسام و تشعب مضامیر مسری و مفضی گشته مستوفیان زمان سر بر خط
تلمذ او نهاده اند و از فراید فواید انفاس و انفاس اقتباس انواع مهارت و حذاقت
کرده و او بزرگ منقبت علمی را با فضیلت عملی منضم گردانیده و حذای ترسی و امانت و دیانت
و راستی قولی و درستی فعلی و کم طمعی را ازین و محلی اوضاع خویش ساخته و در تقویت
مستحقان و تربیت مستعدان باقاصی غایات ارباب اجتهاد رسیده و مطمح نظر و مسرح

نکر

فکر حصول مراضی حضرت الهی تعالی شانه که موجب رضاء ماست داشته لاجرم بسبوغ عاطفتهای
پادشاهانه و نوازشهای خسروانه لا یزال اختصاص یافته و می باید و بتجدید استیفاء ممالک
محروسه از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه و از سواحل بحر عمان تا باب الابواب بکمال دیانت
و امانت و سبوغ درایت و کفایت و فرط شهامت و رزانت او تفویض رفت و دست
او در حل و عقد امور مملکت و قبض و بسط مصالح ملک و ملت و توجیه مال متوجهات و اطلاق
مراسم و معاش و ادرارات بر وجهی که مستصوب رای روشن او باشد قوی و مطلق گردا
نیدیم و مورد این تفویض و مشرب این تقلید را از غبار مشارکت و سنار معارضت اغیار
مصون و مصفی داشتیم تا او بر وجهی که مقتضای فکر حمید و رای سدید و ذهن وقاد و خاطر
نقاد و امانت وافر و کفایت زاهر و علم وافی و عمل زاهی اوست بضبط کارخانهٔ مملکت و رونق
روز بازار سلطنت و تدبیر مال و متوجهات و تثمیر وجوهات و تکثیر محصولات قیام نماید
و خلایق را که ودایع حضرت خالق اند بمکارم اخلاق راضی و خشنود گرداند و در ایصال وا
جبات مستحقان بر وجهی که غبطه جوانب مرعی باشد سعیی که مثمر ثنا و ثواب و منتج فوز در
منقلب و مآب باشد بجای آورد و در جمیع احوال چنانک از شرایف عادات و کرایم
ملکات او معهود است بمجازاة و مکافات حسنات اعمال را از حضرت ایزدی مترقب
و منتظر باشد و همچنین بتدبیر وجوهات خزانه و کرکیراق و اجرای مرسومات امرا و لشکر
یان بر وجهی قیام نماید که اموال موفور و اصحاب واجبات شاکر و سعی او مشکور باشد
تا بمهمات بپیوندد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم برلیغ نفاذ یافت تا امرای الوس
و تومانات و اصحاب دیوان بزرگ و امرای اولکا و هزاره‌ها و صدها و باسقاقان و ملوک
و مشایخ و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و بتکچیان و صدور و اکابر
و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان ولایات ممالک
محروسه بر وجه مذکور و نمط مسطور خواجه جلال الدین طاهر را مستوفی ممالک و امین
نایب و معتمد حضرت شریفه ما دانند و دیگری را کاینا من کان درین مهم اثیل ابهم و مصلحت
جلیل اقدم با او شریک و منازع نشناسند و دست او در تصرف و تدبیر اموال و متوجهات
ولایات قوی و مطلق دانند و در رفع محاسبات و تنقیح معاملات و کتب احکام و بروات
و امثله و مفاصات رجوع کلی با او کنند و در جمیع ابواب با او موافق و متفق بوده بهیچ حال

انفراد بگویند ورای او را در حل و عقد امور و بسط مصالح جمهور رکنی موثوق به و قطبی مدار
علیه دانند کتاب و بتکچیان و محرران دیوان ملازم با او بوده در سایر قضایا با مجد و مجتهد
باشند و نسخه‌ها و دفاتر پیش او برند و او را بر جمع و خرج ممالک واقف و مطلع گردانند
و چیزی پنهان و پوشیده ندارند و اعلام ایشان و ترفیع مکان او را از جانب حضرت ما
بمحمدت و ارتضا مقرون شناسند و هر سال از اصل مال و متوجهات دیوانی مبلغ بیست
هزار دینار زر رایج با رسوم خارجی که معهود مستوفیان بوده با او و نواب و گماشتگان
او که در هر طرف از اطراف ولایات باستیفا تعین کرده جواب گویند و اگر او را از ارادت
باشد که بمتوجهات مواضع مرجوه الحصول مقاصه و مستغرق گردانیده سال بسال از آنجا
تصرف نماید بران موجب تسلیم رسانند و اجابت ملتمس او از لوازم شمرند نوعی دیگر

در استیفاء ممالک با تعیین نایب در ولایات

احاطت شهریاران دادگر و
خسروان فضل گستر عدل پرور بر سرایر احوال مملکت و مخبآت قضایای سلطنت وقتی باشد
که در مداخل اموال دیوانی و مصارف متوجهات سلطانی نظر شافی و تامل وافی بجای
آرند و جهت ضبط و نسق آن دهاة کفاة کاردان که قول و قلم ایشان محل وثوق و اعتماد تمام
تعیین کنند تا بتحقیق ابواب المال و کمیت دخل و خرج قیام نموده بهنگام استعلام اعلام کنند
و در وقت استعراض بعرض رسانند و بدین تدبیر امور ممالک بر احسن اوضاع انتظام
گیرد و قواعد جهانبانی بر اوج کامیابی استقرار پذیرد و هیچ مهم از کلیات مهام مملکت
و معظمات امور سلطنت فوت نشود بنابرین مقدمه چون خواجه جلال الدین محمد از اعاظم
روزگار بوفور کفایت و درایت و کمال کاردانی و ولایتداری مستثنی و ممتاز است
و از عنفوان شباب الی یومنا هذا متقلد معظمات جلایل اشتغال و متکفل جلیات امور
و اعمال بوده و از عهده آن باعانت شمول استعداد و ظهور استبداد بر احسن وجوه
تفصی نموده و درین وقت استیفاء ممالک از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه و از سواحل
هرمز تا باب الابواب بقلم وافر و عقل وافی و فضل زاهر و فیض زاهی او تفویض
رفته و او بر وجهی که پسندیده خالق و خلایق باشد در ارضاء خاطر خلایق کوشیده و
بهیچ حال غبطه دیوان فرو جانب رعیت را مرعی داشته و طرف حمایت ولایت مهمی
دانسته و از جمله متصرفات او در استیفاء ممالک محروسه مملکت عراق عجم است از آب

زره که بسرای جومه مشهور است تا کرمانشاهان کرمان و ارحوار ری تا همدان و اسدآباد و
کرمانشاهان کردستان و او راه نیابت و قایم مقامی خود در استیفاء مملکت بر خواجه
جمال الدین ساوجی که بفنون شرایف فضایل و ضروب حمیدات خصایل و طهارت
نفس و غزارت فضل و ذکاء عنصر و نقاء محتد موصوف و متحلیست و از ذمایم ملکات
و رذایل عادات معنوی و متخلی تفویض کرده و دست او در حل و عقد این منصب خطیر و محل
سامی جلیل و نصب و عزل مستوفیان ولایات قوی و مطلق گردانیده و اعتماد کلی
بر قول و قلم و امانت و دیانت و کوتاه دستی و کم طمعی او واجب دانسته تا او بر وجهی که
از کمال کفایت و وفور شهامت او معهود است و متعارف است بضبط اموال ولایات
و تدبیر و تنسیق وجوهات مشغول شده نوعی سازد که مال و متوجهات بموجب احالات
و براوات دیوان در حیز حصول قرار گیرد و محصلان که بدان ولایات نامزد شده
مقضی الحاجه مراجعت و همچنین جماعت کتاب و مستوفیان را حاضر گردانیده و بوفور استعداد
ذات و راست قولی و درست قلمی ایشان رسیده و باستخبار خبیر و استعلام علیم شده
مستعدان امین را تقویت و اثبات کند و نامستعدان خاین را ابعاد و اخراج لازم شمرد
و صور دفاتر و مواجرات و دساتیر و روزنامچانی را باز بینند و تصحیح معاملات و اوراع
محاسبات که اشتغال نموده حق را در مرکز خود قرار دهد و از حیف و میل محترز و مجتنب
باشد عما قریب امداد شکر اهالی آن ولایات و مملکت بر احسن معاش او متواتر و متعاقب
باید و هر آینه بمحمدت مقرون افتد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای سنه تسع
و خمسین خانی امرا و حکام و نواب و متصرفان و بتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و
معارف و اهالی و ساکنان ولایات عراق عجم بر وجه مذکور و نمط مزبور از قبل خواجه
علاء الدین خواجه جمال الدین مستوفی مملکت عراق عجم زنجان و سلطانیه و طارمین و بیحاس
و شهرود و آبهر و قزوین و ری و رامین و ساوه و آوه و قم و کاشان و ضیاع نطنز و همدان
و اسدآباد و لور کوچک و کردستان و سایر آن بلاد و بقاع دانسته دیگری را کاینا
من کان مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تدبیر این امور و مهمات
قوی و مطلق شناسند و مراسم تمکین و توقیر و دقایق اجلال و تبجیل مرعی دارند متصرفان
اموال و وقوف و معرفت استصواب و استشارت او را در جمیع قضایا معتبر و معمول

علیه دانند و ثواقب آرا و صوایب افکار او را در تدبیر امور ولایات و مملکت معتد به
شناسند و پروانه و نشان او بر احکام دیوانی و یارغوی از جمله لوازم شمرند و امثله و مکتو
بات و مواجره و بروات و یارغونامها و مفاصاة بخط محرران او باشد دیگری در آن مدخل
نسازد و پیرامون نگردد و در هر قضیه که رای او بر مصلحتی دیوانی چون توفیر و مستزاد و تخفیف
و تعدیل و حزر و تخمین و غیر آن قرار گیرد متصرفان باتفاق متابعت واجب دانند و از مخالفت
محترز باشند و آنچه ایشانرا در تدبیر تیسیر اموال و رعایت رعیت و محافظت ولایت روی
نماید و بدربت و تجربت معلوم کرده باشند بر وی عرض کنند تا بمصالح و مفاسد آن رسیده
چون بر قانون حق و قاعدهٔ معدلت باشد اجرا و امضا واجب دانند و همچنین ادرارات
و معایش و مسلمات و وظایف ارباب استحقاق را بمعرفت و صواب دید او بمصارف
وجوب رسانند و قول و قلم او را در سایر قضایا موثوق به و معول علیه شمرند و بر خلاف
رای او اقدام ننمایند و مرسوم مالی و رسوم خارجی که بنام مستوفیان ولایات در دفاتر مقرر
و مثبت باشد اسوة بغیره من المستوفین او را و معتمدان و گماشتگان او را مصفی و مهنا
دانند تا باستصواب خواجه علاء الدین محمد بمصرف رسانند محصلان وجوهات در تحصیل
وجوه بروات از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و حق التحصیلی که جهت ایشان معین
گرداند راضی باشند مستوفیان و کتاب و بیتکچیان آن مملکت باتفاق پیش او آیند
و او را بر جمع و خرج اموال و متوجهات ولایات و توفیر اموال و غبطه دیوانی واقف
و مطلع گردانند و رفوع محاسبات تمغاوات پیش او برده یکدانگ زر و یکمن بار پنهان
و پوشیده ندارند و خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول شناسند و در همه ابواب
با او موافق و متفق بوده و انفراد و استبداد نجویند با او محاسبات آن ولایات را
مفروغ و منقح گردانیده و در دفتر واضح و روشن نوشته بدیوان بزرگ آرند و بعرض
رسانند و حکم آن بر قانون معدلت بتقدیم رسد انشاء الله تعالی **فصل چهارم**
در تفویض الغ بیتکچی ممالک چون آلای بی انتها احدی و نعمای بی انقضای سرمدی
در بارهٔ ما زیادت تر از آنست که ناطقه تقریر آن وفا تواند نمود یا فاهمه تفهیم آن مشغول
تواند شد شکران عطیت که از کوافل عطایای حضرت لایزالی و کوافل نعم نامتناهی جناب
جلال ذی الجلالیست بر ذمت همت واجب و لازمست و یکی از اسباب اتیان بموارد

شکر تربیت ارباب استعداد و تقویت اصحاب استحقاق و تفویض کرایم اعمال
و شرایف مناصب و اشغال بدیشان دانسته که هر امر که بتقلد ایشان انتساب یابد
در اشرف محال حلول کند و هر منصب که بتکفل ایشان انتما پذیرد و در اکرم مقار قرار
گیرد و مورد آن تقلید از شنعت ندامت معرا و مشرب آن تفویض از وصمت وخامت
عاقبت منزه و مبرا باشد و چون خواجه یمین الدین از سرامدگان اعاظم وجود است و همواره
از موارد فیض ربانی اغتراف امداد فیضان یزدانی کرده و از مناهل عذب افضال
احدی استنزال فضل بی نهایت سرمدی واجب دانسته و بر کواهل مناصب استیلا
و بر شواهق مراتب استعلا یافته و از عهدهٔ تکفل کلیات امور بر وجهی متفصی شده
که حسن اهتمام او عند الخالق و الخلایق محمود و مرضی افتاده و مبامن اجتهادات در نظر
مهمات که از شرایف عادات و کرایم ملکات اوست در حضرت ما کاه از مسموعات
و هروبات و گاه از مشاهدات و مرئیات شده و علی کلا التقدیرین مستحسن و مقبول آمده
موجب تفویض جلایل مناصب بجانب او شده بنا برین مقدمه راه الغ بیتکچی ممالک محروسه
از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه و از سواحل هورموز تا باب الابواب بکمال عدالت
و وفور امانت و دیانت و شمول شهامت و صرامت و سبوغ کفایت و کفالت او تفویض
رفت و دست او درین مهم خطیر اثیل و مصلحت جسیم جلیل قوی و مطلق گردانیده شد تا بر
وجهی که از اشارت رای و افادت فکر او معهود است بضبط قضایا و اموال و متوجهات
دیوانی مشغول گردد و در سوانح امور و عوارض مهام جمهور با اصحاب دیوان موافق
و متفق بوده و رازدبادِ اموال و تعیین امثار عمال بر اعمال دقایق بحفظ و تیقظ مرعی
دارد و دفاتر جمع و خرج را در نظر آورده چنان سازد که بوقت از عهدهٔ جواب بیرون
تواند آمد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال امرا و تومانات
و اولکاها و اصحاب دیوان بزرگ و امرا هزاره و صده و حکام و متصرفان ولایات
خواجه یمین الدین را الغ بیتکچی ممالک محروسه دانسته در جمیع قضایاء دیوانی رجوع
کلی با او کنند و مراسم تعظیم و تقدیم مرعی داشته استصواب و استشارت او را در
کلیات مهمات موثوق به و معتمد علیه دانند و بی وقوف و معرفت او در هیچ مهم مدخل
نسازند و دست او در تقلد این منصب شریف قوی و مطلق شناسند و نواب او را

در هر ولایت که از قبیل خود تعیین کند نایب مناب وگماشته وقایم مقام وفرود اشته او
دانند وتفویض اعمال وتعیین عمال بر جمیع ممالک محروسه بی وقوف ومعرفت او نکنند و
رسوم مالی ورسوم خارجی که این منصب را مجری ومقرر باشد ودر دفاتر بنام الغ بیتکچیان
سابق ممضی ومثبت شده بر همان قرار باو وگماشتگان او جواب گویند وبروات بر موضعی
اطلاق کنند که ارادت او باشد

فصل پنجم در تفویض نظارت ممالک

استدامت ایام جهانبانی واستقامت امور گیتی ستانی بتقویت مستعدان وتربیت مستحقان منوط ومربوط است ومهمات کارخانهٔ دولت بتمشیت این معنی منتظم
ومضبوط که تخصیص ایشان بشرایف اعمال ومعظمات اشتغال موجب آبادانی مملکت
وسبب ترفه احوال رعیت وولایت است وچون مجموع امور بیمامن تدابیر ایشان ممهد
ومرتب گردد هرآینه ذکری جمیل موبد واجر جزیل مخلد درین تفویض مترقب ومتوقع باشد
والتوفیق من الله تعالی وچون خواجه علاء الدین محمد از اعاظم مملکت بصدر وسیع و
مکان رفیع وعلم وافر وفضل وافی وعقل زاهر وتدبیر زاهی ورای سدید وفکر حمید
مستثنی وممتاز ست وهمواره مباشر کلیات مهام وجلیات مصالح انام بوده واز عهدهٔ
آن بر وجهی که متضمن تقویت ضعفا واعانت صلحا وفقرا باشد تفصی نموده وصحایف
اعمال وشرایف اقوال او در حضرت شریفهٔ ما بتصحیح پیوسته وموثوق بها ومعتمد علیها
گشته بنا بدین مقدمه نظارت ممالک محروسه بکمال ارشاد وجمال سداد وصلاح اعمال
وصحت اقوال وکرامت افعال ویمن تدبیر وحسن رعایت ووفور صیانت وشمول رزا
نت او تفویض رفت وعنان امر شریف ومهم منیف در کف کفایت ویمن امانت
ودیانت او نهاده شد تا بر وجهی که از اصابت رای وثبوت حدس وزخور فیض
ووفور فضل او معهود ومتعارفست بضبط امور دیوان بزرگ وتدبیر مال ومتوجهات
وتکثیر ارتفاعات ومحصولات وتعیین واجبات خزانه ومواجب امرا وبنافان و
اصحاب دیوان وسایر اصناف قیام نماید وطرق معدلت ونصفت مسلوک داشته
وابواب محافظت ولایت ورعایت رعیت مفتوح دارد ومجال ظلم وتعدی بهیج وجه
از وجوه ندهد وغبطهٔ خزانه ودیوان مرعی دارد ودر تقویت ضعفا وتمشیت امور
مستحقان مساعی جمیله بتقدیم رساند ودر همه ابواب چنان سازد که افعال واقوال او
عند الله والناس بمحمدت وارتضا واحماد واثنا مقرون گردد تا مستحق محمود انند ان شاء الله
تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا الوس ووزرا وبنافان وامرا تومان
واصحاب دیوان بزرگ وامرا هزاره وصده وحکام ومتصرفان وبیتکچیان ولایات
اورا ناظر ممالک معموره دانسته دیگری را کاینا من کان درین منصب با او مجال شرکت
ومداخلت تصور نکنند ودست او در تصرف وتدبیر این عمل جلیل ومحل اثیل قوی ومطلق
شناسند واورا بر کمیت اموال وکیفیت مصارف وقوف واطلاع کلی دهند وتفویض
اعمال وتقلید عمال باستصواب واستشارت بل باستیذان واستجارت او کنند
ودقایق تعظیم وتبجیل من کل الوجوه مرعی دارند نسخهها ودفاتر پیش او برند وپنهان وپوشیده
ندارند وکیفیت مکتوبات دیوانی از احکام وامثله وبروات ومفاصات ومواجرات
وحوالات وجرایدو دفاتر ودستانیر وبارغونامها باجازت واشارت وپروانه ونشان
او باشد نواب اورا که در هر ولایت بنظارت تعیین کند گماشته وفرود اشتهٔ او دانند
ممکن ومحترم دارند وهر سال مبلغ کذا دینار زر رایج بر سبیل رسوم نظارت از مال ومتوجهات
ممالک با رسوم خارجی بنام او مجری ومقرر شناسند وسال بسال باحکام وبروات بحدود
موقوف ندارند ومواضعی که مطلوب او باشد فرو ارند تا بی زحمت بوصول پیوندد وگست

فصل ششم در تفویض اشراف ممالک

اشراف اشراف انام که سلاطین اسلامند بر مکتوبات لیالی وایام ومحدثات احوال خواص وعوام
در شهور واعوام وقتی میسر شود که عمال وگماشتگان ایشان جهت ضبط مصالح جمهور ونظم
مشتبهات امور امنا ومعتمدان وکفاة ومستعدان باشند باستخبار قضایا واستعلام
احوال وتفحص مداخل اموال ومتوجهات وتجسس مصارف وجوهات وسایر محصولات
اشتغال نموده بهر وقت که کیفیت وکمیت ان از ایشان استفسار رود بر جواب قادر
باشند وبر بهترین وجهی عرضه دارند وواجبات خزانه وسایر طبقات مردم از امرا
ووزرا ومقربان واصحاب دیوان واصناف الناس بر وضوح انجامد ومعین ومقرر
گردد بنا بدین مقدمه خواجه جلال الدین محمود بدین صفات پسندیده موصوفست و
لایزال از قضایای دیوانی واقف بوده وبجلیل وحقیر ونقیر وقطمیر آن رسیده وبامانت
ودیانت وراستی قولی ودرستی قلمی شهرت یافته منصب اشراف دیوان بزرگ وولا

یات محروسه بدو تفویض رفت تا بروجهی که از کفایت و درایت و کاردانی و جلادت
او معهود است بضبط امور دیوانی اشتغال نماید و از کمیت وجوهات خزانه و آتش و کرکراق
و مواجب امرا و عساکر منصوره برابر وجوه بحصول موصول گردد و فتور و قصور بدان راه
نیابد بکفایت و کاردانی او محصول افتد و بجزایل سیور غالات و کرایم تشریفات اختصاص
یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و اینافان و
امراء تومانات و هزاره و صدره و اصحاب دیوان بزرگ و حکام و متصرفان و شحنگان ولایات
او را مشرف ممالک دانسته آنچ بدین وظیفه تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند اصحاب
دیوان در جمیع امور اتفاق او را معتبر دانسته بهیچ حال انفراد نجویند و او را بر تمامت
قضایا واقف و مطلع گردانیده چیزی پنهان و پوشیده ندارند و وقوف و معرفت و پروانه
و نشان او بر جمیع دفاتر و سائر مکتوبات دیوانی از احکام و امثله و بروات و
مقاصاة و مواامرات و حوالات و غیر آن واجب و لازم شمرند و تعیین عمال و توجیه متوجهات
جهات باستصواب او کنند و نواب او را که بهر شهر و ولایات باشراف معین کرده
و فرستاده باشد تمکین و مقرر دانند و دارند و هر سال مبلغ کذا دینار زر رایج بر سبیل
رسوم با او جواب گویند و بروات بر مواضع مرجو الحصول نویسند تا او آنرا بارسومی
که معهود آن شغل است بوجه اخراجات خود مستغرق گردانیده بتمشیت لوازم و لواحق آن
منصب مشغول گردد و کتب بالامر العالی

فصل هفتم در تفویض حکمی ممالک

احکام امور کافهٔ انام و اصلاح مصالح خواص و عوام جز بتعیین صاحب
وجودی که میان حاکم و محکوم و آمر و مامور و غالب و مغلوب و ظالم و مظلوم حکم
باشد و بغور قضایای ایشان رسیده بروجه شریعت و معدلت با قانون عرف
و عادت بقطع رساند میسر نشود که اگر مردم نه اعتناء در قطع خصومات و فصل
حکومات بواسطهٔ حکم حکام قضا نافذ حکم شرع مطهر از حضور مجالس ممتنع و بسبب
یاساق بحکم از یارغو مرافعه و مرجوع می کردند و چون رجوع مهمات با حکم حکیم و وسطی
علیم کنند هر اینه هر ایشان آسان نشینند و احکام او را که مشتمل بر توسط باشد
از جانبین مطیع و منقاد شوند و چون مولانا اعظم محیی الدین از اعاظم وجود و
بجودت قریحت و استقامت طبیعت و رشاد رای و سداد فکر و معدلت وافی و

نصفت وافر امتیازی هر تمامتر دارد و از ریعان عمر الی یومنا هذا بفصل قضایا میان کافه
برایا اشتغال نموده و حکم مطلق او متخاصمان را ماده قطع نزاع شده و از طرفین بدان رضا
داده اند راه حکمی دیوان بزرگ و تمامت ممالک محروسه بجانب شریف و صدر منیف
و محل رفیع او تفویض فرمودیم و دست او در مباشرت آن امر خطیر و تقلد این شغل جسیم
جلیل قوی و مطلق گردانید تا بروجهی که مقتضای رای عمیق و نظر دقیق و حدس ثاقب و فکر
صایب و کمال امانت و وفور دیانت او باشد قضایا را بین المتخاصمین بروجه شریعت
و معدلت و بر قانون عرف و عادت بفصل قطع و منقطع فصل رساند و نگذارد که بر یکدیگر
زور و زیادتی کنند و جانب حق مرعی داشته از مزالق شهوات و مدارک شبهات
محترز و مجتنب باشد تا افعال و اقوال او عند الخالق و الخلایق محمود و مرضی افتد و از
حضرت ما بتقویت و تربیت اختصاص یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و اینافان و امراء تومانات و هزاره و اصحاب
بزرگ و ملوک و حکام و نواب و متصرفان ولایات از ابتداء این تاریخ مولانا اعظم
محیی الدین را حکم دیوان بزرگ و ممالک محروسه دانسته دیگری را مجال شرکت و مداخلت
و مدخل مجادلت و منازعت ندانند و در جمیع قضایا که میان حاکم و رعایا و غیر ایشان واقع
گردد و بقطع و فصل آن احتیاج افتد رجوع با رای رزین و فکر رصین او کنند تا بروجه شریعت
و معدلت و طریقهٔ عرف و عادت بتفصیل رساند و چون بدین مهم قیام نموده باشد هر سال
از اصل مال و متوجهات دیوانی مبلغ کذا دینار بر سبیل رسوم با او جواب گویند تا آنرا
بارسومی که متداعیان مقرر باشد در وجه اخراجات خود صرف کرده بتمشیت این شغل
مشغول گردد ان شاء الله تعالی

فصل هشتم در تفویض انشاء ممالک

استعلا بر شواهق جبال جمال و جلال و استیلا بر کواهل منازل کمال و اکمال
و صعود بر مصاعد جهانبانی و عروج بر معارج فرمانی جز بتعیین حذاق کتاب و مهره
اساتذه جهت تقلد انشاء دیوان ممالک صورت نبندد که احتیاج ملوک ایام و سلاطین
اسلام بشخصی که مستودع اسرار سلطنت و مستخزن احوال مملکت و ینبوع حقایق معانی
و دستور دقایق مبانی و منبع غرایب تراکیب و معدن بدایع الفاظ و اعاجیب باشد
در غایت شدتست که نظام مملکت بی مساعدت سواعد اقلام او میسر نشود و دوام

اوضاع ملک و ملت نیز ارقام و احکام احکام او دست ندهد مصالحت میان سلاطین
اسلام نیز تسخیر کلمات سحرکردار او حاصل نگردد و موافقت میان ملوک ایام نیز تسخیر عبارات
گوهربار او اتفاق نیفتد سلاطین کاتب السر و الامانة و ملوک را امین الممالک من وطر الدیانه
استنباط بدایع مبدعات وظیفهٔ طبع قدر آرای او و استخراج لآلی مصنوعات نتیجهٔ نثار
زخار او و هر آینه متصدی چنان امری خطیر منیف چنین شخصی جلیل القدر شریف باید تا وضع
الشیء فی موضعه که عبارت از عدالت است از قوت بفعل رسد و مولی و متولی و مفوض
را ذکر جمیل مخلد با میعاد ابد موبد ماند و من الله المعونة و التوفیق و چون مولانا صاحب اعظم
سعد الملة و الدین شیخ که از اعاظم منشیان ممالک بنعوت این شرایف ملکات منعوت
و بصفات این کرایم سعادات موصوف است و همواره متصدی جلایل مناصب و مباشر
عوالی مدارج و مراتب بوده غرایب منشیان او باقاصی و اوانی جهان رسیده و رعایت کلمات
حلیهٔ رقاب و اعناق ملوک اقطار و آفاق شده افاضل وجود سر بر خط نیز خط او نهاده
و اعاظم روزگار با چابک سواری او در براعت و بلاغت تمام پیاده **شعر**

یقرله بالفضل من لا یوده ⁂ و یقضی له بالسعد من لا ینجم ⁂ دقت انظار خسروانه و تعمق افکار
شاهانه با مقتضی تفویض منصب انشاء ممالک بجانب او شد تا بر وجهی که مقتضای رای نقاد
و طبع وقاد و فیضان قریحت و لمعان اشعهٔ فضیلت اوست بتقلد دیوان انشا اشتغال
نماید و مناسب هر فرد از افراد انسانی چون سلاطین و امرا و وزرا و ارکان دولت
و اعوان حضرت و اشراف و اعیان و اواسط الناس ترکیبی لایق و ترتیبی رایق
فایق در سلک تعبیر آورد و القاب و ادعیهٔ هر یک بر وضعی که معهود و معتاد است
در سلک تقریر و تحریر کشد و مطالب را بر وضعی بیان کند که قریب الفهم باشد و از تکلف
عبارت و تعسف استعارت احتراز و اجتناب ورزد و حد وسط مرعی داشته مطول
ممل و موجز مخل ننویسد و تمهید قاعدهٔ سهل ممتنع مزلفهٔ مجموع طالبان انشا است واجب
داند و همچنین در کتب احکام دیوانی و فرامین سلطانی داد سخن را بدهد و ناموس
حضرت سلطنت و دیوان امارت و وزارت در کتاب رعایت کند و با تبیان مطالب
بر طریق ایجاز تمکن کرده از اطناب و اسهاب محترز و مجتنب باشد و تکرار الفاظ
و معانی را بهمه وجهی قطیع و فاحش داند و استعمال الفاظ غریب وحشی که مستعمل و مصطلح

مستنکر و مستکره شمرد و مثل من صنف فقد استهدف را ملحوظ نظر و مرموق نظر دارد تا در
همه ابواب قول و قلم او از مزالق اغراض و مدارک اسنه را که مصون و مامون ماند و از
حضرت ما بتقویت و تربیت اختصاص یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا از این تاریخ باز امرای الوس و تومان و اصحاب دیوان بزرگ و امرای هزاره و صده
و حکام و متصرفان و شحنگان ولایات ممالک محروسه بدانند که از ابتدای این سال مولانا
صاحب اعظم سعد الملة و الدین شیخ را منشی دیوان بزرگ در جمیع ممالک و کاتب السر حضرت
یاد دانند دیگری را درین مهم اهم و مصلحت اقدم با او شریک و منازع و عدیل و مخاصم نشناسند
و در توقیر و تعظیم و اکرام و تکریم او کوشنده در کتبت مکاتبات سلطانی و احکام دیوانی
رجوع کلی با او کنند و استصواب او را درین ابواب محل استیناف کلی و اعتماد جلی دانند
و بر رای صحیح و فکر سدید او مزیدی در خاطر نیارند هیچ آفریده نیز اذن و اجازت او
در انشاء دیوان بزرگ مدخل نسازد نواب دیوان اعلی هر سال از اصل مال و متوجهات
مواضع مرجو الحصول مبلغ چندین دینار بر سبیل رسوم با او جواب گویند و همین مقدار
از خارج مال برسم حق الانشا حکام و متصرفان ولایات بموجب تعیین دیوان بزرگ بر
کیفیت احکام در باب متصرفی بلوکات و ولایات اینجا نقد تسلیم کنند و عوض در ولایات
تخصیص کرده استیفا ننمایند و همه ابواب چنان سازند که او بفراغت خاطر بتمشیت آن
شغل خطیر قیام تواند نمود تا بحجت پیوندد

فصل نهم در تفویض نیابت وزارت

تولیت کلیات و ایالت معظمات امور و اعمال شخصی که بتمهید قواعد آن خبیر و بدرایت
دقایق و حقایق آن علیم باشد از مزینات اوضاع سلطنت و تجلیات عروس زیبای
مملکتست که بواسطهٔ خبرت امور مجموع افعال و اقوال او متضمن مصالح جمهور باشد و بسبب
علم بدقایق احوال تمامت اعمال او مستحسن و مشکور افتد و چون مولانا اعظم شمس الملة
و الدین از جملهٔ صاحب وجودان روزگار بدین صفات پسندیده موصوف و بدین
سمات حمیده موسوم است و از بدایت حال تا غایت وقت مباشر کلیات قضایا و متصدی
معظمات مصالح عامهٔ برایا بوده و از عهدهٔ آن بر وجهی که پسندیدهٔ خالق و خلایق است
تفصی نموده و استحقاق کارهای بزرگ بر عنوان صحایف احوال او ظاهر و لایح و باهر و
واضح شده نیابت وزارت در دیوان بزرگ و جمیع ممالک محروسه بدو تفویض کرده

ودست او در تصدی این امر تعلیل و مصلحت جلیل قوی و مطلق گردانیده آمد تا بغور قضا
یا دیوانی رسیده و تفحص و تحقیق بلیغ کرده و موارد و مصادر آنرا در نظر آورده بر وجه
معدلت و نصفت بقطع رساند و همچنین باختیار مهمات دیوان بزرگ اشتغال نموده
دفاتر و اوارجات و دساتیر و روزنامجات را بمطالعه آورده و بر مداخل وجوهات
و مصارف متوجهات واقف و مطلع شده و بحق و باطل و غث و سمین و نقیر و قطمیر و واجب
و ناواجب آن سنده بر رای وزیر ما بعرض رساند تا اجرا و امضاء آنرا بر وجهی متصدی
گردد که اشعهٔ جمال حق در لمعان آمده و غبرت چهره باطل بیدا آید و هر حقی در مقر خود قرار گیرد
و غیر اصحاب وجوب توقع ناواجب نکنند و برابری ناوارد اقدام ننمایند و وجوهات
خزانه و گرکیراق از انض اموال و انقد متوجهات بوصول رسد و اثار کفایت و درایت
و کاردانی و کم طمعی او ظهوری تمام یابد تا موجب مزید تقویت و رتبت گردد ان شاء الله
تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و تومان و اصحاب دیوان بزرگ
و امراء هزاره و صده و حکام و متصرفان و بتکچیان ولایات ممالک محروسه عموما و اردوی
معظم و آذربیجان و تبریز و اران و موغان و بغداد و عراق عرب و سلطانیه و عراق عجم
خصوصا از ابتدا این سال مولانا صاحب اعظم شمس الملة والدین را متصدی نیابت
وزارت دانسته در جمیع قضایا رجوع با او کنند و بی استصواب و استشارت او
در هیچ مهم از مهمات دیوانی شروع ننمایند و وقوف و معرفت و پروانهٔ او بر مسودات
و نشان او بر احکام و بروات و امثله و مکتوبات معتبر و معول علیه شناسند و تفویض ولا
یات بعمال و متصرفان بکنکاج و صواب دید او کنند و از مضمون آرا و مکنون ضمایر او
که مشتمل بر مصالح مملکت باشد عدول نجویند و تجاوز ننمایند و بر تعیین و تبدیل آن اقدام
جایز نشمرند و رای رزین او را دستوری موثوق به و فکر رصین او را قانونی معول علیه
دانند و نسخها مجموع دفاتر دیوانی را بمحرر آن او دهند بران واقف و مطلع باشند و
چیزی پنهان و پوشیده ندارند و هر سال از اصل مال و متوجهات ممالک مبلغ چندین دینار
زر رایج بر سبیل رسوم نیابت وزارت بر هر موضع که ارادت او باشد اطلاق کنند
و سال بسال می رسانند تا آنرا با رسومی که در جمیع ولایات جهت آن منصب خطیر مقرر
باشد بوجه اخراجات خود صرف نموده بتمشیت آن شغل مشغول گردد و کتب بالام

العالی دام نفاذه فی

فصل دهم در دفترداری ممالک

همیشه دیوان را دفتر
داری معین بوده که جهت تحقیق حقی از آن مستحقی چون ادرار و تخفیف و اسقاط و مر
دود و احسان و املاک و مرسوم و معیشت و سیورغال و غیران و اجبات هر کس که بدفتر
حاجت افتادی در هر شهری و ولایات که بودی رجوع با او گردندی و او دفاتر ان ولا
یت طلبیده صورت واقعی را بوزیر و اصحاب دیوان باز نمودی و دفتر بعرض رسانیدی
تا هیچ آفریده را شکی و شبهتی نماندی و تعیین دفترداری دیوان از صوایب تدبیر صاحب
سعید شهید مغفور خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی رحمة الله بوده پیش ازو دیگری
از وزرا و سلاطین معمول دفتردار نداشته اند از صاحب مرحوم شرف الدین محمد باعمر
استماع رفت که او گفت دران وقت که پادشاه جهانگیر هولاکو خان مملکت بغداد و عراق
عرب را بگرفت و در تحت تصرف او در آمد ممالک ایران زمین از حدود مصر تا شاطی وا
دی آمویه و از سواحل هرموز تا باب الابواب مسخر و مسلم گردانید مدت سه سال
دیوان را ضبطی نبود و مال و متوجهات ولایت را صاحب سعید خواجه شمس الدین صاحب
دیوان خصه الله بالرحمة والغفران ببروات در وجه مصالح گرکیراق پادشاه و خواتین و
شهزادگان و امرا و لشکریان استیفا نموده بخرج می کرد و پادشاه نیز پیش ازین توقعی
نداشت و جمع زیادت بر خرج بود بعد از سه سال خواجه شمس الدین اندیشه کرد که مبادا
که اصحاب دیوان اغراض در حق او بحضرت پادشاه قصدی کنند و از بی ضبطی دیوان
و عدم وقوف بر جمع و خرج اموال اعلام دهند با صاحب فاضل خواجه جمال الدین منشی که
فضایل بسیار بتخصیص در وقت حساب و سیاقت و استیفا و تدوین و ضبط دفاتر و
دساتیر دیوانی علامه جهان بود درین باب مشورت کرد تا بتدبیر این معنی چگونه اشتغال
نماید رای بران قرار گرفت بجمیع ولایات ممالک و بهر موضع که محصلی براتی برده بود احکام
التمغا ها بفرستند تا حکام و متصرفان هر شهر و ولایت و قصبه و ناحیت و هر جایی که براتی
رفته بود مجموع بروات را که دران سه سال بریشان نوشته بودند بدیوان بزرگ آوردند
و بر صاحب شمس الدین صاحب دیوان علیه الرحمة والرضوان عرض کردند و خواجه مجموع
آن بروات را بخواجه جمال الدین منشی سپرد تا مضبوط و مدون و محاسبات آنرا مفروغ
و منقح گرداند و او مدتی مدید بران مشغول شد و بروات هر سالی بموجب تواریخ که در هر

براتی مسطور بود جدا کرد و متوجهات هر شهر و ولایت و ناحیت را که تعلق بدان ولایت
داشت مضبوط گردانید و جمع و خرج را ماه بماه و سال بسال در دفاتر اثبات کرد و از ان هر و
لایت در هر سال دفتری جداگانه مشتمل بر جمع و خرج که در ان سه سال اتفاق افتاده بود بنوشت
و بر خواجه شمس الدین صاحب دیوان عرض کرد بغایت پسندیده افتاد و بجلایل انعامات
و کرایم تشریفات مخصوص و خواجه آن دفاتر را در بندگی پادشاه بعرض رسانید و مقرر کرد
که در سال چهارم پنجاه تومان مال بوجه مصالح پادشاه و خواتین و شهزادگان و امرا و لشکریان
بمصرف رساند و پادشاه بدین واسطه او را سیورغامیشی تمام فرمود و خلعت خاص ارزانی
داشت و خواجه در سال چهارم بدان موجب که گفته بود بجای آورد و در سال پنجم چون اموال
وافر بود با صد تومان کرد و انچ از کرکیراق پادشاه و خواتین و شهزادگان و مصالح امرا و
لشکریان و مصارف خانه و اختاخانه و دیگر مهمات زیادت می آید در خزینه جهت پادشاه
ضبط کرد و بدان سبب دیگر باره سیورغامیشی تمام یافت که پادشاه را بان وقت خزینه بود
و در سال ششم با دویست تومان کرد و در سال هفتم با سیصد تومان و چندین سال بدین
موجب مقرر بود و بعد ازان بتدریج سال بسال زیادت می شد تا بچندین هزار تومان رسید
که اکنون در جمیع ممالک ایل و یاغی بدین جملت مقررست در اثناء این احوال که دیوان مضبوط
و اموال و متوجهات ممالک مفروغ و منقح و مدون شد و دفترها بسیار از ان هر ولایت
در دیوان موجود بود خواجه صاحب دیوان طاب ثراه جهت ضبط و ترتیب دفاتر و محا
فظت از مرتضی سعید سید صدر الدین حمزه را طاب ثراه که بصحبت نسبت و امانت و دیا
نت و راست قولی و درستی قلمی مشهور و مشار الیه بود و خواجه را با برادران او سوابق
صحبت موکد او را محل اعتماد تمام دانسته بدفترداری دیوان ممالک تعیین فرمود
و او دران باب از راستی و احتیاط انچ ممکن و مقدور باشد بجای آورد بعد ازان خواجه
بر قرار دفتردار او بود و آن منصب را بحسن اهتمام رونقی تمام پیدا کرد تا روزگار
پادشاه مغفور غازان خان انار الله برهانه که دران عهد خواجه معین مستوفی شد صدر الدین
حمزه را ملازمت مصاحبت خود گردانید و از قبل خود بدفترداری تعیین کرد تا روزی خواجه
شرف الدین سمنانی که وزیر بود بحضور پادشاهان غازان خان بدفتری محتاج شد
و از خواجه معین الدین طلب کرد و او با سید صدر الدین حمزه گفت سید فلان دفتر بیار پاد

شاه غازان خان چون نام سید شنید و او بغایت دوستدار خاندان بود گفت چون
از قبل معین الدین چرا باشد بعد ازان بحکم یرلیغ من دفتر ممالک سید حمزه باشد
و تا بحالت برو مقرر شد و بعد ازان هر پادشاه که بر تخت سلطنت تمکن گشت و
هر وزیر که بر مسند وزارت نشست دست او قوی داشتند تا آخر عمر آن منصب
برو مقرر بود و چند موضع دیوانی در بغداد و اصفهان و دیگر بلاد عراق عجم و در تبریز
و نخجوان و دیگر ولایات بوجه مصالح دفترخانه از کاغذ و قلم و حبر و مجلد ملازم که بساختن
دفترها و طومارها و روزنامچات و غیر ان مشغول بودی و جمیع دیوان و زیلوها و صندوقها
دفتر و فراشان و دیگر ملازمان و شتران جهت نقل این الات مقاصه و مستغرق گردانیده
تا بمصرف او و فرزندان او داده بود و چون دفترخانه بغایت مضبوط و مرتب بود اعا
ظم و وزرا ممالک اکثر اوقات دیوان در دفترخانه داشتندی و محرران دیوان خود
لا یزال در دفترخانه بودندی و بتحریر و کتابت مشغول و بعد از سید صدر الدین حمزه
دفترداری دیوان بفرزند بزرگ او سید مرحوم شرف الدین حسن رسید و او نیز بر
قدر مقدور و امکان میسور دران باب سعی نمود و سید علاء الدین امیر علی که پسر دوم
سید صدر الدین حمزه است خود در حال حیوة پدر که ایام عنفوان جوانی او بود از تمامت
اعمال و اشغال دیوانی اعراض نمود و بسفر مبارک حجاز رفت و فریضه حج بگزارد و از انجا
بمدینه رفت و بزیارت مزار مقدس و روضه مطهر و تربت منور خاتم النبیین
و قائد الغر المحجلین سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مشرف شد و چون معاودت
کرد در زاویه پدرش در اذیال سرخاب تبریز ساخته و منزوی گشت و باتفاق برادر
کهتر خود ظهیر الدین امیر موسی اکنون در انجا بطاعت و عبادت حق تعالی و دعاء دولت
روزافزون ثبتها الله تعالی مشغولند باجابت مقرون باد و بعد از سید حسن چون
ممالک را بلوک کردند هر صاحب بلوکی جهت جمع خرج ولایتی که در اهتمام دارند او دفاتر
نوشت و دفترهای قدیم با رسم دفترداری ممالک بیکبارگی مرتفع والله اعلم و احکم
و احکامه اولی و اقدم **فصل یازدهم** در تفویض حکومت و متصرفی
جهات **نوع اوّل** در متصرفی ولایت بامانت سادات و مشایخ و قضاة
و صدور و اکابر و متوطنان فلان ولایت بدانند که جماعتی که جهت تفحص و تحقیق احوال

انجا مرسوم شده بود و بر دقایق احوال آن واقف گشته شد و بر مجاری احوال اطلاع یافته
و کما هی حالات و تصرفات متصرفان پیشین بعد از استطلاع و استکشاف تمام معلوم
و محقق گردد و عرضه داشتند که ولایت خراب بود و مهمات مختل و مصالح مهمل و رعایا
اغلب متفرق و بواقی مستوفر و متوطنان از غایت شدت امور متردد و متحیر نه مجال
سکون و اقامت و نه امکان جلاء وطن و رحلت واجب آمد در کار آن ولایت نظر کافی و تاملی
شافی کردن و رعایا را بتصدیق مواعید مستظهر گردانیدن و غایبان را طلبیدن و در آنچه
بضبط و نظام و حفظ و انتظام شهر و نواحی عاید باشد اهتمام ارزانی داشتن بنا برین
مقدمه از ابتداء این سال تا مدت سه سال حکومت و متصرفی آن ولایت بملک شمس الدین
که در انواع کفایت و درایت و حمایت و رعایت از اشباه و انداد ممتاز و مختار است تفویض
کرده شد و مقالید تقلید مهمات آن خطه که در کف کفایت او نهاده آمد تا چنانک مقتضای
رای صایب و حدس ثاقب او باشد در کار ولایت از خرج و دخل و فرع و اصل و تثمیر
و توفیر و غیر آن ترتیب نظر کند اموال و متوجهات دیوانی را بشرط عدالت در محل و موقع
موفور و معین گرداند و در جمیع شمل متوطنان از موادی و مسلم بغایت امکان کوشد و غایبان را
استمالت داده با وطن مالوف آرد و بعمارت و زراعت مشغول گرداند محاسبه سال
گذشته بخطوط کتاب و نویسندگان ولایت استرفاع کند جماعتی را که مواضع زراعت
کنند باز بیند و واجبات دیوان برایشان متوجه باشد استیفا نماید و متغلبان را دست
کوتاه گرداند و مطیعان را ممد و معاون باشد تا در زیادت ریع و انما کوشند ضعفا را تقویت
کند و اقویا را مقتصد دارد و بهیچ حال از مصلحت دیوان و ولایت و صلاح رعیت و اصلاح
مفاسد و تدارک ما فات و تلافی مختلات ذاهل نگردد و سایر طبقات را از شریف و وضیع
و خامل و نبیه در مرتبت و منزلت خود دارد و تمامت امور دینی و قواعد شرعی را ممهد
و مرتب گرداند و چون بدین عهود و شروط قیام نموده باشد هر سال جهت مدد مصارف
ضروری خویش مبلغ چندین دینار بر سبیل مرسوم تصرف نماید و از زیادت تعفف و
اجتناب ورزد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتداء این تاریخ مذکور تا مدت
سه سال او را حاکم و متصرف خود دانسته در جمیع قضایاء دیوانی رجوع با او کنند و اوامر
و نواهی او را مطیع و منقاد بوده مخالفت نورزند و در تعظیم جانب او و گماشتگان و رعایت

معتمدان او کوشند و در سوانح قضایا و عوارض معضلات که او را پیش آید ممد و معاون
شده و از تمامت احوال آن ولایت و کیفیت مداخل و مصارف وجوه و استثمار و طرف
استنما او را اعلام دهند و هیچ دقیقه از دقایق آن پنهان و پوشیده ندارند و بی برات
و نشان و حوالت او بکدانگ زر و یکمن غله بهیچ آفریده ندهند و مال و متوجهات و حقوق
دیوانی بتمام و کمال او جواب گویند تا او بیروات و احالت دیوانی بمصرف رساند و هر
قاعده و ضابطه که آنرا وضع کند و متضمن مصلحت ولایت و رعیت باشد بر آن جملت ممهد
و مستمر دانند و در دفع آن نکوشند و صلاح و فساد آنرا برو نپوشند و نیز باید که در همه ابواب
مراقبت جانب حق تعالی کنند و رعایا را در کنف رعایت و شفقت مکنف و مرعی دارد
و در آبادانی و عمارت و زراعت سعی بلیغ نماید و چنان سازد که در همه ابواب آثار
جلادت و کفایت او بظهور پیوندد تا در محل محمدت و رضا و موضع قبول و ارتضا افتد
ان شاء الله تعالی

نوع دوم در تفویض متصرفی و حکومت بضمان و مقاطعه

سادات و قضاة و ائمه و علما و اهالی فلان ولایت و توابع و مضافات و لواحق و منسوبات
آن بدانند که از ابتداء این سال حکومت و متصرفی و سایر مهمات دیوانی آنجا بملک معین
الدین تفویض فرمودیم و تفویت او واجب دانست تا بر وجهی که از کمال کفایت و درایت
و شمول کاردانی و رعیت پروری او معهود است تدبیر امور ولایت و اصلاح احوال
رعیت و جمع متفرق و ضبط متبدد و تدارک خلل و تلافی زلل قیام نماید و مال و متوجهات
و حقوق دیوانی و حق التقریر را در خزانه حصول آورد چنانک جهت بازداده بیروات
و حوالات دیوان بزرگ جواب گوید و غایبان را بوطن آورده بعمارت و زراعت
مشغول گرداند و من کل الوجوه در سد ابواب ظلم و جور و طغیان کوشد و رعایا را باستمالت
و استعطاف راضی و خشنود گرداند و در تقویت ضعفا و انتصاف احوال اقویا با ساعی
جمله بتقدیم رساند و در همه احوال اهالی و ساکنان را بتعمیم نعمت معدلت و نصفت
مرفه و مستظهر دارد تا بمحمدت پیوندد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتداء سال
مذکور تا مدت سه سال او را حاکم و متصرف آنجا دانسته دیگری را کاینا من کان
مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند و رجوع قضایاء دیوانی با او و گماشتگان او کرده از
سخن و صواب دید ایشان که هر آینه متضمن مصلحت رعیت و موجب آبادانی ولایت

و جمع اموال و تدبیر اعمال و استرداد غایبان با وطن مألوف و اشتغال ایشان باتفاق
حاضران بعمارت و زراعت باشند بیرون نیایند و مال و متوجهات و حقوق دیوانی
و حق التقریر بتمام و کمال با او جواب گویند و جیزی قاصر و منکسر نگردانند و او را بر کافه
حالات شهر و ولایت و اصناف مردم وقوف و اطلاع داده پنهان و پوشیده ندارند
و در همه ابواب چنان سازند که بفراغت خاطر بتمشیت امور و مهمات انجا قیام تواند نمود
تا بمجهت و ارتضا مقرون افتد **نوع سوم** در تفویض متصرفی تمغاها در بین
وقت عرضه داشتند که تمغاها فلان شهر را بسبب انکه متصرف ضابط و کافی موجود
نیست اکثر اموال ان در طل تلف می افتد و بتکچیان جمله خاین بدل خود تصرفات
می نمایند واجب آمد بتدارک آن اهتمام نمودن بنا برین مقدمه از ابتدای این سال
حکومت و متصرفی آن تمغاها بر سعد الدین مسلم و بدو مفوض گردانیده شد تا اولا
بتکچیان و عمله خاین را معزول کند و عوض ایشان مردم امین صاحب کفایت را معین
گرداند و استمالت دهد تا بضبط مال و بمحصول تمغاها مشغول شوند و هر شب رفعی
مشتمل بر جمع و خرج بدو دهند و او را بر جمیع قضایا بتمغاوات واقف و مطلع گردانند
و جیزی پوشیده و پنهان ندارند و در همه ابواب با او موافق بوده انفراد نجویند بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این تاریخ مذکور او را حاکم و متصرف تمغاها مذ
کور دانسته دیگری را کاینا من کان مجال مشارکت و مداخلت ندهند و مال و متوجهات
و محصول تمغاها بتمام و کمال با او جواب گویند تا او چنانک جهت بازدلها و بروات و
حوالات دیوان بزرگ بمصرف رساند و او نیز باید که در ضبط اموال و استیفا
از تجار سعی و اجتهاد بلیغ بجای آرد و اگر بعضی از تجار با او و امتعه و اقمشه بتمغا نرو
نگیرند و پنهان فروشند جون بران واقف گردند بر طریق معدلت با ایشان خطاب
کند زیادت از حقوق معهود نستانند تا تجار متنفر نشوند و بر قرار تردد و آمد شد
اشتغال نمایند و اموال تمغا منکسر نگردد و همچنین دلالان و جماعتی را که میان معاملان
متوسط باشند وصیت کند تا بار تجار و امتعه و اقمشه بمردم امین معتمد سریع الادا فروشند
و از معاملان مفلس بی دیانت اجتناب نمایند اموال تجار در محل تلف نیفتد و بهای آنچه
فروخته باشند از معاملان بزودی استیفا نموده تسلیم تجار کنند و اگر بعضی دلالان

و کارکنان تمغا بخبط و خیانت موسوم باشند ایشان را بیرون کرده در کار تمغا مدخل ندهند
و عوض ایشان مردم امین معتمد معین گردانند **نوع جهارم** در تفویض متصرفی
ولایات سادات و قضاة و صدور و اکابر و ارباب و اعیان و عموم اهالی و مزارعان
و روسا و کدخدایان ولایت فلان بدانند که جون اموال دیوانی و متوجهات سلطانی
انجا از بهره مزروعات و محصول مزرعات است خواجه امین الدین را که با مانت و
دیانت و کفایت و درایت موصوف و مشهور است جهت متصرفی بهره مزروعات
انجا تعیین کرده فرستاده شد تا بر سر مزارعات رفته و محصولات و ارتفاعات در نظر آورده
بهره ده دو معهود جنانک عادت آن ولایت است استیفا نموده محفوظ و مضبوط
دارد و نگذارد که جیزی در محل تلف آید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ
باز او را متصرف بهره ان ولایت دانسته دیگری را شریک و منازع تصور نکنند
و بهره دو درده بموجب عرف و عادت با او و معتمدان او جواب گویند و هیچ آفریده
بشلتاق احکام در باب مغروزی و معافی و مسلمی ستده باشند تمسک نجویند و بحمایت
نرود و واجب دیوانی بتمام و کمال ادا کنند و بهیچ عذر و علت موقوف ندارند

فصل دوازدهم در تفویض قانون و یاسامیشی و تعدیل قانون
لفظی تومانیست و باصطلاح مستوفیان دفتری را گویند که مجموع اصول اموال و کیفیت
اجزای آن از جهات دیوانی و املاک هر کس مفصل و محدود و مذکور باشد و ذکران درین
فصل بر دو نوع مثبت می شود **نوع اول** حکام و سادات و قضاة و نواب و
متصرفان و بتکچیان فلان شهر و توابع و مضافات ان بدانند که درین وقت جنان عرضه
داشتند که جماعت متصرفان در استیفاء اموال دیوانی معدلت و راستی مسلوک نمی
دارند و مواضعی را که بضمان مال داشتند مسامحت می کنند و از مواضع و جهات ضعیف
حال اضعاف واجب متوجه می ستانند و بعضی مواضع را نیز منقلبان بحمایت بیرون
برده اند و بعضی را بشلتاق احکام که بر بوسیدگی عرضه داشته حاصل کرده معاف و
مسلم گردانیده اند مارا حو با بر ضعفا انداخته و این معنی بخرابی ولایات و انزعاج
ساکنان و مفارقت ان وطن مألوف و مسکن معهود افضا و اسرا کرده عدالت جبلی
و نصفت ذاتی مقتضای تدارک این قضیه شد و رای بران قرار گرفت که قانون ولایت

کرده متوجه هر موضع و جهت و تمغا بر وزر هر موضع و جهت از دیوان و مالکی قانون بدهند
که متوجه آن بر چندین دینار زر رایج با چندین جریت ماتغار غله مقرر گشت مالک متصرف
آنرا تمسک ساخته زیادت ازان چیزی ندهد و بعد الیوم دستور ابواب المال آن قانون
باشد و بزیادت و کم خطائی نرود و چون نمودند که نجیب آن محمد کاتب امین و معتمد و
راست قول و درست قلم است و با امانت و دیانت و کوتاه دستی و کم طمعی موصوف و مخصوص
و همکنان را بر صدق اقوال و حسن افعال او اعتماد کلی حاصل او را بیاسامیشی و قانون
از ولایت تعیین کرده فرستادیم تا تصرفات او که قانون و عدالت و نصفت مسلم
داشت تا بر وجهی که ذکر رفت بتفحص احوال مواضع و جهات تمغاوات اشتغال نماید
و بر حسب استظهار املاک و استطاعت متصرف و کنجایی مواضع و تحمل جهات احوال مقرر
کرداند و عذر و دفع و حمایت نشود و اگر جمعی از علما و صلحا و منقطعان و گوشه نشینان
حکمی در باب مفروزی و معافی و مسلمی املاک خود بدیوان قانون آرند و استحقاق ایشان
بثبوت رسد مسموع داشته مزاحم و متعرض مواضع نگردد و بامضاء احکام مکتوب دیوان
قانون بمفروزی و معافی و مسلمی این مواضع نوشته تسلیم کند و بران موجب در دفاتر قانون
نیز ثبت کند تا در دیوان بزرگ نیز بران وقوف یافته مقرر کردد بدان سبب این حکم نافذ
شد تا ازین تاریخ باز نجیب الدین محمد را متقن انجا دانسته بتقویت حضرت ما مخصوص
شناسند متصرفان و سکنه و ارباب خبرت و اصحاب وقوف ملازم او باشند و او
را بر جلیل و حقیر و نقیر و قطمیر املاک و محصولات مواضع و ارتفاعات جهات و متوجهات
واقف و مطلع کردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند و از سخن و صواب دید او که در باب
قانون و باسامیشی ولایات و املاک دیوانی و مالکی و جهات تمغاوات و مواضع و شهر و
ولایت گوید بیرون نیایند و قانون نامه او را موثوق به و معول علیه دارند و در اداء اموال
و متوجهات دیوانی مرجوع الیه دانند و از مضمون آن تجاوز نکنند و حق القانونی که معهود
ولایت است بموجب راستی با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نکردانند **نوع دوم**
در تعدیل قانون درین وقت چون سادات و قضاة و صدور و اعیان و ارباب و مزارعان
فلان شهر بدیوان بزرگ حاضر شدند و عرضه داشتند که نجیب الدین محمد که بقانون آن ولایت
فرستاده بودیم اگرچه دران باب سعی و اجتهاد تمام نموده است اما در بعضی قضایا سهوی

امال

افتاده که بر قرار دران قانون تفاوتی نیست و بعضی مواضع که احتمال مزیدی دارد مخفف
اند و بعضی را که احتمال مزیدی نیست مثقل اگر بتعدیل آن قانون حکمی صادر کردد که مجموع مواضع
دیوانی و مالکی اربابی متوجه بموجب تعدیل قانون جواب گویند و در دولت خواهی افزا
یند اجابت ملتمس ایشان این حکم نفاذ یافت و فخر الدین احمد را فرستاده تا باتفاق نجیب الدین
محمد که مقوّن انجاست احتیاط و باسامیشی و قانون ولایت از سر گیرند و اگر در بعضی مواضع و
جهات نجیب الدین محمد سهوی افتاده باشد یا بر و شبهه و ملتبس کردانیده باشند باتفاق فخر الدین
احمد متوجه انرا مقوّن و معدل کردانند و اگر سهوی که او را درین کار افتاده باشد منزجر نشود
و العمل بالاحوط را کار بندد و بهیچ حال از فخر الدین احمد انفراد نجوید و در جمیع قضایا با قانون
و تعدیل با او موافق و متفق باشد و باتفاق چنان سازند که آثار کفایت و جلادت و امانت
و دیانت ایشان بوضوح انجامد تا موجب مزید تقویت و تربیت کردد اهالی آن ولایت
می باید که احکام ایشان در باب قانون و تعدیل مطیع و منقاد باشند و از مضمون قانون
نامه که باتفاق داده باشند تجاوز جایز نشمرند و رسم حق القانون با نجیب الدین و حق التعدیل
با فخر الدین احمد که معدل است جواب گویند و هیچ آفریده بمفروزی و معافی و مسلمی بیرون جمعی
که در حکم قانون ذکر رفته تمسک نجویند و باحکام که دران باب ستده باشند التفات نکنند
و متوجه مواضع و جهات مقوّن معدل سال بسال بموجب راستی جواب گویند **فصل**
سیزدهم در حزر و تخمین حزر از روی لغت تقدیر کردنست و تخمین قیاسی کردن و
این حکم در صورتی نویسند که متوجه موضعی مزروعی معین نباشد و بحقیقت آن نرسیده باشد
ارباب خبرت و حزاران بر سران روند و بتقدیر و قیاس و کمان متوجه معین کردانند
و صورت حکم برین موجب نویسند سادات و قضاة و حکام و متصرفان و ملکچیان
و صدور و ارباب و معارف و کدخدایان و مزارعان و رعایا و متوطنان فلان موضع
و توابع آن بدانند که چون درین وقت جهت مصالح عساکر منصوره بوجوه احتیاج بود
و متوجهات دیوانی ولایت که بموجب قانون مقرر شده بوجه خزانه کرکیراق و واجبات
امرا و اخراجات مقرری ولایت و دیگر ارباب حوالات مستغرق گشته و تاغایات متوجهات
آن موضع بموجب قانون مقرر شده و چون روزگار بتعیین قانون و ضبط تعدیل آن مستغرق
می کردد و حالیا بحال آن متعذر است مصلحت و امر مقتضی آن شد که متوجهات آن موضع

را بموجب حزر و تخمین مقرر و معین گردانیده بران موجب ملاک و مزارعان جواب گویند بنا برین
مقدمه خواجه معین الدین را که کفایت و جلادت و امانت و دیانت و راستی قولی و درست
قلمی موصوف و موسومست فرستاده تا محصولات آن مواضع را بطریق حزر و تخمین اعتبار
کرده بران موجب که حزاران و ارباب خبرت تصدیق کنند و او را سخن ایشان مقبول و
مسموع آید از هودیان استیفا نماید و طریقهٔ راستی و معدلت مسلوک داشته از حیف و تعدی
و زور و زیاده‌ئی محترز و مجتنب باشد و بخدمتی و رشوت ناشده و امانت و دیانت ورزد
و چنان سازد که اطراف و جوانب از حسن معاش او راضی و شاکر باشند و با رتضا مقرون
افتد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ او را مباشر حزر و متصدی تخمین مزروعات
آن ولایت دانسته دیگری را مشارکت تصور نکنند و انچه بدین شغل تعلق داشته مرجوع الیه
او را دانند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و متقلبان و هر کس را که وجوه باتفاق
تحزر و تخمین متوجه کرده بموجب راستی با او جواب گویند هیچ آفریده بحمایت نرود و
باحکام در باب معافی و مسلمی و معزوری سنده باشند تمسک نجویند مگر جمعی که ظاهر الاستحقاق
باشند و تا غایت وجهی بدیوان نداده و احکام باعفاد و افراز ایشان صادر شده برقرار
معاف و مسلم باشند همکنان حق الحزری که معهود ولایت ست با خواجه معین الدین
جواب گویند و چیزی قاصر نکردانند

فصل چهاردهم در احصاء مواشی و قوبجور

امرا تومان و هزاره و صده و حکام و متصرفان و شحنگان و صدور و اعیان
و جماعت صحرا نشینان ولایت اران و موغان و ارسبار و جاربرت و سردشت و کنجه
و تاسل و توابع و مضافات و لواحق و منسوبات آن بدانند که چون درین سال جهت مصالح
امرا و لشکریان و ترتیب مستعدات ایشان بوجهی احتیاج بود و بسبب هر گونه فترات
و حوادث که درین ولایت و مملکت واقع شده در هیچ شهر و ولایت و بلوکی و ناحیت مال
و متوجه دیوانی نمانده واجب شد بشمارهٔ مواشی ولایات ممالک قیام نمودن و از هر
یک سر چهارپای شمر بر موجبی که ذکر خواهد رفت جهت دیوان ستدن و انرا در وجه امرا و
لشکریان نهادن تا ترتیب مصالح خود کرده و مرتب و مستعد شده از ملازمت جریک منصور
باز نمانند بنا برین مقدمه طغا تیمور جاندار و قوام الدین محمد را که از محرران دیوان است
و هر دو محل وثوق و اعتماد کلی دارند جهت احصاء مواشی بدان ولایت فرستاده شد تا شهر

بشهر و ده به ده و موضع بموضع و اوبه باوبه و خیل بخیل گردیده و تمامت صحرانشینان را از مغول و
تاجیک و اکراد و اتراک و اعراب مقیمی و کوچکنجی احتیاط کرده و شمرده مواشی ایشان که در گله بجرا
باشند بیرون چهارپایان مراکب و گاوان عوامل واجب دانسته متوجه آن برین موجب جهت
دیوان استیفا نمایند از یکسر شتر از یکسر اسب از یکسر گاو از یکسر گوسفند از یکسر دراز گوش
و اگر بعضی صلحا و گوشه نشینان و زاویه داران و دانشمندان احکام در باب معزوری و معافی
و مسلمی مواشی خود داشته باشند و هرگز چیزی بدیوان نداده آن طایفه را معاف و مسلم
دارند و بهیچ وجه مزاحم نشوند و مکتوب دهند که هیچ آفریده بدین علت زحمت ایشان ندهند
و مطالبتی ننماید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز ایشانرا مباشر و متصدی شمر
مواشی آن ولایات دانسته متوجه احصاء چهارپایان بر وجه که ذکر رفت غیر مراکب و عوامل
با ایشان جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نکردانند هیچ آفریده بیرون طایفهٔ مذکوره بمعافی
و مسلمی بیرون نروند و متوجه مواشی خود بموجب راستی ادا کنند و حق السعی که در جمیع ممالک
جهت این شغل معین و معهودست با ایشان جواب گویند تا در وجه اخراجات خود صرف نمایند بتمشیت
آن شغل مشغول گردند

فصل پانزدهم در استخراج متصرفان ولایات

استخراج باز دانستن احوال متصرف ولایت است و استرداد انچه از اموال دیوان
بر متصرف ثابت گردد حکم درین باب برین موجب نویسند سادات و قضاة و ائمه و مشایخ
و صدور و اکابر و اعیان و معارف و مشاهیر و عموم اهالی و جمهور متوطنان فلان ولایت
بدانند که اختلالی که درین مدت بحال ایشان راه یافته و تعدی از متقلبان بدیشان رسیده
و حکام هر گونه تصرفات فاحش کرده و موجب خرابی کلی شده جمله تفصیلا بوقوف پیوست
و همگی همت بر تدارک و تلافی آن مصروف و موقوف گشت و این معنی جز بتعیین کافی امین
معتمد که باستخراج اموال انجا قیام نماید و کیفیت تصرفات هر کس باز داند میسر نمی شد
بنا برین مقدمه خواجه تاج الدین علی را که بسداد رای و رشد حال آن ابناء جنس و اصناف
نوع مستثنی و ممتازست و همواره متقلد کارهای بزرگ بوده و از عهدهٔ آن بعون رای صائب
و تصرف و فکر ثاقب بر احسن وجوه تفصی نموده جهت استخراج اموال و متوجهات دیوانی
و وجوهات خارجی اراگولکا و با بغورات و مصادرات و دست انداز و نقود و اجناس
و چهارپایان و ارتغاعات بدان ولایات فرستاده شد و دست او در تصرف و تدبیر این

امور و مهمات قوی و مطلق گردانیده آمد تا تصرف هرکس را از اول سال تا غایت مضبوط
و منقح گردانیده نسخهٔ آن بدیوان آورد تا هرچه بیرون واجبات شرعی و دیوانی از ارباب و
رعایا و سایر مردم ستده بالمرزد لا نموده و بمستحقان تسلیم کند بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا از ابتدای این سال او را مستخرج اموال ان ولایت و تمامت وجوهات از تا تتورات و
اوکولکا و مصادرات و دست انداز و نقود و اجناس و چهارپایان و ارتفاعات داشته
دیگری را کا بنا من کان بمحال مشارکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تمشیت این امور
و مهمات قوی و مطلق شمرند جماعت کتاب و بتکچیان و اصحاب خبرت و کدخدایان و ار
باب وقوف از غریب و شهری صورت جمع و خرج اموال و متوجهات دیوانی و سایر وجوهات
که بهر شلتاق متعدیان از هرکس ستده باشند بموجب راستی با او باز نمایند و او را بر کمیت
و کیفیت آن واقف و مطلع گردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند و او امر و نواهی او را
مطیع و منقاد گردند جمعی که برایشان تعدی رفته باشد در صحبت خواجه تاج الدین علی و دیوان
بزرگ ایند و صورت تصرفات متعدیان از ایشان و از هرکس بدست انداز و نا بفور و مصا
درت و غارات و تاراج از نقود و اجناس و ارتفاعات و چهارپایان و سایر تکالیف
ستده باشند بر و باز نمایند تا در دیوان بزرگ عرضه دارد و حکم آن بر قانون شریعت و معدلت
بتقدیم بیوندد و چون تاج الدین علی بوظیفهٔ استخراج چنانک ذکر رفت قیام نموده باشد
حق الاستخراج بر موجب معهود با او جواب گویند و چیزی قاصی نکردانند و امرا و نوکران خاصه
که در ان ولایت باشند در تقویت و تمشیت او کوشند و بهرچه رجوع کند مدد و معاونت دهند
و شکر و شکایت او موثر شمرند

فصل شانزدهم در تفویض اسفهسالاری ممالک

امرا الوس و وزرا و امرا تومانات و ایناقان و امرا هزارها و صدها
و حکام و متصرفان ولایت ممالک محروسه بدانند که چون زین الدین علی از جملهٔ ملازمان
قدیمست و پیوسته بتقلد کارهای بزرگ باشتغال داشته و بجلادت و شجاعت و کفایت و درایت
مشهور بوده و بمراحم و عواطف اختصاص یافته و کمال حزم و اصابت عزم بمحل وثوق و اعتماد کلی
شده راه اسفهسالاری ممالک محروسه بدو تفویض رفت تا بر وجهی که مقتضای فکر بلیغ و نظر
عمیق اوست از کیفیت احوال عموم خلایق مستخبر و متفحص بوده چون رجوع قضایا با دیوان
یارغو کنند و توسط نموده بر قانون معدلت و راستی بقطع رساند و نگذارد که بر هیچ طرف
زور و زیادتی رود و از میل و مداهنت و خدمت و رشوت محترز و مجتنب باشد و مجرمان را
بر قدر گناه باز خواست نموده تشدیدی را که زیادت بر جریمهٔ مجرم باشد ارتکاب نکند
و خوف و خشیت ایزدی را نصب العین داند تا در دنیا از راستکاران و در آخرت از
رستگاران باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ باز او را اسفهسالار ممالک
محروسه دانسته در جمیع قضایا که باسفهسالاری تعلق داشته رجوع با او کنند و دیگری را بمحال
شرکت و مداخلت ندهند اسفهسالاران ولایت و شهرها و ممالک محروسه از قبل او باشند و بی
مکتوب و اجازت او در اسفهسالاری مدخل نسازند و هیچ آفریده از حکام و متقلبان دزد
و خونی و حرامی را حمایت نکنند و تمامت نوکران اسفهسالار سازند و مستحفظان دروازها
از قبل ایشان باشند و رسمی که معهود اسفهسلاریست با ایشان جواب گویند تا باستصواب
او بمصرف رسانیده بتمشیت آن اشغال اشتغال تواند نمود

فصل هفدهم در تفویض امارت عسس

چون پهلوان فخر الدین احمد سالها ملازمت دیوان
بزرگ قیام نموده و از عهدهٔ هر مهم که بدو تفویض رفته بر وجهی پسندیده بیرون آمده و بجلادت
و کفایت مشهور و موصوف شده راه عسسی اردو بازار بدو تفویض رفته با نوکران خلد تعین
کرده هر شب بمحافظت بازار مشغول گردد اگر کسی را از دزد و اوباش بتردد ببیند گرفته
بعسس گاه برند تا او بتحقیق حال آن کس مشغول شده اگر بمحل تهمت باشد موقوف داشته
تادیب و باز خواست بلیغ بجای آرد و اگر بری بیگناه یا از تهمت دور باشد رسم عسسی ستده
رها کند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ارباب و کدخدایان و بازاریان اردو بازار از این
تاریخ باز پهلوان فخر الدین احمد را متصدی امارت عسس دانسته ابواب مشارکت غیر مسدود
شناسند و در قضایا که بعسسی تعلق داشته باشد رجوع با او کنند و از سخن و صواب دید او تجاوز
ننمایند و بر هرکس که رسم عسسی متوجه گردد با او و نوکران جواب گویند او نیز باید که نوکران را
وصیت کرده نگذارد که مردم متمیز حال و کدخدایان از نواب و معارف و مشاهیر را مزاحم و متعرض
نشوند و بعلت غرض و طمع خود مطالبتی ننمایند و از باز خواست نواب حضرت ما اندیشه کنند

فصل هژدهم در تفویض ملک التجاری

امرا و حکام و سادات و قضاة
و نواب و متصرفان و بتکچیان ولایات ممالک محروسه بدانند که احتیاج بوجود تجار جهت
آبادانی ممالک در غایت شدتست چو در وقت گرانی اسعار مطعومات و اقمشه و امتعه و ملبوسات

جون تجار در اطراف ولایات بتردد مشغول می کردند غلا برخص و عسر احوال خلایق بتغیر
مبدل میشود جهت آنک معاملات ایشان بجموع بر قانون شرع و اسلامست و نص و احل الله
البیع موکد و مصدق آن بحدیث صحیح من اراد الدنیا فلیتجر موکد و مستحکم و از میان معاملات
شرعی ایشان بهرآینه مردم را ماده معاش و وجه انتعاش حاصل و جنین طایفه را از شخصی
که مقدم و بیشوای ایشان باشد ناجار افتد تا بکلی و جزوی قضایای ایشان رسیده بر قانون
شریعت و معدلت و عرف و عادت بقطع رساند بنا برین مقدمه راه ملک التجاری جماعت
تجار در جمیع ممالک محروسه بخواجه زین الدین علی تفویض رفت و او را تقلد این منصب جلیل
ممکن و موفق کردانید تا بروجهی که از کفایت و درایت او معهود ست بضبط احوال تجار
اشتغال نموده بجموع مهمات و مصالح ایشان در محاکم شریعت و دیوان بزرگ بعرض رسانید
بر مقتضای شرع و عدل ساخته کرداند و نکذارد که از هیچ آفریده بر هیچ یکی از ایشان زور
و زیادتی رود و حقوق ایشان بر هرکس که ثابت کردد مستخلص کردانیده تسلیم کند و عذر
و دفع ناموجه نشنود و بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال او را ملک التجار
و مقدم طوایف بازرکانان ممالک محروسه دانند و دست او در تقلد این شغل قوی و مطلق شمرند
و مراسم تمکین و احترام و تبجیل و اکرام بر احسن وجوه مرعی دارند و جنان سازند که بفراغت
خاطر برعایت و محافظت تجار اطراف قیام تواند نمود جماعت تجار ممالک می باید که او را مقدم
و بیشوای خود و ملک التجار دانسته در جمیع قضایا رجوع با او کنند و بی استصواب او در هیچ
مهم از مهام تجارت مدخل نسازند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و در هیچ حال
دعوی استبداد و انفراد نکنند **فصل نوزدهم** در تفویض حکومت
دار الضرب و معیری جون مولانا شهاب الدین از مدتی مدید باز بملازمت ما قیام
نموده است و از عهده حکومت و معیری دار الضرب که بدو حوالت فرموده ایم بر احسن
وجوه متفصی شده و آثار امانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی بظهور رسانیده
و ذکر جمیل باقی اخروی بحطام فانی دنیوی نداده و در غبطه دیوان و رعایا کوشیده و محاسن
افعال و اقوال و مستحسن و مقبول آمده بر قرار سابق حکومت و متصرفی و معیری دار الضرب
ممالک بدو تفویض فرمودیم تا مجموع اقجهای کهن را بدار الضرب آورند بسکه که بتجدید معین
و منقوش کشته مضروب کرداند و حق الناره و اجور عمله وضع کرده مال و متوجهات دیوانی

بروجهی که حجت باز داد قایم دارد و بتفحص احوال قلابان و اقجه بران که اموال خلایق را مغشوش
و قلب می کنند و از نص حدیث حرمة مال المسلم کحرمة دمه نمی اندیشند مشغول کشته بر قانون
معدلت و راستی باز خواست واجب داند و انرا که بیاسا باید رسانید عرضه داشته بعد از
حکم بیاسا رساند و در همه ابواب جنان سازد که افعال و اعمال او محمود و مشکور افتد تا بمحمدت
بیوندد و با رضا مقرون افتد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و وزرا
و اصحاب دیوان بزرگ و سادات و حکام و نواب و متصرفان و سکان ولایات ممالک
محروسه و جماعت عمله دار الضربها و سوقه و محترفه از ابتدای این سال مولانا شهاب الدین را
حاکم و متصرف و معیر دار الضربها ممالک دانسته در انج بدین وظیفه تعلق داشته رجوع کلی با او
و کماشتکان او کنند و دیکری را کاینا من کان مجال مشارکت و مداخلت ندهند و دست او در
تصرف و تدبیر امور و مهمات دار الضرب قوی و مطلق دارند جماعت قانصان و ساکنان
و طباغان و صیرفیان و قطاعان و کذارکنان و تمامت عمله دار الضرب از قبل او باشند
و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد کردند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و بی اذن
و اجازت او در کداز طلا و نقره شروع نکنند و متوجه دار الضرب براستی جواب کویند کفت می
فصل بیستم در تفویض صاحب جمعی اموال دیوان جون خواجه امین الدین
بامانت و دیانت معروف و موصوفست و آوازه کوتاه دستی و کم طمعی او استماع رفته از
ابتدای این سال صاحب جمعی اموال دیوان بدو تفویض فرمودیم تا بروجهی که از امانت و
دیانت او معهود است بتمشیت این شغل اشتغال نماید و در محافظت مال دیوان باقصی الغایه
و ابلغ النهایه کوشد و بی برات و حوالت دیوان یکدانک زر بهیچ آفریده ندهد بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا امرا و اصحاب دیوان بزرگ و متصرفان ولایت او را صاحب جمع اموال
ولایت دانسته دیکری را درین وظیفه با او شریک و منازع ندانند و دست او در محافظت
اموال قوی و مطلق شناسند اصحاب دیوان هر سال مبلغ ششهزار دینار زر رایج بوجه
رسوم صاحب جمعی اموال از جمع او مجری و محسوب دارند و بدان علت او را مخاطب و مطالب
نکردانند **فصل بیست و یکم** در تفویض مناصب صاحب قلمی درین وقت
جون عرضه داشتند که عماد الدین محمد کاتب مرد امین و معتمد و راست قول و درست قلم است
و در تقلد کتابت فلان موضع و ولایت طریقه راستی و امانت و دیانت مسلوک داشته و

همگنان را بر محاسن افعال و اقوال او وثوق و اعتماد کلی بوده بر قرار سابق کتابت انجا برو
مقرر داشته شد و ابواب مشارکت مسدود و منسد گشت تا او بر عادت معهود بضبط جمع
و خرج اموال قیام نموده در کتبت بروات و انواع محاسبات و تنقیح معاملات شرایط امانت
و دیانت بجای آرد و در قسمات و تخصیصات و تحریرات و اخراجات امرا و ایلچیان و صادر
و وارد از منهج انصاف عدول نجوید و ضعفا را با قویا نگردانند و صورت جمع و خرج را مضبوط
و منقح برداخته سال بسال بدیوان بزرگ می آرد و تنوض می رساند تا بعد از وقوف حکم آن
بتقدیم رسد بدان سبب این حکم نفاذ یافت باحکام و سادات و قضاة و متصرفان و صادر
و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر انجا بر قرار سابق اورا بتکچی و امین اموال
دانسته در متعلقان این وظایف رجوع کلی با او کنند و اوامر و نواهی او را که موافق معدلت
و مطابق نصفت باشد مطیع و منقاد گردند کتاب تمغاوات خود را از قبل او دانند و هر شب
رفوع محاسبات بیش او برند و او را بر جمیع مداخل و مصارف مطلع و واقف گردانند و
چیزی پنهان و پوشیده نه اندازند و رسوم معهود با او جواب گویند حکام و متصرفان رسوم
کتابت بموجبی که بمواجره در آمده سال بسال تسلیم او کنند و در محاسبه و معامله خود مجری و ممضی دا
نند و در توقیر و احترام او کوشند بر بن جمله و اعتماد

فصل بیست و دوم

در تفویض تتغاولی و راهداری سه نوع **نوع اول** چون جماعت تجار و اصحاب
قوافل باز رسانیدند که حرامیان در فلان راه بر ایشان زده اند و نقود و اجناس و چهار
پایان بغارت برده و بعضی را از اهل قوافل بقتل رسانیده و بعضی را مجروح گردانیده آن
بغایت سنگین افتاد و همت بر تدارک و تلافی آن مصروف و مقصود گشت و از ابتدای این
تاریخ راهداری آن راه و مواضع که تا غایت داخل آنست بر شمس الدین امره که از قدیم
باز مباشر آن کارست و با وجود او حرامیان و قطاع طریق را قدرت تعرض ابنای سبیل
نبوده مقرر داشته شد تا بر وجهی که از کفایت و کاردانی او معهود است محافظت راهها
بنوکران جلد مردانه حوالت کند و در قلع و قمع و استیصال حرامیان و دزدان باقصی الغایه
و الامکان کوشیده در مواضع مخوفه تجار و قوافل را بدرقه داده بسلامت بمقصد رساند
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان فلان ولایت از ابتدای این سال
او را راهدار و باج خواه آن راهها از حدود فلان تا حدود فلان دانند ابواب مشارکت

ری
مسدود شناسند و دست او قوی دانند تجار و قوافل رسمی که معهود باجداری و تتغاولی و راهداری
است برین موجب که مفصل ذکر می رود از یکسر اسب بالانی از یکسر شتر از یکسر استر از یکسر دراز
گوش از یکسر گاو از یکسر گوسفند با او جواب گویند تا او بموجبی که حجت بدیوان داده بروات
و احالات دیوانی بمصرف رساند **نوع دوم** حکام و متصرفان و سکچیان خوی و توابع
آن بدانند که درین وقت تتغاولی و باجداری انجا با تیکین که مرد کاردان و فرزانه و مبارز
و مردانه است تفویض رفت تا راهها را از دزد و حرامی و قطاع طریق صیانت واجب داشته
تجار و قوافل را در مواضع مخوفه بدرقه داده بسلامت بگذرانند و رسمی که در دیوان مقرر شده و
او حجت باز داده تجاوز نکنند و از هیچ آفریده زیادت نستانند بدان سبب این حکم نافذ شد
تا از ابتدای این تاریخ او را تتغاول و باجدار راهها مذکور دانسته رجوع این مهم با او کنند
تجار و قوافل رسمی که معهود باجدار بست با او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند و بروات
دیوان جواب گوید **نوع سوم** چون جمال الدین اباز مردی کافی و کاردانست و پیوسته
بمحافظت راهها مشغول بوده و دفع دزدان و حرامیان و راهزنان بر خود واجب دانسته
از بن تاریخ باز محافظت و راهداری فلان راه از ولایت ارمنیه بدو تفویض رفت تا بر قراری
که تا غایت معهود بوده آن راه را از دزد و حرامی نگاه داشته تجار و قوافل و آینده و رونده
را بسلامت بگذراند و نگذارد که اموال و اقمشه ایشان در محل تلف افتد بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا حکام ارمنیه از بن تاریخ باز او را باجدار و تتغاول راهها انجا دانسته در قضایا
راهداری رجوع با او کنند جماعت کاروانیان رسمی که معهود است و از دیوان مقرر شده و
صورت آن بر لوحی که منقوش و معلق است نوشته بی زیادت و نقصان با او جواب گویند
تا او بدیوان رساند دیگری در کار او مدخل نسازد کتبه

فصل بیست و سوم

در تفویض کاروان سالاری **نوع اول** چون جمعی از اکابر و اعیان که از
جانب بغداد آمدند تقریر کردند که جماعت حرامیان متعرض ایشان اند و مبالغی نقود و اجناس
و چندین سر چهارپای بغارت برده و بسبب آنک صاحب وجودی که حاکم قفل و کاروان سالار
باشد و بدفع حرامیان قیام تواند نمود با قافله ایشان نبوده زحمات و خسارات بسیار
بدیشان رسیده است و ابواب صادر و وارد از آن مسدود گشته تدارک و تلافی آن
معنی از جمله لوازم نمود بنا بر بن مقدمه چون تاج الدین علی که مردی صاحب وجود است

واز مردان شجاع دلیر جلد ملازم دارد و پیوسته بقلع وقمع مفسدان ومتمردان وحرامیان مشغول
بوده واستیصال ایشان برخود واجب دانسته درین حال التزام نمود که اگر کاروان سالاری
کاروان که ببغداد وساوه وخوزستان ولرستان وآن نواحی روند وبدو تفویض کنند با
صد مرد جلد متسلح کماندار سوار کاروانیان را از شر حرامیان ودزدان وقصاد وقطاع صیانت
نموده بسلامت بمقصد رساند واگر ایشان را بسبب تعرض حرامیان چیزی تلف شود او بتدارک
آن قیام نماید چون سخن او محل اعتماد بود ومعلوم شد که هر التزام که کند از عهده بیرون آید
راه کاروانسالاری راههای بغداد وعراق عرب وساوه وخوزستان ولرستان بدو تفویض
رفت ودست او دران باب قوی ومطلق گردانیده شد تا بروجهی که از کفایت ودرایت
وکاردانی وجلادت وشهامت او معهودست بوظیفهٔ کاروانسالاری مشغول گردد وچنان که
التزام نمود ومکتوب بدیوان باز داده در محافظت ورعایت قوافل سعی واجتهاد بلیغ بجای آرد
ودفع دزدان وحرامیان واجب دانسته قوافل را بسلامت بمقصد رساند بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا جماعت کاروانیان راههای مذکور واکابر واعیان تجار وغیرهم تاج
الدین علی را کاروانسالار وبزرگ قوافل آن راهها دانسته از سخن وصواب دید او بیرون
نیایند واوامر ونواهی او را در باب رکوب ونزول وحط وترحال مطیع ومنقاد باشند
جماعت سواران وسلاح داران که در کاروان باشند در وقت دفع دزدان وحرامیان با او
ونوکران او متفق بوده بهیچ حال انفراد واستبداد نجویند وباقصی الغایه والامکان کوشند
وچون او را از برای محافظت قوافل خرج بسیار وهر ترتیب خود ونوکران ایشان اتفاق
افتد باید که مجموع اهل قفل رسمی که معهودست با او جواب گویند ونکایت امرا ووزرا وسایر
متغلبان وبهیچ عذر وشلتاق تمسک نجویند تا او آنرا در وجه مصالح خود وملازمان بمصرف
رسانیده برین مهم خطیر ملازمت ومواظبت واجب داند برین جمله بود اعتماد نماید **نوع دوم**
درین وقت چون جمعی از اعیان تجار واکابر قوافل عرضه داشتند متوجه مملکت خراسان
ومازندران وآن نواحی شوند وبواسطه قطاع طریق وحرامیان که بر راه گذارند آن عزیمت
متعذر می گردد التماس نمودند که اگر یکی از مشاهیر اعیان با امارت قفل وکاروانسالاری
نامزد گردانیده مصاحب ایشان بجانب خراسان فرستند تا در راه برعایت ومحافظت
ایشان وصیانت از تعرض دزدان وحرامیان اشتغال نماید وبسلامت بمقاصد ومطالب

واوطان ایشان رساند تا در دعاگویی افزایند بر حسب ملتمس ایشان باید وقورچی را که صد مرد
لشکری سوار سلاح دار که در عهده واهتمام دارد وهمواره بمملکت خراسان وآن ولایت متردد
بوده وبا قطاع وحرامیان مقاتلت ومحاربت ومصادمت ومقارعت نموده بامارت قفل وکار
وانسالاری تعیین کرده شد تا بدفع قصاد وقطاع مشغول شده کاروان را بمقاصد ومساکن
خود رساند ودر مواضع مخوفه نوکران را معین گرداند تا در شب نوبت کشیک دارند بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا جماعت اعیان تجار واکابر قفل باید وقورا کاروان سالار آن قافله دانسته
در توقیر واحترام وتبجیل واکرام او کوشند ودر همه مهم ومصلحت که ایشانرا سانح وعارض
گردد باتفاق بپیش او آیند وبرو عرض کنند واز سخن وصواب دید او تجاوز نکنند ورای او را
در فرو آمدن وبرنشستن معتبر ومعول علیه دانند ورسمی که معهود است وبدیگر قافله سالاران
رسیده با او جواب گویند تا در وجه اخراجات خود ومصالح نوکران وچهارپایان ایشان
بمصرف رسانیده بدین مهم اهم مشغول گردد امرا وتومانات وهزارها وصدها وحکام
ومتصرفان ولایت وجماعت صحرانشینان از اردوی معظم تا مملکت خراسان وقومس
ومازندران می باید که هر وقت که باید وقورچی را جهت دفع دزدان وحرامیان بمدد لشکر
حاجت افتد وچار فرستند شب وروز تا گفته نوکران جلد سلاح دار بفرستند تا بمعاونت
ومساعدت قیام نموده در دفع حرامیان وقطاع طریق باقصی الغایه وابلغ النهایه کوشش
نمایند از جوانب برین جمله بود اعتماد نمایند **نوع سوم** درین وقت راه کاروانسالاری
کاروان سلطانیه واصفهان ویزد وسایر بلاد عراق عجم بسیف الدین مغلتای تفویض
رفت تا جماعت قفول را از تجار وغیرهم بدان راهها دلالت کند وبوقت ظهور دزدان
وحرامیان وهجوم ایشان او ونوکران جلد مردانه متسلح که دارد بپیش باز رفته بدفع ایشان
مشغول گردد ونگذارد که بقوافل زحمت وخسارتی رسد وایشانرا بسلامت بمقصدی که متوجه
باشند رساند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جماعت بازرگانان واهالی قافلهٔ سلطانیه
وعراق سیف الدین مغلتای را که کاروانسالاران قافله دانسته در جمیع قضایا که بمصلحت
کاروان تعلق داشته رجوع کلی با او کنند واز سخن وصواب دید او که در باب رکوب
ونزول وحط وترحال واختیار مراحل ومنازل گوید بیرون نیایند ورسمی که معهود کار
وانسالاریست با او جواب گویند امرا وحکام ولایات وجماعت مغولان وصحرانشینان

بهرچه سیف الدین مغلتای بمصلحت کاروان با ایشان رجوع کند ممدّ و معاون باشند

فصل بیست و چهارم در تفویض ریاست چون عز الدین رئیس از مدتی باز بریاست فلان دیه مشغول بوده است و در رعایت رعایا و ابادانی کوشیده و آینده و رونده را باحسن وجوه جواب داده و از رسانیدن تعرض برعایا و ضعفا مانع شده بر قرار ریاست انجا بدو تفویض رفت تا بقاعده سابق اهالی و ساکنان را محافظت نموده سویت و راستی میان ایشان نگاه دارد و زور و زیادتی نکند وجوه و بروات و حوالات دیوانی بنیکوتر صورتی از رعایا حاصل کرده بمحصلان دهد و اخراجات دیه را براستی بر رعیت قسمت کند چنانک بار قوی بر ضعیف نیفتد و آینده و رونده را بدلخوشی روانه گرداند بر وجهی که رعایا را از حمتی نرسد و بنفس خود بر سر مزروعات رود و مزارعان را مدد دهد تا تمامت را سیراب گرداند و از حیف و میل و محابا احتراز کند و زندگانی پیش گیرد که سبب ترفیه ساکنان باشد تا در آبادانی دیه و عمارت و زراعت کوشند و در همه احوال جانب حق تعالی و مصلحت دیوان نگاه دارد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ارباب و کدخدایان و رعایا و مزارعان دیه از ابتدا این سال بر قرار او را رئیس و پیشوای خود دانند و از سخن و صواب دید او که متضمن مصالح رعایا و آبادانی دیه باشد بیرون نیایند و رسومی که ریاست را مقرر بوده باتفاق یکدیگر قسمت کرده سال بسال با او جواب گویند

فصل بیست و پنجم در انفاد محصلان جهت تحصیل وجوه حکام و متصرفان و شحنگان فلان ولایت بدانند که درین وقت شرف الدین بهادر را جهت تحصیل وجوهات دیوانی بر موجبی که بروات نا لیور بمعاند گران ناطفست انجا فرستادیم بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون آن وجوه بوجه آتش و اخراجات خوانین و موجب عساکر منصوره مستغرق گشته و بهازکی تعلق دارد در روز تخصیص و توجیه کرده پیش جمعی امین معتمد محفوظ دارند و بعد از اتمام تسلیم ایشان کنند و از هر یک هزار دینار بیست دینار حق التحصیل خارج مال با ایشان جواب گویند و علوفه و علف ایشان ازین مبلغ عرض محسوب باشد و بزودی تمام ایشان مقضی الحاجه باز گردانند

ضرب سوم در تفویض مناصب شرعی و لوازم هژده فصل

فصل اوّل در تفویض مناصب قضا سه نوع **نوع اوّل** در تفویض قاضی القضاتی ممالک اعلا برا عالی درجات سلطنت و ارتقا بر مقاعد معارج مملکت جز باعلاء اعلام و احکام احکام سید المرسلین علیه صلوات رب العالمین میسر نشود و اقتدا بسبب ملوک اسلام و اهتدا بانوار اعاظم و اشراف جز باعانت متابعان اسلام و اعانت مقتفیان انار خیر الانام علیه الصلوة و السلام دست ندهد که مبانی سلطنت نبی تشید دعایم شرع مستقیم استحکام نیابد و قواعد مملکت بی اشارت قوایم دین قویم ممهد نگردد عظمت دین حق اگرچه زیادت از انست که سواعد ادراک افهام و اوهام باذیال جلال آن تواند رسید اما بتقویت سلاطین اسلام اعلا و ارتفاع یابد و جمال عروس مملکت اگرچه در انظار اولو الابصار زینتی هرچه بیشتر دارد اما تا دست مشاطهٔ شرع و مزین دین تنزیین ان مشغول نگردد دلربایی و جان فزایی نتواند کرد

شعر
تا نیابد ز عدل شاه نظام ٭ شرع دین نگیرد قرار شرع قوام
ملک بی دین حق تباه بود ٭ قوت دین ز ملک شاه بود
ملک با دین بود قوی بالاه ٭ باشد از ملک راه دین بالاه

و برین تقدیر که احسن تقادیر است عالمیان را معنی در جهان افروز حدیث صحیح که مخل دراری کواکب و معبر انوار ثواقب است اعنی الملک والدین توامان ظاهر و لایح و باهر و واضح گردد و علی الجمله سهام این مطالب و اقداح این مقاصد وفق مصادم اعراض شود که جریان امور بر قانون استحقاق باشد و مصان نعم بر قدر استحقاق و استعداد تا روز بروز بازار سلطنت و مملکت نظام گیرد و دم بدم کارخانهٔ دین و دولت انتظام پذیرد و اهتمام بتمشیت این معنی وظیفه سلاطین دین دار و تکفل ملوک معدلت شعار و التزام پادشاهان دادگر و اعتنا شهریاران شرع پرور فضل گستر است با سریر سعادت ایشان مماس درر خورشید رخشان گردد و تاج خسروی که ملامس مفرق کسری و بیت با اوج کیوان مصادمت نماید و ذکر جمیل با تواتر ادوار ابد و اجر جزیل با تعاقب قرون و اعصار ساری و سایر شود ان شاء الله تعالی و چون منصب قاضی القضاتی ممالک محروسه افضل اعمال دینی و اجل مناصب اسلامیست و احتیاج کافه انام لاسیما اهل اسلام بمتابعت احکام شرع و مطاوعت شرایع شارع صلی الله علیه و سلم در غایت وضوح و شکوه مملکت از تعظیم قدر شریعت که مستغنی از وصف و بیانست و دولتخانه مملکت از تقویت آن ممهد الارکان تفویض آن منصب جلیل و محل خطیر اشیل صاحب وجودی که باجماع امم و اتفاق اهل عالم جامع فضایل علمی و عملی و حاوی معلومات جزوی و کلی باشد و بکمال ورع و تقوی آراسته و سرو سعادتش بر جویبار چمن معالی و فضایل بیراسته بر ذمت همت

از جمله لوازم بل از قبیل فرایض است وچون مولانا اعظم علامة العالم قاضی القضاة الممالک
مسعد الخلایق من ورطات المهالک برهان المحققین علم المستعدین والمناجح هادی الخلایق
الی طاعة رب العالمین شافعی الزمان نعمان الاوان مقتدای اهل الایمان جمال الملة والدین
احمد الهاشمی متع الله المسلمین ببرکة حیوته الشریفة از مدتی مدید باز بملازمت حضرت پدر نیکوی
ما نعمه الله بغفرانه واسکنه اعالی غرف جنانه قیام نموده است وشرایط نیکو خدمتی بجای آورده
ودر سرا وضرا وشدت ورخا وظیفهٔ جانسپاری مهمل نگذاشته ورای صایب وحدس ثاقب
او تدبیر کلیات قضایا که متضمن مصالح کافهٔ برایا بوده بامصاعد سماوات مساوات نموده
ومسری احکام پسندیده او را که مستنبط از مورد عدل وشرع ومستفاد از قانون فیض
وفضل بوده بجان ودل مسری شده درین وقت منصب قاضی القضاتی ممالک محروسه از حدود
مصر تا شاطی وادی آمویه واز سواحل هورموز تا باب الابواب بعلو مدارج وسمو معارج
ووفور امانت وسبوغ دیانت وشمول دینداری ووضوح پرهیزکاری وکمال عدالت و
جمال منعیت ورجاحت عقل وغزارت فضل او تفویض فرمودیم ودست او در تقلد این منصب
جلیل ومحل جسیم قوی ومطلق گردانید تا بر وجهی که از اصابت رای واحادت فکر وحدت نظر
ودقت تامل او معهود است باستماع مرافعات وفصل مخاصمات وکتبت سجلات وتوقیعات
وتعیین نواب وترتیب کتاب ومورخان جهت حجج ووثایق وقبالات وعقود مناکحات
وقسمت مواریث وترکات ومحافظت بیت المال واموال ایتام وغیّب وسفها وضاله
وسایر لوازم ولواحق امور شرعی واحکام دینی اشتغال نماید ودر فصل احکام وتمیز میان
حلال وحرام واجتهادی که منتج از ینابیع دینداری ومنابع پسندیده کردار است بجای
آرد وبین الحق والباطل فاروق بوده احیاء سنت فاروقی واجراء احکام علیه علوی علیهما
الکرامة والرضوان واجب ولازم داند ودر فصل مرافعات وقطع منازعات بین المتداعین
رعایت سویت نموده بلفظ ولحظ فرقی نکند وکما عهد من سیرته السنیة وسیرته الرضیة المرضیة
بحقیقتی که فارق حق از باطل وممیز محق از مبطل باشد بجای آرد وباوجود کلال ظاهر از استیلاء
عوارض نفسانی وذهول ذهن از استعلاء هواجس جسمانی بفصل هیچ قضیه مشغول
نگردد وبا طبیعت از انشراح صدر وانبساط وقوت دماغ واستقامت فکر نباشد مباشر فصل
هیچ امر از امور دینی نشود وچون وصول او بواسطه ملازمت حضرت ما بجمیع قضایا ممالک

تعذری تمام دارد در دیوان قضا ممالک ودر هر شهری یاری عادل منصف وبصفات
نصفت متصف از قبل خود تعیین کند وبا قتفاء آثار شریعت واتباع قواعد کتاب
وسنت تاکید وصیت از لوازم داند تا مساعی جمیله او عند الله والناس محمود ومشکور
ومرضی ومبرور افتد انشاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلیغ نفاذ یافت تا امرا وکوس
ووزرا وامرا تومانات واولکا وایناقان واصحاب دیوان بزرگ وامراء هزاره وصده
وباسقاقان وملوک وحکام وسادات وقضاة ونواب ومتصرفان وبتکچیان وصدور
واکابر واعیان ومشاهیر وعموم اهالی وجمهور مقیمان وکافهٔ متوطنان وساکنان ومقیمان
ولایات ممالک محروسه بر وجه مذکور ونمط مسطور وجماعت صحرانشینان از لشکریان
واقوام مغول وتاجیک ولور واکراد واتراک واعراب وخلجان واهالی بلاد وبقاع ومتو طنان
حصون وقلاع وسکان قفار وبراری وقطان دیار وصحاری وسایر ما یلیها وبعد فیها مولانا
اعظم علامة العالم خلیفة العجم قاضی القضاة الممالک مسعد الخلایق من مهالک المهالک جمال
الملة والشریعة والدین شمس الاسلام والمسلمین احمد الهاشمی لازال اعظم را قاضی
القضاة ممالک ووالی ولاه وراعی رعاه وحامی حماه دانند ودست او در تصرف وتدبیر
امور دینی ومهمات شرعی قوی ومطلق دانند ونواب وگماشتگان او را که جهت فصل احکام
وقضایا بمجالس ومنازل خود بطلبند وتعظیما للشریعة الشریفة الغراء وتکریما للملة الحنیفیة
الزهراء علی شارعها شرایف الصلوات وکرایم التحیات بمحاکم ایشان حاضر شده اوامر
شرع واحکام دین را بمطاوعت وانقیاد ومتابعت وامتثال تلقی واستعجال کنند ومحبوس
حکم شرع واحکام دین را بمطاوعت وانقیاد ومتابعت را بی اذن ایشان ورضای خصمان
بیرون نبرند وبهیچ وجه در قضایا شرعی مدخل نسازند وتعظیم اقدار وتفخیم مقدار وترفیه خاطر
بزرگوار او بمراضی حضرت ما مقرون ومشفوع شناسند ودیگری را کاینا من کان با او در
مجال مشارکت ومداخلت ومدخل مجادلت ومقابلت ندهند واوامر ونواهی او را در جمیع
احکام ممتثل ومنقاد گردند واز مخالفت احتراز واجتناب ورزند اصحاب دیوان بزرگ
هر سال اصل مال ومتوجهات مبلغ چندین هزار دینار بر سبیل رسوم از مواضع مرجو الحصول
با نوکران ومعتمدان او جواب گویند تا در وجه اخراجات او بمصرف رسانند ادرارات
ومعایش ومسلمات ووظایف او را که در جمیع ولایات باشد بی شایبه اختزال واختلال

وعارضه انتقال واغلال نرسانند واملاک واسباب اورا از جمیع تکالیف دیوانی وافعال
ومتوجهات وسایر مؤنات ومطالبات معاف ومسلم دارند واکرم ومزارعان اورا
از تقسیمات وتخصیصات وتحریجات وعوارض ومزاحمات وسرشمار وخانه شمار وباغ
شمار وقوبجور وسایر شاقص ومعارضات مزاحم ومعارض نگردند وچنان سازند که مولانا
اعظم بفراغت خاطر بتمشیت این امر خطیر وشغل جسیم که متحمل اعبا ومتکفل اعمال آن شرع است
بر احسن وجوه واسیر اوضاع قیام تواند نمود تا بمحمدت بپیوندد **نوع دوم** در تفویض
بمنصب قضا اجل معظمات مهمات که تدبیر آن از واجبات وتلسیق آن از مفترضات این
تمشیت امور دینی وتمهید قواعد شرعیست که ملک وملت مضبوط گردد که کار شریعت منتسق
ومنتظم باشد وکار دیوان آنگاه متمشی گردد که جریان امور دار القضا بر ترتیب وتعظیم وتوقیر
وتکریم بود که این هر دو اگر بصورت برند اما در صفت متوافق اند واز یک اصل منشعب شده
واز یک منبت برسته ونص الدین والملک توامان مصدق ومؤکد آن گشته واعظم مهمات
دینی منصب قضاست که احتیاج کافه خلایق وعامه برایا بمنافع آن در غایت وضوح است در رفع
منازعات ودفع مخاصمات از میان مردم بر وجهی که غالب ومغلوب راضی وخشنود باشد
جز باحکام قاطعه شرعی وآثار اعجاز تا حدیست که مخالفان دین از یهود ونصاری وعبده اصنام
در فصل قضایا اعتماد بر قول وقلم قضاه اسلام دارند واموال واملاک خویش سجلات وصکوک
ووثایق ایشان مؤکد ومستحکم می گردانند وچون دار العلا سیواس خلاصه ممالک روم ومحصول
فذلک آن دیار است تدبیر کار قضا آنجا که اهم مهمات انام واعظم امور اسلامست وواجب
چنانک دران خطه خطیر آن منصب باشکوهی هرچه تمامتر باشد وبارونقی هرچه وافرتر وباعظمت
واقبال دین حق بر عالمیان محقق ومکشوف گردد وادبار جانب کفر ودثور وانهدام مبانی
شرک مقرر ومصور شود وچون مولانا اعظم مقتدای العالم افضل المتقدمین والمتاخرین
وارث علوم الانبیاء والمرسلین قطب الملة والدین ادام الله معالیه در فنون فضایل سرآمد
اهل اسلامست ودر انواع علوم نقلی وعقلی مشار الیه ایام وعمارت علم وفضل را بتجدید
ورع وتقوی متحلی گردانیده وهر دو فضیلت علم وعمل را باوج افلاک رسانیده ومنصب قضاء
آن ولایات مع ما یتبعها ویلحقها ویضاف بها وینسب الیها بکمال امانت ودیانت وشمول تورع
ووفور تصون وتدین او تفویض فرمودیم وآن دیار را بشرایف اوامر ونواهی او که مستفاد

از قانون شریعت ومنبع از قواعد کتاب وسنت است مشرف ومزین گردانیدیم ومقالید
قضایای شرعی ومفاتیح حکومات دینی در کف کفایت ویمن دیانت او نهادیم تا چنانک از قوانین
نص قرآن مجید وحدیث مصطفی صلوات الرحمان وسلامه علیه معلوم کرده آن احکام را بین
الناس متمشی گرداند وقضایا ودعاوی بر آن منهج معدل قطع وفصل رساند وچون عموم جهانیان
در اقطار واطراف عالم وارجاء وانحاء ممالک بقول وقلم وفتوی وارشاد او بزرگ تمسک می جویند واعتصام
بعد کتاب الله تعالی وسنن رسوله بدین حبل متین می نمایند مجلس شریف اورا بذکر شروط ونفوذ
قضا که بر عادت ورسم مترسلان در مناشیر وامثله واحکام می نویسند احتیاج بنسبت حل عمر وعن
الطوم بماهتاب چه حاجت شب تجلی را بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا وملوک وحکام وسادات
ومشایخ وقضاة وایمه واعیان ومعارف ومشاهیر وعموم اهالی ومتوالی وجمهور متوطنان ولا
یات ممالک روم عموما ودار العلا سیواس وتوابع ولواحق ومضافات ومنسوبات آن خصوصا
مولانا اعظم مشار الیه لازال معظما را قاضی وحاکم امور شرعی ووالی ومتوالی احکام اسلام آن
ولایت دانسته در تعظیم واکرام وتبجیل واحترام او باقصی الغایة والامکان کوشند ودر فصل مرا
فعات وقطع مخاصمات وکتبت وثایق وسجلات وعقود مناکحات ومحافظت بیت المال و
اموال ایتام وغیبت وسفها وضاله وقضایا ر وقفی وابواب میراث ووجوه خیرات وتمامت
امور ومناصب دینی رجوع کلی با او ونواب وگماشتگان او کنند واوامر ونواهی ایشان را
که هر آینه متضمن اجرا حق وامضا صدق باشد بقبول وانقیاد تلقی نمایند واز مخالفت محترز
ومجتنب باشند وتعظیم محکمه شریعت بر وجهی بجای آرند که عظمت دین اسلام وعزت شریعت
مصطفی علی الشارع افضل الصلوة والسلام جهانیان را واضح ولایح گردد ودر جمیع قضایا
شرعی بمحاکم ایشان حاضر شده اورا ونواب اورا جهت فصل حکومات بطلبند ودر هیچ
ابواب هیچ دقیقه از دقایق تبجیل واعظام وتمکین واحترام وتوقیر واکرام جانب کریم او
ونواب وگماشتگان مهمل ونامرعی نگذارند تا بمحمدت وارتضا مقرون افتد ان شاء الله تعالی
مرسن حلوبدواعمار نامه **نوع سوم** در تفویض نیابت قاضی القضاتی ممالک
وحکومت اوقاف عام از قبل قاضی القضاة از دیوان ممالک می نویسند سزاوار تحمید
وتقدیس حضرت مالک الملکی است که جهت اظهار شرایع وابدا بدایع انبیا را صلوات الله
علیهم بخلق فرستاد ومورد رسالت ایشان را بانزال کتب ربانی وصحف آسمانی مصفی کر

دانید و معالم دین و اسلام و دعایم شریعت و احکام را با بروج سماوات مساوات
و مجازات داد و علماء امت را توفیق متابعت دین قویم و صراط مستقیم ارزانی داشت
تا از مزالق شهوات و مدارک شبهات احتراز و اجتناب نمود، در اجراء حق و امضاء صدق
بنهایات مراتب ذوی الالباب وصول یافتند و صد هزاران صلات صلوات و تحف تحیات
نثار مرقد مقدس و مشهد منور و روضهٔ مقدس و تربت مطهر سید رسل و رهنمای سبل امام کونین
و مقتدای ثقلین محمد مصطفی و بر آل و اتباع و اصحاب و اولیا و احباب او باد که در دیاجی ظلمات
غوایت فرق امت را نجوم هدایت بودند و در اشادت مبانی دین و اعلاء سنن سید
المرسلین آنچه ممکن و مقدور بود از قوت بفعل رسانیدند علیهم سلام الله ما لاح بارق
و ما ناح قمری بصوت مغرد اما بعد بر ارباب الباب و اصحاب احساب مخفی نماند که اهم مهمات
که ولاة ازمه احکام بانتظام آن اهتمام نمایند با تقویت شرع و اسلام و تمشیت امور دین و احکام
خیر الانام علیه الصلوة و السلام مساوی و موازی نگردد که در ضمن آن اعلاء حق و انخفاض باطل
و عزت اسلام و مذلت کفر بوضوح می انجامد و طریق شرع بهدایت شارع صلی الله علیه و سلم
ظهور می یابد و غایت امت از وقوع در مدارک اشقیا خلاص یافته بمدارج سعداء و مراقی
اصفیا استعلا و استیلا می یابند و بنعیم مقیم واصل می گردند بنا بر این تقدیر انتهاج این منهاج
بر هر نفس از نفوس بشری که بصفت ایمان و اسلام متصف و متحلی و بقدرت و استطاعت
متحلی باشد واجب و لازم شود بل فریضه و متحتم می گردد و چون بتایید ربانی و توفیق آسمانی
امداد عاطفت و مرحمت بندگی حضرت اعلا اعلاه الله تعالی شامل حال این دعاگوی دولت
خواه شد و تربیت و تقویت در حق او بر وجهی ظهور یافت که در سوالف ازمنه و اعصار
از حضرت پادشاهان دولت یار و خسروان کامکار درباره هیچ یکی بهیچ نوع مثل آن نشان
نداده اند و از جملهٔ فواضل و مشایخ و عوارف و عواطف که در حق او بتقدیم رسید منصب
قاضی القضاتی و تولیت اوقاف خاص و عوام و نصب و عزل متقلدان مناصب شرعی و عام
و متصدیان اعمال دینی و اشغال اسلامی در جمیع ممالک محروسه از حدود مصر تا شاطی وادی
آموبه و از سواحل هرموز تا باب الابواب است بر وجهی که هیچ یک از متقلدان امور
مملکت و مباشران مهمات دین و دولت با او مجال مشارکت و مداخلت و مدخل منازعت
و مجادلت نماند، و دست تصرف او در جمیع این امور و اشغال و مناصب و اعمال در تمامت

ممالک مؤید گشته و بدان واسطه تقویت امور شرعی و تمشیت احکام دین بر ذمت
همت این ضعیف واجب شد و چون او را بسبب اشتغال ملازمت بندگی حضرت سلطنت
خلد الله ملکه محال آنکه بنفس خود مباشر این امور و مهام در جمیع بقاع و بلاد تواند شد سنت
واجب آمد راه نیابت و خلافت در تمامت این مناصب و اعمال کما ذکرت و زبرت و کتبت
و سطرت بصاحب وجودی تفویض کردن که علم نافع را ذریعهٔ عمل صالح گردانیده باشد و بورع
و تقوی و امانت و دیانت و کفایت و درایت و صرامت و صیانت قصب السباق از کافهٔ
اعاظم آفاق و عامهٔ اشراف اطراف ربوده و هیچ یک را از فحول افاضل و وجوه اماثل و اعیان
زمان و اکابر جهان مجال مجاراة او در حسکل شهامت و رزانت و کوتاه دستی و کم طمعی او نبوده
و او را بعون علم زاجر و نبض فضل وافر بر جمیع اکابر ماضی و معاصر مزیت تفوق و رجحان
حاصل شده باوضع الشی فی موضعه که عبارت از محض معدلت است تحقیق نموده و از نتایج آن
تفویض و تولیت که امر بتت بموقع و حقیقت در ضمن استدامت دولت روز افزون و
استقامت ایام همایون بندگی حضرت پادشاه اسلام خلدت سلطنته لازم آید و مثوبات
آن بروزگار این دولت که با عمر آید همعنان بار متواصل گردد و مولی و مفوض را لسباب
نیکونامی بسندیده فرجامی حاصل آید ان شاء الله العزیز و چون مولانا اعظم علامة العالم قاضی
قضاة الاسلام والی ولاة الاقضیه والاحکام ناصب رایات الشریعه الشریفه الغر معلی الویه
المله الحنفیه الزهرا شافعی الزمان نعمان الاوان افضل المجتهدین اورع الحکام العا
دلین وارث علوم الانبیاء و المرسلین جمال المله و الحق و الدین جلال الاسلام و المسلمین
حسین الاسدی متع الله المسلمین بدوام ایامه و انفذ فی العالمین شرایف اوامره و احکامه
مستجمع این صفات و مستدام این سمات و کمال این مناقب و سمو مراتب و علو مدارج
و ترفع معارج او بیش از آنکه زبان بتقریر و بیان شان بتحریر آن قیام تواند نمود و این معنی
از غایت وضوح اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت را محقق و معلوم والشمس لا
یخفی بکل مکان بنا بر این مقدمه راه نیابت و خلافت این ضعیف در قاضی القضاة ممالک
محروسه عموماً و عراق عرب مدینة السلام بغداد و حله و کوفه و واسط و بصره و اعمال فراتی و عانه
و دجله و حدیثه و هیت و انبار و ولایت آذربیجان تبریز و مراغه و مضافات و ملحقات آن
خصوصاً و تولیت و حکومت اوقاف خاص و عام و نصب و عزل مباشران مناصب دین

واحکام اسلامی و نیابت نشان و توقیع و ضبط دیوان قضا و اعتنا، عدول و کتاب و معتمدان
و قضاة و احتساب و خطابت بهر ملک و عیسی آباد و لب استغلال و قضاء جری و رحبل برقرار
سابق و تولیت نجابت و امانت حکم و تاریخ کتب شرعی بعامه ممالک محروسه بمقر رفیع و صدر
منیع و جناب سامی و مجلس عالی او بزرگ تفویض رفت و دست او در عزل و نصب
و نقض و ابرام و حل و عقد آن اعمال و مناصب قوی و مطلق گشت و ابواب مشارکت
و منازعت و طرق مجادلت و مداخلت من جمیع الوجوه مسدود و مقطوع گردانیده شد
تا بر وجهی که از رای صایب و حدس ثاقب و امانت وافر و دیانت وافی و رزانت
زاهر و صیانت زاهی و رجاحت عقل و غزارت فضل و معهود است بتنسیق و تدبیر این
مناصب و اعمال و مهام و اشتغال کما عهد من سنته السنیه و سیرته الحمیده قیام نماید و تثبیت
حق و تقویت صدق را مطامح انظار و مطارح افکار سازد و در استماع مرافعات و فصل
مخاصمات و قطع محاکمات و کتبت سجلات و تواریخ و توقیعات و عقود مناکحات و
تعیین کتاب و امنا و عدول دار القضا و محافظت بیت المال و اموال ایتام و غیب
و سفها شرایط حفاظ و ضبط و دقایق تدقیق و تعمق مرعی دارد و در تحقیق حقوق در هر حال و هر از
آن انچه از حسن اجتهاد و کمال سعی و احتیاط ممکن و مقدور است بجای آرد و بهیچ حال نگذا
رد که از غالب بر مغلوب و از حاکم بر محکوم و از ظالم بر مظلوم و از آمر بر مامور حیف و
تعدی و زور و زیادتی رود و در اجرای حقوق و ایصال آن بمستحقان و امضاء احکام
بر وفق شریعت خیر الانام علیه افضل الصلوة و السلام مساعی جمله بتقدیم رساند که امانت
و دیانت و خدای ترسی و کوتاه دستی و کم طمعی و پرهیزکاری او عالمیان را ظاهر و لایح
و باهر و واضح گردد ان شاء الله تعالی و همچنین امور موقوفات در جمیع ولایات هم بخلافت
و نیابت و هم باستخلاف و استنابت سعی که متمر ثنا و ثواب و مهیج امان از عذاب و
عقاب و موجب فوز یوم الحساب و الاحتساب باشد بجای آرد تولیت اوقاف
را در نظر آورد، و هر کیفیت و کیفیت آن وقوف یافته اقتفاء آثار شروط و شروع در ان بر وجه
مشروع و مشروط از لوازم شمرد و عمارت رقبات را بر سایر مهمات مقدم داشته وظا
یف ارباب استحقاق بعد از عمارت جواب گوید و باعتبار اقوال و متولیان و مباشر
امور وقف مشغول شده تفویض و اثبات امنا و عزل و ابعاد خاینان شرعا واجب داند

و مواضع

ابراع

و مواضع وقفی را که در دست مستاکله باشد باجرة المثل زمان از تصرف نامشروع اداع و
استخلاص نموده بر مستحق مقرر داشته محصولات را بمصارف مشروعه مستوفی گرداند
و در جمیع احوال چنان سازد که مساعی جمیله او عند الله و الناس محمود و مشکور افتد تا موجب
ذکر حمید و سبب عاقبت سعید باشد ان شاء الله تعالی بدان سبب این مکتوب در قلم آمد با حکام
و سادات و قضات و متصرفان و نظار و شحنگان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب
و مشاهیر و بناه و حماه و جمهور ساکنان و کافه مقیمان و متوطنان ولایات ممالک محروسه عموما و
عراق عرب بغداد و حله و کوفه و واسط و بصره و اعمال فراتیه هیت و انبار و عانه و حدیثه
و کسات و سفانا و نهر الزوربین و نهر ملک و عیسی و جری و دجیل و بلاد آذربیجان تبریز
و مراغه و سایر ملحقات و مضافات ان ذکر او لم یذکر ربما او لم یرد مولانا اعظم علامة العالم
قاضی القضاة ممالک الاسلام و الی ولاه ازمه الاحکام الشریعه الشریفه ناصب الویه الملة
الحقیقیه المنیفه افضل المجتهدین اورع علماء الراسخین شافعی الزمان نعمان الاوان وارث
الانبیاء و المرسلین جمال الملة و الدین جلال الاسلام و المسلمین حسین الاسدی ادام الله
میامن ایامه الشرایف و خصه ممرا بالعنایات و الالطاف را بنیابت و خلافت این ضعیف
قاضی القضاة و والی الولاه و متصدی سایر مناصب شرعی و احکام دینی دانسته در فصل
مرافعات و قطع مخاصمات و کتبت وثایق و سجلات و عقود انکحه بلا ولی و مع الولی و تعیین
عدول دار القضا و کتاب امنا و محافظت بیت المال و اموال ایتام و غیب و سفها و تولیت
و حکومت اوقاف خاص و عام و استخراج متصرفان و استرداد و احیاء وقفی از ایشان
و سایر مستاکله و متغلبان و صرف آن بمصارف مشروعه مشروطه رجوع کلی با او و نواب
و گماشتگان و امنا و معتمدان او کنند و دست تصرف او را در حل و عقد و نصب و عزل و رفع
و خفض و ابرام و نقض جمیع امور و مهمات بر وجهی که ذکر رفت قوی و مطلق شناسند
و دیگری را کاینا من کان با او مجال مشارکت و منازعت و مدخل و مجادلات و معارضت
ندهند و در تعظیم و توقیر و تبجیل و تکریم جانب کریم او کوشیده هیچ دقیقه از دقایق آن مهمل
و نامرعی نگذارند عمال و کتاب و شحنگان اوقاف خاص و عام او را و نواب و گماشتگان او
بر جمیع قضایا و وقفی و مواضع مشغله و مشتغله وقوف و اطلاع کلی دهند و هیچ چیزی پوشیده
و پنهان ندارند و آنچه هر کس از محصولات وقفی بخلاف شرع و شروط واقفان تصرف نموده

باشد و بثبوت نرسد نی عذر بامنا و معتمدان او جواب کویند تا بمصارف شرعی صرف کنند
متصرفان اوقاف عشر محصولات بموجب شرع و شرط واقف تسلیم معتمدان او کنند هیچ
آفریده از امرا و حکام جهت فصل احکام او را و نواب و کماشتکان او را بمجالس خود نطلبند
و تعظیما للشرایع الغراء النبویه و تکریما للاولاد الزهراء المصطفویه علی الامر بفرضها شرایف
الصلوات و کرایم التحیات بمحکمه ایشان حاضر شده و اوامر شرع و احکام دین مطیع و منقاد
کردند و محبوس حکم شرع را بی اذن ایشان و رضاء خصمان اخراج نکنند حکام عراق عرب
قضا و احتساب و خطابت شهری ملک و عیسی با سواد و استغلال و قضا جری و وجه حل بر قرار
سابق برو مقرر و نواب و کماشتکان او مخصوص و معوض شناسند و دیگری را مجال ترک
و مداخلت تصور نکنند همکنان در جمیع ابواب چنان سازند که مولانا اعظم بفراغت
خاطر بتمشیت این مناصب دینی و اعمال اسلامی اشتغال تواند نمود و با میامن آن بزرگوار
همایون دولت روز افزون ثبتها الله کردد ان شاء الله العزیز **فصل**

دوم در تفویض نقیب النقبایی سادات و تولیت اوقاف دار السیاده تکریم سعادات
کرام و تعظیم اهل بیت مصطفی علیه الصلوة و السلام و در رعایت اسباط رسول و حمایت
اولاد بتول بر ذمت همت ملوک انام که حماة بیضه ملک اسلامند چون اقامت صلوة و ادامت
صلاة واجب و لازمست و محل این طایفه که از اکابر ارومه بنی عدنان و اکارم اکرومه معد و
قحطان اند فریضه و متحتم که هیچ منقبت که خسروان دادکر و شهریاران عدل کستر مبانی سلطنت
را بدان استحکام دهند و کارخانه دولت بجمال آن زینت و نظام فزایند با موالاة بنی
الزهرا و محبت احفاد خدیجة الکبری رضی الله عنها که حدیث که کل حسب و نسب ینقطع الا
حسبی و نسبی که از جلالت و عظمت ایشان اخبار میکنند مساوی و موازی نکردد **شعر**

الیهم کل مکرمة تؤول　اذا ما قیل جدهم الرسول　علی صنو خیر الخلق طرا　ابوهم ثم امهم البتول

که در حدیث صحیح مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم با میر المومنین علی کرم الله وجهه
کفت نسب کل نبی فی صلبه و نسبی فی صلبک یا علی و چون محامد مقدار و ترفع اقدار ایشان
بظهور پیوست مآل مناصب و تولیت مراتب مخصوص کردانیدن فراخور قدر رفیع و صدر
منیع ایشان نباشد که منصب و مرتبت با منقبت سیادت که صفت ایشانست مساوی
نشود بلکه مناصب بتقلد ایشان مشرف و بتصدی ایشان مکرم و مزین کردد **شعر**

اغنتهم عن مدیح المادحین لهم　مدیح الله فی طه و یاسینا و چون منصب نقیب النقبایی
سادات مخصوص سادات کرامست و دیگری را از اشراف بنی نوع مجال مداخلت در آن
ممکن نه این منصب شریف و محل عالی منیف بار دیگر دورا سادات بمجلس سامی مرتضی اعظم
مجتبی اکرم شرف آل طه و یس علاء الملة و الدین سید امیر علی ادام الله سیادته که از اعاظم
سادات و اشراف اکابر اخلاف است الی عبد مناف شجاعت و سماحت و صرامت و صیانت
و معالی و مکارم و فضایل و مناقب مستثنی و ممتاز است و درین ابواب کوی مسابقت از
شهسواران زمان ربوده و هیچ یک را از اکارم جهان و اکابر زمان مجال محاذاة با اشهب
دلاوری و مردانکی و تجرد و تفرد او نبوده تفویض رفت و دست او در حل و عقد این او خطیر
و منصب جسیم جلیل قوی و مطلق کردانیده شد و ابواب مشارکت و مداخلت بالکلیه مقطوع
و مسدود کشت تا او بر وجهی که از کمال و فور شهامت و شمول رزانت و سبوغ امانت
و دیانت او معهود است بتصحیح انساب سادات قیام نماید و صحیح النسب را از منتحل جدا
کرداند و بنص حدیث لعن الله الداخل فینا و الخارج عنا کار کرده سادات و بعزل منتحلان
مشغول کردد و وظیفه که بنام سادات در دار السیادات ممالک که از منشآت سلطان سعید
مغفور مبرور غازان خان انار الله برهانه بوده مجری و مقرر است بر سادات هر ولایت که
دار السیاده آنجا مبنی باشد مقرر دارد و در آن باب مکتوب نویسد که متصرفان بی شایبه
مطل و رفع و غارمه تسویف و منع جواب کویند و چون مجلس شریف او از آن عالی تر است
که بر عادت میر سلان سعی کند و صیت مراحم جانب سامی او توان شد در همه ابواب آنچ مقتضای
همت بلند رای ارجمند و نسب صحیح و کرم صریح و فضل زاخر و علم وافر او باشد بجای آرد و
ثواب حضرت رب العالمین و اجداد طاهرین را سلام الله علیهم اماده دارد تا مثاب و ماجور
کردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوس و وزرا و اینا قان و امرا
تومانات و اولکا و اصحاب دیوان بزرگ و هزاره و صدره و ملوک و حکام و سادات و مشایخ
و قضاة و ایمه و علما و متصرفان و متکفلان دار السیاده در ولایات ممالک محروسه از ابتدای
سنه تسع و خمسین خانی مرتضی اعظم سید علاء الدین امیر علی دامت سیادته را نقیب
النقبای سادات و جمیع انواع سعادات و سیادات دانسته مراسم تمکین و تعظیم و وفایق
تبجیل و تکریم و شرایط احترام و توقیر بجای آرند و در قضاء سادات و تصحیح انساب ایشان

و تادیب و تعریک منحلان و متسبهدان رجوع کلی با او و گماشتگان او کنند و اوامر و نواهی ایشان
را در همه ابواب مطیع و منقاد باشند متصرفان و سکان دار السیادات و اوقاف آن در
جمیع ممالک محروسه امثله و مکتوبات و بروات او را که در باب وظایف سادات نویسد
ممضی و مجری دانسته اوامر و احکام او را بالطاعت و انقیاد تلقی نمایند و از مخالفت احتراز
و اجتناب ورزند و نسخه موقوفات دار السیادات و محصولات آن براستی نوشته بپیش
او آرند و او را بر آن وقوف و اطلاع کلی دهند و هر سال عشر محصولات اوقاف دار السیا
دات برسم حق التولیه با معتمدان او جواب گویند و چیزی قاصر نگذارند **فصل**

سوم در تفویض حکومت اوقاف ممالک اجا خیرات اکابر اسلام و امضاء اوقاف
اعاظم اکارم اشراف معسات و مدحات ایام حیوة طلبا من الله حسن الثواب و هر
با من و سل العقاب و وبال الحساب در خدای صرف کرده باشند و جهت اجور و مثوبات
اخروی فواید و منافع دنیوی را باستماع و امتثال کلام ربانی وما تقدموا لانفسکم من خیر
تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا بر خود حرام کرده و بحضرت حق تعالی از افضل حسنات
و اوکد وسایل و قربات باشد والجاهلون بما قدموا خسروا والعاقلون بما قد قدموا فازوا
و چون رسول علیه افضل الصلوة والسلام فرمود وهل لك من مالك الا ما اکلت فاقبلت او لبست
فابلیت او تصدقت فابقیت پس وقف بموجب حکم حدیث صحیح اذا مات ابن آدم انقطع
عمله الا عن ثلث صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له از جمله صدقات جاریات
باشد و هیچ عمل خیر که ولاة امر در ابقای بدان اهتمام نمایند با جراء خیرات گذشتگان مساوی
نگردد والدال علی الخیر کفاعله و هم چنانکه این عمل خیر بر سلاطین واجبست بر جمیع به
بتفویض و تقلید ایشان قیام نمایند و متصدی گردند هم واجب است تا در ثواب شریک
باشد بنا برین مقدمه چون مولانا اعظم قاضی القضاة ممالك المنقاد له کل ملوك و مالك
شریح الزمان نعمان الاوان مقتدای اهل ایمان تاج الملة والدین شیخ علی ادام الله میامن
انفاسه الشریفه بکمال دین داری و وفور پرهیزکاری و شمول راستکاری که مادهٔ رستگا
ریست از اعیان زمان و اعاظم جهان شرف امتیاز و امتیاز یافته است و با عانت
فکر بلند و ارجمند پای همت بر ذروهٔ معالی و سنام فضایل نهاده و خدای ترسی و کم طمعی را
شعار و دثار روزگار خود ساخته و در تقلد جلایل اشغال و کرایم امور و شرایف اعمال

بواسطه شمول استعداد و استحقاق و استیجاب حاصل کرده منصب حکومت اوقاف ممالک
بجانب شریف او و مسند منت و امانت وافر و دیانت شامل و تورع وافی و تصون صافی
و تورع وافر و تدین باهر او تفویض رفت و دست او در حل و عقد و قبض و بسط و ابرام
و نقض و نصب و عزل امور وقف و متولیان و مباشران قوی و مطلق گردانیده آمد تا بروجهی
که از رزانت رای و رصانت فکر او معهود است بضبط مواضع موقوفات مشغول شده تعهد آنرا
در نظر آورده و تحقیق اوقاف کرده و اعتبار متولیان و متصرفان واجب دانسته اجرای آن
بر قانون شرع و شروط واقفان کند و عمارت رقاب بر جمیع مصالح و وظایف مقدم دارد و
عمله بر تفرقهٔ ضروری را مشاهرات و مسانهات ممضی و مجری گرداند و متولیان متدین متشرع
را تقویت واجب دانسته تمکین و موفر دارد و متصرفان خاین را بعد از استرداد خود اب
و صرف آن بمصارف مشروعه ابعاد و اخراج لازم شمرد و منادات کند که ایشان را در هیچ
امر از امور شرعی مدخل ندهند و بهر موضع از مواضع ابواب مبرات و بیوت خیرات در جمیع ممالک
محروسه با امنا متورع و صلحاء متصون متشرع تفویض کند و در هر ماه یکبار با اعتبار احوال
و اختیار افعال ایشان اشتغال نماید و با نشار و انذار و توجیه و تخویف و وعد و وعید خاطب
گرداند با جد و جهد را موجب مزید اجتهاد گردد و مقصر مهمل را سبب انزجار و ارتداع باشد
و در جمیع ابواب قول و فعل او مطابق حق و موافق صدق افتد تا در دنیا و عقبی از وصمت خجالت
و وقیعت فضیحت مامون و مصون گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت
تا از ابتدای این سال مولانا اعظم علامه العالم قاضی قضاة الممالك اسعد الانام من محالب
الممالک شریح الزمان تاج الملة والدین شیخ علی لا زال اعظم حاکم دیوان اوقاف ممالک
محروسه دانسته مراسم تعظیم و تقدیم و دقایق تبجیل و تکریم موظف و مرعی دارند و طرف
مشارکت مقطوع و ابواب مداخلت منسد و مسدود شناسند و دست او در تصرف
و تدبیر امور اوقاف و صرف محصولات و ارتفاعات آن بمصارف شرعی قوی و مطلق
دانند متصرفان و مباشران امور وقف و عمله و مرتزقه بقاع خیرات و ابواب مبرات خود
را بنصب او منصوب و بعزل او معزول شمرند و احکام و تمسکات بدو نمایند تا بدان وقوف
یابد چنانکه مقتضای دیانت او باشد بامضا و اجرا رسانند متولیان و متصرفان محاسبات
خود با او و نواب او روشن کنند و آنچه شرعا بر ایشان باقی باشد جواب گویند تا بمصارف

مشروع مستغرق کرده جماعت مستاکله مواضع وقفی را با جرة المثل زمان تصرف نامشروع بادیوان وقف گذارند و بعد الیوم دران مدخل نسازند متصرفان اوقاف ممالک محروسه نواب او را بحکومت اوقاف بهر شهر و ولایت فرستد قایم مقام و گماشته و نایب مناب و فرود نشسته او دانند و در توفیر و تحصیل کوشند و کتب وقفی و دفاتر حساب پیش ایشان برند و ایشان را بر جمع مداخل و مصارف وقفی واقف گردانند چیزی پنهان و پوشیده ندارند و در همه ابواب با ایشان موافق و متفق بوده بهیچ انفراد نجویند و محصولات و انتفاعات اوقاف را بیروات و احالات ایشان بمصرف رسانند و بی معرفت و استصواب ایشان بلکه انکی زر و یکمن غله بهیچ آفریده ندهند و وقوف و معرفت ایشان در همه احوال از لوازم شمرند و هر سال از محصولات موقوفات عشری بحق التولیه و الحکومه با معتمدان مولانا اعظم مشار الیه جواب گویند تا در وجه مصالح بمصرف رسانیده از زیاده متوفی و متعفف باشند والسلام

فصل چهارم در تفویض امارت محمل شریف و وفد حجاج

امامت فریضه حج که یکی از ارکان خمسه دین و اسلامست بر موجب نص و اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم بر تمامت مسلمانان واجبست و اگر بر موجب نص و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بعضی از اسلام استطاعت حج بواسطه ضعف بحال ما نا ایمن راه از تعرض قطاع و سراق و حرامیان آنجا بسیار اتفاق می افتد بنا شد بر ذمت پادشاهان دین دار و سلاطین شریعت شعار امن راه ما موجب حرمان مسلمانان از چنان مقصدی شریف و معهدی منیف شود و سبب توجه طالبان و معتقدان گردد فریضه و متحتم است و اگر اهمال نمایند بهر آینه در حضرت رب العالمین بدان تقصیر مواخذ و مخاطب گردند نعوذ بالله من ذلک بنا برین مقدمه واجب شد شخصی را از امراء دین دار و امناء پرهیزکار که شجاعت و جلادت و شهامت و صرامت موصوف و مخصوص باشد بامارت قوافل حج و نیابت محمل شریف تعیین فرمودن و لشکری مرتب و مستعد بدو سپردن تا در خدمت و ملازمت محمل شریف متوجه شده و وفد عراقی و قافله شرقی را قاید و مقدم بوده بدفع قطاع و سراق و حرامیان مشغول گردد و قافله و سابله را بسلامت بگذراند و چون زین الحاج و الحرمین پهلوان سراج الدین از مشاهیر شجاعان روزگار و معارف دلیران زمانست و بکرات بسفر حرمین شریفین زیدا شرفا مشرف و مکرم شده و بدان سعادت استسعاد یافته و باحوال مراحل و منازل و اعراب عشایر و قبایل که دران راه ساکن اند عارف و خبیر گشته و مکامن دزدان و حرامیان و مهارب قطاع و سراق معلوم کرده راه امارت محمل قوافل حجاج و نیابت محمل شریف بدو تفویض رفت و با نصد مرد لشکری با سلاح تمام با او سپرده شد تا بر وجهی که از شمول شجاعت و جلادت و کمال مردانگی و وفور فردانگی او معهودست محمل قوافل حجاج از بغداد بحرمین شریفین رساند و بسلامت باز آرد و دفع حرامیان واجب داند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز امراء حکام و متصرفان حله و کوفه و اعمال فراتی و سایر بلاد عراق عرب پهلوان سراج الدین را امیر قافله حجاز دانسته جانب او را موفر و مکرم و مرجب و معظم دارند دیگری را با او مجال مشارکت تصور نکنند و وجهی که بحکم یرلیغ مالعهر تمغا جهت مواجب او و لشکریان حوالت رفته و وجوهی نیز که جهت ترتیب محمل شریف در مواهره سلف افتاده و علی حده حکم دران باب نفاذ یافته و نسخه و دفتر از دیوان بدو داده اند در روز بر مواضع مرجو الحصول مخصص کرده نوعی سازند که در مدت پانزده روز بدو واصل گردد تا در وجه ترتیب محمل شریف و مصالح خویش و لشکریان صرف نموده علی خیره الله تعالی در صحبت محمل شریف و قافله توجه نماید امراء بوادی عرب و اعراب طریق و وجوه و روسا قبایل بطس و ال جواد و بنی لام و بنی خالد و غیرهم در هر موضع که پهلوان سراج الدین را جهت دفع حرامیان و مفسدان بمدد و لشکر احتیاج افتد و ایشانرا اعلام کند شب و روز ناگفته برنشینند و بمدد و مساعدت مشغول گردند پهلوان سراج الدین نیز چنان سازد که وجوهی که جهت امراء حرمین شریفین و مجاوران آنجا و اعراف طریق در نسخه مهمات محمل شریف مثبت بتمام و کمال واصل گردد و امداد لشکر ایشان و حجاج و قوافل متواصل شود تا بمحمدت پیوندد ان شاء الله تعالی

فصل پنجم در تفویض منصب تدریس

چون مدرسه نظامیه رحم الله بانیها و احکم مبانیها ام المدارس بقاع اسلامست و همواره مقام اکابر ایام و افاضل انام بوده و اعیان آن بمامت اقدام علماء ابرار و افاضل تقوی شعار ما اجرام علوی و نجوم سماوی لاف تعادل و تساوی زده طلبه علوم از اقتباس فراید فواید آن نفقه متبرکه با وفر حظوظ و اقسام فایز شده اند و هر طرف از اطراف که توجه نموده سر آمد

آن صوب ومشار الیه ان طرف بوده وجه مبارک مقامی که در مبدا حال شیخ امام ربانی و
عالم عامل صمدانی ابو النصر فیروزابادی صاحب تمته قدس روحه العزیز بتدریس آن
اشتهار یافته وبعد از وحجة الاسلام غزالی امدی الایام واللیالی بافادت مستفیدان
در انجا تحری مراضی ایزدی واجب دانسته وحطیب زکریا تبریزی که از مشاهیر افاضل
جهان بوده اشراف دار الکتب انجا داشته وکابرا بعد کابر آن معهد متبرک محل فایقان
مجتهد ومقام علما معتمد ومقصد افاضل اخیار ومربع لحارب ابرار بوده وبزرگان دین
ودنیا از موارد موایدآن تا عذب مشارب رسیده وارا هینا مناهل فضایل شراب شده
وچون درین وقت ان اشرف بقاع از وجود مدرسی فاضل وعالم عامل خالی بوده فکر بکر
شاهانه ونظر خسروانه ما بر تعیین صاحب وجودی که شایسته تدریس آن مدرسه باشد
وطلبه علوم اسلامی را بر قدر استعداد ارشاد کند مصروف ومقصور گشت وچون مو
لانا اعظم علامه العالم افضل علماء الاسلام خلاصة نتایج اللیالی والایام مفتی المذاهب
اعلم المشارق والمغارب فخر المله والدین جمال الاسلام والمسلمین محمد بن مطهر اطلی
متع الله طلبه العلوم الاسلامیه بدوام حیوته الشریفه باجماع افاضل الانام افضل و
اکمل ایام ونعاده شهور واعوام است فضیلت علم نافع ضمیمه عمل صالح گردانیده وشمعه
ارشاد ومیامن افادت را باوج اثر رسانیده ولا یزال بنشر علوم دینی ومعارف
یقینی اشتغال نموده واز ما سوی الله بالکلیه اعراض کرده طوبی له وحسن ماب منصب
تدریس مدرسه مذکوره بوفور فضایل وعزارت معلومات وکثرت مفهومات او
تفویض فرمودیم تا دران بقعه ببسط بسیط افادت ونشر صحف هدایت وتکمیل ناقصان
وارشاد مسترشدان مشغول گردد واعتبار استعدادات طلاب آداب کرده
هر فرد را از افراد مستعدان بنوعی که عما قریب مدرس گردد ودر فنون علوم تخرج نماید
تربیت واجب داند وچنان سازد که از نتایج انفاس بزرگوار او مستفیدان مفید و
مستکملان کامل وطالبان مطلوب وراغبان مرغوب گردند تا مجبول بر کمال ارشاد وتمکن
افادت او بزرگ باشد وچون قاعده چنانست که پیش از وظیفه تدریس بختم کلام مجید عظم
الله شانه مشغول شوند در اعقاب ختمات بر موجب نص حدیث عقیب کل ختمة
دعوة مستجابة بوظیفه دعاء دولت قاهره ما ابدها الله اشتغال نماید واستمطار رحمت

بروح مقدس بانی آن بقعه متبرکه واجب داند که هرآینه باجابت مقرون گردد انشاء الله
تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا وحکام ونواب ونظار ومتصرفان ومسکنان
بغداد ومتولیان اوقاف عموما ووقف مدرسه نظامیه خصوصا از ابتداء این سال مولا
نا اعظم علامه العالم افضل المحققین اکمل المتقدمین والمتاخرین فخر المله والدین محمد بن مطهر اطلی
ادام الله فضایله را مدرس آن مدرسه دانند ومراسم تعظیم وتوقیر بجای آورده دیگری را مزاحم
ومشارک نشناسند ودر اعلاء قدر وتفخیم ذکر ورفعت شان وبسطت مکان او باقصی الغایه
والامکان کوشیده متولیان اوقاف مدرسه نظامیه وظیفه که بشرط واقف سعید جزاه الله خیرا
از نقد وغله بر سبیل مشاهره ومسانهه جهت مدرس مقرر ومجری باشد روز بروز
وماه بماه وسال بسال بامعتمدان او جواب گویند وجبری قاصر ومنکسر نگردانند ووظایف
معیدان وطلبه بمعرفت واستصواب او رسانند تا ایشان بفراغت خاطر بملازمت مدرسه
وافادت واستفادت علوم دینی اشتغال نمایند واگر مولانا اعظم دامت برکته در عرض
رسوم ووظیفه موضعی امسنفات ویا از مستغلات التماس کند تا باستنما واستثمار آن مشغول
گردد بر موفر ومقرر دارند ودر همه ابواب نظر بر مراضی او مصروف وموقوف گردانند
وچنان سازند که بتمکن تمام بتدریس علوم اسلامی دران بقعه خیر مشغول تواند بود تا
بمحمدت بپیوندد والسلام

فصل ششم در تفویض خطابت

چون مولانا اعظم قدوه مصاقع الخطبا شرف المله والدین عمت فضایله از جمله علماء متدین و
صلحاء متشرع وبفنون فضایل ومعالی رتبت امتیاز یافته وصیت حسن صورت وسمعت
جودت ادا او بمسامع روحانیان رسیده واز عذوبت الفاظ ودقت معانی او ذکر دایر رسانید
وخبری سایر در آفاق واقطار منتشر گشته خطابت مسجد جامع بزرگ فلان شهر بجانب
عزیز او تفویض فرمودیم تا در ایام جمعات ملازم بوده اسماع حاضران را باستماع آیات
کلام مجید عظم الله جلاله ونصوص احادیث رسول کریم صلی الله علیه وسلم مقرط ومشنف
گرداند وراقدان مراقد غفلت را از ظلام منام غوایب متنبه گرداند وبنور الانوار ارشاد
وهدایت رساند وآیه یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر
الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون بر بنان خواند وبعد از اداء فریضه جمعه آیت
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون

را مالی آن گردانند تا از میامن آن نصایح و مواعظ و برکات آن روادع و زواجر طوایف اسلامیان
و متابعان شریعت خیر الانام باجماع الامم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم متعظ و منزجر شده سلوک
دین قویم و منهاج صراط مستقیم را بهترین وسیلتی و شریفترین ذریعتی بحضرت رب الارباب
تعالی شانه دانند و سعادات و تقوی و عقبوی اختیار کنند و از میامن آن نهال جمال اقبال
ما در چمن دولت پیراسته شود و رخسار عروس مملکت بتزیین ماشطهٔ سعادت آراسته
گردد و قاصران مجامع جوامع بر ریاض سلطنت ما استمطار کوامل عوارف ربانی و استعطاف
کوامل مراحم و عواطف یزدانی کنند هر آینه باجابت پیوندد ان شاء الله تعالی بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا امرا و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و مستحفظان انجا از
محتشم این سال تا منتهی ایام سعادت و دولت ما بار مولانا اعظم شرف الدین را خطیب مسجد
جامع بزرگ دانسته در تعظیم و توقیر او غایت محو و مبذول دارند و او را از سایر خطبا و
علما بمزید اصطفا و اختیار حضرت ما مخصوص و مشار الیه شناسند و بسبب او را در اعقاب
صلوات و مجامع جمعات مستلزم حصول اعالی درجات و مستعقب اجور و مثوبات دانند
و بدان تبرک و تیمن افزایند متولیان اوقاف مسجد جامع مذکور وظیفهٔ خطابت بر وجهی که
در وقعه مثبت و مسطور باشد ماه بماه و سال بسال با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر
نگردانند تا او آنرا با عدارتی که در بارهٔ او ارزانی داشته ایم بوجه مصالح معاش مستوفی
گردانیده بملازمت جمعات اشتغال تواند نمود

فصل هفتم در تفویض احتساب

چون امام فاضل ضیاء الدین محمد از جملهٔ صلحا و پرهیزکاران است و همواره
اوقات خویش بورع و تقوی و بصلاح و سداد و عفت و رشاد موصوف و معروف بوده
درین وقت راه احتساب دار الملک تبریز و توابع مضافات و نواحی و منسوبات آن بدو
تفویض رفت تا بر وجهی که از امانت و دیانت او معهود است بامر معروف و نهی منکر آن
که در کتب فقهی مسطور است قیام نماید و طوایف مسلمانان را با قتفاء آثار شریعت بامر معروف
و نهی منکر دارد و چون در نصوص حدیث نبوی علیه الصلوة و السلام مذکور است که لا تسعروا
فان المسعر هو الله در احتیاط اسعار و اوزان جهدی که موافق و مطابق صدق و برقانون
حدیث باشد بجای آرد و سعری که باتفاق جمهور بر مقداری قرار گرفته باشد و خواص و عوام
بدان راضی بر قرار مقرر دارد اگر یکی از سوقه و محترفه بدل خود سعری دیگر بنهد مسموع ندارند

و تادیب و باز خواست واجب دارند و در محافظت مکیال و میزان نص کلام قدیم ویل للمطففین
الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون را نصب عین گردانند
و کتالان را از تطفیف که کم پیمودن کیلست مانع و زاجر گردد و سر مفهوم آیت برایشان خواند
و اگر نشنوند بهر نوع که داند و تواند بشنواند در تعیین اذرعه و اقفزه و مکاییل مساعی جمیله
بتقدیم رساند و مجموع آن را با ذراع معدل و قفزان مکمل و میزان و مکیال تمام که تمامت اهل
بلده براستی آن قایل باشند مساوی و موازی گرداند اگر جمعی خلاف کنند تسدید و تعنیف
و باز خواست و تادیب واجب داند و در همه ابواب چنان سازد که افعال و اقوال او عند الله
و الناس محمود و مشکور افتد تا بمحمدت مقرون گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم
نفاذ یافت و سادات و قضاة و صدور و اکابر و ارباب و اعیان و اهالی و سوقه و محترفه دار
الملک تبریز و نواحی و مضافات آن امام فاضل ضیاء الدین محمد را محتسب انجا دانسته در لوازم
و لواحق شغل احتساب رجوع کلی با او کنند و اوامر و نواهی او را که متضمن امر معروف و نهی
منکر باشد امتثال آن بر مجموع طوایف واجب و لازم است بقبول و انقیاد تلقی نمایند و از
مخالفت محترز و مجتنب باشند جماعت بازاریان رسمی که در هر هفته و هر ماه از هر دکان بنام
محتسب مقرر باشد و تا غایت دیگر محتسبان رسیده بر قرار با او و معتمدان او جواب گویند
و چیزی قاصر و منکسر نگردانند

فصل هشتم در تفویض اعادت

چون
متعلمان علوم اسلامی را بعد از منصب تدریس بزرگوار منصب اعادت نیست و طلبه
و مستفیدان را احتیاج بوجود معید در غایت شدت و مولانا جمال الدین علی از مشاهیر
فضلا بمیامن افادت و ارشاد مستغنی و ممتاز و بورع و تقوی و سداد و رشاد مشار الیه
زمان منصب اعادت مدرسهٔ نظامیه بکمال فضایل و وفور مناقب او تفویض رفت تا بر وجهی
که استفادات از علم شامل و فیض فاضل او بهتر بر اعادت در رویش طلبه مواظبت نماید و هیچ
دقیقه از دقایق ارشاد مهمل نگذارد و اگر مدرس را در اعتبار استعدادات طلبه سهوی
افتاده باشد و در طرف ارشاد رفته و مناسب هر طبیعت افادتی معین نشده او بدقت نظر
و حدت تعمق و کمال تدرس و وفور مباحثه و مذاکره بدان واقف گردد و استعداد طالب
زیادت بران درس تا مکمل آن داند بمدرس اعلام داده تغییر و تبدیل بران متحتم و واجب
شناسد و طالب را بدرسی که استعداد او بتعقل و تصور آن وفا نماید مشغول گرداند و تعلیم

وتفهیم بر قدر استطاعت متعلم ومتفهم کند ونعمت ارشاد را بر جهال هوفر و بر مستعدان متفض
ومکدر نکرداند تا مثاب و ماجور گردد و امام شافعی رضی الله عنه درین معنی بر محز اصابت زده
انجا که می کوید من منح الجهال علما اضاعه ومن منع المستوجبین فقد ظلم بدان سبب این حکم نفاذ
یافت با حکام و قضاة بغداد و متصرفان اوقاف انجا و متولیان و نظار مدرسه نظامیه ازین
تاریخ باز مولانا جمال الدین علی را معید طلبه آن مدرسه و معید مستعیدان آنجا دانسته در تعظیم
وتوقیر و تعظیم ذکر او کوشند و شرایط رعایت و محافظت بجای ارند و دیگری را از مشارکت
او مانع شوند و هر رسومی که بشرط واقف سعید بنام معید مقرر باشد و در وقفیه مسطور از نقد و
غله روز بروز و ماه بماه و سال بسال با او جواب کویند تا در وجه مصالح خود صرف کرده
بتمشیت این مهم شریف اشتغال تواند کرد و مثوبات ان بایام همایون دولت روز افزون
را و ارواح واقف سعید رحمه الله مدخر کردد ان شاء الله تعالی برین جمله بروند و اعتماد نمایند

فصل نهم در تفویض فقاهت نقویت متعلمان علوم اسلامی با موجب
انتشار معلومات دینی وسبب اعلاء معالم شریعت کردد بر ذمت همت ولاة امور و حماة بیضه
دین و ملک واجب و لازمست و چون امام صدر الدین محمد تردی مستعد و متدین و بصلاح
دین و سداد مشهور است راه تکفل فقاهت در مدرسه مجدیه بدو تفویض رفت تا در انجا
بدراست علوم اسلامی مشغول بوده بحسن سعی و یمن اجتهاد خود بمراتب ارباب مناقب
و مدارج اصحاب معارج رساند و بنص حدیث فان فقیها واحدا متورعا اشد علی الشیطان
من الف عابد مستظهر بوده مضمون آنرا نصب العین کرداند و چنان سازد که ترقی
امروزی او بر ترانی فضایل زیادت از روز کذشته باشد تا سعه من استوی یوما فهو
مغبون مخصوص نکردد و عما قریب بدرجه ارباب کمال التحاق یابد ان شاء الله تعالی بدان
سبب این حکم نفاذ یافت باحکام تبریز و متصرفان وقف عام و متولیان مدرسه مجدیه
امام صدر الدین محمد را ازین تاریخ باز متصدی راه تکفل فقاهت دانند و محافظت او بنسبت
سایر طلبه بجای آرند تا بدرج او در تحصیل علوم دینی بیشتر باشد رعایت بیشتر کنند و وظیفه
که بشرط واقف جهت تکفل فقیه از نقد و غله مقرر باشد ماه بماه و سال بسال با او جواب
کویند و چیزی قاصر و منکسر نکردانند تا او در وجه ضروریات معاش نهاد بفراغت خاطر
بعلوم دینی اشتغال نماید و مثوبات آن بروزکار همایون ما و روح مقدس واقف واصل

کردد ان شاء الله تعالی **فصل دهم** در تفویض شیخی خانقاه احیاء معالم
خیرات و رونق معاهد مبرات با جلاس قومی در مقامی که جهت ایشان بنا کرده باشند و آن
در بارهٔ ایشان ارزانی داشته ذمت همت شهریاران دادگر و ملوک عدل گستر از عداد
واجبات بل از قبیل مفترضات است و چون شیخ بزرگوار نظام الدین اردبیلی از جملهٔ مشایخ
دین دار و متورعان تقوی شعار شریعت آثار است و روزگار بر ارشاد مریدان و افادت
مستفیدان مصروف کردانیده و آثار آن بر صفحات احوال طالبان یوما فیوما بوضوح انجامیده
و او را رتبت استحقاق الشیخ فی قومه کالنبی فی امته حاصل شده راه شیخی خانقاه ابواب
البر شریفه غازانی بسبب سریر بکمال تورع و تشرع و شمول تصون و تدین او تفویض رفت
تا بر وجهی که مستعان از انفاس متبرکه اوست بتکمیل ناقصان و ارشاد طالبان و مریدان در خلوات
وسعی در تحلیه باطن و تحلیه ظاهر ایشان و تحلی بصفات صفا و اوقات و تحریص بر انتهاج مناهج
ریاضات مؤدی بمراتب ارباب قربات و موصل باعالی درجات اصحاب وصول و کرامات
باشد واجب داند و تحذیر از طلب ما سوی الله که موجب تعدد معابد و سبب تکثر مطالب و مقاصد
است لازم شمرد تا معیدی مفضل منفصل و مرشدی کامل مکمل کردد ان شاء الله تعالی بدان سبب
این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال متولیان و نواب و کماشتکان دسکحان و قف
خاص غازانی شیخ بزرگوار نظام الدین اردبیلی شیخ خانقاه ابواب البر شریفه دانسته
در تعظیم قدر و تفخیم ذکر او کوشند و بیامن انفاس متبرکه او بزرگ و بیمن همت از عوالی
همم او استمداد نموده سعادات قصوی و درجه علیا اندادانند و مشاهره و مسانهه که بشرط
واقف سعید انار الله برهانه جهت شیخ خانقاه هر ماه و هر سال مقرر باشد و وقفیه بر کمیت
و کیفیت آن مشتمل و تصرف او در ان شرعا حلال با معتمدان او جواب کویند و چیزی قاصر
نکردانند تا او آنرا در وجه اخراجات و مصالح خود صرف نموده جماعت طالبان و مریدان را
از مشارب تحقیق و عرفان و موارد تدقیق و اتقان بسر چشمهٔ آب حیات زندکانی که مادهٔ
بقا جاودانیست واصل کردانند و این عطیه سنی و عارفه هنی ایشان را مصفی و مهنا و مؤبد و مخلد
ماناد ان شاء الله تعالی **فصل یازدهم** در اثبات صوفی در خانقاه
مساعدت طالبان نجاة که متوجه باعالی درجات باشد مثمر فوز و فلاح و منتج نجاة و نجاح
است اسباب معاش ایشان از وجه حلال تا موجب انتعاش بتعوش ارباب کمال

کردد بر دست ولاه داد کر و دعاء فصل کستر واجب ولازم وجون شیخ صالح محمد الدین اسمعیل
مرد عزیز نفس وجلیل قدر است وبصلاح وپاک دامنی وطهارت ونیکوکاری موصوف ومتحلی
راه یکنفر صوفی و در خانقاه ابواب البر شریفه غازانی رحمة الله منشیها نسبت سریر ومقرر داشته
شد تا در بعضی از خلوات خانها انجا معتکف ومنزوی کشته شرایط ارشاد را با رشاد
شیخ خانقاه التزام نموده وتوجه بجناب ذی الجلال که بهترین مقاصد است نیکوتری مطالب
داند وباطن را از ماسوی الله متخلی وظاهر را بحلیه عبودیت ورضا وتسلیم متحلی کرداند ونجات
آخرت در ضمن آن مصور بیند تا عما قریب بمراتب اصحاب کمال وصول یابد ان شاء الله
تعالی بدان سبب این حکم نفاد یافت تا ازین تاریخ باز متولیان ومتصرفان وسکان وقف
ابواب البر شریفه غازانی شیخ مجد الدین اسمعیل را متصدی راه یکنفر صوفی در خانقاه انجا
دانسته وظایف رعایت وروانب محافظت موظف ومرتب دارند ودر ارضاء خاطر عزیز
او کوشند ووظیفه که بشرط واقف سعید انار الله برهانه جهت یکنفر صوفی مقرر شده باشد وقفیه
بران مشتمل روز بروز وماه بماه وسال بسال با او جواب کویند تا در وجه معاش خود صرف
نموده بطاعت وعبادت ودعاء دولت ابد پیوند ما تمنیها الله تعالی مشغول کردد

فصل دوازدهم در تفویض ساعوری بیمارستان

جون نشر فواید طبی بر طریق علاج موجب صحت مزاج است وحضرت رسالت علی مشرفها افضل الصلوات واکمل التحیات فرمود العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان که بدین تا بواسط علاج امراض وازالت اعراض صحیح وسالم نباشد صاحب آن بر تعلم علوم دین وتفهیم آن جکونه قدرت یابد وجون شرف علوم بدین مثابت باشد وجون مولانا شمس الدین محمد در دانستن علم طب مشار الیه اطبا وتمنست ودر قانون علاج وتدبیر صحت مزاج معول علیه حکماء دهر منصب ساعوری دار الشفاء فلانی بدو تفویض فرمودیم ودست او در تقلد آن امر خطیر قوی ومطلق کردانیدیم تا بر وجهی که از وفور درایت وشمول حذاقت ومهارت او معهود است باعتبار احوال اطباء انجا قیام نموده هرکس را که در طب علمی وعملی حاذق وماهر وصاحب تجربه داند اثبات کند ودیکران را ازعاج واخراج ماحق در مفر خود قرار کیرد وموجب ذکر جمیل باشد بدان سبب این حکم نفاد یافت تا از ابتدای این سال متولیان ومتصرفان دار الشفاء مذکوره مولانا شمس الدین محمد را ساعوری انجا دانسته در عزل ونصب

واخراج واثبات اطبا وکحالان وجراحان با او کنند ورای رزین او را درین ابواب موثوق ومعتمد علیه دانند ودر توقیر واحترام وتبجیل واکرام او بغایت امکان کوشند ودست او درین مهم اهم ومصلحت اقدم قوی ومطلق دارند ومرسومی که از نقد وغله بموجب شرط واقف بنام ساعور در وقفیه مسطور باشد ماه بماه وسال بسال با معتمدان او جواب کویند وجیزی قاصر ومنکسر نکردانند تا در وجه اخراجات خود صرف نموده بتمشیت این شغل خطیر مواظب وملازم باشد ومثوبات آن بایام دولت روزافزون واصل کردد ان شاء الله تعالی

فصل سیزدهم در تفویض کتابت دار القضا

جون مولانا ضیاء الدین عبد الحی از فحول افاضل علما ووجوه اکابر فقها بامانت ودیانت وراست قولی ودرستی قلمی مخصوص ومشهور است ومهارت او در کتابت حجج دیوان ومبایعات وصکوک املاک وقبالات ومعاملات بحد کمال رسیده ومحل اعتماد اعاظم دین ودولت واکابر ملک وملت شده درین وقت راه کتابت دار القضاء ممالک بحسن درایت ویمن دیانت او تفویض رفت وابواب اشتراک وطرق مداخلت بالکلیه منسد ومسدود کشت تا او در وقف کتابت بغور قضایا ء عامه برایا رسیده بر وجهی که مقتضاء علم وافر وفضل زاخر زاهر اوست وذکر کتاب کریم بذکر آن ناطق و**ولیکتب بینکم کاتب بالعدل** در قلم آرد وآن صورت را در دفتر منقح ومروبا بجه روشن مثبت کرداند تا عند الاحتیاج مرموق وملحوظ باشد بدان سبب این حکم نفاد یافت تا ازین تاریخ باز امرا واصحاب دیوان بزرک وحکام وقضاة وولایات ممالک محروسه مولانا ضیاء الدین عبد الحی را کاتب دار القضاء ممالک دانسته در تعظیم وتبجیل وتقدیم او شرایط اجتهاد مرعی دارند ودیکری را با او مجال شرکت ندهند وبدانند که دست او در تقلد این منصب رفیع ومنیع موید ومساعد است ورسمی که در کتب صکوک وحجج وقبالات وسایر مکتوبات شرعی معهود است با او جواب کویند تا در وجه مصالح خود بمصرف رسانیده بتمشیت آن شغل کما ینبغی مشغول کردد

فصل جهاردهم در تفویض امینی دار القضا

جون نمودند که مولانا امین الدین بکمال کفایت ودیانت وورع وتقوی از سایر ایمه ممتاز است وهمواره اکابر مملکت را بر قول وقلم وتشرع وتدین او وثوق واعتماد کلی بوده راه امانت الحکم دار القضاء بغداد بجانب او تفویض رفت تا در آن باب مساعی جمیله بتقدیم رسانیده امین اموال ایتام وغیب وسفها کردد وشرایط امانت ودیانت مرعی داشته

در محافظت واستثمار آن اجمل مساعی بذل کند وعبطه اطفال وغایبان رعایت کند واز تقصیر
واهمال محترز باشد تا افعال واقوال او عند الله والناس محمود ومشکور ومرضی ومبرور وموجب
مزید تقویت وتربیت گردد انشاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ
باز قضاة ومباشران امور حکم بغداد اورا امین دار القضا دانسته موقر ومحترم دانسته دیگری
را مجال مداخلت ومشارکت ندهند جمعی که از واستقراض اموال ایتام وغیبت کرده باشند در وعید
موعود باداء آن قیام نمایند والا چون او باستشهاد واستنماء آنکه شرعا برو واجب است بروجهی شرعی
مشغول گردد واجب دانند قضاة بغداد رسمی که معهود امانت الحکم باشد از اموال مذکوره او برو
موفر دارند تا در استکثار وازدیاد آن کوشند **فصل پانزدهم** در
تفویض مورجی حجج وقبالات چون مولانا شمس الدین مردی امین وراست قول ودرست
قلم است وازمبدا اوایل یومنا هذا بمباشرت امور شرعی بروجه فرموده شارع صلی الله علیه وسلم
قیام نموده وافعال واقوال او عند الخلایق مقبول ومسموع افتاده راه مورجی حجج وقبالات وصکوک
ووثایق در دار القضاء ممالک بدو تفویض رفت واین شغل خطیر را بیمن مباشرت او استحکام
داده اند تا مجموع حججها وقبالات متابعات ودیون ومعاملات ومناکحات وسایر قضایا که
در هر ولایت واقع گردد ومرافعه بدیوان قضاء ممالک برند او جهت هر ولایت وشهرها آن دفتری
علی حده تعیین کرده وآنرا مدروب ودروازها شهر منقسم ومبوب گردانیده صورت آن
قضیه اول بر دفتر ثبت کند وبعد ازان بتاریخ رساند وبر ورق اول یا بر جلد هر دفتر بنویسد
که دفتر فلان ولایت واسامی شهرها در زیر آن ثبت کند اگر در بعضی از صور برجوع احتیاج
افتد او از دفتر احتیاط کرده وچون اسامی ولایات وشهرها ومدون ومبوب معین کرده
باشد باسانی بر سر مقصود رود بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتداء این تاریخ امراء
الوس وقاضی القضاة ممالک ونواب وحکام واصحاب دیوان بزرگ وسایر ولایات
ممالک محروسه مولانا شمس الدین را مورج قبالات ومکتوبات شرعی از وقفیات وکتب
املاک وصحیح الملک ووثایق دیون ومعاملات ومبایعات ومناکحات وغیر آن دانسته دیگری
را کاینا من کان مجال شرکت ومداخلت تصور نکنند ودست او در تقلد این امر خطیر ومنصب
وقبر جلیل قوی دارند ودر آنچ بلوازم ولواحق آن تعلق داشته رجوع الیه او را شناسند
ورسمی که کتبت تواریخ را مقرر ومعین باشد باو جواب گویند تا بمصارف ضروری ومصالح

معاش مستغرق گردانیده بمباشرت آن مهم اهتمام نماید **فصل شانزدهم**
در تفویض عاملی زکوات چون اداء زکوات اموال از ناطق وصامت بر متمولان
تا بر موجب نص حدیث الصدقة تحصین الاموال صیانت مال خویش کرده باشند واجبست
وحدیث صحیح داووا امراضکم بالصدقة وحصنوا اموالکم بالزکوة موکد ومحقق آن وجوه بطوایف
ثمانیه بنص کتاب کریم وقرآن مجید عظم الله جلاله انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین
علیها والمولفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین فی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله
مرتبه ومحتم ویکی از مستحقان مذکور عامل باشد که او داند که زکوة را بکدام طوایف می باید داد
ودر تحقیق احوال ایشان سعی واجتهاد بلیغ نماید تا در حق در مقر خود قرار گیرد واگر دیوان بزرگ
شخصی را جهت استیفاء زکوات بولایتی فرستند اورا نیز عامل زکوات گویند و دانند
که وجوه زکوة از کدام طایفه می باید ستد واستیفاء آن نواطق وصوامت اموال چگونه می باید کرد
تا حیفی واقع نگردد ویکی از فرایض دین اسلام بروجه حکم شارع علیه الصلوة والسلام تمشیت
یابد واجراء او امضا پذیرد وحکم آن دیوان بزرگ برین موجب نویسند چون موالی عظام سید
الایمه والعلما امین الملة والدین ونور الملة والدین دام فضایلهما بدرایت ودراست علم
فقه شهرتی تمام دارند وطریقه تصون وتدین وتورع وتشرع ایشان همگنان را معلوم ومحقق راه
عاملی زکوات ولایات اران وموغان بدیشان تفویض رفت تا بر موجب نصوص قرآن
وحدیث باستیفاء زکوات از صدقه فطر ومال تجارت وشتر وگاو وگوسفند چنانک کتب
بران مشتملست قیام نماید وحصه عاملی جهت خاصه خود تصرف کند وبواقی را بهشت طایفه باقی
رسانند بروجهی که مورد این حسنه ومشرب این عارفه بمنغصات منع ومکدرات تحریم
مستحقان مشوب ومنغص ومکدر نشود واگر یکی از ارباب اموال که شرعا اداء زکوات
برو واجب باشد در دادن اهمال نماید تا بحکایت متغلبان رفته در تعویق اندازد مسموع ندارند
وبروجه حکم شرع استیفا نمایند واگر باعلام اینجانب حاجت افتد اعلام کنند تا بروجه شریعت
حکم کرده شود بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا وحکام وسادات وقضاة ونواب و
متصرفان وبتکچیان وصدور واعیان ومعارف ومشاهیر وارباب عموم اهالی وجمهور متوطنان
ولایات اران وموغان از شهرها ودیهها وصحرانشینان واویماق وغیر ان موالی عظام سید
الایمه امین الدین ونور الدین عامل زکوات آن ولایات دانسته بر هر کس که اداء زکوة

شرعا واجب کرداد بموجب حق وراستی با ایشان جواب کویند وجون آن معنی معاملتست
باحضرت رب العالمین جل جلاله باحوال بندکان بصیر وعلیم است از منع وکتمان بآن وجه
کان محترز ومجتنب باشند تا فواید ومنافع آن در دنیا وعقبی قرین روزکار ایشان کردد امرا
وحکام وقضاة واکابر ومعتبران ولایات مذکوره بعد از انک زکوات اموال خویش تسلیم ایشان
کرده باشند در استیفاء زکوات دیکران نیز ممد ومساعد ایشان کردد وانرا موجب وسبب القربة
بحضرت الوهیت وجناب جلال ربوبیت جل شانه وعظم سلطانه دانند تا در هر دو سرای
از جمله سعدا شوند ان شاء الله تعالی **فصل هفدهم** در تفویض حکومت بیت
المال دو نوع **نوع اول** مهمی مصلحی که انتظام آن بر ترفیه محاویج اهل اسلام وموجب
عمارت ثغور باشد ضبط بیت المال است واستیفاء آن بر وجهی که کتب فقها بران مشتملست
تا حقی واجب در مقر خود قرار کیرد وذمت ولاة امور وحماة بیضه دین وملت از تبعهٔ آن مبرا کردد
وموجب ذکر جمیل ارباب شوکت وسبب اجر جزیل اصحاب دین ودولت باشد وجون مولانا
معظم ملک الائمه مفتی الفریقین صلاح الملة والدین دامت فضایله از علماء متورع وفقهاء متشرع
بمزید امانت ودیانت وخدای ترسی وبی طمعی مستثنی وممتازست حکومت بیت المال ارمیه
ونوابع آن بدو تفویض کرده شد تا بر وجه شریعت وباستصواب قضاة وائمه آن ولایت
که عالم وعامل ومفتی ومتشرع باشند بمصارف وجوب مستغرق کرداند وانچ بحق الحکومة
والسعی او را مقرر شود تصرف نماید بدان سبب این مکتوب در قلم آمد تا امرا وحکام ومتصرفان
وقضاة ونواب وبتیکچیان وصدور واعیان وسایر متوطنان ارمیه ونوابع آن مولانا معظم
صلاح الملة والدین دام فضله را حاکم بیت المال ومستوفی وجوهات آن دانسته در وظایف
توقیر واحترام کوشند ودیکری را با او شریک ومنازع نشناسند هیچ آفریده وجوه بیت المال
را پوشیده وپنهان ندارند واو نیز باید که مستحقان متروکات را محروم نکذارد وحقوق را در
محال آن قرار دهد وجنانک از امانت ودیانت او معهودست از حیف ومیل واحد آنچ شرعا
واجب نباشد احتراز واجتناب ورزد تا عند الله تعالی مثاب وماجور کردد **نوع دوم**
بر طریقهٔ احکام دیوان امرا وحکام وقضاة ونواب ومتصرفان وبتیکچیان مراغه بدانند
که ازین تاریخ باز حکومت ومتصرفی بیت المال آنجا بصاحب معظم مفخر عراق خواجه تاج
الدین که همواره مباشر کلیات امور ومشتغل بوده است تفویض رفت تا وجوه بیت

المال را بموجب راستی استیفا نموده محفوظ ومضبوط دارد واکر جمعی بحمایت متقلبان
رود متی وکات موذی را خواهند که پوشیده دارند تا در تعویق اندازند بدان ملتفت
نشود وبتمام وکمال استیفا نماید واز احکام وقضاة استمداد کند ممد ومعاون کردند واکر
باعلام اینجانب حاجت افتد اعلام دهند تا بمدد نوکران بندکی حضرت اعلا اعلاه الله
تعالی فرستاده شود بتحصیل رساند وعشری بحق السعی خود تصرف کند بدان سبب این مکتوب
در قلم آمد تا ازین تاریخ باز صاحب معظم خواجه تاج الدین را حاکم ومتصرف بیت المال آنجا
دانسته در انچ بدین شغل جلیل تعلق داشته رجوع با او کنند ودر تمشیت آن وتقویت او
اجتهاد بلیغ بتقدیم رسانند واستیفاء وجوه بیت المال بهر وجه که ثابت کردد وظیفه تعلق
واهتمام او دانند ودیکری را مجال شرکت ومداخلت تصور نکنند ودست او در تصرف
وتدبیر آن مهم خطیر قوی ومطلق دانند وجون وجوه بیت المال بتمام وکمال واصل شده باشد
نوکران جلد معتمد جهت محافظت او روانه کرداند تا وجوه اینجا آرند وببروات دیوان بمصا
رف رساند **فصل هژدهم** در متصرف جزیه استیفاء جزیه
اهل ذمت بران موجب که در دیوان بزرک مقررست مغایر آنست که در کتب فقهی مسطورست
که در استیفاء جزیه هر سال یکبار کنند واز هر ذمی یک دینار بستانند یا بیشتر وکمتر از دیناری
نشاید وامام را رسد که زیارت کرداند وآن جنان باشد حکم فرماید که ذمی مسلمانی را که
بخانهٔ او رسد سه روز ضیافت کند یا کمتر از سه روز اما باید که عدد اضیاف معین کرداند
وآن ایام را تمامت سال هر یک از ایشان جند کس را از مسلمانان در جند روز ضیافت کنند
هم تعیین کند وهمجنین از برای هر یکی از مهمانان بعد از طعام از نان وخورش معین کر
داند وجنس اطعمه نیز جهت هر یک از اضیاف تعیین کند ومنزل نیز مقرر کرداند وعلفه
دواب مهمانان نیز تعیین کند تا معلوم شود که با هر دابه را چه مقدار علف می باید واما انچ در دیوان
بزرک مقررست بسیار است وانچ در زمان سلطان سعید ابوسعید انار الله برهانه مقرر بوده
برین جملتست واحکام دیوانی برین موجب نوشته می شد حکام ونواب ومتصرفان و
بتیکچیان سلماس ونوابع آن وجماعت اهل ذمت آنجا از یهود ونصاری وارامنه وغیرهم بدانند که
درین وقت حکومت ومتصرفی جزیه اهل ذمت بشیخ الاسلام صدر الدین دامت برکته که
از مشاهیر اعاظم مشایخ است تفویض رفت تا در رعایت ومحافظت ایشان کوشیده نکذا

رند که از هیچ آفریده بر ایشان زور وزیادتی رود و معتمدان او متوجه جزیه ایشان سال
بسال برین موجب استیفا نماید از متمول هشت دینار و از متوسط حال شش دینار و از
مقل الحال چهار دینار و بزیادت ازین با ایشان خطابی نکنند و مزاحم و معارض نگردند و نگذا
رند که از دیوان بیرون این وجوه که مفصل شده از یشان مطالبتی نمایند بدان سبب این حکم
برلیغ نفاذ یافت تا از ابتدا سنه تسع وخمسین خارج شیخ الاسلام صدر الدین را متصرف
جزیه اهل ذمت ایجاد دانسته ابواب مشارکت و مداخلت غیر من جمیع الوجوه مسدود شناسند
و گماشتگان و معتمدان اورا در تقلد این امر ممکن و محترف دارند و بهرجه رجوع کنند ممد و معا
ون باشند جماعت اهل ذمت سلماس از یهود و نصاری و ارامنه متوجه خود برموجبی که
ذکر رفت سال بسال با معتمدان شیخ الاسلام جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند
واگر از کسی بر ایشان تعدی رسد و بیرون متوجه معهود مطالبتی نمایند رجوع با متصرف
الیه کنند تا او بغور رسیده بروجه معدلت و راستی بقطع رساند متصرفان سلماس بهیچ
وجه پیرامون ایشان نگردند و مزاحم و معارض نشوند و توقعی ندارند **فصل نوزدهم**
در تفویض امامت چون امام رفیع الدین از فضلاء روزگار و علماء شریعت شعار بمنقبت
تقوی و امانت و دیانت مستثنی و ممتاز است و بحسن صوت و اداء خوب مشهور ایمه
جمهور شده و مواد اعتقاد در تورع و تشرع و تصون و تدین او بکمال رسیده امامت مسجد
جامع محلت سی کیلان تبریز بجانب عزیز او تفویض رفت تا دران بقعه متبرکه باقامت
فرایض خمسه اقامت اشتغال نماید و اهل اسلام را بزواجر آیات کلام مجید و فرقان
حمید عظم الله جلاله از مزالق شیطان و مدارک خذلان و خسران شارع توحید و ایمان
واگر در بعضی اوقات اورا مانعی از حضور بمسجد جامع در اوقات صلوات باشد دیگری
راکه تورع و تقوی و صلاح و سداد معروف دانند قایم مقام خود گردانند تا فتوری باقامت
فرایض و رونق شعار دین اسلام دران بقعه مبارک راه نیابد بدان سبب این حکم نفاذ
یافت تا متولیان مسجد جامع مذکور ازین تاریخ باز اورا امام آن مسجد جامع دانسته
وطبعه بمحل و تکریم مرعی دارند و اقتدا بامامت و اهتدا تبعیت او موجب اجر از ثواب
و امان از عذاب و عقاب دانند و مرسوم و وظیفه که بشرط واقف بنام او مقرر باشد
و زمین وقفیه بران مشتمل برموجب راستی با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند

جمعی که

۲۲۰

جمعی که در اقامت صلوات تابع و مأموم باشند و اورا متبوع دانند باید که از حضور بمسجد
در اوقات خمسه صلوات ذاهل و غافل نشوند تا از میامن مثوبات حدیث نبوی
علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات که باصحابه رضی الله عنه فرموده ارایتم
لو ان نهرا بباب احدکم یغتسل منه کل یوم خمسا هل یبقی من درنه شیء قالوا لا قال فذلک
مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا محروم نمانند معنی حدیث آنست که اگر در لب
رودی آب که در خانه یکی از شما جاری باشد و آنکس هر روز پنج بار دران رود غسل
کند هیچ چرک بر و باقی ماند صحابه گفتند نه یا رسول الله فرمود آن رودخانه مثال پنج نماز است
هر کس که بر گزاردن مواظبت نماید خدای تعالی گناهان اورا بدان محو کند باید که برین
موجب بتقدیم رسانند تا از وبال عقاب خلاص یافته باجر از اجر و ثواب رسند ان شاء الله
تعالی **فصل بیستم** در تفویض اذان چون شیخ رشید الدین
مردی صالح و متورع و بگاه خیز است و حسن مزین و محاسن و فضایل او شده و مدتها
بموذنی مساجد جوامع اشتغال نموده و بسعادت و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل
صالحا و قال اننی من المسلمین واصل گشته و بنص حدیث نبوی علی قایله شرایف الصلوات
و کرایم التحیات بمفهوم بشارت الموذنون اطول الناس اعناقا یوم القیامة فایز شده
و بمرتبت بلال ابن ابی رباح رضی الله عنه عبارت حدیث موجبست بلال با حضرت
رسالت صلوات الله علیه مشیر فرمها گفت یا رسول الله یتجرون و یبتغون معایشهم و لا یستطیع
ان تفعل ذلک فقال الا ترضی ان الموذنین اطول الناس اعناقا یعنی مردمان تجارت
می کنند و اسباب تعیش می جویند و ما نمی توانیم که چنین کنیم رسول صلی الله علیه و سلم گفت
راضی نیستی بدانک دراز ترین مردمانند بگردن تنها بلال از فقراء مهاجران و اصحاب صفه بودند
و کو با سخن دران می رفته با رما بر دکر انست و ما خود در مسجد و خدمت تو حبس نفس
کرده ایم استطاعت بهی اسباب معیشت نداریم گفت راضی نیستی که در دنیا بدین وجه
تعیش کنی و در آخرت سرور موذنان باشی و موذنان بقیامت سرافراز باشند و در
حدیث طول عنق بعلو درجه مقررست مسند منصب اذان در جامع مسجد بزرگ تبریز
بدو تفویض فرمودیم تا در اوقات صلوات خمس ملازم بوده اسماع مسلمانان
را باستماع کلمات اذان تقریط و تشنیف کند و این منفعت را که بحکم حدیث در

غایت اعتلاء مدارج وارتفاع معارج است بهترین سعادات ومناقب داند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم ولا یسمع مدی صوت الموذن جن والانس ولا شیء الا یشهد له یوم القیامة یعنی هیچ آفریده از جن وانس ونه هیچ چیزی آواز موذن نشنود الا که در روز قیامت جهت او گواهی دهند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا متولیان ومتصرفان مسجد جامع بزرگ تبریز اوراموذن آن مسجد متبرک دانسته توقیر وتبجیل مرعی دارند ووظیفه که بشرط واقف جهت موذن مقرر باشد ودر وقفیه مثبت ومسطور گشته ماه بماه وسال بسال باو جواب گویند وچیزی قاصر ومنکسر نگردانند جماعت مسلمانان که در حدود مسجد جامع بزرگ ودیگر مواضع باشند آواز موذن شنوند بی توقف بمسجد حاضر شوند وامر اجیبوا داعی الله را لبیک اجابت گویند تا از جمله فایزان ورستکاران شوند ان شاء الله تعالی

باب دوم در احکام مختلفه دو ضرب

ضرب اوّل در احسان ورعایت شانزده فصل

فصل اوّل در فتح نامه تونکغال که بجمیع ممالک فرستند

جون فیاض علی الاطلاق از فحوای وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها جنین فیضی در حق ما ارزانی داشت که از میامن آن مملکت ایران زمین مسخر فرمان قضا مضا ومحکوم احکام قدر تقدیر باشد وقاح باستحقاق جنین فتحی کرامت کرد که ابواب دولتهای بی انتها وسعادتهای بی انقضا بر ما کشاده گشت وروز بروز مبشران تاییدات ربانی بفتح مملکتی دیگر بشارتی مجدد می رسانند وبتسخیر ولایتی دیگر اشارتی دیگر موکد می کند شکر این نعمت با مستجلب مزید باشد بر ذمت همت واجب شد لئن شکرتم لازیدنکم وتحدث مذکران لازم آمده واما بنعمة ربک فحدث وحمد این عطیت با مستعقب دوام گردد فریضه ومنحتم گشت بالحمد والشکر تدوم النعم واجل انواع شکر آن دانستیم که بحکم اعملوا آل داود شکرا وظیفه شکر را از طریق عمل مباشر شویم وبعالمیان تمامیم ومتعطشان بوادی هدادی ومراری غمخواری را از سلسال زلال نصفت وعذوبت عین الحیوة معدلت باهنا موارد واعذب مشارب رسانیم تا جهانیان را معلوم ومقرر ومحقق ومصور گردد که فرح بالی براح است وبسر عقب بسر وطبیعت روزگار همچنان که بر انزال مکاره ومصایب وابراد شداید وکرایات مجبول او مفطور است بر افاضت نعمتها وادامت کرامتها نیز مولع ومطبوع است شعر

الدهر عسر وبسر فی تصرفه ٭ حال الرضا منک اوفی حال جفوته
کن فی الرخائم الناس مکرمة ٭ کالمسک من شمه یحظی بنفحته
وفی الشدایدمثل العقود عارفة ٭ یزداد طیبا عند حرقته ٭

وجون می باید که فیض اولوالامر در جمیع احوال سراوضرا وشدت ورخا از مستفیض منقطع نشود در وقتی که اقداح افراح سرور مالامال باشد وقداح مطالب وسهام مارب مصادم اعراض وامانی وآمال گردد ایصال انواع فیضان بطوایف عالمیان از جمله واجبات بل از قبیل مفترضات باشد تا باتفاق بوظیفهٔ دولت خواهی قیام نمایند واز منابع فیض فضل لایزالی ذی الجلالی استنباط میاه زخار مرحمت کرده غبار صدمات نوایب وحوادث را منطفی گردانیده واستدامت دولت واستقامت امور مملکت را از حضرت عزت وجلت بتضرع ومسکنت مسالت نمایند که هر آینه باجابت بیوندد وان دعاء المحبین مجاب بنا بدین مقدمات این حکم یرلیغ بامرای الوس ووزرا وتومانات والکا واینافان واصحاب دیوان بزرگ وامرای هزاره وصده وباسقاق وملوک وحکام وسادات ومشایخ وقضاة وایمه وموالی وصدور واکابر واعیان ومعارف وارباب ومشاهیر وعموم اهالی وجمهور متوطنان ولایات ممالک محروسه عموما ودار الملک تبریز وسایر مدار آذربیجان خصوصا این فتح را از جملهٔ فتوحات الهی وواردات نعم نامتناهی دانند بوظیفه حمد وشکر حضرت یزدانی وجناب جلال سبحانی فاضت آلاؤه وعمت نعماؤه قیام نمایند وآنرا مادهٔ دولتهای پاینده وعلت نعمتهای بی اندازه شناسند متصرفان ومباشران امور دینی ودیوانی برقرار بوظایف خود مشغول گردد ودر ترفیه رعایا ورعایت عامهٔ برایا مساعی جمیله بتقدیم رسانند وتقدیم سادات واشراف اکابر اطراف بر ذمت همت واجب ولازم شمرند وجموع طوایف را بعنایت ومرحمت ما مستوثق ومستظهر گردانند ورعایا ومزارعان را بر عمارت وزراعت ترغیب وتحریض دهند ونگذارند که از هیچ متغلب ومتعدی بر هیچ فرد از افراد انسانی حیف وتعدی وزور وزیادتی رود واگر جنین حالتی مشاهده کنند وبر عثرت از عثرات سایر طبقات وقوف یابند باتفاق دیوان مظالم بتفحص وتحقیق آن مشغول شده بروجه شرع وعدل بقطع رسانند واعانت مظلوم واغاثت ملهوف مکظوم وردع ظالم ورد مظالم ودفع جابر وغاشم از لوازم دانند شحنگان وحکام ولایات بر درگاه حاضر شده تمسکات که درباب حکومات ولایات دانسته باشند بعرض رسانند تا جون مراضی اهالی ولایات ممالک از حسن معاش متصرفان وکمال نصفت ایشان بدان ملحق گردد بامضا بیوندد متصرفان وبیتکجیان و

لایات اخراجات مقرری که داخل دفاتر شده و در مواجرات مثبت باشد بر قرار مجری و مقرر و ممضی و محرر شناسند و ادرارات و معایش مستحقان بتمام و کمال جواب گویند و نسخهٔ این حکم بجمیع نواحی لوکات فرستند تا اهالی آنجا بهجت و بشاشت افزوده بطاعت و عبادت و دعاء دولت قاهره ما مشغول گردند هر آینه مستجاب شود ان شاء الله تعالی

فصل دوم در ادرار و مقاصه ادرار وجهیست که پادشاهان در حق یکی از مستحقان انعام فرمایند و بعد از و بر اولاد و احفاد او ابدی مقرر و مسلم دارند و مقاصه آنست که در عوض آن وجه موضعی دیوانی بتملیک ابدی بر صاحب ادرار و اولاد و احفاد او نسلا بعد نسل مسلم دارند و این فصل مشتملست بر سه نوع

نوع اول در ادرار بحسب چون وفور فضایل و کمالات مولانا اعظم ملک الافاضل المتبحر بن الفضل المذکر زین الملة والدین نخجوانی دامت فضایله وضوح بهرچه تمام تر دارد و استماع ضیق مجال و ازدحام عیال او بتواتر انجامید و همگی همت بر تعیین وجهی جهت مدد ماده معایش او و اولاد او مصروف گشته از ابتدای این سال الی ما بعدها من الشهور والاحوال هر سال از اصل مال و متوجهات تبریز مبلغ یکهزار و هشتصد دینار زر رایج چنانکه هر روز پنج دینار باشد بر سبیل ادرار بنام او مجری و مقرر گردانیدیم و حکم رفت که اصحاب دیوان در دفاتر و مواجرات مثبت و مسطور گردانید بدان سبب این حکم یرلیغ بالنون بمعاء ضمن یافت تا متصرفان و بتکچیان تبریز علی اختلاف طبقاتهم و تباین حالاتهم مبلغ مذکور را در بارهٔ او ادراری مدام موبد و انعام بلا کلام مخلد دانسته سال بسال از اصل وجوهات و انقد متوجهات با او جواب گویند و قصور و اجتناب بدان راه ندهند و بعد از و بر اعقاب و اولاد او ما توالدوا و تناسلوا بطنا بعد بطن و عقبا بعد عقب الی ان یرث الله الارض ومن علیها وهو خیر الوارثین مقرر و مسلم شمرند و هر سال حکم مجدد نطلبند و بعضی جاری العاده قناعت نمایند و موارد این عارفه را بعوارض تغیر و تبدیل و نواقص نقص و تحویل مکدر و متغیر نگردانند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم ومن سعی فی ابطاله فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ومأویه جهنم وبئس المصیر

نوع دوم ادرار بمقاصه چون مولانا اعظم ملک الافاضل شمس الدین محمد دام فضله از جمله افاضل وقت بسداد و رشاد حال مستثنی و ممتاز است و قلت منال و کثرت عیال او معلوم و محقق واجب آمد وجهی جهت اسباب معایش او تعیین فرمودن تا در وجه اخراجات ضروری نهاده بوظایف عادات و عبادات و دولتخواهی حضرت ما مشغول گردد بنا بدین مقدمه از ابتدای این سال مبلغ یکهزار و هشتصد دینار زر رایج بر سبیل ادرار بنام او مجری و مقرر گردانیده شد و تا بی زحمت بدو رسد فرموده شد که اصحاب دیوان آن مبلغ را بمتوجه فلان دیه از فلان ناحیت یا فلان تمغا مقاصه کرده در دفاتر دیوان بنام ابدی کنند بدان سبب این حکم یرلیغ بالنون بمعاء ضمن نفاذ یافت تا متصرفان و بتکچیان تبریز علی اختلاف طبقاتهم و تباین حالاتهم مبلغ مذکور را موضع یا تمغاء مذکور مقاصه و مستغرق دانسته با تصرف معتمدان مولانا معظم مشار الیه دهند و آن ضیعه را در باره ادراری مدام موبد مستمر و مقاصه و انعامی بلا کلام مخلد مستمر شناسند و بعد از امتداد ایام حیوة او بر اولاد و اعقاب او ما توالدوا و تناسلوا نسلا بعد نسل و فرعا بعد اصل مقرر و مسلم شمرند و هر سال باستیناف احکام و مکتوبات و استجداد بروات دیروانچات مطالبات و مواخذات ننمایند و متوجه آن موضع را از جمیع موضوع و نام انرا از دفاتر مسقاط و مرفوع دارند و بمقرری مقرر و بمعافی و مسلمی مخصوص شناسند و بهیچ وجهی از وجوه بر آنجا بروات ننویسند و حوالتی نکنند و محصل نفرستند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و اگر بسعی و تدبیر او و معتمدان او متوجه و محصول آن دیه یا آن تمغا زیادت گردد بعلت وجه زاید از و مطالبتی ننمایند و اگر بسبب آفتی سماوی یا ارضی نقصان پذیرد او را بتر با دیوان رجوع نباشد تا آن عارفه عفوا صفوا او را مصفی و مهنا ماند و بهمه ابواب تغیر و تبدیل و نقض و تحویل محترز و مجتنب باشند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله واسع علیم وعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین رؤسا و کدخدایان و رعایا و مزارعان فلان دیه یا عمال و تمغاجیان فلان تمغا باید که متوجه و محصول آن را سال بسال با معتمدان او جواب گویند و جزوی قاصر و منکسر نگردانند و بی برات و نشان او و فرزندان او یکدانگ زر و یکمن غله هیچ آفریده ندهند و علی مرور الایام و کرور الشهور والاعوام ایشان را مالک و متصرف آن دیه یا حاکم و متصرف آن تمغا دانسته دست ایشان در جمیع تصرفات نافذ و مطلق شناسند و دیگری را در استیفاء

منافع و فواید آن با ایشان شریک و منازع ندانند و تغییر و تبدیل آن را بهیچ وجهی محفوظ و ممنوع شمرند ومن سعی فی ابطاله فهو عند الله مایوم و عند الناس مذموم و ماویه جهنم و بئس المصیر

نوع سوم ادرار هم مقاصه اجرا، صنایع و ادرار عوارف در حق شخصی که علم نافع را ضمیمه عمل صالح گردانیده باشد و شرایف اوقات را باکتساب طاعات و عبادات مستغرق داشته و بارشاد مریدان و افادت مستفیدان طلبا لما عند الله من حسن الثواب اشتغال نموده بر ذمت همت پادشاهان دادگر و شهریاران فضل پرور افضل متاجر و بضاعات و اجل مکتسبات و مقتنیات است که ترفیه خاطر و تهیئه اسباب معاش چنین کسی که با نزوا و انقطاع تمسک نموده باشد و ابواب ضیافات و انعام بر خاص و عام گشوده و دامن همت را بلوث اطماع و توقعات نیالوده موجب استدامت دولت روز افزون و سبب استقامت ایام همایون ما گردد ان شاء الله تعالی و چون مولانا شیخ و شیوخ الاسلام مقتدی الانام بقیه السلف والصالحین جمال المله والدین المرندی دامت برکته حوزه الشریفه بیت القصیده خاندان ورع و راس الجریده دودمان درس و فتوی است و از بدایت حال تا نهایت وقت بارشاد مریدان و افادت مستفیدان قیام نموده و در محفل ارشاد و افادت راقدان مراقد غفلت را از منامات ضلالت و غوایب انتعاظ کرده و اتباع واجب دانسته و نعره تحسین روحانیان بر لطایف اقاویل احادیث او بسماع ساکنان ملاء اعلی مالامال گردانیده و صیت فضایل و مناقب او بمسامع اهالی مشارق و مغارب رسیده و دور و نزدیک و ترک و تاجیک سر بر خط ارادت و اعتقاد او نهاده و حضرت شریفه ما را عیانا من مواعظ و نصایح دلپذیرش مواد انتباه حاصل و هر روز دولتی مجدد و سعادتی موکد معاین و مشاهد گشته و همگی همت بر تعیین وجهی جهت مدد ماده معاش او و فرزندان او و مریدان و متعلقان او و اخراجات زاویه و صادر و وارد که آنجا رسند اهتمام نموده بنابرین مقدمه از ابتدای این سال هر سال مبلغ ششهزار و هشتصد دینار زر رایج که هر روزی ده دینار باشد از مال و متوجهات فلان ولایت بر سبیل ادرار بنام او مجری و مقرر گردانیده شد و سکان دیوان در دفاتر و مواجرات ثبت کردند و متوجه جزیه اهل ذمت فلان موضع که مبلغ آن همین مقدار است مقاصه کرده با تصرف معتمدان او دلالت آمد و از جمع آن ولایت مسقط و مرفوع و از جمع اموال موضع

گردانیده شد تا نوکران او وجوه ادرار مذکور را از اهل ذمت حاصل کرده توجه مصارف مصالح او مستغرق گردانیده و او بفراغت خاطر بطاعت و عبادت و نصایح خلایق اشتغال نموده بعد از فراغ از مجالس افادت و تذکیر و افشاء اسرار حدیث و تفسیر بریاض دولت و جهانبانی ما استمطار امطار نعال از حضرت ذی الجلال واجب داند که بهر اینه باجابت پیوندد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم برلیغ بالغ بتعارضی نفاذ یافت تا از ابتداء این سال حکام و متصرفان فلان شهر علی اختلاف الطبقات و تباین الحالات متوجهات جزیه اهل ذمت را از جمیع ولایت و املاک و اهتمام خود مفروز و موضوع دانسته بهیچ وجه از وجوه بر آنجا برات ننویسند و حوالتی نکنند و محصل نفرستند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و بنصرت معتمدان مولانا شیخ الاسلام اعظم زیدت برکته گذارند و قطعا و اصلا تغییر و تبدیل آن هیچ وجه از وجوه قدام ننمایند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم ومن سعی فی ابطاله فعلیه لعنة الله والملایکة والناس اجمعین و ماویه جهنم و بئس المصیر جماعت اهل ذمت آنجا می باید که متوجه خود سال بسال با معتمدان او بر موجب که از دیوان بزرگ بر متحول و متوسط و مقل الحال مقرر شده جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند و مولانا شیخ الاسلام اعظم را بعد از انقضاء طول اعمار اولاد و احفاد او را ما تعاقبوا و تناسلوا حاکم و متصرف خود دانند و بی برات و نشان ایشان بلکه انگی زر بهیچ آفریده ندهند و اگر داده باشند محسوب نخواهد بود تا حقیقت دانند کتب فی

فصل سوم در معیشت و مقاصه معیشت وجهی را گویند که پادشاه در حق کسی ارزانی فرماید و تا آنکس در حیوة باشد منقطع نگردد و بعد از او منقطع و ساقط شود و چون بمتوجه موضعی مقاصه گردد حکم مقاصه نیز موقوف بر حیات آنکس باشد و بعد از او مسقط گردد بخلاف مقاصه ادرار که آن ابدی باشد و این فصل مشتمل بر دو نوع است

نوع اول در معیشت چون شیخ عزیز نجم الدین مردی مجرد و منقطع است و از مدتی باز در گوشه زاویه خود بطاعت و عبادت حق تعالی و ارشاد مریدان مشغول

وازمواد دنیوی وجهی که مدد معاش و سبب انتعاش او ومریدان باشد متعذر از جمله وجو
هات زکوات ارباب اموال که اداء آن بر ایشان شرعا واجبست و بدیوان بیت المال
کرفته حلال برین وجوهات دیوانی است هر روز مبلغ پنج دینار زر رایج چنانک هر سال یکهزار و
هشتصد دینار باشد هر سال بوجه معیشت او ومریدان او تعیین رفت تا روز بروز وماه بماه
وسال بسال استیفا نموده در وجه مصالح اخراجات ومصارف ضروریات بمصرف رساند
وبطاعت وعبادت مشغول شده در دعاگویی و دولتخواهی افزایند بدان سبب این برلیغ
بالعمر بهمایون نفاذ یافت تا از ابتداء این سال عمال وکماشتکان بیت المال تبریز علی اختلاف
طبقاتهم مبلغ مذکور را روز بروز وماه بماه وسال بسال از هر وجه که بیت المال تعلق داشته
وتعذر باشد با مریدان شیخ نجم الدین جواب کویند و هیچ عذر و علت معوق وموقوف
ندارند واین عارفه را در باره او معیشتی مدام و ادراری بلا کلام دانند و هر سال حکم مجدد نطلبند
و بعضی جاری العاده قناعت نمایند **نوع دوم** در معیشت و مقاصه چون مقدمه حکم
سابق را بدین جانب رسانیده که بوجه معیشت او ومریدان تعیین رفت بعد از چنین باید
نوشت و بمتوجهات فلان دیه یا فلان مزرعه که داخل دیوان بیت المال است مقاصه و منتوفی
کشت و با تصرف او داده آمد تا اورا باستغلال آورده و عمارت و زراعت کرده مبلغ
مذکور را سال بسال از محصولات و ارتفاعات آن استیفا نماید باید که آن موضع را
از دیوان بیت المال مقرر داشته قلم و قدم کوتاه کشیده دارند و هیچ حال براتی برای
برات ننویسند و حوالتی نکنند و محصل نفرستند واگر بسعی و اجتهاد او ومریدان موضع از
دیاد یابد بدان علت با ایشان خطابی و وجه مستزاد نطلبند و اگر نقصان پذیرد با دیوان
بیت المال رجوع کرده وجه ناقص را التماس کنند تا از موضعی دیگر جواب کویند

فصل چهارم در مرسوم

مرسوم وجهی را کویند که از دیوان بکسی
دهند که در عوض خدمتی که مباشران باشد وان وجه سالیانه بود چون انکس ترک آن
خدمت کند استیفاء آن مرسوم را مستحق نباشد وحکم مرسوم را دو نوع ذکر کنیم و برین
موجب باید نوشت **نوع اول** چون سعد الدین مسعود مرد جلد و کاردان است و مدتها
بمحرری دیوان بزرگ مشغول بوده و امانت و دیانت و راست قولی و درست قلمی او همکنان
را معلوم و محقق بوده هر سال مبلغ دو هزار دینار زر رایج بر سبیل مرسوم محرری بنام او

از اصل مال محرری ومقرر کشت و در دفاتر ثبت افتاده بدان سبب این حکم برلیغ بالعمر بنفاذ
ضم نفاذ یافت تا اصحاب دیوان بزرگ ان مبلغ را سال بسال او مرسوم و مجری و ممضی
دانسته بر مواضع مرجو الحصول برات نویسند چنانک بی زحمت بدو رسد واگر خواسته باشد
بموضعی دیوانی مقاصه کند ملتمس او مبذول داشته موضعی که خواهد برو مسلم دارند بشرط آنک
بمحرری دیوان مشغول باشد آن موضع را تصرف نماید واگر ترک کیرد مواضع را با تصرف دیوان
دهند برین موجب مقرر دانسته تغییر و تبدیل نکنند و هر سال حکم مجدد نطلبند **نوع دوم**
چون قوام الدین حیدر بدیوان مباشر کارها بزرگ بوده است و از عهده آن باحسن وجوه
تفصی نموده و اکنون راه نیابت وزارت در دیوان بزرگ موسوم است و حسن معاش بر طریقی
پیش کرفته که پسندیده خالق و خلایق است و ابواب طمع و توقعات بکلی مسدود کردانیده
واجب شد وجهی بر سبیل مرسوم جهت او تعیین کردن تا بمصالح معاش خود صرف نموده
بوظایف مهمات دیوان اهتمام نماید بنا برین مقدمه از ابتدای این سال هر سال مبلغ کذا
دینار از مال و متوجهات دیوانی تبریز بوجه مرسوم او مجری و مقرر کردانیده شد و در دفاتر
و موامرات ثبت افتاده بدان سبب این حکم برلیغ بالعمر بهمایون نفاذ یافت تا اصحاب دیوان
بزرگ مبلغ مذکور را سال بسال از متوجهات تبریز اطلاق کنند و از نقد بروجهی حوالت
کنند متصرفان تبریز در رسانیدن آن وجه بهیچ وجه از وجوه توقف و تعلل ننمایند و پیرامون
اعذار و موانع نکردند و بیک دفعه تسلیم معتمدان او کنند و یافته وصول بستانند تا از
ایشان محسوب افتد

فصل پنجم در تخفیف دو نوع

نوع اول یکسالی درین وقت چون کدخدایان و رعایا فلان بدیوان آمدند و عرضه داشتند که درین
سال از عبور لشکر و انقطاع مطر لا انقطع ولا اعتبر اکثر ارتفاعات ایشان نقصان یافته
است و آن مقدار غلات نمانده که وجه معاش ایشان را کافی و اخراجات ضروری را وافی
باشد اکر از متوجهات دیوانی که بمطالبت ان لابزال و مخاطب نشدند و تخفیف مخاطب اند
تخفیفی رود تا بذر بر تخم جهت تخم مشغول شوند و اساس عمارت و زراعت مجدد بر ان نهند
در دعاگویی و دولت خواهی افزایند چون سخن ایشان متضمن صدق بود و اختلال احوال رعا
یا بکرات معلوم شده از جمله متوجهات که ایشان را بدیوان باید داد مبلغ ده هزار دینار
بتخفیف مجری و مقرر کشت که در دفتر و موامرات ثبت کنند بدان سبب این حکم برلیغ نفاذ

بالعمر بهمایون نفاذ یافت

یافت تا متصرفان انجا مبلغ مذکور را از متوجهات سنه تسع وخمسین خانی درباره تخفیفی
بجری وممضی شناسد وبدین علت درین سال از ایشان مطالبتی ننمایند ومحصلان را که جهت
تحصیل آن وجه فرستاده باشند باز خوانند وقطعا واصلا بیرامون ایشان نگردند فمن سعی فی
ابطاله فهو عند الله ماثوم وعند الناس مذموم **نوع دوم** در تخفیف ابدی چون
شیخ کمال الدین مردی درویش ومستحق وصاحب عیال واز جمله حطام دنیوی باغچه
دارد که مدد ماده معاش او از انجاست ومتوجه دیوانی آن هر سال مبلغ دویست دینار
است حکام ومتصرفان ده خوارقان جهت مطالبت آن مبلغ او را زحمت می رسانند وبدان
واسطه از طاعت وعبادت ودرویشی وتوجه بعبودیت حق تعالی باز می ماند التماس کرد که
این تخفیف ابدی این را درباره او بجری دارد تا در دعاگویی ودولتخواهی افزاید چون
استحقاق او ظاهر بود وجمعی برین مطلوب وتقریر او اقامت شهادت کردند ملتمس
او مبذول داشته مبلغ مذکور را که متوجه باغچه اوست بتخفیف بجری داشته شد ودر
دفاتر ومواهرات ثبت افتاد بدان سبب این حکم برلیغ بالتمغا صمن نفاذ یافت
تا از ابتداء این سال الی ما بعدها من الشهور والاحوال حکام دهخوارقان مبلغ مذکور
را بتخفیف ابدی بنام او بجری ومقرر دانسته از حسنوا اموال انجا موضوع واز قلم مسقط
ومرفوع شناسند وبعد الیوم از باغچه او بهیچ وجه از وجوه چیزی نطلبند واین عارفه را
درباره او تخفیفی مدام ومؤبد وصفه بلا کلام مخلد دانسته بعد از او اولاد واعقاب
او را ما توالدوا وتناسلوا نسلا بعد نسل وعقبا بعد عقب الی ان یرث الله الارض
ومن علیها وهو خیر الوارثین مصفی ومعفی شمرند وهر سال حکم مجدد نطلبند ومغیر ومبدل
را مستوجب لعنت ابدی وسخط سرمدی دانند **فصل ششم** در معافی
ومسلمی سه نوع **نوع اول** حکام وشحنگان ومتصرفان سلطانیه بدانند که مریدان
مرحوم شهاب الدین قلندر رحمة الله علیه بعد از تقدیم دعاگویی دولت قاهره لازالت
مشرفه زاهره عرضه داشتند که مزرعه فلان وقف زاویه ایشانست وبا علت آن متوجهات
دیوانی معاف ومسلم بوده وچیزی بدیوان نمی داده اند واحکام تذکران ناطق درین وقت
برخلاف معهود مطالبتی میکنند وجماعت درویشان وقلندران از وقت خود باز می مانند
التماس کردند که اگر حکمی بامضا نفاذ یابد وبر قرار آن مزرعه باعفا ومسلمی اختصاص

یافته در دفاتر دیوان ومواهرات بتجدید مثبت گردد ودر دعاگویی ودولتخواهی افزایند
چون ملتمس ایشان براه بود واستحقاق ظاهر ولایح مبذول داشته حکم برلیغ بالتمغا صمن
نفاذ یافت واز ابتداء سنه فلان مزرعه را از مزارع دیوانی وارباب مقرر گردانیده
بمعافی ومسلمی بر ایشان مقرر گردانیده شد تا در عمارت وزراعت آورده محصولات و
ارتفاعات را بوجه معاش خود مستوفی گردانند حکام انجا باید که بعد الیوم قطعا واصلا
بر انجا بروات ننویسند وحوالتی نکنند ومحصل نفرستند وقلم وقدم کوتاه وکشیده
دارند ونام انرا از دفاتر ولایت بیرون اندازند واین عارفه را درباره مجاوران زاویه
وجماعت قلندران وجوق ایشان معاف ابدی ومسلم سرمدی شناسند وتقلب ادوار
وتبدل قرون واعصار منقلب ومتبدل ندانند وبیرامون انجا نگردند وبهیچ وجه از وجوه مطا
لبتی ننمایند وهر سال حکم مجدد نطلبند مغیر ومبدل مستوجب لعنت ایزدی ومستحق غضب
الهی دانند **نوع دوم** درین وقت چون عرضه داشتند که مولانا شیخ بزرگوار قطب
الوقت جلال الدین همدانی دامت برکته از علماء پرهیزکار دین دار تقوی کردار است
وشرف علم نافع را با عمل صالح جمع گردانیده ودم وقدم وقول وقلم را جهت مصالح انام در کار
آورده وبک لمحه بی تحری مراضی ایزدی بسر نبرده مگر حکام همدان ملک رسم او را که محصول آن
بوجه سفره صادر ووارد وصلحا وفقرا مستوفیست بمطالبت مال ومتوجهات وتکالیف
واخراجات وسایر مونات مزاحم می گردند واوقات عزیزان بزرگ مکدر ومشوش
میدارد وبدین واسطه در وظایف ارشاد وافادت فتوری می افتد استماع این معنی
بر خاطر موثر آمد واز این تاریخ باز املاک واسباب او را مسمعات ومستغلات از
مطالبت مال ومتوجهات وحقوق دیوانی واخراجات وزواید وعوارض وتکالیف
وتخصیصات وتوقیعات وتوزیعات وتقسیمات وباغ شماره وخانه شماره وسایر
مونات معاف ومسلم گردانند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام همدان علی
اختلاف طبقاتهم لسامی آن موضع را از دفاتر همدان بیرون اندازند ومن بعد بهیچ
تحلیل حقیر ونقیر وقطمیر وجه از وجوه اصلا وابدا مزاحم ومتعرض اکره ومزارعان وخدام
ومتعلقان او نگردند واز مزارعان مستغلات ومساحران مسمعات مطالبتی بای وجه
کان نکنند ومال ومتوجهات املاک او را از جمیع اموال موضوع وار دفتر مسقط ومرفوع

داتند و این ضیعه را در حق او بزرگ معاصی مدام و مسلمی بلا کلام شناسند و بعد از ابتدا د
مدت او اولاد و اعقاب او را ما توالدوا و تناسلوا الیستیفاء آن عارفه و ضبع هو فی و
موقرشرند و از ایشان و متعلقان ایشان علل و اسباب مطالبتی نمایند و بر تغییر و تبدیل
این حسنه بهیچ وجه از وجوه اقدام نمایند مغیر این ملعون ازلی و مغضوب لم یزلی باد

نوع سوم در این وقت چون استماع افتاد که قریه سعید آباد بر شارع عام افتاده است و
روسا و کدخدایان آنجا علی الدوام بر رعایت صادر و وارد قیام می نماید و جهت طوایف مسا
فران از توانگر و درویش و مغول و تاجیک شور بای مرتب میدارند و بهیچ وقت در این
وظیفه اهمال نمی افتد مرحمت جبلی که شامل حال کافه عالمیانست مقتضای اعفاء ایشان از مطالبت
و متوجهات شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ باز متصرفان ناحیت مهران
رود علی اختلاف طبقاتهم بعلت مال و متوجهات و حقوق دیوانی قطعا و اصلا مزاحم و متعرض
نگردند روسا و کدخدایان و رعایا و مزارعان و مقیمان و متوطنان قریه سعید آباد نشوند و
برواید و عوارض و اخراجات و تکلیفات و تخصیصات و قسمات و بهیچ شلتاق معهود
و غیر معهود از ایشان توقعی ندارند و تا ایشان بران عادت پسندیده مستمر باشند حکام
و متصرفان در هیچ وقت و زمان مزاحم و متعارض ایشان نگردند تا بفراغت خاطر بوظیفه
دعاگویی و دولت خواهی ما قیام نمایند و هر آینه مستجاب گردد انشاء الله تعالی تغییر کننده
این عارفه ملعون ابدی و مطرود سرمدی باشد

فصل هفتم در ابطال قواعد ذمیمه سه نوع

نوع اول امرا و حکام و نواب و متصرفان و بتکچیان و
اکابر و صدور سلماس بدانند که درین وقت جمعی از کدخدایان آمدند و نمودند که چون مال
و متوجهات و حقوق دیوانی از اصل مال و فرع و حق التقریر و توفیر و وجه سوسون و اخرا
جات شهر و ولایت چنانک مقرر شده و مواجره بران مشتملست جواب می گویند حکام بیرون
ان وجوهات بهر وقت وجهی بدل خود خارج مال تخصص کرده بحوالت محصلان منقلب و
عوانان بی راه از ایشان بزخم چوب و شکنجه می ستانند و جهت نوکران خود نیز که بهیچ
زمان معهود نبوده بر وجهی برد کا تمامی نویسند و بیرون اجو و اخراجات از مستاجران
بتکلیف می طلبند و جمعی نیز بر دروازهای شهر که در تمغا و لی و راهداری و دروازه بانی
مدخل نداشته از مجموع چارپایان از اسب و استر و شتر و دراز گوش و گاو وجهی می ستانند

وار گوسفندان که در شهر می آرند بهر یکصد سر گوسفند یکسر می گیرند و بر غیر آن از انواع منکرات
و محظورات اقدام می نمایند و اهل شهر و ولایت بکلی معذب مشوش میدارند اگر کمال مراحم
و عواطف تدارک نرود اکثر جلاء وطن کرده در اطراف متفرق خواهند شد این نوع از جمله
منکرات نمود و همت بر تلافی آن مصروف و مقصور گشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت
و خواجه قوام الدین را فرستاده شد تا بتفحص آن قضایا اشتغال نموده و تحقیق بلیغ کرده اگر
برین موجب باشد که کدخدایان تقریر کرده اند بهرچه حکام و متصرفان و گماشتگان ایشان بدین
مناقص و شلتاق از رعایا ستده باشند تمامت را استرداد نموده تسلیم رعایا کند و عذر و دفع
بهیچ وجه از وجوه مسموع ندارند تا بعد الیوم هیچ آفریده از حکام و متصرفان و بتکچیان و
متقلبان و غیرهم بدین نوع بی راهی اقدام و اگر در بعضی قضایا بعرضه داشت احتیاج افتد
بی توقف بعرض رسانند تا حکم بر وجه شریعت و معدلت و قانون یاسا و بساق کرده شود
حسبة لله تعالی و طلبا لمرضاته مجموع قواعد ذمیمه را که موجب خلل و خرابی و خسارت و مضرت
خلایق باشد در جمیع ممالک عموما و از ان ولایت خصوصا مرتفع گردانیدیم و احکام مولد
بلیغ بتمامت اطراف ارسال رفت اگر بعد الیوم هیچ آفریده از حکام و غیرهم بیرون مال
و متوجهات و وجوهات که از دیوان بزرگ تعیین رفته از رعایا چیزی ستده باشد بعد
از آنک در عوض یک دینار دو دینار استرداد رود در گناه و باز خواست بلیغ آید تا حقیقت
دانند تغییر کننده این صنیعه در لعنت و سخط باری تعالی و ملایکه و انبیا و علیهم السلام باد

نوع دوم حکام و متصرفان هرند بدانند که درین وقت متولیان موقوفات آنجا آمدند
و نمودند محصولات وقفی را بموجب شروط واقفان بمصارف مشروعه مصروف می گردانند
و عشری که از دیوان بزرگ جهت وقف معین شده جواب می گویند بهر وقت جمعی از متقلبان
بمطالبات ناواجب و مخاطبات بی راه ناوارد مزاحم ایشان می شوند و بتشدید و تعنیف
خطاب می کنند و گوسفند و تغار و شراب و مرغ و حوایج از مواضع وقفی بزور می ستانند
و هیچ آفریده منع ایشان نمی کند و چون متولیان مردم ضعیف حال از عهده آن تکالیف
بیرون نمی آیند و محضری که اهالی آنجا درین باب نوشته بودند بعرض رسانیدند التماس
تدارکی نمودند بدان سبب این حکم نفاذ یافت و پهلوان محمود را که مردی عادل و کافی و
کاردانست فرستاده شد تا آن جماعت را حاضر گردانیده و بغور آن قضیه رسیده چون

صدق سخن متولیان بوضوح پیوندد هرچه آن جماعت از ایشان ستده باشند استرداد نموده
تسلیم مستحقان کند و مبلغ یکهزار دینار جهت خاصه خود ازان متقلبان بستانند تا این معنی
موجب انزجار کلی ظلمه و متعدیان شود و اگر بر حرکتی که موجب قصاص باشد اقدام نموده باشند
بی توقف بیاسا رسانند تا مجموع طوایف را معلوم گردد که بهیچ آفریده از اصحاب ظلم و تعدی
ابقا نخواهیم کرد و داد مظلوم از ظالم خواهیم ستد تا این معنی حقیقت دانند **نوع سوم**
حکام و متصرفان فلان موضع بدانند که درین وقت استماع افتاد که جمعی از خربندگان و سگبانان
و غیرهم لایزال در بازارها آنجا تعدی میکنند و از دکانداران ضعیف حال بالتزام و اجبار
وجهی می ستانند و از سعه حرمة مال المسلم کحرمة دمه نمی اندیشند و بعضی ازان ضعفا و عجزه
ترک دکانداری کرده اند و از تدبیر قوت خود و عیال بازمانده روزگار بعسر و تنغیص
بسر می برند این معنی موجب ایستنکار و استنکراه تمام شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت
و محمد خواجه را فرستاده شد تا بتفحص آن قصه مشغول شده چون مشاهده کند که آن مفسدان
برین حرکات ناپسندیده اقدام نمایند و اموال بندگان خدای تعالی را که باخوان ایشان مساوی
و بست بر خود حلال می دانند مقدمان ایشان را که برین قضایا باعث و محرض باشند بیا
سا رسانند و شاگرد و پیشکاران را که بر فضولی و بی راهی و تعرض خلایق بتقویت آقایان
ایشان اقدام نمایند بر سر هر بازاری چوب زنند و تشدید و تعنیف مکرر کردانند و اهالی
شهر و بازاریان را بعنایت و مرحمت مرفه و مستظهر کردانیده مقرر کنند که اگر بعد الیوم
امثال مفسدان برین راهی اقدام نمایند و بکدانکی زر و یکمن غله مزاحم و متعرض هیچ آفریده
نشوند باتفاق قضاة و حکام بمنع و دفع ایشان مشغول گردند و بدین جانب اعلام بکنند
که بدین واسطه از ایشان قطعا و اصلا بازخواست نخواهد شد تا آسوده خاطر باشند
و بفراغت در دولتخواهی افزایند که همانا مستجاب گردد ان شاء الله تعالی

فصل هشتم در دفع فواحش و منکرات سه نوع نوع اول

امرا و حکام و قضاة و سادات و متصرفان و سگبانان اردبیل بدانند که درین وقت
جمعی از مشایخ و صلحا و ارباب قلوب اینجا آمدند و بعد اقامت دعاگویی و دولتخواهی
عرضه داشتند پیش ازین عادت نبوده که فواحش و منکرات بر شوارع نشینند تا اهل
صلاح را در وقت تردد نظر بر ایشان بیفتد درین وقت جمعی که کنیزکان دارند ایشان را

برخلاف معهود بر راهها می نشانند و صلحا و ارباب تقوی را نظر برین منهیات و منکرات
می افتد و شرعا روا نیست و جمعی نیز که بر شرب و شراب اقدام می نمایند مست شده در
بازارها متعرض مردم و مزاحم اهل صلاح می شوند التماس کردند که اگر این منکرات بر
نوع و مال آنرا احتسوال اموال موضوع کردانند در دعاگویی و دولتخواهی افزایند چون
اجابت ملتمس ایشان موجب رونق و تقویت دین اسلام و از منع تفاوتی زیادت در مال
دیوان ظاهر نمیشد آن مال را که متوجه فلان فواحش و حق التمانه و تمغاء شراب آن مو
ضع است و مبلغ آن ده هزار دینار در باب وضع آورده ایم و بالکلیه مرفوع و موضوع کردانید
و بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتداء سنه تسع و خمسین خانی الی ما بعد من الشهور
و السنین فواحش و منکرات و محرمات را از شراب و سایر منکرات مرفوع دانند و مال
آنرا از احتسوا اموال موضوع شناسند و متصرفان و سگبانان آنجا بعد الیوم فلان فواحش
و مال تمغاء شراب و تمانه از هیچ آفریده نطلبند و درین باب قلم بر کاغذ ننهند اگر
بعد الیوم فواحش را بر راهها ببینند یا معلوم کنند که کسی رنجه خوانین فواحش را بیازخواست
بلیغ و جنایات مخاطب کردانند و بزننده و فروشنده شراب را در گناه ارند و مال او را
خاص دیوان کنند هر کس که برخلاف این معانی اقدام نماید بعد از آنک بمواخذت بلیغ
مواخذ و بعقابات اکید معاقب کردد و در سخط و لعنت باری تعالی و ملایکه و انبیا علیهم
السلام آیند تا حقیقت دانند **نوع دوم** بدانند که درین وقت چنان عرضه داشتند
در حدود زاویه شیخ بزرگوار صلاح الدین موسی دامت برکته جمعی بر فروختن شراب
و نشاندن فواحش بر راهها و در خانها اقدام می نمایند و زهاد و متعبدان را که بدان
زاویه می آیند نظر بران می افتد و صفاء اوقات ایشان تکدر می یابد بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا حکام و متصرفان سراه ازین تاریخ باز جمعی را که برمنهیات اقدام نمایند
چون فروختن شراب و نشاندن فواحش و محاب بیرون شهر بموضعی فرو آرند تا جمعی را
که بان طایفه اختلاطی باشد آنجا روند و زهاد و عباد شهر را در تردد و آمد شد نظر بر منکرات
و محرمات نیفتد اگر حکام از روز وصول این حکم تا ده روز دیگر آن جماعت را بیرون شهر
نفرستند در محل خطاب بلیغ آیند تا حقیقت دانند **نوع سوم** حکام و قضاة و متصرفان
آه بدانند که درین وقت چنان عرضه داشتند که جمعی عورات مسلمانان بواسطه عجزی

که باحوال ایشان راه یافته باد بکاب منهیات مشغول اند و در امکنه فواحش و محاب ساکن
شده بر خلاف شریعت اقدام می نمایند این معنی بغایت مستنکر و منکره است بدان سبب
این حکم نفاذ یافت باحکام و قضاة تفحص و تحقیق احوال آن عورات چون مسلمانان باشند
و از عجز و اضطرار بر ذمایم حرکات اقدام نمایند ایشان را از ان حالت منع کرده بشوهران
دهند و اگر بعضی را بقدر برجت ربه احتیاج باشد از مال دیوان مرتب داشته تسلیم کنند
متصرفان را در وقت محاسبه مجری افتد و اگر بر تدع و منزجر نکردند اجرا حکم بر موجب فرموده
شارع صلی الله علیه وسلم واجب دانند فساد ایشان بر دیگر عورات مسلمانان سرایت
نکند مخالفت در محل باز خواست بلیغ آید تا حقیقت **فصل نهم** در تدارک
مافات از خسارت و غیر آن سه نوع **نوع اول** درین وقت چون مریدان شیخ
الاسلام اعظم صدر الملة والدین دامت برکته نمودند که از محصولات فلان مزرعه
که وقفست بر مصالح زاویه متبرکهٔ ایشان و حاصل آن پنجاه جریب غله درین سال ملخ
بتلف آورده و خورده است و بدان واسطه معاش ایشان ضیقی تمام یافته چون همگی همت
بر تدارک مافات و تلافی مختلات و جبر کسر و رتق فتق تمامت خلایق بتخصص درویشان
و منقطعان و گوشه نشینان مصروف و مقصور است عوض آن مبلغ سه هزار دینار از
وجوه جزیه اهل ذمت که حلال ترین وجوهات دیوانست بنام ایشان مقرر گردانیده برات
نوشته شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان مراغه مبلغ مذکور را بر مو
جب برات دیوان از متوجهات جزیه بزودی بمریدان شیخ الاسلام اعظم زبدت
برکته جواب گویند و تدارک خسارت ایشان واجب دانسته چنان سازند که بفراغت
خاطر بطاعت و عبادت و دولت خواهی مشغول شوند تا بمحمدت و ارتضا پیوندند **نوع
دوم** قضاة و حکام بر دع بدانند که درین وقت نمودند که مولانا تاج الدین علی با جمعی
از تلامذه و مریدان متوجه این جانب بوده در راه جماعت حرامیان بر ایشان زده اند و نقود
و اجناس و چهارپایان ایشان را برده و ایشان پیاده و برهنه و ضعیف حال مراجعت نموده
اند بدان سبب این حکم نفاذ تا چون واقف گردند باتفاق تنقاولان و راه داران تفحص یافت
احوال حرامیان مشغول شده بدست آورده آنچه از مذکوران برده و گرفته باشند تمامت
استرداد نموده تسلیم مستحقان کنند و حرامیان را بیاسا رسانند و اگر حرامیان مردم ره

گذری بوده باشند و پیدا نشوند از وجوه زکوات که بدیوان بیت المال تعلق گرفته و
باهتمام قاضی کمال الدین علیست و ابناء السبیل را حظی در آنجا شرعا بایست مبلغ دو
هزار دینار جهت خاصه مولانا تاج الدین علی و سه هزار دینار تلامذه و مریدان و جمعی که
حرامیان ایشانرا غارت کرده باشند استیفا نموده تسلیم دارند و رعایت و محافظت
واجب دانند و شکر و شکایت مؤثر شمرند **نوع سوم** درین وقت امام جمال الدین احمد
بدیوان آمده عرضه داشت که بواسطهٔ تراکم قروض اختلال کلی بحال او راه یافته از تدبیر
مصالح عیال باز مانده بتحصیل علوم اسلامی اشتغال نمی تواند نمود همت بر تدارک احوال
مصروف گشت و مقرر شد از وجوه بیت المال ارمیه که او را شرعا استحقاق استیفاء
آن هست مبلغ یکهزار دینار بدو دهند تا قروض ادا کرده و نفقهٔ عیال و کسوه مرتب
داشته بتحصیل علوم دینی مشغول گردد و بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا متصرفان
بیت المال ارمیه در روز مبلغ مذکور را با او جواب گویند و همت بر ترفیه خاطر او مصروف
و موقوف دارند و نگذارند که عرضه علت مکسب و مرلبحه نامشروع از و مطالبتی نمایند و امداد
شکر متواتر دارد تا بمحمدت پیوندد **فصل دهم** در تدبیر ظلامات
ظلامه باصطلاح مستوفیان احوالی را گویند که متصرفان و رعایا بدیوان بزرگ باز نمایند
مشتمل بر خرابی که بدیشان رسیده باشد و استغاثتی که واجب التدارک بود و جواب آن
متمسک ایشان باشد و از روی لغت خبریست که مظلوم از ظالم طلبند و مفهوم هردو
معنی بیکدیگر نزدیکست و در سه نوع ذکر کرده می شود **نوع اول** درین وقت چون
متصرفان قزوین نمودند که بواسطه استیلاء حرامیان اکثر محصولات و ارتفاعات
رعایا که بر روی صحرا بود بتلف رسیده است و ایشان از اداء متوجهات دیوانی
عاجز اند و محضری که سادات و قضاة و مشایخ و ائمه علما و اکابر و اعیان آنجا درین
باب نوشته اند بعرض رسانیده التماس تدارک کردند چون همگی همت بر ترفه حال
رعایا و آبادانی ولایات مصروفست و میخواهیم که باهیران شامل حال جهانیان
بتخصص اهالی این ولایت گردد بدان سبب این حکم نفاذ یافت و مقرر شد که اصحاب
دیوان بزرگ جهت تدارک ظلامات آنجا مبلغ سه هزار دینار از جملهٔ متوجهات ایشان
در باب وجع آرند و بدان علت با ایشان خطابی نکنند و مطالبتی ننمایند و عفوا صفوا

ایشانرا مقرر و مسلّم شمرند مغیر در سخط و لعنت باری باد نوع دوم درین وقت سادات
و مشایخ و صدور و اکابر و اعیان و معارف و کدخدایان و رعایاء نخجوان آمدند و نمودند که بواسطه
ورود ملخ مجموع غلات ایشان بتلف رسیده و اکثر ایشان عاجز و مضطر الحال شده و بقوت
روز در مانده اگر تدبیر احوال ایشان و جبر جنس کسری اهتمام نرود بکلی منقطع و مستاصل کردند
و دیگر امکان عمارت و زراعت نباشد چون صدق سخن ایشان معلوم بود و بکرات استماع
رفته از جملهٔ متوجهات دیوانی مبلغ پنجاه هزار دینار جهت تدبیر آن ظلامه وضع کرده شد بدان
سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان انجا بعلت مذکور از ایشان مطالبتی ننمایند
و این مبلغ را بنام ایشان موضوع دانند و بتکچیان تبریز بر ایشان برات ننویسند و بهیچ
وجه بتکالیف و اخراجات و قسمات مزاحم متعرض نکردند محصلان که جهت مطالبت آن
مبلغ انجا رفته اند زحمت هیچ آفریده ندهند و مجموع بروات راجع دانسته بدیوان آیند
تا عوض آن جایی دیگر تعیین رود مخالف و مغیر این معنی بعد از انکه در سخط و لعنت باری تعالی
و ملایکه و انبیا علیهم السلام آیند بمواخذت بلیغ مواخذ و بمعاقبات شدید معاقب کردند
تا حقیقت دانند نوع سوم حکام و متصرفان و بتکچیان همدان بدانند که درین
وقت رعایاء فلان دیه از اعمال انجا بدیوان آمده عرضه داشتند اراضی مزروعی ایشان
که بر سر رودخانه بوده بواسطه سیلاب رود خراب شده تمامت مزارعات ایشانرا آب
برده و بتلف رسانیده التماس تخفیفی کردند بدان سبب این حکم نفاذ یافت و مردم صادق
القول را بر سر زمینها ایشان فرستند و تفحص نمایند اگر سخن ایشان بصدق مقرون
باشد درین سال مال ایشان را در باب وضع آورده بدان علت مطالبتی ننمایند و بعرض
نرسانند و اگر زراعت ایشان بتمام تلف نشده باشد مال ان مقدار که بواسطه سیلاب
خراب شده از ایشان نستانند و رعایت واجب دانند و چنان سازند که بهیچ
بهانه بعمارت و زراعت مشغول نتوانند شد و امداد لشکر متواتر کرده تا محدث بوند

فصل یازدهم در استمالت رعایا نوع اوّل

درین وقت خواجه حار عجز و احتلال احوال رعایاء همدان معلوم شد همگی همت بر ترفیه
حال ایشان مصروف و مقصور کشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان
بهمه ابواب در محافظت ایشان کوشند و بعنایت و مرحمت مستظهر و مستوثق شناسند و دیوان

رعایت سویت لازم دانند و بار قوی بر ضعیف ننهند از ند و از حیف و میل محترز و مجتنب
باشند رعایاء همدان بهمه ابواب آسوده خاطر بوده بهیچ تفرقه و تردد بخود راه ندهند و غا
یبان را استمالت داده با وطن مالوف آرند و بعمارت و زراعت مشغول کردانند که
با اصحاب دیوان مقرر شده که بعد الیوم در رعایت و محافظت ایشان اهتمام نمایند و تعیین
مال و توجیه متوجهات بر وجهی کنند که از عهده بیرون توانند آمد تا حقیقت دانند نوع دوم
سادات و قضاة و مشایخ و صدور و ارباب و کدخدایان و رعایا و مزارعان زنجان بدانند
که همگی همت بتمشیت احوال ایشان مصروفست و بیرون وجهی که از دیوان بزرگ جهت اخرا
جات صادر و وارد معین شده از ایشان مطالبتی نخواهد رفت و وجهی که جهت مصالح و اخرا
جات خانقاه شیخ بزرگوار ربانی اخی فرج زنجانی قدس الله روحه العزیز مقرر بوده برقرار
مقرر است و توفیر و تبدیل نرفته بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا بهمه ابواب بعنایت و عاطفت
ما مستظهر باشند و بفراغت خاطر بعمارت و زراعت اشتغال نمایند ارباب و کدخدایان
و رعایا و مزارعان متوجهات خود بموجبی که در سال از دیوان مقرر شده و حکم دلالت ایم
بوجه مصالح خانقاه متبرک و اخراجات صادر و وارد مستغرق شناسند و رایج با خراجات
مقرری ادرارات و غیر ان مقرر کشته برقرار مقرر دانند و بیرون ان بهیچ آفریده یکدانگ
زر و یکمن بار ندهند و اگر جمعی از متقلبان ایشان را بخطاب رواید و عوارض مزاحم و معارض
کردند بدیوان آیند و باز نمایند تا برابر و وجوه تدارک رود نوع سوم درین وقت
استماع افتاد که بر رعایاء فلان موضع بواسطه کثرت حوالات دیوانی و خرابی که از
نوع فترات بدیشان راه یافته جلاء وطن کرده بهر موضع متفرق شده اند استظهار استما
لت ایشان را این حکم نفاذ یافت تا بهر جاکه رفته باشند بدلخوشی تمام بوطن مالوف
آیند و بهیچ تفرقه و تردد بخود راه ندهند که در رعایت و محافظت ایشان اهمال نخواهد رفت
چند کدخدای کاردان بدیوان آیند و احوال عجز و انکسار خود باز نمایند تا بتدارک اهتمام
رود و حکام ولایات ایشان را بحمایت نگیرند و بزودی تمام بوطن مالوف روانه کردانند

فصل دوازدهم در مستظهر کردانیدن خایفان نوع اوّل

حکام و سادات و مشایخ و قضاة و متصرفان و بتکچیان سلطانیه بدانند که درین وقت
فلان بتصور باطل توهمی نموده و باغرار اصحاب اغراض اعراض و توهم نموده و بدان جانب

لخوشی

آمده چون باستکشاف احوال واستعمال رفت سببی که موجب اعراض وتوهم باشد وجود نداشت
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردند باتفاق بیش او روند واورا بعنایت و
عاطفت وشفقت ومرحمت ما مستظهر گردانیده در ازالت توهم ورفع تصور او کوشند وبدلجوئی
تمام بدین جانب روانه گردانند فلان نیز می باید که سوابق عنایات وسوالف عواطف ما را
در سبق خود برقرار داند وتصورات باطل وتوهمات فاسد متخیلات بی بنیاد وباقاویل اصحاب
اغراض اعراض نکند وبزودی متوجه اینجانب شود چون اتفاق ملاقات افتد عنایت ومرحمت
وتقویت مناصب واعمال وسیورغالات وتشریفات درباره او بروجه تقدیم یابد که محسود
اقران ومغبوط همگنان باشد حقیقت داند بمزید تاکید چه احتیاج **نوع دوم** عماد الدین محمد
بداند که درین وقت چون معلوم شد که بواسطه وجهی که بتحصیل آورده نوکران او ازو آزرده
اند وکدر نجته (?) اورا خوف واستشعار غالب گشته در ملازمت تقاعد مینماید وبسبب استیلاء
توهمات اینجا نمی آید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردد بسبب وجهی که نوکران
او برده اند خایف ومتشوش نگردد وبفراغت خاطر توجه نماید تا بمرحمت وعاطفت اختصاص یابد
نوع سوم ملک جلال الدین معلوم داند که درین وقت عرضه داشتند که علی خواجه جهت
تحصیل متوجهات اصفهان شده بود مبالغی نقود واجناس وچهارپایان خاصه که باهتمام او بوده
بتلف رسانیده است وتصرفات فاحش کرده وازخوفی که برو مستولی شده پناه باو برده است
واورا شفیع انگیخته تا بشفاعت او در سلک عفو انخراط یابد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون
واقف گردد اورا بعنایت وعاطفت ما مستظهر گردانیده بدین جانب فرستد که در رعایت
ومحافظت او اهمال نرود واگر زیان مالی شده سهل باشد الخلف عند الله علی خولیع (?) بانواع
مستظهر بوده بدلجوئی تمام متوجه گردد وعفو مجرمان را از شیم شریفه وعادات پسندیده
حضرت ما داند

فصل سیزدهم در عفو فرمودن مجرمان سه نوع

نوع اول سیف الدین محمود بداند که بکرات بمسامع شریفه ما رسانیده اند که او
بوقت تقلد شحنگی ساوج (?) وکرم (?) او در منکرات اقدام نموده است ومتعرض اموال واعراض مردم
شده وچون دانسته که باز خواست وتادیب مواخذ خواهد شد روی گردانیده بهزاره (?)
الکه رفته است وپناه بان جماعت برده درین وقت چون جمعی از ملازمان که با او محبتی دارند
در حق او شفاعت کردند والتزام نمودند که اگر سمت عفو اختصاص یابد دیگر باسر آن نوع معاش
نرود

نرود بنابر شفاعت ایشان از سر جرایم او درگذشتیم واورا عفو فرمودیم می باید که چون بر حکم
وقوف یابد بدلجوئی متوجه این طرف گردد که عنایت ومرحمت شامل حال اوست **نوع دوم**
شهاب الدین علی وتاج الدین احمد بدانند که درین وقت نمودند که ایشان بتسویل شیطان باغوا
لقان (?) اینجانب موافقت نموده اند وباغوای ایشان از راه رفته وچون بالهام توفیق از قبایح افعال
خود واقف شده در محل ندامت اند واستغفا می طلبند همواره مکارم عمیمه ما عفو مجرمان واغماض
بر هفوات زلات مقصور ومصروف بوده از سر جرایم ایشان درگذشته این حکم نفاذ فرمودیم
تا چون بندامت متمسک شده اند والندم توبه بهیچ حال متردد خاطر نباشند واعراض عفو ما را از آن
منتج گردانند که مصادم هفوات ارباب زلات محل ارحام گردد ومجال عفو واغماض از
جرایم ایشان نباشند بدلجوئی تمام متوجه شوند تا بتشریف وسیورغال اختصاص یابند
نوع سوم احمد کلهبان بداند که درین وقت عرضه داشتند که از جمله چهارپایان خاصه
که در عهده او بود واو بعلفخوار برده ده سر اسب بارگیر در موضعی که علف آن زهردار بوده نوکران
او ندانسته چرانیده اند وآن اسبان از خوردن علف زهردار تلف وسقط شده واو از غایت
خوف غیبت نموده است بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا بتلف اسبان از تقدیر بیچون الهی داند
بامن وفراغت بیاید وبا سرکار خود رود وبعد ازان تا در ابتداء احتیاط علفخوار نکنند اسبان
را انجا نفرستد

فصل چهاردهم در امان دادن خایفان سه نوع

نوع اول جمال الدین احمد بداند که درین وقت چنان نمودند که بواسطه تقصیری که در
عمارت خاصه کرده است واستحکام مبانی بجای نیاورده واستخراج کاریز موقوف مانده از
کثرت خوف وغلبه رعب از ملازمت حضرت متقاعد است وشفعا برانگیخته تا اورا اینجا
آورند وبر قرار ملازمت نماید صورت حال آنست که هیچ شفیع اورا از مجرمان چون عفو ذاتی
ومکارم جبلی ما نیست عمارت دنیا ومافیها در نظر حکیمان وعاقلان چه قدر دارد تا بعمارت خانه
راچه رسد بعنایت وعاطفت ومرحمت ما مستظهر بوده بهیچ وجه نگردد بخود راه نا دهد در پناه
امن وسلامت بحضرت پیوندد که عنایت وعاطفت درباره او امری دیگر منصور خواهد بود
وحقیقت داند **نوع دوم** تاج الدین حسین معلوم داند که درین وقت چنان نمودند
باستماع افتاده که از اجور مستغلات املاک که در عهده او بوده مبالغی بتلف آورده است وبدان
واسطه غیبت کرده جمع کردن میان دو گناه وظیفه عقلا نیست تلف مال گناهی وغیبت نمودن گناهی

دیگر بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ایمن بود و با امان اختصاص یافته بدلخوشی تمام متوجه اینجانب شود و بهیچ
وجه تفرقه و تردد بخود راه ندهد که بواسطه تلف مال با او خطابی نخواهد رفت انکشتری امان فرستاده شد نوع
سوم شمس الدین محمد بداند که مدتیست تا محاسبه دیهها بهسرود که بخاصه تعلق دارد بدو حوالت فرموده ایم
و او بعد از تصحیح محاسبات و افراغ معاملات مبالغی تصرف نموده است و در رفعی که از انجا آورده اند مفصل
و مبین ذکر رفته و او از خوف مواخذت تا اعراض نموده این معنی نه راه است چون میداند که محاسبات املاک خاصه که
باهتمام اوست بسبب تباری چند تصرف نموده در عیار همت ما چو سنگی وزن ندارد اعراض چرا نماید بدان سبب این
حکم نفاذ یافت تا چون واقف کردد بدلخوشی تمام متوجه شود تا عنایت و مرحمت در حق خود زیادت بر توقع
و تصور یابد

فصل پانزدهم در قرار شمسی

قرار شمسی رسمیست که در بغداد و عراق
عرب نهاده اند و جای دیگر این رسم نیست و انچنانست که مواضعی خراب را که از قبیل عواطل و بایرات باشد
از دیوان بمبلغ اندک برگیرند و معمور گردانند و بملکیت ابدی تصرف نمایند و محصول ضمان را سال بسال با دیوان
جواب میگویند و درین باب این حکم برین جملت نویسند امرا و حکام و نواب و عمال و سکنه بغداد و عمال
خاص علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم بدانند که همگی همت همای فر بر عمارت بقاع و بلاد که متضمن ترفیه
طوایف عباد است مصروف و موقوف میباشد که منافع آن بعموم خلایق که ودایع حضرت خالق اند عاید میگردد
و چون نمودند که زمین محوله خوارزش از اعمال خالص که حدود آن منتهی میشود اول باراضی دوحله محله خوارزش
و دوم بشاطی دجله و سوم بطاق مبارکه با عراجات و چهارم باراضی سلیمانیه و دوحله از مدتی مدید و عهدی بعید
باز خراب و بایر است و قطعا در آن موضع زراعتی و عمارتی اتفاق نیفتاده درین وقت امیر جمال الدین
و خواجه علاء الدین و برادر او حاجی احمد زمین محوله خوارزش مذکور را از دیوان بایرات بقرار شمسی
بمبلغ برگرفتند و از دیوان بایرات مکتوب تملیک ابدی در آن باب با ایشان دادند چنانک
بنصف بر امیر جمال الدین مقرر باشد و بنیمه بر خواجه علاء الدین و برادر او حاجی احمد با ایشان
آنرا بعمارت و زراعت آورده بحکم حدیث من احیا ارضا میتة فهی له تصرف مالکانه ای تصرف
ساداوا اراد واکرده محصول آنرا بر وجه معاش خود بمصرف رسانند بدان سبب این حکم نفاذ
یافت تا حکام و متصرفان بغداد آن موضع را املاک و اهتمام خود و جمع ولایت مقرر و موضوع
دانسته بهیچ وجه از وجوه بر انجا برات ننویسند و محصل نفرستند و حوالتی نکنند و قلم و قدم کوتاه
و کشیده دارند و بیرون وجوه حصه محوله خوارزش انچه بر ایشان هست بدان متوجه کردند از ایشان توقعی
ندارند و مطالبتی ننمایند و مزاحم و معارض نشوند و چون برین جملت مقرر شد که زمین مذکور محوله خوارزش

نهری چند استخراج کنند و آب بر عمارت و زراعت برند باید که صدور و ارباب و نباه محوله خوارزش و خالص
بهیچ وجه از وجوه از ایشان مطالبتی ننمایند و توقعی ندارند آنچه که ایشان را بدل انزال جاری کرده نکنند تا
بر زراعت شتوی و صیفی و نیز ماهی و سبکه مشغول کردند و غلات آن مواضع را بکشتیها ببغداد نقل کنند بهیچ
آفریده بشحنکی و بر بداری و حمایت متعرض نگردد و همچنین مقرر شد که جهت آن زمین بر شاطی دجله دیهی
بحد عمارت و دکان صیفی در آن موضع سازند باید که هیچ آفریده معارض نگردد و بتکالیف و احمال و اثقال
و لوزبعات و تحریکات و معادنه و رجال مهام و رسم شحنکی و حمایت و سایر اخراجات و قسمات دیوانی و
غیر آن مزاحم و معارض نگردند تمغاجیان بغداد حاصل آن موضع را علی اختلاف الاجناس من الفواکه
و المزروعات بهیچ وجه از وجوه متعرض نشوند متمکنان برین جملت مقرر دانسته تغییر و تبدیل نکنند و آن
موضع را ملکی از املاک و مالی از اموال و حقی از حقوق و متصرفی از متصرفات دانند و دست ایشان را در
بیع و رهن و وقف و اقرار و هبه و غیر آن قوی و مطلق شناسند فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه ان الله سمیع علیم و من سعی فی ابطاله فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و ماویهم جهنم واسع
و بئس المصیر نوعی دیگر از قرار شمسی حکام و نواب و متصرفان و سکنه بغداد و حله و
اعمال فراتی بدانند که چون مواضع اسرادماد و [illegible] از عمل دامغانی بمعامله سط النیل از اعمال
حله از مدتی باز خراب و عاطل بود و از عداد بایرات گشته و فایده از انجا بهیچ آفریده نمی رسید
مولانا شمس الدین التماس کرد که اگر آن موضع را بقرار شمسی برو مقرر دارند او آنرا بمال و رجال خود با
حال عمارت آرد و مسکون و مامون گرداند و هر سال مبلغ زر رایج بدیوان بایرات جواب
گوید چون ملتمس او متضمن عمارت و زراعت و آبادانی بود و از آن مواضع فایده بدیوان نمی رسید
ملتمس او را مبذول داشته از استقبال سنه تسع و خمسین حالیه الی ما بعدها من الشهور و السنین آن موضع
را بمبلغ مذکور بقرار شمسی برو مقرر داشته شد و بتملیک ابدی با تصرف او داده آمد تا آنرا در
استغلال آورده حاصل آنرا در وجه معاش خود و فرزندان و متعلقان بمصرف رساند و در دولت
خواهی افزاید که هر آینه مستجاب گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا
این تاریخ مذکور آن موضع را بر قرار شمسی بمبلغ مذکور برو مقرر دانسته اگر سعی و اجتهاد او حاصل
زیادت گردد بدان علت با او خطابی نکنند و مطالبتی ننمایند و قطعا و اصلا مزاحم و معارض نشوند
و پیرامون نگردند و بشلتاق شحنکی و معادیه و حمایت و رجال مهام و مسافات و لوزبعات و تحریکات
و تقسیطات و جمیع مونات و تکلیفات دیوانی معهود و غیر معهود از انجا مطالبتی ننمایند و تعرضی نر

ساانند و چون سوابق خدمات او اظهر من الشمس و ابین من الامس بود و همت بر مجازاه حقوق او مصروف
و موقوف او را از مطالبت مبلغ مذکور معاف دانسته ان مبلغ بر سبیل ادرار بنام او مجری و مقرر کردانیدیم
و بمتوجه موضع مذکور مفاصه و مستغرق کرده عفو او صفوا بر وارزانی می باید که حکام و متصرفان و بیتکچیان
بغداد و حله و اعمال فراتی بمعامله شط النیل آن مبلغ را در حق او انعام مدام موبد مستمر و انعامی بلا کلام مخلد
مستمر دانسته هر سال در ان باب حکم مجدد نطلبند و بعد از وی بر اولاد و احفاد و ذریات و اعقاب او نسلا
بعد نسل و عقبا بعد عقب الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین مقرر و مسلم شمرند و از تغییر
و تبدیل و نقض و تحویل محترز و مجتنب باشند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله
سمیع علیم و علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و ماویه جهنم و بئس المصیر کتب بالامر العالی دام
نفاذه **فصل شانزدهم در عمارت بابرات** امرا و حکام و متصرفان و
بیتکچیان و نواب و عمال اعمال بجمیع ولایات ممالک محروسه عموما و آذربیجان و اران و موغان و عراق
عرب و عراق عجم خصوصا بدانند که چون تایید ربانی و توفیق یزدانی مملکت ایران زمین در تحت تصرف
و تملک ما آمد همگی همت بر قدیر ترفیه عباد و عمارت بقاع و بلاد مصروف کردانیدیم و چون در احوال
مملکت تاملی بلیغ و تدبیری وافی رفت خرابی بیش از آبادانی و بابرات زیادت از عمارات تدبیر این معنی
که متضمن ترفیه خلایق و موجب ارضاء حضرت خالق است از جمله واجبات نمود تا وظیفه حمد و شکر قیام
نموده باشیم و مزید نعمت بر حسب وعده ایزدی استظهار کرده کما قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم
تدبیر آن روی نمود که امنا و معتمدان را بهر شهر و ولایت نافذ کردانیم تا بتفحص املاک بابرات دیوانی
مشغول کردند و در تصرف هر کس تمسکی موثوق به معتمد علیه باشد بعد از ثبوت بازگذاشته نموده باجور
گیرند و اگر متصرف موضع بابر را تمسکی معتمد علیه موجود باشد که از دیوان توجه واجب او معین شده
و او آنرا از دیوان داشته بتحری بر گرفته باشد و اضعاف واجب خود تصرف نموده بیتکچی بابرات تفحص
آن معنی کرده چون بثبوت رسد آن موضع را نیز تصرف نماید تا متصرف سابق بدیوان آید و تمسکات
بعرض رسانیده اگر واجب الاستحقاق باشد واجب او را بر مال و متوجهات تعیین کرده مجری و مقرر کردانیده
آید تا بعد از این برات و تعیین دیوان استیفا نماید و در مواضع مدخل نسازد و اگر مواضع بابرات
املاک اربابی بوده باشد و مالک متوفی شده و وارثی نمانده که معمور و مزروع دارد و بیت المال تعلق
گرفته و شرعا بثبوت رسد بیتکچی بابرات از تصرف هر کس که بغیر استحقاق شرعی داشته باشد انتزاع
نموده آنرا نیز باجور دیوان بابرات کرد و اگر موضع بابرا مالک شرعی موجود باشد اما قدرت و استطاعت

عمارت و زراعت نداشته و خواهان آنکه آنرا بفروشد بیتکچی بابرات بمبلغی که مقومان بقیمت عدل تعیین
کنند بمال دیوان بخرد و داخل املاک دیوان کرداند تا جانبان باید که بایع بیع آن راضی باشند تا حیفی
و غبنی نیفتد و نعوذ بالله من ذلک بعد از آن مجموع آن موضع را بر وجهی که ذکر رفت مشفع و مفصل
در دفتری مبیح بنویسند و بدیوان فرستند تا بعد از امعان حکم آن کرده شود بنا برین مقدمه تاج الدین
بنواحی فلان و ولایت فرستاده شد تا ارباب خبرت و جمعی که بر مواضع بایر واقف باشند طلبیده و
باتفاق ایشان ببلوکات و نواحی انجا رفته و عمارات و بایرات را در نظر آورده و تفحص و تحقیق کرده
دیوان را باجور دیوان کرد و آنچه بیت المال تعلق گرفته و شرعا بثبوت رسیده که بیت المال است
آنرا نیز تصرف کند و آنرا که بیع باید کرد در بیع آورد و نوعی سازد که آنرا بتدبیر و کفایت و کاردانی
و درایت او بر وجهی ظاهر و لایح کردد که موجب مزید تقویت و تمشیت باشد بدان سبب این حکم
نفاذ یافت تا حکام و متصرفان و بیتکچیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و مشاهیر مراغه
و نواحی و توابع و مضافات و منسوبات و ولایات آن تاج الدین علی را بیتکچی دیوان بابرات
دانسته در جمیع قضایا که بدین تعلق داشته باشد رجوع با او کنند و دیگری را کائنا من کان
مجال مشارکت و مداخلت ندهند و دست او در تصرف و تدبیر آن مهمات قوی و مطلق دانسته تمامت
بیتکچیان و ارباب خبرت با او ملازم باشند و او را بر جلیل و حقیر و نقیر و قطمیر امور بابرات واقف
و مطلع کردانند و چیزی پنهان و پوشیده ندارند علی نیز باید که طریقه امانت و دیانت مشغول داشته
املاک مردم را بتعدی و قصد مطعون نکرداند و بابرات را که مالک شرعی باشد بفروختن آن ایشا
را تکلیف نکند و از جاده حق و طریق معدلت بیک سر موی عدول نجوید و تجاوز ننماید که نظر کلی در
تفحص بابرات بر آبادانی مملکتست تا بعد الیوم ضعفا و زیردستان و درویشان بر عهد معیشت
روزگار گذرانند و قحط و تنگی که موجب پریشانی و اضطراب احوال خواص و عوامست بکلی
از صفحه وجود ممحی کردد ان شاء الله تعالی و چون بدین مهم قیام نموده باشد مبلغ کذا دینار
از مال دیوان بوجه حق السعی خود تصرف نماید و از زیادتی متوفی و منعقف تا موجب مزید تقویت
و رتبت کردد و کتب بالامر العالی دام نفاذه **باب دوم** در تهدید و سیاست
مجرمان و منع ایشان شش فصل **فصل اول** در عزل عمال متعدی
دو نوع **نوع اول** ازاحت مظالم و عدوان و ازالت اسباب جور و طغیان
شرعا و عقلا واجب و لازم است و خلایق که ودیعت خالق اند از تعرض و تعدی ظلمه

ومفسدان وفجره ومتعدیان صیانت کردن فریضه ومتحتم وجون نمودند که جمعی از رنود واوباش بانضواب
فلان شهر مدت اجتماع کرده بر محلات فلان می زنند وسهات وغارت وتاراج مشغول می کردند بدین
واسطه رعایاء ضعیف حال متقلع ومستاصل شدند وشهر روی بخرابی نهاد وساکنان جلا وطن را مستوفر
ومنتشر کنند این معنی بغایت مستنکر نمودند بدان سبب ابن حکم نفاذ یافت وامیر حاج را که مرد عادل و
شجاع دلیر ست باصد مرد لشکری فرستاده تا تفحص وتجسس نموده آن جماعت بدست آورد اگر بتهییج حکام
برین حرکات نابسندیده اقدام نموده باشند حکام را گرفته وبند کرده اینجا فرستد تا تدبیر ایشان کرده
شود ورنود واوباش را که مباشران حرکت ذمیمه شده باشند بعد از استرداد حقوق وتسلیم بمستحقان
بتشدید عنیف وتعنیفات شدید مواخذ ومخاطب گرداند وبر سران محلات وبازار جوب زنند
وموجلکا بستانند که اگر بعد الیوم برچنین حرکت بارادت خود یا باغوای دیگری اقدام نمایند بیا
سا رسانند وآن موجلکاها را بقاضی شهر وچند کدخدای معتبر بسپارند تا ایشان نیز اعلام بدیوان
بر موجب موجلکا بوقت مخالفت آن جماعت بتقدیم رسانند هیچ کس بحمایت درمیان نباشد **نوع
دوم** درین وقت جون ارباب وکدخدایان ورعایا ومزارعان ایمن بدیوان بزرگ آمدند
واز ظلم وتعدی حاکم وشحنه ومتصرف شکایتها کردند ونمودند که این جماعت بایکدیگر متفق شده
زحمت ساکنان واهالی انجا میدهند وبحایات ومصادرات ومطالبات بی راه می کنند وشحنگان
جمعی ایغاقانرا وعوانان کهنه را ملازم گردانیده دست قوی میدارند وبایغاقی مردم وفساد و
افساد تحریص می دهند ومتصرفان متوجهی را که از دیوان معین شده یکی در پنج می ستانند وباد
کلکا وخدمتی ورشوت وحق الحکومه وچند شلتاق دیگر مزاحم آن بیچارگان می شوند وجون مردم
ضعیف مقل الحال اند تحمل نمی توانند کردن بدان سبب این حکم نفاذ یافت وایتکین را که مردی منصف
وکاردان وبعدالت نفس متصف است فرستاده شد تا بتفحص آن قضایا مشغول شده آنچ مذکوران
از هرکس بی راه وناواجب ستده باشند استرداد نموده بمستحقان رساند وشحنه ومتصرف را بعد از باز
خواست بلیغ معزول گرداند ونگذارد که من بعد مباشر قضایاء بارغو ودیوانی شهر گردند واگر خونی واقع
شده باشد خونیان را بدیوان فرستند تا بعد از تفحص قصاص کرده اید بروجه شریعت ومعدلت خلاف
کننده جگونه از سر خود نترسد ونمیرد **فصل دوم در استرداد حقوق مظلوم
از ظالم دو نوع نوع اول** منع مزاحمت ظلمه ومتعدیان از بندگان خدای تعالی وسعی در
استرداد حقوق مظلوم از ظالم موجب ذکر جمیل دنیوی وسبب اجر جزیل اخرویست که گرولات

امر وحماة بیضهٔ دین وملک درین وظیفه اهمال نمایند هر آینه بحضرت رب العالمین جل جلاله مواخذ
ودر یوم الحساب بشدائد مخاطبات مخاطب گردند بنا برین مقدمه جون نمودند که جمعی از تراکمهٔ فلان
خیل بهر وقت مزاحم ومتعرض رعایا حلبع وگرکسین وآن نواحی میشوند وایشان را بصنوف تشدیدات
معنف وضروب تعنیفات مشدد گردانیده جزئی بی راه وناواجب می ستانند این معنی موطب سبکار وجیزی
تمامست بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام قزوین تراکمهٔ مذکور را حاضر گردانیده وبغور این قضیه
رسیده وتفحص وتحقیق کرده جون تعدی ایشان بثبوت رسد آنچ از رعایاء مذکور ستده باشند استرداد
نموده تسلیم مستحقان کنند ومقدمان تراکمه را که سبب ایذاء بندگان خدای تعالی ایشان بوده باشند و
هیچ اتباع خود برین حرکت نابسندیده شده بحکم حدیث کل موذ طبعا وجب قتله شرعا قیاسا علی العقرب
والافعی بی توقف بیاسا رسانند تا موجب انزجار وسبب ارتداع متعدیان گردد **نوع دوم**
حکام وقضاة ومتصرفان سلطانیه بدانند که درین وقت امین الدین عطار نمود که سیف الدین
قتلغبک بی حجت شرعی وتمسک دیوانی واثبات هیچ بینه ودعوی مبالغی نقود واجناس وجهارپایان
او ستده وبرین واسطه اختلال تمام بحال او راه یافته این معنی بی راهست بدان سبب این حکم نفاذ
یافت در دیوان محصور مسالح وارباب واکابر ایشان را حاضر گردانیده وبغور آن قضیه رسیده
جون سخن امین الدین عطار بصدق مقرون باشد مجموع آنچ سیف الدین قتلغبک از نقود واجناس
وناطق وصامت از و ستده باشد تمامت را استرداد نموده بر مستحق مقرر دارند ودر هر هفته یک روز
در دیوان مظالم بتفحص قضایاء مردم اشتغال نمایند وحقوق از ظلمه ومتعدیان مستخلص گردانیده
بمستحقان تسلیم کنند وتمشیت حق ودفع ظلمه واعانت مظلوم واجب دانند خلاف کننده جگونه نترسد
ونمیرد **فصل سوم در حبس وقید ظلمه دو نوع نوع اول** درین وقت
لشجاع افتاد که جند نفر ظالم متعدی در شب بخانهٔ شیخ تاج الدین علی همدانی رفته اند واورا
گرفته وتمامت خانهٔ اورا غارت کرده ومتعرض عورات نیز شده این معنی بغایت نابسندیده
وبی راهست بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام اسدآباد آن جماعت را حاضر گردانیده وتفحص
آن قضیه مشغول شده جون تعدی ایشان بثبوت رسد هرجه از خانهٔ شیخ تاج الدین ستده باشند
باز گردانیده تسلیم او کنند وآن مفسدان را تعزیر وتادیب بروجه شریعت ویاسا بتقدیم رسانند
نوع دوم درین وقت عرضه داشتند که پنجاه نفر سوار از متعدیان در نواحی ارمیه مجتمع شده
هر جند روز در دیهها ومزارع رعایا می روند وهرجه می خواهند می کنند وبظلم وعدوان وتعدی

ونطاول از مردم ضعیف حال درویش گندم وجو وسایر حبوبات وحوایج می ستانند وبچوب وشکنجه خطاب
میکنند این معنی بغایت مستنکر نمود بدان سبب این حکم وبهاء الدین آیبک را با صد سوار جلد متجند مرتب
فرستاده شد تا مجموع آن جماعت را گرفته وبند کرده اینجا آوردند تا بعد از استکشاف احوال استرداد
حقوق مظلومان وتسلیم بمستحقان هر یک سزا وجزائی که درخور آن باشند وموجب اعتبار سایر
ظلمه ومفسدان ومتعدیان گردد رسانیده آید هیچ آفریده در میان نیاید **فصل**
چهارم در نهب وقتل وغارت دشمنان دو نوع **نوع اول** چون بتحقیق پیوندد
که جمعی تخم عداوت در کل دل کاشته اند وطینت طبیعت را بحقد وکین سرشته ومخالفت ومضادت را
منتشر اعلام الجدا ایستاده هر وقت که مجال یابند وفرصت دست دهد منوی ضمیر ومکنون خاطر را
از قوت بفعل رسانند با وجود قدرت بر ایشان ابقا کردن هم از روی شرع وهم از طریق عقل
بسندیده نیفتد اما از روی شرع جهت آنک دفع صایل بهمه وجهی واجبست واز روی عقل او جب
جهت آنک مدارات واحسان مفید نیاید دفع ضروری گردد که عاقبت دفع دشمن باقی وجه کان از
وصمت ندامت معرا ومبرا باشد وفی الشر نجاة حین لا ینجی احسان بنابرین مقدمه چون فلان طایفه
از مدت مدید باز تخم کینه زرع کرده وقصد جانی وعداوت نهانی را کم اجتهاد بر میان جان بسته
رفع ایشان قیام نمودن امری واجب وقضیه محتوم بهاست بدان سبب این حکم نفاذ یافت وجلال
نصرت را که اژدهاء وقت بکمال کفایت وشجاعت وکاردانی وسهامت مستثنی وممتاز است با
دو هزار مرد متسلح فرستاده تا بهر جا که بر ایشان ظفر یابد دمار از روزگار ایشان برآرد ونتایج
دمایم افکار ومناتح افعال ایشان را در حق ایشان بتقدیم رساند وعمل با ایشان بنیت ایشان کند
وهر چه از نقود واجناس وادوات وقماش وچهارپایان وغیر آن یابد تمامت را غارت کند وبر
خود ولشکریان موزع ومخصص گرداند امرا ولشکریان که دران حدود وحوالی باشند باعلام
او حاضر شده بوظیفه ملازمت ومساعدت قیام نمایند واز تقصیر محترز باشند تا بجزایل سیورغا
لات وکرایم تشریفات اختصاص یابند **نوع دوم** چون معلوم شد که جمعی از مخالفان واضداد
در مکامن قراغاج مترصد تاختن بر لشکریان دانسته ونهب وغارت ایشان را منتشر ومتصدی
شده سیف الدین سنقرجه را با هزار سوار آهن پوش بر سر ایشان فرستاده شد تا شبخون رفته
ومجموع را گرفته وغارت کرده وبند نهاده بدین جانب آرد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و
لشکریان که دران حدود وحوالی می نشینند بکار او حاضر شده در مدد ومعاونت افزایند وباتفاق

بر سر اضداد ومخالفان رفته هر کس را که قلع وقمع واهلاک توانند کرد بجای آرند وباقی را دست
گیر کرده در صحبت سیف الدین سنقرجه وجماعت لشکریان فرستند تا بمجازات اسباب اعمال وقبایح
احوال خود رسند هیچ آفریده در میان نیاید **فصل پنجم** در دفع مفسدان و
حرامیان دو نوع **نوع اول** چون نمودند که جمعی از مخالفان که از مقارعه ومقابله عسا
کر منصوره ما روی بانهزام نهاده اند ومواجه معاش واسباب انتعاش ایشان منطبق شده جماعتی ساخته
سر بدزدی وحرامی گری برآورده اند وبر تجار وقوافل می زنند وصامت وناطق غارت می کنند وآسیب
آمد شد ارکان ایشان قیام نمودن بدان سبب این حکم نفاذ یافت وبدر الدین حسین را که مردی دلاور سناك
وبهادر وکارزار واز دلیران روزگار است با لشکریانی که در اهتمام اوی باشند بر سر ایشان فر
تا جمعیت ایشانرا متبدد ومتفرق گردانند وهر جا که یکی از ایشان با جمعی را دریابد بهر نوع که تواند
اما بالاسر والقید واما القلع والقتل دفع واجب شناسد وهیچ حال جمعی که ده او فروج مسلمانرا بر خود
حلال ومباح داند ابقا نکند ودر مجازات این اعمال از حضرت رب العالمین جل جلاله توقع ثواب
دارد واز جانب ما متوقع سیورغامیشی وعاطفت گردد امرا وصحرانشینان ولشکریان ممد ومعاون
او باشند **نوع دوم** درین وقت عرضه داشتند که جمعی از قطاع وسراق در حدود درق در
وصحاری مزید بحرامی گری ودزدی ومفسدی مشغولند صادر ووارد را تردد بدان راه منقطع شده
وتجار وقوافل با جانب دزمار انداخته سه روزه راه بیک هفته می آیند حاجی نجم الدین ابوبکر را که
دران حوالی بوده واز احوال حرامیان انجا واقف است با سیصد مرد مرتب مستعد متسلح فرستاده
شد تا دفع کلی کرده دمار از روزگار ایشان برآرد بدان سبب این حکم بر بلیغ نفاذ یافت تا مجموع
صحرانشینان که دران حدود وحوالی باشند بکار او حاضر شده وبا او موافق ومتفق بوده قمع وقهر
وقلع واستیصال ایشان واجب دانند واز ان قطاع وسراق متنفسی نگذارند وحماة ایشانرا نیز
مواخذ ومعاقب گردانند خلاف کننده چگونه از سر خود نترسد **فصل ششم**
در اخراج متمردان دو نوع **نوع اول** جمعی که وجود ایشان سبب مضرت خلایق باشد
هر آینه بواسطه قرب جوار دو فور ارتباط ان عادت وملکات ایشان را کسی کسب کند ومثل عوام عرب
درین باب این کلمات خواص می نماید اتق المصاحب مع الطباع الردیه فان طبعک تسرق
من طبعها وانت لا تدری وچون فلان طایفه از مدتی مدید باز در فلان موضع نزدیک اخلاط ساکن
اند وهم لا یزال بتمرد وسرکشی متمسک واز اداء متوجهات دیوانی وقبول احکام حکام ممتنع واطاعت

الوالامر را که در مرتبه سوم وجوبست متمردان بدان سبب این حکم نفاد یافت تا حکام و متصرفان اخلاط
جون واقف کردند با نفاق لشکریان که دران حدود و حوالی می نشینند ایشانرا از ان موضع ابعاد
واخراج کنند و قطعا نگذارند که متنفس از ایشان دران ولایت باشد حیثیت جبلت ایشان در دیگری
سرایت نکند از ین معنی تجاوز ننمایند **نوع دوم** امرا و حکام و متصرفان مراغه و کماشتکان
هشترود بدانند که درین وقت استماع افتاد که جمعی از متمردان که دران حدود بفتنه و فضولی مشغولند
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جون واقف کردند در هر موضع که ایشان باشند سزا و مالش داده ازعاج
واخراج واجب شناسند و نگذارند که دران ناحیت ساکن کردند و جنان سازند که ظلم و تعدی و زور
و زیادتی ایشان از اهالی و ساکنان ناحیت بکلی مندفع و منقطع کردد تا بمجمدت پیوندد ان شاء الله
تعالی و جون بر لفظ دفع ظلم و تعدی اقسام این کتاب باتمام رسید و وجود عدل و انصاف که
از لوازم این معنی است از ملکات حمیده و شیم شریفه حضرت سلطنت پناه سلطان اسلامست
پادشاه جهاندار جهان بخش خلد الله سلطانه و اعلی فی الخافقین شانه و یقین است که مستلزم اطول
اعمار و موجب امتداد ادوار اعصار خواهد بود **ختم اقسام** بر دعاء دولت پادشاه اسلام واجبست
حق جل جلاله و عم نواله حضرت سلطان سلاطین روی زمین در اشاعت معدلت و افاضت نصفت
و اراحت قلوب و ازاحت هموم و کروب و اهتمام بر عمارت عمار و محافظت بقاع و بلاد سالیان
نامحصور کامستدامت آن با دوام شهور و امتداد آن تا یوم الحشر والنشور باشد باقی دارد و حفظ
و حمایت و عون و حراست ایزدی در جمیع احوال حارس و ولی باد بالنبی و آله الاطهرین و عترته الاکرمین
**خاتمت کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب مشتمل بر شرطی جند که مصنف
را با منا ملابست و ذکر التزامات و بیان خواص این کتاب و وصیت** جون مؤید توفیق
ربانی و موفق تایید آسمانی این ضعیف را در تصنیف این کتاب معاونت و مساعدت کرد و جنین
کتابی که از ابتداء انشاءات عروس انشا هیچ آفریده را از فحول افاضل و وجوه اماثل مجال انکشاف
نقاب احتجاب و برفع احتجاب و استناد از جمال جهان آرای نظرای او نتوانسته بود و امثال ابکار آن
مخدرات را از تتق تواری بر توالی ایام و لیالی بیرون تواند آورد نبود در مدت جهار ماه با وجود
علایق و عوایق و شواغل و مشاغل و معاناه و مکابد و مقاساه شداید و ضیق مجال مغیرات احوال بفرجی
و سعادت سواد و بیاض باتمام رسید **شعر** این بحر محیط پر ز گوهر :. شد کفته بجار ماه و کمتر
و بهر دو قسم که آن در مکاتبات و احکام است بر هشتصد نوع از انواع تراکیب تقریبا استعمال

یافت و معلوم شد که تفصی از عهده جنین مهمی خطیر با استراحت نفس تعذری تمام دارد **شعر**
بدانی جو نیکو دران بنکری :. که جان کنده ام تا تو جان پروری :. جه فوز بلذت لیالی مواصلت نیی
مکابدت الآم ایام مفارقت جکونه دست دهد **شعر** شبی خوش هر که بنخواهد که با جانان بروز آرد
بسی شب روز کرد اند تا ریکی و تنهایی **بقدر الکد تکتسب المعالی و من طلب العلی سهر اللیالی
تدوم العز ثم تنام لیلا یغوص البحر من طلب اللآلی و من رام العلی بغیر کد اضاع العمر فی طلب المحالی**
نه بکم خورد نست و نی آب :. ذهن هندو و نطق اعرابی :. کتابی که ظاهران علم انشاست و باطن مواعظ
و نصایح و تنبیهات و زواجر و حکایات مستعذب و روایات مستبدع موشح با آیات کتاب مجید
و قرآن حمید عظم الله جلاله و موکد باحادیث سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و مزین بشواهد
اخبار و آثار و احاسن امثال و اشعار و لطایف عربی و پارسی هنوز عروس این شبستان
را مشاطه طبیعت تزیین نکرده بود و کلها مخدرات این کلستان در حجاب تواری متواری و سیاق
جریان تراکیب از اوسط کتاب با واخر پیوسته که طالبان آن جریده عذرا و خاطبان ان خریده عذرا
در مطالبت نسخه مبالغت می کردند و در استکتاب مفروغ عنه استعجال نمودند و این ضعیف منح
اجابت ملتمسات نمی توانست کرد و رد مسند عیانت ممکن نمی شد و بحمد الله تعالی و جزایل منه السابقه
و کوامل نعمه السابغه و کوامل منحه البالغه و کوافی حکمته البازغه این منشآت که سهل ممتنعست رشحه
ازو فراح قریحت و نتیجه از سحاب سحیت و نموده از عطاء فطرت فطنت و ثمره از شجره طبع طبیعت
او ست و ایجاد این ابکار از احادث افکار او که در وقت انشاء این انواع بتامل هیچ کتاب
جز کتب لغت جهت تصحیح لغات احتیاج نیفتاد و از مضمونات صحایف بلغاء و مخزونات خزاین
فصحاء التقاط و استنباط نکرد **و هذا من فضل ربی** نه پیش من دواوین بود و دفتر
نه عنبر را عقاقیر و نه هارون :. و تا غایات جنین کتابی نساخته اند و جنین دیبای زیبا نپرداخته
اگر دیگری از مستعدان و مترسلان خواهد که برین اسلوب کتابی سازد و برین منوال منسوجی
پردازد هر آینه منشا و مورد آن این کتاب باشد و فضیلت سبقت این ضعیف را که مصنف این کتابست
اورا و الفضل للمتقدم و در قطعه که پدرم فاضل سعید مغفور مولانا هندوشاه نخجوانی قدس الله روحه
العزیز در مدح کتاب صحاح اللغه جوهری جزاه الله خیرا کفته این بیت از ان جملست و مناسب این
حال و مقام است **شعر** من قبله لم یتبعه مقلدا :. و من بعده منه تناول و اکتسبا :. و درین معانی این
سه بیت برخاطر کذشت **و عنی امیم بالهوی فاجبتها و قلبی من نار الاسی فی التضرم تحرجت فؤادی بالهوی وتدممت**

حمامة او كار بطيب الترنم   تقدمت حب لاهيم علي الوري ٭٭ الا ان حسن الفضل للمتقدم اكنون كوييم چند
شرطي كه متامل را از تتبع آن چاره نيست موجب كه ذكر ميرود ومن الله التوفيق **اول**
آنک صورتي چند در قسم اول اين كتاب وبعضي در قسم دوم ذكر رفته هر يک در سه نوع وزيادت مقرر ومبين كشته
وبر حسب هر نوع از تراكيب بعضي موجز وبعضي متوسط وبعضي مطول اتفاق افتاد بايد كه متامل چون از انواع
مذكوره را در نظر آرد وبر دقايق آن وقوف يابد وبا تعلاق وسهوات الفاظ محيط كردد بوقت حاجت در تغير خطاب
والقاب واحوال كه بعد از ان نويسند بر تطويل موجز وايجاز مطول بعد مطالعه اين كتاب قادر تواند بود
وآن نوع تصرفات آسان تواند كرد بشرط آنک تركيب مختل وقاعده سخن مهمل نكردد **دوم** آنک چون اين
كتاب مشتمل بر صورتي چند است كه وقوع ولا وقوع آن علي السويه است وانواعي كه سبب كتبت يافته بمجرد
ظن محض بوده ودر قضيه كه متامل بصدد كتابت وتركيب آن باشد محتمل كه القاب وادعيه كه درين كتاب
نوشته شده بعضي موافق واقع وبعضي مغاير باشد مثلا اگر در القاب يكي از اصحاب ديوان بزرگ لفظي
كه بر فضايل علمي دلالت كند مرقوم كشته ومنشي را در صورتي كه خواهد نوشت مناسب نيفتد بايد كه دران
باب تعمق نظر كرده آن نوع القاب جهت شخصي نويسد كه جامع فضايل نفساني واعمال ديواني باشد
واگر فضيلت علمي نداشته باشد القاب فضلا بيرون اندازد وبمجرد القاب اصحاب ديوان اكتفا كند
سوم آنک در القاب عربي جاي جاي لقب فارسي اتفاق افتاده يا در القاب پارسي لفظي عربي
با تذكير مونث چون معدلت شامل وعظمت كامل وامثال آن كه از عادات اهل روزگار است
واعاجم مي نويسند واز خطاها مشهور است بايد كه آنرا در محل تسامح وتساهل دانند كه حاكم بران جز اصطلاح
عجم نيست واين كتاب جهت اعاجم منصف شده **چهارم** اگر در بعضي مقدمات مرتبه چند كه
مناسب حالت وارادت منشي نباشد وبنا بر مصلحتي نوشته شده بايد كه منشي آنرا تغير كند وواجب
الخدم را مخدوم كرداند وواجب الالحاق را الحاق كند **پنجم** آنک القابي كه در هر مرتبه از مراتب
چهارگانه نوشته شده كتبت ان بيكديگر وظيفه جمعيتست كه دران مرتبه نزول كرده باشند مثلا انچ در
مرتبه سلاطين نوشته شده سلاطين بيكديگر نويسند وديگري نتواند نوشت وهمچنين در سه مرتبه باقي و
احوالي كه بعد از القاب در ضرب دوم يا در مضمونات صنف دوم آن مراتب مذكور است امالي آن
مرتبه با جمعي ديگر كه در مناصب مساوي ومناسب ايشان باشند بيكديگر نويسند **ششم** اگر منشي از
زبان پادشاهي بپادشاه ديگر يا از اميري با امير ديگر يا از وزيري بوزير ديگر مكتوب نويسد
وقضيه سري باشد كه در مكتوب نتواند نوشت ان قضيه را با رسولي كه مكتوب خواهد برد بشرط آنک

امين ومعتمد باشد تقرير كند تا بمكتوب اليه رساند ودر مكتوب باشارت واجازت با امير يا وزير
آن مقدار نويسد كه مشافهه با او كفته شد بعرض رساند اصغا فرمودن حاكمند **هفتم** آنک اگر در بعضي
انواع تركيبي اتفاق افتاده ومثل آن در نوعي ديگر آمده اشارت بدانک در هر دو صورت آن نوع
توان نوشت متامل آنرا از قبيل مكررات تصور نكند **هشتم** اگر در قسم احكام در بعضي از تفويضات
دقيقه چند از وصيت يا از حكم مهمل مانده باشد ودر تفويض وتقليدي ديگر مذكور بود نظر بر اختصار
وترک تكرار بوده باشد منشي بوقت كتبت احكام آن دقيقه را از ان تفويض نقل كرده بحكمي كه نويسد
الحاق كند **نهم** آنک اگر كاتب نسبت با مكتوب اليه در مرتبه راجح وفايق باشد چون وزير بنسبت
با اصحاب ديوان كه تا او راه نيابت داشته باشد در عبارت بنسبت با مكتوب اليه تنزل بايد كرد
وبر صاحب معظم اكتفا نمود واگر رجحان وتفوق در طرف مكتوب اليه باشد چون اصحاب ديوان
با وزير دران صورت تنزل وتواضع در طرف كاتب بايد ومخدوم اعظم بايد نوشت يا مخدوم جهانيان
بر حسب اصطلاح هر وقت وزمان واگر در ميان كاتب ومكتوب اليه تساوي وتعادل باشد
هرچه كاتب از القاب ودعا بمكتوب اليه نويسد مكتوب اليه در جواب همان نويسد بي كم وبيش
دهم اگر وصيت كلي اين ضعيف از سر اشفاق تمام با جماعت فاضل ومستعداني كه اين كتاب
را بشرايف مطالعات مشرف فرمايند انست كه بهيچ حال بايجاز واختصار اين مشغول نشوند يا فايده
ساختن اين كتاب كه سهوات فن انشاست بر متعلمان فوت نشود اگرچه اين ضعيف رساله ارشاد
را كه صد وپنجاه فصل زيادت است واز فصول وانواع اين كتاب جهت طالبان استخراج كرده
تا برداندگان اين فن خوانند وياد گيرند اما بتحقيق پيوست فايده خوض در تشعب افكار وشروع در
تنوع معاني كه متامل فاضل را اين كتاب ميسر گردد هر كرا از مطالعه هيچ مختصر ميسر نشود وچون مطمح
نظر اين ضعيف در اين تصنيف تسهيل علم انشاست بر متعلمان مستعد ولهذا در هر معني انواع متعدد
از تراكيب ذكر كرده شک نيست بتتبع اين مطول مفيد انواع فوايد ومكمل صناعت بر متامل و
متعلم باشد واين غرض از مختصر كه درينجا تنوع الفاظ ومعاني وتشعب تراكيب نباشد بحصول
نپيوندد كه اين مطول شامل مختصرات بسيار است وهيچ شامل معاني اين مطول نيست **شعر**
سفينها را در بحر ديده اند بسي ٭٭ سفينه كه در وبحرها بود اينست **يازدهم** اگر متامل بر تركيبي
مكرر وتزييني غير مناسب كتابت منشي كه احتراز از ان ممكن نيست اطلاع يابد انعام اصلاح ار
زاني دارد نا مناسب وماجور گردد كه آنچ اين ضعيف در كتابت نوشته مناسب عادت اهل آن

روزکار بوده وعلم بمستقبلات قرون واعصار حضرت رب العالمین است جل جلاله وعم نواله
وهیچ یکی را از بنی نوع قدرت بران ممکن نیست دوازدهم وصیت دیکر انست که اکابری
که این کتاب ملحوظ نظر مبارک ایشان کردد باید که نسخهٔ این کتاب با هیچ نامستعد ندهند واز
مستعدان باز نکیرند که در سخن بعضی از حکما آمده است که اذاعة الحکمة علی غیر مستحقها اضاعة و
علی مستحقها قربة وطاعة وعیسی پیغامبر صلوات الله علیه فرموده است ان للحکمة اهلا فان وضعت فی
غیر اهلها کنت جاهلا وان منعت اهلها کنت ظالما فکن کالطبیب یضع الدواء حیث ینفع وامام شافعی
رضی الله عنه فرموده است من منح الجهال علما اضاعه ومن منع المستوجبین فقد ظلم ودر اخبار
انوشیروان عادل خفف الله عنه آمده است که او نامستعدان وسفلکان غیر اصیل را از تعلیم وتعلم
که بهنر بن صنا بعست وستجلب شروع در مهمات دیوانی واعمال سلطانی منع فرمودی ونخواستی
که کارخانهٔ دولت او بمباشرت اذناب اناس دنی رونق کردد که انجناب طوایف که از اسلام
خود بزرکی نباشد ارایش دولتخانهای سلاطین بمرتبات مناقب ومفاخر ومکملات مجد ومعالی
وشرف چکونه تواند واین دو بیت در معنی کفته اند ازین حال انبا واخبار می کند شعر
لله در انوشروان من ملک   ما کان اعرفه بالدون والسفل
نهاهم ان یمسوا عنده قلما   وان بذل بنو الاحرار بالعمل
وبیشتر بن سلاطین وخلفاء بزرک را عادت چنین بوده است یرحمهم الله
سیزدهم انکه این ضعیف باشعار احوال ملوک وسلاطین وامرا ووزرا واشراف واوا
سط وخواص وعوام ایام مشغول شده بهفتصد اند نوع سنت وانچ ذهن او بان احاطت کرد در
سلک عبارت وکتابت آورد اکر متامل را چند نوع دیکر که آن کتابت بران مشتمل نباشد در خاطر
جون بواسطه تامل آن انواع او را مهارتی در علم انشا وحذاقتی در فن ترکیب دست داده باشد
که آن انواع که او را روی نمود در قید کتابت آورد وبر همین سیاقت در سلک ورافت کشی چنانکه
میان تراکیب این کتاب وتصرفات او فرقی نتوان کرد ومنشاءان این کتاب خواهد بود که ازین
نشانه صاحب کتاب خطب منقولست که او را کفتند کیف صفت هذه الخطب قال حفظت الف خطبة
للعرب ونسیتها فاضت ثم فاضت فماهی هی وماهی الاهی یعنی این کتاب خطبه را چکونه تصنیف کردی
ولغت هزار خطبهٔ عرب یاد کرفتم وفراموش کردم آن محفوظات فرو رفت وباز برآمد این خطب
که ساخته ام آن نیست وازان بیرون نیست متامل نیز با این کتاب باید همین حالت باشد
چهاردهم اکر منشی خواهد که یکی از افاضل مکتوبی نویسد ورجوع با مطالب این کتاب کند باید که

ترجمه آیات قرآن واحادیث وامثال واشعار عربی که در پنجا نوشته شده با ان فاضل ننویسد
که بحمول بر نیادبی واستخفاف باشد پانزدهم اکر متعرضی کوید که الفاظی که در القاب وادعا
یا حکایات پردازی وغیر آن درین کتاب واقع شده بعضی مکرر است جواب آنست که اکر شخصی یک
مکتوب نویسد باید که در آن مکتوب از تکرار الفاظ محترز باشد اما چون این کتاب مشتمل بر هشتصد
نوع لت توسا اکر در خلال تراکیب لفظی مکرر واقع شود وتعاقب نکند ومحل اعضا وتشاحن باشد
شانزدهم بباید دانست که پیش از انکه این کتاب باتمام رسد وعروس زیباء آن مخدرات
رخسار از نقاب احتجاب بیرون آرد جمعی از اعاظم دین ودولت واکابر ملک وملت مش آن تنقیح
سواد باشد کتاب آن رغبت فرمودند ومنع میسر نمی شد چنانکه در اوایل خاتمه ذکر کرده شد وهر کس نسخی
نقل کرد اکنون این ضعیف بتنقیح سواد اشتغال نمود وجهت خزانه الکتب بندکی حضرت سلطان
اسلام مصنف له خلد الله سلطانه نسخه با لحاقات واضافات که بسواد اصل اتفاق افتاد نقل کرده وهر دو
نسخه متوافق ومتطابق شدند واعتماد کلی بر انست مامول ومتوقع از مکارم اکارمی که نسخها سابق
را که پیش از تنقیح سواد نقل فرموده اند انست که ان نسخها با نسخه اصل که محل اعتماد است مقابله فرمایند
با متناب ومأجور کردند انشاء الله تعالی هفدهم انکه اکر والعیاذ بالله طبیعت وقریحت متامل این
کتاب بر ایجاز مطول واطناب موجز وابداع تراکیب مستحسن مجدد وانشاء معانی مستملح مستعذب
قادر نباشد وجمود طبیعت وخمود قریحت بر وی مستولی کرده ودر وقت احتیاج بترکیبی مناسب ان ترکیب
اسعاف تواند نمود وصیت این ضعیف با آن عزیز آنست که من بعد با مطالعه این کتاب وتامل اقسام
ومراتب وفصول وصور وانواع ان اشتغال ننماید ونسخهٔ این را باستنساخ واستکتاب واستباعه
ولستنهاب حاصل نکند واو را نسیا منسیا انکارد واز تضییع وقت وعمر بتحصیل مطلبی که جهت او نهاده
اند واو را حاصل نخواهد شد احتراز واجتناب نماید وبقین داند که در ازل آزال او را از فن انشا
نصیبی ندلده اند ونام او را بوقت تعیین انشا از لوح محفوظ محو کرده واز ین که یاد ارا حدیث نسیبی
تمام دارد ولفظ منشی که از اسماء حسنی است بران دالست ونص ثم انشانا من بعدهم آخرین مصدق
آن او را شربتی روزی نکرده واین کلمات را این ضعیف بنصیحت قبول کند که او این کتاب را جهت
آن نساخته که در دار الکتب نکاه دارد وطالبان را از عواید فواید آن محروم کرداند بلکه از جهت
افادت مستفیدان وارشاد مسترشدان تصنیف کرده است ودر تسهیل این بر متعلمان غایت
امکان مبذول داشته تا هر نفسی بر قدر استعداد از آن محظوظ ومحظی کرده وچون متامل آزاد
راک

لطایف و استیفاء مقاصد آن قاصر ماند و تدبیر آن منوط بتقدیر حکیم قدیر جل ذکره باشد نه بسعی این ضعیف و کل میسر لما خلق له
وقد ما قیل علی نحت القوافی من معادنها ولا علی اذا لم نعهم البقر **اشارة الی خواص هذا الکتاب وذکر**
الالتزامات یکی از خواص این کتاب و التزامات مصنف آنست که بعد از انک ادب مکاتبات ملوک و سلاطین و امرا
و وزرا و کتاب و ارکان دولت و اشراف و اواسط الناس و غیرهم از اینجا معلوم کرده قاعده ملکداری و قانون رعیت
پروری و آداب امارت و وزارت و حکومت و ایالت و رعایت و قضا و مسجد و تدریس و مجموع مناصب دینی و دنیوی و سایر
لوازم و لواحق نیز بر وجهی که این کتاب بر کیفیت و کمیت آن مشتمل است معلوم شود و طریقه استیفا و استنکار اموال و متوجهات
و محصولات نیز بوقوف بیوندد که مضمومات احکام که در باب امراء الوس و وزرا و قاضی القضاة ممالک و امراء تومانات و مضمونات
هزارها و صدها و اینافان پادشاه و نواب دیوان سلطنت و وزارت و اصحاب دیوان بزرگ و ارکان دولت و ملوک و ولات
و سادات و مشایخ و قضاة و ائمه و علما و مدرسان و سایر طوایف و طبقات صادر شده و مشتمل بر کیفیت معاش این جماعت در
امور مملکت و محافظت ولایات و رعایت رعیت و اجراء احکام شریعت و امضای اوامر دین و ملت و طریق ارشاد و هدایت
و تعلیم و تفهیم و افادت و بیان اشاعت معدلت و اذاعت نصفت و تقویت مصلحان و تنویک مفسدان و دفع ظلمه و متغلبان
و ردع اضداد و مخالفان و قلع و قمع متمردان و معاندان و توجیه متوجهات دیوانی و ضبط اموال و محصولات و ارتفاعات
و صرف آن بمصارفی که ذکر رفته از مهمات حضرت سلاطین و مراسم امرا و وزرا و تعیین انعامات و ادرارات
و معایش و رسومات و وجوه عمارات و رعایت رسولان اطراف و اعانت مظلومان و اغاثت ملهوفان و مظلومات و تفقد اصحاب
مکاره و کدایات و تغری ارباب شداید و مصایب و ترجی ارباب حرف و عبارات مرضی و اصحاب کربت و تمهید قاعده التجا
و اهتدا و سلوک طریقه اعتذار و استغفار و ضابطه اهتمام باحوال رعایا و استمالت جراید و جهی که این کتاب بر بیان اجمالی
و تفصیلی آن مشتمل و در هر یک از این فصلها مکتوبات و احکام علی حده ثبت کشته یافته و بتواکید موکد شده و طریقه زندگانی
صاحب آن با جمعی که در تحت تصرف او باشد معین و مبین گشته و مهمانی که وظیفه اهتمام و التزام اوست مجملا و مفصلا در جلال احکام
ذکر رفته و استخراج آن منوط بدقت نظر و حدت تامل و شمول استعداد متامل است و شک نیست چون از سر امعان نظر و اتقان تعمق و
ایقان تفرس بغور این معانی رسد مجموع این فصلها مبین و منکشف کرده و قواعد این فواید و دقایق این ضوابط بی زحمت
بوضوح انجامد و اجل خواص آنست که اولا اداب تقلد سلطنت و لوازم و لواحق آن و تصدی امارت و وزارت و مباشرت
هر منصب از مناصب دینی و دنیوی از اینجا بوقوف بیوندد و معلوم کرده که هر یک ازین طوایف طریقه زندگانی با خالق و خلق چگونه
باید کرد و لله الحمد علی فواصل الائه و جزایل نعمائه و کوامل مبراته و کوامل هباته و حسناته که درین عصر میمون و روزگار همایون امور
سلطنت و امارت و وزارت و سایر مناصب شرعی و دیوانی بر اوکد قواعد ممهد گشته است و بر اوثق مبانی استحکام یافته و سریر
سلطنت و تخت پادشاهی و مملکت بوجود مبارک پادشاهی مزین و مشرف که کیوان بپاسبانی قصر رفیعش مفتخر و مباهی است

و مشتری در جناب جلالش یکی از مباشران فصل قضایا و اوامر و نواهی بهرام تیغ کین جهت دفع خصمان او کشیده و خورشید که
خسرو سیارگان و شاه ستارگانست خاک بارگاه او را چون کحل الجواهر در دیده کشیده و زهره زهرا در مجلس بهشت آسایش
عودسوز و بزم ساز تیر دبیر در دیوان سلطنتش با عقل مجرد هم داستان و هم راه ماه آسمان نرود را بدا اخبار فتح و
نصرت اوست و عناصر و ارکان متابع فرمان قضا امضا و محکوم احکام قدر قدرت او جن و انس و وحش و طیر
هوای طاعتش را بدل و جان جویان و مشرع فهم و وهم در طلب پناه و جلال او اگر در نخواهد یافت پویان **شعر**
انک نظام ملک را کو بهر او دهد شرف ؛؛ وانک دوام عمر را دولت او کند ضمان ؛؛ فلک سپهر و ملک سپرت که بر درگاه او زیبد
فلک را آستان بوسی ملک را بندۀ فرمانی ؛؛ شاه شاهان و خان خانان و ماه نعمت امن و امان و سایه رحمت و عاطفت
حضرت یزدان معز الدنیا و الدین **شیخ اویس بهادر خان** خلد الله ظله و سلطانه و اعلی فی ممالک الارض
شانه و دیگر مناصب بتقویت و تربیت آن حضرت بتقلد مناصب ارباب معالی و مناقب ترتب یافته امید بفیض فضل
باری جل جلاله و عم نواله چنانست که عالمیان را از میامن این دولت که با دوار اطوار و تعاقب قرون و اعصار
مقارن و معاصر باد جمعیتی که موجب ترفه معاش و سبب ترتب اسباب انتعاش باشد دست دهد
و روزگار بعد از تقصیرات گذشته مشغول شده در ازاء محنتها دولتها و در عوض کربتها نعمتها ارزانی دارد
و تشنگان بوادی ظلم و عدوان از زلال افضال و معدلت حضرت شاهنشاهی براحت سیرابی رسانند
و مولد ظلم از صفحه وجود بکلی منقلع و منمحی کرده و بنده دولتخواه را که مصنف این کتابست قصیده
مطابق این وقت و حال که بر جهانیان مبارک و میمون باد دلها بدین موجب که شرف عرض می باید بستند
و نظر سعادت بخش حضرت شهنشاهی ملحوظ نظر عنایت الهیست باد **و القصیده هذه**

دولت فروغ یافت ز فر خدایگان … بخت جهان پیر ز نو شد دگر جوان
وضعی ستوده یافت کنون گردش فلک … وز سر گرفت قاعده دور آسمان
قانون دهر گشت بتعدیل مقترن … تا یافت دهر با شرف عدل اقتران
وضعی همه مبانی او حیلت ظفر … دور همه نتایج او نعمت امان
سیر نحوس را نبود بعد ازین اثر … باشد صعود را همه با یکدگر قران
از صدمت الم ندهد هیچ کس خبر … وز صولت ستم نبود بعد ازین نشان
زیرا که دین ملک نو انتظام یافت … در سایه سپهر مدار خدایگان
شاهنشه ممالک عالم معز الدین … سلطان اویس شاه جهاندار کامران
شاهی که کاینات ز ملکش ولایتست … والیش عقل و جان و اهالیش انس و جان

در حومهٔ حمایت او فوج عرش و فرش … در جوزهٔ حراست او شخص عقل و جان
با حضرتش هدایت و توفیق هم رکاب … با موکبش سعادت و توفیق هم عنان
بهر دعاء اوست که ایجاد کرده اند … در نه درجهٔ حکمت بتحقیق در زمان
زانش همیشه خاصیت نطق داده اند … تا یک یک از مکارم او می کند بیان
گفتم که نسبت کف دستش کنم با بر … یا فیض خاطرش بکنم هم به بحر و کان
عقلم بنظره گفت از این رای درگذر … بگذار فکرهای دبیران باستان
ابرست جای صاعقه و بحر جای غرق … کان معدن تزلزل و تشویش بی کران
دستش مفیض نعمت و خاطر محل فیض … وان جمله را نه قدرت و این را نه قدر آن
ای خسروی که مسند ملک از مکان تست … بالاتر از سپهر برین بل ز لامکان
وی یوسفی که مصر سعادت بعهد تست … زیبا چو حسن یوسف و جاوید چون جنان
قصر معالی تو بهفتم فلک رسید … کیوان و چرخ زان سببش گشت پاسبان
چون ره گذار تست کشیم پایهٔ فلک … برجیس زیر پای تو افکند طیلسان
بهرام تیغ بسته که تا دست می‌رود که … از خون دشمن تو کند بر زار غوان
خورشید در هواست ملک فصیح تو … گاهی بباختر رود و گه بخاوران
در فیض نور با تو مجازات می کند … تا آنچنانک از تو ببیند شود چنان
ناهید در مجالس خاصت نوا گریست … که در عراق ره زند و که در اصفهان
چون من ز هیبت منتظر امتحان خصم … تیر دبیر در صف میدان امتحان
مشیت زان بحسن صناعت همی کند … دستان زهره را مبدل بداستان
مه نهست بر در قصرت که روز و شب … گاهی کدر بروم کند که بقیروان
با صد هزار دیده نبیند نظیر تو … چرخ ار بسی بگردد و گرد همه جهان
حزمت که در درنگ بود لنگر فلک … عزمت که شتاب زمین راست بادبان
دانش ببارد از اثر نوک کلک تو … معنی ببالد از گهر لفظ درفشان
تیغ تو چون زبان بگشاید بکین خصم … راز دل عدوت سراسر شود عیان
گر زگران سر تو جو بید لگی شود … خصم سبک سرت را سر در بدن نهان
بدخواهت همچو خزان ای بهار ملک … وز باد سرد خویش چو برگست در خزان

۲۲۹

اندر هوا نماند هم از سهم صولتت … تیری که یافت راه گشاد از زه کمان
وز هیبت غضنفر خشمت شگفت نیست … از چرخ اگر بیفتد و سبر فلک ستان
ور شمه ز لطف تو بر گلستان وزد … نی نیش خار گل دمد از طرف گلستان
ور بنگری بعین عنایت بسوی سرو … از خرمی شود همگی در چمن جهان
شاه جهان پناه من بنده مدتیست … تا ستم از کشاکش ایام ناتوان
دانسته ام چو ره بجناب تو یافته … کز روز کار کسب سعادت همی توان
چون خاک آستان تو شد روزی بهم … فرقم گذر کند بمعالی ز فرقدان
از دولت تو باز بیابم منال و مال … وز نعمت تو می شود آباد خان و مان
کام دل شکسته شود حاصلم تمام … اندر پناه دولت ای شاه کامران
تا هست بر طریق شریعت مدار دین … تا هست دین ملک با جماع تو امان
دین در پناه دولت و جاه تو باد و ملک … با تو موزان ملک ملک جاودان
در خدمت جناب تو فغفور و رای هند … بر درگه جلال تو دارا و اردوان
ناهید را ز پایهٔ جاه تو پایگاه … خورشید را ز سایهٔ قصر تو سایه بان
نسرین چرخ را بغنای تو التجا … شهباز ملک را ز جناب تو آشیان
تا روز حشر مدت ایام دولت … دشمن اسیر صدمهٔ غم دوست شادمان
مانند سرو در چمن مملکت ببال … مانند مهر بر فلک سلطنت بمان

و اگر صواب آرای حضرت سلطان اسلام مصنف له خلد الله سلطنته و ابد مملکته حکم بر لبخ مطاع و فرمان واجب الاتباع ار زانی فرماید و مراسم تقویت و تربیت تواتر و تعاقب یابد و این ضعیف را وقت و عمر مساعدت و مسامحت کند بر همین نمط کتابی دیگر در منشات عربی مصنف و مرتب گرداند تا طالبان انشاء عربی نیز با سیر وجوه بمطالب خود برسند و مثوبات آن در این روزگار دولت بمد بونو کرصد لنت د الله تعالی و رای همایون را معلوم و محقق شود که این ضعیف بحیف همچنان که در میدان فارسی زبانی که بر مراکب خسروانی سواری می کند در ابتدا عربیت نیز با بار پایان تازی انباری می تواند نمود و بتکاوران عربی بهر مقصد که بخواهند می تواند دوانید و لا فخر و مادح النفس یوم العرض معذور و الله علی ما نقول وکیل حق تعالی مستعدان امم را بمنتهای مطالب دارین وصول دهاد و این کتاب را بنظر ناظران و فرجه مناظران گناد و بر حضرت علیای سلطان اسلام پادشاه هفت اقلیم مصنف له خلد الله سلطانه و اعلی فی الخافقین شانه مبارک و میمون و خجسته و همایون گرداناد و روزی حضرت و منشیان دولت را بتامل او و تدبر و مطالعه و تفکرات اهتمام و التفات ارزانی داراد و این ضعیف را

مذکری جمیل و اجر جزیل از تصنیف این کتاب مخصوص گشت و از جزایل مراحم و کوامل عواطف حضرت سلطنت چون بانواع البهجة والسعال بحظ اوفر و نصیبی اکمل مشار الیه گردانند تا در باقی عمر مرفه الحال و فارغ البال در کنج خانه و زاویه خویش بطاعت و عبادت حضرت حق تعالی و دعاء دولت روز افزون پادشاه اسلام ابدت بالخلود الی یوم المنتظر والموعود و نشر فواید علمی اشتغال تواند نمود ان شاء الله العزیز انه ولی ذلک والقادر علیه و رحم الله عبدا قال امینا تمت الکتاب بعون الله ومنه و حسن توفیقه فی یوم العشرین من شهر رمضان المبارک سنه تسع و خمسین و ثمانمائه غفر الله لمصنفه و قاریه و کاتبه و لمن نظر فیه واستعاد منه ولکافة المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات الاحیاء منهم والاموات آمین یا رب العالمین یا ارحم الراحمین

در دعاء صاحب

گلبن اقبال او سرسبز باد   زیر حکمش آب و آتش خاک باد
رایت نصرتش فلک بر داشته   پایهٔ قدرش بچرخ افراشته
یار تا باید خدا همراه او   خاک پایش را بها بد خواه او
ذکر او آرایش هر انجمن   شکر او ورد لسان مرد و زن
طالع او تا ابد مسعود باد   همچو بختش عاقبت محمود باد

صنفه محمد بن هندوشاه المشتهر بشمس المنشی

آغاز حکایتم بانجام رسید   جان از غم اندیشه بآرام رسید
این نامه که نام صاحبش باقی باد   المنة لله که باتمام رسید

کتبه علی بن احمد البدخشانی غفر الله لهم ولجمیع المسلمین آمین یا رب العالمین



ورق ۲۹۹